

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



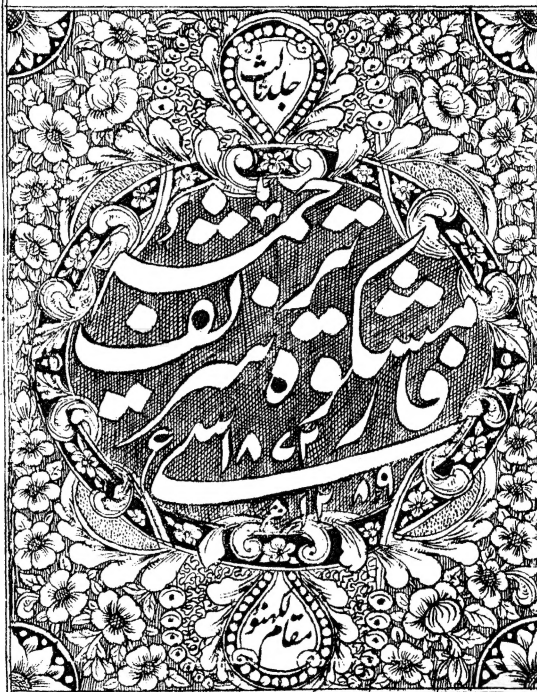
مَرْطَبِ مَرْطَبِ مَرْطَبِ مَرْطَبِ
مَرْطَبِ مَرْطَبِ مَرْطَبِ مَرْطَبِ

فهرس شعة السمات ترجمه مشکوٰۃ یوسف جلد ثانی

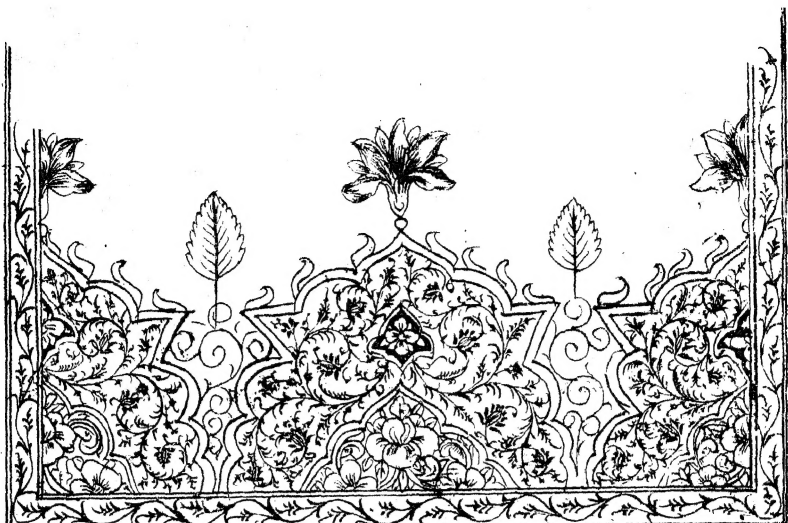
مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
باب لولی فی نکاح واستیذان المرأة .	۱۰۴	کتاب البیوع	۲
باب اعلان النکاح والخطبة والشرط . . .	۱۰۶	باب الکسب طلب لخلال	۷
باب المحرمات	۱۱۳	باب السباية فی المعاناة	۱۲
باب الباشعة	۱۲۰	باب الخیار	۱۵
باب درلواحق و تنہات ماسبق	۱۲۴	باب الزبوا	۱۷
باب الصداق	۱۲۵	باب المنی عنہا من البیع	۲۳
باب الولیة	۱۲۶	باب در بیان تنہات ولواحق آن	۳۴
باب القسم	۱۳۳	باب السلم والربح	۳۷
باب عشرة النساء والکل واحدة من الحقوق	۱۳۶	باب الاحکام	۳۹
باب الخلع والطلاق	۱۴۷	باب الافلاس والانتظار	۴۰
باب المطلقه ثلثا	۱۵۳	باب الشركة والوکالة	۴۸
باب در بعض احکام متعلق بماسبق	۱۵۶	باب الفیض والعاریة	۵۱
باب اللعان	۱۵۸	باب الشفعة	۵۷
باب العدة	۱۶۸	باب المساقات والمزارعة	۵۹
باب الاستبراء	۱۷۴	باب الاجارة	۶۲
باب النفقات	۱۷۶	باب احیاء والوالت والشرب	۶۵
باب بلوغ الصغیر وحضانة فی الصغیر	۱۸۴	باب العطایا	۷۲
کتاب العتق	۱۸۷	باب در تنہات ولواحق ماسبق	۷۴
باب عتق العبد الشکر ثری القریب القتیق	۱۸۹	باب القطة	۷۸
باب الايمان والتذور	۱۹۵	باب القراض	۸۲
باب فی التذور	۲۰۱	باب الوصایا	۹۰
باب القصاص	۲۰۷	باب النکاح	۹۳
باب الذیات	۲۲۰	باب النظر الی المخطوبة و بیان العورات	۹۸

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۸۴	باب قسمه الفناکم والعقول فيها	۳۲۸	باب الايمان من الجنایات
۳۸۵	باب الحبزیه	۳۳۲	باب القسامه
۳۸۵	باب الصلح	۳۳۶	باب قتل اهل الردة والساعة بالفساد
۳۸۴	باب اخذ ارج اليهود عن حنبزیه العرب	۳۳۴	كتاب الحدود
۳۸۶	باب النفي	۳۵۴	باب قطع السرقة
۳۲۴	كتاب السيد والذبايح	۳۶۲	باب الشفاعة فی الحدود
۳۳۲	باب ذکر الکتاب	۳۶۵	باب حد الخمر
۳۳۵	باب يحمل الکلام	۳۶۸	باب المایه علی الحدود
۳۴۸	باب الحقيقة	۳۷۰	باب التعنیر
۳۵۲	كتاب الطهارة	۳۷۱	باب بیان النحر وعید شاربها
۳۷۷	باب الضیافة	۳۸۰	كتاب المارة والنضار
۳۸۷	باب الاشارة	۳۹۶	باب علی الولاة من التیسیر
۳۹۳	باب القیج والانیة	۳۹۸	باب العمل فی القضاء والخوف منه
۳۹۵	باب تظلیة الاواني	۳۹۲	باب رزق الولاة ویزایاجهم
۳۹۹	كتاب اللباس	۳۹۵	باب الاقفیة والشهادات
۵۲۲	باب الخاتم	۳۱۳	كتاب الجمار
۵۲۹	باب النخال	۳۳۷	باب اعداد آلة الجمار
۵۳۱	باب التریل	۳۴۶	باب آداب السفر
۵۵۲	باب التساویر	۳۵۵	باب الکتاب لی الکفار ووعايتهم الی الاسلام
۵۶۰	كتاب الطبک الرسمى	۳۶۱	باب القتال
۵۸۸	باب الکلمات	۳۶۸	باب حکم الاسرار
۵۹۵	كتاب الروایا	۳۸۱	باب الامان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر



والمصطفى محمد بن عبد الله
الصادق عليه السلام



بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب البیوع

تجاری یعنی عقدی که اکثر آن برآمدن مال است از ملک یکی و در آمدن در ملک دیگری که با دل مال بجا عبارت از است و بیشتر اطلاق بر
 بجز و اول اوست که برآمدن مال است از ملک که از فروتن گویند و بجز و ثانی نیز آمده که خریدن است و شش برعکس آن است بیشتر اطلاق
 او بر خریدن آید و یعنی فروتن نیز گویند و اشتقاق بیع از بیع است یعنی رش دست که هر یک از بیع و مشتری دست بخریدن مال قرار
 و عادت مولف آن بود که بعد از هر کتاب بابی می آورد و بفضل مضاف الیه آن و چون در فضل بیع و شرا عادت دارد و بنود دیگر باعتبار
 سببیت و کسب و طلب حلال را پس بابی برای آن عقد کرده و گفت * باب الکسب و طلب الحلال * کسب بمعنی
 جستن رزق و دیدن در طلب آن فی الصراح کسب و زیدین و گرد آوردن و در اصل یعنی جمع است * الفصل الاول من المقام
 بن معریک بکسر صحا چیست نزول کرده حص را و وفات یافت بنام سنه سی و نهمین و عمری نو و دو کیل بود * قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یدیه * فرمود آنحضرت بخورد هیچ یکی طعامی را بهتر از آن که
 بخورد از کار یدیه و دست خود یعنی از کسب و مشقت * و ان نبی الله داود علیه السلام کان یاکل من عمل یدیه و بر تنه که با بیخود
 که داود دست بود که بخورد از کسب دست خود یعنی کسب از سنن انبیا و مرسلین است علیه السلام داود علیه السلام بی یافت زره را
 برای قوت خود و درین اشارت است بآنکه کسب حلال برای اکل و قوت اہم و اقدم است و اگر کسب برای جستن طرق معاش
 خود و اراکل و سپس در کسب کند لابد اتم و المثل خواهد بود اگر او باطل تصرف در وجه معیشت باشد مطلقا نیز در حق او رد چنانکه میگویند که غلام

از خود باز دادی نو خود بدی ارکسب خود وحیست میکنم رواه البخاری و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الطيب لا يقبل الا طيبا بدرستیکه خدای تعالی پاک است قبول نمیکند بکلی راغشی حلال را بلکه طیب نمیشود است بمعنی طاهر نفیست و گاهی ناخ
از طیب نفس کرده بمعنی ساحت بی کراهت و گاهی از طیب را بخالد و بمعنی حلال را بیک نفس آنرا من حیث الشیخ عیوش دارد و ترجمه کرده
ندارد و طیب از ادیان کسی که پاک باشد از نجاست و نجاست بل و فسق و تحلی کرد بدیلم حسن عمل و وصف کرده میشود بدان ترتیبی
و تقدس بمعنی تنزه از عیب و نقصان و معنی حدیث است که چون وی تعالی پاک است و رزق حلال را بجهت پاک بودن او از هر کس خست
چون بجناب قدس او نسبتی هست قابل آنست که بوی تقرب بجناب عزت او توان کرد و حرام که خداوست قابل آن نبود و ان الله
امر المؤمنین با امر به المرسلین و بدرستی که خدای تعالی امر کرد مسلمانان را بر چیزی که امر کرده ان پیغمبر آنرا که ان حلال طیب است
فقال پس گفت وی تعالی در امر رسل یا ایها الرسل کما امرن الطیبات و اعلموا اصالحا ای هر کدامی رسل بخورید از زرقای حلال
و بخورید بملکهای نیک را که تولید میشوند از اکل طیبات چنانکه گفته اند که تعظیم عمل است و قال و گفت وی تعالی در امر مؤمنین یا ایها
انتم سوا اکلوا من طیبات ما رزقناکم ای هر کدامی مؤمنان بخورید از طعامهای پاک و حلال آنچه داده ایم شمارا و ثم ذکر الرجل
پس تریا و کرد آن حضرت مروی را که یطیل السفر و از میگذرد سفر ابرای حج یا غیر آن از عبادات و میگذرد ریاضت و مشقت که
محل و منطقه اجابت دعاست و در اخبار آمده است که دعای مسافر مستجاب است و اشعوت انور و تولید موی گرد آورده و میریزد
در آن زیاده و بر میدارد هر دو دست خود را بسوی آسمان و فریاد میکند و بخواند پروردگار تعالی را در میگید یا رب یا رب ای سرور دگرگنجین
کن وای پروردگار چنان ساز و مطهر حرام و مشرب حرام و حال آنکه خودنی و احرام است و نوشیدنی و احرام است و دلیل حرام
و پوششش احرام است و و خدی یا الحرام و و پرورش کرده شده است بپیرامینی از اهل بجز پرورش یافته آمده است اگرچه بافضل حلال
فی خود فائده ندارد و یارب مگویی هیچ فسخ از آنچه گذشت دست داده باشی فانی است بجا بدلتک پس آنجا و چگونه قبول کرده شود دعای
او را رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انی علی الناس من زمان لا یبالی المرء ما اخذ منه فاما ما قدر بر من زمانی که
باک نمیدارد و تمیز نمیکند که چه چیز گرفته و خود دست از مال * ان المال امر من الحرام یا انظر اهل گرفته اند از امر بمعنی تمیز میکنند میان حلال
و حرام سمیت هر چه آید بدان شان خود ندانند و آنچه آید ببلن شان گفتند رواه البخاری و عن النعمان بن بشیر * بروزن نهیر
انصارى است و صحابی صحیفه است را نیده خدیجه را زاده ماه از بهجت و وی اول مولود است که زائیده شد در انصار بعد از هجرت چنانکه بگوید
بن الزبیر در هاجرین و در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله و هفت ماه بوده است اهل مدینه بر آنند که وی از آنحضرت سماع ندارد و
اهل عراق نمیگویند سماع او را ساکن شد که خود را او را بود بران در زمان معاویه بن ابی سفیان و ضرر گردانید او را نیز بدین معاویه
بعد از وی چون امام حسین رضی الله عنهما را که خود فرستاد النعمان بن بشیر را که بود بران از جانب نیرد پس آنحضرت را که بسم و تسبیح
در کار وی چون این خبر بر رسید غری کرد او را و عبد الله بن زیاد را بجای وی فرستاد پس واقع شد آنچه واقع شد و چون سر مبارک
امام فقید را بشام فرستادند دست کرد النعمان بن بشیر را بیل طاهر است را خدات بمیدار بجای راضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم الخلال بین والحرامین * آنچه حلال است پیدا و پیدا است و آنچه حرام است نیز پیدا و پیدا * و بینما اشتبهات * و میان
حلال و حرام چیزی است که مانند اندیک دیگر و اشتباه میشود که حرام اند یا حلال از جهت تعاضد و لائل و اختلاف اقوال و مانند آن * **باب الکسب**
من الناس * نمی شناسند آن خیر را بسیاری از مردم بحسب عدم علم و قیضه منس التبی الشبهات استبرأ لکذیه و غیره * پس کسی که بپزیرد
کند شبهات را و نیت در عمل اشتباه طلب بر اوست که در واقعیت نمود مردن خود از مردم شرعی و نگاه داشت آبروی خود را از طغنه
کنندگان و عیب گیرندگان بر اوست زیرا شدن از عیب در عرض بکسر عین حسب مردم * و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام * و کسی که
نیفتد در شبهات می افتد یا نزدیک است که نیفتد در حرام * کالراعی برعی حول الحی * مانند چراند که چو اندک دوحی * و لشک ان برقی فیه *
نزدیک است که چو در حرمی الرعی نیفتد چو چریدن و چراندن و حمی بیکر حوافض میم مقصود و چرگاه که نگاه میدارد و از امام و منع میکند مردم
از ان توج چریدن و چراندن تشبیه کرد حرام را بیکر کنش کرده شده است از افتادن در ان و واجب است اعتقاد از ان و تشبیه کرد افتادن
در شبهات چراندن کرد حمی یعنی چراندن را باید که از حمی دور و در چو اندک در حمی نیفتد و اگر کردی آید نزدیک بوی چو اندک افتاد و اگر
در حمی نیفتد بهم چنین مرد باید که از شبهات دور باشد تا در محرمات نیفتد بعد از ان از برای بیان تشبیه مذکور میفرماید * الا ان کل ملک *
آگاه باشد که چه بر پادشاه را حمی است * الاوان حمی القدر المأمره * آگاه باشد که حمای خدا را حرام است * تنبیه * بدانکه شیخ امام اجل
اکرم اوسع از برای بیان مراتب اعمال جدولی نموده اند باین ترتیب **حصروری** **مباح** **مکروه** **حرام** **اکفر** بیان کرده که چون نده
انتهای ضرورت کند که به ان بقای او شود و سلاست ماند چون از ضرورت گذشت و در مباح افتاد در ان توسع کرد و در مکروهات
افتاد و از مکروهات در ارتکاب محرمات افتاد و از محرمات کفر نفوذ بالعدم و دلگ و این در باب تشبیه است و این ضعیف در باب
ترقی جدولی نموده بدین ترتیب **موص** **واجب** **سنت** **استحب** **آداب** **کچون** **فانقض** **اداکر** **دبا** **وجود** **آن** **ادامی** **واجب**
نموده از واجبات احراز سنن و از سنن مستحبات و بعد از ان آداب بمرتبه کمال رسید و از خواص بلکه انحصار خواص عباد گشت * و زنی اند
الاولی فی الحریمه نگاه باشد و بداند که در تن آدمی گوشت پاره الیت * او اصلحت * و قبی که نیک شود از بیل بمحاصی و شهوات و وقوع عذر بها
پاک گردد و سلاست ماند * صلح الجسد * نیک شود همتن و روشن گردد و لطافت و عبادت و صلاح کار * و از انست فدا لبریکه * و چون تبا
شود آن مضطرب میل کردن بمحاصی و افتادن در حرام و شهوات تبا شود تن حرمه * الاوهی القلب * دانا و آگاه باشد که آن مضطربهارت
از دل است یعنی مظهر و تعلق دوست و حقیقت دل لطیفه نورانیست که در رکست چنانکه صورت چهره نسبت بقوت باصره * سمیت
دل اگر این همه آداب و دلگست * خرم از اقبال تو صاحب دلست * به که فی مغربا باین دل شوی * کشید و در که چون ماضی شوی *
متحقق علیه * و عن رافع بن خدیج * بلغ غای میجر و کسر دال و سکون تمانید در آخر جیمه باین انصاریست حاضر نشد بر از از جهت محرم
و حاضر نه و خوشی را و دیگر همه شاهد را و رسید او را تیری روز را حد پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گواهی میدهم که ترا در رفقا
و محبت جرات او در زمان عبد الملک پس مرد ستمه ثلث او را و بعین بدین روی باشد و شش سال بود * قال قال رسول الله
صلی اللہ علیہ وسلم ثلث الکلب غیث * بهامی سگ پلیست * و عمر البقی غیث * و مهران زن کا پلیست مرد او بهر انجا ابرت زنای اوست

و بنی بخت با و کسب غیر منکر و تشدید بار یا بختی کسب با منکر زنا و کسب الحام و خبیث و کسب خون کشند یعنی اجرت او که کسب حرام حاصل
 کند باید است برین هر سرچرخ حکم کرد که خبیث است و خبیث ضد طیب است و طیب را گاهی اطلاق میکنند بر مطلق حلال پس خبیث بمعنی حرام باشد
 و گاهی اطلاق می کنند بر اخس از حلال که پاک نباشد و بی گناه است بود پس خبیث آنکه در مرتبه اتنی از حلال باشد و شامل کوه نیز باشد
 اگر چه گناهت تنهائی بود پس در معنی مراد اول باشد از اجرت بودن وی حرام قطع و در اجرت تمام حرامی ثانی از اجرت بودن آن حلال
 در مرتبه اتنی از اجرت زمانتی و خستی که در کسب اوست دشمن کلب خفلف غیر است پس امام ابو حنیفه و امام محمد و بعضی ائمه دیگر تجویز کرده اند
 بیع کلب و بیع نمده و سائر درندگان که در وی منفعت است معلوم باشد یا غیر معلوم و از امام ابی یوسف و دیگر ائمه حاکم نیست بیع کلب عقور
 پس کسی که حرام دارد و در معنی اول میکند و کسی که تجویز میکند محل میکند بر ثانی از اجرت وجود ندارد در آن قدر بر رواه مسلم و عن ابی
 الانصاری صحابی مشهور است حاضر شده و عقیده نمایند را و بود و خورین کسی که حاضر شده از او را بدری نیز میگویند جمهور بر آنند که نسبت او چیز
 بجهت سکونت اوست به بد بجهت بجهت حضور او در غزو و وی و بعضی گفته اند که حاضر شده است آن را و حاضر شده و اصدرا و مشاهدی را که
 بعد از دست و ساکن شده کوفه را و خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی شناسد کلب معتبره یعنی
 روایت میکنند که آنحضرت نمی کرد از بهای سگ و مهر زانیه و حلو ان الکاهن و از اجرت کاهن یعنی زری که کاهن دهن بر کاهنات او حلو
 بضم حای و حلو سکون لام مشتق از حلاوت بمعنی شیرینی و در اجرت کاهن و مهر مرأة و زرشو نیز اطلاق می یابد بجهت شیرینی و حصول
 آن بی نیل و مشتقت و در صراح گفته حلو و حلو ان بضم غیر و چیزی دادن و در را بخرشامه کاهن و کاهن کسی که بخرشامه را از آنچه باید در دست
 و دعوی میکند معرفت اسرار و عارف و پیغمبر حکم اوست و زوایا نشان آمدن و خبر رسیدن و تصدیق کردن حرام است با جمیع مسلمین
 و تحقیق و تفصیل این باید در باب السحر و الهمات الشار القذافی * شقی علیه * و عن ابی حنیفه * بضم هم و فتح حای معلوم و لیا اوصاف
 صحابه است در وقت رحلت آنحضرت بحدیج بن خویمه و بود و لیکن از آنحضرت سماع دارد و روایت کرده نزول کرد کوفه را و ناگردد
 واری و گردانید و اعلی بن ابی طالب بر بیت المال بکوفه و حاضر شد با وی و مشاهد او و وفات یافت سنة اربع و سبعین * ان النبی *
 روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمی شناسد کلب معتبره و نمی کرد از بهای خون یعنی از فروختن خون زیرا که وی نجس است و فروختن
 وی درست نیست و بعضی این را حلال بر اجرت تمام کرده اند و حکم آن معلوم شده و دشمن الکلب و منی کرد از بهای سگ حکم آن
 نیز معلوم شده و کسب البغی * بمعنی مهر البغی * و عن اهل الروا * و لغت کرد آنحضرت خورنده بود اگر که باغی است و در بار اعمی شانند
 و موکله * بضم هم و سکون و او و کسر کاف و لغت کرد خورنده او را که مشتری باشد و در بایسد بد و باعث بر محصیت میشود
 و شرب یک دست در فعل و انهم در عاصی اند غایت آنکه یکی بنحود و دیگری میجو را ندو عاصی مستحق لغت و بعد از تمام قسب
 و الواسمه * و لغت کرد آنحضرت و اشمه را * و لغت و تسمیه * و لغت کرد و تسمیه را و و شتم خلائیدن سوزن و در پوست پزدن
 آن به نیل یا برمه و نقش کردن چنانچه بعضی از زمان می سازند پس و اشمه آنکه این فعل را بدگری میکند و تسمیه آنکه این فعل را
 بنحود میکند این چنین منوم بگردان زکام ایشان و ظاهر منوم و اشمه نیست که این فعل میکند بنحود یا بدگری و تسمیه آنکه طلب میکند این را

از دیگری که بوی بکند و همچنین گفته است در صلیح * و المصبر * و لغت کرده است آنحضرت صورتی را که صورتی نماید از آن می سازد و کلام
درین در باب التماس و بیاید * رواه البخاری * و عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول عام الفتح هبوا بکمه * روایت
از جابر رضی الله عنه که شنید آن حضرت صلی الله علیه و سلم را که میگفت سال فتح و حال آنکه آن حضرت در مکه بود و بعضی می گویند
ویرین تقدیر قول وی و هو بکنا بکمه است ذکر کرده برای تحقیق عام * ان الله ورسوله حرم بیع الخمر و المیثقه و الغنیمه و الاضنام * میگفت
آنحضرت که خدا و رسول خدا احرام گردانیده است بیع خمر را و در خود و در خونک و بتان را و گفته اند که در حکم آنست آلات مایه و معارف و همان
باطلافت آن * فیقول * پس گفته شد و بر سر انداخته آنحضرت * یا رسول الله را است شوم المیثقه تجزیه از بیهای می و در آنکه مردم آن را استعمال
فانها اطلی * پس السفن * پس بدستی که مالیده می شود بآن کشتیا * و بدین همایان و دروغ زده میشود و در پیکر پوشیده می شود و بیع همایان
و چنانچه می افروزد بآن مردم * فقال لا هو بکرام * پس گفت آن حضرت نفر و شیان را که وی حرام است یا حرام است که انقضای بکرم
بدان بیع و چه که آن حرام است و نزد جمیع جانشینان است انقضای با دمان نجسه از بیع و ابویفه و اصحاب و سبب جانشینان
بیع نیست نهش و فیکر بیان کند باطل نیست که انقضای بکرم است که انقضای بکرم است که انقضای بکرم است که انقضای بکرم است
عند ذلک * پس گفت آنحضرت زوایر کلام * قال الله الیهود * یکبش خدای تعالی و هلاک کند یهود را * ان الله حرام شوم *
بدستی که خدا تعالی بکرامی که حرام گردانید خوردن بیهای چار یا میار ابرایشان بجهت تشدید و تشفیق بر ایشان * اجموه * که گفتند
شیرا * ثم باعوه * بیست و فروخته اند * فاکله انهم * پس خوردند بهای آن را یعنی حیل که کردند که می افروزد و آن شوم کرده اند و آنرا خوردند
بلکه آنرا خوردند ای که که گفتن آن بقصه تغیر و تبدیل است که باقیقتی دیگر شد و درین حدیث دلیل است بطلان هر حدیث که میسر
بوی بسوی حرام و بر بودن شمن شیء و حکم آن شیء * متفق علیه * و عن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال قال الله الیهود حرمت علیهم الشوم فاجلوا فاجلوا * گفت امیر المؤمنین عمر که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بکند
خدای تعالی یهود را حرام گردانیده شد برایشان شوم پس بکند اختد آن را پس فروخته آنرا یعنی خوردند شمن آن را چنانچه اجمال
که انقضای بیه * متفق علیه * و عن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم * فی ثمن الکلب و السنور * آنحضرت نمی کرد
از بهای سگ و کره بنوعی که بکشد و دفع خون شده و طبیعت گفته است که نمی از بیع سنور نمی نریم بیست و بیع و بهبه و اعانت دی جائز
نزد جمیع بخلاف آنچه روایت کرده شده از ابی هریره و از جماعه از تابعین و آنچه کرده اند بظاهر این حدیث * و رواه مسلم * و عن انس
رض قال قال الله صلی الله علیه و سلم * نون کشید ابو طیبه بفتح طای مملو سکون تحت ثانیة آنحضرت را * فامر له باصطاع
من عمر * پس امر کرد آنحضرت مرا و را بدادن سیانه از خرما * و امر اهل ان یخففوا عنه من خراج * و امر که در کسان ابو طیبه را سینه
خواجهای او را که دی ملک ایشان بود که سبک گردانید از وی بار از خران وی بروی یعنی از وی خطیفه می که نماده بودند بروی هر روز چنانکه
عادت عرب است که بر غلامان و داهان چیزی و لطیفه می دهند که هر روز با ایشان می رسانیده باشند برای خود کاری که کسی میکرده باشند
و چون ابو طیبه خدمت آن حضرت کرد عذاتی بحال وی برگذاشت اجرت هر دو و بخواجهای وی فرو کرد چیزی از لطیفه وی که کم نشد

ودرین حدیث دلیل است بر هلت کسب حرام و دادن اجرت بدان * **الفصل الثانی** * **عن** عیاض بن رضی الله عنه قال قال
 قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الطیب ما کلم من کلم * بدرستی که چیزی که پیوسته شما از کسب شما - و ان اولادکم
 من کسبکم * و بدرستی که اولاد شما از کسب شما اند پس آنچه اتفاق کند بر شما و اولاد شما نه حلال طیب است و در حکم اکل اگر کسب بدست
 رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی روایة ابی داود و الدارمی * و در روایت ابی داود و دارمی باین لفظ آمده است که * ان الطیب ما
 اکل الرجل من کسبه و ان ولده من کسبه * معنی یکی است * **و عن** عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یخیب
 عبد مال حرام یصدق منه فیقبل منه * گفت آن حضرت کسب ننگ هیچ بنده مال حرام را پس تصدیق کن از آن پس قبول کرده شود آن تصدیق
 از آن بنده نمی آید از مال حرام تصدیق کردن چیزی نیست یقینی ندارد و لیکن گفته اند که اگر مال شبهه نزد کسی بود تصدیق کند و بخود صرف بخشد
 و لا ینفی منه فیما یک لک فیه * و اتفاق کند از مال حرام یعنی بر نفس خود پس برکت کرده شود و اوراد را مال بادران اتفاق * و لا یتبرک لعل
 ظهره الاکان راده الی النار و نگذارد مال حرام را پس پشت خود نگذارد که باشد آن مال پوشیده بوسی آتش و دفع * **ان** الله لا یجوز السیء بالسیء
 بدرستی که خدا ایستغالی نمی سترد و در نسیکنده را بیدر * و لیکن بخیر الیسیر بالحسن * و لیکن محو میکند بد را بیک پس بخیر تصدیق به مال
 حرام گناهایی را که از کسب حرام حاصل شده * **ان** الخبیث لا یجوز الخبیث * بدرستی که بد محو میکند بدیث را اگر چه بدیث را بوسی
 رواه احمد و کذا فی شرح السنه * **و عن** جابر بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یضل الخبیث یحتمل من السحت *
 درمی آید بهیشتی را گشتی که روئیده است از طعام حرام سحت بضم سین و سکون حای محتملین حرام و اصل سحت هلاک کردن و افکار
 برکنند * و کل لحم نبت من الحرام فلنا را می به * و هر گوشتی که روئید از حرام پس آتش سزاوارتر از دیگر است بوی * رواه احمد
 و الدارمی و البیہقی فی شعب الایمان * **و عن** الحسن بن علی رضی الله عنهما * قال حفظت من رسول الله * گفت را حرمین
 یاد گرفتم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * **دع** ما یریک الی ما لا یریک * یعنی یا وضعم آن هر دور و نیست را بدو را به معنی در شکست
 او را میفرماید به آن چیز را که در شکست می اندازد ترا و میل کن و انتقال کن بسوی چیزی که در شکست نمی اندازد ترا و مقصود از اعتبار از قوه
 در شبهات و اتفاق از آنست و بعضی گفته اند که معنی این کلام آنست که چون بیای قلب خود را شکسته و چیزی بگذارد آن چیز را
 و انتقال کن بچیز دیگر شکست نمیکنی در آن چهار تبار در چیزی علامت بطلان اوست و اطمینان علامت حقانیت آنست پس
 این ضابطه است برای معرفت حسن و قبح و حرمت شئی و لیکن این متحقق نمیشود مگر در نفس ترکیه طاهر و معنی تحقیق تقوی
 و عدالت و بیان این در شرح حدیث آئیده بیاید * **فان** الصدق طاهر ثم یراک الصدق و یقین موجب طاعت و آرام دل است *
 و ان الکذب یریب * بیکسرا سکون یا و بدرستی که دروغ و باطل موجب شک و ترد و دست بهر دو معنی که ذکر کرده شد جمیع میگردد و فافهم *
 رواه * روایت کرد تمام این حدیث را * احمد و الترمذی و النسائی و درمی الدارمی **الفصل الاول** * روایت کرد و درمی **فصل اول** را
 یعنی قول اول **دع** ما یریک الی ما لا یریک و ان قال الصدق الی آخره * **و عن** و البیضة بکسر موحده و دفع ضاده * **بن** عبد
 دفع سیم و سکون عین و کسر موحده مر او را صحبت است در سال نهم از هجرت رسیده صالح بود و گویند رضی الله عنه * **ان** رسول الله صلی الله

عالمی حکم قال: روایت کرد که آنحضرت گفت: «یا ابا جعفر! گفت تسار ل عن البر والاثم» گفت آنحضرت ای و ابصده آمده تو که بر کسی که سینه
که امست که در وی ثواب است و بدی که دام که در وی نزهت است گفت که در آن حضرت انجیری که در ضمیر و البصیر بود. قال نعم گفت و ابص
آری آمده ام تا پیوسته از او فم قال نعم انما البصیر فبما صوره گفت و ابصیر پس جمع کرد آن حضرت انگشتان خود را پس زد
ب انگشتان سینه و ابصیر را باینکه سبک کرد و بجا ب دل. قال استفت نفسي استفت قلبک. طلب فتوی کن
نفس خود را و طلب فتوی کن دل خود را و بنفس اینها ذات است و مگر برای تاکید است. ثلثا سه بار گفت این کلمه اجد از ان
جهان که در نشان معرفت بر او شمرد و فرمود: «البر باطن انت الیه النفس» یعنی خیر نیست که تو را که در و آرمایه و مائل گرد و بدوی و نفس
و اطمان الیه القلب. و آرم که بدوی و وی دل. و الاثم احاک فی النفس. و نزه خیر نیست که تا به کن و کار که فرد در دل حیک کار
کرون سخن در دل و شمشیر در زخمگاه. و تردد فی الصدور و بگرد و آمد و رفت کند در سینه و در و آرمایه حاک بشه یکا و مایل بشه بد
نیز نمرده است یعنی خنجان کند و بجا و در و بجا نشد دل را و سینه را. و ان افکاک الناس. و اگرچه فتوی و خدمت را در و امست که اگر که
کنند در دل و قرار گیر و در و بجا نشد دل که این گناه است و مکره و داری که اگر که شوند در و از ان چنانکه حدیث اذ الم شمی فاضل داشت رابر
حل کرده اند این نشان آنست که درین فعل بدی و ناخوشی هست اگر که در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل
و راستی دوست اما این مخصوص نفوس که در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل
زیر که این نفوس و قلوب مائل و راعب اند و بجز و نفور و معرض از شته چنانکه شئی متعجب می باشد غلبن خود و متعجب از خدا استفت قلبک که
گفته اند درین طوطی گفته اند و الا دلایمی که رفتار بر او طبیعت بسا که از راه خیر نماند و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل
و می باید دوست که استقامی قلب در جای است که دلیل شرعی نباشد پس چون متعارض شود کتاب واجب است عدول بسنت
و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل
کرده شود و از اقوال ایشان چیز که فتوی دهد بدان قلب صحیح سلیم و آرم که در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل و قرار بیا بدی و در و بجا نشد دل
و بالذات التوفیق و منه الهادیه. رواه احمد و الدارمی. و عن عیینه بن عوده سیدی فی شرح سنن و سکون عین صحابی است
نزول کرده بشمار. قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصل العبد ان یکون من التقیین. نمی رسد بنده مرتبه را که باشد از تقیین
تقیین عا لا باس به خدا ما باس. تا آنکه بگذارد و ترک دهد چیز که نیست باک در وی از حجت ترسیدن انجیری که در وی باک
فی الصراح باس عذاب و شتی و مثال آن چنانکه ترک مردنی زن سیری و طیب را از حجت ترس غلبه شد و وقوع در حرام و این
غایت فتوی است بعد از اعتقاد از محرمات و مکروهات و مشبهات و این نظر تحقیق داخل مشبهات است و ولایت از هر یک از کتاب
که گفت بودیم که ترک یکدیگر در حصاره از حلال حجت ترس وقوع در حرام و از این با بصدیق منقول است که گفت که ترک یکدیگر
ما بقا داب از سراج از حجت ترس وقوع در حرام. رواه الترمذی و ابن ماجه. و عن انس رضی الله عن رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی العشره شریقه. گفت انس آنست که ده است آن حضرت در می ده کس را. عاصرا. و شریقه آنرا که شصت شیهه از انگور بر آرد

زمان خط و کتابت آمده است و قیامت جمع قیوم است یعنی قیام و سکون یا دایم بنده و یعنی مطلق دایم نیز آمده است از یقین یعنی یقین
 زیرا که در ابلان سبب ترنمین و اصلاح خانه می شوند و مرد را اینجا میغذیات است و نمی ازین صحنه نیست و در ابلان چنانکه اگر از جنت
 اعانت و توسل بچرم باشد و میغذیات اکثر زایمان می باشد و در شیندن غذا از جاریه نمود رضعتی هست و چشمن حرام و خوردن بهای
 قیامت حرام است و وفی مثل بذران است و در ماندن این فرود آمد است که میوه و من الناس من ابشتری له اولادیه یعنی بعضی
 از مردم کسی است که بچرخ و موصویش را که غناست و شک نیست که غنوم له اولادیه عام ترست و لیکن نزول او در شرای میغذیات است
 و بعضی گفته اند که نزول وی در شرای قصص اعاجم است که آنها را افشا نموده باری گری و در گری میگرداند و الله اعلم - رواه احمد
 و القزندی ابلان مایه و قال القزنی بذا حدیث غریب و علی بن نبیه الرازی یضعف فی الحدیث و اما که با ابل حدیث مثل امام جم
 و یحیی و ابو زرع و نسائی و غیر ایشان او را طعن کرده تضعیف نموده اند پس معلوم شد که این حدیث که در دست بعضی ضعیف است
 نیز محدثان و خودی زمان میگویند که حدیثی در دست غنا صحیح نشده است و الله اعلم و دست که حدیث جابر و در انجام است که ذکر
 کنیم حدیث جابر را که در صحیح عن اکل الهر است و فی باب ما یکل الکلب - انشاء الله تعالی * الفصل الثالث * عن عبد الله
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طلب کسب الحلال فریضه بعد الفریضه گفت آن حضرت طلب کردن کسی را که بوی رزق حلال
 بهم رسد فرض است یعنی کسب رزق حلال فرض است و زیادت لفظ طلب تنبیه است بر آنکه واجب است بر بنده که طلب کند و بدل
 محمود کند و در آن تا در باب درجه تحقیق را با هر دو کسب است و مرد و بقول وی فریضه بعد الفریضه لاله الا الله است یعنی طلب
 حلال فرض است بعد از ایمان و درین مهاله است یا مرد هر فریضه است که معلوم است و درین یا مرد فریضه متتابعه است یعنی فرض
 دائمی است و در عمر را - رواه البیہقی فی شعب الایمان - و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یسأل الله
 عن عباده الا بکسب و کسب یعنی کسی که مصحف بنویس و بقر و شتر چه حکم دارد و فقال لا بأس * پس گفت ابن
 عباس باکی نیست * اما هم مصورون نیستند ایشان یعنی مصحف نویسان مگر صورت کزینی نقش میکنند صور الفاظ را گویند که سائل
 است بعد از آنکه اجرت را بر کسب قرآن و حال آنکه امر نیست دینی لافقی نیست از اجرت بر آن پس جواب داد که ایشان نقش
 میکنند صور الفاظ را و عمل میکنند در آن عملی و سیگه بذا جرت بر عمل خود قطع نظر از آنکه قرآن باشد یا غیر قرآن چنانکه فرموده و اما هم
 یا کون من عمل ایدهم و بدستیک ایشان نمیخوردند اگر از عمل دستهای خود و در قیام قرآن باجرت اختلاف است و تاخر آن رخصت
 در آن کرده اند و رواه زرین * و حسن رافع بن خدیج قال فیل * گفت ابو رافع بن خدیج نفست خدی مجر و کسر دال که صحاب
 مشهور است گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت که * یا رسول الله ای الکلب اطیب * که کسب نمودن شتر و کلبینه و ترست
 قال علی الرجل بیده و فرمود کسب اطیب عمل مرد است بدست خود یعنی عمل کردن بنفس خود و بولد و بعد از آن هم کسب
 اوست چنانکه گذشت * و کسب مبرور و بهر خود و فروخت هیچ و مقبول است در شرع یعنی اگر بدست خود کسبی و کاری نمکند و
 و تجارتی کند که در آن دیانت و امانت و در و دین نیز کسب طیب است و حاصل بدان رزق حلال طیب * رواه احمد و حسن

بابی که درین بابی است. **قال** کان مقدم بن حدیث کرب * گفت بود مقدم بن حدیث کرب را که از انصاری است - جاریه
 بنی اللین * و ای که یفر دخت شیر را که حاصل میشد و در خانه ایشان * و بعضی المقدام بنه * و میگفت مقدم شمن آن را قبل از
 پس گفته شد مقدم را * سبحان الله انما انفع اللین و بعضی * و ای یفروشی و انشی میشوی تو یفر دختن شیر را یا می فروشد و او یفر
 را و یگویی تو شمن آن را و حال آنکه شیر برای تصدق و موسسات فقره برای صرف کردن بر احباب و اصحاب و متعلقان است
 فروختن آن و راضی شدن بدان و یگویند شمن آن مناسب بحال امثال تو نیست * فقال نعم پس گفت مقدم آتری میفرستم
 و یگویی شمن آن را و امر انصاری است بدان * و لباس بزرگ * و نیست باکی بدان و انشی در آن * سمعت رسول الله یشتیم
 پیغمبر خدا را علیه السلام یقول * یگفت * یا مین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا ان یأخذوا به * هر آنکه می آید بر مردم
 زمانی که سود نمیکند در آن زمان مگر دنیا و در مردم و بندگان * و از وقوع و در هر امر و طمع در اموال مردم * و رواه اسعد
 و حسن مافع قال كنت اجهز الى الشام وانی مصر * و انیت ان ینف * و لای ابن عمر گفت بود من که تجیز میکردم یعنی
 میفرستادم و کلای خود را بحال و اسباب تجارت بسوی شام و در هر تجیز ساختن اسباب عروس و مسافر و مرده * بنهرت
 الى العراق * پس تجیز کردم بسوی عراق * فانیت الى الموین عایشه فقلت * پس در آن زمان نزد عایشه رضی الله عنها پس گفتم
 یا ام المومنین * كنت اجهز الى الشام فجهزت الى العراق * ای مادر مسلمانان بودم من که تجیز میکردم من بر بار بسوی شام پس
 تجیز کردم این بار بسوی عراق و ذکر نکردم مصر الکتابت شرف شام با کثرت آن * فقلت لا فعل * پس گفت عایشه
 تجیز کن بسوی عراق و ترک مده عادت خود را * ملک و لشکر * فنجیم و سکون تا ففتح خیمه یعنی تجارت یعنی چه میکنی تو با تجارت
 خود که ترک میکنی آنرا و حال آنکه بود روی برکت و سود * فانی سمعت رسول الله * پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را *
 صلی الله علیه و سلم یقول * یگفت * و اسبب الله لاحدکم زفاسن * و فیکما سبب گردانید خدای تعالی مری از شمار از روی
 بوجی از وجود * فلابد یغده * پس باید که ترک نه بر آنرا * حتی یغیر له او ینکله * او برای شکست و تواند که بر استیغون باشد
 و در آن تجیز میگردم باشد و متکثران در اس المال که افعال الطبی فظاهر آنست که امر او عدم تیر ادای حقوق و انداد بابت توفیق
 باشد و این اشارت است بقاعده کلیه در باب توکل و توفیق که مدار آن بزرگ و غیر و احتیاج نفس است و قیام و حمل اقامت حق که از
 واجبات سلوک طریقه عجمودیت است و علامت اقامت حق بنده را در مقامی آنست که میسر گردد ادای حقوق و منفعت باشد و بابت
 توفیق خواهد * و تجیز بدانند و اسباب و تحقیق و تفصیل آن در کتاب التوهم فی اسقاط التذیه شیخ ابن عطار الله اسکندری است
 و برین است مدار سلوک مشایخ شاذیه قدس الله روحهم و تحقیق نقل کرده ایم ما بعضی رسائل فارسیه بنویسید که واضح میگردد بدان
 مقصود * و رواه احمد و ابن ماجه * و حسن عایشه رضی الله عنها قالت کان لابی بکر غلام یخرج له الخبز * گفت عایشه بودم از
 غلامی که بر من می آورد برای وی خراج را و وظیفه که بگردن او نهاده بود و چون عادت عرب است * و کان ابو بکر ما کل من خراج *
 و ابو بکر که بخورد خراج آن غلام * فمارید ما بشی * پس آورد آن غلام روزی خیر از انفس طعام * فاکل منه ابو بکر * پس خورد

زمان خط کو گناہت آید۔ است و قیامت جمع قیوم است یعنی قاف و سکون یا دہ منقہ و بمعنی مطلق دہ تیر آمدہ است از یقین بمعنی یقین
 زیرا کہ دہان سبب ترتین و اصلاح خانہ فی شود و مردار اینجا غنیات است و بھی از بیع صرع میست و فساد آن چہ تواند از جهت
 اعانت و توسل بجرم باشد و غنیات اکثر اربابانی باشد و در شنیدن نماز اجباریہ خود رخصتی بہست و دشمن حرام و خوردن بہا
 قیامت حرام است و فی مثل نماز است و دور ماندن این خود آمدہ است کہ میہ و سن الناس من یشتی لہو الہدیت یعنی بعضی
 از مردم کسی است کہ بخود لہو دیش را کہ غناست و شک نیست کہ مغموم لہو الہدیت عامر است و لیکن نزول او در شرای غنیات است
 و بعضی گفته اند کہ نزول وی در شرای تصفص اعاجم است کہ آنہا را افشا نمودہ بازی گری و بر گری میگویند و اللہ اعلم براحہ
 و التقدیری و این ماجہ افعال الترمذی بذات حدیث غریب و علی بن زید الرادی یضعف فی الحدیث و این ماجہ از اہل حدیث مثل امام جہم
 و یحیی و ابو زرعہ و نسائی و غیر ایشان و اورا طعن کردہ و تضعیف نمودہ اند پس معلوم شد کہ این حدیث کہ عمرہ است و حرمت تغنی تضعیف است
 بزعمشان و خود بخوان میگویند کہ ہر حدیثی در صحت و غنا صحیح شدہ است و اللہ اعلم و سنہ حدیث جابر و سنہ انجم است کہ ذکر
 کنیم حدیث جابر را کہ ہر عن اکل الہرہ است و فی باب ما یحل الکلہ انشاء اللہ تعالیٰ الفصل الثالث عن عجب الہد
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طلب کسب الحلال فریضۃ بعد الفریضۃ گفت آن حضرت طلب کردن کسی را کہ بوی رزق حلال
 بہم رسد فرض است یعنی کسب رزق حلال فرض است و زیادت لفظ طلب تنبیہ است بر آنکہ واجب است بر بندہ کہ طلب کند و قبول
 جمود کند در آن تا در بابہ و در جہت یقین را یا مرد کسب کتب است و مرد قبول دی و فریضۃ بعد الفریضۃ لالہ الا اللہ است یعنی طلب
 حلال فرض است بعد از ایمان و درین بہا اللہ است یا مرد ہر فریضہ است کہ معلوم است و درین یا مرد فریضہ متتابعہ بہست یعنی فرض
 دائمی مستمر است و عمرہ را روا البیہقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس انہ سئل عن اہر و کتب الصحیح و روایت
 از ابن عباس کہ وی پرسیدہ شدہ از روایت صحیف یعنی کیسکہ صحیف بنو مرہ و بنو شدہ چہ حکم دارد فقال لا بأس پس گفت ابن
 عباس بآئی نیست و انما هم مصورون و نیستند ایشان یعنی مصحف نویسان کہ صورت کہ یعنی نقش میکنند صورت الفاظ را گو یا کہ سائل
 است بعدا کردہ از اجرت را بر کتابت قرآن و حال آنکہ امر نیست دینی لافقی نیست از اجرت بران پس جواب داد کہ ایشان نقش
 میکنند و الفاظ را عمل میکنند و ان عملی و دیگری با جرت بر عمل خود قطع نظر از آنکہ قرآن باشد یا غیر قرآن چنانکہ فرمودہ و انما ہم
 یا کون من عمل ایہم و در سنن ابیہان نیز مذکور از عمل دستھای خود و قبول قرآن با جرت اختلاف است و متاخران رخصت
 در آن کردہ اند و رواہ زرین و عن رافع بن خدیج قال قیل کہ گفت ابو رافع بن خدیج بنعت خدی ہر و کسر دال کہ صحابہ
 مشہور است گفتہ شدہ و پرسیدہ شدہ از آن حضرت کہ یا رسول اللہ ای الکلب اطیب کہ کہ کسب خوشتر و پاکیزہ تر است
 قال عمل الرطل بیدہ فرمود کسب اطیب عمل مرد است بدست خود یعنی عمل کردن بنفس خود نہ بولد و عبد اگر چنان کہ ہم کسب
 اوست چنانکہ گذشت و کل من مبرور و ہر خرید و فروخت هیچ و مقبول است در شرع یعنی اگر بہست خود کسی و کاری نمکند و
 و تجارتی کند کہ در آن دینان و امانت و زردین نیز کسب طیب است و حاصل بدان رزق حلال طیب و رواہ احمد و عن

ابن ابی بنی بلی مریم * از امامین است * قال کان المقام بن سعد کرب را که از اصحاب است * جازیه
 فی اللبن * داهی که میفرودست شیر را که حاصل میشد در خانه ایشان * و قبض المقام نمند * و میگفت مقدم من آن را قبض است
 پس گفته شد مقدم را * و بسم الله تعالی * و قبض * ایامی فروشی و راضی میشوی تو بفرودستن شیر را یا می فروشد و تو شیر
 را میگیری تو من آن را و حال آنکه شیر برای تصدق و مسواست فقره و برای صرف کردن بر اصحاب و متعلقان است
 فروستن آن و راضی شدن بدان و گرفتن من آن مناسب بحال ایشان تو نیست * فقال نعم پس گفت مقدم تری میفرستم
 دیگر من آن را و در اینجا است * و انما باس بک * و نیست باکی بدان و انشی در آن * سمت رسول الله شریف
 پیغمبر خدا را تعالی علیه و سلم قبول * میگفت * یا مین علی الناس زمان لا یخفی فیہ الا ان یأخذ الدرع * هر آنکه می آید بر من
 زمانی که سو نمیکنم در آن زمان گویند و در هم نگاه میدارند ایشان را از وقوع دزدان و جمع در اسلحه مردم * رواه احمد
 و حسن نافع قال كنت اجزالی الشام وانی مصر * و رایت ان لا یخفی * و لای ابن عمر گفت بودم من که تجیز میکردم یعنی
 میفرستادم و گوی خود را بحال و اسباب تجارت بیوسی شام و مصر تجیز ساختن اسباب عروس و مسافر و مرده * بجز
 الی العراق * پس تجیز کردم بیوسی عراق * فانیت ام المؤمنین عایشه فقلت * پس در آمدم نزد مادینه رضی الله عنها پس گفت
 یا ام المؤمنین * كنت اجزالی الشام فجزت الی العراق * ای مادر مسلمانان بودم من که تجیز میکردم من بر بار بیوسی شام پس
 تجیز کردم این بار بیوسی عراق و ذکر کرد و مصر را گفتا بجزت شرف شام با کثرت آن * فقلت لا فعل * پس گفت عایشه
 تجیز کن بیوسی عراق و ترک مده عادت خود را * مالک و شجرک * ففتح یحیی و سکون تا ففتح یحیی تجارت یعنی چه میکنی تو با تجارت
 خود که ترک میکنی آنرا و حال آنکه بود و روی بک * و سود فانی سمت رسول الله پس بد برستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را *
 صلی الله علیه و سلم یقول * میگفت * و اذ سبب الله احدکم رفا من وجه * و فیک سبب گردانید خدای تعالی مرا یکی از شما را زرقی
 بوجهی از وجه * فلا بد یحیی * پس باید که ترک ندر آنرا * حتی یغیر له او یملکه * او برای شکست و تواند که بر استیغون باشد
 و هر آنکه غیر من باشد و تنگتر از من در اسلحه کند افعال الطبیعی و ظاهر آنست که مرا عدم تیسر ادای حقوق و انداد بابت توفیق
 باشد و این اشارت است بقاعد کلیه در باب توکل و تقویض که مدار آن بر ترک تدبیر و اختیار نفس است و قیام در محل اقامت حق که از
 واجبات سلوک طریقه پیچودیت دوست و علامت آفاست حق بنده را در مقامی آنست که میسر گردد ادای حقوق و منفعت باشد و ابواب
 توفیق خواه در تجزیه باشد و اسباب تحقیق و تفصیل آن در کتاب الفتوح فی اسقاط الدبیر شیخ ابن عطار الله اسکندری است
 و برینست مدار سلوک مشایخ شاذ لید قدس الله روحه و تحقیق نقل کرده ایم ما و بعضی رسائل فارسیه نیز یکدفعه میگوید و بدان
 مقصود * رواه احمد و ابی بن * و حسن عایشه رضی الله عنها قالت کان لابی بکر غلام یخرج له الخراج * گفت عایشه بود هر روز
 غلامی که بیرون می آورد برای وی خراج را و میفروخت که برگردان او نموده بود چنانکه عادت عرب است * و کان ابو بکر مالک من خراج *
 و بود ابو بکر که خود را خراج آن غلام * چهارید و باشتی * پس آورد آن غلام روزی چیزی از انقبض طعام * فاکل منه ابو بکر و پس خود

علیه وسلم یقول الحلف شققة للسلمة محقة للبکر * سوگند محل رواج و شققة اوست مکرارا در محل و شققة که هاین در باطل گردانیدن
 هر کس را شققة بفتح سیم و سکون نون و فتح فاء و قاف و سلمة کسبر سین و سکون لام متبع محقة نیز بر وزن شققة * متعلق علیه * و عن
 ابی در رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة لا یحکم الله یوم القیامة * گفت آنحضرت سه کس اند که لام نمیکند ایشانرا
 خدای تعالی روز قیامت نکایت ست از دروازه حقن نه مقام قرب و عدم مبالغات با ایشان * و لا یسطر الیهیم * و نظر حست
 نمیکند و نمیکند و بچشم غایت بسوی ایشان * و لا یرکبهم * و پاک نمیکند اندازد ز نوب و عیوب ایشان را * و لم یعذاب الیهیم * و
 هر ایشان را عذاب در دناک یاد در دهنده است * قال ابو ذر خابوا و خسر * گفت ابو ذر فرمودید شدن در زبان کار شدن ایشان
 سن جم * کیستند این سه کس * یا رسول الله قال السبل * گفت یکی از انصار هاکنده و در ارکنده از راست بطریق ناز و بکبر
 و حد آن بیاید و کتاب اللباس و اسبال مشهور در از راست و لیکن در حرمت و کراهت در تمامه ثیاب میبرد که موجب تکبر و است
 ست * و المنان * دو قم شخصی ست که سنت می بخند بعد از عطار از من یعنی نقص از حق و ضیانت در آن چنانکه در قول و
 قتالی از جرحی همچون نیز مراد داشته اند * و المنق سلعته بالحلف الکاذب * سوم شخصی که تنقیق نمیکند و ترویج میدهد متاع خود را
 بسوگند و رواج * رواه مسلم * **الفصل الثانی** * عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التاجر الصدوق
 الامین * باز رگان راست گوئی امانت دار و معتمدین و الصدقین و الشهدا * محشور میشود روز قیامت با پیغمبران و صدیقا
 و شهدا و در بعضی نسخ و الصالحین همست و صحیح در روایت عدم اوست و صدوق و امین صدیقا بهائو اند پس ایشانست بآن که
 باید که درین دو صفت کامل و بالغ باشند تا این درجه رفیع نمیند و او را یابد * رواه الترمذی و الدارمی و الدارقطنی و رواه ابن ماجه
 ابن عمر و قال الترمذی هذا حدیث غریب * و عن قیس بن مسعود قال و سکون تحمیه * ابن ابی خزیمه بن مجاهد و راوی می نمود
 صحابی ست سعد و دوست در اهل کوفه او را حدیث واحد است و حدیث که اقال ابن عبد البر * قال کننا نسبی فی عهد رسول الله صلی الله
 علیه وسلم السامرة * گفت بودیم با یغی جماعت باز رگان که نایده میشدیم در زبان آن حضرت سامه بفتح سین محمداوی و کشته اند
 جمع همسار کجکه در میان بالغ و میان مشتری که آنرا مقوم و مقیم میکنند * فربنا رسول الله * پس گذشت بمابین فضل
 صلی الله علیه وسلم فها ما باسم هو احسن منه * پس نام کرد آنحضرت ما را با نیا می که آن نام بهتر است از اول و آن تجارست و وجه است
 آنست که حق تعالی ذکر نموده است تجارت را در قرآن مجید در مقام بیع و نیز آنکه در میان بالغ و مشتری عیبا شایع است ایشان را
 و گاهی باطل باشد بیک جانب پس دور می افتد از دیانت و امانت * فقال * پس گفت آنحضرت * یا مسامحة التجار ان الیع یخسر
 اللغو و الحلف * ای گروه باز رگانان بدرستی که بیع و شتر حاضر میشود و آن را پیوه گفتن و سوگند خوردن و لغو یعنی فروش نیسازد
 فشد به بالصدق * پس بیامیزد او را بصدق یعنی قصدی کنیز چیز را با کفارت گوید و هر آن را زیر آن لغو و حلف موجب خطا بود و در گانه
 و صدقه فرو نشاند غضب رب را * رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب * بن رفاعه *
 کبر را و فانی ست و بعضی گفته اند که او را صحبت ست * عن امیه * روایت میکند از پدر خود که رفاعه بن رافع صحابی انصار است *

عن النبي ﷺ: «يذكر الله في يوم القيامة من لم يذكر الله في يومه». (المعجم الكبير، ج ١، ص ١٠٠)

در وضع خود را و راست گوید در قمیت کالاه رزاه الترمذی و ابن ماجه والدرمی و روی البیہقی فی شعب الایمان عن البراء وقال الترمذی
 هذا حدیث حسن صحیح باب النخیار اسم است از اختیار بمعنی برگزیدن و اختیار در مع اقسام است خیار شرط و خیار عیب و خیار رقیه
 و خیار تعین و تحقیق معلوم شده است در کتب فقه حنفی مع احکام آنما و اختلافی که در آنست و اینجا قسمی دیگر است که چون را
 خیار مجلس میگویند بمعنی آنکه چون عقد تمام شود و بوجوب ایجاب و قبول هر کدام از اربع و مشتری را اختیار است تا آنکه شصت اندو خالص و چون
 برضا ستند اختیار بر طرف شود و در اختیار اختلاف است امام شافعی و بعضی ائمّه قائل اند بدان و امام ابو حنیفہ و بعضی دیگر قائل نیستند
 و میگویند که چون ایجاب و قبول تمام شود دیگر اختیار ندارد مگر آنکه شصت شرط کرده باشند خیار را که آن را خیار شرط گویند و آن تا سه روز باشد
 و زیادہ بر آن نہ الفصل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المتباہعان

کُل واحد منهما بائنا علی صاحبہ* پنج و شتر کنندگان هر یکی از ان دو اختیار دارد بر صاحب خود که ثابت و اربع را یا شش کند
 مالم یفرقا* مادام که در مجلس اندوا نشسته اند از یکدیگر و چون جدا شدند و برافتند هر دو یا یکی اختیار بطرف شد فبا این حدیث
 مثبت خیار مجلس است و لیکن آنها که قائل نیستند بجایا مجلس میگویند که مراد از ان با قول است یعنی با جمیع اند و قول ایجاب قبول
 تمام نشده است اختیار دارند و چون ایجاب و قبول تمام نشد فاف شد انداخته خیار نماند چنانچه در قول خدای تعالی و ان یشقوا من
 کائن سقیمه مراد تفرق زن و مرد است بطلاق اگر چه بدین متفرق نیستند* الا بخیار* مگر بخی که شرط کرده شده است در وی خیار که
 با وجود تفرق در وی خیار باقی است پس این استثناء است از مفهوم مالم یفرقا و بعضی گفته اند که مراد باین خیار بی است که تخار رفته است
 که یکی گفته اختیار کردی و هیچ را و دیگری گوید اختیار کردم و برین تقدیر استثناء است از اصل حکم یعنی قول او که متباها بر هر یکی میگذرد

بر صاحب خود فایده می شناسد و فی روایتی تسلیم و در روایتی منکر است. از اتباع البیاضان منکر و از صاحبان فایده می شناسد و فی روایتی تسلیم و در روایتی منکر است. از اتباع البیاضان منکر و از صاحبان فایده می شناسد و فی روایتی تسلیم و در روایتی منکر است.

واجب شنبیع زیر که در بنیط اختیار اصل بیع لازم میگردد و یا مردان بیع بخیار نمایند که در روایت اولی گفته شد: «وفی رواية للثمينة»
 البیان: «بفتح با وتشدید یاء ی ثمانية» بائینار مالم یفقر او اختیار با مانع و مشتمی بر بیخیار اند ما دم که متفق نشوند با ما دم که اختیار بکنند
 چنانکه یکی گوید اختیار کردی دیگری گوید اختیار کردم و «وفی التفتیح علیه» و در روایت متفق علیه **است** و «و یقول» حد یا عا جریه را بگوید یکی از آن دو
 مصاحب خود را اختیار کن و صاحب او گوید اختیار کردم بدل او اختیار را «این عبارت در بدل او اختیار واقع شده است» و «عن حماد بن
 بن حزام» بحکمهای مطلقه برای برادر زاده ام المومنین خدیجه است فولاد و در کعبه بود پیش از عام الفیل به سیزده سال و ولادت یافت

فرش و پیران او بود و رجالت و اسلام و متاخر شد اسلام او تا عالم الفتح اسلام آورد و او پسران انجید الله و خالد و یحیی و هشام و سید از اصحاب اند و هر یک صد و بیست سال بود و شصت و رجالت و شصت و اسلام خدا قوال و عاقل و سرور و فاضل و قنی بود اگر چه در اول فر موافقه انقلاب بود و لیکن بحسن اسلام شصت شده و صاحب ثروت و فخر و مال و دنال بود و رجالت حد قبه از کرده و در اینجا بود و در اسلام به حد شتر سواری کرد و حج کرد و با وی صد بدنه بود که کل ساخته بود آنها را بجه و که نوعی از جمل فیفس است و وقت کرد و بهر قصد و چند بدنه که در گردن آنها اطواق فضه بود و نقش کرده بود و در این کل که شکار الله بن حکیم بن حرام و یکبار ساری را شصت هزار درهم بدست معاویة فروخت و همه را در راه خدا تصدق کرد و در روز بدر بهر سه راه شکران بود و نجات یافت و اگر سگنه بخورد میگفت سگنه بخدای که نجات داد و هر روز در زیارات بالمدینه سنه تحسین و قیل این جمسون و قیل ثمان تحسین روایت کرده اند از وی

عمره بن الزبیر و سید بن السیب و ابن سیرین رضی الله عندهم همین قال گفت حکیم بن خزام قال رسول الله صلی الله علیه و سلم السیاح با شیخار الم یفترقا بالغ و شتر ی بخیار اندام که متفرق نشده اند فان صدقوا و بناوکه لعمانی بیهما پس اگر راست گویند و بیان کنند عیب سله و شمس و استال آن را برکت کرده شود و بیع ایشان دانگمتا و کذا با و اگر پیوسته دروغ گویند محقت برکته بیهما کابانه شود و برده شود برکت بیع ایشان متفق علیه و حسن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رجل النبی صلی الله علیه و سلم انی اضع فی البیوع گفت مردی مر آن حضرت را بد رستی که من فریب داده میشوم و بیها فقال اذا بیعت فقل لا خلا ب پس گفت آنحضرت و فیکه یح و شتر کنی و پس بگو نیست ضاع و فریب و مکان الرجل یقول پس بود آن مرد که میگفت این سخن را متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند در مقصود از این قول یعنی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم کرد آن مرد را که گوید بیع این سخن را تا با نماند و بیگانه با ندها حبش را که من از اهل بصیرت بنستم و بیع باید که فریب ندی هر اوزان زده کنی هر اوزان در آن وقت اهل دیانت و بصیرت بوده اند و دوست میداشتند برادران خود را آنچه دوست میداشتند هر نفس خود را خضوع و نیت و تقوی نفس و بعضی گفته اند که امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را بشتر خیابار و تصدیر باین کلمات ای بیان باعث برانتر است و در روایتی آمده است که بگو فریب نیست و شتر طایعیم نیا رسیده و بعضی گفته اند که مقصود از است نزد و نهو بخین و علمار اختلاف است و در بعضی گفته اند که اگر چه بیع فاسد نمیکرد و در اکثر علمای این اند و بعضی میگویند که اگر شتر ی صاحب بصیرت نباشد خیابار دارد و بعضی گفته اند که اگر این کلمه را گفته است ثابت میشود و هر اوزان خیابار و بعضی گفته اند که اگر ضمن فاحش است که مانند آن واقع نمیشود فاسد میشود و این اقوال مذکور است در کتب فقه و حق است که حدیث غالی است از دلالت بر آنکه ضمن فاسد نمیکرد انبیح یا ثابت میگردد و خیابار الا تنبیه میگردانند آن حضرت صلی الله علیه و سلم و امر نمیکرد آن مرد بشتر طویلی گفته که بهر همان اول است و موافقی است آن را قائل وی در حدیث سابق فان صدقوا بین الخ و الله اعلم الفصل الثانی عن عمر و بن شعیب عن ابن عمر عن عمار بن شعیب بن محمد بن محمد بن عبد الله بن عمر ابن العاص از مقامات است و محبت است و بعضی خلاف دارند در حال وی و بهر سبب قریه حدیث او باین مسند و عدول است

الکفریه جبهه بمرور و چنانکه شمیر اینچه جوی محمد بن عبد الله است و وی از تابعین است پس حدیث مرسل باشد و اگر بامیه رود چه پدرش
 عبد الله بن عمر بن العاص صحابی است ولیکن عمر و پدر زن یافته است پس حدیث منقطع است و لم یسم و صحیح حدیث و می بایان
 اسناد تخریج نیافته و عمر بن شعیب حدیث میکند از پدرش و از ابن السیب و از ریح نبت مسعود و از زینب بنت ابی سلمه روایت
 دارد و روایت میکند از وی ابوب و حسین معلوم و از یحیی بن سید القطان گفته است وقتی که روایت کنند از وی ثقات پس
 آن حجت است و بالجمله وی محل انتقاد است و الله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت کرد عمر بن شعیب که
 آن حضرت گفت * البیان بانحار ما لم یقفه قال الا ان یکون صفقه خیار * بالغ و مشتری بخیارند ما و ام که متفرق نشوند مگر آنکه باشد
 بیع خیار شرح این کلام معلوم شد و صفقه دست بر هم زدن که آواز آید و دست هر دست کسی دیگر زدن و بیع و بیعت * و لا یحیل له
 ان یفارق صاحب * و روایتست هر بالغ یا مشتری را که هفت کند صاحب خود را جدا کرد و از وی و بر نیزه و خشیت ان یستقبله *
 از جهت ترس آنکه بر انداز صاحب وی بیع را فسخ کند آن را یعنی باید که توقف کند در مجلس و نشانی بکند در بر خاستن از جهت رعایت
 جانب برادر سلمان شاید که اقل کند نیز را و این قول فطامه دالالت دارد بر ثبوت خیار مجلس مگر آنکه گفته شود که این نمی حجت آن
 باشد که شاید مطلع گردد بر عیب پس اقله کند و الله اعلم * رواه الترمذی و ابو داود و النسائی * و عن ابی هریره رضی الله عنه
 عن ابی صلی الله علیه و سلم قال لا یتفرق اثنان الا عن تراض * باید که جدا نشوند دو کسی یعنی بالغ و مشتری مگر رضای یکدیگر *
 رواه ابو داود * **الفصل الثالث** * عن جابر بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر اعرابیا بعلی * روایتست از
 جابر رضی الله عنه که آن حضرت خبر گردانید یک اعرابی را بربع اربع و تمام شدن عقد این از راسته بیان خیار مجلس با سبب دیگر
 که مانند او عای غبن یا پیشمانی اربع ولیکن این را بارضای جانب دیگر کرده باشند و الله اعلم * رواه الترمذی و قال هذا حدیث
 صحیح غریب * **باب الروا** * رواه ادرست یعنی زیادتست و هر جا که این حروفست معنی زیادت پیدا است و در شیخ
 عبارتست از زیادتی که خانی باشد از عوض و شرط کرده شود در صلب عقد و کتابت او و بگوید یا و الف هر سه آمده است * **الفصل**
الاول * عن جابر بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اکل الربوا * لغت کرده است آنحضرت خورنده را بار که بار
 می ستاند * و مוכלه یعنی نیم و سکون و او و که کاف مخفف و لغت کرده است آنحضرت خورنده را بار که بار میاید و بگوید یا و الف
 یکدیگر * و کاتبه * و لغت کرده است نویسنده را که خط آنرا مینویس * و شاهدیه * و گواهان آن را که برین قصیده گواه میشوند از
 جهت اعانت و ادا ایشان امر را شروع را * و قال هم سواره * و گفته است آن حضرت اینها یعنی اکل و مוכל و کاتب شاهد
 برابرند و در روایت و انتحاب معصیت و امن راندن و دور کردن از نیکی * رواه مسلم * و حسن عیاده * بضم عین و تخفیف باین
 صحابی مشهورست از فضیلتی انصار که احوال او مکر نوشته شده است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی یب بالذهب
 فروخته شود یا بفروشد بلاطلا * و الغنم بالغنم * و نفره بنفره * و البی بالبی * و کن مکنم * و الشیء بالشیء * و جوبه * و التمر بالتمر
 و خمر بالخمر * و اللب باللب * و نمک بنمک * مثلاً بمثل * مانند بمانند یعنی برابر و مقدار سواره بگوید یا که و بیان مثلاً بمثل است

یادید * دست بدست و یکی رسید و یکی رسیدند و فاذا اختلفت هذه الاصناف * پس اگر مختلف شوند این اشیا چنانچه در دست بدست
و چون یکدم شلاد فبقیوا کینث شتر * پس بفرستید هر طریکی که خواهید برابر یا زیاده * اذ کان یلبس * وقتی که باشد دست بدست و سیه
جائز نیست اگر چه بغیر باشد با کدورت حدیث این شش چیز مخصوص واقع شده و بجهت آن خراب شدن شش را نیز بران قیاس کرده اند
چنانکه آهین و چون و افواج خوب و هر یک علی عین استنباط کرده الا اصحاب الطوا بهر که قیاس را نمیکند را بار آورده این شش چیز
اثبات میکنند و در غیر آن تفصیل آن و مسائل متفرع بر آن در کتب فقه مذکورست * رواه مسلم * و عن ابی سعید الخدری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذنب بالذنب و الفخذ بالفخذ و البر بالبر و الشعر بالشعر و اللحم باللحم و العظم بالعظم
یادید * درین حدیث سوار بسوار نیست زیرا که آن تا کیه مثل شمشیر بود و این عبارت زیاده است که گفته * فمن زادوا استزاد
فقد ازی * پس کسی که زیاده کرد یا طلب زیاده کرد پس تحقیق را کرد * الاخذ بالمعنی فیه سوار * بگنجد و هجده دروی برابر اند
در اتم و انکاب گناه حرام * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تتبعوا الذنب بالذنب الا شلأ مثل
نفر و شید را نیز بر گویا * و لا تشقوا * بضم ش و کسر شین * سجد و تشدید ف * بعضا علی بعض * و افزونی نکنید بعضی آن را بر بعضی
شش افزونی و سود کردن و اشفاق بعضی را بر بعضی بر گردان و افزونی * و لا تتبعوا الورق بالورق الا شلأ مثل بعض
علی بعض * و تقی بفتح کسر و سکون آن سیم فقه و لا تتبعوا منسا غایبا بنا حصر * و نفر و شید را زوی غایب را حاضر
یعنی سید را نفع و نا جز بنون و جمیع کسوره و زای نقد و آداده * متفق علیه فی رواة لا تتبعوا الذنب بالذنب و لا الورق بالورق الا
بورق * یعنی مثلا بمثل * و عن معمر بن جهم و یحیی بن سبیر و سکون عین در میان آنها * بن عبد الله * قرشی عدوی صحابی
قدیم الاسلام است هجرت کرد بحبشه و تاخیر یافت هجرت او بحدین و بعد از آن بحدین آمد و سکونت کرد در آن و زندگانی در آن یافت
قال قلت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول الطعام بالطعام مثلا بمثل * گفت معمر بن جهم و من که می شنیدم آنحضرت
که می فرمود و فروخته شود و طعام بطعام که گذرم و چو باشد برابر درین حدیث طعام بخصوص ذکر کرد بحجت تقریبی که در ذکر آن شبیه
و الا حکم شامل استیما می رسد است چنانکه در احادیث دیگر مذکورست * رواه مسلم * و عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الذنب بالذنب و اللحم باللحم و العظم بالعظم و الشعر بالشعر و البر بالبر و الا حار و بار
و الشعر بالشعر و الا حار و بار و اللحم باللحم و العظم بالعظم و الشعر بالشعر و البر بالبر و الا حار و بار و الشعر بالشعر
بمعنی خدگی که بمعنی هر یکی از اینها و شتر می گوید بکلیه یعنی دست بدست بفرستند و نقد بفسد میکنند * متفق علیه * و عن ابی سعید
و ابی هریره رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم استعمل رجلا علی حیه * روایت کرده اند این دو صحابی که آنحضرت
عامل گردانید مردی را بر خنجر * فاجتمع حطب * پس آورد آن مرد یعنی نزد آن حضرت خرمای نیک سره چیده و قضیب و کج و فون و یا نوس
اجود اند * فقال اقل خنجر علی * پس گفت آنحضرت ایامه خرمای خنجر چینیست * قال لحفت آن مرد * لا والله یا رسول الله
فبست هر خنجر چینی * انما اخذ الصالح من هذا الصالحین * بدرستیکه ما سیکم کما یک یک پیمان را ازین بدو پیمان را از هر دو و الا الصالح

بالکشف * و میگرم گاهی دو پیمانه را بر سر پیمانه * فقال لا تغفل * پس گفت آنحضرت مکن آنچنین که بر او امشود و علی الطبع بالکسر را هم بفرست
 قمر مجموع را که خطایه نیک و بد و جنب در وی است بدر احم * ثم انشأ بالدر احم * پس نیز در احم تم جنب را تا بدو از احم نماند * و قال فی
 المیزان که کنگ * و گفت آنحضرت در ترازو مانند این یعنی ترازو مانند آن از یکسان است که پیمانه میفروشند و مغز و مات که بر ترازو می کشند
 چنانکه ذهب و فضه میفروشند نیز همین حکم است که بر ترازو می کشند بلکه در وی را بدر احم میفروشند و بان را بدر احم میفروشند و بنگرند که
 وجود در عرف شرع نیز مکمل اندا که درین دیار برون میفروشند در وی وجهی در باب ربوا بر ابراست * متفق علیه * و حسن ابی حمزه
 قال جابر بلال النبی صلی الله علیه و سلم تبرئنی * گفت ابوسعید خدری آورد بلال رضی الله عنه تبرئنی را نزد آنحضرت و برنی بفرست موده و
 سکون را و برون بر صیفه نسبت لغضی گفت کرسی قسمی مشهور است از زنا که نیک میدانند و در قیاس گفته که معرب بر نیک است * فقال
 النبی * پس گفت هر بلال را پیغمبر صلی الله علیه و سلم من این بذا * اگر بیاورد این را یعنی خرید یا کسی توادد و جز آن گویا آنحضرت
 استهدای شد با کعبه با طریق ربوا غیر بد باشد * قال کان عندنا قمرودی * گفت بلال بود نزد ما یعنی اهل خانه من خراب است
 بزبون روایت بجهه تنباه و فاسد شدن * فبعث منه صاعین بصاع * پس فروخت من دو پیمانه را بیک پیمانه این قمر برنی * فقال
 اوه عین الربوا عین الربوا * پس گفت آنحضرت او این فروختن عین ربوا است مگر فروختن ربوا یعنی ربای محض است * مشک * لعل
 مکن یعنی این بیع را * و لکن اذا اردت ان تشتري * و لیکن چون خواهی که بخری تم خرید نیک را تبرئوی یعنی خواهی که تم خرید
 بخری بسبب آن * فبیع التم خرید آخر * پس بفروخت قمرودی را بیع دیگر بدر احم یا بطعام * ثم اشتبه * پس نیز تم خرید را بان در احم
 در حدیث سابق گذشت و او بفرست تم خرید و تشدید و مفتوحه و سکون با کله الیست گفته میشود و نیز بنگرند که در و در و مندی و نیز بنگرند
 و در اصل لبکون و او و کسر است و گاهی و او را با لغت بدل کنند و گاهی تشدید و حذف و کسر با را ساکن گردانند و گاهی با راحت
 نیز کنند و فهم و فتح و کسر نیز و حذف * متفق علیه * و حسن جابر قال جاء عبد فیان النبی صلی الله علیه و سلم علی البقره * گفت جابر که غلامی پس
 بیعت اسلام کرد آنحضرت بر قصد هجرت یعنی هجرت کرد که از دیار خود بر آمده بگازیت شریعت بیاید * و لم یشر انه عبد * و در نیافت آنحضرت که
 از غلام کسی است * فجاویده بریده * پس آمدن او جدوی در حال که میطلبید او را * فقال لا النبی صلی الله علیه و سلم یغنی * و بفروخت بیعت
 سن او را * فاشتره بجدین اسودین * پس خرید آنحضرت او را بدو غلام سیاه * و لم یسأل احد البعده حتی نیسا له اجد به او چه قیمت
 نگرد آنحضرت پس از وی هیچ کی را نماند گوی پرسید او را که بنده هست و می یازاد و ازین حدیث معلوم میشود که یک غلام را بدو غلام
 میتوان خرید و از اینجا حکم کرده اند که یک حیوان را بدو حیوان میتوان خرید خواه از یک جنس باشند یا دو جنس و اما باینسبه منع کرده اند
 ان را حاشی انصبا به رضی الله عنه قول عطاء ابن ابی رباح و قول ابی حنیفه و اصحابی دی همین است و روایت کرده شده است
 که آنحضرت نمی کرده است از بیع حیوان بچیزان بنسبه چنانکه نباید که قال الطبی * رواه مسلم * و رحمه قال نبی رسول الله علیه و سلم
 عن یسع الصبر من التمر لا یعلم لیکن * و هم از جابر است که نمی کرد آنحضرت از فروختن توده از زنا که اندک میشود و پیچوده نشده
 یعنی معلوم نیست که چه مقدار است و چند است * باللیل المسی من التمر * کلیل معین از زنا یعنی یک طرف توده از زنا باشد

و طرف دیگر چند کس معین باشد و بایست متذکر این که چون معلوم نیست که آن قوه از غیر چند کس است شاید که زیاد تر از این کیمیا باشد
 کمتر از آن پس ربو الازم آید * رواه مسلم * و عن فضالة بن یحیی فاذا دبر جمعة * بن عبیدة بن یفیم عن صحابی انصاری اول * بشاهد
 او احد است بعد از آن حاضر شد بشاهد دیگر اگر بعد از دست و سبب که تحت شجره و حاضر شده خبر بعد از آن انتقال کرده بسویشم
 و ساکن شد و شوق را در متولی قضای و شوق شد از جانب معاویه در زمان خروج وی بصفین و وفات یافت بدشق سینه
 ملت و خمین * قال اشتریت يوم خیر قلاوة بائنی عشرة دينار * گفت فضال در یوم من روز خیر قلاوة را بخرم تا که بکف قاف گلو نبندد و از دود
 فیضها سب و خرم * در آن قلاوة طلا بود و مهر و باخرم بفتح خای بجمعه و فتح را در برای مهره های جواهر * مفصلتها * پس جدا کردم
 آن قلاوة را یعنی طلا را از مهره و جدا کردم فصلتها را به تشبیه صاد تصحیح کرده اند * فوجت فیما اکثر عن اثنی عشرة دينار * پس باقیم
 من در آن قلاوة طلا بیشتر از دوازده دينار * ذکر تلک البئنی * پس ذکر کردم آن را برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال للتابع
 حتی تعقل * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فروخته نشود قلاوة تا جدا کرده شود و در روایتی حتی تمیز یعنی تا جدا کرده شود
 طلای او از مهره های او از جهت آنکه ربو الازم نیاید * رواه مسلم * الفصل الثانی * عن ابی هريرة عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال لایتن علی الناس زمان * گفت آنحضرت هر آنکه می آید مردم زمانی که * لایقی احد الا اکل الربوا *
 باقی نمی ماند هیچ کس که خورنده بواجب است عدم احتیاط در نشر اطمینان و بر وجه شروع خالص از ربو گوید که در کلام مبالغه است
 و بعد از فرمود * فان لم یاکلوا صایب من بخاره * پس اگر بخورند ربو را می رسد او از رفت آن و اثر آن چنانکه مکرر آن یا شاید و کتاب
 آن باشد یا ساعی در آن و در میان آن باشد یا معالمان یا ربو بخورد و خطا شود مال او بمال او * و یروى * و روایت کرده میشود
 بجای من بخاره * من بخاره * یعنی هر چه رسد او را از گردوی * رواه احمد و ابو داود و النسائی و ابن ماجة * و عن عبد الله
 بن الصامت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یجوز الذهب بالذهب * و نفع و شید طلا بطلا * و الورق بالورق * و نفعه
 را بقره * و لا البر بالبر و لا الشیر بالشیع و لا التمر بالتمر و لا الخ بالخالج الاسوا السوار * مگر برابر * عینا بعین * حاضر و نقد * یدایم * دست
 بدست تاکید عینا بعین است * و لکن یجوز الذهب بالورق و الورق بالذهب * و لیکن بقره و شید در را بقره و نقد را برز * و البر
 بالشیع و الشیر بالبر * و بقره و شید گنم را بچو و چو را بگنم * و التمر بالتمر و الخ بالخالج * و زرا را بگنم و گنم را بخری یعنی جنس را بجنس
 جنس * یدایم * نقد بسیر * کیف شترم * هر چه که نکند و اعیان یعنی برابر و زیاد و کم * رواه الشافعی * و عن سعد بن ابی وقاص
 قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یسئل عن شری التمر بالربط * گفت شنیدم آن حضرت را و حال آنکه پرسیده شد
 از خبری که برای مشک بخار می ترختم برای مشک را میگویند و ربط بضم را و فتح طاهر می تر و ربط بفتح را و سکون طاهر می
 باشد نه و جز آن * فقال یقض الربط اذ لم یس * پس گفت آنحضرت آیا نقصان می پذیرد و کم میشود و خرمای تر و قنیکه
 مشک میگرد * فقال نعم * پس گفت سائل آری کم میشود * فنهاه عن ذلک * پس نمی کرد آنحضرت از خریدن تمر بربط از
 جهت لزوم ربو اکثر علام هم برین رفته اند و شافعی و ابو یوسف هم برین اند و امام ابو حنیفه جائز میدارد بربط را بتمر برابر

زیرا که طوبت و یوست بمنزه صفت جودت و داریت است ثابت شده است که جید و روی برابرست و حدیث مذکور ضعیف است
والله اعلم * رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه * و عن سعید بن المسیب * روایت است از سعید بن المسیب
که از ائمه را تبیین و قدما می ایشان و از تفهیمای سیده است * مرسله * بطریق ارسال * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی سخن
ینع الیهم بالبیوعان * که آنحضرت نمی کرده است از فروختن گوشت بچوان امام شافعی بظاهر این حدیث رفته و گفته باشد نیست بیع لحم
بچوان خواه هم از نعین آن چوان باشد یا از غیر نعین و امام محمد گوید که اگر از نعین باشد جائز نیست مگر آنکه لحم جدا بیشتر از نعیمی باشد که در حیوان
آورد و قابل اجزای دیگر باشد که در حیوان است و الا تحقیق میشود در بواچنا که روغن کچند کچند و جائز نیست نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و احمد
در قول مختار و دلیل ایشان آنست که این بیع موزون است بغير موزون و حیوان موزون نیست عاده و ممکن نیست صرفت او
بوزن زیرا که گاهی حیوان خفیف میگرد و گاهی ثقیل می سازد * قال سعید * گفت سعید بن المسیب * کان ابن مسیرة یأخذ
بوزن فروختن لحم حیوان بچوان از انظار اهل جاهلیت و قمار را میگرد و میزند یا از نعیر یعنی آسانی که مال بوی باسانی حاصل میشود یا زیاده
بمعنی سخن که قمار سبب غناست * رواه فی شرح السنه * و عن حمزة بن عذیب * صحابی مشهورست حافظ کثیر الحديث *
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی سخن یع الیهم بالبیوعان نیت آنحضرت نمی کرده است از فروختن گوشت بچوان امام شافعی بظاهر
است * روایت کرده است که آنحضرت نمی کرده است از بیع حیوان بچوان بطریق نسیه سابقا معلوم شد که صحابه و تابعین را درین اختلاف است و فی
فروش آن با سکون بین گاهی خود داده میشود و نوزن را که داده میشود سنین را بعد از ایامه * و الترمذی و النسائی و ابوداؤد و ابن ماجه و
و عن عبد الله بن عمر بن العاص ان النبی صلی الله علیه و سلم امره ان یخیر بیننا * روایت است از عبد الله بن عمر که آنحضرت
امر کرده که سانهنگی کند اسباب لشکر را * ففدت الابل * پس تمام شد شتران * فامرهم ان یاخذ علی قلائص الصدقة * پس
امر کرده آنحضرت او را که گوید شتران را و بخود آنها را برابر شتره مادی را زکوة قلووس ناقه حیوان قلائص * قلائص جمع و قلائص
جمع الجمع یعنی چون شتران هر قدر باید * و جند * و کان یاخذ البعیر بالبعیرین * پس بود عبد الله بن عمر و با آنحضرت که میگوید
یک شتر را بدو شتر * الی ابل الصدقة * تا وقت آمدن شتران صدق پس ازین حدیث معلوم میشود و جابجوان بچوان
نسیه و اصحاب مانع کرده اند از ثبت حدیث سابق و سخن تویشی گفته که حدیث عبد الله بن عمر ضعیف است و حدیث حمزة بن عذیب
اثبت و اقوی است یا این پیش از بیع از بواچنا و انھی و الله اعلم و مشکلی دیگر حدیث آنست که وقت آمدن صدقات معلوم
بنود و توقیت و تعیین اهل شتر است مگر آنکه گویند که وقت آمدن آن اهل صدق در آن وقت معلوم بود یا آن منسوخ است و الله اعلم
رواه ابوداؤد * الفصل الثالث * عن اسماء بنت زید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان یوفی المسلمین * اما
بن زید که محبوب آنحضرت بود و مناقب او مشهور و معروف است و در آن کتاب در باب مناقب اهل بیت بیاید روایت میکند که آنحضرت
گفت ربوا در سیه است یعنی ربوا تحقیق میشود در وی اگر چه با اختلاف جنس باشد و اگر مساوات باشد شتر فروختن بچوان بچوانی دست
ست اگر دست بدست باشد اما اگر نسیه باشد درست نیست * و فی روایتی قال * و در روایتی گفت * لا ربوا فیما کان یدایه نیست ربوا

نمایشد باین لار اوده کرون انحضرت ستم و در احوال بود برین انجبت وقوع آن در اوقات وجود آن از اشخاص جلالیت پس لعن بوی
اشد و گفته باشند که و ما یقولون الله اعلم و رواه النسائی * و محسن محمد بن الخطاب رضی الله عنه ان اکثر ما نزلت آیه البر * روایت است از
ابیر المؤمنین محمد که آخر چیزی که فرود آمده آیت ربواست * و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قبض و لم یفسر مالنا * و بر سئید که انحضرت
قبض کرده شده و تفسیر میان کنوایت ربوا را برای ما * فمحمدا و البریه * پس ترک کنید ربوا را چنانچه می باشد در وی شک و شبهه
آن باشد مقصود آنکه این آیت ثابت و محکم و غیر منسوخ است و لیکن آن حضرت تفسیر نکرد برای ما بطوری که محیط گردد بجمع خبریات
و مواد آن بلکه بیان کرد در چیزی که گذشت ماورای آن چیزی را بر قیاس و اجتماع پس باید که ترک کنید ربای صریح را و آنچه در وی شبهه
انست انجبت نوع و احتیاط است اینچه مفهوم میگوید و از ظاهر سوق عبارت فافهم و طبعی گفته که مقصود آنست که این آیت غیر منسوخ
و غیر مشتبیه است ازین جهت تفسیر نکرد آن حضرت آنرا پس ابراز کند آنرا بر آنچه هست و خلک و رب یکدیگر در آن ترک کنید جلیلا و اصل بود
و انیت مراد بقول او فمحمدا و البریه فافهم * رواه ابن ماجه و الدارمی * و محسن النس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا اقترض احدکم قرضا * چون بدید یکی از شما دیگری را وام * فاهدی الیه * پس بدید فرست آن دیگر که قرض گرفته است بموی آن یکی که
قرض داده است * و او حمله علی الدایه * یا بر دارد یعنی سوار گرداند آن دیگر او را بر مرکب * فلا یرکب * پس باید که سوار نشود و آن هر کس با
ولا یقبلها * و نباید که قبول کند آن هدیه را تا بران نشود زیرا که هر قرضی که بکشد سودی را پس آن ربواست * الا ان یکون جری مینو و مینه
قبل ذلک * اگر آن که روان گشته و عادت شده است ادا و حمل میان این و آن پیش از اقراض و اقراض بران باعث نیست *
رواد ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان * و معمر بن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا اقترض الرجل الرجل فلا یأخذ به * و قتیبه و
و هر دو پس باید که نگذارد از کسی که او را وام داده است بدینچنانکه در حدیث سابق گذشت * رواه البخاری فی تائید * و روایت کرده است
این حدیث را بخاری در تاریخ خود * که ذاتی المنشی * همچنین است در تنقیح البصر میهم و سکون فون و فست * شهابه و قاف نام کتابی است که
بعضی از اهل ندهب امام احمد بن حنبلت کرده اند از احادیث بزرگتر تبیین نموده اند و می گفته است که این حدیث را روایت کرده است بخاری
در تائیدش * و محسن ابی یزید * بضم با و سکون را و دال حمله * بن ابی موسی * کوفی تابعی ثقة است قاضی کوفی بود روایت دارد از
پدر خود و از علی و زبیر و از بنای علما بود * قال قد است المذینه فلیقت عید الله بن سلام * گفت ابو یزید و قدم آوردم مدینه را پس ملاقات
کردم عبد الله بن سلام را که از کبابی و صابری بود * فقال انک بائض فیما اربوا فاش * پس گفت عبد الله بن سلام بدینچنانکه
توزیع می هستی که در وی ربوا آشکار است و فشو و اصل یعنی برانگیزه شدن خبر * فافانک لک علی اربل حق * پس چون باشد
هر ترا بر میزدی حتی یعنی وامی * فاهدی الیک کل تبین * پس بفرست آن هر دو بر تو پشتواره گاهی احوال شیعه * یا پیشواره جوئی بلکه جا
بایست و سر * و اصل گفت * یا فرستد بار علی قبل یعنی خانه * موعده با برین بسته و در بعضی نسخ حق است بسکون بهمست و وقتش
قاف و بوقافینه شده نوعی از غلط است که آنرا طبع گویند و در حاشی نوشته اند که آنرا بر سوم میگویند و بعضی گفته اند که وی است
که در قرآن در سوره عبس واقع شده است * فمحمدا و البریه * پس باید که آنرا * فانه ربوا * پس بدینچنانکه آن حکم را دارد * و رواه البخاری

باب النسي خفاس البوع - باب در بیان نسیای که کسی کرده شده است از آن و در بعضی نسخ النسی عنه یا نسی الیه برای
حیث یباشند یا نیکو یا بد بنظر آید و نسیای که بعضی از کارکن وی معفو شده و گاهی برای کرامت مثل بیع نرودان و جمود و مانند نمازی که در
مغسوب کرده شده و بیع حرام نیز بواسطه تقسیم فاسد و باطل و بیان این در کتب فقه است. الفصل الاول * عن ابن

عمر بنی‌الله خصال نمی‌رسول الله صلی الله علیه و سلم الزمانیه و بعضی هم برای دفع موصوده و نولن شفق از زمین می‌بوی دفع * ان
بیج ثم حافظه * بیع مزانه است که بفرود می‌آید بستان خود را * امکان نخواهد گشت * اگر باشد بستان درختان خراب و بشویده میوه
آنکه بر درختانست بخربای خشک که در خانه است بطریق می‌بود یعنی ده چانه را که بر درخت اندازده کرده شده است بده چانه که در خانه
بفرودش * و امکان که یا ان میوه بر حسب کیلا * و اگر باشد بستان درختان رزق و بشویده با نگو خشک که در زمین است بطریق کیل حاصل
آنکه بفرودش میوه تر که بر درختانست میوه خشک که در زمین است * اوکان * یا باشد حائط * و دهنده مسلم امکان زرع * و نوزد مسلم
امکان بجای اوکان یعنی اگر باشد حائط کشت و اطلاق حائط از زرع بجای زودت کاشت است * ان بیعه کیل طعام بفرودش به چانه
کسی می‌بود و چون بیخی بفرودش کند و بجزا که در کشت است با چرخه خانه است * می‌عین ذلک کلامی نمی‌کرد آنحضرت از ان همه که مذکور
شد بخبر را و آنکه بر درخت و چرخه در کشت مزانه بخت آن گویند که زمین و درخت دفع است و چون بنای این بیع بر قیاس اندازه است
و زیادت و نقصان احتمال دارد و جای آنست که در رشته بی و بانی نزاع افتد و هر یک دفع دیگری کند * متفق علیه فی روایاتهما * و در روایتی
در جاری و مسلم از ابن عباس آمده است * می‌عین الزمانیه * نمی‌کرد آنحضرت از مزانیه فقال * کفحت آنحضرت یارای * و الزمانیه ان اصاب
فانی رؤس النخل آنهم بچیل سخی * و فرودش و خشن میوه آنست که بر سر درختان خراب است بخربای خشک به چانه بسین * ان از ادق بی و ان
نقص فعلی * اگر زیاد آید برای سن و سود سن و اگر کم آید بر سن و زیان سن و این قول ششتری است اگر در زیادت و نقصان میوه است
که بر درخت است و قول بانغ است اگر در زیان است که بر زمین است و فرق میان این دو روایت آنست که در روایت اولی ثمر مذکور
است بزمانیه و در ثانیه بوقایده و مقصود عام است و تخصیص بطریق تمثیل است * و سخن جابر قائل نمی‌رسول الله صلی الله علیه و سلم

من الخاتمة * بجای مجمره و بنی سور * و الخاتمة * بجای تمهید و وفات * و المزمرة * بزای و سور و ولون * و الخاتمة ان مع الازل
 الارض باخترق خطه * خاتمة است که بعد از آن در کشت و بعد از فرق پانزدهم فرق الفتحین پایه معروف است به مدینه که در و سه
 شانزدهم در مثل یکدیگر فرق لبکون را است * است مثل پانزدهم که الفی الحاتیه و ذکر ما فرق بطریق مثل است مقصود مع نزع است
 و نوزدهم چنانکه بیان فرمایند باشد لیکن فرمایند عام است در نهم و باشد و نوزدهم و ده گاهی تخصیص میگردانند از اینجه و خاتمة
 نوزدهم و فصل و درخت بنی نزع می گوید ما و امیکه سبزه است * و المزمرة ان بیع التمر فی روس النخل مائة فرق * و فرایند و خلق تمر است
 در بر باری و درخت نوزدهم فرق چنانکه گفته و این بواقعی است و دیگر است و در متقی علیه السلام فرماید بود * و التمايرة که اول الارض
 با نسلک و الزرع * و التمايرة که اول زمین است بر نسل معین چنانکه گفته و از و نجات از نجات نیکو گوید و لیکن نهم در نجات از
 عامل است و در نجات از مالک و خبر که بر نزع بنی نصیب است و بعضی گفته اند که اصل و سه انجم است که آن حضرت نخل اهل خیر

و دوست ایشان گذاشت و حصه معین را بر ایشان نهاد و چون نزاع کردند نمی که در ازان بعد ازان اجازت کرد و در صحت خبر است اختلاف است
بعضی خبر از زمین نرم را میگویند * رواه مسلم * و عیسیٰ قال فی رسول الله علیه و سلم * و هم از جا برست که آنحضرت نمی که در معنی الحی آتیه
و الطریقه و الفایده و المعادیه * نمی که در از حاد و معین معلوم و او آن فروختن میوه در دست است که سال یا دو سال پیش از ظهور میوه و بعضی
گفته اند که ای زمین دو سال است * و معنی الثمینا * و نمی که در از ثقیل بضم ثلثه و سکون ثون و تخمین بر وزن دنیا و آن استئذان کردن چیزی
مجهول از بیع * و رخص فی العرایا * و رخصت کرد آنحضرت در بیع عرایا معین معلوم و راوی یا تخمین بیع میوه بقره یا معنی عطیه یا ریت و
عربیه همان منزله است که بکلیه ضرورت برای اهل احتیاج رخصت کرد که نخل ندر اند که ازان رطب خوردند و در نقد ندر اند که ازان رطب بخردند
و چیزی از ثمر ارقوت ایشان فاضل می ماند که بدان از صاحب نخل از ثمره نخل تبریز ندر روایت کرده شده است که محتاجان از اهل بیت مانند
و شکایت بحضرت کردند که شما این بیع نمی کردید و با رطب میل داریم و دوست ما میسر و فریست که بدان بخریم پس رخصت کرد آنحضرت
برای ایشان بشرطی که در کتب فقه مذکور است و بعضی گفته اند که مردی بود که او را چند نخل در بستان کسی بود و بهر کردن این کس آن را بآغز
یا ملک اصل این صاحب بستان در بستان خود با اهل و خیال چنانکه رسم اهل بدین است آمده نمی نشست و آن مرد در نخلهای خود می
و صاحب بستان ازان ایذا میبخت پس رخصت کرده شد صاحب بستان را که مقداری از ثمره با اندازه قمر نخل بوی بد و خوش نخل را بخرید *
رواه مسلم * و معنی سهل ابن ابی تمیمه * بیع حای معلوم و سکون ثلثه صحابی انصار است بعضی میگویند که ولادت او در سال سوم از هجرت
دوی در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود و آنحضرت را دیده و حدیث از وی شنیده است لیکن ابن ابی حاتم گفته که وی سبب کرده
تحت شجره و دلیل آنحضرت بود و شب احد و حاضر شد همه مشاهد را لایدر و الله اعلم قال فی رسول الله علیه و سلم * و هم از جا برست که آنحضرت
بالتقر نمی که در آنحضرت از فرقتن میوه برداشت بخرای خشک * الا انه رخص فی العریه * مگر آنکه ایشان نیست که رخصت کرد و عربیه * آن
تابع خبر ما تفر که فرشته شود میوه در دست با اندازه کردن آن عربیه یا نخل یعنی ثمره و نخلهای خشک و اطلاقی میوه بقره یا نخله است چنانکه
بر بیع یعنی اندازه کنند که آن بعد از خشک شدن چه مقدار خواهد شد * یا کلمها اهلها رطب * بخورند آن میوه را یا بخاراکان * می که در بستان
و محتاجان باشند برای تر چنانکه بخورند از مقدار اهل احتیاج * متفق علیه * و معنی ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله علیه و سلم
علیه و سلم رخص فی بیع العرایا * روایت است از ابی هریره که آنحضرت رخصت کرد در بیع عرایا معین و یا بخریم تا منس القمه با اندازه کردن آن از
خرای خشک * فیما دون خمسة اوسق * و چیزی که از خر و پیچ و سق و کمتر از آن باشد زیرا که رخصت آن بکلیه ضرورت و احتیاج و بی بود و این
مقدار پس است و سق صد و شصت من است پس پنج و سق رشتصد من باشد * او فی خمسة اوسق * یا در پنج و سق و زیاده
بران نه خشک را دیدست * خشک را و دو من الحصین * خشک کرده است و او دو من الحصین که راوی حدیث است و مولای عمرو بن عثمان
بن عفان است فقه است نزد ابن حین و یحیی و دین است نزد بعضی و ابو حاتم گفته که اگر مالک از وی روایت نمی که حدیث وی
متروک میبود و ابو داود گفته که حای خلیکوی از کمره روایت کرده مناکیر است و از شیوع و دیگر مستقیم پس در کمتر از پنج و سق جائز است با قضا
و در زیاده و پنج اختلاف است اصح عدم جواز و نیز اختلاف است که رخصت مخصوص بفقیر است یا غنیان را نیز شامل است *

مشفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال سمی رسول الله صلی الله علیه وسلم من بیع النعمان کففت ابن عمر بنی الله عنما لم یسجد له و حضرت از غزو
 یهود ما * حتی یبرح صلا حاکم * تا آنکه پدید آید و در یکی آن یهود باطنی چشیده و کمال برسد و از خطره تباه شدن ایمن شوند * نمی ایستاد و المشترک *
 نمی کرد و فروخته و را خود را از آن فروخته و را تا مال مشتری را بیکان بگیرد و آن مشتری را تا تقصیر مال خود نکند از حب و وجود خاطر * مشفق علیه و فی
 سلم بنی عمر بن النفل حتی ترهبوا * نمی کرد از فروختن نخل یعنی میوه و آنکه سرخ و در دشت و در بزمای حسن منظور با می وینار نیت و سه
 و فی النصارا نه روز رنگ گرفتن خوره خرمای و دیدار نمایند خوب * و عن السبل حتی یبیس * و نمی کرد از فروختن خوشه زرد تا آنکه سفید شود
 و یاسن العاقره * و این کرد از رفت مقصود نیست و این رنگها علامت است * و عن انس قال سمی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 عن بیع التمر حتی ترهبی * گفت انس نمی کرد از آنحضرت از فروختن میوه تا آنکه رنگ گیر و تمام شود و کمال رسد و حتی بضم سکون زای و
 که هر جامعی تر بود که حدیث سابق مذکور شد نهی می نمود و از نهی هر دو آمده قبل و ماتر نهی * گفته شد و پیر سید شاذان حضرت است
 معنی تر نهی * قال حتی تحم * گفت آنحضرت تا آنکه سرخ شود و طبعی گفته است نازد شود * و قال * و گفت آنحضرت * ارایت اذ بیع
 التمر یم یا هذا صدم مال افیه * خبر دهی چون منع کند خدا تعالی میوه را از رسیدن او بکمال خود به سبب بیکار از شمال برادر خود را یعنی
 پیش از نهی و عمل حضرت تا بیکار آفت زده شود پس مالی که باطل بگیرد از نهی بیست گرفته باشد پس باید که تا کمال و تمام رسیدن بکند
 مشفق علیه * و عن جابر قال سمی رسول الله صلی الله علیه وسلم من بیع السین * نمی کرد از آنحضرت از فروختن سالها که آن بیع اعماد
 است که سابقا مذکور شد * و امر بوضع الجراح * و امر کرد از آنحضرت بنهادن و کم کردن افتخاری اگر کسی میوه خرید و شلوان را رفت رسید بطلان
 باید که چیزی از شمن کم کند یا مشتری بازدهد اگر چه بیع تمام شده است و این امر از برای استحباب است و جراح بیع جراحه و جرح یعنی بناگاه بک
 کردن و این نه بکندن و جراحه شقی از دست * رواه مسلم * و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیعت من اشیک ثم افصا بته
 جالحه * اگر بفروشی تو بعد از خود میوه پس رسید و را فنی که هلاک ساخت آنرا * فلا یحیل لک ان تاخذ نهی یا پس حلال نیست مگر اگر گویی
 از و سه چیز را شمن این بر تقدیر مطلق هلاک شدن است و اگر آنی رسد که ناقص گرداند و وضع و خط باید کرد چنانکه حدیث سابق و
 بر ما خذ مال اشیک بینهی * چه سبب سبکی مال برادر خود را بیتی * رواه مسلم * و عن ابن عمر قال کانوا یتاجرون الطعام * بودند
 صحابه که میخریدند طعام را یعنی گندم و جو را شلانیان چون بقیه میوه نایب بر موهده و در بعضی نسخ بقیه نایب بر موهده بر موهده * فی
 اعلی السوق * میخریدند در مکانی که بالاتر بود از بازار * فیمینون فی مکانه * پس میفرودختند متصل بکمان خریدن آن در جای خود یعنی
 فی ش از قبض و استیفا * فنهانهم رسول الله * پس نهی کرد ایشان را پیغمبر خدا * عن سید فی مکانه حتی یخوله * از فروختن آن
 در جای خود تا آنکه نقل کنند از این قبض کنند و استیفا نمایند ظاهر عبارت حدیث است که بعد از خریدن در اینجا نباید فروخت بلکه
 جای دیگر باید بر دو فروخت * اگر گفته اند که مراد بقل قبض است اول قبض باید کرد و از آن باید فروخت و پیش از قبض نباید فروخت و اگر
 بعد از قبض در همان مکان که خریده است بفروشد باکی نیست چنانکه حدیث آینه بیاید * رواه ابو داود و لم یجد فی الصحیحین * روایت
 این حدیث را ابو داود و نسیمی با هم این حدیث را در صحیحین این اعتراض است بر صاحب مصلح که این حدیث را در فصل اول ذکر کرد

و در بعضی جاوش نوشته اند که خارج کرده است این حدیث را بخاری و در باب نخی التلقی از کتاب البیوع فی تفاوتی حرفی و گویا که متبع موهبت
درینجا قاصر زانجام است و نیز نوشته اند که شیخ جزیری گفته است که این حدیث متفق علیه است و ابو داود و ترمذی و بیہقی نیز روایت کرده
و نیز قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ابتاع طعاما فلا یسیر فیہ فیه سیکم کثیر و طعامی پس باید که بفروشد آن را تا آنکه
گذارد یعنی قبض کند و بیع قبل القبض جائز نیست و نیز و شافعی و محمد و مطلقا خواه منقول باشد یا عتقا و نیز در امام مالک جائز نیست در طعام
و امسوی آن جائز است و مذہب امام احمد نیز همین است و نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف جائز است در عتقا و خامہ مذہب احمد نیز همین است زیرا که
ہلاک در عتقا را درست است و بی روایت ابن عباس حتی یکبار یعنی بفروشد طعام را تا آنکه بیاید از اکلیل متفق علیه و محسن ابن
عباس رضی اللہ عنہما قال اما الذی نمی عنہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فموا الطعام ان یباع حتی یقبض گفت ابن عباس اما ان خبری کہ
نمی کرده است از ان انخصرت پس آن طعام مست کہ نمی کرده است از فروختن آن تا آنکه قبض کرده شود قال ابن عباس کلا
کل شیئ الا متلہ گفت ابن عباس و گمان نمی برم من بہ چیزی را چہ طعام و چہ غیر طعام مگر مانند طعام کہ فروخته نشود پیش از قبض
و این اجتہاد ابن عباس است کہ قیاس کرد غیر طعام را بہ طعام متفق علیه و محسن ابی ہریرہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال لا تملقوا فبفتح تاء و تشدید قاف متفقہ الزحاجان بیع باید کہ پیش نیاید سدوران را برای بیع چنانکہ قافا را طعام آمده است
پیش از آنکہ بشهر برسد و در بازار برسد و جامعہ پیشتر برود و بخرد و گذارد قافا را کہ بشهر در آید و در بازار بفروشد و لا بیع بعضکم علی بیع بعض
و باید کہ بیع کند بعضی از شما بر بعضی بیع اینجا بمعنی خریدن است بی بیخرو با بیع و مشتری بخیری را رضی شدہ اند و دیگر کسی بیاید
عقد ایشان را بر اندازد و خود بخرد این بدست و اگر قصد خریدن ندارد و بلکه مقصود مجرد عقد ایشان از بدو بخرد و لا تا اساتجوا فبفتح
بر آنجکتن شکا درست و در شرع آنکہ موافقت کنی مردی را کہ ارادہ بیع میکند پس بیع کنی یا خریداری کنی بہ بجای بسیار یاد کنی
بشود و بیشتر خریدن آن و لا بیع حاضر لباد و باید کہ بیع کنجہ شهری برای روستائی چنانکہ روستائی طعامی بسوی شهر بکند تا بہ نرخ
اخر و بفروشد پس شهری از وی بگوید و بگوید اردو و بپیرج بی تنگی و تنگی بہای گران تر از ان بفروشد و گذارد روستائی را کہ بالفعل بفروشد
و مسالہ و فرائی نماید و لا تصد و الا بل و الفتح بفتح تاء ضم صا و فیکس نیز روایت است و تصریح نداشتند شتر و گوسفند تا بیشتر جمع
شود و شتر در پستان و مشتری بدان بازی خورد و بہای گران خرد فمن ابتاع غنما مذکک پس کسی کہ بخرد آن را را بقصر بہ جو
بخیر الظرفین پس آن کس بہترین و در نظر است یعنی خیر است بعد از آنکہ بدو نشان را و کہم شیر یاد و بیان نظرن نیست کہ
ان ضمما سمسکا اگر اضی گردان خوش را و از گنہار زده و ان بضم کاف و اگر از شتر را و دو شتر را و از گنہار زده و صعا عامر محرر بدو بیامد از خر و بدید
شیری کہ در شید و در بعضی صاعی از طعام دہد بخر یا نہ و میگوید کہ اگر در حدیث طریقی نیست پس چون صحیح در نص مکرشہ است از طعم فسیان است متفق علیه
و بی و ایہ مسلم ان شتر را شاد و مصر و دہد یا بخا شتر یا ہم بخشی کہ بود کہ غیر مصر است پیش ای اختیار از دکانہ فرزد خان و ہمار و ہما صاع عامر طعام
دکند آن و کنن یاد ای بیامد از طعام لا اسم و گنہار عامر ان روایت است کہ اگر بیع صاع است از طعام چہ خطہ پس گنہار مذککہ نیست کہ در حدیث است
جائز نیست آن از خطہ چنانکہ تخصیص نمی بخشد از بیرون و عرف ان الطلاق طعام و تعیین عمر از جہہ نیست کہ وی غالب طعام نیست و گنہار مذککہ کہ در

اجب رد صاعی از طعام مست هر طعام که باشد و خطه واجب نیست علی التبعین و جائزست که در کف صاعی بازتر باشد یا شتر یا جزآن فافهم و درین سله
 غلامی است که مذکورست و رفقه و حقیق کرده است در اصول و فقه قدیر * و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبلوا بجلب *
 و پیش نمانید بجلب را بفتح جیم لام طعانی که کشیده میشود و از شهر بی شهری و تلقی جلب آنست که برو یکی از شهریان نزد جماعت که طعام
 آورده اند باین شهر و بخور و از ایشان جدا گردانید و تلقی بر کعبان معلوم شد و گفته اند که این بر تقدیری منع است که زیان کند یا بل شهر و اگر ضرر
 نكند لا بأس به است و نیز بر تقدیر است که تلبیس نکنند بر ارباب جماعت و اگر تلبیس کنند و فریب دهند منوع است با اتفاق * من متلقاه
 فاشترى منه * پس کسی که تلقی کرد بجلب را و بخرد چیزی از آن * فاذا اتی سیده السوق * پس چون آمد صاحب جلب بازار را و بفروخت
 پس وی اختیار دارد که آن بیع را نافذ دارد یا فسخ کند اگر آن خریدار است بازران تر از نوع شهر و بعضی گفته اند که بهر نوع که خریده است
 اختیار دارد و از جهت اطلاق حدیث * رواه مسلم * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبلوا بجلب حتی یسطعوا بالی
 پیش نمانید که لا را که مرد بجلب بود تا نکند فرو آورده شود و در ابوی بازار چنانکه در حدیث سابق گذشت * استفق علیه و عتبه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا بیع الرجل علی بیع اخیه * باید که بیع نکنند مرد بر بیع برادر خود * و لا یخطب علی خطبته اخیه * و نحو
 آنکه زنی را بر خواستگاری برادر خود بعد از آنکه قرار یافته باشد * الا ان یاذن له * مگر آنکه از آن که پدر او وی را و برگردان نمی خرم شما بخردین
 گذشتم از خواستگاری این زن تو خواستگاری کن * رواه مسلم * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یسیر الرجل
 علی سوم اخیه المسلم * باید که طلب خریداری نکند مرد بر طلب خریداری برادر مسلمان و وی در حکم مسلمان است * رواه مسلم * و عن جابر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا بیع حاضر لباد * نفرودند شهری برای روستائی چنانکه گذشت * و عوال الناس یرزق الله
 بعضهم من بعض * بگذارید مردم را از رزق و همدیگر را از بعضی از ایشان را از بعضی یعنی بگذارید روستائیان را که طعام از شهریان
 و در شهر بیع از رزاقان بفرودند و باعث توسل رزق گردد بر مردم شهر چنانکه عادت است * رواه مسلم * و عن ابی سعید الخدری
 قال می رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بیع اخیه * و عن یحیی بن یحیی * و از دو بیع * نمی
 عن الملائسته و المناذرة فی بیع * نمی که دراز ملاسته و مناذرة بیع یعنی دو بیعی که کسی که دراز این دو بیع است یکی بیع ملاسته و دیگری بیع
 بذال صحه و این هر دو بیع در جماعت بوده اند و تفسیری اقوال است یکی بیع ملاسه که لمس مرادست جامه دیگری را بدست خود
 یعنی گوید چون لمس کنی تو جامه مرا ای لمس کن من جامه ترا لازم گردانم و بیع دیگری را بدست بعضی گفته اند ملاسه عبارتست از لمس متعلق از
 پس جامه یا در تار یکی و نظر نکردن در آن و القاع عقیدت بر آن تا کشاده نداده و بعضی گفته اند گردانیدن لمس است قاطعینا و این
 عبارات ظاهر در آنست که هر آثوب بیع است و مؤلف گفته * و الملائسته لمس الرجل ثوب الاخریه * ملاسه لمس مرادست جامه
 و گویر ایدست خود * و باللیل او بالشار * و شب یا در روز * و لا یقلبه الا ذلک * و نمیکردند و نمیکشیدند ثوب را که لمس یعنی حتی آن بود که
 بنگردانند و نمیکشند او جامه را وی دید آن را و وی کشاده و دید که لمس و لمس کشاد و دیدن حاصل نمیشود و وی نگارد که لمس
 و این تفسیر جامع بر هر تفسیر است فافهم * و المناذرة ان فی ذلک الرجل ثوبه * بیع مناذرة آنست که میزد از مردم بیوی مرد جامه خود را

اور از جهت جهالت بیع * الا ان یعلم * که اگر کسی نداند که چه مقدار است می ست چنانکه گشت و ربع یا ده کیل و میست کیل * رواه الترمذی *
 و عن انس قال سمی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بنی النبی حتی السیود * نمی کرد آنحضرت از بنی آنکه سیاه شو که گشت است از ظهور
 صلاح آن چنانکه در سوره های دیگر سخن و زود واقع شده است * و عن بنی النبی حتی لیسیده * و نمی کرد آنحضرت در دوا بنی تیر
 کنایت از ظهور صلاح است * که از راه الترمذی و ابو داود و عن انس و ابو داود و التی فی المصباح و بنی قول * و زیادتی که در مصباح است و انقل
 است * و عن بنی النبی * و در نسخ النعم بن منله * حتی ترمه * تا آنکه نوب شود و صلاح کرد و چنانکه در فصل اول و در حدیث فاسل معلوم شد
 انما ثبتت فی روایعنا عن ابن عمر * این زیادتی ثابت نشده است در روایت ترمذی و ابو داود و اگر از ابن عمر از انس باین لفظ که *
 قال می عن بنی النخل حتی ترمه * بذر نخل مکان ترمه * و قال الترمذی نه حدیث حسن غریب * و عن ابن عمر * ان السبنة
 صلی الله علیه و سلم نفع عن بنی الکالی بالکالی روایت است از ابن عمر که آنحضرت نمی کرد از بنی نسبی یعنی بنی دین بدین
 کالی سهر و بنی سهر نیز ندیده انکلا بمعنی تازه و تفسیر کالی کالی باین کرده اند که بجز مردم * چیزی را تا بجل معلوم و چون آمد اجل نیافت شمن را
 که او آکنش پس بگوید یا بنی الریش این را بنی بجل دیگر زیادت است چیزی پس بغیر شدن از بنی تقاض و اصل این نمی از بنی
 بالم تقبض است بعضی گفته اند معنوی تقبض است که باشد مزید را بر عمر و بنی موصوف و در بکر را بر عمر و بنی و درم است پس گفت زید مکر
 فروغم بدست تو جامه را که بر عمر و است بان در اتم عشره که ترا بر عمر و است پس گفت زید مکر را قبول کردم این * بنی سحر جائز نباشد
 از جهت همین نمی که بنی بالم تقبض است * فافهم رواه الدارقطنی * و عن عمر بن شیب عن ابی عن جده قال سمی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عن بنی العربان * یعنی عین معلوم سکون را و مبعده و بنی العربان بضم باینه گویند تفسیرش بان کرده اند که کالا
 را بخر و باره از شمن بدهد و بگوید بکر و فلک کن اگر اختیار تو بر بنی آن افتاد باقی شمن را نیز بدهد و اگر شیمان شدی از بنی آن باز گردانند
 بیع را و آنچه داده ام برائی میدهم را بگان مقصود ناکید * بنی ست تا کسی دیگر بخرد این * بنی جا نکر نیست بجهت آنچه در او است از شرط
 و نحو و روایتی میگویی امام احمد این بنی را تجویز کرده و از ابن عمر نیز تجویز آن آمده است * رواه مالک و ابو داود و ابن ماجه * و عن
 رضی الله عنه قال سمی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بنی المفض * نمی کرد آنحضرت از بنی مضطرب که بی اختیار خود با کراهت و
 طبعی گفته که مراد آنست که نمی باید چیزی خریده شود از بکر و عقد صحیح است با کراهت و بعضی گفته اند که تواند که مراد مضطرب محتاج باشد
 که مضطرب شده و بنی بجهت واهی که برگردن و بی شسته با مودتی که بروی افتاده و میفر و حتی چیزی را از اموال خود از ان بکاهنست
 پس مرود آنست که از وی نخرند بوی امداد و اعانت نمایند بجهت و قرض مثلاً * و عن بنی النبی * و نمی کرده است از بنی که در
 دی فریب و جهالت و قنذر تسلیم باشد و این را از او ام که نیست چنانکه گشت و عن بنی النبی * و عن بنی النبی * و نمی کرده است از بنی سیه
 پیش از آنکه برسد و بچند شود * رواه ابو داود * و عن انس ان رجلا من کلاب سال رسول الله * روایت است از انس که
 مردی از قبیل که نام او کلاب است بکر کاهن پرسید نمبر ندارد * صلی الله علیه و سلم عن عصب الفحل * از کرا و ادان نخل بجهت گشتی *
 نمناه * پس نمی کرد آنحضرت آن مرد را * فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله ما نطرق الفحل * ما به عاریت میدهم نخل را

که از نیکو سیم فی الصراح اطراف محل بیمارستان دادن بجهت کشتی * فنگرم * پس اگر کم کرده میشویم یعنی از روی کرم و مروت تیزی بکامی و عذر
 ناز روی اجرت که شکر طر کرده است * فخرخص فی الکرامه * پس رخصت کردن آن حضرت در گرفتن آنچه از روی کرم داده شود * رواه الترمذی
 و عن حکیم بن حزام * بحسب حاجی مملو ازای صحابی مشهورست برادر زاد او امام المومنین علیه السلام و از اشراف عرب بود و احوال او در اول انجلیک
 مخفیست * قال نخعی فی رسول الله علیه و سلم ان ایس مایس غدی * گفت یکم نمی کردم آنحضرت کلبه و ششم چیزی که نیست نزد
 من یعنی قبض نکرده ام یا کم شده است از من و اگر بخیر یا مال بخیرست و این در نحو صورت مسلمست که آن جائزست با اتفاق بشرط معلوم و نیز
 جائزست بیع مال غیر و بیع متوفی بماند بر او و بی نرد او ثلثه الامام شافعی * رواه الترمذی و فی روایتی که او را بی داد و الدانی قال *

مخفت حکیم * قلت * گفت من * یا رسول الله یعنی الرجل فی بدنی البیع * بی آید مرا مردی پس بیخواید از من بیع چیزی را * و بیس غدی *
 و نیست نزد من آن چیز که او بیخواید بیع از او * فایستاع له من السوق * پس بیفروشتم بدست وی و بیخیرم برای وی از بار او و بیع بی * *

قال لایس غدی * گفت آنحضرت مفر و بی چیزی را که نیست نزد تو * و عن ابی هریره قال بی رسول الله علیه و سلم
 عن یحیی بن سیه * گفت ابو هریره نمی کرد آنحضرت از بیع و یک بیع این را دو تفسیر کرده اند یکی آنکه گوید فروختن تو این چیز را نقد و بیه
 بدست دوم آنکه گوید فروختن تو غلام خود را بزمین را بزمین طایفه و فروشی تو پس داده خود را بصدقه جهت جهات شمس در هر دو صورت اما اول ظاهرست
 و اما ثانی زیرا که وفای بیع جاریه لازم میشود باین شرط پس متعین نمی شود شمس * رواه مالک و الترمذی و ابو داود و الدانی * عن عمر و

ابن شیب عن ابی هریره عن رسول الله علیه و سلم عن یحیی بن سیه فی صنفه و اصدقه * نمی کرد آنحضرت از بیع در یک صنفی
 در یک بیع و یک عقد صنفی بدست کسی زدن و مرد بیعست که عادت جاریست در آن بدست بدست زدن تفسیر این همانست
 گفته شد * رواه فی شرح است * و صححه قال قال رسول الله علیه و سلم لا یحل سلف و بیع * حلال نیست قرض و بیع چنانکه قرض بد
 یکی و بفر و بدست وی چیزی * اکثر اقرینت آن زیرا که هر قرضی که بکشد نفع را حرامست * و لا شتر طان فی بیع * و حلال نیست دو شرط
 در یک بیع بعضی این را تفسیر کرده اند بجهت بیعین فی بیعت چنانکه گذشت و بعضی تفسیر کرده اند باینکه بفر و بدست کسی ثوبی را بدو شرط چنانکه
 قصارت و خیاطت بخندان را و گفته اند که تفسیر بدو شرط اتفاقا واقع شده و بشرط و اصدقه جاریست از جهت و در و نه بی بیع و شش بط *

و لا بیع بالمیقن * و نه حلالست سود خیزی که ضمانت کرده نشده است آن را و نه داده است در قبض ضمانت و مرد بیع مالم یقینست
 و آن جا بر نیت از جهت عدم دخول آن در ضمان مشتری چنانکه گذشت * و لا بیع مایس غدی * و نه حلالست بیع چیزی که

نیست نزد تو * رواه الترمذی و ابو داود و الدانی و قال الترمذی فی حدیث صحیح * و عن عوفال کنت بیع الال بالبیع بالذانی *
 مخفت این هم بود من که بیفروشتم نزد او در بیع بدین را با تفسیع بنون و قات بر وزن رفیع نام موضعیست قریب بمردنه مطهره و آنجا بازار
 بود و بعضی با خوانده اند که نام موضعی مشهورست که مقبره بدینه است و آنجا پیش از آن که از آن مقبره بدین بازاری بود و الدانی * فایضا بکنها

الدرهم * پس هر یک قرض بجای دانه در درهم را * و بیع بالدر درهم فایضا بکنها الدانی * و بیفروشتم بدین را پس بیفروشتم بجای درهم دانه را *
 فایضا الدانی * پس آدم بن سیریه را * صلی الله علیه و سلم مذکرت ذلک له * پس ذکر کردم آن را مرا آنحضرت را * فقال لا بأس ان تأخذ بالیسر و

پس گفت آنحضرت باینکه نیست اینک یکی تو در راهم و دانی را در بدلی که گویا من بخ آن روز این بطریق استجاب است والا بجز من که این
 جانمست * ما لم نفرق و بیکلایستی * ما دام که جدا نشدیم تا از یکدیگر و حال آنکه میان شما چیزی است یعنی شریعی است که تقاضای منست یعنی این
 استبدال زانیه و در راهم بیکدیگر که شریعی است که تقاضای منست که تا این قدر بنسب لازم نیاید و بگوید و شایع بود که منظر چنان
 خادمی را بصرف جبار رسیدن تا دند و وصیت میکرد که پیشا باش معالیه دست بستی کنی و درین میان فرجه در تقاضای واقع نشود *
 رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی * و حسن الفقه و انفسه عین و قدسیدال محمد بن خالد بن موهوبه * بفتح ما و سکون
 و او ذوال بحره و او را صحبت است اسلام آورد بعد از فتح و بعد ازین و در بایه سکونت میکرد و حدیث او از او اهل بصره است روایت
 از آنحضرت و حدیث او در کتاب المصنف است که باین حدیث باشد که * احسن کتابا * بیرون آوردی خطی را که دردی این نوشته
 خدا را مشتری العاد ابن خالد بن موهوبه * این کتاب خریدن عدا بن خالد بن موهوبه است از من بپایه خیر *
 صلی الله علیه و سلم مشتری بن عبد الله * خبر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غلامی یا دای را شک است از بعضی رواه * و لا دا
 نیست دردی در وی و او را اصل یعنی در دست و مراد اینجا یعنی است که موجب نیاید باشد * و لا غایله * و نیست در وی حادثه که
 هلاک کننده است یعنی عیبی که موجب هلاک مال مشتری باشد مثل بودن غلام سابق یا بقی و بعضی گفته اند که مراد باین بخش و بخش
 و حق مشتری * و لا غایله * و نیست بخت بضم و کسر آن و سکون و جوده و بشارت و قافوس گفته که بخت در برده آنست که طیب باشد
 پز آنکه بخت کرده شده باشد از قبوی که حلال نیست بده کردن ایشان * بیع السلم السلم * خریدن بخریدن مسلمان از مسلمان اشک
 بر عاریت نه صحبت و حقوق اسلام درین بیع از طرفین * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و گفته است که این حدیث غریب
 است یعنی شایع نیست از آنکه حدیث جواد است و بیایه نصیحت است و عین اشقی گفته اند زیرا که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از بیعت واقع نشده است الا ما را و پیش از بیعت بیع و نه امر بود * و حسن انفس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بیع عساکر و قحاج * روایت است از انس که آن حضرت فروخت عطسی را بیکه جا و سکون لازم گویم سبط که زیر فرش های فاخر افکند و
 فروخت قتی را و این هر دو از آنحضرت نبودند بلکه از یک صحابی فقیه بودند که آنحضرت برای وی بطریق کدالت فروخته بدست
 وی کرد چنانکه حدیث دیگر آمده * فقال من ابشر فی هذا المجلس و القحج * پس گفت آنحضرت کیست که بخرد این مجلس قحج را *
 فقال رجل ان هذا بذرهم * پس گفت مردی در میان بذر بود * فقال الفی * پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من یزید
 علی درهم * کیست که بپزاید بذر یکدرهم * فاعطاهم رجل درهمین * پس داد او را مردی و در درهم * بیایه نامه * پس فروخت آنحضرت
 آن مجلس قحج را بدست آن مرد و درین حدیث دلیل است بر شریعت بیع من یزید دین غیر سوم بر سوم است زیرا که آن بعد از
 تقریر است * رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه * و در بعضی از رواه این حدیث سخن است * الفصل الثالث عشر *
 بکسر ثانیه بن الاصح * بیعت هم و سکون سین جمله و فستح قاف صحابی است که اسلام آورد در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و بعضی گفته اند که وی خدمت کرد آنحضرت را سه سال و بود از اهل مدینه و مرد به بیت المقدس و بود و علم و حد سال و بعضی گفته اند

بیشتر وفات یافت و دودشت ساله وی آنرا میست که در مدینه شریف **قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم** يقول من باع عبدا لم يعبده
 گفتند من بعد از آنکه گفت کسی که بفروشد عبدا را یعنی سیری عیب دار را که ناگاه باین سیری بران عیب و در بعضی نسخ هم میگویند که
 آن عیب را که منزل میفتد الله همیشه است آنکس در غضب خدا و منزل الهی که توفیق و همیشه اندر شنگان که گفت یکدیگر را
 و نسخ مصحح او بجای او برای شکر راوی است **رواه ابن ماجه** * باب در بیان تمات و لواحق آنچه گذشت از بیان سبب بیعت
 نسبی **الفصل الاول** * سخن این عهده **قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** من اتبع محمدا بعد ان قور به سیکه بخود و خست
 از بعد از تاسیه و قیام اصلاح نخل و طبع دوستی گشتی و ادن خراب را و بنهادن سیری از شکر و در در گنج و ماده چنانکه در اول کتاب در باب
 بالکتاب و استند گذشت و در آن دین حدیث ظهور کرده است زیرا که این لازم میسر است آنکه اگر بایر کرده شود و ظاهر فتنه علم نیست که
 گفت **قال محمد بن ابراهیم** پس سیوه نخل فرو شد و راست یعنی اگر خست خرید که سیوه افراط شده و ریده است پس سیوه از آن بانی است
 و تابع و خست نیست و بیشتر نمی رسد **الان** بیشتر القیام * که آنکه شرط کن خریدار را و رضی گردان فرو شده و این حکم مختلف نیست
 میان علمای بعضی میگویند که شرط اصل است بهر حال رسیده یا نرسیده و بعضی گفته اند که بانی نیست اصلا و بعضی میگویند تابع است اگر رسیده و
 ظاهر نیست و اگر رسیده و ظاهر شرط تابع نیست طبعی گفته که اول ذنب ابو عقیقه است * و من اتباع عهد اول مال فماله لایع * و سیکه
 بخود و غلامی را و هر آن غلام را مالی است یعنی محب ظاهر که در دست اوست و الا بعد مالک نمی باشد پس مال او برای بانی است *
الان بیشتر القیام * که آنکه شرط کند بیشتر و اختلاف کرده اند و جامه بای او که پوشیده است و ظاهر حدیث است که در نیا دید و
 بعضی گفته اند که شرط پذیرش است که می در آید و زیاده بران نه **رواه مسلم و روی البخاری** المعنی الاول و صده * روایت کرده اند
 تمام سلم روایت کرده است بخاری معنی اول را تنها که مسأله است نه مال غلام را گفته اند که این قبول است از اولت زیرا که بخاری
 روایت کرده است حدیث را تمام در آخر کتاب الشرب نعم در کتاب البیوع و در کتاب الشرب و طهقه نخل را روایت کرده و پس و مولف
 همین جا نظر کرده و در کتاب الشرب که فی بعض الحوائج * و سخن جابر زکات سیر علی کل لحدیجی * روایت است از جابر که وی
 که سیر سیکه و بیشتر که هر او را بود که تحقیق مانده شده بود و راه نمیوانست رفت و این در سفری بود که باین سیری آمدند **فمر فی الله علیه**
 سلم * پس گذشت آنحضرت بجای بیشتر و دید که این حال دارد و فخر به * پس نزد آنحضرت شتر را بچوبی بایا زبانه که در دست
 داشت * فسار به الیس سیر شکله پس سیر کرد و روان شد سیری که سیر نمیکرد و نمی رفت مانند این سیر یعنی تیر شتر چنانکه هرگز این
 تیری نداشت ببرکت دست مبارک آنحضرت و توجه و تصرف وی صلی الله علیه و سلم که ضعیف را قوی گردانده و لاشی را شای ساز
 سیریت تو را و اول ده و دلیری بین * روایت خویش خوان و تیری بین * **قال محمد بن ابراهیم** * بیشتر گفت آنحضرت بجای بیشتر
 برست من این شتر را بوقیه و وقیه و قیه و او که تران و فتح تخمین شده و بفتح و او نیز گفت است و آنکه آنچه جاری است بزرگ باشد
 است و اقیه نعم نمر و سکون و او نیز میگوید نام وزن اربعین درهم است * **قال محمد** * جابر سیکه پس فرو ختم من آن شتر را
 فاستثیت حملانه الی اهل * پس استناده که در سوار شتر را تا اهل خود یعنی شتر کرد که فرو ختم آنرا رسیدن باین سیر بران سوار

گذاشته است از احکام بر بنده گان یعنی نامشروع است * ما گمان کن بشرط بیس نمی کتاب الله موعود باطل * چیزی که باشد از شرعی نیست
و کتاب خدا پس آن بشرط باطل است * و آن گمان باشد بشرط یعنی اگر چه بشرط نامشروع باشد * مقتضا، مقتضای * پس علم کن
ثابت تر و سزاوارتر است که عمل کرده شود بان * و بشرط الله اولی * و بشرط خدا حکم تر و سزاوارتر است * و انما الاولی * و نیست الا
مگر کسی را که از او کرد * یعنی علیه * و سخن ابن تمثال یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن یحیی الاولی * و سخن حمزه یعنی که در آنحضرت
از یحیی و اولاد و حمزه و یحیی یعنی شخصی بر سبب خود و ولای دارد پس نفر و شد یا بخشد آن حق را بدیگری این جا نیست زیرا که ولای مال نیست که بشود
یا بخشد بهر عاقل از سلف و خلف بعد از آن وقت اندوختنی بخیز کرده اند و می گفتند که شاید این حدیث باین بعضی نرسیده است والا
باجود حدیث حکم بخلاف آن چون میگوید * یعنی علیه * **الفصل الثانی** * عن محمد * یعنی سید مومنون خای محمد بن خلف
یعنی خای محمد و تحقیف و فاقای دیگر و آخر پدر او که خفاف است و جدا در که یا است یعنی نه در و سکون تخمینا نیست است و دوی تاجایی
که غیر این یک حدیث شناخته نشده است از وی و اسناد این نیز حجت نیست و این جهان او را در ثقات ذکر کرده است * قال ابوعب
غلاما * گفت خیرم غلامی را * فاستغسلته * پس گرفتم اجرت او را و غلامی که حاصل میشد از زراعت و سیوه و شیر و اجاره و مناج و دانند
آن فی الصرح غلام در ادب و خبری از خوب و دفع و در آن * غم غمترت منته علی عیب * پیتر مطلع شد من از وی بر عیب * فی صحبت
الی عمر بن عبد العزیز * پس خصوصیت کردم در آن غلام بسوی عمر بن عبد العزیز که خلیفه وقت بود و خواستم که باز گردانیده بدهم او را * و گفت
فقتضی لی برده * پس حکم کرد عمر برای من ببار گردانیدن من او را * و قضی علی بر ذلالت و حکم کرد بر من ببار گردانیدن اجرت شصت
که گرفته بودم باین * فاقیت موعود * پس آدم من موعود بن الزبیر را که از کجایا باین و از تقایم بسوی موعود * فاقیت * پس خبر دادم موعود را
با آنچه حکم کرده بود و عمر ابن عبد العزیز * فقال الروح الیه العیثیه * پس گفت موعود سیر دم بر عمر بن عبد العزیز بشاگاه * فاقیت * و ان عایشه
قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس خبر سید هم او را که عایشه گفت که آنحضرت * قضی فی مثل هذا * حکم کرد و زمانه این قضیه
ان انخرج بالضعفان * که خراج بسبب نعمان است یعنی غلام که خبره بودی ملک تو میشد و بسبب در آمدن آن و رضانت تویر
بمع بعض و رضانت مشتری می و در اید پس آنچه حاصل شود از وی ملک او باشد * فراح الیه موعود * پس رفت بسوی عمر و موعود گفت
بوی آنچه شنیده بود از عایشه * فقتضی لی ان اخرج من الذی قضی علی به * پس حکم کرد عمر بن عبد العزیز برای من که بگریز خارج را از آن
کسی که حکم کرده بود بان خواه بر من مرا کس را که باین عیال باشد * بر او * فی شرح اسنه * و عمر بن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا اختلف البیعان فالقول قول البائع * بیعان یعنی با و تشریدیای کس و معنی متبایعان است سیر ما چون اختلاف
کنند باین و مشتری و مقدر شن یا بشرط یا عیال یا جز آن از شر و ط پس سخن سخن باین است بهمن سوگند داده شود که تو نفر و ختنه بین
و بین * و البیاع یا بخار * و مشتری اختیار دارد اگر نخواهد راضی گردد بچیزیکه سوگند نموده است بران باین و اگر نخواهد سوگند نموده که من
نخبرده ام بچیز بین پس اگر بهر دو سوگند نموده پس اگر رضی گشت یکی از ایشان بقول دیگری فبما و اگر رضی نشد و فسخ کنند
قاضی عقد را خواه بیع باقی باشد یا نه * بر او * و التردی و فی روایت این باجه و الدار می قال البیعان اذا اختلفوا فالبیاع قاطع و البیوع

بنیامینه باطن و مشتری چون اختلاف کند و بیع باقی باشد یعنی در بنا شریعتان ایشان کراه * قال قول ما قال البیاع * پس قول قول ان لم
 او تیر از ان البیع * یا در کتب غیره و بیع را در دین با مال اختلاف در شمس است و بیع باقی است هر دو را سوگند میدهند و بیع میکنند و بیع را اگر بیع
 کدام را بنده نباشد و اگر یکی را بنده شمس باشد و غیره و اگر هر دو بنده بگذرانند بنده هر یک شمس زیادت است اولی است و اگر اختلاف در شمس و بیع هر دو باشد
 پس بنده باطن اولی است در شمس و بنده مشتری و بیع نظر زیادت اثبات و نیست تفاوت نزد ما در اصل و بشرط یا در قبض بعضی شمس کذا فی البدایه
 واحادیثی که مرود است درین باب در هر سخن است پس در هر حدیث مشهور یا بدیهه که البیعه علی الذی ولیعین علی من انکره * و عن ابی هریر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقال مسلماً اقال الله عزه ثم یوم القیمه * کسی که اقا کند مسلمانیه اقا کند او را خدا تعالی بخشد و او را
 رقیقت است اقاله بر انداختن بیع و هر دو باقی گذاشتن خلاص کردن او است از آنچه کرده آید او را و عزت بهشتین از عشار یعنی از خریدن * رواه ابو داود
 و ابن ماجه و فی شرح استسغه بلفظ البیاع * و در شرح استسغه این حدیث مذکور است بلفظی که در مصباح است * عن شرح شریع الشامی * از
 شرح شامی که از تاهمین است * هر سلا * بطریق ارسال و لفظ مصباح نیست من اقال مسلماً صحت حقها کما سبک اقا کند مسلمان را بیعی
 که ناخوش دارد و ی آنرا اقال الله عزه ثم یوم القیمه * الفصل الثالث * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اشتری رجل من کان فیکل عقاراً من رجل * خرید مردی از ان که پیش از شما بود از امر مسلمانی یعنی از مردی * فوجاه الذی شتره
 العقار فی عقاره جزء فیها ذئب * پس یافت کسی که خرید زمین را و زمین خود یا در زمین آنکه فروخت زمین را سبوی را که در وی درست
 جره و بیع جرم و تشدید را سبوی و جرم و جرم * فقال الذی اشتری العقار خذ حبک غنی * پس گفت مردان مرد را که فروخت زمین را ان
 کی که خرید زمین را بگیر و خود را زن * انما اشتریت العقار * بخیده ام من گز زمین را * و لم ابع منك الذئب * و بخیده ام من از تو زرا *
 فقال باطن الارض انما بیعتک الارض و اقیما * پس گفت فروشنده زمین فروخته ام من تو زمین را و هر چه در زمین است * فقال کمالی لجل
 پس گفت باطن و مشتری بسوی مردی که حکم کرد میان ایشان * فقال الذی شتر کمالیه الکما ولد * پس گفت آن کسی که فتنه بسوی
 او برای حکم ایا هر شما را فروزندی هست * فقال احداهما بی غلام * پس گفت یکی از ان دو مرد هر یک کی هست * فقال الاخری جاریه * گفت
 دیگری مرد و تشرکی است * فقال انکوال غلام انما جاریه * پس گفت آن مرد و حکم کنی که بدان غلام ان جاریه را * و انفقوا علیها منه * و بیع
 کیدان زرد را برین پس و شتر تا نفع آن زرد بهر دو شمارد * و تصدق هم کلبه از آنچه داخل آید از حاجت هر دو و تو اند که تصدق بایان
 تفسیر الفقهاء باشد که اقل * متفق علیه * باب السلم والرسن * سلم و التجهین اسم است از تسلیم و در حق فقهاء است از فروختن چیزی
 بران وجه که دین باشد بر اهل بشرطی که معتبر اند و در شمس و همین اند و کتب فقه نام کرده شده اند و اسم از تسلیم شمس بسوی باطن پیش
 از تسلیم وی بیع را چنانکه تفاوت است و گاهی سلف نیز میگنند و سلف و رض را نیز میگویند و سلم جائز است با جمیع آنچه بیع میاید
 بعد قول حق تعالی یا ایها الذین امنوا اذنا بجمیع الدین الی اهل سمی فاکتبه و محمول بران است و چون در اصل معنی حس است و هر چه حس
 کرده شریعی برین اوست چنانکه در حق آن حدیث است کل نفس باکبت یحیوه و در شمس و گردانیدن چیزی بمجوس بقی که گمان است استغفای
 آن از وی چنانکه دیون و این ثابت است کتباب و سنت اما کتاب قول وی سبحانه و تعالی و ان کنتم علی سفر فامان بقبضه و تعقیب بفسر

اتفاق است و اما سنت آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خریدار بودی طعامی را و درین نهاد زره و خوراک **الفصل الاول**
 عمن ابن عباس قال قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم لخدمته و هم یسلفون فی الثمار گفت ابن عباس قدم آورد آنحضرت مدینه را و حال
 اکمال مدینه اسلاف یعنی سلم بن قیس و مدینه بود با * اسننه السنین و الثلث * بخت یکسال و دو سال و سه سال یعنی زیر سیب * اند و نقره
 میگردید که بعد از یکسال شمر خواهی را رساند مثلاً * فقال سن الفسلف فی ثمنی فلیسلف فی کل معلوم * و کسیکه سلف کند در آنچه فروخته میشود و
 یکسال پس باید که سلف کند در یکسال معلوم چنانکه در یکسال معلوم * و درین معلوم * و کسیکه سلف کند در چیزی که فروخته میشود و درین
 چنانکه در نقره باید که سلف کند در وزن معلوم * انی اجل معلوم * تا مدت معلوم چنانکه تا یکماه و یکسال و مانند این ظاهر حدیث اشتراط اجل
 و این است مذکور بنی حنیفه و مالک و صحیح از مذکور احمد و شافعی میگوید اجل شرط نیست و مراد بحدیث آنست که اگر اجل کنی باید که اجل معلوم
 کنی * متفق علیه * و عمن عائشه رضی الله عنها قالت اشتری رسول الله صلی الله علیه و سلم طعاما من یهودی الی اجل * گفت عائشه
 خرید آنحضرت طعامی را از یهودی تا مدتی معلوم * و در آن در عالم سن حدید * و گویند و آنحضرت نزد وی زهری را که بودم آنحضرت را ازین
 طبعی گفته که درین دلیل است بر جواز معامله با اهل ذمه اگرچه اموال ایشان خالی نیست از زهر و او ثمن نخرانمی و چون گفتن که این حدیث
 متفق نیست و در اموال ایشان حرمت * متفق علیه * و عمنها قال التوفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و در عمر مرهونه عند یهودیین
 صاعا عین شحیر * و قات یافت آنحضرت و حال آنکه زره و وی گریه نموده شده بود و نزد یهودی فی سیهما از جو * رواه البخاری * و عمن
 لبی هر سه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطهر یکب نفقة اذا کان مرهونا * بخت یعنی مرکب سواری که فروخته شود و در بدل
 نفقه وی و وقتی که باشد * و مرهونه شده در نهایت گفته که گفته شد شتری که بار کرده شود و سواری کرده شود بران * و لیکن در شرب نفقه
 اذا کان مرهونا * و غیر حیوان شیر دار و نه شده میشود نفقه وی و وقتی که باشد مرهون * و علی الذی یرکب و فی شرب النفقه * و بر کسی که
 میشود و غیر حیوان شرب نفقه است بران * باشد یا مرتحن یعنی اگر مرتحن نفقه میکند و سواری شود و شیر خور و اگر او بران نفقه کند مراد است که
 و شرب پس این حدیث دلالت میکند بر آنکه بر مرتحن را گفتن که بر مرتحن و اتفاق کند بران و جمهور علما بر خلاف آنند و در برابر گفته
 که نیست مرتحن را که منتفع گردد بر مرتحن و نفقه چون بران است بر آنکه مرتحنی که بر مرتحن احرار است و گفته اند که این حدیث فاسد است
 بحدیث آئیده * رواه البخاری * **الفصل الثاني** * عمن سعید بن السیب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما
 از سعید بن السیب که از کبار تابعین و مشاهیر ایشان است که آنحضرت گفت * لا یعلق الرحمن الرحمن من صاحب الذی یضرب عنقه * یعنی
 مرتحن نهادن غمی بر مرتحن را از صاحب وی که مرتحن نموده است آن را پس مرتحن اول مرتحنی که مرتحن است و ثانی مرتحنی که مرتحن
 مرتحن را از مرتحن منع نمیکند از مالک و از احکام ملک بیرون نمی آرد * و لغنمه * و مراد است غنمی غنمی و سکون نون یعنی
 غنیمت یعنی فائده وی و زیادتی که از وی حاصل شود * و علیه غنمه * و مراد است غنم و سکون ر یعنی تاوان او یعنی آنچه حاصل
 شود از مرتحن از منافع و فوائد مرتحن است و اگر مالک شود در دست مرتحن تاوان او برود است و اذنی مرتحن چیزی را ساقط نمی گردود
 رواه الشافعی مرسل * و این حدیث را شافعی از سعید بن السیب بطریق ارسال و نزد امام شافعی روح مرسل سعید السیب

مقبول اند و حکم نمایند و اند و روی مشکی و روایت کرده شده است مثل این حدیث یعنی موافق و لفظ و معنی * او مثل مناه * یا مثل سینه
آن یعنی موافق و معنی و مخالفت و لفظ چنانکه خود میگویند * لا یخالف الله * که مخالف نیست آن را در معنی * و معنی عن ابی هریره * از سعید بن جبیر
که روایت کرده است از ابی هریره * متصلا * بطریق اتصال از جنت ذکر صحابی که ابو هریره است و لفظ روی معلوم نیست و نیز کرده اند و هم
مترشاهی راست و لفظ مشکی و مثل برین وجه منصوب خواهد بود * و عن ابن عمر بن ابی سلمی التذلیه و سلمی قال لکیال کیال اهل مکة
والمیزان نیز ان اهل مکة چنانچه اهل مدینه است و نیز و تراوی اهل که است یعنی در متوق شرعی مثل نکوة و صدقه نظر بر اهل مکة
اهل زراعت اند پس ایشان و انرا ندید احوال مکائیل و اهل مکة اهل تجارت اند پس ایشان شناسا ندید احوال و ازین که اقبل * رواه
ابوداود و النسائی * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لاصحاب الکیل و المیزان * گفت آنحضرت مرا اهل
کیل و میزان را که برای مردم می یابند و بر می کشند * انکم قد علمتم امرین * بدرستی که شما تحقیق متولی و حاکم گردانیده شده اید و چیزی را بی نی
کیل و وزن را * بکست فیما الاثم السابقة قبلکم * این چنین دو امری که بگذاشته اند و دران دو امر استیاضی گذشته پیش از شما در بعضی
نسخه السانقه * رواه السنذی * **الفصل الثالث** * عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سلبت
فی شیء فلا یضره فی غیره قبل ان یقبض * کسی که سلب کرد چیزی پس صرف نکند آن را بسوی غیر خود یعنی نفروشد آن را بدست غیر پیش از قبض
یا صرف نکند بسوی غیر آن چیزی یعنی تبدیل نکند بچیز دیگر آن یعنی تصرف نکند در وی پیش از قبض * رواه ابوداود و ابن ماجه *
باب الاحتکار * حکم در اصل معنی ظلم و ستم است و در عرف غلبه گناه داشتن تا اگرانی نفور شود و در شرح عبارت است از حبس اقوات
با نظار گران یا بن طریق که بخورد و وقت گران و بگذاهد تا اگران تر از آن شود اما اگر از وی می آمده باشد و یا در وقت از آن
خریده است و بگذاهد تا وقت گران نفور پیش این احتکار محرم نیست و همچنین حرام نیست احتکار در غیر اقوات * **الفصل**
الاول * عن محمد بن یحیی بن سمین در بیان آنما عین معامله ساکن محمد بسیار اندکی از ایشان صحابیت و ابن عمر بن عبد الله
قرنی مدوی است و بعضی او را عمر بن یحیی گویند قدیم الاسلام هجرت کرده بجنبه مدینه هجرت آورده و به مدینه و سکونت کرد و روی و عمر طویل یافت
دیگر تابعین و تبع تابعین اند و مشهور ایشان محمد بن راشد است که زوی قوری و ابن عبیده و ابن الساک و عبد الرزاق حدیث دارند
و در احادیث عبد الرزاق عن محمد بن راشد و آنچه روایت کرده یاصحابیت پس ابن عبیده حریف است با عمر تابعی است پس مرسل
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احتکار فو غافل * کسیکه احتکار کند پس وی غافل و اثم است * رواه مسلم و سنن و صحیح
عمر رضی الله عنه و سرانجام است که اگر کسی عمر را که در اول او نیست * کانت اموال بنی النضیر * بر وزن بصیر فیه است ازین
فی باب الفی * و ربان الفی که از ابواب کتابها است و در وی ذکر احتکار است و صاحب مصلحت آن را درین باب ذکر کرده است
ان شاء الله تعالی * **الفصل الثاني** * عن محمد بن یحیی التذلیه عن ابی سلمی التذلیه و سلمی قال قال ابی طالب الجالب و مرزوق * گفت کشته اند از
اقوات بشهر باغ و شمشیر حال بخلاف متکرر زرق داده شده است و برکت کرده شده است و در زرق دی * و التذلیه لعلون *
و بگذاهد آن تا بفرخ گران نفور شد و کشته شده و در انداخته شده از درگاه قرب و رضای حق است * رواه ابن ماجه و الدار

و عن انس قال غلا رسول الله ﷺ انفسه من شدة فرح و زمان بغیر خدا صلی الله علیه و سلم فقالوا یس علیکم صیحا
یا رسول الله سر لنا منخ بنه برای ما تو معین کن و کلم کن بحرم که باین نریج بغیر و شدة غلا فقال البی یس گفت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ان الله بالمسوا القاضی الباسط الرزق یدریک الله تعالی ست نریخ نموده تنگ گیرنده فرخ کننده و رزق دهنده یعنی نریخ
بدست قدرت الهی ست غرضی که بدان روزی بر هر دو تنگ و فرخ میگرداند نریخ آسمانست که گویند اخفی دار و والی لا ارجو البی
بروز میسوس احدیکم یطلبی بظلمة بدم اومال و بدریست یکدیگر من هر آینه امید میدارم که پیش آیم پروردگار خود را در حالی که نیست هیچ یکی از شما
که طلب میکند بر اینچنین ظلمی که بچون ست یا بجال مظلمة اینچنین طلب کنی از ظالم از آنچه گفته است از تو نیات حق مگر لام و بفسخ و غم لام نیز آمده و کسر
انفس و اشهر ست و درین نهمی سه روز نریخ نهادن که آن تصف ست در اموال مردم بی اذن ایشان و ظلم کردن ست و حق ایشان
گاهی میکند یا شایع ازین و این مودی سیکر و بقیطه مراد است که تکلیف کرده نشود مردم تسبیح و تعین و ادا کرده نشوند بدان لیکن
امر کرده و شریک یا نفاصت و شفقت بر خلق و نصیحت بخلق رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی **الفصل الثالث**
عن محمد بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله ﷺ یقول من احکم علی المسلمین طعامهم کففت عمره رضی الله عنه
شیدم آنحضرت را که میگفت کسیکه احکام کند بر ضرر مسلمانان طعام ایشان را ۱۰ ضربه الله با حزام و الافلاس ۱۰ نیزه او را ضربه تعالی
بر ذم که مرضی مشهور است و افلاس یعنی تملک گرداند ببلایا و ببدن و مال بستانه گردانیدن آنها و در گردانیدن بکت از آنها ۱۰ رواه ابن
الهیثمی فی شعب الایمان و زرین فی کتابه ۱۰ و روایت کرده است زرین بقدم را بر برای و فسخ را و کسر برای در کتاب خود که ناخوش
تجدیدست و جمع بین الصحاح فوت دی و پانصد و بیست بوده و عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ من احکم طعاما
اربعین یوما کسیکه احکام کند و کجا بار و طعامی را چهل روز ۱۰ برید به الغلاء ۱۰ در حالی که هیچ کس از آنکس با احتکار گران غله را بر مردم نقدی
من الله پس تحقیق بنابر ایشان کس از خدا نمکست عهد او را که در امتثال احکام و رعایت شفقت بر خلق بستر است ۱۰ و بر بی الله
و بنابر اشتهاء از وی و بداشت پرده حفظ و عصمت خود را از وی ۱۰ رواه زرین ۱۰ و عن معا و قال سمعت رسول الله ﷺ یقول
علیه و سلم یقول یس العیال المکرر گفت معاذ بن جبل رضی الله عنه شیدم آنحضرت را که میگفت بدین روایت احکام کند ۱۰ ان ابن
الاسحاق بن جریر ۱۰ اگر زان گردانند خدا تعالی نریخ را اندوه گین گردد ۱۰ و ان افلا حافرح ۱۰ و اگر گران گردانند خدا تعالی نریخ را
شادمان گردد ۱۰ رواه الیهیثمی فی شعب الایمان و زرین فی کتابه ۱۰ و عن ابی امامه ان رسول الله ﷺ یقول ۱۰
روایت ست از ابولباسه بابی که صحابی مشهور است که آنحضرت گفت ۱۰ من احکم طعاما اربعین یوما کسیکه احکام کند طعام را چهل
نفر تصدق به ۱۰ پست تصدق کرد بان طعام و داو بفقیر ۱۰ لم یکن که گفته ۱۰ نمی باشد آن تصدق کردن مراد او پوشیدن بکلاه و کلاه
یعنی اگر چه تصدق هم کند فائده ندارد و احتکار چهل روز را این حکم ایدین جزا ست و اگر تکرار آن را نیز جزا ست ولیکن کمتر ازین و اگر
بیشتر کند نیز ازین جزا بود و ظاهر است که مراد آن باشد که حد احتکار تا چهل روز باشد و کمتر از آن انغمز بود و بجهت قلت مدت
منغور بود و الله اعلم ۱۰ **باب الافلاس** ۱۰ و الافلاس ۱۰ فلس پشیز فلوس جمع افلاس مگر سحره و مسکون فافلاس

بی پیش رفتن یعنی بجای رسد که نیکو نسی ندارد و یا آن نمی که بجای رسد که مال او فاسد شد بعد از آنکه در راهم و دانی بود و در انظار کسی سوز و سکون
 نون و فای هجریه تاخیر کردن و زمان دادن یعنی اگر کسی حتی دارد و او فاسد شد با فعل نمیداند اگر داور او را محبت دهد و در طلب حق
 تاخیر کند چنانکه در قرآن مجید سفیریه **«و ان كان قدوة فظفروا فی نیتة»** **الفصل الاول** **«عن ابی هريرة قال قال**
رسول الله صلى الله عليه وسلم **يا رجل افلس** **«هم مولى ففلس شد»** **فاورك رجل باله بعينه** **«پس دریافت مردی نژاد و مال خود را بخش**
فحو احق به من غیره» **پس آن مرد سزاوارتر است** **بان مال از خود نمودن** **خرید مردی چیزی را** **بنی و ففلس شد** **چنانکه فاضی بقلیس و**
ویافت بالغ عین **بیخ را نزد او میسر و او را که فسخ کند** **ذیع را و بگوید عین مال خود را که بیخ است و اگر بعضی شمن گرفته است و بعضی**
برشته می ست **پس ففلس شد** **چنانکه عین مال خود را بقدر آنچه باقی مانده است از شمن** **«ستفقی علیه»** **و عن ابی سعید قال صیب**
رجل فی عهد النبی **«گفت ابو سعید خدری آفت رسیده و زمان زده شد مردی در زمان پیغمبر»** **صلی الله علیه وسلم فی ثمار اتباعا** **«***
در سبزه های که خرید» **فکثر دینه** **«پس بسیار شد و ام بروی»** **فقال رسول الله** **«پس گفت پیغمبر خدا»** **صلی الله علیه وسلم تصدقوا علیهم**
تصدق کنید بروی و بدو کنید و را بمانی که او کند بدان و ام را» **فصدق الناس علیه** **«پس تصدق کردند مردم بروی»** **فلم یلحق**
وفاء دینه **«پس نرسید آن مالی که تصدق کردند مردم بروی که از آن حق او را تمام»** **فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم** **اغفرنا»** **پس**
گفت انحضرت **مروا و داران او را بخند و ما وجدتم»** **یکه پیچید که بیاید»** **ولیس لکم الا ذلک** **«و نیت هر شمار را که آنچه با بید نزد وی**
یعنی نیت هر شمار از آن بر وجهی است **دی از جهت ظهور افلاس پس واجب است انظار وی را وقتی که چیزی دیگر دست وی بیاید نه آنکه حق بالغ**
از دینه بیشتر می ساقط میگردد» **رواه مسلم** **«و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل یدان الناس** **«بود مردی که**
معامله میکرد مردم را با وام» **فکان یقول لفلان»** **پس بود آن مرد که میگفت** **مروا غلام خود را فنی توان و غلام را فنی گویند اگر چه هر دو جهت گناهان**
حزیت پیری در وی چنین گفته اند و میتوان گفت از جهت جلدی وی در دست و تر دوی در آن مثل جوانان اگر چه هر دو چنین داه
را قناده گویند و چنین و چنین این مرد غلام خود که در معامله او داخل بود میگفت **«اذا تیت عمره استجا و رعه»** **و فنی که بیانی تو فقیر را که دشوار**
بر وی ادا می حق در گذر از وی و بنده از وی و ام را» **لعل الله ان تجا و رعه»** **بایستد آنکه شاید خدا در گذرد از او و بگوید و را بگنجنا بان ما قال**
فلقی الله **«گفت انحضرت پس پیش آمد آن مرد خدا را و رسید بدرگاه او و مردان یاد روز جزا»** **فتجا و رعه»** **پس در گذشت وی تعالی**
از آن مرد و نگرفت او را بگنجنا بان او» **و متفق علیه»** **و عن ابی قحافة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** **سره ان تحبیه الله**
من کرب يوم القيمة **«کسی که شاد و سیرگداند و خوش می آید او را که رنگارنگ در گذرد از خدا تعالی از اندوه و ناخشندهای روز قیامت نتیجه بضم**
یا و سکون نون و کسر حیم مخففه و بفتح نون و تشدید حیم هر دو روایت است و کرب بضم کاف و فتح راء جمع کربت بمعنی اندوه که در کرب و غم فلففس
عن معمر **«پس بایستد نفیس کند و تاخیر در طلب و ام را از فقیه تنگ روزی نفیس آسایش دادن و را بایش نمود»** **«اولیض عینه»**
بایند و ام را از وی بعضی باکل» **رواه مسلم** **«و عینه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول من اعطى مسرا و وضع عینه**
و هم از ابی قحاده است که گفت شنیدم انحضرت را که میگفت کسی که انطا کند مسری را و محبت دهد او را و بنهد و ام را از وی» **«الحمد لله**

سن کرب يوم القيمة * رنگاری دهد و خدا تعالی اراده های روز قیامت * رواه مسلم * و عن ابی الیسر * بنی یحیی بن یسیر * گفت
منقولین صحابی شهورست نام او کعب بن عمرو الانصاری حاضر شده فقیر را و پدر را و دوست که ایسر کرد و عباس بن عبد المطلب را و پدر
توفی بالینه سینه خمس * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من انظر عمره او وضع عمره فله فی عظمه کبکی کملت
و به مسیری را بنهد و ام او را گردان وی جای دهد و خدا تعالی در سایه غایت خود بی نگردد و اگر گری روز قیامت و آسان گرداند و بی
ثبت آن * رواه مسلم * و عن ابی رافع * روایت است از ابی رافع که مولای رسول خداست * قال استسلف رسول الله
گفت ابو رافع قرض گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یک * شتری جوان را بکر بفتح با و سکون کاف شتر جوانه بکره مؤنث صدیق
را که ابو بکر گشت بجهت همین است که یک وقتی شتر جوانه در زیر ایشان بود و ابو بکر که دیگر صحابی شهورست بکره آنجا منعی چرخ چاه است
و وجه تسمیه در مباحث متعده گفته شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه استقرار حیوان جائزست و نزد امام ابی حنیفه
جائز نیست و میگویند که این حدیث منسوخ است * فجاءته ابل من الصنیه * پس آمد آنحضرت رانتران از کوه قال ابو رافع فامرنی
ان اتقی الرجل بکره * گفت ابو رافع پس امر کرد آنحضرت مرا که بدم آن مرد را مثل شتر او که قرض گرفته بود و آنحضرت از وی * فقلت
لا اجدر الا جعلت رابعا * پس گفتم من نمی یابم من مگر شتران بزرگ برگزیده که انداخته است دندان ها را رابعی بفتح راء و تخفیف
یا شتر بکره انداخته است رابعی را و رابعی بر وزن نهانیه دندانهای که در میان ثنیه و ناب است و این در سال هفتم می باشد یعنی شتر او
جوانه بود بجای وی شتر رابعی چگونه بدم * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اعطه اياه * بده او را شتر
رابعی را اگر چه شتر او خور و شر و کمتر از آن بود * فان خیر الناس احسنهم قضاء * زیرا که بهترین مردم بهترین ایشان است و گذاردن
وام و از اینجا معلوم میشود که دادن حیدر و دروام از مکارم اخلاق است و کمتر از اموال بر بوی نیست و شتر طکره نشده و صلب عقب *
رواه مسلم * و عن ابی هریره ان رجلا انقضی رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از ابی هریره که مردی طلب کرد از آنحضرت
دینی که وی بران حضرت داشت * فاعطاه * پس سخت گفت و در شنی کرد آن مرد و مرا آنحضرت را در طلب گفته اند که مرد بخشی رو
مطالبه است بی آنکه بدی و دهم باشد معاذ الله و تواند که تقاضی کافری بود از یهود یا غیر ایشان و این قول ظاهرست * فمهم صاحب
پس قصه کرد یعنی ایذا و آزار آن مرد را بداند آنحضرت * فقال دعوه * پس گفت آنحضرت بگردید آن مرد و شترش را و بوی *
فان لصاحب الحق مع الله * زیرا که بدستیکم صاحب حق رابعی گفتا رست یعنی اگر سخنی سخت گوید میتوان گفت * و ان شتر الرجل باقی
ایاه * و فرمود بخند برای او شتری پس بهیچد او را آن شتر * قالوا لا نجد الا افضل من سته * گفتند اصحاب نمی یابیم کم گزیده تر از سال شتر
وی * قال ان شتره فاعطوه اياه * گفت آنحضرت بخند بدان را یعنی همان شتر را که می یابید اگر چه افضل از من وی باشد پس بهیچد او را
آن شتر و مضاعفه کنیده * فان خیرکم احسنکم قضاء * زیرا که بهترین شما نیک ترین شما اند و قضاء دین * متفق علیه * و عن عثمان ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال مثل النبی ظلم و دیر و دشمن تو اگر و ام را و تا نیک کردن در قضای آن ظلم است و گفته اند که فسق است و دیر و دیر و دیر و دیر
شهادت اگر چه یکبار باشد و بعضی گفته اند اگر مکر شود و عادت کند * فافان تبع احکم علی علی * پس چون در پی فرستاده شود یکی از شما بر تو نیکو

حواله کرده شود ام بر وی غلبه پس باید که بروی کند و اگر اربع بلفظ مجهول بضم نزه و سکون فوقانی و بی زنون کرم بضم و بیانو
 معده روزی نفعی تیر آید و غلبه بفتح یا و سکون تا و بلفظ معلوم مخفف و تشدید تانی مستوی آید و امر برای مذنب است و بعضی گفته اند
 برای وجوب «شقی علیه» و سخن تعب بن مالک «صحابی مشهور یکی از سران که تخلص کرده از تبتک» نه تقاضای ابن ابی حدرد و نه است
 از کعب بن مالک که وی طلب کرد از ابن ابی حدرد و پنج حای معلوم و سکون و ال اولی و فسخ را که صحابی است و اول شش پاره و او حدیده است
 پس از آن خبر فرام او بعد از است و کنیت او ابو محمد و دنیا له علیه و امی را که بود و مرکب را بروی «فی عهد رسول الله» طلب کرد و در آن
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی السیف فاقضت الصلواتها پس بلند شد آوازهای این هر دو گرفت و گوید و بدست «حقی سمعنا رسول الله»
 تا آنکه شنیدند آوازها را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و پیغمبی بریده و حال آنکه آنحضرت در خانه بودند و «فخرج الیهما رسول الله صلی الله علیه و سلم»
 پس خواست که بیرون آید آنحضرت از درون خانه بدوی این دوم و «حقی گفت سبحت حجتی تا آنکه بگذرد و خبر خود را بجهت کعب بن
 معلوم و سکون حیم و فایز و «و نادی کعب بن مالک» و آواز داد آنحضرت کعب بن مالک را که مباد میگرد در تقاضای دین «قال»
 گفت آنحضرت «یا کعب قال» گفت کعب «بیک یارسول الله فاشربیه ان صبح الشطر من دینک» پس اشارت کرد آنحضرت
 بدست خود که بنده و کرم کن نمی را از اوام خود «قال کعب قد فعلت» گفت کعب تحقیق کردم آنچه فرمودی «یارسول الله قال» گفت
 آنحضرت باین ابی حدرد «ثم فاقضه» بر خیز پس بگذاردین او را درین حدیث تنبیه است باینکه در تقاضای حق دین مضائقه و سبانه
 بناید نمود و ساحت باید کرد و چیزی باید گذاشت و بر آنکه بعد از صحابه و مسامحه از جانب دین دلیون را باید که هنوز مثل و تاخیر کند
 شقی علیه و سخن مسلمة بفتیحات «بن الاکوع» بفتح نزه و سکون کاف صحابی مشهور است سخت ترین مردم و شیعیان ترین ایشان
 در جنگ پیاده میرفت اما پیش می کشید سواران را و او است که نگارنده بود وی گرگ «قال کعبا جلیو ساعد النبی» گفت بودیم که داشته
 نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ذاتی بجزایرة «ناگاه آورده شده جنازه» «فقالوا صل علیها» پس گفت اهل جنازه نماز بگذارد برین جنازه «فقال
 هل علیه دین» پس گفت آنحضرت آیا هست بروی و امی «فقالوا لا» پس گفت نیست بروی و ام «فصلی علیها» پس نماز گذارد
 آنحضرت بر آن جنازه «ثم اتی بجزایرة اجری» پشته آورده شده جنازه دیگر «فقال هل علیه دین» پس گفت آنحضرت آیا هست
 بروی دین «فصلی نعم» گفتند شتراری هست بروی دین «قال فصلی ترک شیا» گفت آنحضرت پس آیا گداشته است چیزی
 از مال که بان و ام میتوان گذارد «قالوا آلتیة و ثانیة» گفتند گذاشته است «فصلی علیها» پس بگذارد نماز بروی غالباً
 و ام بروی همین سه دین را بود یا ساحت کرد در ادای بعض دین و باقی ماندن بعض آن و الله اعلم «ثم اتی بالثانیة ففعل
 هل علیه دین» پشته آورده شده جنازه سوم پس گفت آیا هست بروی و ام «قالوا آلتیة و ثانیة» گفت سه دین «قال هل علیه دین»
 گفت آیا گداشته است چیزی را «قالوا لا» گفت گذاشته است «فقال صلوا علی صاحبکم» گفت بگذارد نماز بر این زن و دامن
 نمیکردم و درین کمال نبوت و شریعت بر وجودین و گفتن «فقال یقوت الله علیک» گفت ایوت ده بگذارد نماز بر وی «یارسول الله
 تو علی یوم» برین ست ادای و ام وی که من اوامی بکنم دین او را «فصلی علیها» پس نماز گذارد آنحضرت بروی «و رواه البخاری»

و عن ابی سهریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من اخذ اسوال الناس یرید او ایاها ^۱ یکسب لک دینا و مال بای مردم دوام دهد
که بخواد و دینیت دارد و ادای آن و رسانیدن آنرا حتی دارد و لابد این چنین شخص بی ضرورت و امان نخواهد گرفت ^۲ و ادای الله بخند ^۳ و او میسکند
خدا ی تعالی و توفیق میدهد و دیگر و انداز جانب آنکس بر حسب نیت وی ^۴ و من انذار ید الله علیها الله علیه و سلم یکسب لک دینا و مال
هلاک کردن مال مردم هلاک میکند و از خدا تعالی بر وی یعنی اغانت میکند و توفیق نمیدهد و او را با دای مال مردم ^۵ رواه البخاری
و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من اجل گفت مردی ^۶ یا رسول الله ارایت ان قلت فی سبیل الله خبر ده که اگر شترت نوم
در راه خدا ^۷ صابر محتسب ^۸ صبر کند و امید ثواب و ازنده ^۹ مقبلان یابد ^{۱۰} روی آورده پشت ندخند ^{۱۱} یکطرفه نمی خطای ^{۱۲} آید باشد
خدا تعالی از من گنایان مرادی بخند ^{۱۳} فقال رسول الله ^{۱۴} پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نعم ^{۱۵} آری میبوشد گنایان تراوشد
فلما بدبرناه ^{۱۶} پس چون پشت داد و ان مرد خواست که برود و او را حضرت ^{۱۷} و او ^{۱۸} فقال لعلم الاالدین ^{۱۹} پس گفت آنحضرت
آری می بخند همه گنایان را که او را ^{۲۰} که کنگ قال جبرئیل ^{۲۱} همچنین گفت جبرئیل و وحی آورد و درین کمال مضائقه و شدت
در حقوق عباد ^{۲۲} رواه مسلم ^{۲۳} و عن محمد بن عبد الله بن عثمان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی غیر الشیء کل ذنب الا الدین ^{۲۴}
گفت آنحضرت آمرزیده بشود و مرشید را هر گناه که و ام ^{۲۵} رواه مسلم ^{۲۶} و عن ابی سهریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه
و سلم یوتی بالرحل المتوفی علیه الدین ^{۲۷} بود آنحضرت که آورده می شد زوی مردی را که مرده و حال آنکه روی و امست ^{۲۸} فیکسب
بل ترک لدینة قضاء ^{۲۹} پس می پرسید آنحضرت آیکه آشته است دی برای ادای و ام خود یعنی خبری را که کرده شود بوی ^{۳۰}
خان حدیث اندر ترک و فاعلی علیه ^{۳۱} پس اگر خبر داده میشد آنحضرت که وی گذراشته است و فاما میگذارد آنحضرت نماز روی ^{۳۲}
و الا قال للمسلمین صلوا علی صاحبکم ^{۳۳} و اگر کسی داشت و فاما میگفت آنحضرت مرسلان را شما که کارید نماز بر ما بخود که من میگذرم
فلما فتح الله علی الفتح ^{۳۴} پس چون کجش خدا تعالی بر آنحضرت کشا ایشان را یعنی غنایم را ^{۳۵} قام ^{۳۶} ایستاد آنحضرت تا خطبه
خواند ^{۳۷} فقال اما ولی المؤمنین من انفسهم ^{۳۸} پس گفت من قریب تر و سزاوارترم بمسلمانان از شماست ای ائمه ^{۳۹} فمن توسع
من المؤمنین فمکر دنیا ^{۴۰} پس یکسیر میرانده شود از مسلمانان پس ترک کند دین را ^{۴۱} فعلی قضا ده پس بر من ست اگر در ان ^{۴۲}
و من ترک الا لله و یترک و یکسیر که از دینی را پس آن مال مر و ارشان او راست و این گرمی و احبابی بود از آنحضرت در حق است خود
صلی الله علیه و سلم تنفی علیه ^{۴۳} الفصل الثانی ^{۴۴} عن ابی خلدة یخفی مخرج سکون الام و مستحبه نیکوتر اند و اهل ^{۴۵} الزنی
بضم زای و مستحبه اوقات نسبت بجا هر بن زریق تیمی نام او خالد بن دینا خطاطی است فقهر و است دارد از انس و از ابی العالیه
و حسن بصری ^{۴۶} قال جنابا باهر رتبه فی صاحب لائقه افلس ^{۴۷} گفت ابوخلده آدمیم ما ابوهریره را در شان یاری که ما بود که تحقیق کرد
شده بود یعنی و اجماع مردم بر وی بود و در ان مفلس شد حکم او چیست ^{۴۸} فقال هذا الذی مضی فیہ رسول الله ^{۴۹} پس گفت ابوهریره
نیت آنکسی حکم کرده است و دشمنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ^{۵۰} هذا الذی اشارت با مر و شانی بود که آنحضرت حکم و در ان
مقول خود ^{۵۱} اما جمل مات او افلس ^{۵۲} هر مردی که مر و با مفلس شد ^{۵۳} فصاحب الشاع الحق بمتاعه ^{۵۴} پس صاحب شاع سزاوارست ^{۵۵} هیچ

بقیع خود * اذا وجد به یحیی * وقتی که یافت متاع خود را بنحس نزد وی * رواه الشافعی و ابن ماجه * و عن ابن مسعود رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نفس المؤمن معلقة بینه * ذات سلمان * و یحیی * است بوام وی که بر خود دارد یعنی می در آید در
 دیر سیر بزمه بنگان صالح * حتی یقضي عنه * تا آنکه گذارد شود وین از وی و ساقط کرده شود از دست وی * رواه الشافعی و احمد و الترمذی و
 ابن ماجه و الدارمی * و عن البراء بن عازب * صحابی انصارى است * اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی خیر بود حاضر شد
 با علی مرتضی رضی الله عنه در جبل و نضین و نهروان مات بالکوفه فی ایام معصب بن الزبیر * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 صاحب الدین ماسور بینه * خداوند دین مجبوس و اسیر است بدین خود * لیکن می گوید که بوجهی که میگویند وی پروردگار
 خود تمامی و دشت و بند و زند را زود و رافتادن از نصبت صالحان و شیعیان با توش و تراش و دغ و خمر مراد است روزی است * رواه
 فی شرح اسنود وی ان معاذ کان یدان * و روایت کرده شده است که معاذ بن جبل بود که فرزند ایشود می نشست بر وی
 دین یدان فبفتح یا و تشدید ال فعل مضارع است از باب افعال و تحقیق وی در علم صفت است * فاتی غراؤه الی النبی * پس
 رانده شده بود و آورده شده بود فرض خوابان او بوی بنیر * صلی الله علیه و سلم فباع النبی صلی الله علیه و سلم مالک دینی * پس فروخت
 آنحضرت مال او را همه در اوم وی * حتی قام معاذ بغیر شی * تا آنکه بر فراست معاذ بن حنی * مرسل * این حدیث مرسل است
 که تابعی آن را روایت کرده اما اسم تابعی را ذکر نکرد * هذا لفظ المصباح و لم یجد فی الاصول الا فی المنقی * مؤلف میگویی این لفظ صحیح
 و همین لفظ در مصباح آورده و سن نمی یابم که از کتب اصول مکرر منقی که تصنیف ابن القیمی است باین لفظ گفت * و عن
 عبد الله بن کعب بن مالک قال کان معاذ بن جبل شاباً سیحاً * بود معاذ رضی الله عنه جوانی شی و سی و چند ساله بود که از عالم رفت
 و کان لایسک شیاً * و بود وی رضی الله عنه که نگاه نمیداشت چیزی را از مال * فلم یزل یدان حتی اغرق مالک فی الدین * تا آنکه
 فراگرفت وی مال خود را همه در اوم * فاتی النبی * پس آمد معاذ بنیر * صلی الله علیه و سلم ففکر لیکم غراؤه * پس سخن گفت معاذ
 آنحضرت را تا سخن گوید آنحضرت فرض خوابان او را که بگذارد و اوم برای وی کل یا بعض پس سخن گفت آنحضرت و گفت آنستد *
 فلما ترکوا الاحد لک الوعد * پس اگر کسی که گذارند کسی را هر آینه بیگذاشته بود معاذ را * لا لعل رسول الله * از بهر خیر خدا * صلی الله علیه
 و سلم فباع رسول الله صلی الله علیه و سلم مال * پس فروخت آنحضرت برای عمر مال معاذ را * حتی قام معاذ بغیر شی * رواه
 فی سننه مرسل * این عبارت منقی است و مؤلف با اعتماد وی آورده که اگر اصول ثابت نمی بود صاحب منقی چون می آورد و الله اعلم
 و عن الشریع * لیثین مجرذون ریش صاحبیت مشهور ثقی نام او مالک است و آنحضرت او را شریع نام نهاد زیرا که می
 از قوم خود کسی را گشته بکار آمد و مسلمان شده و شتر او را بهی رسیدن ستور و گریختن او است * قال قال رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم فی الواجد * کردن کشیدن و سپری کردن یا بنده یعنی کسی که چیزی میباید که بدان و اوم بگذارد یعنی غنی بنشینا نگذازد و آن
 و اوم دلیری کردن در آن کسی که چیزی دارد * کل عهده و حقوقه * حلال و مباح میگردد و در یقین * بروی او را و سزاوار او را
 بکل بضم یا و کسر تا عرض بکسر عین پس این حدیث در منی حدیث منی ظلم با شریعانه گذشت * قال ابن المبرک کل عهده

گفت عبد القدر بن المبارک در تفسیر سحر و شری که در وقت سحر و شری خفت گفته شود بوی * و عقوبت بچسب له * و گفت که عقوبت
وی نیست که چسب و بند کرده شود و منع کرده شود و از سر و تن آمدن * رواه ابو داود و النسائی * و عن ابی سعید الخدری
قال انی البنی صلی الله علیه و سلم یجانه * آورده شد آنحضرت را جنازه یعنی جنازه نزد آنحضرت آوردند * لیصلی علیها * یا لکذا و نماز بر او
اقام * پس گفت آنحضرت * اهل علی صا حکم و حق * یا ایهست بر بارشما و ای * قالوا لا * گفت آری هست * قال بل ترک له
من و فاء * گفت آنحضرت ایانداشته است مردی را چنانکه وفاداری آن * قالوا لا * گفت نکند آشته است * قال فصلی اعلی صا حکم
گفت آنحضرت پس نماز بگذارد شما بر صاحب خود * قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه علی و نه * گفت امیر المؤمنین علی مرتضی
و ام وی و من میگردم آنرا * یا رسول الله قدّم منصلی علیه * پس پیش آمد آنحضرت پس گذارد نماز بر وی * و فی روایتی مناه * و در
روایتی دیگر فی این حدیث آمده نه لفظ مذکور در این قدر زیاده آمده که * و قال * و گفت آنحضرت * اعلی فکات الله مالک من النار *
خلاص گردانده ایتهائی نفس ترا از آتش * کافکات رها آنحک المسلم * چنانکه خلاص کردی نفس برادر مسلمان خود را فکات جدا کردن
دو چیز بهم شده اند یکی گردن خلاص کردن و اگر گردن کردن گردی را در میان بکن جمع برین معنی مهرون و در شران مجید میگردانند که کل
نفس پاکست یعنی هر نفس بسبب چیزی که کسب کرده است گرد کرده میشود و نهاده و دین خدا پس او را کردن درین از وی نکال
کردن است اگر و پس من عبد مسلم یعنی من آنمید دین * نیست هیچ بند مسلمان که بگذارد از عذاب بر او خود و ام و رواه الاکاک الله رها نه
یوم یعنی * که اگر آنکه خلاص گردانده ایتهائی گردانی او را بر دین است و جمع آوردن رها یا با تعبیر الله و کتاب است یا بجهت آنکه بخیر
او برین و گرفتار است * رواه فی شرح آیه * و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * ثم بان که مولای آنحضرت
و در سفر و حضر و گاه و بیگاه و خدمت و ملازم در گاه بود و گفت که گفت آنحضرت * من مات و هو یرعی من الکبر و الغلول و الدین که میکند
بمیر و حال آنکه وی پاک و بیزار است اگر چه بزرگ پنداشت که نفس خود را و اقیانوس کردن و تقییم غلول یعنی غنیمت کردن
و تقییم باسطی خیانت و از دین * و دخل الجنة * می در آید بهشت را یعنی و جوئی ازین سستی یافت است از در دین بهشت و این بهشت
مشترک اندر آید ای مردم با جهت عرض یا جهت مال عبد یا خصوصاً * رواه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی * و عن ابی موسی
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اعظم الذنوب عند الله ان یلقاه بهما * ابو موسی اشعری روایت میکند از آنحضرت که گفت بدرستی که
بزرگترین گنجهان من بعد از آنکه است که پیش آید که از آن گناهان بگذرد * بعد الکبائر التي نهی الله عنها * بعد از گناهان کبیره که نهی کرده است
خدا تا بی از آن * این بیوت برعل و علیه دین * نیست که بمیرد زنده و حال آنکه بروی دین است * لا بد که قضا دین * که گذارد زنده
جراحی وی مالیک او توان گردان دین را بعد الکبائر بحسب آن گفت که نفس دین از کبار نیست و احادیثی که وارد شده است اقبیل
نیز و مبالغه و تشبیه اند که ذاقیل * رواه احمد و ابو داود * و عن عوف بن حوف المزنی * بضم هم و فتح زانوون * عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال الصلح جائز بین المسلمین * آشتی کردن رواست میان مسلمانان * الاصلح احرار و الاصل حرام * اگر آشتی که حرام گردانده اطلاق
یا حلال گردانده احرار را و المسلمون علی شرط طعم * و مسلمانان بر شرط طعم که میان خود کرده اند و صلح و جنگ و جزان

لازم است رعایت آنها. الاشرط اخرهم خلا لا اول حراما. مگر شرطی که لازم گردد احوال را با احوال گردانند و تمام را بوجهی و نه آنکه مناسبت این حد
بنوان باب بیع ظاهرست که با اعتبار آنکه صلح و بیع و شرا نیز از افلاس میباشد و الله اعلم. و رواه الترمذی و ابن ماجه و ابو داود و انست روایت
عن قول علی بن عمر و سلم. و تمام شده است روایت ابو داود و نزول وی علی بن عمر و سلم و ذکر کرده در وی الاشرط طالع. الفصل الثالث
عن سولیه. بضم سین مجهول فتح و او. بن عقیس صحابیست محد و در کوفین مروا بر این یک حدیث است که قتال میگفت بحدیث
انا و خفره العبدی که کشیدم و آوردم من و خفره فتح بهم و سکون خای سحر و فاعی بهم گفته بجای فاعی و بعدی بفتح سین و سکون
موجوده منسوبست بعد القیس جلب کشیدن متاعی بحببت فروختن از شهری اشهری پس سدید میگید کشیدم من و خفره. بزرگ من
جامعای از هجره یقین شهر است ازین و نام تمام زمین بحرین است و موضعی است خرب بدین زبان و نام آنرا بزرگویند و در حدیث
آنرا بزرگ است. فاینا بکلمه. پس آوردیم آنرا در کلمه. فجاءنا رسول الله. پس آمد ما را پیغمبر خدا. صلی الله علیه و سلم پیشی. در حالی که
بر پای سر و نه سوار. و خدا و سنا بسراویل. پس خریداری کرد ما را بخیریدن شلوار. و بفتاه. پس فروغیم ما سراویل را. و شمر اصل نون.
بالاخر. و اینجا مردی بود که بر یک شیشه شمار این مردی برون کردن فزوی میگرفت و ابو بلی و در سند خود از ابی هریره آورده است که
انحضرت سراویل بجا در جمع غریبه و قوم را فراتی بود که ذرن سیکو. فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم زن و ارج. و برکش و بر
برکش و ارج بفتح هز و کسب جرم ازین حدیث معلوم شد خریدن انحضرت سراویل را واجب است نشده است پوشیدن وی صلی الله علیه
و سلم سراویل را و تحقیق این در کتاب اللباس میباشد و الله تعالی و مناسبت این حدیث نیز ظاهر نیست مگر آنکه گویند ارج بحببت
افلاس بانه است و در حکم افلاس است. و رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عین
قال کان لی علی النبی صلی الله علیه و سلم کین. گفت جابر بود ما را انحضرت و امی غالباً ثمن آن شمرست که انحضرت از دست
در سفری که باینجه می آمد زیده بود چنانکه در باب بی تبرک بگذشت. و فقضانی و راوی. پس بگذارد انحضرت آن دین مروا زیده و
مروا چیزی دیگر هم اندام کرد. و رواه ابو داود. و حسن عجل الله بن ابی رقیه. صحابی است مخزومی از اشراف قریش و انوشیروان
مردم و پدرش ابو رقیه نیز صحابیست. قال استقرضت النبی صلی الله علیه و سلم اربعین الفا. گفت قرض گرفت از من انحضرت
چهل هزار. و فجاءه مال ذفره ای. پس آمد انحضرت را مالی پس دفع کرد آن چهل هزار را بسوی من. فقال بارک الله تعالی فی
و مالک. پس گفت بکت کن خدا تعالی و را بعل و عیال تو و در مال تو. انما جزاء السلف الخ و الا و الله. نیست پاداش تو و سلف تو مگر خیر
و ادای آن. و رواه النسائی. و حسن عجل الله بن ابی رقیه. قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کان له علی رجل حق. گفت انحضرت
کسی که باشد مروا بر مردی حق. من اخره. پس کسیکه تأخیر کرد آنرا از کسی که بروی حق است و کلام من را درست برای تکیه. کان له
بکل يوم صدقه. باشد هر آنکس را هر روز صدقه. و رواه احمد. و حسن عجل الله بن ابی رقیه. و حسن عجل الله بن ابی رقیه. و حسن عجل الله بن ابی رقیه. و حسن عجل الله بن ابی رقیه.
بی باطن آنکه در کتب اسماء الرجال است بزرگ که در رجال الاصول اصلاً ذکر کرده نیست و در بعضی نسخ مشکوئه تغییر داده شده میرسد
صحابی است روایت کرد از انحضرت مات سنه ثانی و ستمین. قال مات اخی و ترک ثمناً فی دنیا. گفت مردی از من و گذشت

سنة صدینار و شرک ولد اصهارا و کذا اشته اولاد ترود ولد بضم و او سکون لام جمع ولد و لغتین غیر دافع میشود و بر واحد کثیر بر وزن و است
 و اورد ان الفقه علیهم و نحو استم من که تخریج کلمه آن دنیا را با بر اولادوی یعنی ادا کنیم دین او را * فقال لی رسول الله *
 پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الفک محجوس مدینه بدرستیکه ادر تو محجوس و ممنوع است در عالم برزخ از وصول
 نعمت و لحوق بصالحین سبب دین * فاقض عنه * پس بگذاردین را از وی * قال فذهب فقیت عنه * گفت سید پس فرقم
 پس قضا کردم دین را از وی * ثم جئت فقلت * پیغمبر آمد پس گفتیم * یا رسول الله فقصت عنه * تحقیق قضا کردم سنی بر
 انرا و در و لم یبق الا امره و دینارین ولیست لمانینه * و باقی نمانده مگر زنی که دعوی میکند و دینار نیست موی ز گواه و قتال
 اسطفا فانما حاصله * گفت آنحضرت بده آن زن را زیرا که بدستی که وی راست میگویی شاید که بوی راست صدق وی را یابید
 بیش ازین و احتمال دارد که بطریق احتیاط فرموده باشد یعنی بدو او را نیز راست گویند و الله اعلم و ازین حدیث معلوم شد که دین بر
 میراث مقدم است * رواه احمد * و عن محمد بن عبد الله بن جحش * بلغنی من سواک عن حامی همل اصفا صحابه است کنت او ابو عبد الله
 و ولادت او در سنه خفاس انبجرت است و ولد وی از صحابه بکبار است و برادر ام المومنین زینب بنت جحش * قال کنا جلوسا یفتنا بجد
 گفت بودیم با یغی صحابه پیشه و در صبح مسجد * حیث توضع الجنائز * اینجا که نهاده میشود جنائز * یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بین طهرینا و حال آنکه نشسته بود آنحضرت * بیان ما فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بصره و قبل السماء * پس برو نشسته آنحضرت
 و یانی نمود و را بجانب آسمان قبل بحرقاف و بفتح پاسوی * فظهرت لیس کلاه که بر سر طاعنا صوره پیوسته است که در پیشه خود را و وضع کرد علی جنبه و نهاده
 خود را بر پیشانی خود * قال گفت بجان الله بجان الله که در و با را با از نزل ان التشریع یخیر فی و اذرا نخت گفت قال گفت محمد بن عبد الله بن مسعود
 و بکلامت پیر خاشوش بودیم با و دین و در شب پیغمبر را آنحضرت که آن تشریع است * علم را از این پس بدیم که گویی انی شد و غدا بدیدیم که گویا نال کرده بود
 ندانی است که با فصل نازل شد نیست * حتی اجبتا تا آنکه صبح کردیم ما * قال محمد فسال رسول الله گفت محمد پس پرسیدم من
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم التشریع الذی نزل * حیث است ان تشریع که فرود آمد و خبر دادی تو بدان * قال فی الدین *
 گفت آنحضرت آن تشریع نازل در راه است * و الذی نفس محمدیه * و سؤگند بای که بقای نفس محمدیه در دست و قد رتبه دوست * و لولای
 قتل فی سبیل الله * اگر نابت شدی که مردی کشته شد در راه خدا * ثم عاش * پیغمبر زنده شد * ثم قتل فی سبیل الله * باز شد و در راه خدا
 ثم عاش و علیه دین * پیغمبر زنده شود و حال آنکه بروی و اوست * ما و قل البیضة فی القرض دینه * در سبیل پیشرفت * اما آنکه گداوه شود و ام
 وی و قتل فی سبیل الله با وجود مکر و تدوی کفاره نمیشود و ازین * رواه احمد و فی شرح الشیخ نجوه * روایت کردین را با این لفظ
 که نکو شد امام احمد و شرح اسنادماندین روایت کرد و معنی متحد و در لفظ مختلف * باب التشریک و التوکل * و التوکل * شرک و تشریک
 انما زشدن تشریک انما تشریک انما زشدن و وکالت بفتح و کسره نیز جائز است که از امتن کار بر دیگری و اعتماد کردن بروی *
 الفصل الاول * عن یسیر توفیق زمرای و سکون با * بن حمده بفتح هم و سکون عین و فتح با و قرشی مصری تا بنی نقه است
 و فی ذکر کاشف گفته که از اولیا بود و عبد الله بن الرحمن دارمی گفته که از ابدال بود جماع دارد و عبد خود عبد الله بن حشام که از صحابه است

انحضرت درج و شرفی او بمرتبت ملککان و اشرافی تر بالارنج قیام پس بوضع و بیان صفت که اگر بخندید خاک راه را می سودید و دران این عبارت برای مباحثه درج و شرف است و می تواند که محمول بر حقیقت باشد زیرا که بعضی انواع غراب است که خردید و فروخته میشود و رواه البخاری*

افصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ دفعہ * روایت ست از ابی ہریرہ کہ فرغ کرد این حدیث را بحضرت و منعی حدیث مرفوعہ در مقدمہ معلوم شد * قال * گفت آنحضرت * ان التَّوَجُّعَ جُلَّ لِقَوْلِ اَنَا مَا لَكَ الشَّيْطَانُ * من کسوم کسی ام میان دوش یکا کہ اعانت یتیم حکم یک را بچہ و برکت * ما لم یحزن احدہما صاحبہ * مادام کہ خیانت نکند یکی از ان دو یا خود را فی الصراح خیانت ناستی * فَاَوْفَاظُ نَفْسَ سَمِيْنًا * جو آن بخت کند کہ در گری را بر او و ام آن کس از امسال آرد * روایت دو از ابی ہریرہ و دو از ابن مسعود * و

نهیست بدی را بدی سهل باشد زیرا که مردمی این من اسما + رواه الترمذی و ابوداؤد و الدارمی * و عن جابر بن عبد الله
عنه قال احدثنا جابر بن عبد الله عن عمر بن الخطاب عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال من ختم

فقلت عليه يا پس سلام درم بروی * و قلت الی اوردت الخروج الی خیمه * و گفتن من میروم باین راه بسوی خیمه * فقال اذا آیت
وکیل یخرج معونه سقا * گفتم انحضرت وقت که مرا از تو کمال مراد کنی باز او را با خود سقا بفرستی و او را سکا بدین

شخصیت یا بعداً وصال خان اجنبی تنگ آید فصیح یک علی ترقوتہ دہلیس اگر طلب کند آن وکیل از تو نشان پس بند دست خود را بر ترقوتہ دلی

مخوف کید و خون را و هم قاتل آن جوان بپزدانید. روا ابو داود و...
 محالی مشهورست رومی اسلام آورد و آنحضرت درود را نرود و بعد از پیروان اسلام آورد و وی از مستغنیان است که عذاب کرده

در مین خدا حاضر شد که بعد از آن حجت کردند بجزیره دوی از اسماعیلین اولین ست مناقب ابی بارت و پس است این حدیث که

انحضرت فرمود ما سابق العرب و صیبه سابق الروم و سلمان سابق العرس و بلال سابق الجوثیه حاضر شد بدر او شد دیگر که بعد

حضرت ائمه علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که من در آن روزی که آنحضرت در خانه او بود دست خادم را که طعام آورده بود و خادم مرده
و غلام هم در دو تن می شود بنقصت الصلحه پس افتاد و کاسه بزرین * فانطلقت * پس بکشت کاسه * جمع الی * پس کلو و دو تنمیزه
صلی الله علیه و سلم فلق الصلحه پاره های کاسه را فلق شکافتن فلقه پاره خیزی و فلق بکفر فلق امام جمعه * ثم فعل یحیی فیما اطعمنا
الذی کان فی الصلحه * پسر گشت آنحضرت که جمع میکند روی طعامی را که بود در کاسه * و یقول * و میگوید * غارت اکرم * غیرت
کرد و شک بر داور شامی این بیتابی و سبکی از بیت غیرت کرد این عزیز است از قوی این فعل از عادت که این را بجهت غیرت کرد
که مجبور است آدمی را در بران * ثم حبس الخادم * پسر نگار داشت آنحضرت خادم را * حتی انی بصحنه من غده التي هو فی بیتنا *
تا آنکه آورده شد کاسه از زودان زنی که آنحضرت در خانه او بود * فلف الصلحه الصلحه الی التي کسرت صحنها * پس داد و فرستاد
آنحضرت کاسه دست را بسوی آن زنی که شکسته شد کاسه او * و امسک المکسوره فی بیت التي کسرت * و نگاه داشت کاشکسته را
در خانه آن زنی که شکست کاسه را و آوردن این حدیث درین باب بحسب تشبیه شکستن کاسه بضعب ست و اولی آنست که انجیر است
در باب ضمان مثلغات می آورد * و رواه البخاری * و عن عبد الله بن زید * صحابی انصاریست حاضر شده حدیث را و حال آنکه
وی هفده سال بود و اسیر کوفه بود و در عهد ابن الزبیر و شعیب کاتب او بود * و عن النبی صلی الله علیه و سلم انی عن الزبیر و التثلیث
روایت میکند از آنحضرت که نمی کرد از بجهت بضم فون و سکون یا بمعنی غارت کردن مال مسلمانان و از تنخل بضم ییم و سکون تنخل و تنخل
کردن به بریدن بنی و گوش و مانند آن و این حرام است مگر بوجه قصاص * و رواه البخاری * و عن جابر قال کسفت الشمس
فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گرفت آن تاب در زمان آنحضرت
روز مردن ابراهیم پسر آنحضرت * فلهی بالناس ست رکعات بایع سجدات * پس نماز گذارد آنحضرت به مردم دو رکعت پیش
که بجهت پیرایه که در هر رکعت سه رکوع کرد اما مابعد و دو رکوع تا که ستاره است * فانصرفت و قادت الشمس * پس گشت آنحضرت
از نماز و حال آنکه تحقیق ربیع کرد و آفتاب بجمالت اصلی خود * و قال یامن شیء یؤدونه * و گفت آنحضرت نیست هیچ چیزی که
خبر داده میشود بنیادان چیز * الا قدر آتیه فی صلواتی بده * مگر تحقیق دیدم آنرا و نماز خود که این است * فلعجبی بالنار تحقیق آورده
آتش دوزخ را * و ذلك حين را یمنی تاخرت * و آن هنگام دیدن شامت مرا که پس فرمودم که خود را بجانب پس
نخافتان الصیغنی من لغها * از جهت ترس اینکه این بر سر مرا اگر می آتش و سوزانی وی * حتی را یت فیما صاحب المحجن *
تا آنکه دیدم در آتش خداوند محجن را که بر سر می و سکون حافض مجربوی در آن که بر سر وی آتشی است که در وی کجی است مانند چوگان و
محجن یعنی چوگان نیز آید * و تحقیق فی النار * در حانی که سیکند رود خود را در آتش دوزخ قصب بضم فاف و سکون صاف و طه
روده و بعضی گفته رود که در زیر شکم است جبهه انصاف و نام وی عمرو بن محی بود بضم لام و فتح حاء محله و تشدید مایم بود در جایت
و کان یسرق الحاج لحجه * و بود آن مرد که می زد و بدین معنی می فرمود و حایم مای حایجان را بجمع خود * فان فطن * پس اگر
و انست و در یافته شود مرا و که برده است * قال انطلق بجمع * گوید که حاسه آن آویخت محجن من خود بخود بی اختیار من *

و اگر غفلت کرده شود و او را نیفتد و می برد و از آن حتی را میست صاحب الهه التي يطهها تا آنکه گوید و فرزند زین صاحب کبر را که است و
 کبر را با فلم تطهها پس خود را ندان کبر را چندی و ولم تعد ما کل من خشاش الاض و نگذاشت و سر برداد آن کبر را که بخود را و اجاب
 زمین * سخن است جو تا آنکه هر دو بجهت گرسنگی و خشاش کبر خای و سحر و فتح و بضم ی که گفته اند و بنشین و مجتنب حشر است بین
 و پزندگان ضعیف و بعضی بجای حمل گویند و مراد که خشک است * ثم جی باجسته * پسته آورده شد بهشت را * و در کلب حسین را تپوئی نقد
 و آن هنگام دیدن شماس مر که پیش رفتن من قصد جانب پیش کردم * حتی تمت فی سقایی تا آنکه ایستاد و در جای ایستادن خود * و لقد بدت
 دیدی و اما رسیدن انشاول من محرما و بهر آنکه تحقیق دراز کردم من دست خود را و حال آنکه من نیز محکم گفتم از سوره بهشت * لم نطهر و الله
 تا مظهر نیکو شایبوی آن شعر * ثم بدلی ان الاض * پسته ظاهر شد مراد و فرار گرفت رای من بر آنکه گفتم من را اما ایمان شما مغیب باشد
 واه مسلم * و عن قفا و ده قال سمعت النبی قول کان فرغ بالمدینه * گفت قتاده که از نشانه های طبعین است شنیدم انس را
 که میگفت و قسوی و بولی در مدینه چنانکه در وی باغاینگری آمده افتاده بود * فاستقر النبی صلی الله علیه و سلم و ساس ابی طلحه پس بعایت
 طلحه آنحضرت پس را از ابی طلحه انصاری * یقال له المذوب * گفته میشد و نام کرده میشد آن اسپ را سب و از سب از سب * پس
 طلب و مذوب مر و سبک در رو حاجت * و کرب * پس سوار شد آنحضرت و رفته بدینال آن فرغ * فلم یلح قال ما را یا ناس
 پس چون برگشت آنحضرت گفت ندیدم هیچ چیز از آنچه بهر سیداران * و ان وجدنا له لجر * و گفت تحقیق یافتم ما آن اسپ را
 و یا فلان و روان اسپ پیش از آن بسیار که کم و بد را و دور و دور نمایا گفته است که سب و نام فرس آنحضرت بود و نشان داد که آن اسپ
 دیگر بود و از آن وی صلی الله علیه و سلم یاهین را بجهت سوار شدن آنحضرت بروی اضافت با آنحضرت کردند با بعد از سواری شایب
 کردند با آنحضرت و بعد از آن داخل اسپان شریف شد و الله اعلم * شفیع علیه * **الفصل الثاني** * عن سعید بن زید النبی
 صلی الله علیه و سلم انه قال من اجی الاضایه فیهی له سعید بن زید که از عشته بهر * است روایت میکنم از آنحضرت که گفت یک
 زنده گردانید زمین مرده را پس آن زمین مر و اور است اجماعی زمین که میگونیاید است و نزد ابی غنیه افون سلطان شرط است و نزد
 شافعی شرط نیست و تفصیلات دیگر نیز دارد که در فقه مذکور است * و لیس لعرق ظالم حق * و نیست مرگ ظالم را حق یعنی هر که درخت
 نشانید از زراعت کن در ملک غیر سوار که باقی دارد و آن درختان را و زراعت را صاحب ملک را میسرند که بجهت آن
 و بعضی میگویند که مراد آنست که هر که زراعت کند یا درخت نشانند در زمین اجماعی دیگری مستحق نمی شود مر آن را و این معنی
 موافق ترست بسباق * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و رواه مالک بن عوفه و مرسل * و روایت کرده است از مالک بن
 انعوه و بطریق ارسال * و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * و عن ابی حرقه یضحی مملوای شده * و الزا
 بفتح را و تخفیف قاف تابعی است حدیث وی در بعضین است ثقة است و بعضی اورا تضعیف کرده اند عن عمه *
 روایت میکنم از عمرو * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا تظلموا * گاه باشد ظلم نکنید * الا لیکل مال امرئ الا
 بطیب نفس منه * و گاه باشد حلال نیست مال مردی که بخوشی نفس از وی و رضای وی * رواه ابی یوسف فی شعب الایمان

والله اعلم فی الغیبه و عن محمد بن عمران بن حصین * یضیف حاشیة فی مصحاحی مشهور است احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته شده است
عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال * «روایت میکند از آنحضرت گفت * لا تجلب ولا تجلب * نیست جلب و نه جنب بفرج و لام
و نون هر دو در سباق میباشد و در سباق آنکه سپاهیان اسپان سینه دارند تا که بسخت کنند و در گذرند و جلب در وی است که هرگز
در پس اسپ خود دارد که اسپ را بزند و با ننگ زنده بر اسپ و بر اند و جنب آنکه آبی دیگر همراه دارد که اگر آن اسپ که بروی سوار است
مانده شود بر آن سوار شود و پیش رود و در صدمه است که مصدق گرفتن صدقات و زکوٰه میرود و در جای فرد و آید و بر صاحب اموال
کسان فرستد که از جایهای خود بپایانند و زکوٰه اموال بجمعند یا صاحب اموال از جای خود بجای دیگر رود و مصدق را تکلیف
کنند که همین جای باید و دیگر و چنانکه در کتاب الصدقات گذشت * و الا شترانی الاسلام نویست شتار اسلام کبر شتین و نمین سمجه
و شتار است که تزویج کند و نیز بی بدهر وی دیگر بدو خنجر خود را شتلا و بدل آنکه تزویج کند آن مرد دختر در این مرد و مهر نباشد
و این عقد فاسد است نزد اکثر علماء الامم ابو یوسف و سفیان ثوری میگویند که صحیح است و مهر مثل واجب میگردد * و سن انتهب نهیست
فلیس سن * و کسی که غارت کند مال کسی را پس نیست آنکس از او برگزیند یا تنب غارت کردن و نهجب بضر فون و سکون با هم است
از آن بعضی غارت * و رواه الترمذی * و عن السائب بن زید عن ابی عن النبی صلی الله علیه و سلم * سائب بن زید صحابی صحیف
حلیف بن امیه بانی بنید شمس ولادت او در سنه ثانیه از هجرت است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش در هفت سالگی گردانیده بود
او را عمر رضی الله عنه عامل بر باز آمدنیه و مرد بحدیه سنه ثانیین و بعضی گفته اند سنه و ثمانین و وی آخر کسی است که وفات یافت
از صحابه بحدیه یغوی روایت میکند از پدرش که صحابی کبیره است و روایت کرد پدر وی از آنحضرت * قال لا تأخذ احدکم عصا اخیه لاعبا
جدا * باید که نیک و یکی از شما عصای برادر خود را در حالی که بازی و هنرل و جد کند و است یعنی در گرفتن هم هنرل کند و است و هم جد
نمانده گفته اند که غیش است که بر سبیل هنرل و فراح گرفت بعد از آن نگاهداشت و نداد پس جاده شده و بعضی گفته اند که مراد
است که مال یکی را بطریق سرقه گرفت و مقصودش نه سرقه است بلکه رنجاندن و کلاهاندن پس وی با نزل شد و سرقه و جاد
و کلاهاندن * فمن اخذ عصا اخیه * پس کسی که بچهره و عصای برادر خود را * فلیع و بالیه * پس باید که باز گرداند بسوی وی و بدهد
و اگر عصا بروی مبالغه است یعنی از بن شنی خنجر بکشی است و لوق آن بطریق اولی و عصا در عرف مانن چوب است که پیران
و ضعیفان بدست بگیرند بفرجی در آید و لیکن جوانان عصا چوبی را میگویند که در دست بگیرند و خوک و اسپ و شتر را بدان نیز نهند
و چوب شتعارف را نیز میگویند و در تحت عموم مفهوم آن داخل است * رواه الترمذی و ابو داود و در او را تالی قولیاد * و روایت
ابی داود و تاقول او است جادامن اخذ بالبحر و روایت او نیست * و عن سهرقه عن النبی صلی الله علیه و سلم * روایت است
از سهرقه بن جندب که صحابی مشهور است * من وجع عین ما له عند رجل فواحق به * کسیکه یکبار عین مال خود را نزد مردی پس آنکس
سزاوارتر است آن مال * و یقع الیوم من باعه * و پدر وی کند خرنده کسی را که فروخته است آنرا بیع بسکون فواقنه و فقع موصوره و فقیه
آن مکرر این هر دو صحیح است و بیع بفسخ باو نشد یا مکرر و بیع مشتری و بیع هر دو باو چنانکه در بیان در باب اینجا گذشت و

و حاصل معنی حدیث آنکه اگر یکی غصب کرد یا زد و مال کسی را یا ضایع شد مال یکی و بدست دیگری افتاد و از وی کسی دیگر خرید آنکس که مال خود را در دست خرنده بیا بدگیرد و این خرنده دنبال آن فروشنده گیرد و زور خود را از وی بستاند * رواه احمد و ابو داود و النسائی * و گفته عن النبی صلی الله علیه و سلم قال علی الید ما خنت شیءی ثودی * و هم از سره است از آنحضرت که گفت آنحضرت بر بدست یعنی بر صاحب ید ضمان چیزی که گرفته است تا آنکه او را کند نیز اگر گرفته است حاصل آنکه کسی که گرفت مال کسی را بغصب یا بعارضت یا بدعوت لازمست بروی روان * رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه * و معن حرام بر فردن حد حلال * بن سعد بن محبته * بغیر می فرستد عاود کسر تخمینیه مشهوره و صادمه نامی ثقه است روایت میکند از پدر خود از برادر بن عازب مات سنه ثلث عشر مائتة ان ناقه للبراهن ابن عازب و خلعت حاکطه * روایت میکند که ناقه مرابن عازب را که صحابی مشهورست در آمد بستانی را به فافندست * پس تباہ گردانید آن ناقه بستان را و پایمال کرد و شکست و بخت * فقضی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان علی اهل الجواط حفظنا بانها * پس حکم کرد آنحضرت که بدستی که در بختی که تباہ گردانیده است چار پایمال دیشب ضمان آن بر خداوندان حواشی ست حاصل آنکه اگر دایف کز بستان یکی را بر وضامن نشود صاحب دایه نیز را که در بختی حفظ بستان بر صاحب بستان ست پس تقصیر بجناب اوست حفظ حق اوست و اگر بشت تلف کرد پس ضمان بر صاحب دایه است از جهت تقصیری و حق چه در شب محی فطنت دایه بر اوست و این بر تقدیر یک مالک دایه همراه دایه نباشد و اگر همراه باشد در هر ضممن میگردد و این نذهب مالک و شافی ست و نذهب اصحاب ابو حنیفه است که اگر صاحب دایه نباشد ضمان نیست بروی شب باشد یا روز که قال الطیسی * رواه مالک و ابو داود و ابن ماجه و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الرجل جبار * روایت ست از ابی هریره که آنحضرت گفت رجل کجبر یعنی آنچه پایمال کند آن را دایه و نیزند از سایه می خود در راه درست یعنی باطل ست و ضمانی بران لازم نمی آید * قال * و گفت * الذی جبار * آنش یعنی آنچه بسوزد و آتش کسی در فلک خود بفرزدی قصه ظلم و از آنگاه با و از آنرا پند و در ملک دیگری انداخت و بسوخت این نیز بدرو باطل ست و چیزی بر آتش فرزند لازم نمی آید و این بر تقدیر که در وقت سکون بر رخ افروخت بعد از آن با و وزید و اما اگر در وقت وزیدن با و بفرخواست ضامن گردد و جبار بفرجیم و تخفیف مسوده * رواه ابو داود * و معن تخفیف عن سمره ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا انی احدکم علی ماشیه * روایت ست از سمره بن جندب که آنحضرت گفت و فیکبر یا بدی الزمان را به * فان کلن فیما صاحبها فلیکس ذن * پس اگر باشد دران ماشیه صاحب دایه پس باید که طلب اذن کند از مالک * و ان لم یکن فیها فلیکس ذن و اگر نباشد دران صاحب ماشیه پس باید که او را کند * فان اجاب احدکم فلیکس ذن * پس اگر جواب دادر او یکی پس باید که اذن کند از وی * و ان لم یجیب احدکم فلیکس ذن * و اگر جواب ندید و او را هیچ یکی پس باید که بدو شد و بنوشد و او را بدو و لا یجوز * و بنزد ابی همان مقدار بدو شک که گفایت کند زیاده بران مگر دو گفته اند که این بر تقدیر است که سقط باشد و بجا لت غصه رسید رواه ابو داود و و حدیث صحیح بخاری آمده است که دران هنگام که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجزت میرفت درین کوئی ست

سنگی یا آید چوانی در اینجا گویند سپهر ایند بگو صدیق گویند او را بدوشید و نزد آنحضرت آورد و آنحضرت نوشید و بخواب رفت میگویند که آن گویند که از ایشانان بگو که صدیق بود که در کعبه بود بعضی میگویند که عادت اهل کعبه بود که علامان خود را که گویند ان ایشان بخوابید اذن میدادند که اگر در راهی گرسنه باشد و شیر طلب بدیدد احتمال دارد که چیزی بآید چو آن داده و شیر خرید باشد اما حدیث مذکور نیست و نیز ضای مالک شرط است و توضیحش آن است که گفته شد و الله اعلم * و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من کل حائطاً طیلاً کل یک در آن بستانی را پس گو که بخور و از آن * و لا یخذه فیه * و کبر و از وی زرد و خسته بغم خای سحر و سکون موجود و نمون آنچه زیر کش گرفته شود فی الصراح خن در نوشته دامن و جز آن و پنهان کردن و نمادن طعام روز سخی * و راه الزهر و ابن ماجه و قال الترمذی عن حدیث غریب * و عن امیه بن صفوان * تابعی است * عن امیه * روایت میکند از پدر خود که صفوان بن عبد الله الحمیری الکلبی است * ان النبی صلی الله علیه و سلم استغسسه در اعدیوم خیم * آنحضرت بجایت رفت نزد امیه صفوان را روز خیم * فقال انصبوا لعمی * پس گفت بطریق غصب میگیرم زبهای مرا ای حمی * قال بل عاریه مصونه گفت آنحضرت بکجا باریت میگیرم که در کرده میشو و مرا و بھمان اینجا روست و بعضی بر طاهر حل کرده اند و فاعل شده که در آن زمان است اول مذہب امام ابی حنیفه است و کسانیکه موافق اویند و ثانی مذہب امام شافعی و احمد و ابن صفوان در آن روز کافر بود بعد از آن اسلام آورد و از موافق القلوب بود و آنحضرت او را از غنایم بسیار داپس و گی گفت و الله بنزد او این جور دالمر پیغمبر پس مسلمان شد و نیکو شای اسلام وی * رواه ابو داود * و عن ابی امامه * روایت است از ابو امامه باہلی که از صحابه قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول العاریه نوداه * عاریت ادا کرده شده است یعنی واجب است بر ستیم ادا ای او و رسانیدن او را بجه و این همه دو مذہب جمع میشود و لیکن بر مذہب ضحان ادا کرده میشود احوال قیام و قیمت احوال تلف * و المنع مودود * و منعه رد کرد و میشود و منعه کسبیم راصل یعنی عطیه و عید است و اکثر اطلاق آن بر نایق است یا بقری و شانی که کجی سید * تا او را بر سر و دوشید او را بچو و از صوف او و او را و نیز منفع و منفع گردد و بکلی درین زراعت و درختان باغ نیز میبرد و دنا زراعت کند زمین او را و سپهر و درختان را و منفع گردد و بدان و آنرا منفع نیز میگویند و بر تقرب بر منفع تلک منفع است نه تلک عین پس واجب است بدان * و الدین مقصی * دوام گزارد و شدنی است و واجب است ادا ای آن * و الزعیم کارم * و خلیل که ضامن شده است نفس یا مال را تا او ان زده است یعنی گرفته میشود و با نچه لازم کرده است یا بضاعت نفس یا مال * رواه الترمذی و ابو داود * و عن رافع بن عمر و القاری * بکسر عین و تحقیق فاصحابی است سده و دست در بصیر من * قال کنت غلاماً لاری نخل الاصدار * گفت بودم من کودکی که سنگ می انداختم درختان خرما را الفصار را * قال فی البقی * پس آورده شد مرا نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و قال * گفت آنحضرت * یا علام لمر تر می انخل ای کودکی برای چه سنگ می اندازی نخل مرا * قلت اکل * گفتم بخورم خرما را * قال فلما تر مکل ما سقم من اسقام * گفت آنحضرت پس اگر قصد خوردن خرما دای سنگ مینداز و بخور از آنچا اقتاده است در درختان و گفته اند که این نزد انصار است پوشیده نماند

که نزد حضرت اربعی نیز درست است که اقال الطیسی * عجمی * راسد * پیوسته مبارک گذرانید بر سر من * فقال * پس گفت و دعا کرد
 اللهم اشیع بطنه * خداوند اسیر گردان شکم او را * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و سنن کبریة و ابن عمر بن شیبه فی باب القلطة
 انشاء الله تعالی * **الفصل الثالث** * سخن سالم بن ابره * روایت است از سالم بن عبد الله بن عمر زیدرش * قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخذ من الارض شبر غیر حق * کسی که یکبیر دازد زمین کسی یک دست بی حق شرعی * حسم بیوم
 القیمة الی سبع ارضین * فورپرده شود او را روز قیامت تا هفت زمین * رواه البخاری * و عن یحیی بن مرة بن یوسف
 راعی مفتوحه مر او را صحبت است و محد دست و در کوفین و بعضی گفته اند در بصرین حاضر شد بدیده و غیره و فتح جنین و طائف
 قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را که میگوید * من اخذ ارضا غیر حقها * کسی که یکبیر دوزنی
 بی حق که در وی دارد و گفت ان یجمل تر اهما * تکلیف کرده شود که در او بر سر خاک او را در حشرگاه در فصل اول گفت
 که طوق گردانیده میشود و گردن وی و اینجا حسم و محل تراب گفت و این اقول عذاب است بعضی را آن کنند و بعضی را
 رواه احمد و الطبرانی * و عمنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ایما رجل ظلم شبر من الارض * هر مردی که
 یکبیر دیک شبر از زمین * کلفه الله * تکلیف کند او را خدای * و جعل ان یخوفه حتی ینزل آخرت ارضین * که بگذران
 شبر زمین را تا آنکه رسد آخرت زمین را * شمر بطوقه * پیوسته طوق گردانیده شود آن زمین او را * الی یوم القیمة * تا آخر روز قیامت
 حتی یقضی بن الناس * تا آنکه تمام کرده شود حکم میان مردم و یقضی بلوط معلوم نیز تعجیل کرده اند تا آنکه حکم خدای و جعل
 و تمام شود حکم او * رواه احمد * **باب الشفعة** * بضم شین مشتق است از شفیع معنی ختم کردن و جفت ساختن تسمیه کرده شده
 بان زیر که در وی ختم کردن زمین خریدار شده است زمین شفیع و شفیع ثابت میشود و شریک را نزد او شفعه ثابت نمی شود
 جارا و نزد او اما بی خلیفه و در واتی صحیح از اجتماع ثابت میشود جارا را نیز و احادیث در شفیع جارا آمده و بصحت رسیده است
 و هر که در آن محکم کرده بی حجت محکم کرده است * **الفصل الاول** * سخن جابر قال قضی للنبی صلی الله علیه و سلم
 بالشفعة فی کل ما لم یقیم * گفت جابر که در آن حضرت بقیوت شفعه در هر چه که قسمت کرده نشده است و باقی است بر شریک
 فاذا وقعت الحجة و در وقت الحجة و در وقت فلا شفعه * پس هر گاه که واقع شد با او گردانیده شد را هم جابجا و پس نیست شفعه از
 جهت عدم بقای شریک این حدیث و دلالت میکند بر آنکه جابرا شفعه نیست و تمسک آنرا نمائید این حدیث است * رواه
 و عمنه قال قضی رسول الله صلی الله علیه و سلم بالشفعة فی کل شریک لم یقیم * حکم کرد آنحضرت بشفعه در هر زمین شریک که قسمت
 کرده نشده است * رقیبه * آن امر شریک که منشرل باشد * او صايط * باستان باشد رقیبه بفتح را و سکون با و تا برای و صده
 و بی سراسر و منشرل و محلا و موضع و این حدیث و دلالت میکند بر آنکه شفعه در غیر زمین نیست و این شفق علیه است میان
 انما اربعة * لا یجوز ان یجوز حتی یفقد شریک * حلال نیست مرصاحب زمین را که بفرودند تا آنکه اعلام کند شریک خود را *
 فان شاء اخذ فان شاء ترک * پس اگر نخواهد یکبیر شریک وی و اگر نخواهد یکبیر او * فان و اباح و لم یؤذنه فهو الحق به * پس از خود

و قبر و اعلام و ذکر و شریک را پس شریک سزاوارست که * رواه مسلم * و حسن ابی رافع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما کبار
 اهل البقیعة * هم سایه سزاوارست بقبر خود عقب بفتح سین وقفات و صافات و فی سبیل در آن قرب یعنی همسایه سزاوارست بشفعة
 و شفعة بوی سیر و فیکه نزدیک تر باشد و لاحق و متصل و این حدیث دلالت دارد بر ثبوت شفعة مجاری * رواه الترمذی *
 و حسن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصح جار جاره ان یفر شفعة فی جداره * باید که منع نکند همسایه
 همسایه خود را از خلاصیدن چوبی در دیواری و گفته اند اگر شرف نهند امر را بجا نیست مذہب احمد و اصحاب حدیث نیست و بعضی گفته اند که امر
 مذہب است و ابو حنیفه و شافعی باین رفته اند و از مالک و قول است اصح مذہب است * متفق علیه * و عمنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا اختلفتم فی الطريق فجل عرض سبعة افرع * و فیکه اختلاف و نزاع کین شما در راه خانه گردانده شود و پنهانی
 هفت گز یعنی چون باشد میان زمین قومی را راهی و خواهند که عارت کنند آن را اگر اتفاقی کند بر مقداری پس خیر و اگر اختلاف کنند
 در مقدار آن گردانده شود هفت ذراع مراد حدیث نیست اما اگر باشد راهی مسکو که بیشتر از هفت ذراع روایت مرهج یکی را
 که بیکه و دیگری از آن گوید که راه هفت گز نیست * رواه مسلم * الفصل الثانی * عن سید بن حریش * بضم حاء فتح را و سکون
 یاحیابی است حاضر شریف که را با آن حضرت دوی پانزده سال بود و بعد از آن نزول کرد در کوفه و عسرا * که در خراسان را و وقتا
 یافت که بوفه و قبر و در آنجا است و بعضی گفته بخیر * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول سن باع منکم و ارا و عقار لقن له
 ان الیابارک له * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که بفروشد از شما سرای را یا زبانی را سزاوارست که بکرت کرده نشود و او را
 در شمن آن نفس بفتح قاف و کسر هم ضیق جبر یعنی سزاوارست بر زمین فیمل نیز آمده * الا ان یجوز فی مثله * مگر آنکه بگرداند
 و صرف کند شمن را در مانند آن یعنی در خریدن زمین یا عمارت زبانی دیگر و مرست آن و این حدیث معلوم شد که کس سرای
 و زبانی و صرف شمن آن بمتقولات شمس نیست از جهت کثرت منافع آن و قلت طرق آفات بدان * رواه ابن ماجه و الدارمی
 و حسن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یجوز لاهل البقیعة همسایه سزاوارست بشفعة خود * بضم طه و هاء * انتفاع بوده
 او را بشفعة * و امکان غائب * و اگرچه غائب باشد و بعضی اصول امکان بی وادوست * اذا کان طریقها واحدا * و فیکه باشد راه
 هر دو یکی و شریک باشند در راه * رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی * و حسن ابن عباس عن النبی صلی الله
 علیه و سلم قال الشریک شفیع * گفت آنحضرت شریک در زمینی که فروخته میشود شفیع است * و الشفعة فی کل شی * و شفعة و شفیع
 است از خانه و منزل و بیتان و مانند آن غیر از متولات و اتفاق دارند که در غیر عقار نیست از حیوانات و نبات و مانند آن * رواه
 الترمذی قال * گفت ترمذی * و قد روی عن ابی لیلیه عن النبی صلی الله علیه و سلم مسلا * بتیقین روایت کرده که است اینچنین
 از عبد الله بن ابی لیلیه که از شما همین نامعین و نقات ایضا است از آنحضرت بطریق ارسال * بهوامح * و این حدیث مرسل
 صحیح است از روی اسناد * و حسن عبد الله بن حبیش * بضم حاء فتح با و سکون با و ثقیل مجمره در آخر و در بعضی نسخین
 حبشی بضم حاء سکون یا که شریفین مجمره و کشید یا گفته است صواب همین است صحابی است معدود و در اهل جماره قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم قطع سدره جوب القدر اسم في النار * كسبك بر و درخت کنار را و از گون گردانند خدای تعالی ملو را
 و رایش دفعی سدر بکسین و گون دال شجر حق بر گون و سکون با دینی نام بر است که بندی آنرا بر گویند * رواه ابو داود
 و قال هذا الحديث مختص * و گفته است ابی داود که این حدیث اختصاص کرده شده است یعنی بخدا و او را و از تمام این حدیث که
 اختصاص کرده شده است از وی این را که * من قطع سدره فی فلاة لیستقل بها ابن السبیل و البهاجم * کسبک بر و سدره
 که در دشتی است و پناه بخود بسیار یا او مسافر و حیوانات * غشا و ظلما * بهر و بستم و ناحی غشمت بفتح عین و سکون غلین جمعین
 ظلم و کفر ظلم از وی تا یک است چنانکه قول دی بنی حق * بغیر حق کیون لفیها * بغیر حق که باشد مرا انگش را در آن سدره * و
 اسم فی النار * سگون گردانند و از خدای تعالی در آتش بعضی میگویند مر او سدره که است که حرام است و بعضی گویند سدره بنده
 نخی از آن گردند که در وجود آن انس و سایه است مگر کسی را که هجرت کند بسوی او و بعضی گفته اند مر او سدره دشت است
 و بیابان که مسافر آن و حیوانات بسیار آن پناه جویند چنانکه لفظ حدیث بین است و بعضی گویند که سدره است مملک کسی که
 دیگری آنرا بظلم قطع میکند * و الله اعلم * **الفصل الثالث * عن عثمان بن عفان** رضی الله عنه قال اذا وقعت الحدة
 فی الارض فلا شقة فیها * و قدیکه واقع شوند برها در زمین پس نیست شقه در آن زمین * و لا شقة فی غیره * نیست شقه در جای دیگر *
 و لا فی محل النخل * و نه در درخت خرما نیز که شقه در زمینی است که احتمال قسمت دارد و بهر احتمال قسمت ندارد و نه درخت زمین است
 و تخصیص وی بزرگ است که قوم وارث میشدند درختان خرما را و قسمت میکردند و در میان آن نری میبود که بآن بارور
 میگذاشتند پس چون میفروخت یکی از ایشان نصیب خود را از آن درختان حقوق آن از نخل و بر آن پس شقه نمیرسد مگر کار
 در آن نخل از جهت نابودن او و عقار و نابودن شقه در بر نهیب شافعی است و سبب وجوب شقه نزد ایشان دفع ثوبت قسمت
 و این متحقق نمیشد و در آنچه احتمال قسمت ندارد و نه و شافعی ثابت است اگر چه احتمال قسمت ندارد چنانکه حام و آسیا و دلیل بقول آنحضرت
 الشقة فی کل شیء و این شامل است همه را و از جهت آنکه سبب شقه نزد اتصال در ملک و دفع ضرر و بهر است و این شامل
 بهر دو قسم است که فی الدیة * رواه مالک * **باب المسافات والمزارعة** * مسافات پسر دمن مرست درختان خود را
 بحر و دیگران کار کنند در آن و اصلاح کنند آن را بآب و اودن و تربیت نمودن بر حصه معین چنانکه نصف ثلث یا ربع و مزارعت
 عقد است بر زمین بجز آنکه در کوشه حاصل آنکه مسافات در درخت میباشد و مزارعت در زمین و حکم هر دو یکی است و مسافات
 و مزارعت فاسد اندر زوا اما بی خیفه و نه و صاحبین و انما ثلثه جائز و گفته اند که هیچ یکی از اهل علم را نمیدانم که شش از آن کرده باشد
 مگر ابو حنیفه و بعضی گویند که زرباوست و دلیل امام است که این استیجاب است بآنچه مجول و محدود پس درست نباشد و نیز
 در حدیث نخی از عمارت واقع شده و فتوی بر قول صاحبین است * **الفصل الاول * عن عبد الله بن عمر** رسول
 الله صلى الله عليه وسلم دفع الی یهو و خیر نخل خیر و انصفا * و اینست از ابن عمر که آنحضرت سپرد و خیر نخل خیر را و زمین خیر را *
 علی الی یملوا من اموالهم * برین شرط که بکنند در آن از مالهای خود و در بعضی نسخ نقلی با زیادت مایسان عین و بعم و غمائل

عن نفس خود کردن کدافی القاموس * و رسول الله صلی الله علیه و سلم من غفر ما * و یا شمر ان حضرت را نصف میوه آن * رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم و فی و ابی بن حنبل و ابی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم * و در روایت بخاری این است که نیم خدای صلی الله علیه و سلم اعطی جبریل الموه * و او در همان فراغت خبر را به بود و مسلم داشت برایشان * ان یعلو یا ویزعوا * بشرط آنکه عمل کنند در آن فراغت کنند در آن * و من غفر ما یخرج منها * و باشد برایشان را نصف آنچه بیرون آید از آن و حاصل معنی هر دو روایت یکی است و در روایتی لی نصف مر آن حضرت را گفت و در تائید میبرد و او را ولی بذكر عمر گفت که مخصوص نخل است و در تائید ما یخرج منها گفت که شامل میوه و غله هر دو است و این دلیل آنکه است در جوار ساقات و فزارعت و امام ابو حنیفه گفت که این نه این قبیل است زیرا که نخل و این از آن حضرت نبود که بایشان بطریق ساقات و فزارعت داد بلکه نخل و ارض ایشان را بر ایشان مسلم داشت و بر ایشان خراج نهاد و خراج و دو قسم است خراج منوط و خراج مقاسمت و این خراج مقاسمت است و خراج منوط آنکه امام هر سال مالی بر ایشان نهید چنانکه بر اهل نجران هر سال یکبار و دو دست حله کرد و خراج مقاسمت آنکه قسمت کنند از زمین آنچه از زمین بر آید چنانکه اهل جبر کرب * و عتبه قال کنما خبر و الا لاری بذاک باسا * و هم از این عمر آمده که گفت بودیم که خبرت میکردیم و نمیدیدیم در وی باکی * حتی رخم رفیع ابن خدیج ان ابی صلی الله علیه و سلم یحیی غمما * تا آنکه گفت رافع بن خدیج که حی میست که آن حضرت نمی کرده از آن * فترکن حاسن اهل ذلک * پس که اشتیم ما بخبرت را از بر آن و معنی خبرت همان فراغت است بر وجهی که مذکور شد و این دلیل امام ابو حنیفه است رواه مسلم * و عن خطبه بن قیس * ان را تبیین اهل مدینه و ثقات ایشان است روایت میکند * عن رافع قال اخبرنی عماری انکم کانوا یرون الارض علی عبد الله صلی الله علیه و سلم * گفت خطبه خبر دادند مرا و عمر من که ایشان بفری صاحب را می و اند زمین را در زمان آن حضرت * با نیابت علی الاربعاء * بر پیشه برید بر جد و لما و منهم های صغیر که بدان آب میدهند بر اعتماد او را و با که با جمع بر معنی جد و صغیر * او شی استینه صاحب الارض * یا آنچه که جدا کند او را صاحب زمین یعنی قطعه زمین از زمین یعنی ایشان گرا میماند زمین را بدین شرط که راعت کند عامل تخم خود و آنچه بر اطراف جد و ل بر وید برای مگری باشد اجرت زمین وی و ما و برای آن برای مگری که عامل است یا آنچه بر وید و قطعه زمین برای مگری بود و آنچه در غیر آن قطعه بر وید برای مگری * فتمنا الله صلی علیه و سلم عن ذلک * پس معنی کرد را آن حضرت از آن زیرا که در وی خطر و غرست و شاید که در آنجا چیزی نر وید و این صورت حمل نمی است نزد جوین فراغت بدانکه احادیث در باب فراغت مختلف آمده و باب تاویل از جانبین منتقوس است و مجموعاً نه بر جواز اند و قوی در مذنب مانیز بر جواز است از جهت دفع حاجت * فقلت لرافع فکیف هی بالدار هم و الدانیه * خطبه سگو پیدس ختمم رافع بن خدیج را پس چگونه خبره است بدر اهرم و دانیه * فقال لیس بها باس * پس گفت رافع نیست در خبر بر وید اهرم و دانیه بلکی * و کان الذی صحی عن ذلک ناظر فی ذوالا هم بالجمال و البحر اهرم لم یخبروه * و بود آنچه نمی کرده شده است از آن که ناظر کند در آن خداوندان فهم بحلال و حرام اجازت دهند بدان و رواند از انداز چنانکه صورتیکه مذکور شد * لم یاف من النماطه * از جهت خبر کند در آن است از نماطه که کشود یا نشود چنانکه گفتیم * متفق علیه * و عن رافع بن خدیج قال کنما انزل الله تیرة قتلا

گفت بودیم با پیشتر اهل مدینه از روی زراعت فی الصراح حقل بجای محله و بقاف کشت برگ بیرون آورده و هنوز سطرنا
 شده و محافل بیع زراعت پیش از ظهور مصالح آن و فروختن آن در نوشته و فراغت ثبت و بدیع را نیز گویند و مکان احدی را مگر یثرب
 و بود یکی از آنکه بکامیاد زمین خود را میگوید: نه القطله لی و نه له ملک پس میگوید این پاره زمین یعنی آنچه بر روی دران مراست این
 پاره دیگر برای تو و فرما آخرت زده و لم یخرج ذره پس ایست که بیرون آورد و بیاندین قطعه که برای کی از مگر ی و مگر ی تعیین یافته و در
 این قطعه دیگر که برای دیگری قرار داده شده و ذره بکسر زال و سکون با اسم اشاره موش است چنانکه ملک + موشا هم الی + پس فرمود
 ایشان را پیغمبر صلی الله علیه و سلم ازین معامله از جهت خاطر و عمن عجم و قال قلت لطاوس روایت است
 از عمرو بن دینار که از شاخه پیر و طاوس است تا بعین است گفت گفتم مرطاوس بن کیسان یمانی را که از آنکه دین و اعلام بعین و خیار صاحبان
 مستجاب الدعوة بود و چهل کج کار کرده و در صحبت ابن عباس می بود و تو کرکت النخابة اگر ترک کنی تو فخری را یعنی فراغت را و فراغت
 را فخری از آن گویند که بران معامله باطل خبر کرده بودند فانهم یعمون ان النبی صلی الله علیه و سلم یحیی عنه زیرا که ایشان یعنی علمای سبیه
 که آنحضرت نمی کرده است از آن قال ای عمروانی اعطینم گفت طاوس ای عمرو بدستی که من میدهم ایشان را و ایست
 سیلکم ایشان را وان اعلمکم اخبرنی و بدستیکه داناترین ایشان یعنی ابن عباس خبر داد مرا ان النبی صلی الله علیه و سلم یخبرنی
 که آنحضرت نمی کرده است از آن ولکن قال ولیکن گفته است آنحضرت ان یخبرکم افاه خیر له من ان یأخذ علیه خیرا معالو
 اگر عطا کند و احسان نماید کی از شما بر او خود را بهتر است مر او را ازین که بگوید و بر وی خج و اجر معلوم نمی فخری معامله است که بخری
 میدهد و بخری میگیرد و اما اگر احسان کند و بی خبر بلاشی دهان بهتر و فاضل ترست و بیخ آن خج یعنی عطا و سابقا معلوم شد که من در این خبر
 میرود چنانکه در نافقه و نشاء و ان یخبر بکسر خج شرط و بخرم یخ و دفع خج و نصب یخ هر دو روایت است و عمن عجم و عجم حجاب
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کانت الارض فلیز عجا کسیکه باشد مر او را ازین پس باید که کشت بکار کند از او یمنها عجا
 یا عطا کند آن زمین را بر او خود را که کار کند و روی فان الی فلیسک افه پس اگر ایات بر او و دیگر پس باید که نگاه دارد و زمین خود را
 یا اگر با می آورد آنکس از زراعت نگاه دارد و گفته اند که درین تو خج است بر ترک آن دو امر که زراعت و شتر است و اختیار فخری و تو خج است
 بر کسیکه مال نه خود و منتفع گردد و نه بغیر خود دفع رساند شقی علی و عمن ابی امامه و رای سکه و نیا سن آله الحرت روایت است
 از ابی امامه با بلی و حال آنکه دید وی فلبدر و خبری از آلات زراعت را و سکه که بر سبیل و تشدید کاف آهنی که بوی کشتا و زری
 کند و زمین را نشاء فقال پس گفت ابو امامه سمعت النبی شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یقول که میگفت لا یقبل
 قوم الا و ضل الله الذل و درینا بدین آلات و اسباب خانه قومی را که آنکه در آورد و از ادای تعالی خاری را و در بعضی روایات
 بخاری اسم جلاله نیست پس ضمیر داخل تواند که راجع بستی از آلات حرث یا بحرث باشد و درینجا ترغیب و تحرص است بر خرا و جها
 و حکمت در دفع خراج برین قوم هم باین سبب است که ایشان رعیت کردند و زراعت و عمارت دنیا و مشغول شدند بدان
 و روی گردانیدند از جها و و قتال در راه خدا اما اگر برای کسب قوت حلال زراعتی کنند ظاهر نیست که داخل این وعید نخواهد بود *

رواه البخاری * **الفصل الثانی** * **عن رافع** بن خدیج عن ابی علی النخعی و سلمانی من راع فی ارض قوم بصریة یسمون
 سیکه زراعت کذا و زین قوی بن اذن القوم * فلیس لسن الزرع شی * پس نیت مراور از زراعت بخیری یعنی حصه * و لا تقتر *
 و مراد است از عمل او * و رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب * **الفصل الثالث** * **عن قیس**
 بن مسلم * **ثقة** است و گویند بیهب ارجا داشت * **عن ابی جعفر** * روايت سیکه از امام محمد باقر سلام الله علیه و علی سائر اهل
 النبوة * قال یا ابا الدیة اهل بیت حجرة الازرعون علی الثلث والرابع * نیت بخیر اهل بیت هجرت یعنی مهاجران مگر آنکه زراعت
 میکنند بثلث و ربع * و زارع علی و سعد بن مالک * یعنی سعد بن ابی وقاص و مالک نام ابو وقاص است * و سعد القدر بن یهود
 و عمر بن عبد العزیز القاسم * یعنی قاسم بن محمد بن ابی بکر * و عروه و آل ابی بکر و آل عمر و آل علی و ابن سیرین * و قال * و کتبت
 عبد الرحمن بن الاسود * که تابعی مشهور است و زمان شریف نبوت را دریافته اند و می و روایتی مراد را چنین نوشته * کتبت الشاکر
 بود و من که شریک میشوم * عبد الرحمن بن زبیر * را که نیز از تابعین است * فی الزمن * در زمان * و قال عبد الله بن
 زبیر * ما لیکم و عمر بنی النخعی و عمر * علی ان * بکسر مخم * جاءهم بالیز من غده * برین شرط که اگر یارید عمر تخم را از نزد خود * فکله
 پس مراد است نصفت * و ان جاءوا بالیز فاعلم کذا * و اگر یارید عمر تخم را پس مراد ایشان راست چنین یعنی ثلث یا ربع
 آنچه شرط می کردند * رواه البخاری * روايت کرد این حدیث را که مشتعل است برین آثار بخاری بطریق تعلیق پس اولی آن بود
 که میگفت ثقات رواه البخاری تعلیقاً چنانکه داب اوست * **باب الاجارة** اجاره بکر ادا و ان خیر بر اجرت مزا جیره و در او
 و شرع تملیک نفع است و قیاس تقاضا میکند و مراد اجاره از اجرت بودن نفع است و عدم و دلیل آنچه نکرده اند بکسبت
 اجتناب مردم و اولاد است که در آن اجاره و آثار * **الفصل الاول** * **عن عبد الله بن مسعود** * بضم هم و مستحجمه
 و تشدید و ثانیان است در نسخ شکوفا و می معانی مشهور است از اهل بیت الرضوان ساکن شد بمبینه بداران تحول کرده
 بهمه و وفات هم در وی یافت سنده سی و حسن بصری گفته که نزول کرد بصره و شریف ترازی و در خانه بعلاست نسخ
 معقل یعنی هم و سکون حمله و کسراف نوشته گفته که فی نسخ مسلم و وی تابعی کوفی است از طبقه ثانیة نقه از اخبار تابعین است
 قال زعمنا ثبت بن الضحاک * گفت عجد گفت ثابت بن ضحاک انصاری صحابی که حاضر بیعت رضوان را در صغر
 آنجی گفتی * ندکه ولادت وی در سنه ثلث از هجرت بود * فی است که نزول کرد بصره و او وفات یافت در سنه سبعین و فتنه
 این * **بسم** ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی عن المزارعة * که آنحضرت نمی کرد از مزارعت * و امر بالمواجرة * و امر کرد
 امر باجاست یا بارة و درین صورت مزارعت یا مطلق * و قال لا باس بها * و گفت هیچ باک نیست بمواجره و از اینجاست غریب
 اجاره معلوم میشود و در آن بود است در جین نسخ قیاس بمهره است * رواه مسلم * و **عن ابن عباس** ان ابی علی صلی الله
 و سلم اتهم فاعطی الحماجره * روايت است از ابن عباس که آنحضرت خون کم کرد پس و ادجما مراد می از اینجاست
 اجاره و محل محل حجام معلوم شد * و استعط * و آنحضرت استعمال کرد و سوط را بفتح و او ای که بخینه شود و بینی و از اینجا جواز زد او

ثبت شد * و محمد بن ابی بصیر رحمه الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما بعث الله نبيا الا رعى العلم * گفت آنحضرت
 نفرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه بر ایند که پسند از اگر چه یکبار باشد * فقال اصحابه و انت * پس گفت یاران آنحضرت
 و تو نیز چرا ایند که گوسفندان را * فقال نعم * پس گفت آنحضرت آری من نیز چرا ایند * ام * گفت ار می علی فراریط لابل کت
 بودم که من هیچ اندم که گوسفندان را بر ابرت چند قیراط مر ابل که را و قیراط نصف عشت و دینار باخرو بست و چهارم از دینار و بعضی گفتند
 فراریط نام جای است بلکه آنحضرت گو سپندان خود و اهل خود هیچ ایندی ابرت و گفته اند که حکمت در گو سپندان آنحضرت اینها
 علیم الصلوات و السلام حصول سیاست است و شفقت بر ایشان و صبر بر شقت رعی و حصول خلوت است و نسبت سلطان
 باریعت مشابه حال چوپان است گو سپندان و بعضی گفته اند که برای آنست که تابشاست نعمت خدا را که بران نیست نهاد بر ایشان
 و برگزید ایشان را و ساینده ازین حال تا مگر ابرت علیه که از حد و حد و حصه بیرون است خطابانی گفته اند خدا را تعالی نبوت
 در انبای دنیا و ملک و امر و ولیکن نهاد و رعی نعم اهل تواضع از اصحاب رفت و بود و یابو خیا طو در که یا بنجا علیم السلام
 که انقل الکرامانی * رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالی تالله انما خصمهم و لم یقیمه *
 گفت خدای تعالی تکه سنگ اند که من بچکا کند * ایشانم روز قیامت * رجل اعطی لی ثم عذر * یکی از ان مردی است که داده است
 عمر و پیمان بنام من و گویند من پسته یوفانی کرده و شکست عمر را * و رجل باع حر افاکل ثمرة * و دیگر مردیست که فروخت آزادی را پس
 خورد بهای آنرا این تاکید است برای زیادة تقوی و تقصید به تقید است تا فروختن بی اکل ثمن حرام نباشد * و رجل استاجر اخیله
 فاستوفی منه فلم یعطه اجره * سوم مردیست که بکار گرفت مزدوری را پس استیفا کرد و او سه سینیه عمل را یعنی کاری
 که بران اجیر گفته تمام کشاید و او را مزد داد * رواه البخاری * و محمد بن ابی عباس ان نفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
 هم را با * و روایت است از ابن عباس که جماعتی از اصحاب آنحضرت گذشتن یابی که در آنجا قومی ساکن بودند پیغمبر صلوات
 در میان آن قوم بود لیکن یا سلیم شک را و لیست در فطریع و سلیم و هم در بیک معنی است و تسمیه سلیم گفته اند که برای تفاول است
 بسلاست و طبیعی فعل کرده که اگر اشتقاق این در کردم گزیده است و سلیم در مار گزیده و برین تقدیر شک را وی است در سخن
 و فی الصراح لیغ کردن مار و کردم و لیغ مار گزیده و در مار سلیم گفته سلیم مار گزیده که نامش تھا و او با السلام مقدم * فرض نعم رجل
 من اهل الماد * پس پیش آمد مر اصحاب را مردی از اهل آب و ساکنان آن موضع * فقال هل فیکم من راق * پس گفت ایهاست
 در میان شما هیچ آموگنری * ان فی الما جلا لربنا و سلیمان * بدرینکه در آب یعنی در بن موضع مردیست یعنی یا سلیم فاطلق رجل منهم
 پس رفت مردی از اصحاب * فقرا و فاتحه الکتاب * پس خواند سوره فاتحه الکتاب را * علی شاه * بر شتر طو گوسفندان یعنی شتر
 کرد که اگر چند گوسفند با جرت بمن بهیج پیغمبر * فبر * پس به شد آن لیغ یا سلیم پس و ادته آنها که گوسفندان را که شتر طو کرده بودند *
 فجاء بالشاء الی اصحابه * پس آورد آن مرد که فاتحه الکتاب خواند و اجرت گرفت که گوسفندان بسوی یاران خود * فکما هو اولک *
 پس مرده پیدا شدند اصحاب این گوسفندان گرفتن را و در بدل فاتحه خواندن بران مار گزیده و گرفتن اجرت بر قرآن * و قفا

قد اخذت علی کتاب التداجر * و گفت تحقیق گزینی تو بر خواندن کتاب خدا افزوی را یعنی قیو الدین * تا آنکه باز آمدند از سفر بیهی و قالوا
گفتند صحابی بطریق شکایت از ان صحابی که گو سفندان گفت * یا رسول الله اقد علی کتاب التداجر * گفت این مرد بر خواندن کتاب خدا
افزوی را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الحق ما اخذتم علیه اجر کتاب الله * بدرستی که من از او ترسین
چون که یکبار بشماران خبر هر کتاب خداست که بطریق تعظیم و تکریم آن را بخوانید و گفتاری را از بلا خلاص گردانید * رواه البخاری
و فی روایت * و در روایتی چنین آمده که فرمود آنحضرت * اصبرتم * کاری راست و درست گردید که اجرت گرفتید * و همسوار * بخیر کنید
گو سفندان از در میان خود و استادانجامه کرد و اجرت وقوع آن در ایشان گویا فعل بی فعل حمید بود یا اشارت کرد یا آنچه وی کرد و گشتا هم
نوحید بکنیز فاحم * و اضربوا لی مکه سما * و بگردانید برای من باشما الصبی مقصود خوش کردن دلدای ایشان است و بیان آنکه بیشک
و شبهه حلال است اگر من هم از ان بکیم درست است و درین حدیث دلیل است بر جواز قریه بقرآن و اخذ اجرت بر آن دستاخرین
تعبیر و کتابت از ابرار ان نیز قیاس کرده اند قومی بران فته اند که اخذ اجرت بر تعلیم آن حرام است و دستاخرین آنرا توجیه کرده اند *
الفصل الثانی * عن حارث بن الصلت * تابعی است روایت میکند از ابن مسعود و از عمر خود این حدیث را روایت میکند * عن عمر
از عمر خود که صحابی است * قال اقبلنا من عند رسول الله * که گفت عمر وی روی آوردیم ما یعنی بطن خود از نزد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فالتیا علی حی من العرب * پس آمدیم بر حله اعرب * فقالوا اننا نشتا انکم قد جئتم من عندنا اهل البخر * پس گفتند اهل آن
بدرستی که ما گمانید و دانید و شده ایم که شما تحقیق آورده اید از نزد این مرد اشارت بذات شریف آنحضرت میکند که خبر را خبر
وینا و اثر است * فجل عندکم من دوا و ارفیه * پس آیا هست نزد شما هیچ دوا و دوا فسون رقیه بضم و سکون فاف فسون رقی
جمع بضم * فان عندنا متو با فی القیود * پس بدرستی که نزد ما دیوانه است در بند ما فی البصر ح مقهوره دل شده و مقبول و در رقیه
گفته اند که مقهوره کسی که گاهی دیوانه میشود و گاهی بر شیا * فقالنا نعم * پس گفتیم آری هست نزد ما رقیه * فجاءوا بمقهوره فی القیود *
پس آوردند دیوانه را در بند ما * فقرأت علیه فاتحه الکتاب * پس خواندم بران دیوانه فاتحه الکتاب را * ثلثه ایام * سه روز
عذره و عشیته * بکاه و بکاه * اجمع بزاتی ثم اقل * بضم فادحانی که جمع میکند آب دهن خود را دست بر دهن می افکند آن را
از دهن بروی * قال فکانما انشط من عقال * گفت کلم من پس به شتران دیوانه و خلاص شد از دیوانگی گویا که کشاوه شد
از پای بنو انشا طه کشاده دادن شتر عقال بکسر پای بند شتر * فاعطونی جملا بضم جیم و سکون عین پس دادند ایشان مرا فز
تقلت الاحی اسال البی * پس گفتیم من بیکم م این فرد را تا آنکه می پرسیم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم * پس پرسیدم * فقال
کل فمری * پس گفت آنحضرت بخور پس نزد گانی من یعنی سوگند من است * لمن اکل برقیه باطل لقد اکلت برقیه حق *
کسی که بخورد با فسون که بدو رخ بخواند بیکند و تواند و هکلین بهاسش زیرا که بخوری با فسونی که بختی بخوانی در رقیه درم در
مضات است * رواه احمد و ابوداود * و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطوا الاجاره
بجیه مزد و از او * قبل ان یحیف عقره * پیش از آنکه خشک گردد و خوی او کتابت است از شتاب دادن مزد و بعد از آن

[illegible]

والمک نشد و او را هیچ یکی و اشیای آن عبارت است از عبارت آن و در هر یک گفته که سوات انچه نفع گرفته نشد و سوات
 لهذا رضی از جهت انقطاع آب از وی یا بسبب عجز آب بر وی و جز آن زمان چیزی نماند که سوات انچه نفع از راس انچه عادی است
 یعنی قدیم است که مالک نیست مراد از مالکوست در اسلام که شناخته نمی شود مراد مالک و درست از تفریع چنانکه اگر بایستد آدمی از
 ندامت عبارت و با مالک زند نشیند و نشود و از سوات است و تفریع که سوات عیب آب و مراد هاتقی است در آب که من شأن
 تفریع آن گردان و در اینجا تفریع است میان آب بجز او را و او دیده و آبها را که گرد کرده و گرفته شده و در ظرف و دوانی و
 انکه هم آن نگذرد و در ظرف و در دنان است که در آب دریا تمام مراد هاتقی است در تفریع و آب و دوان زمین را و انکه
 جویر از آن زمینها نفع گرفته و آب دریا با نفع گرفتن با قباب و ماه و ماه است که خصوصیت هیچ کس ندارد و هر دریا با
 شریک اند اما او در بزرگ مثل چون و سیحون و در جلد و فرات حکم اینها را که در آب دریا است که اگر تفریع باین طریق که گردانند
 بجای می و غرق گرد و در اینجا زمین با و اما چاه با و جویرا اینجا نیز عامه راجع ثابت است زیرا که آن موضوع برای اجزاء گردان و در آن
 زمین و سبب بی اجزاء ملک نشود چنانکه آلود زمین کی آید و خواجگاه خود ساز و آدمی همه جاب را همراه خود نگیرد و اگر گرفت و وی
 متعلق است بآب برای خود و برای مرکب شود و اما اگر یکی خواهد که بآن زمین اجزاء داخل زمین است از آن بقیه انکه در زمان که بایشان
 یا که برادر کی حق خالص و خاص بایشان است و اما آب گرد کرده شده و در ظرف ملک میگردد و حق بخار و وی منقطع میشود
 چنانکه صیدی که کسی گرفت و اگر چاه و چشمه و جوی در ملک یکی باشد میرسد و راس بخار و جوی در ملک او قسری که بآب در ملک
 نزدیک این آب و دیگر ملک کسی و اگر بنا بدقت شود صاحب حاضر یا با خود آب آورده میدهد یا بیکداری و را تا در آید
 و آب گیر و بشرطیکه صفی چاه را نشکند و این بر تفریع است که گفته است چاه را در زمین ملک خود اما اگر گفته دست درارض است
 شش از آب نمی رسد و چنانکه زمین ملک آدمی گرد و آب ملک میگرد و اگر منع کند این شخص را که می ترسد بیکداری نفس خود
 بر مرکب خود و یا بر او که قتال کند بسلاح و آب در چاه مباح است بخیر ملک بخلاف آب گرد کرده شده و در ظرف که اگر تفریع ملک
 قتال کند ابائی سلاح و همچنین طعام نزد حالت محضه و بعضی گفته اند که اولی آن است که در چاه نیز قتال بی سلاح کند زیرا که
 وی از ملک است مصیبت کرده و این قائل مقام تفرع است این همه مذکور است در هدایه **الفصل الاول** * عن عائشة
 رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من غمر ارضا لم یست لاصد منها حق بها * گفت آن حضرت کسیکه آبادان گرداند
 و غمر و سازد زمینی را که نیست ملک مریح کس را پس آنکس سزاوارتر است بآن زمین * قال عروة قضی بعمری قتلا
 گفت عروه حکم گردان بعمری الذی غمر و در حالت محضه و بعضی گفته اند که اولی آن است که در چاه نیز قتال بی سلاح کند زیرا که
 نیست از آن امام * رواه البخاری * و عن ابن عباس ان الصب یفسخ صدا و سکون عین مملکت * بن جابر مرفوع
 جبر و تشدید شکست صحابست حدیث وی در جایز است روایت کرده است از وی ابن عباس و قات یافت و در خلافت
 ابی بکر صدیق رضی * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت * لا یحی الا الله و لا یموت

نیت نمی کرد خدا را رسول خدا را محمی که خانام یعنی ست که در کوه میشو و از برای خواشی صحت و جوانی تا از آن بگذرد و در جاهلیت عادت بود که رؤسا و غنیای عرب گرد میزدند و مکان خصیص را یعنی آنکه آب و گیاه دارد و از برای خواشی خود میگردیدند و خودی درین چنین مکانی در بانگ می آورد و گشتی را پس گرد میزدند تا آنجا که آواز سنگ می رسید پس آنحضرت منع کرد از آن و فرمود نیت کرد و در آن زمین را گرد برای اسبان و شتران که بپا و کرده شود و سوار می کرده شود و در راه ابران و جریانه شود و در آن خواشی صدقه و اضافت بخدا و بر رسول خدا و جهت تشبیه است و نیت صحیح کی از انتم را یعنی از آن حضرت که در آن برای نفس خود است کرده اند و کرد و در آن برای صلی که پس نیت گفته اند درست است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و نیت گفته اند که درست نیت و قنیک باعث گردید که اهل بلد * رواه البخاری * و حسن سوره * روایت است از عروه * بن الزبیر بن العوام که از نجار تابعین و وفات ایشان است و یکی از فقهای سده دین است و مادر او اسامیت ابوبکر صدیق است و در این ابن عمره است صلی الله علیه و سلم که نام وی خنیه است رضی الله عنهما * قال * گفت * خاتم الزبیر عیسی الانصار * بیکار کرد و در میر مردی را انصار * فی شرح من الحرة * در مسکنهای آب از سنگستان شرح آب راه از سنگستان بزین نرم شرح و شرح جماعت و حرة * یعنی جای حمل و نشاندن از زمین سنگستان و مدینه منوره در حرمین آبادان است * فقال النبی صلی الله علیه و سلم سبق یا زبیر تخم ارسل الی اهل جبارک * آب بده ای زبیر یعنی زراعت خود را پیشتر بفرست آب را بسوی زراعت همسایه خود * فقال الانصاری ان کان ابن جبارک * پس گفت انصاری آنحضرت آن حکم میکنی زبیر را که پیشتر علمت * فقلوا و چه رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس زبیر بن جبارک آنحضرت یعنی شرح شد از غضب * ثم قال * پیشتر گفت آنحضرت * سبق یا زبیر تخم اجلس الی الماء * آب ده ای زبیر پیشتر را بآب را یعنی بگذار که آب بزر زراعت وی رسد * حتی یرجع الی الجدر * تا آنکه باز گردد آب بسوی دیوار یعنی برسد آب تمام زمین را و اندازده کرده اند از زبیر بن آب تا پیش آمدی * فاستمرحی النبی صلی الله علیه و سلم لاینیر حقه * پس نگاهداشت و تمام داد آن حضرت فزیر راحق او را * فی صریح الحکم * در صریح حکم یعنی بصریح حکم کرد که * یا زبیر تخم خود را بگرد * همین حفظ الانصاری * و ده گامی که در غضب آورد آنحضرت را انصاری تحفه و حفاظ و حفظ بکرمی غضب آمده است * و کان اشار علیها یا مراهفیه سته * و بود آنحضرت که اشاره کرده بود و روی و بزر بر عیسی که مرایش از او در آن فرامی و آسانی بود یعنی آنحضرت حکم کرد زبیر را بمساحت و حسن چو او و ترک بعضی حق خود بی آنکه واجب باشد بر او چون انصاری جبل کرده قبول نکرد او را که زبیر را باستیغای حق خود مانند آنکه گمانی انصاری حضرت و صلی الله علیه و سلم از جبهه عالم بود بعضی گفته اند که منافق بود و انصاری گفتن او را بجهت آنکه از قبیل ایشان بود و بعضی قبائل انصاری بودند که تصفت بفاق بودند مثل عبد الله بن ابی و غیر او یا از جهت ذلت و ضلالت وی بودند و دیگران غضب و انا عدم قتل وی یا از جهت تالیف وی بود یا از جهت صبر آنحضرت بر اندازی منافقان تا گویند که محمد سکه صلی الله علیه و سلم خود را و الله اعلم * متفق علیه * و حسن ابی هر سوره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تمنوا فضل الانتم * این نقل است

و ملک نشند و در هیچ یکی و اوجای آن عبارت است از عبارت عمارت آن و در مدبر بگویند که موات انچه نفع گرفته نشد و بوسه
لذا رضی از جهت انقطاع آب از وی بایسب غلبه آب بردی و جز آن زمان خبر یا اینکه سیکه نذر راحت را پس انچه عمارت می
یعنی قدیم است که ملک نیست هر او را با ملک است و در اسلام که شناخته نمی شود هر او را ملک و دوست از قریه چنانکه اگر بایستد آدمی از
نهایت عمارت و بانگ زند نشیند و نشود او از موات است و شمر با شمر نسیب آب و مردم هر اقی است در آب که نش نشان
نمی توان کرد آن و در سجا نسیب است میان آب و مجاوران او و در آبها که اگر در کرده شده و گرفته شده و در وقت و ادواتی
که کار آن ملک است و در وقت و در آن است که در آب در تمام مردم را حق است در شرب آب و دادن زمین را و آن
چو می از آن زمین را نفع گویند آب و دریا با مانند نفع گرفتن آب و ماه و ماه است که مخصوصیت هیچ کس ندارد و هر چه در آنجا
شریک اند اما و در بزرگ مثل چون و سیحون و جلد و فرات علم اینها نیز ملک آب و دریا است که اگر شرب نکنند باین طریق که بگرداند
بجای و خور کرد و در مجاور زمین با و اما چاه یا چو میا انچه خانه را حق ثابت است زیرا که آن موضوع برای احراز و گرد آوردن
نفس و بهای بی احراز ملک نشود چنانکه آید و در زمین یکی آید و چاه و خود ساز و آدمی همه آب را بر او خود می تواند گرفت و در
تحتیج است آب برای خود و برای ملک خود و اما اگر یکی خواهد که آن زمین را بکشد اهل نهر است از آن می تواند کرد و زبان کن بایشان
چنانکه بر اگر در وی حق خالص و خاص بایشان است و اما آب که در کرده شده و در وقت ملک یکو و در وقت غیر از وی منقطع میشود
چنانکه صید ی کسی گرفت و اگر چاه و چشمه و جوی در ملک یکی باشد میسر و در اش غیر از دخول در ملک او و وقتی که بیاد آب دیگر
از ملک این آب و در ملک کسی و اگر نباید گفته شود در صاحب نهر یا چاه و آب آورده میسر یا بیکلاری او را ندارد آید
و آب گیر و در شطرنج چاه را نشکند و این بر گفته است گفته است چهار را در زمین ملک خود اما اگر کند است در ارض
ش از آب نمی رسد و چنانکه زمین ملک آدمی گردد و آب ملک دیگر و اگر شرب کند زمین شخصی را که می ترسد بر ملک نفس خود
بر ملک خود نیز هر دو را که قتال کند بسلح و آب و چاه بهای است غیر ملک خلاف آب که در کرده شده و در وقت که اگر بترسد ملک
قتال کند ابا بی سلح و همچنین طعام نزد حالت مخد و بعضی گفته اند که اولی آن است که در چاه نیز قتال بی سلح کند زیرا که
وی از حجاب مصیبت کرده و این قائم مقام قهر نیست این همه مذکور است در حدایه **الفصل الاول** * عن عایشه
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من عمر ارضا لم یست ل احد فموا حق بها * گفت آن حضرت کسیکه آبادان گرداند
و مزرع سازد زمینی را که نیست ملک هر چه کس را پس آنکس سزاوارتر است بآن زمین * قال عروه قضی به عمر بنی خلافت
گفت عروه که گردان عمر رضی الله عنه و خلافت خود و اما او ضیفه شتر طاز در آن اذن امام را و در شافعی و ابو یوسف و محمد شتر
نیست اذن امام * رواه البخاری * و عن ابن عباس ان العصب یفصح صا و سکون عین ملکتین * بن خنیمه یفتح
چو و نشاید شتله صحابست حدیث وی در جایز است روایت کرده است از وی ابن عباس و قات یافت و خلافت
ابن ابی بکر صدیق رض * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت * لا حمی الا لله و رسول

نیت نمی گذاشت و رسول خدا را می که با نام نبی است که در کرده و پیشوای برای او شایسته و جز آن را تا آنرا ان بجز در در جایگاه
عادت بود که رؤسا و اغنیای عرب گرد یکدیگر اندکان حسیب را یعنی آنکه بگایه و دار و برای او شایسته خود میگویند که چه بنزد خودی
درین چنین مکانی در بانگ می آوردند گیتی را پس گرد یکدیگر اندکان و از سنگ می رسید پس آنحضرت متع کوران و از دست
گرد کردن زمین را گرد برای اسباب و شتران که با کرده و سودا و کرده شود و در راه ابران و صبر انده شود و دران حواشی
صدقه و اضافت بخدا و رسول خدا جهت تشایه است و نیت هیچ یکی از ائمه را بعد از ان حضرت که گردن آنرا برای نفس خود است
کرده اند و گرد کردن آن برای صلی الله علیه و آله پس بعضی گفته اند درست است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرد و بعضی گفته اند که
درست نیست و فقیه که باعث گرد و بر تنگی اهل بلد * رواه البخاری * و عن سمرق * روایت است از عروه * بن الریبر بن العوام
که از کجا تا بنین و ثقات ایشان است و یکی از فقهایی سبیه مدینه است و مادر او اسامیت بود که بر صدیق است و در بر ابن عمره رو
است صلی الله علیه و آله که نام وی خفیه است نهضی الله عنها * قال * گفت * خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الانصار * یکبار گرد بر
مردی را راه انصار * فی شرج من الحرقه * و در مسکای آب از سنگستان شرج آب راه از سنگستان برین نرم شرج و شرج
جماعه و حرقه * بفتح حای جماعه و تشدید ازین سنگستان و مدینه منوره در حرمین آبادان است * فقال النبی صلی الله علیه و آله سلم سبق
یا زبیر تخم ارس الله االی جبارک * آب ده ای زبیر یعنی زراعت خود را پیشتر بفرست آب را بسوی زراعت همسایه خود * فقال
الانصاری ان کان ابن عمرک * پس گفت انصاری انجبت ان حکم میکنی زبیر را که پیشتر عهده است * فقلوب و جبر رسول الله
صلی الله علیه و آله پس رنگین شد روی مبارک آنحضرت یعنی سرخ شد از غضب * ثم قال * پیشتر گفت آنحضرت * سبق
یا زبیر تخم احسن الماء * آب ده ای زبیر پیشتر باز در آب را یعنی که از آب بزر زراعت وی رسد * حتی یرجع الی الجدر * تا آنکه
باز گرد آب بسوی دیوار یعنی برسد آب تمام زمین را و اندازه کرده اند از بر زمین آب تا یا تا * آدمی * فاستمرحی النبی صلی الله
علیه و آله زبیر حقه * پس گنگه داشت و تمام او آن حضرت مزبیر را حق او را * فی صریح الحکم * در صریح حکم یعنی بصریح
حکم گرد که * یا تمام حق خود را بگوید * چنین احتفظ الانصاری * و دهنگامی که در غضب آورد آنحضرت را انصاری خود را احتفظ
و حفظ که بعضی غضب آمده است * و کان اشار علیها یا مرمها فیه سعه * و بود آنحضرت که اشاره کرده بود بروی و بر زبیر بگوید که
مر اینها را دران فراخی و آسانی بود یعنی آنحضرت حکم گرد زبیر را بساحت و حسن جوار و ترک بعضی حق خود بی آنکه واجب باشد
بر او چون انصاری جهل کرده قبول نمود امر گرد زبیر را بستیغای حق خود مانند آنکه گستاخی انصاری بحضرت و سه
صلی الله علیه و آله و سلم آنچه عالم بود بعضی گفته اند که منافق بود و انصاری گفتن او را بجهت آنکه از قبیل ایشان بود و بعضی
قبائل انصار یعنی بودند که تصفت نفاق بودند مثل عبد الله بن ابی و خیر او یا از جهت دولت و صلاحات وی بودند و نیز
غضب و اعدام قتل وی یا از جهت تابعیت وی بود یا از جهت جبر آنحضرت بر ایدای منافقان تا گویند که محمد بن عبد الله
خود را و الله اعلم * متقی علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تنو افضل الا انتم انفسکم

شمع کند زیارت بدارش شکست زیارت گناه را یعنی آب را که شمع میکند گناه را شمع میکند و شمع گناه خود ممنوع است از جهت اجتماع شمع و شمع
 پس شمع آب نیز ممنوع باشد و شمع گناه خشک و تر آن ممنوع است مگر آنکه در او آلوده و آلوده باشد چنانکه آب * متفق علیه * و گفته
 قال حال رسول الله صلی الله علیه و سلم غلامه الا یکلمهم الا یوم القیمه * سئله کس اندک کلام میکند ایشان را و خدا تعالی روز قیامت
 ولا یظفر الیه * و نظر میکند بسوی ایشان نظر غایت * رجل حلف علی سلتة لقد اعطی بها اکثر مما اعطی * یکی از ان سئله شد
 که سوگند خورد بر کالای که تحقیق داده شده است باین کالای بیشتر از آنچه داده شد یعنی کالای را میفرودند و خردن ایشان میدهند و
 بالغ سوگند بخورد که مرزیا ده برین میدادند * و هو کاذب * و حال آنکه وی دروغ گوشت درین سوگند * و رجل حلف علی
 یمین کا ذبة * دوم مرید است که سوگند خورد بر سوگند دروغ * بعد العصر * بعد از وقت عصر تخصیص وقت عصر بحجت نیست
 که این وقت شریف است و یمین در وی غلیظ تر است که وقت اجتماع مردم و ملائکه لیل و نهما است چنانکه ذکر کرده بحسب سنن ابوداود
 الصلوة تفسیر کرده اند لیتقطع بها مال رجل مسلم * تا بار و کند و جدا کند بوی مال مردی مسلمان را * و رجل شمع فصل ما یوم
 مرید است که شمع کند زیارت آب * ایقول الله یوم اشک فضل * پس نیگوید خدا تعالی یعنی روز قیامت امر فرزند یکم تر افرو
 گرم خود را * کما شئت فصل ما * چنانکه شمع کردی تو فروزی آب را * لعل یمیداک * آبی که عمل نکرده و نساخته است هر دو است
 تو یعنی قدرت تو بلکه بعض قدرت من پیداشده اگر چه چاه و جوی بمل آدمی شده ولیکن بر آمدن آب و پیداشدن آن در آن بقدر
 آبی است علی که نکرده که نکرده نین من است و پس * متفق علیه * و ذکر حدیث جابر * و ذکر کرده شد حدیث جابر که در وی نخی است از یمین
 فضل ما و در صلیح اینجا مذکور است * فی باب النسی عثمان الیوم * الفصل الثانی * عن الحسن عن سمره * ثروت
 از حسن بصری که روایت میکند از سمره بن جندب که صحابی مشهور است و حسن بصری از وی بسیمار روایت میکند * عن ابی
 صلی الله علیه و سلم قال من احاط حلقا علی الارض فموله * کسی که گردگیر دیواری را بر زمین پس آن زمین گرد گرفته شده بر او
 آنکس است ظاهر این حدیث ثلاث * اول که دیوار کشتن کافی است در ملک زمین و آیین مذہب امام احمد است و شهر روایات نزد
 اند احیاء شرط است و مراد حدیث صحیح برای سکونت است * رواه ابوداود * و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عن رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قطع الزمیر خیلا * اسماء بنت ابی بکر که در وجه تبرین العوام است روایت میکند که آن حضرت قطع کرد مرز بین العوام
 و دشمنان را و قطع زمین امام است قطع از زمین بعضی از لشکریان خود را و احتمال دارد که این از جمله خمس باشد که حق او
 با زمین حوات بود که اجبار آنرا * رواه ابوداود * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قطع الزمیر حضرت فرس *
 روایت میکند ابن عمر که آنحضرت قطع کرد مرز بر راسته اردبیل اسپ و می یعنی آنقدر از زمین که گشتی دو در آن اسپ باشد
 فاجری فرس حق نام * پس روان گرد بر اسپ خود را تا آنکه ایستاد اسپ فی الصحرا حضرت یضم حای هم و سکون خدا بجه
 دیدن اسپ * ثم رمی بسوط * پیر انداخت بر زمین تا آنکه خود را * فقال اعطوه من حیث بلغ السوط * پس گفت آنحضرت
 بجهیدار و از اینجا که رسید تا زیاده او * رواه ابوداود * و عن علقمة بن قیس عن سکون لام و فرغ قاف * بن و ایل *

حضرمی کوئی تابعی است * عن امیه * روایت میکند از پدرش و ایل بن حجر که صحابی حضرت میثبور است * ان البی صلی الله علیه و سلم
 اقتضی انما یحضر موت * که آن حضرت اقطاع کرد و از امیه پیچید حضرت بسکون خدا و فتح را و سیم که نام شهری مشهور است و دوای
 از بنی یهود * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * ما یورثنا بعدی و بعد ان یموت * و بعد ان یموت * و بعد ان یموت * و بعد ان یموت *
 گفت آنحضرت بعد از آن زمین اورا * رواه الترمذی و الدارمی * و عن ابی بصیر * بر وزن خدا سواد * بن حمال * بفتح حای
 و نشدید سیم و گویند نام وی اسود بود آنحضرت ابیض نام کرد * و الماری * بفتح میم و سکون عه و کسر راء و موحده نسبت
 بهار ب نام شهر است از زمین که در وی نمکسار است صحابیت قلیل الی حدیث * انه قد علی رسول الله * روایت میکند که وی
 برسولی آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاقطع الخ لای الی بکارب * پس طلب کرد که عطا کند آنحضرت اورا نمکی مینی نمکساری
 که در آب بود * فاقطع ایاه * پس اقطاع کرد و داد آنحضرت ان نمکسار اورا و در بعض نسخ فاقطعها باقتدار رض * فاقطعها
 قال رجل * پیچید بخت داو و برگشت ابیض بن حمال گفت مردی * یا رسول الله انما اقطع لای الی العبد * اقطاع نمکسار
 اورا نمکسار آب جیسا که در آنم که اقطاع ندارد و او فی الصراح عذکر ابی که پسری نشود چون چشمه و مانند آن و بسیار از هر چه و ظاهر
 آنست که مراد اینجا محمی کثرت باشد چنانکه در روایت دیگر آمده است * قال فرج بن جهم * گفت پس باز داشت آنحضرت اورا
 از ان لم یلح را زوی و نداد و گفته اند که آنحضرت همان بردا و لاکه ان قطعه در رنگ کافی است که حاصل میشود نمک لعل و
 و که و شقت و در رنگ کان و چون دانست که وی امر است میباید طیار کردی که در عمل حاصل دارد مانند آب و گیاه و باز گویند
 و نداد و از جهت تعلیق عائم ماس بوی پس صلاح کار و رعایت حق در باز گردانیدن وید * قال و ساء له ما فایحی من الاراک * گفت
 راوی و پیر سید ابیض آنحضرت را چه چیز آورد آورد و میشود از جهت اراک که نام درخت مشهور است یعنی اگر اراک را می پیرانند چنانکه
 کاه را می پیرانند چه چیز را زوی سازند * قال * گفت آنحضرت * ما تمسک اخفاف الابل * چیز را که نمیرسد و ا پایهای شتران سینه
 و در باشد از شهر و با دانی از جهت احتیاج اهل شهر بدان و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بجای اینها اجیاست و اجیای موات شتر است
 بآنکه در باشد از آب و دانی و باعث حمل جمعی بر اینها آنست که جمعی درست نیست مگر هر کس را که لحد و رسول خدا که گذشت * رواه الترمذی
 و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلمون شرکاء فی ثلث * مسلمانان شرکاء اند
 در چیز * فی الامایه یکی در آب که مخصوص غنای نیست بران و جوی که در شرح ترجمه گذشت * و الکلا * و دم و مرگه که در جنگل است
 و حکم آن نیز گذشت * و النار * سوم در آتش اگر یکی آتشی دارد و او را نمیرسد که دیگری را منع کند از آتش گرفتن و چراغ افروختن
 و در روشنائی وی نشستن و مانند آن لکن آنکه او را ضرر نکند و بعضی گفته اند که مراد آتش سنگ حقیقی است * رواه ابو داود و ابن ماجه
 و عن احمد * بر وزن احمد بن حنبل * یعنی سیم و فتح خدا و سیم و کسر راء میباید صحابی طائی است * بعد و است
 در اهل بصیر و روایت میکند از وی و فتح او که عقیده نام دارد و فتح عین و کسر قاف * قال ابی صلی الله علیه و سلم فایحی *
 گفت آدم آنحضرت را پس ببا بیت کردم اورا دست بردست او نهادم برای اسلام * قال من سبق الی ما لم یسبقه

پانزدهم که چاه دارد چون آب باین مقدار رسید بگذارد تا پنج برابر آب بماند و این است بر سر رود آید بود و او را بن حاجت و عین سحر و جادو بنزد
 انکه کانت له عضد من نخل و روایت است از سحر که بود و مردی را چند رسته از دست خرد و عضد بنفشه عین و ضمضه و جگر خرمایی که دست بود
 فی حاضره جل من الانصار و بستان مردی از انصار و مع الرجل ابراهیم و بان مردی از انصار که صاحب بستان بود اهل میعاد
 همراهی بود و چنانکه سحر بطل علیه پس بود سحر که می در آمد بر عضد خود و ابراهیم مردی که صاحب بستان بود و فیتادی به پس
 اندکی سحر و فانی الی یس پس آمد بنیبر اعلی الله علیه و سلم فذکر ذلک له پس ذکر و آن مردان را برای آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم}
 الی یس طلب کرد و کس فرستاد و یس سحر بنیبر ^{صلی الله علیه و سلم} تا بفرشد سحر آن عضد خود را بدست صاحب
 بستان که از آمد و رفت و می آید از یکسید فانی پس ابا آورد سحر از فروختن و فطلب ان یناقله پس طلب کرد آنحضرت که
 مبادلت کند این و عثمان را که در بستان سحر داشت بدو عثمان دیگر که آن مرد در جای دیگر داشت فطلبی پس ابا آورد سحر
 ازین نیز و قال فیه له پس گفت آنحضرت پس بنفش از امر این مرد را دلت گذا و مرد را چنین باشد یعنی بدو بستان
 فیه و گفت آنحضرت امری را که در فیه که سحر را در آن یعنی ثواب بران ذکر کرد فانی پس ابا آورد سحر و فقال انت بقنا
 پس گفت آنحضرت سحر و فسر رسیده باین مرد و هر که ضرر رساند بکسی واجب بود دفع ضرر از وی و ضرر او ضرر در سلمانی
 منع است و فقال للمانصار ای اذهب فاقطع نخای پس گفت آنحضرت من انصدی را بر ویس بهر دقتان او را سخن در است
 که سحر چون اینهمه سر کشی و بفرمانی که در آمد آنحضرت میگویند که امر ایجابی نمود و بلای بقری شفاعت و استعطاف بود و ایجاب
 و الزام و لذت و غیب کرد و الا لایکونه تصویب بود از سحر و توقف در انشال امر آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم} آباوشید نمائید که توقف
 در امر استجابی آنحضرت با وجود این مبادت دنا کنید و در نخب نیز خالی از غفلت قلب و انسداد حجاب نیست و حق نیست
 که تعذیب انضلاق صحابه و نزاع نفوس ایشان زنده بخت تا به صحبت شریف و تصریف آنحضرت شده که از اول سحر مذهب
 و مری بود و این را ظاهر درین باب بسیار است پس شاید که گفت نفسانید و شدت و غلظت در سحر و در اوقات بانی و
 غالب بود و در ازان زنده بخت باشد و الله اعلم و رواه ابو داود و ذکر کرده شد حدیث جابر که در اول اولین است و سن
 ایضا رضای باب العصب بروایت یحیی بن زید که در سحر و جادو و سحر است که در کتب حدیث ابی هریره که در سحر و جادو و سکون را
 که او ش نیست و سن حدیث از انس بن مالک و ابی هریره حدیث را صاحب مصباح و درینجا ذکر کرده است
 و کوفت ذکر آنها را در اینجا مناسب دید **الفصل الثالث من عایشه عا** و آن حالت و روایت است از عایشه که گفت
 یا رسول الله ما فی الذی الایکل منه و چیز است آن چیز که حلال نیست و در وقت منع کردن و ندان از آنرا بکسی قال المأکل
 و اللحم و النمل و گفت آنحضرت سه چیز است که روایت منع آن آب و نمک و آتش و ثالث قلت و گفت عایشه گفتیم سبک
 هذا الماء و در فاه و این آب تحقیق فقیه حال آزاد و حیوان و در آن ایشان بمنز کردن از آن
 فابال اللحم و النمل پس حیث حال نمک و آتش و اینها امری اندر غایت حقارت منع و اعطای آن چه اعتبار دارد و

قال: حضرت * یا حمیرا * تا نیت احمد و لقب ام المومنین عایشه است بجهت سرخی که در رنگ وی بود مانند گل سرخی
و این لفظ را بر زبان هندی سخن است که همان ذوق آنرا در می یابند و در باب * و من اعطی ناراً لکما تصدق بجمع ما لم یضحت
لک النار * و کسی که بیدادش را پس گوید که تصدق کرد بجمع آنچه بخت است آن آتش * و من اعطی لهما * و کسی که به هر یکی را
لکما تصدق بجمع ما لم یضحت لک النار * پس گوید که تصدق کرد بجمع آنچه بخت است آن آتش * و من اعطی لهما * و کسی که به هر یکی را
ثواب است هم ذکر کرد و گفت * و من سقی مسلماً شربة من ماء * و کسی که بنوشاند مسلمان را یک نوشیدنی از آب * حیث یوجد الماء
انجا یک یا نه می شود آب * لکما تعقیق شربة * پس گوید که از او در یک برده را * و من سقی مسلماً شربة ما حیث لا یوجد الماء * و کسی
بنوشاند مسلمان را یک نوشیدنی از آب در جایی که مانده می شود آب * لکما احیاها * پس گوید که زنده گردانید او را و حیات نور و قالب و بی نیت
رداء ابن ماجة * باب العطایا * عطایا جمع عطیة یعنی بخشش در پیش و درین باب انواع عطایا بیان کرده چنانکه وقت و حبه
و عمری و ثقی بضم عین و ارواح صاحب مصالح این همه را بواب آیه و سابقه کتاب النکاح همه را در کتاب البیوع آورده و بگویند
تبیعت وی کرده و وجه گردانیدن آن داخل کتاب البیوع ظاهر نیست خصوصاً بواب آیه که تحت بواب وجود میوه و در کتب فقیه
ایشان را کنایه های مستقل ساخته اند * الفصل الاول * عن ابن عمر رضی الله عنهما اصحاب ارضایخبره * روایت
ابن عمر که عمر رضی الله عنهما یافت زینبی را در خیبر * فاتی البی * پس آمد عمر رضی الله عنه نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * فقال
پس گفت * یا رسول الله انی اصبت ارضایخبره بدرستی که من یافته ام زینبی را در خیبر * لم اصب الا لقط الفس عندی منة
نیافته ام من مالی هرگز اگر آن بابت نزد من از آن * فاما منی به * پس چه میفرمائی مرا در آن مال و چه کنم من آن مال
یا رسول الله بخبرم کسی در راه حسنه ایگاه دارم نزد خود و بدیدم حاصل از اهل مسلمانان * قال ان شئت
اصلما و تصدقت بها * گفت آنحضرت اگر بخواهی وقت میکنی اصل زمین را و تصدق میکنی بآنچه حاصل شود از آن و حسنت
بخشید یا تصدق کرده اند و نرخ و در جمع البیوع را که بانی نقل کرده که تثنیه یعنی وقت است و تخفیف یعنی نسخ و معنی وقت غیر گفته اند
تصدق بها عمر * پس تصدق کرد بان زمین عمر رضی الله عنه زمین و حبه که حضرت فرمودند * انه لا یباع اصلاً * برین خبر
فروخته نشود اصل آن زمین * و لا یوجب ولا یورث * و بخشیده نشود و میراث ساخته نشود اصل آن زمین * و تصدق
فی الفقراء * و تصدق کرد بجاصل آن زمین در میان فقرا * و فی القرى * و در میان خویشان و نزدیکان * و فی الرقاب *
و در آزاد کردن برده چنانکه گفته بکاتبان می دهند تا بدل کتابت را داده آزاد شوند * و فی سبیل الله * و در راه خدا که مرا می
بدان غایبان و جاهلان اند * و ابن السبیل * و در مسافران که از وطن های خود دور افتاده اند اگرچه در خانه اموال داشته باشند
و الضیف * و در غایبان که بیانده * لا یجوز علی سن و لیها ان یا کل منها * نیست گناه بر کسی که تنوفی شود بر آن زمین
و در سیر کردن را بر سراندرین مصارف که بخواهد از آن * بالمعروف * به وجه مشروع و انصاف و اعتدال * و اولیهم *
یا بخوراند کسی را از استحقاق خود که مالدار نباشد یعنی بخور و بخوراند مالدار ضرورت و کفایت * غیر متمول * و در حالیکه مالدار نشوند؟

و جمع کنند به است مال را از حاصل آن * قال * گفت * این سیرت * در میان منی غیر متحول * غیر متماثل مالا * در حالیکه من متولد
مال را و فی الصراح تامل فرقتن اصل مال و در وصی تیم وار شده است که بخرد و از مال وی غیر متماثل و هر چیزی که او را اصل تدبیر باشد
و استوار تر او شل بخوانند چنانکه مجروح من میگردند متفق علیه * و عن ابی هریرة رضی الله عن ابنی صلی الله علیه و سلم قال
العمری جازمة * روایت کرد ابو هریره از آنحضرت که فرمود عمری جازمت و عمری بضم عین و سکون میم و الف مقصوره و بر وزن
جلی آنست که بگوید مالک بدگیری که این سرای باین خانه متر است تا تو زنده این جایست و تا آن شخص زنده است بنزد تو
کرد و آیا بعد از وی با او داد و میراث نیز میرسد یا نه درین خلاف است و تفصیل مقام آنست که این گفتن بر سر وجه است یکی آنکه
مالک گوید این خانه و این سرای متر است و ترا دادم تا تو زنده و اگر میری برای و از آن تو داد و او دوم و همه علماء اتفاق دانند
که این همه است و میرودن می آید از ملک مالک میگردان شخص سر او خانه را و میباشند بعد از وی و از آن او را و اگر داشت نذر
داخل بیت المال بود و دوم آنکه مطلق بگوید که این خانه و این سرای متر است مدت عمر تو و چه بر آنند که حکم این حکم اول است و بعد از آن
بوزن آن او میرسد و نذهب مانده همین است و واضح آنست که قول شافعی نیز همین است و نزد بعضی علماء درین صورت و از آن
را نمیرسد و عمر و آن مالک بازمیگرد و سوم آنکه بگوید که این متر است مدت عمر تو و اگر میری از آن سن و و از آن سن باشد
صحیح آنست که این نیز حکم اول دارد و در و این شرط فاسد است و بعد از شرط فاسد فاسد بگوید و واضح در قول شافعی نیز همین است
و اعتماد کرده اند درین بر ظاهر احادیث که یکی از آن جمله این حدیث است و در آن امام احمد عمری باین وجه فاسد است آنست
شرط فاسد و در نذهب امام مالک عمری تلک منافع است نه رقبه بر جمع تمامه * و عن جابر عن ابنی صلی الله
علیه و سلم قال ان العمری میراث لا لها * گفت آن حضرت که عمری میراث است مرال عمری را یعنی ملک او میشود و بعد از او
میراث او را و میشود ظاهر این حدیث نیز نمیدانند و در نذهب جمهور است * رواه مسلم و نحوه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ایما بکل عمر عمری که رقبه * هر مردی که کرده شد عمری مر او را و هر کس آن را که پس از وی بماند که او را دادند * فانها
لذی اعطیها * پس بدینکه آن عمری مرکبی راست که داده شد عمری مر او را یعنی ملک او میشود * لا یرج الذی اعطیها * بگوید
و باز میگرد و بسوی کسیکه داده است عمری را یعنی مالک * لا یرج الذی اعطیها * وقت فی الموراث * نیز را که وی داده است و او
که واقع میشود و در وی میراث یعنی همه صحیح است و تقبض پس بگوید چنانکه در و اول از و قاضی گفت * متفق علیه * و نحوه
قال انما العمری التي اجاز رسول الله صلی الله علیه و سلم ان يقول حی لک و لعقبک * و هم از جابر است که گفت نیست عمری
که روا داشته است آنرا آنحضرت که آنرا بگوید مالک که این عمری متر است و مر او را ترا * فانما اذا قال هی لک ما عشت *
اما وقتی که مطلق بگوید که این متر است تا آنکه زنده باشی تو * فانها ترجع الی صاحبها * پس بدینکه این عمری رجوع میکنند
بسوی صاحب و مالک خود این حدیث دلیل بر خلاف نذهب جمهور است و ایشان میگویند که این قول جابر است برای
اجتهاد وی نه حدیث مفروع است و الله اعلم * متفق علیه * الفصل الثانی * عن جابر عن ابنی صلی الله علیه و سلم

ساکن در میان * رواه الترمذی * وعن ابن جعفر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاثروا سبعين سنة لا تروا ما تروا * وقال هذا
 ابو سنان * یکنی بالینسا * واللعین * دوم روغن که بر دانه ام بایند و شود * واللعین * سوم شیر * رواه الترمذی * وقال هذا
 حدیث غریب قیل اراد بالذین الطیب * گفته شده است که مراد شسته است آنحضرت بچمن طیب * وعن ابی عثمان
 النهمی * بغسل فون و سکون حاسوب بنده کی از اجزاد اوست تا بکی کبر است که دریافت است جا بلیت و اسلام را و گفته
 که وی زندگانی در جا بلیت بیشتر از شصت سال کرده و در اسلام مثل آن * قال قال رسول الله علیه وسلم انوا اعطی احدکم
 الریحان فلا یرده * چون داده شود یکی از شزار ریحان پس باید که در کند آنرا * فانه خرج من الجنة * پس بدرستی که ریحان بیرون
 آمده است از بهشت * رواه الترمذی * مرسل * الفصل الثالث * عن جابر قال قالت امرأة یثیم * گفت جابر که
 گفت زن یثیم که بدینسان بود که همان بن یثیم است به یثیم * اکل ابی غلامک * بخش مر غلام خود را * و اشهدی رسول الله
 و گواه گیر برای من پیغمبر خدا را * صلى الله علیه وسلم چون نفق پس راجع با و بود و نسبت بخود کرد * قالی رسول الله * پس آمد یثیم
 پیغمبر خدا را * صلى الله علیه وسلم فقال * پس گفت یثیم * ان ابنته فلان * بدرستی که دختر فلان * مراد زن خود را داشته
 که عمر بن رواحه است خواهر عبد الله بن رواحه چنانکه در فصل اول گذشت * سالتنی ان اکل ابنها غلامی * سوال کرد
 مرا که بخشیم او را غلام خود را * و قالت اشهدی رسول الله * و گفت گواه گیر برای ما پیغمبر خدا را * صلى الله علیه وسلم
 فقال اله اثوثة * پس گفت آنحضرت ای مادر پسر او را برادران حستند * قال نعم * گفت بشیر ای پسر خدا را برادران * قال
 گفت آن حضرت * انکم اعطستم * پس ایامه ایشان را داده تو * مثل ما عطیت * مانند آنچه دادی پس او را * قال لا * گفت
 نداده ام * قال فلیس یصلح لذلک * گفت پس نیست که نیک باشد این فی الصراح صلی کنی خدا را * وانی الا شهد الا علی
 و بدرستی که گواه نمی شوم مگر بحق * رواه مسلم * وعن ابی هريرة قال رايت رسول الله صلى الله علیه وسلم اذا أتى
 بباکورة الفاحشة * گفت ابو هریره دیدم آنحضرت را وقتی که آورده میشد نزد وی نو باورده سیوه * و همما علی عینیه و علی شفتیه *
 می نهاد ابرو بر چشم مبارک خود و بر هر دو لب شیرین خود بجهت تعظیم نعمت تازه الهی و تکریم و محبت آن و بودن
 آن نورسیده از درگاه حق و قریب العباد خجاست قدس و می تعالی شانه * و قال اللهم کما اریتنا اولنا فانا آخره * و می گفت
 آنحضرت خداوند جانها که بودی ما را اول آنرا پس بنما را آخر آنرا برای طلب بقا و توفیق نبهت و می تعالی * ثم یطیما ان
 یكون عذره من العبدان * پیوسته میداد آن باکوره را کسی را که می بود نزد وی از کودکان از جهت مناسبت ظاهر میان
 باکوره و صبیان و قریب عهد بدگاه الهی تعالی و شادی کودکان بدان * رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر * باب الفحشة
 نقطه و اتفاق از زمین برگرفتن خیر را نقطه بضم لام و سکون قاف و فتح آن نیز آمده و گفته اند که این فصیح ترست مالی که بدو از
 آنرا از زمین و از خلیل حکایت کرده اند که فحش نام شخص بردارنده است و بسکون قاف مالی برداشته شده و اکثر باشند
 که فحش قاف نیز نام مال است * الفصل الاول * عن زید بن خالد * از شاهی بهر صواب است مات بالکوفه سنه ثمان و عشرين

نید بن خالد بن حکم شد و شتر حال دارد و قال مالک و لما گفت آنحضرت چکا است و فرمود شتر را و چه کار داری تو با و می
یمنی اتفاقا ملکن شتر را و بگذران را که احتیاج ندارد با اتفاقا و ضلای نمیرود و همه استا و حاکم با شتر شک دوست کنایت از مردون شک
و رودهای دوست که در آن رطوبتی که است کنایت میکند روبرای بسیار و شتر نه اندر داشت قشکی چند روز را که دیگر که در آن
نمیواند برداشت تا گفته اند که با نازده روز میبرد و داشت و معذرا و با دوست خدای او که برای معذرا و ذل بجهت معذره می
خدا مالک فعل و ستم شتر و ستم پ و جز آن یمنی قویست گفت پای او بر شتر و راه رفتن و قصد آب و علف و در حیرت از او است
در نه با تشبیه که او را بسیار می که است و او سالان سفر با خود دارد و ترها و کامل الشجره و فردمی آید آب را و بخورد و حیرت را
نمی یقنا بار بسیار تا آنکه پیش آید او را مالک او گفته اند که در حکم اهل است بهر و انی که ضلای نمیکرد و بی چراند و چنانکه اسپ و گاو و خر
و باین حدیث ترساک که مالک و شافعی و در علم اتفاقا شتر و گاو و در صحرای و ترک اتفاقا آن افضل است نزد ایشان باین حدیث
و اجرت آنکه اهل در افتاد مال غیر حرم است و اباحت اجرت خون فیض است و چون اینها خون فیض است حاجت نباشد
با اتفاقا و لیکن توضیح فیض باقی است پس اتفاقا کرده باشد و ترک آن مستحب و نزد اجازت است اتفاقا و در هر اجرت و توضیح فیض
پس مستحب باشد اتفاقا و تعریف اجرت حیوانات اسوا ل مردم و واجب نیست اتفاقا و هیچ مال و حدیث اهل دلالت
ندارد و اگر چه ترک نه واجب و استحباب آن و معنی علیه فی روایه مسلم و در روایتی هر مسلم از این چنین آمده است و فقال
عزضا ستمه پس گفت آنحضرت تعریف کن لفظ را یک سال و ثم اعوف و گاو و خفاصا و پیش از شانس بدان را و عطف آنرا
ثم کسنتق منها و پیشتر طلب کن اتفاق آن را و فان جاد بها فادب الیه و پس اگر بیاید مالک او پس برسان او را بسوی الله
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اودی ضاؤه فاضال و کسی که برای دیگر شاره و پس و می که است و ما لم یضاه
ما و هم که تعریف کنند آنرا یعنی باید که آن را تعریف کنند و بی تعریف نگاه ندارد و که درین خیانت و کفر است و رواه مسلم و عمن
عبد الرحمن بن عثمان القیمی و برادر زاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنهما است اسلام آورده بعد از اجرت رضوان و بعضی
گفته اند و فرمود بعضی گفته با بعد الله ابن الزبیر و دیگر و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عمن لفظه الحاج و روایت کرده که
آنحضرت نهی کرده از لفظ حاج و در باب حرم مگذاشت که نیست در لفظ حرم که تعریف نه تمام آن و انتفاع بدان و تصدیق کردن
آن و این مذبح شافعی است پس اینجا که میفرماید که نهی کرد از لفظ حاج بهین منی است باعتبار آنکه غالب است لفظ حاج
در حرم باشد یا مراد از منی لفظ حاج است مطلقا خواه در حرم باشد یا در غیر حرم که در وی جز تعریف نیست لیکن تعریف در حرم
خواهد بود که عمل اجتماع است و الله اعلم و رواه مسلم الفصل الثانی و عمن عمر بن شیب عن ابیه عن جد عن رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان من النمل الحلق و روایت کرده عمر بن شیب که آنحضرت پرسید و شاز حکم میوه او بخیر شده مراد از آن
و شمس است از برای تشنگ شدن چنانکه عادت است باو بخیر و درخت پیش از بریدن و فقال پس گفت آنحضرت و من احب
من دوی حاجت کسی که برسد چیزی را از آن میوه افکند و حاجت می گرسنه که بچند میوه نرسد و غیر میوه بخیر و در حال که گرسنه

که از آن اوست و ظاهرش دلالت دارد بر آنکه معرفت نکردن آن مذموب بعضی علماست که تعریف واجب نیست و قلیل در دنیا از جنس قلیل است و ظاهری گفته که او نیز دلالت دارد بر آنکه غنی تحاکم میکند چنانکه فقیر پوشیده و مانند غنی علی رضی الله عنه ثابت نشود در آن وقت * رواه ابو داود و * وعن النجار و * بحکم صحابیت قدوم آورد بر آنحضرت در سال نهم و اسلام آورد هجده و بن عبد القیس بعد از آن ساکن شد بصیره را و بعضی گفته اند یاض فارس وفات یافت در خلافت عمر بن عبدی و عشرين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاله المسلم حرق النار * ثم شهدوا إسلامه زبانه افش است اگر عابت نکند با قشر انط و آداب آن را فی الصراح حرق نمیشد کشت و بسوختن * رواه الدارمی * و * وعن عیاض * بکه عین محله و بعد از آنکه * بن حماد * بکه جای محله صابیت محد و در بصیرت دوست آنحضرت بود قدیمی روایت کرده از وی حسن بصیری و غیر وی * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وجد لقطة فليشده واعدل * کسی که بیابد بقطره را پس باید که گواهی دهد بر آن مردی را که خداوند عدل و صلیح باشد * او ذی عدل * یا د خداوندان عدل را که نصاب شهادت گواهی دهد * که این چنین چیزی یافته ام تا فی الحال هست نکند و دعوی زیادتی نکند و نیز حکمت در آن دفع طمع است و مابست ناکامی و اثبات آن را داخل آنرا که او کند و این امر باشد بعضی بیگویند بطریق ذنب است و بعضی میگویند بطریق وجوب * و لا یکتی * باید که پوشیده بک تعریف * و لا یغیب * پوشیده و غائب نگذارد و بقطره را بعد از احتضا * فان وجد صاحبها فلیده و اعلیه * پس اگر بیابد مالک او را پس باید که رو کند آن را بروی و بدو بوی * و الا فهو مال الله * و اگر نیابد صاحب را پس آن مال خداست * یوتیه من ایشا * میدهد هر کسی را که میخواهد یعنی تحاکم کند آن را و متفق گردانند که خدا از عیب بوی رسانیده است و تا فی الحال اگر باشد و بدید چنانکه گفته شد * رواه احمد و ابو داود و الدارمی * و * عن جابر قال تخلف لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصحراء السوطه یسجل * گفت جابر رخصت کرد مرا آنحضرت در جوی که در دست گیرند و در تازیانه کسی بیاید و در رس * و انشابه * و مانند های این چیزها را آنچه در عرف از قلیل می شنود و قدری نمی نمیند * یلقطه الرجل * که بر سیدار آنرا در پیستغ به * سوو مندیگر و بدان و اختلاف کرده اند و قلیل در بعضی گفته اند که کمتر از ده درم قلیل است و بعضی گفته اند که نیکو تر از آن قلیل است * رواه ابو داود و ذکر حدیث المتقدم بن سعید بک الالکلی فی باب الاعتصام * و ذکر کرده شده است حدیث مقدم که درومی ذکر لقطه است در باب الاعتصام بالکتاب و است که در اول کتاب ذکر الایمان گذشت * باب الفرض منع فريضه از فرض معنی تغذیه و اندازه کردن و هر در حصه است که اندازه کرده شد و تعیین نموده شده است در کتاب خدا و روایت بعد از آن نام کرده شد علم متعلق به روایت را علم الفرض * الفصل الاول * عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اننا اولی بالقبض من النفس * گفت آنحضرت من نزدیک تر و سزاوارترم به مسلمانان از ذات های ایشان در امری و فی غیره و فی غیره من فتن مات و علیه بن * پس عیال که میرد از مسلمانان در وی و امست * و لم یترك و فاء * و نگذاشت و آنکس مالی را که بن

بسته توان برود و اتوان کرد و ام وی را * فعلى فضاؤه * پس برین ست گذاردن آن و ام تا بدان ما نفوذ و موجب نگردد از حجت
حق و ثواب وی * و سن ترک مال الفلّه ثبته * و کسی که بگذارد مالی را پس برای ورنه او ست و قوی روایت * و در روایتی این چنین
آمده است * و سن ترک دنیا و ضیاعا * و کسی که گذشت و امی را یا عیالی را و ضیاعا یعنی ضایع همه عیال را گویند زیرا که اگر نماند
کردنش و ضایع میگردد و دیگر ضایع نیز روایت کرده اند جمیع ضایع مثل حیاء و جانی * قلیانی * پس باید که باید انفس یعنی
باید وکیل او و وصی او * فانما سوله * پس سن متولی امر او و دست او یکدم و ام او را و نفخه را یکی میگنم عیال او را * و قوی
* و در روایتی دیگر اینچنین آمده است * سن ترک مال الفلّه ثبته * کسی که بگذارد مالی را پس برای و ارشان او ست * و سن که کفار فانی
و کسی که بگذارد عیال و دینی را پس آن راجع بجانب ماست و کل نفقه کاف و تشدید لایم نقل و آن شامل دین و عیال است
و را بیداعادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که اگر کسی می مرد و بر وی دینی می بود و چیزی نماند از او
میگردد و در آخر چنان کرد که دین را بر خود میگرفت و نماز میکرد و این از کمال شفقت و رحمت آنحضرت بود و بر است صلی الله
علیه و سلم * متفق علیه * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الخوف الاض باهبا * چه فایده بهام
میراث را که در کتاب التلغین و تقدیر یافته است و برسانید آنها را بابل آن * مما بقی فلولی رجل ذکر * پس چنین که باقی
ماند بعد از ادای فرائض پس آن موقوف بر مردی راست بهیت که ذکر است که آن را عصبه گویند و حکم است که هر چه از
فرائض باقی ماند عصبه راست و از عصبه هر که قریب تر مقدم تر و قول وی ذکر برای تاکید و بیان سبب عصبیت است الا
رجل الیه ذکر است و عصبه پس آن و قول ایشان مرئیه از جانب پدر متفق از عصبه یعنی قوت و تنگی و ازین جهت عصبه گویند
پی را * متفق علیه * و عن اسماء بنت زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرث المسلم الکافر * و ارث نیست
مسلمان کافر را * و لا الکافر المسلم * و نه وارث شود کافر مسلمان را پس اختلاف دین مانع میراث است و نیز بعضی صحابه
تا بعین مسلمان وارث شود کافر اما کافر وارث نشود مسلمان را و امام مالک نیز باین رفته * متفق علیه * و عن انس
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال حلی القوم من الفسهم * گفت آنحضرت که از آن کرده شده هر قوم از آن قوم است و از نجاست
که بر وی انبی یا هاشم صدقه حرام است چنانکه بر بنی هاشم و در نجاست هر ادست که متعلق بکشته تا منی از آن کند و وارث میگردد
متعلق را یعنی تا منی از آن کرده شده اگر او را هیچ وارث نباشد اما متعلق یعنی وارث عیالیشود و از متعلق بکشته که از قبل * رواه
البخاری * و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابن اخت القوم منهم خواهر زاده قوم هم از قوم است که وارث
می شود و وی از او بی الا حرام است و ارث میشود و زو امام ابو حنیفه و امام احمد جلیل و در ارث اولی الارحام اختلاف است
میان علما و ارث می شود و زو امام ابو حنیفه و امام احمد بن حنبل * و ذکر * و ذکر * شد * حدیث عایشه * که در وی نیست که *
انما الولاء فی باب قبل باب المسلم * و در بابی که پیش از باب مسلم است * و سن که حدیث البراء * و در انجام است که ذکر کنیم حدیث
بر لبن عازب را که در وی نیست که * انما له بمنزله الامری باب بلوغ الصغیر و حضانت میگرد از ابواب کتاب النکاح است *

اشتهاء النساء فی تفسیر سوره مجلات * الفصل الثانی * عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا توارث أهل ملین منی وارت نشوند از یکدیگر اهل دین مختلف چنانکه وارت نشود بیودی و انصرانی و مجوسی از یکدیگر * رواه ابو داود و ابن ماجه و رواه الترمذی عن جابر * وعن ابی سیرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا توارث * كنهه مورت وارت نشوند و امام ابو حنیفه گفته که قتل صبی شیخ نمیکند میراث را و امام مالک گفته که قتل خطایب نمی کند * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن بریده و روایت از بریده السلی که صحابی شنیده است * ان النبی صلی الله علیه و سلم جعل الحیة السرس * انخفضت * گردانید مرجه را ششم صده * اوله ملین و منها اثم * و قتیقه بنا شد پیش وی مادر و اگر باشد مادر حاجب سبک و دجه را رواه ابو داود * و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استحل العی صلی علیه و ورت * چون آواز کند کودکی یعنی در وقت زائیدن و میر و نهانجا زده کرده شود و ورت گردانیده شود و از دست بودن استمال دلیل حیات و اگر دلیل دیگر از و از حیات یافته شود و نیز همین حکم دارد پس اگر مرده شخصی و وارت او در شکم متوفی داشته شود و از دست او میرا اگر زنده بر آید و ورت کرده و از وی بوزنان وی انتقال یابد و اگر نه برای باقی و رت باشد * رواه ابن ماجه و الدارمی و عیسی بن شهاب * بن عبد الله بن ابی بن جده * کثیر ضعیف * الحدیث و سمرک است و عبد الله بن ابی بنی است و جد او عمر و بن عوف مفری صی است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مولی القوم ستم * مولای هر قوم از آن قوم است چنانکه گذشت * و حلیف القوم ستم * و حلیف قوم نیز از آن قوم و عرب عادت بود که میان خود یکدیگر سوگند می خوردند و میگفتند که خون تو خون من است و صلح تو صلح من و جنگ تو جنگ من و وارت تو وارت من پس از آن منسوخ شد این حکم بآیت سواریت * و ابن است القوم ستم * و بر ستم خواهر قوم نیز از ایشان است چنانکه گذشت * رواه الدارمی * و عن القاسم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از قاسم بن معد یکرب که صحابیست و سعد دوست در اهل شام محفت گفت آنحضرت * اما اولی کل مؤمن من نفسه * من قریب تر من و ستر او از من هر مسلمان از ذات وی * من ترک دنیا و ضیقه فاینا * پس کسیکه گذشت دمی یا عیالی پس یسوی ماست رجوع او * و من ترک ما افلا فترته * و کسیکه گذشت مال پس برای و ارشان اوست * و اما مولی من لا مولی له * و من تنوی کسی ام که نیست متولی مفر و متولی آنکه کار کسی را بر خود گیرد * و وارت ماله * و وارت میشود مال او را یعنی می نهم او را و بیت المال و الا بنیا و وارت نمی شوند از کسی و نه کسی از ایشان * و افک عانه * و خلاص میگردد و نام اسیر او را بغیة دادن و اصل مان عانی است بخدایت یا تحقیف و عانی مجنی اسیر است * و الحال وارت من لا وارت له * و برادر مادر وارت کسی است که نیست وارت ممرور از اصحاب فراراض و عصبات و حال و حال از زوی الارحام اند * و وارت ماله * و وارت می شود مال آنکس را که نیست وارت ممرور * و افک عانه * و خلاص میگردد و نام اسیر او را * و فی روایت * و در واتی آنچنین آمده است * و اما وارت من لا وارت له * و من وارت کسی ام که نیست وارت ممرور * و افک عانه * و خون بجا

از جانب او و وارثه و وارثه می شود مراد از این معنی که معلوم شد و انحال وارث من لا وارث له لیقل علیه ویرثه و فعال وارث کسی است که نیست وارث مراد از آن که بسیار بد از جانب او و وارثه می شود مراد از * رواه ابو داود * و عن واثقه بن کثیر شافعه *
 بن الاسبق * بسین جمله وقاف صحابیت از اهل صفه خدمت کرد آنحضرت را سه سال * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحریر المرأة ملک موارثه * گرد می آورد می شناسد زن سه میراث را * عقیقه * یکی میراث آزاد کرده شده خود را و این خود با اتفاق است چنانکه مرد * و عقیقه * دو میراث آنکه بداشته است زن آن را از راه ویر کفره و تربیت کرده باین معنی که مال او برای میت المال است و این زن اولی و احق است با آنکه صرف کرده شود و روی آنچه گذارشته است از مال از دیگر مسلمانان *
 و ولد بالذی لا عنت عنه * سوم میراث فرزندی که لعان کرده است آن زن از آن ولد و لعان تهمت کردن مرد زن *
 بزنا و نفی کردن ولد که زنا نیده است و نعت کردن مرد و نفی یکدیگر اینجا چه در باب اللعان بیاید ان شاء الله تعالی و ولد ی که نفی کرده است او را مرد و لعان هیچ یکی از دیگری وارث نمی شود و اما نسب او با هم ثابت است و وارث میشوند از یکدیگر و حکم ولد الزنا نیز همین است نسب او پذیر ثبات نیست و با جد ثابت است * رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه * و عن عمر بن شعیب عن ایه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یا ابراهیم عا هر چه که آن حضرت هر مردی که زنا کرد زن آزاد یا واه * قال ولد الزنا * پس فرزندی که بیاورد از وی ولد زناست * لایث و لا یورث * وارث نیکو دوی و نه ارث گرفته میشود از وی یعنی از پدر اما از مادر ارث گیرد و می داند از وی چنانکه گفته شد * رواه الترمذی * و عن عائشه رضی الله عنها ان مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم مات و ترک ثوبا * روایت است از عائشه که مولای از او اسل آنحضرت مرد و گذارشت چیزی از مال * و لم یدر ع حیما و لا اولدا * و گذارشت بیچ نوشی را که وارث شود و نه فرزندی را فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اعطوا میراثه رجلا من اهل قریه * بعد میراث او را مردی از اهل مدینه که او را انجامی بود چون وارث نگذاشت مال او داخل بیت المال بود و مصرف مصلح مسلمانان بود پس آنحضرت در میان اهل قریه او نهادن مصلحت و بدی اهل قریه او را از میان مسلمانان احق و اولی دید * رواه ابو داود و الترمذی * و عن بریده قال مات رجل من خزاعه * گفت بریده اسلمی که مرد مردی از خزاعه که نام قلیل است * قال النبی صلی الله علیه و سلم میراثه * پس آورده شد نزد آنحضرت میراث او فقال التمسوا له وراثتا * پس گفت آنحضرت طلب کنید برای او وراثتی را یعنی از اصحاب فرائض یا عصبات و ذرحم یا خداوند رحم را * فلم یجدوا له وراثا و لا ذرحم پس نیافتند برای آن میت نه وراثتی را نه ذرحمی را * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطوه الکبر من خزاعه * پس گفت آنحضرت بعد میراث او را شخصی را از خزاعه که نزدیک تر باشد بجای اعلا ی این بیت اگرچه از وراثت نیست و یکبر کمات و سکون با قریب ترین قوم می اعلی که نسبت کرده میشوند بوی و این مثل حدیث اول است در اعطای میراث بمردی از اهل قریه عایشش اینجا بکبر قوم تخصیص کرده شد و تا ویش بهمانست که این مرکز دوی داخل بیت المال

گذاشت و این سائل را گذاشت کہ جداست پس و دختر را و قولش رسید باقی مانڈٹ پس دفع کرد بموی او سدس فیض
 و سدس دیگر از جهت تعصیب و یکبارگی ٹٹ راوی نداؤ تو ہم کرده نشود کہ فرض او ٹٹ ست * رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد
 وقال الترمذی نہ احدث حسن صحیح * وعن قبیصة بن یزید قال قال ابن زویب * بلغم ذال یحجر و فتح و
 ابن عبد البر و اوراد کتاب خود اصحاب نوشته و دیگران اثبات صحبت وی نکرده اوراد طبقه ثانیہ از تابعین شام داشته اند بعضی
 گفته اند کہ عیالات او در سال اول هجرت ست و بعضی گفته اند کہ در عام الفتح و گفته اند کہ او را در روز نبرائت حضرت پس دعا کرد
 و بود از خداوندان علم و فقه و رفعت و از عظمای خنهای مدینه مات سنه ست و ثمانین * قال جابر بن عبد الله ان ابی بکر رضی
 عنه * گفت قبیصة آمد جدہ نزد ابوبکر * تسالہ میراث شما * و حالیکہ سوال میکنی از میراث خود * فقال لہا * پس گفت ابوبکر او را *
 مالک فی کتاب التیمی * نیست نزد کتاب خدا چیزی * و مالک فی سنۃ رسول اللہ * نیست نزد رشت رسول خدا *
 صلی اللہ علیہ وسلم حتی * پیریزی * فاجبی حتی اسأل الناس * پس برگرد و بر و مالکہ پرسیم از مردم نبی از عظمای صحابہ
 نزد ایشان علمی باشد یا آن عالم باشند بکلم آن * فقال * پس پرسید ابوبکر دم را * فقال الیخیر ابن شیبہ حضرت رسول اللہ
 حاضر شد مسمیہ خد را * صلی اللہ علیہ وسلم اعطایا السدس * و او جدہ را سدس * فقال ابوبکر رضی اللہ عنہ بل ملک غیرت
 پس گفت ابوبکر بنیدہ و آنرا بہت باؤ کسی دیگر جز تو کہ این را شنیدہ یادیدہ باشد از حضرت * فقال * پس گفت * محمد بن سبلہ
 بلغم و سکون سین و فتح لام از شما پرسیدہ است * مثل ما قال الیخیر * مانند آنچه گفت منیرہ * فانفذہ لہا ابوبکر * پس نافذ
 کرد آن حکم سدس را برای جدہ ابوبکر رضی اللہ عنہ * ثم جارت الیخیر الی عمر * پرسیدہ جدہ دیگر از بن بیت پدری یا مادر
 اگر اول از جانب پدر بود این از جهت مادر یا بعکس نزد عمر رضی اللہ عنہ * تسالہ میراث شما * و حالیکہ می پرسید آن جدہ عمر را از
 میراث خود * فقال ہو ذلک السدس * گفت عمر میراث جدہ همان سدس ست * فان اجتمعوا فوبیکما * پس اگر جمع شد
 شما هر دو پس آن سدس مشترک ست میان شما * و اینکما خلعت بدمو لہا * و ہر کدام یکی از شما کہ تنها باشد با آن سدس پس آن
 سدس مرا و راست یعنی میراث جدہ سدس ست خواہ یکی باشد یا متعدد پس حسب یق رضی اللہ عنہ حکم کرد برای وی تنها
 زیرا کہ واقف نشد بر دیگری و فاروق چون واقف شد بر اجتماع حکم کرد با مشترک * رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابوداؤد و الدار
 و ابن ماجہ * وعن ابن مسعود قال فی الحدیث انہما * گفت ابن مسعود در میراث جدہ با پرسہ خود کہ پدریت باشد سینے
 شخصی پدری گذاشت یکی باشد یا متعدد پس صدیق رضی اللہ عنہ حکم کرد بر وی تنها زیرا کہ واقف نشد بر دیگری و فاروق چون
 واقف شد بر اجتماع حکم کرد با مشترک * رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابوداؤد و الدار و ابن ماجہ * وعن ابن مسعود
 فی الحدیث انہما * گفت ابن مسعود در میراث جدہ با پرسہ خود کہ پدریت باشد یعنی شخصی پدری گذاشت و جدہ * انما اول جدہ
 اطعمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سدس انہما * گفت ابن مسعود کہ این نخست جدہ است کہ نورانیدہ و دادہ است اورا
 و حضرت سدس را با پرسہ ش * و اینہما می * و حال آنکہ پرسہ او کہ پدریت ست زندہ است و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ

بن تشیب عن ابی عمر بن جده ان البی هلی علیه و سلم قال میراث الذی از من میراث المال گفت آنحضرت وارث میشود
 و لا را کسی که وارث میشود مال اجنه که مردی عیق پدر یا عیق عیق وی وارث میشود و بیروی این دلارادین مختص
 و حصه است وزن وارث میشود و اگر کسی که ازاد کرده است آن زن آنکس را یا ازاد کرده و اگر زن آنکس را را رواه
 الترمذی و قال فها حدیث اسناد لیس بالقوی * روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته که این حدیثی است که
 اسناد او قوی نیست * **الفصل الثالث** * عن عبد الله بن عثمان رسول الله علیه و سلم قال ما کان
 من میراث قسم فی الجاهلیة فهو علی قسمه الجاهلیة * روایت از ابن عمر که آنحضرت فرمود چه که بود از میراث که قسمت کرده شد
 در جاهلیت پس آن میراث هم بر قسمت جاهلیت است * و ما کان من میراث ادر که الاسلام فهو علی قسمه الاسلام * و نیز که
 هست از میراث که در یافته است آنرا حکم اسلام پس آن میراث بر قسمت اسلام است قسمت میراث بر حکم اسلام خود معلوم
 است اما قسمت جاهلیت بیان نکرده اند که چه طور بود * رواه ابن ماجه * و عن محمد بن ابی بکر بن خرم * بفتح جاهلیة و
 سکون زای ارتفاع است و پدر او بکر از تابعین است روایت میکند * انه سمع ابا عبد الله یقول * که وی شنید پدر خود را که بسیار میگفت
 کان عمر بن الخطاب یقول عجا لثمة تورث و لا ترث * عجب از روی عقل من خواهم پدر را که ارث گرفته میشود یعنی ارث سبکواردی
 برادر زاده او و وارث نمی شود و وی برادر زاده خود را این معنی است بر عدم میراث ذوی الارحام و الاعمال و اعمام و نجات ام
 و احوال و خالات مطلقا ذوی الارحام اند و ارث میشوند نزد کسی که وارث میگردد و ذوی الارحام را تفصیلی که ذکر کرده شد
 سبب در علم الفرض * رواه مالک * و عن عمر بن الخطاب علیه السلام قال لعلم الفرض * گفت عمر با منورید احکام فم الفرض را *
 و از ابن مسعود * و زیاده کرده است ابن مسعود این را که * و الطلاق و الرجوع * و با منورید احکام طلاق رجوع را * قال لا گفت
 عمر و ابن مسعود * فانه من دینکم * زیرا که این مذکور از نعمات دین شاست و مردم در تعلیم آن تقصیر دارند * رواه الترمذی *
باب الوصایا * وصیت چنانچه خطاب جمیع خطیبه و وصیت در اصل بمعنی عهد است که غالب آمده در عهد کردن بعد از موت
 ولی الصرام و وصیت اندر کردن و وصیت سبب است واجب و جمعی از اهل ظواهر به موجب آن زنده و پیش از نزول میراث واجب
 بود چون میراث واجب شود و وصیت غنی گشت لهذا وصیت برای وارث است نبود و گفته اند که اگر یکی دینی بود یا دینی لازم
 وصیت کردن و از آن نوشتن و بر آن گواه گرفتن * **الفصل الاول** * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ما حق امری مسلم لشیء یوصی فیه فیه نیست حق مردی مسلمانی که مراد از چیزیست که صلاحیت آن دارد که وصیت
 کرده شود و روی از مال و معامله با مردم بصیت لایقین * که بگذرانند و شب را * و وصیت مکروه است * مگر آنکه وصیت وی
 نوشته شده است نزد وی یعنی باید که دو شب بر مرد گذرد که وصیت نامه خود را بنویسد و ذکر دو شب فیه نیست مقصود از بیان
 قلیل است لیکن در وی اشارت است که اگر یک شب بگذرد باکی نیست باید که زیاده بر آن نکرده و غفلت نوزد و این تاکید
 و بهانه است در استحباب و استحباب وصیت نه الزام و استحباب آن چنانکه بعضی برانند متفق علیه * و عن سعد بن ابی
 حمزة

قال حضرت عام الفتح * گفت سعد بن ابی وقاص بیمار شد و رسال فتح * و خدا تعالی علی الموت * بیمار شدنی که شرف خدمت
 بزرگ و نزدیک رسیدم بآن * قال ابی رسول الله * پس آمد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعدونی * و حالیکه عبادت میکنند
 مرا * فقلت * پس گفت من * یا رسول الله انی مالاً کثیراً * بدرستی که مرا مالی بسیارست * و کلبی بر شنی الا انی * نیت
 که دارم شود و اگر خسر من یعنی از جمله اهل فراغ با کسی که تبرسم بروی که ضلالت گردد و دو ویر ارضی النعمه و در ثوبه
 بسیار * فاصی مالی کله * یا ایس وصیت کنم بآل خود * قال لا * گفت آنحضرت مکن وصیت بجمه مال * قلت فقلنی
 مالی * گفت من پس وصیت کنم بدو ثلث مال خود * قال لا * گفت آنحضرت مکن وصیت بدو ثلث مال * قلت فقلنی
 کفر من * وصیت کنم بضعف * قال لا * گفت مکن * قلت فان ثلث * گفت من پس ثلث وصیت کنم * قال الثلث * گفت
 ثلث مکن * و الثلث کثیر * و ثلث بسیارست برای وصیت کردن خصوصاً ازین مال کثیر که تو داری * انک ان تذر
 ذلک اغنیاء فیخسر من ان تذرهم ماله * بدرستی که تو اگر میری و بگذاری و از آن خود را تو انکاران بهترست ازین که بگذاری
 ایشان را در ویشان و ان فتح خود نیز روایت است یثقفون الناس * و حالیکه دوازده میگذشت پیش مردم برای رسول
 گفت دست پیش کسی داشتند یا آن سنی دارد که گفت کف طعام از مردم بطلبند * و انک لن تنفق نفقة بتبعی بها و الله
 و بدرستی که تو اگر بزنی هرگز خرج نمیکنی مالی را که طلب میکنی بآن خرج دات خدا و رضای او را * الا اجرت بها * و اگر خود
 و ثواب داده میشوی بدان * حتی التقریر فیها الی فی امر انک * تا آنکه که بر میرداری بسوی و حق زدن خود * متفق علیه
 الفصل الثانی * عن سعد بن ابی وقاص قال عادی رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما یرض * گفت سعد
 عیادت کردم آنحضرت و حال آنکه من بیمار بودم * فقال او وصیت * پس گفت آنحضرت آیا وصیت کرده بچیز *
 قلت نعم * گفت من آری کرده ام یعنی قصه دارم که کنم * قال کلم * گفت بچیز دیگر مقدار مال وصیت کرده * قلت بمالی کلنی بصل الله
 گفت وصیت کرده ام بآل خود و همه در راه خدا * قال فان ترکک لولدک * گفت آنحضرت پس چه گذاشته برای اولاد خود * قلت
 هم اغنیاء و خیر * گفت حاجت نیست که بایشان چیزی بگذارم زیرا که ایشان تو انکارند مال بسیار * قال اوص بالحق * گفت
 آنحضرت وصیت کن بده یک از مال خود * فآزلت انا قصه * پس همیشه بودم من که می شنیدم چیزی را که می گفت آنحضرت
 از معاویه را بعد از مرگت میرا * و انما قصه بضا و محبة نیز روایت است یعنی سخن بیغش آنحضرت میگفتم
 حتی قال اوص بالثلث و الثلث کثیر * تا آنکه گفت آنحضرت وصیت کن ثلث و ثلث بسیارست * رواه الترمذی * و عن
 ابی امامه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی خطبه عام حجة الوداع * یا اوصا به مالی که از شما بهر صحابه است
 گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت و در خطبه خود رسال حجة الوداع * ان الله قد اعطی کل دی حق حقه * بدرستی خدا اینها
 به تحقیق داد هر خداوند حق را حقش را و در میراث که هر یک را نصیبی تمیز کرد * فلا وصیه لوارث * پس نیت وصیت مرد و
 را وصیت مر اقارب را پیش از نزول آیت موارث واجب بود چنانکه سقوط قرآن مجیدست و چون آیت موارث نازل شد

و جوب ابن مسیح گفت * رواه ابوداؤد و ابن ماجه و الترمذی * و زیاده کرده است ترمذی این کلام را که **الاولی لافش و اللهاجر** که فرزند مرن را است که زیر شو خود است یعنی هر صاحب ترش را است بروج باشد پس و مرنانی را سنگ است کنایت است از مرن از شو است نسب از وی چنانکه سبک بنده فلان را خاک است یا مردمان را جم است که سنگ را سبک اندازد * و صاحب علم الله * و صاحب مردم بخت است که هر کی را بر کردارش جز او دهد و او این عبارت بخشی دوم ظاهر و مناسب ترست یعنی تا اقامت حد بر زانیان بیکم حساب ایشان بر خد است اگر خواهد یک دو اگر خواهد یک بخش * و محسن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا وصیة لوارث * نیست وصیت مرد وارث را * الا ان یثا، الویة لمرکب که اگر بخاند باقی و ارثی شوند بآن در را که ایشان شکر کند * قطع * این حدیث منقطع است اسناد این حدیث متصل نیست و حدیث منقطع آنکه راوی از اسناد آن منقطع شده باشد چنانکه در مقدمه گذشت * هذا لفظ المصباح * این لفظ است که در مصباح مذکور است * و فی روایت الدار قطنی * و در روایت دار قطنی باین لفظ آمده است که * قال الترمذی وصیة لوارث * گفت ترمذی وصیت مرد وارث را روایت صحیح حکم کرد بعد مروج روایت اولی احتمال دارد که مدنی اولویت بود فافهم * الا ان یثا، الویة * مگر آنکه بخاند وارثان * محسن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الرجل لیسئل * گفت آنحضرت بدرستی که مرد هر اینده عمل میکند * و المرأة * و زن عمل میکند * بطاعة الله * بطاعت خدا * ستین ستم * شست سال * بمحضضتها الموت * بپسند حاضر میشود آن زنی مرد را * فیضا لان فی الویة * پس زبان میرسانند شخصی * و وصیت که کسی برای کسی کرده بجمد امضای آن یا بتقصان در آن یا وصیت کردن و غیر اهل آن را و مانند آن * فحبب لهما النار * پس ثابث میگردد آن مردوزن را آتش دوزخ * ثم قرا الویة * پس خواند الویة برای تأیید این حدیث و بیان آن این آیت را که * من حبب وصیة یوصی بها و دین غیر نصار * میراث سبک بدهد از وصیتی که وصیت کرده میشود بآن وصیت یا بعد از دین در حالیکه ضرر نرساند است و ایشان را بزیادت بثلث یا قصدر رسانیدن بوصیت نه قصد تقرب الی الله و اقرار کردن بدینی که لازم نیست بروی * الی قوله و ذلك الفوز العظيم * خواند این آیت را تا این قول * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * الفصل الثالث عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مات علی وصیة * کسی که مرد بر وصیت یعنی در وقت مردن وصیتی کرد بپاره از مال برای فقر * مات علی سبیل و ستم * مرد بر راه دین و بر سنت * و مات علی النقی و شهادة * و مرد بر تقوی و شهادت یعنی داخل متقیان و فخیحان شد * و مات مغفواله * و مرد در حالیکه آمرزیده شده است مرد او را * رواه ابن ماجه و محسن عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده ان العاص ابن اطل * عاص بن وائل سحی پدر عمر و بن العاص که پدر عبد الله بن عمر و بن العاص مشهور است و عاص مسلمان نیست * اوصی ان یسحق عنه ثمة رقبة * وصیت کرد که از او گرفته شود از چنان وی صدیده * فافحق ابنه بشمام حمیین رقبة * پس از او گرفته پس که بشمام است پنجاه رقبة * فادار ابنه و اقرع عن حمیین الباقیة * پس خواست پس از او که عمر و بن العاص است که از او گرفته از وی پنجاه رقبة باقی را که ثمة صد است عاص

ابن وائل را دو پسر بود یکی عمرو بن العاص که صحابی مشهور است و دیگر هشام بن العاص که در عمر بن العاص است و وی نیز صحابی قدیم الاسلام است اسلام آورد و مکّه و هجرت کرد و بجهت پشته آمد یکصد از شیعیان هجرت آنحضرت پس جس گردند و او را دو قوم بودند تا آنکه قدم آورد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از غزوه خندق پیمیده وی خود ترو بود و از عمر چه فاضل بود که شد با جنابین و بعضی گفته اند بر کوه سال سیزدهم یا نوزدهم از هجرت - فقال حتی اسأل رسول الله - پس گفت عمر بن العاص آزاد می کنم تا آنکه بر سر من پیغمبر قرار دهد صلی الله علیه و سلم که آزاد کردن رقبه از وی روا و سودمند است * فاتی النبی - پس آن عمر و پیغمبر صلی الله علیه و سلم * تا پسر شد فقال - پس گفت عمر * یا رسول الله ان ابی اوصی ان یبقی عنده رقبه * بدرستی که پدر من یکصد پسرین وصیت کرد که آزاد کرده نشود و از جانب وی صد رقبه * و ان عشا ما اقی منه محسن رقبه * و بدرستی که هشام که برادر من است آزاد کردن وی بخواه رقبه * و بقیعت علیه محسن رقبه * و باقی ماند بر وی یکصد وصیت بخواه رقبه * فاقعق عنه ایابن آزاد کنم من از وی * فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اندوکان سلما * بدرستی که عاص اگر می بود مسلمان * فاعقم عنه او فعدقم عنه او فحتم عنه * پس آزاد میکرد از وی یا نقدق بگرد از وی یا ج میگردید * بلغه ذلک * میرسد او را ثواب این اعمال ازین حدیث مفهوم شد که صدقند از کافر و از سرگامی نمی بخشد از عذاب نیز معلوم شد که مسلمان بپسر ثواب عبادت مالی بدی هر دو - رواه ابو داود * وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قطع میراث وارثه کسی که قطع کند میراث وارث خود را و محروم گرداند او را از ارث * قطع الله میراثه من الجنة قطع کند خدا تعالی میراث او را از بهشت که بکمال نقص بر توفیق و عدو بدان کرده اند * رواه ابن ماجه و در وی بعضی فی شعب الامامان عن ابی هریره * تمام شد کتاب البیوع بعون المحی و حسن توفیق وی ذمائی میشود و از آن کتاب انکسار کج در اصل معنی ضم و جمع است و اطلاق آن بر وطنی و عقد نیز آمده که در آن نیز معنی ضم جمع موجود است و کجای نزد است و نزد توفیق یعنی سیل و آرزوی زنان واجب اگر یافته شود مؤنت آن و قول امام احمد نیز بروایتی همین است و در روایتی جواب است اگر خوف زن باشد و نزد توفیق سنت است و در روایتی دیگری توفیق بسبب که مرض و زنان مباح است و در روایتی مستحب و بر تقدیر وجوب آیات سیری منعی میگردید و آن در اینجا دو وجه است و نزد شافعی مستحب نزد وجود توفیق و مؤنت و مکروه است نزد عدم مؤنت با اتفاق و کجای افضل است نزد ما از تجربه و نقلی برای عبادت و نزد ما دیگر تجربه و نقلی برای عبادت افضل است انکسار و خلاف در غیر صورت وجوب است * الفصل الاول * عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم باعشر الشباب ای گروه جوانان شباب بفتح شین و تخفیف بابرورن سحاب جمع شباب است و شبان بضم شین و تشدید با و فون در آخر خبر جمع است و در جوانی تا چهل سال است و نزد شافعی تا سی سال * من استطاع علمکم الباء فلیتزوج کسی که توانائی دارد از شما جمیع را پس بایک کج کند و باه و در وی چهار لغت است یکی باهت و با و چهارم آنکه لفظ جاش است دوم باه بدی تا سوم باهت و چهارم باه بهائی تا و باهت یعنی منزل است و چهارم آنکه لاجد او را منزل باید گرفت

فانه انحصار لبصر پس بدرستی که نگاه کردن و نشسته ترست مگر نظر که بر زن بیگانه نیفتد غضب نفس و ضابطه محبتین فروخوابند
 چشم را و انحصار باصبع و نگاه دارنده راست آلت زنا شودی را انحصار که بر جای پناه فرج بسکون را عورت * و من لم یسطع
 انظر بالانصوم کسی که نمی تواند جل کرد و قدرت ندارد بر آن پس بر روی پا و که روزه و دار باشد * فانه دواج * پس بدستیکه
 روزه داشتن مزان کس را حرامی کردن است و حیال فرج و او و سکون چه خصی کردن و دواج را که او نگذشت انحصار را اینست
 شقی علیه و عمن حدیث ابن ابی قحاص قال رد رسول الله صلی الله علیه و سلم علی عثمان بن مظعون البعل * رد کرد و انحصار
 بر عثمان بن مظعون بگفت که زهری که زهری است بقتل را یعنی تنها بودن و گوشت گرفتن از زنان تبرک نکاح و اصل قتل
 بمنی بریدن و جدا کردن است و بتول و بتیله زن منقطع از مردان و این نام هم میشت عمران است انجبت انقطاع وی
 از مردان و فاطمه زهرا رضی الله عنها را نیز قول گویند انجبت انقطاع او از دنیا و او فاطمه بسوی خدا می غریب و بعضی گویند از
 جدا و مستأز بودن از زنان عالم در فضل و دین و کمال و جمال * و لو اذن لالاتعینا * و اگر اذن میکرد عثمان بن مظعون
 را بتیله و انفراد از زنان هر اینده خصی میدیدیم یا نبی مراد میگردیم و بتیله و انقطاع تا نزدیک بودی که خصی شویم یا ما
 ایشان بود که خصی شدن جایز است * شقی علیه و عمن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم تنكح المرأة لاربعة شیاخ کرده میشود زن چنانکه عفت و عادت است انجبت چنانکه فصلت و صفت * لا اله الا
 انجبت مال او که زنی مالدار است مال خود را بر شوهر صرف خواهد کرد و محبها * و دیگر انجبت بزرگی و شرف و دوات او در
 قوم او که زنی است از قوم انشرف که در نسب فرزندان از وی شرفی پیدا خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد انجبت اینجا نیکوکاری
 و نیک نهادی اوست * و لعلها * و دیگر بسبب خوبی و جمال و حسن صورت او که حفظ نفس و فرج خاطر و شکرگفت از وی
 کامل و او را خواهد بود * و لعلها * و دیگر انجبت دین و صلاح و عفت و عصمت او که معاون بر تقوی و ممد و معین بر دیندار
 خواهد شد * فاطفه بذات الدین * پس بهر شوهر تو زنی که خداوند دین است و طلب کن آن را * تربت یدک * خاک آلود
 با دهر و دوست تو و این دعاست بطل و هلاک و اینجا حقیقت آن مراد نیست بلکه مراد انکار و تعجب و عتاب بر این سخن است
 است * شقی علیه و عمن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنيا كلها متاع * دنیا همه بفع
 و فتن و آسایش یافتن و بهره مند شدن است از لذات و ثنوات و بهر خورداری از آنست مالمصو و قلیل و تخمیر اوست * چه
 متاع الدنيا المنة الصالحة * و بهترین متاع دنیا بهره سندی و آسایش آن زن نیکو کار که موافق مصالحت و موجب صلاح
 کار افتد * رواه مسلم * و عمن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ترسلوا ركن الا بال * بهترین زنان
 که سوار شوند شتران را مردان زن عرب اند که غالب عادت سواری ایشان بر شتر است میفرماید که بهترین زنان عرب *
 صلح نسألهن * زنان صلح از قریش اند که قبایل خاص است و افضل قبایل اند * احنا و علی و لدی صخره * شقی و مهربان ترین
 این صفت از غیر فرزندان و زوجه می بود که شاه و دله خورش باشد یا دله خورش از غریبی * و اعاد علی ریح فی فاستیله * و در میان

وگناه آورنده تر شوهر در اسوال وی مال را ذات الیه خوانند که در دست بیاضنه متقی علیه و عمن اسامه بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ترک بعدی فتنه ضار علی الرجال من النساء مگر داشته ام من ان پس خود بتلای و از ما پیش از زبان کنده تر برم و ان از زنان که شیب واقع در سعیت و سخت اند و دین حدیث اشاره است بلکه فتنه گری زنان بر مردان در زمان آنحضرت نبود از جهت علی سلطه متقی در ان زمان بلکه بعد از زمان اوست از جهت علی باطل متقی علیه و عمن صفات زنان صاحب منافع ایشان بیان کرد شروع در بیان خلافت آن میکنند و عمن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدینا حلوة خضرة و دنیا نیرین ست در دما که لذت آن در مذاق طبعیت شیرین آید و سبک در دیده با که نظر آن در دیده هم زیبا نماید و ان الله سخرنا فیها و بعد ریت که خدای تعالی خلیفه سازنده است شمار آورد و بنا بعد از قومی که پیش شما بودند و فینظر کیف تعملون پس نظر میکند که چگونه عمل میکنند شما و ان الله الدینا پس سپر نیز بدینا و شر آن و ان الله النساء و سپر نیز بدینان را و فتنهای آنها را فان اول فتنه نبی اسرائیل کانت فی النساء پس بدرستیکه نخست فتنه نبی اسرائیل بود از جهت زنان آورده اند که مردی از ایشان خواستگاری کرد دختر خود را پس تزویج کرد و بوی پس گشت آن مرد و دختر خود را پس امر شد بنی قبره الی آخر القصة رواه مسلم و عمن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشوم فی المرأة و الذی و الفرس بدفالی در سه چیز می باشد زردی و سر او سیب متقی علیه و عمن روایت و در روایتی است اینچنین آمده است که الشوم فی ثلثة فی المرأة و المسکن و الدابة و مال یعنی سر و روایت کیست ولیکن مسکن عیانتر از دار و دابه از فرس مانند آنکه بعضی گفته اند که شوم معنی بدفالی است که آن را طیه گویند باطل است بحکم احادیث و انباء آن درین سه چیز بر سبیل فرض و تقدیر است یعنی اگر می بودا و درین سه چیز نبود و چنانکه واقع شده است که چشم زخم سبقت میکند قدر یعنی اگر چیزی سبقت میکرد را این می بود از جهت شدت تاثیر و قوت آن و بعضی گفته اند که ممکن است که مخصوص گردانیده باشد و تعالی این سه چیز را بشوم از میان انیاء و انیاء این خاصیت داده باشد چنانکه بعضی در تخصیص حرب جدم از شوم لاعادی گفته اند و بعضی گفته اند که شوم زن است که نژاد و بدخلق باشد و شوم دار است که تنگ بود و همسایگان داشته باشد و موافق مصلحت نیست و شوم فرس است که بدخلق و بدجلو و درون بود و دختر کرده نشود و بران و با جمله مراد بشوم اینجا عدم نقصن مصلح مطلوب است از ان و وجه تخصیص این انیاء را که از جهت بودن آنهاست اہم انیاء می باشد که مطلوب است منافع و مصالح آن و الله اعلم و عمن جابر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم فی غزوة کففت جابر و یوم با آنحضرت در جنگ کافران فلا تفلکنا فی باسن الہدینہ پس وقتی که باز گشتی و یوم نزد یک از مدینه قلت کفتم من یا رسول الله فی حدیث بعد لعین من نور ما تم نکاح یعنی نو که خدا ام را که کفتم پیشتر بروم بجایه قال گفت آنحضرت متزوج شد آیا زن کردی تو قلت نعم کفتم آری زن کرد ام قال ایام حبیب گفت آنحضرت آیا دوستی کردم زنی که کرد تو یا یوم قلت بل حبیب کفتم من کی نیست بلکه شیب است فقال بلایک ام یا یوم

پس گفت آنحضرت چرا ترفیع بکار بازی میکردی تو بوی بازی میکردی و چون کمال الفت و عدم تکلف
و محبت و فحاشی طاعت و محبت زیر کشید گاهی می باشد خاطر وی متعلق بزنج اول و تکلف میکرد و محبت و فحاشی طاعت و محبت
زنجانی را راضی اول * فلما قد شد و نه انقض * پس چون رسیدیم به نوبه تادیم خانمار * فقال اهلوا حتی ندخل لیل *
پس گفت آنحضرت درنگ کنید و استسما باشد تا در نیم خا نما در شب * علی متعلق الشیبه * برای آنکه تا شما نیکند زنی که زویده
موسیت شد * یعنی چون زویده موسی شدن و شعث و غش نشین و کسر عین زویده موسی * و تسخیر المغیره * و بکنده موسی خود را
زینک غائب است شوهر وی میغده بضم میم و کسر عین مجر و استخار یعنی استمال حدید است و ستردن موسی باهن و میراد
اینجا شمشیر است چنانکه عادت زناست نه استخار یعنی بیکر کند که زنان روزانه خود را بیا ریند و مستی محبت شما شوند اگر گفته
که در حدیث دیگر می واقع شده است از آمدن خانه در شب از سفر جواش نیست که شخصی بر تقدیر نیست که خبر ناکره یکایک
در ایند اما اگر خبر نده باشد نمی نیست و بعضی گفته اند که مراد از ایل عشیت یعنی شبا نگاه و آن نام بعد از زوال است و در
بعد از ایلاد بهمت خود نوشته اند ای عیاش و این تفسیر است از روی * تنقی علی * الفصل الثانی * عن ابی هریر
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ثلثه حق علی الدعوه ثم * سه مرد اند که ثابت است بر خدا یاری دادن ایشان و در کردن
دی و تعالی ایشان را * الکاتب الذی یرید الا داء * یکی مکتب که میخواهد ادای * بی کتابت را تا آزاد شود * و * انما الکمال
یرید العفاف * و یکی که میخواهد پارسائی را بی نیت او در یکجا سلامت از آن نظر و وقوع و زناست * و الحیا فی غیر
و یکدیگر که از این سخن در او خدا * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
انما یطلب الیک من ترصدون دینه و علقه * خطاب است با ولیای زن که وقتی که خواستگار می کند و رغبت نماید و بیار بیوی
شمار برای تفریح یکدیگر را می رسیدند و شادمانی و در دین او را و خوی او را فرجود * پس تفریح کند و او را بعد و تفریحی
ان لا تقطعوا اگر نگیند شما تفریح را بوی و رغبت نکنند و یکدیگر را رضی آید از دین و خلق وی که موجب صلاح است و رغبت کند
و بعد و حسب و مال که موجب فساد و طغیان است * لیکن تفریحی را لا رخص * پیدا شود از مالش و بلا و زین * و در آنجا
و پیدا میگردند با همی و خرابی چنان بسیار را مراد است که اگر تفریح نگیرد با بیاب دین و اخلاق بلکه نظر کند مال و جاه چنانکه نشیند
و عادت اهل دنیا است همانند که از زنان بی شوهر و اکثر مردان بی زن پس بسیار بنفوذ زنا و لاحق میگردد و ملای و ملای
نیکند کسی را که نسبت میکند عار را با ایشان پس واقع میشود و فقر و جنگ و جدل * رواه الترمذی * و محسن محصل بختیم
و سکون عین و قنات * بن بسیار * یعنی یا تخفیف بین محله محاسبت بیت کرده تحت فحیمه و ساکن شده بعبره را و
مستقل که در عصر است بوی منسوب است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوجوا الودود و الودود یحکمکم زین دوست و اند
قد هر را * و الودود * و بسیار زاینده را و این دو صفت در بر کار خویشان و میوه آن در یافت زیرا که غالب است که طلاق
اقارب یکدیگر بر سر است بکنند و در عادت و خوی شریک یکدیگر می باشند خالی مکتب را که الامم * زیرا که سن غالب آینه است

شما و تبار یعنی خواهم که است من بیشتر از است های پیغمبران دیگر باشد پس زنان بسیار را زانیده را بخواند و صفت دوست داشتن نیز فعلی در ولادت دارد که دوست داشتن باعث بر میلان و شوق شود و موجب حمل و ولادت شود * رواه ابو داود و النسائی * وعن عبد الرحمن بن سالم بن عتبة * بضم عین و سکون فغانیه * بن عوجیم * بضم عین جمله و فسخ و او و سکون فغانیه * بن ساجدة الانصاری * سلم و عتبة تابعی اند و عوجیم صحابی است * عمن * ابی عیینة * جده * روایت میکند از پدرش و پدرش از جدش * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علیک بالانکاح * بر شما باد که نکاح کنید بکارزایان * فاسن * اغضب انوماها * زیرا که بکار شیرین است * و من بای الا نشان یعنی آب دهن در نشان شیرین و خوش آینده است و بعضی گفته اند که مادر شیرین الفاظ و حکایات ایشان است که خوش و بگوئی در ایشان نمی باشد * و انفق ارحاما * و محل گیرنده ترست رحمای ایشان تنقی بقاف بسیار بچیدن زن در تمام زهدان که بچه در می پیدا میشود * و ارضی بالیسر * خوشنود و شونده ترست بانگ و آسان از اسوا و ارفاق و جماع * رواه ابن ماجه مرسل * الفصل الثالث * عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم لم تر لمرأة تبین مثل النکاح یعنی بیتی تو ای فاطمه برای دو کسی که دوست میدارند نیکو گیرا و تحصیل زیادتی نیست و بقای آن هیچ چیز مانند وصله نکاح بدلیل آنکه اگر در میان قومی دشمنی بود چون در میان ایشان وصله نکاح شود بدل بخت میگردد و لاجرم چون محبت بود و بجهاد زیاد خواهد شد و بعضی گفته اند که اگر مردی دوست دارد زنی را و عاشق وی بود

الذواتم باشد در حصول الفت و التماس یا مردانست که نکاح بعد از نیت الذواتم است * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابی القحطاطه و سلمه * کسیکه نخواهد که پیش آید درگاه حق را پاک و پاک گویند یعنی حکم کرده شده بظهارت وی * فلیتزوج الحرامه پس باید که نکاح کند زنان اصیل و آزاد را نه دانهان را زیرا که حر است ظاهر و منظر اند نسبت با ایس الابرار است میکند طهارت از صحبت و فحاشی ایشان و این را بعتبار غالب اکثر است و عن

ابی امامه * عن النبی صلی الله علیه و سلم انه یقول * روایت میکند ابو امامه رضی الله عنه از حضرت که وی میگفت * ما استغفر المؤمن بعد لقوی الله به الرحمن و بجهت صانع * حاصل کند و مسلمان بعد از تقوی خدای تعالی هیچ چیزی بهتر مراد از زن نیک خوی و نوروی * ان امره اطاعت * همچنین زنی که اگر بفرماید مرد آن زن را کاری فرمان برداری کند آن زن آن مرد را * و ان نظر انیاسه * و اگر نگاه کند بسوی آن زن شاد گردد و او را * و ان اسمها علیا برة * و اگر سگند خور و مرد بران زن که پنجین خواهد کرد راست گوید و او را و بگوید آن فعل را * و ان غاب عنها الصحبة فی نفسها و مال * و اگر غایب گردد مرد از آن زن غیر خواهی که مرد در آن نفس خود نگاه دارد و وصیت نماید و فسق و خیر خواهی کند مرد مال مرد و خیر بانی در آن نوزد و ضلالت کند مال و ملک او را * روی ابن ماجه الا حدیث الثمته * روایت کرد ابن ماجه این هر سه حدیث را

و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تزوج العبد فقد شتمکمل نصف الدین و قتی که نکاح کند بنده

پس گفت آنحضرت جز آنکه میگوید که بازی میگردی تو بوی و بازی میگردی تو بگوئی است از کمال الفت و عدم تکلف
در صحبت و فحاشی و محبت زیر که شیب گاهی می باشد خاطر وی متعلق بزنج اول و محبت میکند در صحبت و فحاشی اگر کسی بگوید
زنجی را می باشد اول * فلما قد رسنا ذلک فی الدنیا * پس چون رسیدیم به مدینه رفیقیم تا در آنجا نهادیم * فقال املوا حتی تدخل ایلا *
پس گفت آنحضرت درنگ کنید و آهسته باشید تا در آنجا نهادیم * شب * کلی متعلق الشیبه * برای آنکه باشد تا نگردد زنی که زویده
موسیت نشسته * یعنی زنجی زویده موسی شدن و شعث بفتح شین و کسر عین زویده موسی * و سجد المینی * و بکنه موسی خود را
زنجی که غالب است شوهر وی بغیبه یعنی هم و کسر عین مجر و استخاره یعنی استعمال حدید است و ستردن موسی باین و مرداد
انجا شسته شوهر است چنانکه عادت زن است نه استخاره یعنی صبر کند که زن از روزانه خود را بیاورد و سجد صحبت * شما شنید اگر گفته
که در حدیث دیگر نمی واقع شده است از آمدن خانه در شب از سفر و این است که فحی بر تقدیر نیست که خبر نکرده یکایک
در آید اما اگر خبر ندهد باشد نمی نیست و بعضی گفته اند که مرد از ایل عشیت یعنی شبانگاه و آن نام بعد از زوال است و در
بعد از ایلان بهیست نسخه نوشته اند می عینا و این تفسیر است از راوی * متعلق علیه * الفصل الثانی * عن ابی بصیر
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ثلثه شقی علی الله عوهم * سه مردان که شتاب است بر خدایاری و اذن ایشان و مردان
وی تعالی ایشان را * الکاتب الذی یرید الاداء * یکی مکتب که میخواهد ادای بدل کتاب را تا آزاد شود * و الذی یرید
یرید العناف * و یکی گفته اند که میخواهد پارسائی را می نیت او در کجای سلامت از رفت نظر و وقوع در زناست * و المجاهدی سید الله
و یکدیگر که از میگوید در راه خدا * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا خطب الیک من ترضون دینه و خلقه * خطاب است با ولیای زن که وقتی که خواستگار می کند و رغبت نماید و بیاورد موسی
شما برای تزویج که سید که راضی هستید تا خوش و آید و این او را خوشی او را * فرجوه * پس تزویج کنید او را و بعد از خوشی
ان لا تظفوه اگر نکند شما تزویج را بوی و رغبت نکند و کسی که راضی آید از این و خلق وی که موجب هدایت است و رغبت کند
در جبهه و مال که موجب فساد و طغیان است * کن تفتی فی المراض * پیدا میشود از بایش و بلاد از زمین * و فرما
و پیدا میکند برای و خرابی چنان و بسیار را مرد است که اگر تزویج نکند با باب دین و اخلاق بلکه نظر کند بر مال و جاه چنانکه شیده
و عادت اهل دنیا است میماند اکثر زنان بی شوهر و اکثر مردان بی زن پس بسیار میشود زنا و لاحق میگردد علایا و دیار و ملک
میکنند کسی را که نسبت میکنند عار را بایشان پس واقع میشود فقر و جنگ و جدل * رواه الترمذی * و محسن محفل بفتح میم
و سکون عین و فتح قاف * بن بسیار * یعنی باو تخفیف عین جمله عیاست بیت کرده تحت شجره و ساکن شده بجمعه را و فر
متعلق که در عصر است بوی منسوب است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوجوا الودود و الودود یحکمون بکذب و دانه
مطمع هر * و الودود * و بسیار را بیاورد و این در وصف است در یک از خویشان او میگویند آن در یافت زیرا که غالب است که طبع
اقترب میکند به سر است میکند و در عادت و خوشی شریک میکند گری باشد * فانی مکتب که الهم * زیرا که بن غالب آید * آخر

شما را ایضا یعنی من خواهم که دست من بیشتر از دست های پیغمبران دیگر باشد پس زنان بسیار را نیده را بخواجه و صفت دوست داشتن نیز دخلی در ولادت دارد که دوست داشتن باعث برسیان و شهوت گردد و موجب حمل و ولادت شود * رواه ابو داود و النسائی * و عن عبد الرحمن بن سالم بن عقیله * بعن عمین و سکون فوقانیة * بن عویم * بعن عمین * عمل و فسخ و او و سکون تخانیة * بن ساعدة الانصاری * سالم و عقیله تابعی اند و عویم صحابی است * عن ابن عباس * جد * روایت میکند از پدرش و پدر از جدهش * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بالابکار * بر شما باد که کجای کنید بکرازا * فانس * ان عذب احوال * زیرا که بکران شیرین تر است دهن های ایشان یعنی آب دهن ایشان شیرین و خوش آئینه است و بعضی گفته اند که مرد شیرین الفاظ و حکایات ایشان است که نقش و بگوئی در ایشان نمی باشد * و انتم احراما * دخل کنید ترست رجمای ایشان تنقی بقاف بسیار بچیدن زن رجم نهان که بچه در وی پیدا میشود * وارضی بالیسر * و نشنود شونده ترست بانگ و آسان از اسوا و ارفاق و جماع * رواه ابن ماجه و مسلا * الفصل الثالث * عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لم تزلتمین مثل النکاح یعنی یعنی نوا می فاطم برای دو کسی که دوست میدارند یکدیگر را در تحصیل زیادتی محبت و بقای آن هیچ چیز ندارد و صلح کج دلیل آنکه اگر در میان قومی دشمنی بود چون در میان ایشان و صلح کج شود بعدل محبت میگرد و لا جریم چون محبت بود بکج هم زیاد خواهد شد و بعضی گفته اند که اگر مردی دوست دارد زنی را و عاشق وی بود الذواتهم باشد حصول الفت و ایقام با هم و دوستی که کج بعد از محبت الذوات محبت است * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بن اراذل انی انظر طاهر او مطهر * کسی که میخواهد که پیش آید درگاه حق را پاک و پاک گرداند یعنی پاک کرده شده بطهارت وی * فلیتزوج الحرام * پس باید که کج کند زنان اعیل و از درانه و امان را زیرا که حر است طاهر و مطهر اند نسبت با ما پس باید مرا بترسید که طهارت از صحبت و دخالت ایشان و این با بقای غالب و اکثر است * و عن ابی امامة * عن النبی صلی الله علیه و سلم ان یقول * روایت میکند ابو امامة رضی الله عنه از آنحضرت که وی میگفت * ما استفاد المؤمن بعد تقوی الله جبراله من راحة صالحة * حاصل نکد و مسلمان بعد از تقوی خدای تعالی هیچ چیزی بهتر مر او را از نرن نیک نومی و نوروی * ان امر باطاعة * اینچنین زنی که اگر بفرماید مرد آن زن را کاری فرمان برداری کند آن زن آن مرد را * وان نظر الیهما تر * و اگر نگاه کند بسوی آن زن شاد گردد و اندواید * وان اشم علیهما برته * و اگر سوگوید نور و مرد بران زن که اینچنین خواهد کرد راست گوید و از او بکند آن فعل را * وان غاب عنهما الصحبة فی نفسها و ما * و اگر غایب گردد مرد از آن زن خیرخواهی کند مرد را در نفس خود که نگاه دارد و از وصیت زنا و فسق و غیره خواهی کند و مال مرد که خیر خانی در آن نور و روضات نکند مال و ملک او را * روی ابن ماجه الا حدیث التلوة * روایت کرد ابن ماجه این هر سه حدیث را * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تزوج العبد فقد استكمل نصف الدین * وقتی که کج کند بنده پس تحقیق کامل میگردد و نصف دین را * فلیتقی الله فی النصف الباقی * پس باید که به پیوسته خدا را در نصف

باقی توجیه این حدیث آنست که غالب در فساد دین فرج و بطین است پس همان کجای که در فساد فرج خلاص یافت باید که در فساد و بطین تقوی کند تا صلاح دین تمام حاصل گردد که اقلوا - و عن عائشه رضی الله عنهما قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اعظم الکجای بکراهیه مؤمنه بدرستی که بزرگترین کجای از روی برکت آسان ترین آنست از روی بارورانی و تب و شفقت و تکیه اسباب آن حاصل نمی آنست که بهترین زنان را رضی ترین ایشان است بجزی اندک - و رواها البیہقی فی شعب الایمان

باب النظم الی المخطوبه و بیان العورات - مخطوبه زن خواستگاری کرده شده و خطبه بکر و اصل او از خطاب است که بسنی روی گردانیدن کلام است بسوی غیر زیرا که مرد خطاب میکند زن را و اولیای او را بتبع کردن و فاعل آن را مخاطب گویند زن را مخطوبه و خطبه بغير نیز خطاب است و فاعل آنرا خطیب خوانند و جائز نیست نظر کردن بسوی مخطوبه پیش از فرج نزد او و زنا شافی و احواد اکثر علماء و جائز نیست نزد مالک باذن زن و در روایاتی از وی منع است مطلقا و اگر زنی را که با هر چه و این بغير سند بهتر باشد و عورت اندام و شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید عورات جمع آن بسکون او و فرج آن

الفصل الاول - عن ابی هريرة قال جاء رجل الی النبی - گفت ابو هریره آمد مردی بسوی آنحضرت - صلی الله علیه وسلم و قال انی تزوجت امرأة من الانصار - و گفت آن مرد که من تزویج کرده ام از منی اراده کرده ام که تزویج کنم زنی را از قبیله انصار - قال فانظر الیها - گفت آنحضرت پس نظر کن بسوی آن زن فان فی فیها ان لا تصارها - زیرا که در پیشگاه او انصاری است از کبیله یازدی طی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشم مردان ایشان به قیاس کرده اند از برای ایشان از مردی که در چشم مردان ایشان این صفت است و بعضی میگنند که آنحضرت حکم پدر دارد و نسبت باست پس اگر مردی زن دیده باشد و بچشم ایشان نگاه کرده باشد چنانچه است و لیکن نصرت کرده اند که اثبات ابوت بحسب شفقت و نصیحت و وجوب توقیر و تعظیم و طاعت است چنانکه بیضاوی در تفسیر کبیر ماکان حجة یا حجة تصریح کرده است و علمای حدیث در فضیلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی نسا توجیه کرده اند که آنما خالک رضاعیه آنحضرت بوده اند و این در بعضی مواضع کتاب ذکر کرده شده است فتش بر ایا پوشیده نماید که روی زن عورت نیست و نظرات آن بکام ضرورت جائز است اندینا که در فقه مذکور است پس اگر نظر چشم افتاده باشد جائز باشد - و رواه مسلم و عن ابن سیرین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنظر المرأة المرأة اختلاطک و صحبت ندارد زن را زنی را غنیمتها از و بها پس و صحبت کند او را برای شوهر خود - که آنحضرت را بهما پس چنان شود که گویا نظر میکند شوهری بسوی وی - متفق علیه

و عن ابی سیرین قال قال رسول الله - روایت است از ابی سیرین قدیمی که گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لا یطیر الرجل الی عورة الرجل - نظر نکنم مرد بسوی عورت مرد - و لا المرأة الی عورة المرأة - و نظر نکنم زن بورت زن یعنی نه که نمی مخصوص است بنظر مرد بورت زن و نظر زن بورت مرد و لیکن شامل است بنظر مرد در بورت زن را بزن نیز و عورت مرد از زنا و تا بزن و عورت و همچنین عورت زن در حق زن اما در حق مرد تمام عورت است مگر روی و کفهای دست و اندام زن را عورت است که تمام او عورت است و واضح آنست که اگر مردی حکم زن دارد و نظر زن بیکانه حرام است خواه به شهوت بود یا به شهوت و بعضی گفته اند

کبری مشهور کرده است و از بعضی روایات معلوم میشود که حرمت نظر بامر و مشروط بشهوت است تفصیل این مسائل در فقه و احکامات
 و لا یغنی الرجل فی الرجل فی ثوب واحد و در مرد و بدوی مرد و بدوی زن یک یک عاید یعنی در دنیا نیز بر چند در تحت یک کتاف و قلاعی
 المرأة فی المرأة فی ثوب واحد و همچنین در دنیا نیز بر چند در تحت یک کتاف و قلاعی و در مجامع عادت بر عمل
 افت اند اما با وجود آن حرام مذکوره است * رواد مسلم * و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الا لا یسبثن رجل عذرا مرأة ثیب * آگاه باشید شب بخمردی نزد زنی که ثیب است * الا ان یكون ناکحا او فاحش * و یسبثن
 آن مرد و کحل کند و بدینی شوهر او باشد یا محرم او باشد و محرم آنکه کحل جوی درست نباشد عیشت و تخصیص ثیب به حرمت
 که بجا می آید و ضاعت میباشد پس خوف فتنه در اینجا کمتر خواهد بود و کذا فی بعضی گفته اند که مرد ثیب زنی بی شوهر است و ظاهر
 آنست که مرد و بان زن جوان دارند * رواد مسلم * و عن عقیبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یا ایها الذین علی النساء * گفت آنحضرت در و در آید خود را از در آمدن بر زنان بیگانه * فقال رجل * پس گفت مردی
 یا رسول الله ارایت للموخره ما لا ازجال حمو که در آمدن او بر زنان جائز است یا نه و جموع یفتح حای مملو و سکون میم و فتح
 آن خویش زن از جانب مرد مثل برادر و برادرزاده که نسبت بر زن مرد محرم نیست بخلاف پدر و پسر شوهر * قال ابو
 الموت * گفت آنحضرت حمو هر گاه است یعنی فتنه در محو بدینتر است از جهت سهاله مرد در آن و کثرت دخول و محاطت و قرب
 وصول و قدرت آن و این کلمه ایست که عرب در بیان شدت و فطاعت و خویش و خیر بر سکون چنانکه گویند شیر مرغ است و
 سلطان آتش و خوف در اقارب اکثر و فتنه در ایشان واقع است * متفق علیه * و عن جابر ان ام سلمة استاذت رسول الله
 روایت است از جابر که ام سلمه و دشواری خواست از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی الحجامه * در خون کشیدن منی اذن خواست
 تا خون کشند * فامر اباطیبه ان یحجموا * بصر هم پس فرمود آنحضرت ابوطیبه حجام را که حجامت کند ام سلمه را * قال * گفت جابر
 حسبت انه کان اغما یا من الرضا ع * گمان دارم که ابوطیبه بود برادر ام سلمه از شیر * او غلاما لم یحکم * یا بود ابوطیبه کودک که
 بجد بلوغ نرسیده و بعضی گفته اند که جائز است مطیبه را نظر از جهت مجامعت * رواد مسلم * و عن جریر بن عبد الله
 صحابی مشهور است از اشرف و فضلاء صحابه و در جای دیگر از احوال وی نوشته شده است * قال سالت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عن نظر النجاة * گفت جریر رسیدم آنحضرت را از نظر ناگمانی که یکایک بر زن بگذازند فتنه بگذاشت
 و سکون هم و فتنه ایضهم فافست جم و بهر دو وقت است فامر فی ان اصرف بصری * پس امر کردم که اگر بداند منم ثیب
 خود را یعنی نظر که ناگمان افتاد و مغرور است باید که آن نظر را ادا نکند و نظر دیگر تا پیش آن نگذارد که در اینجا منم و رنجد *
 رواد مسلم * و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المرأة تعقل فی صورة شیطان *
 بدرستی که زن اقبال میکند و پیش می آید در صورت شیطان * و تدبر فی صورة شیطان * و ادبار میکنند و پس میروند در صورت
 شیطان * اذا احکم عجبته المرأة * و قیکه یکی از شما خوش آید او را زنی * فو قمت فی قلبه * پس افتاد او را زن و جای کرد دل

رايه برادر او را در راه بر بودي مرد آراستنه چهره و دشتن تاد پري نكرد و دست بر بالاي چشم و دشتن چنانكه عادت
 كرسين است * رواه الترمذي * وعن بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي * كفت انحضرت عمر بن
 رضی الله عنه * يا علي لا تتبع النظرة النظرة * فانه لو كان لك نظرة نظرة و اتبعك بكسرة من ذر و سكون تاد پري فرستادن
 و اتبعك تشنه و در پي رفتن يعني يك نظر كه بناگهان افتاد و نظر ديگري آن كن * فان لك الاول * زير كه بدستي
 جازست ترا نظر خستين * وليست لك الاخرة * و جازنست مقرر انظر يمين * رواه احمد و الترمذي و ابو داود و الدارقي
 و عن عمر بن شيب عن ابي عمر بن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا زوج احدكم عبدا * امته * كفت انحضرت
 وقتي كه بزني دادي كه از شما بلام خود داده خود را * فلا تظن اني عترة * پس بايد كه نظر كنيد بسوي عورت آن داه يعني
 آن داه بخت بسوي حكم داه بچگان پيدا كرد و عورت داه بچگان از ناف تا زانو است چنانكه بيان كرد و ترا بقول خود * و في رقا
 فلا تظن اني مادون السرة و فوق الركبة * پس بايد كه نظر كنيد بسوي چيزي كه زير ناف است و بالاي زانو است از بين
 عبارات * معلوم ميشود كه سه در كه عورت نيست * رواه ابو داود * و عن جرير * بلغني جميع ما سميت از اهل صفه بر وزن جعفر *
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا ماعلى ان الفخذ عورة * روايت ميكنند كه كفت انحضرت آياند انسه تو كه ران عورت است
 در استماعي بهي آرد كه گشت انحضرت بچهره در سجد و ران او بر تنه بود پس كفت پوشش فخذ خود را كه فخذ عورت است و درين
 حديث حجت است بر مالك كه ميگويد ران عورت نيست * رواه الترمذي و ابو داود * و عن علي بن ابي راس ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال له * روايت است از علي رضی الله عنه كه انحضرت كفت مر او را * يا علي لا تبصر فخذك * اي علي بپرون بپار
 و ظاهر مكن ران خود را * و لا تظن اني فخذني و لا ايت * و نگاه مكن بسوي ران زنده و نه مرده آرين حديث معلوم ميشود
 كه مرده و زنده برابرند در حكم عورت * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عن محمد بن جهم * بلغني جميع ما سميت حاي تله و كروي
 درين كتب كه در نظر آمده نيافته ام و ظاهر عبارت حديث در آنست كه صحابي است و الله اعلم * قال مر رسول الله صلى الله
 عليه وسلم علي * كفت گشت انحضرت بر تهم ففج بيمين و سكون عين همله صحابي است قديم الاسلام * فخذاه كشوفان
 در حالي كه بر دوران او بر تنه بود * قال * كفت انحضرت * يا سمع غط فخذيك * پوشش هر دوران خود را * فان الفخذين
 عورة * زير كه رانها عورت اند و غط بفتح عين مجر و تشديد طاي مكسوره * رواه في شرح اسنه * و عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايكم و التمر * و در ديد خود از بر هنگي و كشف عورت يعني اگر چه تنه او در خلوت باشيد
 فان سلمك من لا يلفا فقم * زير كه با شما كسي است كه جدا ميشود از شما * الا عند الغايط * كنز و تضيي حاجت و غايط در اصل
 بسني زمين گيست متخاك و تضيي حاجت انساني از ان مراد دارند * و حين يقضي الرجل الى اهل * و مگر هنگا كيه ميرسد
 مرد بسوي اهل خود و جمعي ميكنند * فاستحيوهم و اگر سوهم * پس شرم داريد انشان را و اگر مي داريد مراد كرام الكاتبين و حفظ اند
 از اهل آنكه كه عيشه با آدمي همراه اند و درين دو وقت و تضيي گفته اند كه مراد حفظ اند و كرام الكاتبين جدا نمي شوند از آدمي بچشم حال

رواہ الترمذی * وعن ام سلمہ انما کانت عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم * روایت است از ام المومنین ام سلمہ کہ وی بود
 نزد حضرت و میبوی کہ وی نیز از احبات المومنین است نیز بود نزد آن حضرت * از قبل * ناگاہ روی آورد * ابن ام سلمہ
 کہ صحنی مشہور است و امی بود * فضل علیہ پس در آمد بن ام سلمہ و بر آن حضرت * فقال رسول اللہ * پس گفت منبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم اجنبانہ * در پرده شہید از وی * فقلت * ام سلمہ سکوید پس گفت من * یا رسول اللہ ایس ہوا می آید
 آیا نیست وی کہ کہ نمی بیند مارا * فقال رسول اللہ * پس گفت منبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی با ام سلمہ و میبوی نہ ہوا
 اما * یا پس کور شد * السما تبصرانہ * آیا نیستید شما کہ می بیند او را یعنی اگر او کورست شما خود کور نیستید * رواہ احمد
 و الترمذی و ابو داؤد * و از اینجا معلوم میشود کہ همچنانکہ نظر مردگان نہ بر زن بیگانہ حرام است عکس نیز چنین حال دارد و حضرت
 ابن سعد و حدیث کعب جہشہ محمود بر حضرت است و نیز عایشہ رضی اللہ عنہا در آن وقت صغیرہ بود و دختر از نظر زن است بجز
 فوق سر و تحت رکبہ و استاء ال * کہہ شدہ است بر آن بحضور زنان نماز را و لا بد نظر ایشان بر مرد در آن می افتادہ باشند و این
 مہر بر تقدیر یک کہ نظر بشہوت نباشد * وعن بہر بفتح موحده و سکون با و زای * بن حلیم * تابعی نقہ است روایت دارند
 از وی ثورمی و ابن المبارک و غیر ایشان و بعضی خلاف دارند در وی * عن ابیہ عن جہدہ * روایت میکند از پدر راضی و حدہ
 وی کہ معاویہ بن جہدہ بفتح خا و سکون یا صحابیت نزول کرد بصرہ و وفات یافت بخراسان * قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 علیہ وسلم احتفظ عورتک * نگاہ دار و پیش اندام شرم خود را * الا من زوجتک * اگر از زن خود * او مالکت یعنی مالک * یا از
 دہ خود کہ مالک است او را و است راست تو ملکی را کہ بیع و شتر حاصل میشود و ملک ہمین از آن جہت گویند کہ بیع است
 نیز نزد بدست ز رسیدن * فقلت * یا رسول اللہ اذاکان الرجل خالیاً * خبر دہ مرا ہنگامی کہ باشد مرد و نہاد طفل
 کہ با و کسی نباشد اینجا ہم پوشند * قال فالتداحق ان لستی منہ * گفت آنحضرت پس خدا سزاوارترست کہ شرم داشته شود
 از وی یعنی اگر کہ کسی اینجا نباشد تعالی می بیند و درین غایت رعایت ادب و احتیاج است * رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ
 و عن عمر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یکلون رجل بامر آة الاکان انما الشیطان * خلوت کنیز ہر مرد بزی
 مگر آنکہ باشد سیوم آنها شیطان * رواہ الترمذی * وعن جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یکلون علی العیبات * در زیاید
 بزنزانیہ غایب اندم روان ایشان از ایشان تنبہ بقیم و کسر عین ہجر و سکون یا زینکہ غایب است مرد از وی و تخصیص تنبہ
 بہمت است کہ تنبہاتی آنجا بجل * شہرت * فان الشیطان یجری من لحم مجری الدم * زیرا کہ شیطان روان میرود
 از یکی از شمای بجای روان شدن خون و سرایت دارد تصرف و وسواس وی در تمامہ کہ پوست آدمی * قلنا و منک
 گفتیم ما و از تو نیز * یا رسول اللہ * قال و منی * گفت آنحضرت و از من نیز * ولكن اللہ اعانی علیہ فاسلم * ولیکن خدا تمیای
 باری داد مرا بر شیطان پس مسلمان شد شیطان من و نقاد و مطیع من شد و سلامت ماند از تصرف او و اسلام من نصیب
 روایت است یعنی پس سلامت می مانم من از شر وی و شرح این حدیث در اول کتاب در باب الوسوسہ گذشت * رواہ احمد

و عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال فاطمة * روایت است از انس که آنحضرت آمد فاطمه را * بجبهه قد و حبه لبا * و حالیکه
 بنا طهر غلامی بود که تحقیق نمیشد بود آنحضرت که غلام را امر فاطمه را * و علی فاطمه توب اذ اقصت به را رساله تبلغ جلیلا * و حال
 آنکه بر فاطمه جامه بود که چون پیشوید بان جامه سر خود را میسید هر دو پای او را فی الصراح تنق و مقنعه بکمر بر سر افکند فی زنان
 و اذ اقبلت به بر جلیلا لم یبلغ را اسما * و چون پیشوید بان جامه هر دو پای خود را میسید سر او را * فلما را می رسول الله صلی الله علیه
 و سلم علیه و سلم اطلق * پس هر گاه که دید آنحضرت چیزی را که می بیند و میباید فاطمه از شدت در پوشیدن بدن شریف خود
 قال ان لیس علیک باس * گفت آنحضرت بدرستی که شان نیست که نیست بر تو باکی * انما هو ابوک و ظلامک نیست آنکه خرم
 میداری تو از وی بگید تو و غلام تو از نجاسه ملوم شد که ملک زن محرم است و مالکیت ایمانسن که در قرآن مجید واقع است
 شامل اما و غلام هر دوست و بعضی گفته اند که مراد بدان اماست و غلام زن حکم اجنبی دارد و زود پای حلیفه جائز نیست ملک را
 که نظر کن بر سیده خود و گویان مقدار که جائزست مر اجنبی را نظر بسوی او * رواه ابو داود * الفصل الثالث عن ام سلمة
 رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان عند یافعی البیت فمشت * روایت است از ام سلمه که آنحضرت بود نزد دو
 و حال آنکه در خانه فمشتی بود و دو فمشتی * ففتح نون مشدده و کسره آن نیز آمده و مردی که تشبیه میکند بزنان در اخلاق و کلام حرکات
 و سکونات و الخفات و اصل معنی شست و دو تا شدن و این گاهی غلطی میباشد و بان لاحق نمی شود و دم و اثم و عقوبت و گاهی
 بتکلف و نقل میباشد و این موجب ذم و لعن است و در حدیث آمده است که لغت کند خدای تعالی مردان تشبیه بزنان
 و زنان تشبیه بمردان را و نام این فمشتی باطع بود و بهر دو پای و جمله بعضی گفته اند نیست بکمر با سکون تخمینیه و فوقانیه و بعضی
 گفته اند بهما و نون و موحده * فقال لعبد الله بن ابی اسحاق ام سلمة * پس گفت این فمشتی مر عبد الله بن ابی اسحاق که برادر
 ام سلمه است و وی مولای ابن عبد الله بود * یا عبد الله ان فتح الله لک هذا الطائف * ای عبد الله اگر فتح کند خدای تعالی
 برای شما فاطمات را * فانی اولک علی ابنه غیلان * پس بدرستی که سن راه نما میگردم بر و دختر غیلان ففتح غین مجر و سکون
 تخمینیه نام مردی است و نام دختر او بادیه تنزیح کرد او را عبد الرحمن بن عوف * فانهما قبل با بایع و تدبر ثمان * پس بدرستی که
 آن دختر غیلان پیش می آید بچهار و پس میرود بهشت مراد بیان فرمودی است که فر بهان را در شانها میباشد که در جانبش
 چهارست و در جانب پس هشت که اطراف آن باشد از و پهلوی آنها را عکن بیگویند بضم جم عکنة فی الصراح عکنة نور و ثقم
 از فرجه و عربان را میل بالطبع بزنان فریب بسیار میباشد * فقال النبی صلی الله علیه و سلم * پس چون شنید آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم این سخن را از آن فمشتی گفت * لا یغفلن هؤلاء علیکم * باید که در دنیا یا این فمشتی و انشال او بر شما و فمشتی که این
 فمشتی بر ائمهات المؤمنین می در آمد و از آن ممنوع نبود و از جهت اعتقاد آن که او را حاجتی و میلانی و بغیتی و زنی نیست
 و از قسم غیر اولی الارباب است که در قرآن مجید در پرده شدن زنان از آنها واجب نیست چنانکه بچران از هر رفته و آنها که ذکر و تفصیل
 آنها بریده شده و بعضی اهلان که از کار و بار زنان اصلا خبر ندارند و گرد مردم جز برای فضل طعام و کلمه نمیکردند و چون

الکثر معلوم شد که نه از آن قبیل است منع کردند مردان را فرمودند که باید در میان شما دوینا کنید و درین حدیث نمی است از مردان
مختلن بر زنان و حکم نخی و محبوب نیز همین است و بدیناوی گفته که در محبوب و نخی خلاف است * متفق علیه * وعن المسور
بکسریم و سکون سین * بن محتر * یفیع میم و سکون خای محتر و فتح را صیابی صغیر است تولد او در سال دوم از حیرت است و
خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است رضی الله عنهما * قال قلت لجماعة انکاح * گفت برو شتم ننگ گران را * فبینا انانی
پس در شامی آنکس می برپاییم * سقط عنی ثوبی * افتاد از بدن من جامه من * فلم استطع اخذه * پس نتوانستم گرفتن
و برداشتن جامه را از زمین * و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لی * لیس دیدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس
گفت * قد علیک ثوبک * بجز بر تو جامه خود را این خطاب بمسور کرد پس از آن علی العیوم فرمود * و لا تمشوا عرا * و برپا
نروید برهنه تن * رواه مسلم * و عن عائشة رضی الله عنها قالت ما نظرت * گفت عایشه نگاه نکردم * او را رایت * یا گفت
ندیدم من شاک * و یست در لفظ که ما نظرت یا ما رایت گفت و نخی یکی است و شاید که فرق در میان دو روایت آن
باشد که نظر کردن بقصد باشد و رویت عامتر از آن یعنی ندیدم من نه بقصد و نه بی قصد * فخرج رسول الله * اندام شرم نه خیر
صلی الله علیه و سلم قط * هرگز در دور و راهی دیگر آمده است که ندیدی از من و ندیدم من از وی و ازین سر و حدیث معلوم میشود
که آداب آنست که زن و مرد در عضوهای نهانی یکدیگر نگاه نکنند و بعضی فقها گفته اند که نظر بر آن باعث قوت شهوت است که موجب
مزید استیغای نعمت است و آن موجب مزید شکر است و گفته اند که باین قصد دیدن آن شخص است * رواه ابن ماجه
ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من مسلم یطالی محاسن امرأة اول مرة * گفت رسیده است مرا که آنحضرت فرموده است * لعن الله
الکذیبوی خویهای زنی اول بار یعنی نظر اول یکایک بر آن افتد * ثم یفرض بصره * پست فرود تو باند خیم خود را * الا حدیث الله
له عباد * مگر آنکه نوید اگر انداخته ای برای آنکس عبادتی را که * یجد جلاوتها * بیابد شیرینی آن عبادت و این جلاوت
جزای مرارتی است که در جبر کشیده است * رواه احمد * و عن الحسن مرسل قال * و روایت است از حسن بصری بطریق
ارسال گفت * باخفی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * گفت رسیده است مرا که آنحضرت فرموده است * لعن الله
الناظر و الناظور الیه * لعنت کند خدا یتامی نظر کننده را بسوی عورت غیر کسی که نظر کرده شده است بسوی او اگر بقصد و غیرت
باشد * رواه البیہقی فی شعب الایمان * باب الولی فی النکاح و استبذان المرأة * ولی آنکه متولی امر کسی گردد و کما اول
بر تو دیگر و مرد اینجاکسی است که متولی امر محلی است چنانکه پدر و جد و غیر ایشان و درین باب احادیث می آرد که وارد شده در
آیا واجب است وجود ولی در نکاح و آیا واجب است طلب اذن کردن از زن و در آن * الفصل الاول * عن ابی
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تلح الا یخرجتک لتامر * نکاح کرده نشود و ثیب تا آنکه طلب کرده شود و امر او و مشورت
کرده شود و بی و ایلم فبغضت همه که سر تنیاز شده و زنی که نشود پدر و خواهر بک باشد یا ثیب و مرد اینجانبی است بقرینه مقابل
وی یکبار * و لا تلح البکر حتی تستاذن * و نکاح کرده نشود بکرتا آنکه طلب اذن کرده شود در ثیب تا آنکه گفت معنی طلب است

و استشارت و در بکرت اذن گفت بعضی طلب اذن و رضا را که غیب امر میکند و اشارت میکند صریحاً و شرم ندارد در اذن بکار
 بکردی شرم دارد از تصریح بلکه اذن میکند و راضی میگردد اگرچه بکوت بود * قالوا گفتند صحابه * یا رسول الله و کیف اذنما * و چگونه
 میباشد اذن بکار * قال ان تسکت * گفت آنحضرت اذن او بکوت اوست یعنی اگرچه سکوت کند متفق علیه * و این حدیث
 افاده میکند بظاهر خود که جائز نیست نکاح بی امر و اذن امرأه ولیکن فقها را در اینجا تفصیل است و جمیع اقسام چهارست
 شیب بانه و در وی اتفاق دارند که جائز نیست تزویج وی بی اذن وی بشرط آنکه عاقله باشد و دم بک صغیر و در اینجا نیز اتفاق
 است که حاجت باذن وی نیست و وی بی اذن تزویجش تواند کرد و سوم شیب صغیر و در اینجا نیز خفیج جائز است تزویج وی بی اذن
 وی نه نزد شافعی چهارم بکار بانه و درین قسم نزد ما جائز نیست و نزد شافعی جائز است پس بنای ولایت و عدم آن بظاهر
 و حضرت و نزد شافعی نیابت و بکارت پس حدیث معمول است نزد ما بکار بانه شیب باشد یا بکوت قول آنحضرت لا تسکون البکر
 حتی تستاذن حجت است بر شافعی که لا ینحی * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الا یحکم فی نفسها من علیها
 ثیب سزاوارترست بنفس خود از وی خود * و البکر تستاذن فی نفسها * و بکار طلب اذن کرده شود در نفس وی * و از آنها صما
 و اذن وی خاموشی اوست صمات بعضی صما و خاموش بودن * و فی روایتی قال الثیب احق بنفسها من ولها و البکر تستاذن
 و از آنها سکوتها و فی روایتی قال الثیب احق بنفسها من ولها و البکر تستاذن البوا فی نفسها و از آنها صماها * و همه این روایات
 نزدیک اندر بعضی و ترجمه ظاهر است * رده اسلام * و عن حفص بن غصن اخای هجره و سکون لون * نیت خدام * بکار
 و بدال تعجیل صحابه انصار است * ان ابایا زوجهای ثیب * روایت میکند که پدر وی زنی داد او و حال آنکه وی
 ثیب بود * فکارت دلک * پس ناخوش داشت وی آنرا * فانت رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس آمد وی نزد حضرت
 صلی الله علیه و سلم و عرض کرد حال خود را * فردنگاه * پس رد کرد آنحضرت نکاح پدر او را در نسخ صحابه نکاحها یعنی
 نکاح آن زن را * رده اخباری و فی روایتی ابن ماجه نکاح ایها * و در روایت ابن ماجه نکاح ایها واقع شد یعنی رد کرد
 آنحضرت نکاح را که پدر او کرده بود و مال همه روایات بیک معنی است * و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه
 و سلم تزوجهای بنت سبع سنین * روایت است از عائشه که آنحضرت تزویج کرد او را و حال آنکه وی دختر هفت ساله بود *
 و زفت الیه * و زفاف کرده شد وی بسوی آنحضرت * و بی نیت سبع سنین * و حال آنکه وی دختر نه ساله بود و زفاف
 بکسر رای عروس بخانه شوی فرستادن * و لعنهما معا * و لعنهما بی عایشه بادی بود و کتب بعضی لام و فتح عین جمع بعبت
 بعضی و سکون آنچه وی بازی کند و نقران * و مات عنها * و وفات یافت آنحضرت و جدا شد از عائشه * و بی نیت تانی
 عشره * و حال آنکه عائشه بود هجده ساله * رده اسلام * الفصل الثانی * عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال لا نکاح الاولی * گفت آنحضرت نیست نکاح مگر بوی شافعی معنی این حدیث را آن میگویند که نیست نکاح مگر بیکه کردن و
 و نسخه دیگر و نکاح ببارت فساد ظاهر معنی او نیست که نیست نکاح مگر باذن ولی و آن نیز نزد ما و غیره بانه است یا معمول است

بر لفظی کمال او و فیہ وصحت این حدیث سخن است و بسیار می ازانکه حدیث از اصحیح میراند و اللہ اعلم * رواہ احمد و الترمذی
 و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی * و عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ایما امرأتک تحت بغیر ذلک
 گفت آنحضرت هر زنی که کچاک کنی اذن ولی خود * نکاحها باطل نکاحها باطل * پس تمام اذن باطل است بسیار مذکور
 فرمود و وصحت این حدیث سخن است از امام احمد پر سید مذکور کچاک بغیر ولی چیزی ثابت شده است فرمود چیزی ثابت نشد
 نزد من و در بنیاب از بغیر صلی اللہ علیہ وسلم و بر تقدیر صحت مراد بغیر بانده است و این عام مخصوص است بدلائل دیگر همان
 وصل بها فلما المهر * پس اگر دخول کرده است زوج با این زن که کچاک کردی توئی بی پس
 مراد است محرمی یا محرمی * بما اشکل من فرجها * بسبب آنچه اشکال کرده و تصرف نموده مراد فرج آن زن * فان
 اتجروا * پس اگر اختلاف کنه او یا در بیان خود اشتبا بر شین مجرم و بیج خلافت و نزاع کردن بایکدیگر یا سلطان ولی سن لا ولی
 پس بادشاه ولی کسی است که نیست ولی مراد و این او یا بیجست تنازع حکم عدم دارند پس ولی سلطان باشد * رواہ احمد
 و الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی * و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال البغیا التي تلک من النفس فبیتہ
 زنان زانیہ آن زنانه که کچاک میکنند نفسهای خود را بی گواہان و از بیجا معلوم میشود که کچاک بی شک و باطل است و همین است مذهب
 ائمہ و همین است منقول از صحابه و تابعین و آنچه از بعضی متأخرین بر خلافت آن آمده غیر صحیح است و بعضی گفته اند که مراد بینه اینجا
 ولی است زیرا که بوی تنین میگردد و کچاک و برین تقدیر تسمیه بزنا مباحنه است زیرا که در وی شبهه است از بیجست و وجود محل خلافت
 و الاصح انه موقوف علی ابن عباس * واضح است که این قول ابن عباس است و بعضی مرفوع نیز روایت کرده اند * رواہ
 الترمذی * و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البیتۃ کما امر فی نفسها * زنی که قیمست طلب امر کرده
 از وی و نفس وی یعنی در کچاک وی و مراد بینه بیک بانده داشته و او را قیم گفتن با اعتبار حال سابق است * فان صحت
 نمواند ہما * پس اگر خاموش ماند بینه پس این خاموشی اذن اوست * وان ابت فلا جاز علیہا * و اگر ابا آورد سر کشی کند پس
 نیست اگر اہ بروی و بجز بنابر دیگر از بیجست بلوغ وی * رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و رواہ الدارمی عن ابی موسی *
 و عن جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ایما عتق زنی بغیر اذن سیدہ فهو عام * گفت آنحضرت ہر غلامی که کچاک کنی اذن
 خواجہ تو پس وی زانی است یعنی کچاک ملوک بی اذن مالک صحیح نیست پس اگر و علی کنان کچاک حرام کرده باشد و زانی
 بود و مذہب امام ابو حنیفہ است کہ کچاک غلام بی اذن مولی رواست و لغو دان موقوف است بر اذن مولی و چون می
 اذن کند تا مذکور و چنانکہ کچاک فضولی * رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی * الفصل الثالث * عن ابن عباس
 قال ان جاریہ بکرات رسول اللہ گفت ابن عباس و حقیر کی بکرات نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کرد ان ابا ہریرہ
 وی کاہتہ * پس ذکر کردن جاریہ بکدر وی زنی داده است او را و حال آنکہ وی راضی نیست بدان و خوش ندارد و اگر
 غلام یا بوی صلی اللہ علیہ وسلم پس بغیر کرد و ایند را بغیر خدا صلعم آن زن بانہ بود یا مراد بغیر بلوغ است چنانکہ مذہب ماست

لیکن در آن کرامت شرط نیست مگر آنکه از آن اتفاق باشد. رواه ابو داود و وعمر بن ابی سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تفرح المرأة المرأة التي تفرح لنفسها ولا تفرح المرأة لنفسها ویتفرح لکینه زن نفس خود و فان الزانية هي التي تفرح لنفسها زیرا که زانیه همان است که ترویج کند نفس خود را و غیر ما اینست. رواه ابن مایه و علی بن حماد و ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ولد له ولد فلحقه اسم یس که یس که زاییده شود و او را فرزندی پس باید که نیک نهد نام او را زیرا که نیک علیه حال و بایه کمال مروت تا آنکه بعضی گمان برده اند که اسم را تاثیر نیست در کسی و این حکایت را در شرح سفر السعاده تمام و کمال و اوضح کرده ایم و داود بن یونس که ادب فرزند را و تعلیم آداب و احکام مشرفیت و عبادت را که در دنیا و آخرت سود کند و او را مبلغ فلان وجه و چون فرزند بر حد بلوغ رسید کج گند او را و از این معلوم شد که او می و افضل نیست اگر کمال بعد از بلوغ کند. فان مبلغ و علم و زوجه پس اگر بالغ شود و فرزند و نیز و بچند پدر او را فاصلاست آنها پس برسد آن فرزند بزرگ و گنای را فاما انتم علی ایده پس نیست بزرگ و بزرگ پدر او را و از جهت تقصیر او در آن و سببیت او مر آن را و با سبب او و حصر برای تشدید است. و عمر بن الخطاب و انس بن مالک رضی الله عنهما من رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی التوبة مکتوب گفت آنحضرت که در توبت نوشته شده است. من بلغت اثمته اثنتا عشرة سنة کسی که برسد و دختر او دوازده سال و علم و زوجه و بکلی بچند آنس آن دختر را فاصلاست آنها پس برسد آن دختر بزرگ فاقم ملک علیه پس بزرگ آن آنس را و اما انتم فی شعب الایمان. باب اعلان الکلی و الخطیة و الشرط اعلان انککار کردن و اعلان بکلی مستحبست و وارد شده است که اعلان کند بکلی اگر چه بدت زدن باشد و در ضرب و دقت اختلاف است بعضی گفته اند حرام است یا بد و او مطلقا و نزد بعضی مباح است مطلقا و صحیح آنست که مباح است در بعضی احوال چنانکه عی و قدوم و کج و حرام است و غیر آن و بعضی گفته اند مستحب است در کج و خطیة بجز فاعظم هر دو قبیح کرده اند بجز معنی نواستگاری و بغیر خطیة که در کج می تواند بود و ظاهر آنست که بغیر باشد و فی القاموس خطیة کلام متشور و معنی شغل بر جود و ثناء و صلوة و وعظ و تذکر و خطیة سنت است کج و دزد و شافی و در هر عقد مثل بیع و شری و جزلان و مراد بشرط شرطی که ذکر کرده شود و کج فاصلاست صحیح. الفصل الاول عن الریح. بغیر رافع موهده که ستر تانیه شده. بخت موهده. بغیر بزم و فغ عین و کسره و او مشهوره در آخر ذوال جمعه. بن عفران. بغیر عین مملو و سکون فاصلاست انصاریه است انصاریات تحت الشجرة و قدر عظیم و بایه رفیع و او در ذوال رافته. قالت جالینا. گفت آدینیه صلی الله علیه و سلم قبل عین بنی علی. پس در آمد آنحضرت و در هنگامی که بنا کرده شد برین بنی زیناف کرده شد و سپرده شد مراد اینجا نشویم. مجلس علی فراشی. پس نشست آنحضرت بر فراش من که گفته بود که ملک منی. مانند نخستین و نسبت بن بنی همچنانکه تو بر فراش من نشستی خطاب بکلی یکصد که حدیث را با وی روایت میکنند و مجملت جویریات لنا بغیر بن بالوت. پس شروع کردند و دختر کان یا در همان که ما بودند که میزند و در او ت سبخت و بغیر دال و تشدید فاع و میزد بن من قبل سن ابائی بوم بدر و تذبذب یکصد کسی را که گفته شد ناز پدر آن من روز پدر موهده

بن عقیق که در دوست از شهدای بدست و کشته او به جمل عین ست و برادران خود و معاذ و عوف نیز در بر کشته شده اند و
گفته اند که معاذ و عوف از بر مدتی باقی مانده و بعد از علم و تدبیر ستودن خصال و اوصاف سیت ست و دیدن بن بقم و ال ست و انقاص
احسن * ناگاه گفت یکی از بن ثمان * یغنیانی طایفی عدم * و در میان ما پیغمبر است که میدانم خبری را که در فر داشت * فقال
دعی بده * پس گفت آنحضرت مران زن را که بگذران را * و قوی بالذی کنت تقولین * و بگو همان چیزی را که بگفتی و گفته اند
که رخ آنحضرت از بن قول بخت آنست که در وی اسناد علم غیب ست با آنحضرت پس آنحضرت را ناخوش آمد و بعضی
گویند بخت آنست که در کثرت عیون وی در نشانی الهی مناسب بنامند و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضرب دهن و انشای
اشعار با آنست و ظاهر آنست که گفتا بود و انشال این مقام سیاح ست و آنحضرت آن زمان را از آن منع نکرد بلکه
فرمود بگو همانرا که میگفتی قدیر * رواه البخاری * و ترندی نیز این حدیث را روایت کرده است و گفته اند حدیث حسن صحیح *
و عن عائشة رضی الله عنهما قالت زنت امرأة الی رجل من الانصار فرستاده شد زنی که فوسوس بود و بسوی مرد
از انصار و زفاف عروس را بشوهر فرستاد * فقال نبی الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما کان مکرم لو *
آیا نیست همراه شما الهو * فان الانصار یجهلوا * زیرا که بدرستی که انصار خوش می آید ایشان را الهو مرد دلبه و دوست و الهو
در اصل یعنی بازی ست از اینجا نیز اباحت هر دو عروسی و زفاف معلوم میشود و زیاده برین آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خوش داشتن انصار از اسلام و تفر داشت و از ظاهر عبارت مفهوم میشود که خوش داشتن ایشان آزادانی بود و عادی
بود و در فصل ثانی نیز احادیث از عائشه در بنیاد بنا یافته ایم * رواه البخاری * و عنهما قالت تزوجنی رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی شوال * و هم از عائشه آمده است که گفت نکاح کردم آنحضرت در ماه شوال * و بنی بی بی شوال * و زفاف
کردم آنحضرت در شوال * فای نساء رسول الله * پس کدام از زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان اهل عذری
بود و هر چند تزوج آنحضرت از من فی المصر حطوه بالقصر و الکسبه و منده و دولتی شدن زن از شوی و درین حدیث
استحباب تزوج و ناست در شهر شوال بر خلاف عادت اهل جاهلیت که آنرا شوم داشتند بخت آنچه در منی شوال ست
از رف و در و ارشدن و کیدن بر زمین و اکمال کردن کذا قیل * رواه سلم * و عن عقیبة بن عامر قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم احق الشرطان قنوا به * من او اترین شرطهای که باید وفا کنید شما بآن شرط * ما استحلوا به الفروج *
شرطی ست که حلال کرده اید شما بآن شرط فیهما را و تصرف کرده اید در آن تصرف خاص و مرد و بان شرط مکرست با همی
که مستحق ست آنرا زن بقتضای زوجیت و چون التزام کرده است آنرا مرد بکه شرط کرده است و بعضی گفته اند مرد شرط
که بگذارد آنرا مرد برای ترغیب کردن زن را بر نکاح مادام اصری که حرام و مکروه نباشد * متفق علیه * و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخطب الرجل علی خطبة اخیه * خواستگاری نکنم مرد بر خواستگاری برادر خود *
حتی ینکح او یرک * تا آنکه نکاح کند برادر وی یا بیکار از آنکه نکاح کرد خود خطبه تصویبست و اگر ترک کرد خطبه بکند * متفق علیه * و عن حماد

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسأل المرأة طلاقاً احتماً - سوال کنه زن طلاق خواهر خود را مرد بابت نفی است
 خروج وی دارد و احوط باعتبار اینست چنانکه برادر مسلمان میگوید و مرد آنست که شهادت میزند و در روزی دیگر آنچنانکه
 میکند آنزن میگوید آنزن را که داری طلاق ده یا هر دو در تحت یکدیگر اندکی بجهت جمعیت و بجهت که شوی بوی دارد و طلاق بگیر
 یا نه - و لغت فسخ صحفها - یا خالی کند کاسه او را کثایت است از مخصوص گردانیدن خود را بجزایز استغفار و تفرغ خالی
 کردن ظرف از آنچه در وی باشد صحف بفتح صاء و سکون حا که سبب بزرگ این باعتبار نفی ثانی است * و لغت فسخ * و تانکاح کرده شود
 آن زن این باعتبار نفی اول است و اگر کاح بمجنی جماع آورده و باعتبار ثانی میفشود و فاشم * فان لم یأقرا له ما - پس
 بر سببیکه آن زن راست چیزی که تقدیر کرده شده است برای او نصیب دوست * متفق علیه * و محسن این عمران رسول الله
 صلى الله عليه وسلم نمی عن الشفاعة - روایت است از ابن عمر که آنحضرت نمی کرده است از شفاعت بکشتن و عین مجتنبین * و شفاعت
 ان یزوج الرجل ابنته * و شفاعت آنست که زنی دهد و دختر خود را مثل ابروی * علی ان یزوجها الاخر ابنته * در بدل آنکه پدر بخرد
 دیگر دختر خود را * و لیس بینهما صدق * و حال آنکه نباشد میان هر دو مرد و هم و همین مبادله مهر باشد و این نوعی کاح در عصب
 جا بلیت بود پس در اسلام منع شد و شفاعت داشت بعضی یا بر داشتن سبب بوقت کمین چون و بعضی خالی ماندن شخص
 از مرد و بیرون کردن کسی را از جای و دوری آب خورد و در شان در بیایان * متفق علیه و فی روایت مسلم قال لا شفاعت
 فی الاسلام - نیست شفاعت در اسلام و این افظ و باب عصب و عاریت گذشت * و عن علی رضی الله عنه ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لم یحی عن متعة النساء و لم یجبر و روایت است از امیر المومنین علی که آنحضرت نمی کرد از کاح متعه زنان روز
 جنگ خیره و متعه کاح کردن نامدتی معین و نفع گرفتن زن تا آن مدت و این در ابتدای اسلام سبب بود بعد از آن حرام
 شد و تحقیق آنست که حل در دست متعه و با واقع شده نخست حلال بود پیش از خیره پس حرام شد و خیره پیش سبب شد و در وقت
 مکه بعد از آن حرام شد تا ابد و نووی در شرح مسلم درین باب کلام شیخ آورده * و عن اهل لجم الحنفیة و الاشیعة * و نمی کرد آنحضرت
 از خوردن گوشت ماهی خزان که در خانه نباشد و نه خزان و نمی کرد از خوردن گوشت ماهی خزان که در خانه نباشد و نه خزان
 پس و می نازل شد بجهت آن پس بجهت آن همه گوشتها را بر خاک و انبیه میشود و روایت بکر حمزه و سکون نون نسبت
 بآنس یعنی انسان که در مرد مختلط میباشد و بعضی هم غیره روایت است از انس یعنی الفت و آرام و انبیه مجتنبین نیز آمده که نیز
 بعضی انس بضم است * متفق علیه * و عن سلمة بن الأكوع * بفتح حمزه و سکون کاف صحابی مشهور است از شجاعان
 و غیره از آن مور که پیاده بر لشکر سواران میزدند و حاضرند بیع الزموا ان راضی الله عنه * قال خص رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عام اوطاس فی التمتع ثلثاً - رخصت کرد آنحضرت در سال اوطاس در کاح متعه سه روز و اوطاس بفتح حمزه و سکون
 و او نام وادی است از یابو زین که نسبت کرد آنحضرت در وی غنایم چنین را و این بعد از آنکه است متصل و بیان
 اعتبار این رخصت را نسبت داده بر روز فسخ که چنانکه در کلام نووی واقع شده * تم نمی غنما * پیوسته نمی کرد از آن * و رواه مسلم

الفصل الثانی * عن عبد القدر بن مسعود قال علمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم التشهد في الصلوة * تعليمكم كروا ما انحضرت تشهدون نماز * والتشهد في الحاجه * وتعليمكم كروا تشهدوا حاجت مثل الحاج وغيره چنانكه در آخر حديث ما به من و شافى في خطبه كنت ست و تمام عقود مثل بيع و نشر و كحاج و جزان و حاجت اشاره بانست * قال التشهد في الصلوة * كفت انحضرت تشهدون نماز

ايجبات تشهد الصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين انشد لاله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * شرح ابن در كتاب الصلوة كذا تشهد * والتشهد في الحاجه * وتشهد در حاجت آيت

ان الحمد لله نستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شره وانفسا من يهدي الله فلا مضى له ومن يضلل فلا هادي لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله * شرح ابن كلمات نيز در خطبه كتاب كذا تشهد است * و يقر وثقت آيات * و بخوانه

اين سوره آيتي را يكي اين آيه يا ايها الذين امنوا اتقوا الحق تقاته ولا تموتوا الا وانتم مسلمون * دوم اين آيه * النبي تسابون به والارحام ان الله كان عليكم رقيبا * و در بعضي نسخ يا ايها الذين امنوا اتقوا الله الذي تسابون به * اوليه و

كه شادي اين در صحت ابن مسعود است يار اوى قتل بالمعنى كرده و اين وجه اخير بعهدت و نص قرآن مجيد نيت يا ايها الذين امنوا اتقوا الله الذي خلقكم من نفوس واحدة و خلق منها زوجها و بث منها رجالا كثيرا و نساء * يا ايها الذين امنوا اتقوا

و قولوا لا اله الا الله الصليح لكم عالم و ينعلم لكم ذنوبكم من يطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظيما رواه احمد و الترمذي و ابو داود و النسائي و الدارمي و في جامع الترمذي * و در جامع ترمذي اين عبارت نذكر است كه * فسر الآيات الثلاث سفيان الثوري * يعني

ذكر كونه اين سوره آيت سفيان ثوري * و زاد ابن ماجه ليعي قوله * و زياده كرده است ابن ماجه بعد از قول وى * ان الحمد لله اين كلمه را كه * محمد * و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله * و زياده كرده است ابن ماجه بعد از قول وى * من العباد

اين كلمه را كه * و من سادات ائماننا و الدارمي بعد قوله * و زياده كرده است دارمي بعد از قول وى * عظيميا * كه نعمتاي آيات ست اين افطار را كه * ثم يكلمك بحاجته * بيشتر يكلمك بحاجت خود يعني ذكر عقدي كند كه از ايمى بند و و روى في شرح السنه

عن ابن مسعود في خطبه الحاجه * و روايت كرده شده است در شرح السنه از ابن مسعود در خطبه حاجت براي بيان حاجت اين لفظ را كه * من النكاح وغيره * چنانكه در اول حديث در ترجمه گفتم * و عن ابى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

كل خطبه ليس فيها تشهد فحي كاليد الجذماء * هر خطبه كه نيت در وى تشهد ليس آن خطبه مانند دستي ست كه خدام دارد در منش و

يعني مقطوع و بى فائده است * رواه الترمذي و قال هذا حديث حسن غريب * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل امرئ مسؤول * هر امرئ شريف كه پاك داشته و اتهام نموده شود بوى و بال بمعنى دل ست يعني امرى كه متوجه

گروانده شود بوى دى دل كذا قال السيوطي و بعضي گفته اند امر اذى بال خواند باعتبار آنكه چون دل را مشغول بخود گروانده كويامالك و خداوند دل شد و دل گرفتار و باشد و بعضي گفته اند كه بال بمعنى حال و شان ست يعني مرآن امر را كه خاص و شافى مخصوص دارد و بعضي گفته اند يعني امر اولى ست و امرى عظيم است و مرتب و مال همه معانى مبنى شرف است

وایشان تمام و احتفال است بر تقدیر مراد آن است که هر امری شریف عظیم که کم میاید یا فیه بالحدیث که آغاز کرده نشود و در وی بجهت گرفتن مرخصی را و در روایتی بحمد الله و در روایتی لایب آید بذكر الله و در روایتی به بسم الله الرحمن الرحیم * فهو اقطع * پس آن امر بریده شود و تمام است و در روایتی خواجادم * رواه ابن ماجه * و نوی در شرح صحیح مسلم گفته باین همه این روایت کرده شده ایم ما در کتاب اربعین مر حافظ علی القادر را و وی را روایت کرده شده است از کلب بن مالک که صحابی نبوت بود روایت ابو هریره و این حدیث حسن است روایت کرد او را ابو داود و ابن ماجه در سنن خود و روایت کرد نسائی در کتاب عمل الیوم و اللیل و معنی اقطع قلیل البرکة است و معنی اجدم نیز همین است انشی کلام النووی * وعن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم املوا هذا الکلیح ان حکما را کنید این عقد شرعی را که کلیح است او * و اجمعه فی الساجده و گردانید آنرا در سجده یا * و اضربوا علیک بالذنوب * و نیز نذر آن دفعا * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و گفته که عیسی بن میمون انصاری که راوی این حدیث است ضعیف گردانیده میشود و حدیث * وعن محمد بن حاطب * بجا و کسر طاء * مضمین * الحی * بضم حیم و فتح میم و حای جمله صحابی ضعیف است که در صغر سن خود آنحضرت را دیده و عم او را که خطاب است صحبت و گویند که وی اول کسی است که نایمیده شدن نام آنحضرت ولادت یافت بارض حشره و وفات یافت بکسره رابع و سبعین *
عن ابی * روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال * گفت آنحضرت * فصل ما بین الحلال و الحرام البصوت و لاند فرق که میان حلال و حرام است انداز کردن و دفت زدن است و مراد با و انداز کردن تشبیه است میان مردم و مناسب بقرینت و نفی است که بصلح است در کلیح مثل دف * رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه * وعن عایشه رضی الله عنها قالت کانت عندی جاریه من الانصار زوجه * بود و زوجه من دختر می از انصار که تزویج کردم و زنی را دام او را * فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما عایشه الانثین * ای عایشه آیا سر و دیکانی بچی نمی فرمائی که سر و دکنه * فان هذائی من الانصار یحبون الفناء * نیز که این جمله از انصار دوست میدارند سر و دورا * رواه ابن حبان فی صحیح * روایت کرد ابن حدیث را ابن حبان بکسر حای مملو و تشدید و ده که از ائمه حدیث است در صحیح خود و در اصل اینجا بیاض است و این عبارت را در حاشیه اش نوشته اند * و عن ابن عباس قال الکلمات عایشه ذات فرائد لها من الانصار * گفت ابن عباس کجاست عایشه زنی را که خداوند قربت بود و مراد از قبیل انصار * فجاء رسول الله * پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال ایتیم الفئات * پس گفت آیا فرستادید شما آن زن جوان را نزد شوهر پدری و عروس و اهدای او بر فاقه فرستاد و او زنی * قالوا نعم * گفتند آری فرستادیم * قال ارسلتم سهما من نفی * گفت آیا فرستادید هم راه وی کسی را که سر و دگوید * قالت لا * گفت عایشه نفرستادیم * فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الانصار قوم مهم غل * بدرستیکه انصار گروهی که در میان ایشان غل است یعنی سیل است بمنازله و غارت زدن و ایشانشان است و فی الصراح مخالف سخن گفتن با زنان و عشق بازی کردن و الا سم الغزل و تعقیب مراد سر و دگفتن و غل خوانی کردن است * قالوا یهتیم بها

من یقول بلس الیغیر شایسته شایسته کسی را که میگوید ع * ایننا که ایننا که میمانا و حیاه * این غزلی است که در دو و سه یا بخواند
و در حاشیه نوشته اند که آخری نیست که در اول الخطبة السمر الیغیر من غدارکم * رواه ابن ماجه * وعن عروة بن مسعود یقول
ان رسول الله علیه وسلم قال * روايت ست از عمر بن حنبله که آنحضرت گفت * ایها المرأة زوجها و لیان *
هر زنی که تزویج کند او را و دوی * یعنی لاول تنها * پس آن زن مروی نخست راست از آن دوی یعنی مروی را که دوی
نکاح کرده است بوی و این بر تقدیری خواهد بود که هر دوی در یک مرتبه باشند و الا ولی اقرب مقدم است * و من بدع
بیما من رجلین * کسی که فروخت فروختی را بدست دوم * و لاول تنها * پس آن مراول را از آن دوی است
رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی * الفصل الثالث * عن ابن مسعود قال کنانفر مع رسول الله *
ابن مسعود بودیم ما که غزایا کردیم همه را به غیر خدا صلی الله علیه و سلم میباشان * و حال آنکه نبودند با از آن یعنی زوجات *
فقلنا الاخصی * پس گفتیم آیا اخصی می شویم * فینا من ذلک * پس باز داشت ما را آنحضرت از اخصی کردن * ثم حص
ان لستمع * پس رخصت کرد آنحضرت برای ما که طلب شویم که یکرهیم بر دتی معین * فكان احدنا یخبر المرأة بالنوب الی
پس بود یکی از آنکه کج میگردن را و بدل جاسته * تی معین و این دلالت دارد بر آنکه در هر مرتبه رخصت و این را
تاویل ست نزد ما که در باب المهر باید و شاید که در وقتیکه متهم بهیاج بود در هر جمعه توسعه کردند پس از آن منع گفت * ثم قرأ عبد الله
پس خواند عبد الله بن مسعود این آیه را که * یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طبیبات ما صلا الله علیهم * ای آن کسانیکه ایمان آورده اند
حرام نگذارید این چیزهای پاک را از آنچه گردانید * و استخدا می توانی هر شمار را * ثم قرأ ابن عباس قال انما كانت
فی اول الاسلام * گفت ابن عباس نبود تسعه گرداول اسلام * كان الرجل یقدم البلدة * بود مردمی قدوم می آورد
شهر را * لیس له بها سخرة * که نیست عر او را در آن بلده آشنائی * فیتزوج المرأة بقدر ما یرى انه یقیم * پس نکاح میکردن
مقدار بدتی که مید است که بماند در آن شهر * فحفظ له تسعة * پس نگاه میداشت زن برای آن مرد حساب و شتاء او را *
و یصلح له شیء * و اصلای میگرد و نیک می ساخت برای وی طعام وی و این لفظ در نسخ مشکوٰه همچین واقع شده است پنج
شین و قشید و تمانیه یعنی ششوی یعنی بریان کرده شده یعنی طعام او را آنچه یکی از تشریح مشکل حدیث آنرا ضبط نکرده و بداند
توضیح نه نموده و ظاهر است که لفظ تمانیه باشد یعنی اشیای او را آنچه از ضرورات و حاجات او بود و در نسخ قدیم صحیح بخط عرب
از جابح ترمذی این چنین دیده شد و الله اعلم حتی اذا نزلت الایة * تا آنکه چون فرود آمد این آیه * الا علی الزوجه و ما ملکت
ایمانهم * و آن کسانیکه نگاه دارند اندر خجهای خود را اگر از زواج خود یا بر ایمان خود مستثنی زوج نیست از جهت عدم قورات
رواه الترمذی * و عن عامر بن سواد * روايت ست از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از شایسته را بعین ست * قال فقلت
گفت در آمد من * علی قرة * بقاف و او طای مجرعه منقح بن کعب صحابی ست انصاری * و ابی مسعود الانصاری
و بر ابو مسعود انصاری که از شایسته را بهیاج است * فی عرس * در مجلس در آمد در مجلس عرس و عرس سبخته طعام و لیمه نیز

ای آید * و ادراج از غنیمت * و ذاکا و دخر کان یا دهرمان سرود میگوند * فقلت ای صاحبی رسول الله * پس غنیمت من ای دویا پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ای بخش عجزه و سکون یا حرف نداشت یعنی یا * و دایمی بدر * و دواهل بر درو این و دویا پیغمبر
پیر و دزد غنائش آنکه در اوسه و انصاری اختلاف است بعضی میگویند که او ابدری یا غنیمی که نیکه ساکن بود و در پیر آنکه
حاضر بود و در غزوه بدر یعنی فعل ماضی که آنکه کرده شود این فعل که لغوی جاری است نزد شما * فقالوا اجلس ان شئت * پس گفتند
آن دو صحابی نشین اگر نخواهی * فاسمع معنا * پس بشنوباما * وان شئت فاذهب * و اگر نخواهی برو * فانه قدر خص فی الموضع
عنه العرس * زیرا که درستی تحقیق رخصت کرده شده است برای مادر قنیه نزد عرس و از اینجا مفهوم میشود که رخصت بشود
در آن زمان حرمت و کراهت او بود و تخصیص عید یا عرس و اشمال آن بعضی را معلوم بود و بعضی را معلوم نبود و الله اعلم
رواه النسائی * باب المحرمات * باب در بیان زنانیکه حرام کرده شده است نکاح با ایشان بدانکه محرمات بر دو قسم
قسمی از نسب چنانکه اجماع و بنات و انوات و عجات و خالات و بنات اخت و حرمت اینها بود است که هرگز محال نگردد
و قسم ثانی از مصاهرت که حرمت او بسبب تزوج است و بعضی ازین قسم حرمت مویبد و از چنانکه مادر زن و زن پدر و پسر
تا پایان زن پدر و زن پدر تا بالا و دختر زنی که دخول کرده بدان و بعضی غیر مویبد چنانکه خواهر زن و عده و خاله و می حرام
اینجا در حقیقت جمع است و ذوات حرام نه قسم ثالث از رضاع بر تفصیلی که در احادیث و دفعه مذکور است * الفصل الاول
عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجمع بین المرأة و عمتها جمع کرده نشود در نکاح میان زن و عمه
و ی * و لا بین المرأة و خالتها * و نه جمع کرده نشود میان زن و خاله و می مرد و عده و خاله شامل علیا و سفلی است علیا چنانکه
اخت جد و اخت جده و تخصیص بمعه و خاله اتفاقی است زیرا که سوال از آن واقع شده یا آنکه جمع بین الاختین نیز حرام
یا آن چون در نفس در قرآن واقع است تعرض بآن واقع نشد * متفق علیه * و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم یحرم من الرضاعة ما یحرم من الولادة * حرام میشود از شیر خوردن چیز که حرام میشود از زاییدن
و ازین کلیه جز صورتی است که مستثنی است چنانکه مادر و خواهر و خواهر پسر و زن پدر و زن پسر و جز آن و تفسیل آن در کتب فقهاء است
رواه البخاری * و عنهما قالت جارت عقی من الرضاعة * و هم از عایشه است که گفت که آدمی من از شیر نام او افغان بود ابا القیس
بود و بقرات دفع عین و سکون تخمینید و از آخرین و این ابو القیس پدر رضاعی عایشه است شوهر زنی که عایشه را شیر داده و
بعضی ابو القیس را هم عایشه گفته اند و بعضی گفته اند که ابو القیس است و بعضی گفته اند نام ابو القیس است بر هر تقدیر عایشه
میگوید آمد بر من عم رضاعی * فاستاذن علی * پس طلب اذن کرد تا در آید بر من * فایستادن اذن * پس ابا کرد
از اذن کردن مراد او * حتی اسأل رسول الله * تا آنکه پسر سمیغ را بعد از صلی الله علیه و سلم که در آمدن و می بر من و دست
یا نه * فجا رسول الله * پس آید و خدا را صلی الله علیه و سلم قضا کند * پس بریدم مراد او * فقال انه حکم * پس گفت که
بدرست که و می عم هست * فانی له * پس اذن کن مراد او که آید * فقلت فقلت * گفت عایشه پس گفتم من * یا رسول الله

اما الصدوقی المرأة ولم یطعن الرجل * شیر نده است هرگز زن و شیر نده است مرام و * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 انکم فلیعلیک * بدرستی که دوی غم تست و مردی که شیر زن از دوست پدر رضاعی ست و برادر دوی غم رضاعی پس که
 در آید بر تو * و ذلک بعد ما ضرب علینا الحجاب * وان در آمدن وی بعد از آن ست که زده باشد بر ما حجاب * متفق علیه *
 وعن علی رضی الله عنه ان قال * روایت است از امیر المؤمنین علی که وی گفت * یا رسول الله بل لک فی نبت
 عک حمرة * آیا هست ترا رغبت و در دختر عم تو که حمزه است * فانما اجل فتاة فی قریش * پس بدرستی که دختر حمزه نوچه بن
 زن جوان ست از زنان و قبیل قریش * فقال لما علمت ان حمرة اخی من الرضاة * گفت آنحضرت مر علی را یا نمیدان
 تو که حمزه برادر من ست از شیر خوردن * وان الله حرم من الرضاة ما حرم من الفلب * بدرستی که خدا تعالی حرام گردانده
 از شیر خوردن چیز که حرام گردانده است از لب و رضاة حمزه یا آنحضرت آن چنان ست که نویسد که داه ابی اسب بود آنحضرت
 را و حمزه را شیر داده بود و سخت حمزه را داد و بعد از وی بچهار سال آنحضرت را داد و صلی الله علیه وسلم * وعن ام الفضل
 زوجه عباس ست والده عبد الله بن عباس و فضل بن عباس نام او بلبا بنبت الحارث خواهر ام المؤمنین میوه نبت
 الحارث * قالت ان بنی الله صلی الله علیه وسلم قال لا تحرم الرضاة او الرضاة * و در بعضی نسخ و الاخرتان و در بعضی
 والاضعتان یعنی حرام نسب گردانید یک شیر خوردن یعنی یک میدن و دو میدن چنانکه گفت * و فی روایت عایشه
 قال لا تحرم المصصة والمصتان * مص میدن * و فی اخری لام الفضل * و در روایت دیگر ام الفضل را چنین آمده *
 قال لا تحرم الاطالة و الاطمان * بل لب گرفتن کودک پستان را و اطلاع در آوردن مادر پستان را در و چون کودک *
 هذه روایات مسلم * این روایتهاست مرسل را و از ظاهر این روایات مفهوم میگردد که سه میدن حرام میگردد و بعضی
 از علما باین گفته اند و بعضی پنج و بعضی ده گفته اند و زده اند که علی الصغیر و یا بعضی و یا ایشان قلیل و کثیر بر است و بیک
 میدن نیز حرام میگردد از جهت اطلاق قول وی سبحانه و اعلم ان لا یرضعکم و انماکم من الرضاة * و عن عائشة
 رضی الله عنها قالت کان فیما انزل من القرآن * بود در چیزی که فرستاده شده است از قرآن این کلام * عشر رضعا
 معلومات بحرس * ده رضعه که یقین معلوم شده باشد و آن حرام میگردد و آنهم ششتن پنجس معلومات * پس منسوخ
 کرده شده رضعه پنج رضعه معلوم یعنی این فرود آمده پنجس رضعه معلومات بحرس * فتوفی رسول الله پس
 وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فیما یقرآن القرآن * و حال آنکه این کلام که خمس رضعه معلومات
 بحرس ثابت بود در چیزی که خوانده میزند از قرآن یعنی حکم خمس رضعه تا آخر عهد آنحضرت بود و بعد از آن منسوخ شد تلاوت و حکم او
 بانی ست شافعی و اسحق و راند و جمهور بر آنکه این هم منسوخ شد باطلاق آیت و در ابقای قراة نزد کسی ست که نرسید
 او را نسخ و الا اگر قراة تا آخر زمان وفات آنحضرت می بود چگونه ترک میگشت و حال آنکه نسخ بعد از زمان آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم نباشد پس بر الله اعلم * رواه مسلم * و عنها * ان النبی صلی الله علیه وسلم جعل علیها عهدا و جعل

و هم از عایشه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن بروی و حال آنکه بودند و عایشه مردی بیکانه * مکانه کرده و ناک * پس گویا آنحضرت مکوه پنداشت و ناخوش داشت آنرا * فقال انما حی * پس گفت عایشه بدرستیکه این مرد برادر من است اینی از رضاعت پس گفت آنحضرت خطاب با همه زنان کرده * انظرن من اخوانکم * نگاه کنید و ببینید که میگویند برادران فاما الرضاة عن الجماعة * زیرا که حکم رضاعت که هر ام گروانید نیست مگر از گرسنگی که بدان وضع را سیری حاصل گردد و این در خردی میباشد پیش از تمامی دو سال نزد اکثر و در نیم سال نزد ابی حنیفه و درین مدت سیری طفل بطعام نمی باشد حاصل آنکه حرمت رضاعت ثابت نمیکند و در کبر سن و آن مردی که نزد عایشه بود و دوجوی کرد عایشه برادری او را در کبر سن شیخ زوده و میگوید که مذنب عایشه است که حرمت رضاعت در کبر سن نیز حاصل و ثابت میشود * متفق علیه * و عن عقبه بن الحارث صحابی است از او لا و فلفل بن عبد مناف اسلام آورده و در فتح مدینه و دست در اهل مکه * انما تزوج ابنة لابی اهاب بن خزيمه روایت میکنند که وی نکاح کرد و دختریکه مر ابو اهاب را بود بکسر خمره بن خزيمه بفتح عین مملو و در زامی و تحتانیه در میان هندو کبیر فانت امرأة * پس آمدنی * فقال قد ارضعت عقبته * پس گفت آن زن تحقیق شیر داده ام من عقبه ابن الحارث را * و التي تزوج بها * و آن زنی را که نکاح کرده است عقبه بآن زن که دختر ابو اهاب باشد پس این خواهر عقبه باشد از رضاعت و نکاح میان ایشان باطل باشد * فقال لما عقبته ما علم انک ارضعتني * نمیدانم من که تو مرا شیر داده * و لا اخبرني * و هم اگر بفهمند دوی تو مرا نوشیده ام من آنرا * فارسل الی آل ابي اهاب * پس فرستاد عقبه کسی بسوی آل ابی اهاب و قوم وی * فسالهم * پس پرسید ایشان که دختر شمار این زن شیر داده است * فقالوا ما علمنا ارضعت صاحبنا * پس گفتند آل ابی اهاب نمیدانیم که شیر داده باشد این زن دختر ما را * فركب الی النبی صلی الله علیه و سلم بالمدينة * پس سوار شد عقبه و آمد نزد آنحضرت بمدينه * فسالهم * پس پرسید عقبه آنحضرت از حکم این سئله * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم * كيف وقد قيل * چگونه زن بیکمی او را و حال آنکه گفته شد که در میان تو و آن زن رضاعت است یعنی آن رضاعت ثابت نشد بپینه مروت و وقوع و احتیاط مقتضی آنست که اجتناب کنی از وی و جدائی او را و نزد اکثر علما این قضیه محمول برین و میگویند که رضاعت ثابت نمیشود مگر گلوای و دهر یا یکم دود و وزن و نزد مالک ثابت میشود مگر گلوای و وزن و نزد بعضی مگر گلوای چهار زن و نزد احتساب میشود مگر گلوای مرضه و معنی حدیث نزد وی عدم حوازیست نه رعایت نوع و ظاهر مفهوم حدیث آنست که مگر بگو برانند و الله اعلم * فقار قما عقبته * پس جدا کردن زن را از خود عقبه * و نکحت زوجها * و نکاح کرد آن زن شوهر دیگر را جزوی * رواه البخاری * و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم حنین لبث حیث املی او طاس * روایت کرد ابو سعید که آنحضرت روز حنین فرستاد لشکری را بسوی او طاس که نام داد است از دیار هوا زن * فلحقوا عددا پس پیش آمدند دشمنان زنی که با فرزند * فلحقوا بهم * پس قتال کردند و دشمنان را * فظفر و اعلم * پس غالب آمدند ایشان بران و دشمنان * و اصحابوهم عبا یا * و رسیدند و یافتند برای خود برده ها که بنزد و مکان نامسان اصحاب النبی صلی الله

علیه وسلم فرمود این غیاس من * پس گوید که بعضی مردمان از اصحاب آنحضرت تعجب کردند از بزرگواران اجتماع کردن این زنان که نزد
 من اجل از او به من من المشکین این خبر شنیدند این زنان که مشرکان بودند و شیعیان با وجود دشواری این زنان را چگونه جمیع توان کرد
 فائز از القدری و فلک * پس فرمود فتاویٰ تعالی در این باب این آیت را * و المحصنات من النساء حرام گردانیده شد
 بر شما از زنان شوهر دار و انبهار از محصنات بجهت آن گویند که مردان نگاه میدارند و فرج زن از او محصنات بجهت عداوت و فرستادست
 که این زنان نگاه میدارند و فرج را برای مردان * الا مالکات ایمانکم * که آن محصنات که مالک شدیم شما ایشان را به بند کردن *
 ای من لهم حلال * پس این زنان را بر این غایبان را حلال انداخته شوهران ایشان قائم اند * اذا انقضت عدتهم
 و فیکمل عدت این زنان یعنی با سبب ایام و وضع علی بایدیدن یک حیض * رواد مسلم * الفصل الثانی * عن ابی
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یمنع المرأة علی عمتها * روایت کرده بود هر چه که آنحضرت فرمود که از زنان که کحل کرده
 زن بر عمو خود * و العمة علی نبت اثیم * و منی که از زنان کحل کرده شود عمو بر پدر خود * و المرأة علی خالتها * و از آنکه کحل
 کرده شود زن بر خاله خود * و الا خالة علی نبت اثیم * یا کحل کرده شود خاله بر دختر خود و منی جمع کردن میان این زنان
 حرام است * لا تلغ الصغری علی الکبری و لا الکبری علی الصغری * کحل کرده نشود زن خورد تر بزرگ تر بزرگ تر که هر فرد
 این تاکید است هر علم سابق را در مرد بصغری نبت است و نبت اخت و بکبری عمو خاله * رواد الترمذی و ابوداود و الدار
 و النسائی و روایتی تو نبت اثیم * و روایت نسائی ناقول است نبت اثیم و قول اول تلغ الصغری الخ و در روایت
 انیس * و عن البراء بن عازب * که صحابی مشهور است و احوال او کمر نوشته شده است * قال مرنی فی ابی بورد *
 گفت گذشت بن خال من که ابورده است بضم باین نیار کبر فون و تحانیه است * و مع لواء * و حال آنکه با وی علمی
 بود که آنحضرت همراه او کرده بود و تا علامت باشد بر آنکه او را بجاری فرستاده چنانکه همراه سردار لشکر میکنند * فقلت این تریب
 پس گفت من کجایم وی * قال یعنی النبی صلی الله علیه و سلم ای رجل تزوج امرأة ابیه * گفت بر اینچه و فرستاده است مرا
 آنحضرت بسوی مردی که کحل کرده است زن پدر خود را * امیه براسه * بیارم نزد آنحضرت سر آن مرد را * رواد الترمذی
 و ابوداود و فی روایتی * و در روایتی مرانی داود و النسائی و ابن ماجه * و مر نسائی و ابن ماجه را چنین آمده که بخال
 ان اضرب غطف * پس امر کرد آنحضرت مرا که بر خیم کردن آن مرد را * و اخذناه * و بکرم مال او را * و فی هذه الروایة قال
 عمی بدل خالی * و درین روایت گفته است عمی بجای خالی پس اختلاف شد که ابورده بن نیا رخا را بر او بن عاز
 است یا علم است که اگر کجا صحبت حاضر شد عقیده ثانیه را به افتاد و حاضر شد بدو همه مشا را و حاضر شد با سیر المؤمنین علی در
 حروب او چنانکه بر این عازب نیز بود و پوشیده ماند که ظاهر حدیث در است که این نقل و اخذ مال آن مرد و جزای من
 فعل بود که تزوج زن پدر است و این مکرطی سیاست باشد و گفته اند که آن مرد اعتقاد صل آن زن کرد و حکم شریعت
 را نگاه نمود و پس کافر شد ازین جهت فرمود بقتل و اخذ مال وی و الله اعلم * و عن ام سلمة قالت قال رسول الله

علیه وسلم لا یحرم من الارض الا اذن الله فی حرام نمیکرد و اذن از رضاع جمع قسم اول که آن قسم که کثافت و نجاست بوده یا
 جسی را مثل طعام و اشیاء در وی موقوف غذا و این نمیشاند که در زمان رضاع که دو سال یا دو نیم سال است این حکم رضاع در
 کبر سن ثابت نمیشود و ذکر قول اونی الهی مقصود از آن بیان واقع و تصویر صورت رضاع است بذکر محل رضاع و غیر طبیعت
 در ثبوت حرمت رضاع که از رضاع انشائی باشد و نه از کلفت سن الهی و مکان قبل الفطام و باشد از قطع پیس از زمان
 فطام بکبر فایضی و در مدت رضاع باشد این نمیکند و بیان کلام سابق است و فطام و فطام از شیر باز کردن کودک را رواه الترمذی
 و عن حجاج بن حجاج الاسلامی و تابعی است از ثقات و امام احمد گفت لا باس به است روایت میکند از پدرش که حجاج
 اسلمی است و صحابی است مات سنه احدی و ثلثین و مائتة در دولت مروان الحاکم عن ابیه * روایت میکند از پدرش *
 انه قال * که پدر او گفت * یا رسول الله باید سب غنی مذمت از رضاع * چه چیزی می برد از سن حق رضاع را که اگر ادا کنی مضرعه
 او را کرده باشم و ساقط گردد از ذمت من حق آن مذمت بفتح میم و کسر ذال حجه و نشایدیم آنچه ثابت گردد در ذمه و مذمت کرده شود
 مرد بزرگ رعایت آن و بفتح میمی ذم نمیشود و در بیان عرب تسخن میداشند که بعد از فطام و فطام چیزی می مضرعه میدادند
 و رای اجرت * فقال خرة * پس گفت آنحضرت آن چیز کمی برد مذمت رضاع را خرة است * چون او امه * خود که اتم
 غلامی یاد اسی و غره سفیدی که در جبهه اسب میباشد بزرگ تر از دریم و بخی امر شریف تیز آید و بخی جب و استنیر می آید
 زیرا که چون انسان ملوک بهترین و شریف ترین ممالیک است پس بکروند بدان و چون مضرعه نفس خود را فدا نمود گویند
 جزا داده شد بمنزل فعل وی و داده شد او را ملوک که خدمت کند او را * رواه الترمذی و النسائی و الدارمی * و عن ابی الطفیل
 الغنوی * بفتح غین معمر و نون منسوب بغین ابن اخصه که یکی از اجداد است نام او عامر بن وائل است صحابی ضعیف
 دریافت از عمر شریف آنحضرت هشت سال و وی آخر صحابه است در موت و صحبت داشت با مرتضی علی و حاضر شد
 تمامه شهادت او را * قال كنت جالساً مع النبی صلی الله علیه و سلم اذا قبلت امرأه یفت بوم من نشسته با آنحضرت ناگاه
 پیش آمد زنی * فبسط النبی * پس گستر این پیغمبر صلی الله علیه و سلم داده * حیا و خور را * حتی قدمت علیه * تا نشست آن
 زن بر او * فلما ذهب قبل نדה انصبت النبی * پس چون رفت آن زن گفته شد این زن شیر داده است پیغمبر را
 صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود و * و عن ابن عمر ان غیلان * بفتح نین مجمره و سکون نحتیه * بن سلمه * بفتح لام
 اقصی سلم * سلمان شد * و له عشرة خوة فی الجاهلیه * و هر او را ده زن بود و در جاهلیت * فاسلمن معه * پس سلمان
 شدند آن همه زنان با وی * فقال النبی * پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسکب اربعا * بگذاشت چهار زن را
 و فارقی سائرین * و جدا کن باقی این زنان را از این حدیث معلوم میشود * که نکاحهای کافران صحیح است چون سلمان
 شوند و امر کرده نشوند با عادت نکاح گر آنکه در نکاح ایشان کسی باشد که جائز نیست نکاح وی که ذاق او و لیکن احتمال دارد
 که مرد اختیار چهار زن را باشد برای نکاح فافهم و نیز دلالت دارد بر آن که اسلام کلی از مردوزن موجب تفریق نیست

مثل اتیان و جنایات مذنب حقیقه است فافهم که اگر گویند همه معا و یک آن اسلام آوردند و این بیدست یا مرد با سکه کجاست چنانکه اشارت کردیم و الله اعلم - و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه - و عن قنصل بن معاویه صحابی است او را شفا اوفی حکم است و اسلام وی پیش از آن بود که عمر او در جاهلیت شصت سال بود و در اسلام نیز شصت سال و بعضی گفته اند یکصد سال زبیر است مات فی زمن یزید بن معاویه - قال اسلمت و حتی خمس نسوة - گفت سلمان شدم من و حال آنکه در زیرین تیغ زن بود - فمسالت النبی - پس سوال کردم من پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال فارق واحدة و اسک اربعاً - پس گفت آنحضرت جدا کن یکی را و نگاه دار چهار را فماتت لی اثنتین مائة عذی عاقراً پس قصه کردم من بسوی ویرینه ترین از زنان از وی صحبت نزد من که نازانیده بود - من در ستمین ستمه - مدت شصت سال - ففارقتهما - پس مفارقت کردم آنرا - و رواه فی شرح السنه - و عن الضحاک بن خزيمة یفتح قنا و سکون یا الدلیلی - تا بانی است حدیث او در بصیرت است ذکر کرده است او را این جهان و ثنات - عقل بیه روایت کرده از پدر خود که فرمود دلیلی است و وی صحابی است و خواهر زاده نجاشی است و قائل عیسی کذاب کرد عجمی نبوت کرده بود و من - قال قلت - گفت پدر او که شتم - یا رسول الله انی اسلمت و حتی اطفال - بدرستی که من اسلام آوردم و حتی آنکه در زیرین و خواهر اند - قال - گفت آنحضرت - اختارتم اشدت - اختیار کن هر کدام ازین دو را که خواهی خواه آنرا که شست کجاست که یا آنرا که کرده و برین اندیشه نشسته و امام ابو حنیفه گفته اگر ترجیح کرده است آنها را امتناع یعنی یکی را بخواهد و دیگری اختیار کند که نخستین را از جهت عدم صحت کجاست بر پسین - و را وقت - و رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و ابن عباس قال اسلمت امرأه فخرت و جئت - گفت ابن عباس اسلام آوردن من پس کجاست که زنی بگریه میبرد - فجاؤا الی النبی - پس آمد شوهر او که نخست بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال - پس گفت زوج وی - یا رسول الله انی قد اسلمت - بدرستی که من اسلام آوردم - و علمت باسلامی - و دانستی تو اسلام را و این تاکید اسلام و تحقیق است یعنی بی شبهه و در بعضی نسخ علمت بخبر ما بلغ غاب یعنی دانست آن زن اسلام را - فانتزعهما رسول الله - پس کشید آن زن را پیغمبر صلی الله علیه و سلم زن زوجها الاخر - از شوهر پیشین او - و رد بایا زوجها الاول - و باز گردانید او را بسوی شوهر نخستین وی - و فی روایات قال انها اسلمت معی - و در روایتی آنست که آن شوهر نخستین او گفت که آن زن اسلام آورد با من - فزودها علیها - پس باز گردانید آنحضرت آن زن را بران شوهر - و رواه ابوداود و روی فی شرح الاستبصار جامعته من النساء - و روایت کرده است در شرح السنه که جماعتی از زنان - رومین النبی - باز گردانید ایشان را پیغمبر صلی الله علیه و سلم بانکاح الاول علی ازواجهم - بکجاست اول بر شوهران ایشان - و غیر جماعت الاسلامین - نزد و جمع شدن هر دو اسلام از پیغمبر اسلام هر دو زن - بعد اختلاف الدین و الله بهما اختلاف دین و دار یعنی اگرچه مختلف شدند دین باسلامی که نه دیگری و اگرچه مختلف شود و اگر یکی در دار الاسلام باشد و دیگری در دار کفر و مشرک

و اما وجوب نفقه است با انکه اسلام بر وی وجوب کرده وقت و قبل نشود و کجای سابق ثابت مانده شمس بن ابی بکر بن
 بنه از زبان است دختر ولید بن خیره * کانت تحت صفوان بن ائیمه * بود آن دختر ولید بن صفوان بن اسیر قریش که شتر
 پدر او در زید کاخ بود و اسلام آورد وی بعد از فتح که دو دختری و طاعت کاخ بود * فاسلمت یوم الفتح * پس اسلام آورد
 زین وی روز فتح که پیش از شتر خود یک ماه * و هر بزرگواران اسلام * و گر خجسته شتر او از اسلام * تبعث الیه
 ابن عمر و هر بزرگواران * پس فرستاد آنحضرت بسوی او و هر بزرگواران * غیر است غیر بزرگواران * فاستخرجهم و برد
 رسول الله با دای * حضرت رسول الله علیه و سلم اما صفوان * از جهت امان دادن در صفوان را * فلما قدم فیسر
 چون قدم آورد صفوان * جعل له رسول الله علیه و سلم تسهیر لثوبه اشهر * که دیدم او را آنحضرت و تسهیر آوردن
 او را چهار ماه چنانکه اهل مکه را حکم کرده بودند که چهار ماه بروند و سیاحت کنند بروی زمین هر جا که خواهند تا بر ایشان و دیگران
 سرگردان شوند چنانکه منطوق قرآن است بعد از آن بیانید و ایشان شوند و اسلام آرند * حتی اسلمت اسلام آورد صفوان
 بعد از یک ماه * فاستقرت عنده * پس قرار یافت آن روزه که بخت الولید باشد نزد وی * و اسلمت ام کلثوم بنی هاشم
 بن هاشم * و از بعد از آن زنان ام کلثوم است که دختر حارث بن هشام است بر زرا و جمل بن هشام از ماد که میامیست
 و ابل حارث قریش شریف صاحب مکارم و جاهلیت و اسلام و اسلام آورد و بعد از فتح و بنیو شد اسلام * و امرأة عکرمه بن
 ابی جهل * این ام کلثوم زن عکرمه بن ابی جهل است * یوم الفتح یکانه اسلام آورد ام کلثوم و هر بزرگواران
 سن الاسلام * و گر خجسته شتر او عکرمه بن ابی جهل از اسلام * حتی قدم الین * تا آنکه رفت میمن * فارسلت ام کلثوم
 پس کج کرد ام کلثوم و بزرگواران طلب شود با آنحضرت * حتی قدم علیه من * تا آنکه قوم آورد بر شتر خود و میمن راه
 فخرته الی الاسلام * پس خواند شتر او بسوی اسلام * فاسلم * پس سلمان شد عکرمه پس آمد نزد آنحضرت چون
 دید آنحضرت او را گفت مرحبا بالاکب المهاجر و در روایتی بر خاست آنحضرت و در کنار گرفت او را و نیک شد
 اسلام او و بناقب او بسیار است * فثبتا علی مکاحما * پس ثابت ماند ام کلثوم و عکرمه بر کج خود * رده مالک عین
 بن شهاب مرسله * روایت کرد این حدیث را مالک از ابن شهاب زهری بطریق ارسال و این حدیث دلیل
 مرغیه را در قول ایشان بدم و تفرقه با سلام احد الزوجین چنانکه شافیه میگوید * الفصل الثالث * عن ابن
 عباس قال حرم من النیب سج * گفت ابن عباس حرام گردانیده شد از نیب هفت زن * و من الصهر سج * و
 حرام گردانیده شد از نسب هفت زن مصاهره خوانی که از نیک حاصل گردد * ثم قرأ * پس خواند ابن عباس برای اثبات
 این دعوی این آیت را که * حرمت یکدیگر اما تا اتم الایه تا آخر آیت از جهت استعمال این بیت بر تمامه اقسام پنج حرام
 است نسب و اکثر پنج حرام است بر مصاهره * و در شرح ترجمه باب ذکر کرده شد * رده البخاری * و عن عمر بن الخطاب
 عن امیر عن جده ان رسول الله علیه و سلم قال ایما رجل تلخ امرأة * گفت آنحضرت هر مردی که نکاح کند زنی

فوقل بها ليس دخول كروان زن * فلا يحل له ان يحل ان يتنبا * ليس حلال نیست مردان مرد را محلی * وحق گرفتن * وآن
 لم یصل بها * واکر دخول نکرده است بان زن * فلینک انبتا * پس گو که کجی کند دختر او را خواها ما بعد از تنقی ازان زن وجمع
 ماور و دختر دست نیست * وایما رجل یکنع امرأه فلا یحل له ان ینکحها * پس حلال نیست و مرد او را که کجی کند ماوران زن
 وغل بها اولی دخل * دخول کرده است بان زن یا نکرده است پس در کجی و دختر زن دخول شرطست و در ماور زن شرط
 نیست و این هر دو حکم در قرآن مجید مذکورست * رواه الترمذی و قال به حدیث لا یصح من قبل اسناده * و گفته است
 ترمذی که این حدیثی است که صحیح نیست از جانب اسنادش * انما رواه ابن لیس * و روایت نکرده است ابن حدیث را که این
 لیس بن سلام و کسر با * و الثقی بن الصباح عن عمرو بن شیب و بهایضفان فی الحدیث * و این هر دو شخص که ابن لیس و
 بن الصباح اند ضعیف داشته می شوند در حدیث * باب المباشرة * اصل مباشرت از پیشه است و بشرفه یعنی ظاهر
 آدمی بر چند از وی و بهین جهت آدمی را بشرفه گویند که پوست وی از وی عاریست بخلاف سایر حیوانات پس مباشرت
 رسیدن بشرفه یا یکدیگر و از آنکایت انجماء دارند که بشرفه مرد و بشرفه زن ملاقی یکدیگر میشوند * الفصل الاول * عن جابر
 قال كانت الیه و تقول * روایت است از جابر گفت بودند یهودی که میگفتند ما ذاتی الرجل امرأته من در بانی قبلها * و تنی که
 می آید مرد زن خود را و جاب میگفت از جانب پس وی در پیش وی یعنی جماع و پیش میکنند چنانکه عادتست ولیکن از جانب
 پس او خال میکنند * کان الولد اقول * میاشد فرزند که از پیش * فقلت * پس فرو داد این آیت * لیس احرم ثم لکن زمان
 شما گشت از شما اند که از اینجا نتیجه حاصل شود * فاذا حرمتم انی شتم * پس بیاید بگفت از خود بهر گشت که خواستید و بهر وضع
 که خواستید از آنکه آمدن و در وضع حرم باشد که از اینجا باری نتیجه پیدا میکنند * متفق علیه * و عنه قال کنان نزل * و ما نزل
 است گفت بودیم که غزل میکردیم غزل همین مظلوم و زای دور کردن لطفه را تا در رحم نیفتد * و القرآن نزل * و حال آنکه
 قرآن فرود می آید یعنی در زمان آنحضرت که وی می آمد از غزل که ما میکردیم نمی نیاید * متفق علیه و از او مسلم * و زیاد کرده
 است مسلم این عبارت که فلیح ذلک البی * پس رسیدن بر آن یعنی غزل کردن ما باینبرای علی علیه السلام و مسلم و نیز این
 نمی خورد آنحضرت باین معنی که کتاب نمی آید از غزل که در این حدیث اباحت غزل معلوم میشود * و عنه قال ان جلا
 انی رسول الله * و هم از جابر است که مردی آمد آنحضرت را بعلی علیه السلام فقال ان لی جاریه سی خادمتها * پس
 گفت آن مرد که مرا واهی ست که وی خدیگه را ست * و اما اطوف علیها * و حال آنکه من طواف میکردم بر وی طوف
 و طواف کرد چیزی گشتن یعنی طوف میکردم او را * و اگر او ان تحمل * و ناخوش میدادم که باردار گردد وی * فقال اغزل عنها
 ان شئت * پس گفت آنحضرت غزل کن ازان جاریه اگر میخواهی تو که حمل نکند و اما ندانم در آخر آن * فانه سیاتیم ما قبلها
 پس بدستیک نشان نیست که سر انجامست که می آید آن جاریه را چنانکه تقدیر کرده شده است مرا و از او زولد و غلبت الرجل
 تم اما و فقال * پس درنگ کرد آن مرد مدتی بیشتر آمد آنحضرت را پس گفت * ان الجاریه قد جملت * که سر موده بدستیک

آن جابر را حامله شد. فقال قد اجتمع لك انما سیاتهما ما قدر لهما. پس گفت آنحضرت تحقیق خبر کرده بودم من ترا که سر انجام هست که
 بساید او را آنچه تقدیر کرده شده است مرا و این حدیث نیز دلالت دارد بر اباحت غزل و لیکن در وی اشارت است بلامیت
 آن بحیث عدم نفع آن. * رواه مسلم. * وعن ابی سعید خدری قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غزوة * گفت
 ابو سعید بن ابی حمزه ما آنحضرت در غزوه * بنی المصطلق * بضم می و سکون صا و فتح طای عملتین و بکسر لام و فتح نیز آمده در
 آخر قاف نام قبیله است * فاصعدنا سبعا من سبی العرب * پس یا فخر ما دیده از برده های عرب * فاصعدنا النساء پس بخوانم
 ما و سل کویم زنان را * و اشد علینا العزقة * و سخت شد بر ما بی زنی غزوه بضم عین و سکون زای و موصو در بی زنی
 و بی شوی عرب بغنیمتین مردی زن * و اجبنا الغزل * و دوست داشتیم ما غزل را * فارذنا ان لغزل * پس خواستیم
 ما که غزل کنیم * و قلنا ان الغزل و رسول الله * و لقیتم باطریق النکار و استبعا و آیا غزل کنیم و حال آنکه غیر خدا صلی الله علیه
 و سلم من اطعمنا * در میان ما باشد * قبل ان نسألکم * پیش از آنکه پرسیم آنحضرت را * فسلنا عن ذلك * پس پرسیدیم
 آنحضرت را از آن * فقال ما علیکم * و در روایتی لا علیکم * ان لا تفعلوا * نیست باک و بر شما درین که بکنید غزل را و الا
 در فعلوا از آمده است و ان که بر عمره نیز روایت است یعنی نیست کناه بر شما اگر بکنید غزل را قسط لانی گفته ام معنی آنست که نیست
 واجب بر شما که بکنید غزل را پس لازمه آنست که * ما من نسمة کانت الی یوم القیمه * نیست هیچ نفسی که پیدا و هست شوند * است
 تا روز قیامت * الا و می کانت * مگر آنکه آن نسیم پیدا شوند * است چنانکه در حدیث سابق فرموده و سیاتهما ما قدر لهما و نسمة
 یعنی نفس و دم و مردم * متفق علیه * و عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الغزل * پرسیده شد آنحضرت از
 حکم غزل که جائز است یا نه * فقال ما من کل الما و یکلون الولد * پس گفت آنحضرت نه از هر آب منی می باشد فرزند * و اذا
 اراد الله خلق شیئ لم یسعه شیئ * و چون بخواهد خدا تعالی پدید آوردن چیزی را نمی کند و باز نمیدارد و او هیچ چیز منی شما خیال کرد
 که بختن و انداختن آب منی در رحم سبب پیداشدن فرزند است و غزل سبب پیداشدن است آنچنین نیست که شما فهم
 کرده اید بلکه آن با داده پروردگار تعالی است بسا که آب منی در رحم برزند و فرزند نشود و بسا که غزل کند و فرزند پیدا نشود نعم
 فرزند از نطفه متکون میشود و تواند که در صورت غزل بی اختیار چیزی از نطفه در رحم افتد و ولد متکون گردد اگر تقدیر الائی پدید
 آورفته است و بی نطفه هم می تواند پدید گردد و آنکه نطفه در رحم افتد و ولد متکون نگردد و خود بسیار است فافهم * رواه مسلم * ازین احادیث
 خصی و غزل مغموم شد با اشارتی بکرات از کتاب آن و مذنب ما و اکثر علماء آنست که غزل در حره جائز نیست مگر رضای
 وی و در است جائز است خواه منکوحه باشد یا منکوحه که بعضی گفته اند که در منکوحه رضای مالک او معتبر است و عن حماد
 بن ابی و قاص ان رجلا جاء الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لی اغزل عن امرأتی * مردی آمد نزد آنحضرت
 پس گفت که من غزل میکنم از زن خود و این زن فحشی هم داشته است که شریعی داد او را * فقال له رسول الله صلی الله علیه
 و سلم گفت مرا و این غیر خدا صلی الله علیه و سلم لم یفعل ذلك * برای چه سخن آنرا * فقال رجلا شهنش علی ولد ما * پس گفت

در کفای باز جانب پیش و از جانب پس بر خلاف بود که از او با شیخ سید و خجسته در فصل اول گذشت - و اتفاق الدبر و آئینه
 و بر نیز کن قملی کردن زن را در بر و در حالت حیض - رواه الترمذی - و عن جریمه - بضم خای جمعه و فتح نای - بن قن
 صحابی انصاری است حاضر شد بر او و ابجد از او و فتح نای توهم بدست او بود و در صفین با سیر المؤمنین علی بود و چون
 عمار بن یاسر کشته شد شمشیر کشید و فقال که در آتش شد رضی الله عنه و ذو الشهادین لقب او است - قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله لا یستجی من یحیی - حق تعالی شرم نمیدارد از حق و درین زیادت تاکید است و تنبیه است بر شدت
 محبت یعنی این سخن است که مکروه است و اگر او و بر زبان نگوید آن آورد - اگر چه بطریق منخومی باشد ولیکن چاره نیست از
 ذکر حکم شرعی - لا تأتوا النساء فی ادبارهن - ینأین زنان را یعنی دخی نگنید در دبرهای ایشان - رواه احمد و الترمذی و ابی
 و الدارمی - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یمن من اتى امرأته من دبرها - لغت مکروه شده و گفته
 شده است از درگاه قرب و رضای حق سبکه باید زن خود را در دبرش و در کتب معتزله یعنی زنی را و ظاهر است که ایشان در دبر زن
 بجا نماندند و اغلط خواهد بود در مرتبه و محصیت - رواه احمد و ابو داود - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله
 یأتی امرأته من دبرها لا یظن الله الیه - بدرستی که میاید زن خود را در دبرش نظر کند خدای تعالی بر ضا و عنایت بسوی و -
 رواه فی صحیح السنه - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یظن الله الی رجل اتى رجلا و امرأه
 فی الدبر - نظر نمیکند خدای تعالی بسوی مردی که بیاید مردی یا زنی را در دبر و تنگ نیست که اول اغلط و اند و اشع است و بلند
 تقدیم کرد و آنرا اگر چه هر دو حرام است و نقل میکنند از امام مالک که در زن و داه خود روایتی است و الله اعلم - رواه الترمذی
 و عن اسماء بنت زید - صحابه انصاریه از زوات عقل بود حاضر شد بر یحیی که او گفت نه کافر را بچوب بستون - قابلیت است
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت - لا تقبلوا اولادکم سرا - کشیده اولاد خود را پنهانی بگذاشت
 از عیله که گذشت که در حکم قتل است - فان الغیل یدرک الفارس - پس بدستی که غیل در می یابد اهل فارس را فید عشره - و عن
 پس می اندازد و او را از اسب او و هلاک میکند او را یعنی باقی میاندار غیل در فساد مزاج و ضعف قوی تارسیه بوقت بلوغ
 و مردی پس چون مقاومت کند در جنگ سست میگردد و می افتد از پشت اسب و شکست بخورد این حدیث اثبات اغفیل
 میکند و در احادیث سابقه نفی کرد و بطریق گفته کفای برای موثریت تحقیق است چنانکه اعتقاد اهل جاہلیت بود و این حدیث برای
 اثبات سبب عادی فی الجمله است انشی و ظاهر آنست که نمی و ترک نمی هر دو با جهتا و بود اول نمی کردند بدلیلی که روی مواد
 بعد از آن با سنان نظر حال فارس و روم و عدم قضا را ایشان ترک نمی کردند چنانکه مضمون حدیث جذامه دلالت دارد
 بر آن فقیه و الله اعلم - رواه ابو داود - الفصل الثالث - و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال بھی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان یزید عن الحرة - گفت امیر المؤمنین عمر که بھی که غزل کرده شود و فلان از او -
 الابادینما - که با یزدان وی و ازین مفهوم میشود که از جاریه میتوان کرد فی اذن وی و می خاند مذنب ماست - رواه ابن ماجه

باب درود واقع و تہمت سابق - الفصل الاول - عن عروۃ عن عائشۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لما فی بریرۃ * روایت کرد عروہ بن الزبیر کہ اگرچہ تابعین و خواہنہ زادہ عائشہ است از عائشہ کہ آنحضرت گفت مرا نیشہ راوشیہ بریرہ یعنی باو کہسرای اولی کہولات عائشہ بود و نخست در ملک یہود بود پس خریدار از ایشان عائشہ و قصہ آن در کتاب البیوہ گذشتہ است پس گفت آنحضرت بھائیشہ خندیدہ با غنیمت * کہ تو اورا پس از او کن اورا پس از او کردہ عائشہ اورا * و کان رو عبادہ بود و شوہر بریرہ بندہ * فیہ ہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم * پس مخیر گردانید آنحضرت بریرہ را بعد از ازادی کہ در تحت شوہر باشد یا نباشد و این را بخیر ارضی میگوید کہ چون جاریہ در نکاح مردی باشد و آن جاریہ از او شود و مخیرست کہ آن مرد را اختیار کند یا نباشد کہ بخیر بلوغ میباشد * فاتحارت نفسہا * پس اختیار کرد بریرہ نفس خود را نہ شوہر و جہا گشت از دوسے * و لو کان حرام الخیر * و اگر بود شوہر او از آن مخیر نگردانید آنحضرت بریرہ را و این قول ائمہ ثلاثہ است کہ میگوید اختیار کرد زن را ثابت میشود و بعد از ارضی بر تقدیری است کہ زوج وی عبد باشد از برای دفع عار کہ در تحت عبد چون باشد و نزد امام ابی حنیفہ و فقہا ثابتست اگر زوج حریز باشد و علت تخییر نزد امام اقلع از زیادت ملکست زیرا کہ در مالکست بروی زوج سہ طلاق را و برائتہ و طلاق دوگوا کہ این زیادت یعنی قول او و لو کان حرام الخیر باز در ایشان در حدیث ثابت نشدہ یا حدیث مدحست و این قول را و نیست بنا بر مذہب و اعتقاد خود تحقیق این در اصول فقہ است و اگر مرد و عا از او کردہ شدہ نہ ثابت نیفتد و اختیار با اتفاق و اگر زوج از او کردہ شد نہ نیست مرد او را خواہ زن وی حرہ بود یا امہ * شفق علیہ * و عن ابن علی رضی اللہ عنہما قال کان فیج بریرۃ بعد اسود * گفت ابن عباس بود شوہر بریرہ غلام سیاہ * فقال لا نیشہ * گفتنیشہ مرد او را نیشہ بضم یاء کہسرتین مجملہ * کافی انظر الیہ * گویا کہ من می بینم اورا * * بطوف خلفائی مسلک النبی * میگوید در پس بریرہ در کوچہای مدینہ مسلک بحسرتین و فتح کاف اولی جمع سک * یکی * در حالیکہ یکدیگر از فراق بریرہ * و دوسوہ لیل علی یحیی * و اشکهای او روان میرود بریش وی * فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم للعباس * پس گفت آنحضرت مرد عباس را * یا عباس الانجب من جب نیشہ بریرہ * ای عباس شکفتنداری از دوستی نیشہ بریرہ را * و من انقب بریرہ مغنیا * و از دشمن داشتن بریرہ نیشہ را * بیت سیل من سوئی وصال و تعدوی سوئی فراق * ترک کام خود و گرفتن از یک کام دوست * فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لوراجتہ * پس گفت آنحضرت یعنی بریرہ را اگر مر اجبت کنی نیشہ را و شوہر کنی او را بہتر باشد * فقالت * پس گفت بریرہ * یا رسول اللہ مرا می * آیا امہ سبکی کہ بہتہ بجمع کنم پس جاریہ است * قال انما اشفع * گفت آنحضرت امہ سبکی کہ شفاعت و درخواست میکند و اختیار تو باقیست * قالت لا اجابہ لی فیہ * گفت بریرہ نیست حاجت مرد نیشہ * رواہ البیہاری * **الفصل الثانی** عن عائشۃ رضی اللہ عنہا انما ازادت ان یتمی * روایتست از عائشہ کہ وی خواست کہ از او کند * محلوکین اما روج * و دو محلوک را کہ مرآن عائشہ را بود کہ میان ایشان نزوحیت بود و زوج یعنی جفتست پس ہر دو زوج میوان گفت و در آن نیشہ صلیان رخ رو صین واقع شد

و در بعضی نسخ مخلوطه که این زوج و ضمیمه لها برای مملوکه است و این هر دو نسخه ظاهرست * فساکت البی * پس رسید عایشه پیغمبر را
صلی الله علیه و سلم که کدام یکی را نخست آزاد کند و در باران را * فامر بان تبداء باهل قبل المرأة * پس امر کرد آنحضرت
عایشه را که ابتدا کند در اعناق عمر و پیش از زن تا منقش نشود و کجاکر اگر ابتدا برزج کند با اختیار کردن وی نفس خود را و اگر مرد را
سما آزاد می کرد هم باقی می ماند کجاکر چنانکه معلوم شد * رواه ابو داود و النسائی * و عثمان ان بريرة عقت و عی غلغیث *
و هم از عایشه روایت است که بریره آزاد شد و حال آنکه وی نزد غیث بود و در کجاکر وی بود * فجزها رسول الله * پس مخیر
گردانید بریره را پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال لها ان قریب * و گفت آنحضرت مر بریره را اگر نزد یکی کنی بی جای کنده شو
تو نزد قریب بگر است از باب سبع مسمع * فلاحیها لک * پس نیست اختیار مر ترا از جهت حصول رضا بزوجیت وی و در جوار
بلوغ خود بحد سکونت رضا حاصل میشود * رواه ابو داود * و درین باب فصل ثالث نیست * باب الصداق * فی فصل
و کسر آن و صدق نفقه و صداق و هم دال نیز آمده که بین جمع صدق چنانکه سب و سحاب و کتب و کتاب و اقل مهرزداده و هم
دینزد مالک بلع و دینار و ان بهای سر است که نصاب ستره نزد ایشان است و نزد شافعی و احمد هر چه صلاحیت نیست داشته باشد
بیش یا کم و ستره طکرده شده است در روایت از بعضی اصحاب احمد که چیزی باشد که مر آنرا نصف است پس جائز نباشد غیر فلان
و مانند آن و استلال کرده است در مدایع بحیث جاری و این عمل از هر اهل سن عیشره * الفصل الاول * عن سہیل
بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اجتمع امرأه * سہیل ابن سعد ساعدی انصاری که از شایسته صحابه است و از خز
نات سن الصحابة بالمدینه است روایت میکند که آمد آنحضرت رازی * فقالت * پس گفت آنزن * یا رسول الله
و هست نفسی لک * بدرستیکه من بخشیدم نفس خود را برای تو و این شریعت بود که اگر زنی ببخشد نفس خود را پیغمبر صلی الله
علیه و سلم حلال بود و کجاکر وی و هم و این از خصائص آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم چنانکه منطوق قرآن است * فقامت
طلیلا * پس بایستاد آن زن زمانی دراز و آنحضرت ساکت ماند و هیچ جواب او نپذیرد * و درنداد * فقام رجل فقال * پس ایستاد
مردی پس گفت آن مرد * یا رسول الله و جنبها ان لم یملک لک فیما حاجت * تزویج کن مر او را اگر نیست مر ترا حاجت
دروبی یعنی امر کن او را و ارضی گردان بان یا بجهت آنکه هر کز او بیست امام مدلی اوست * فقال لعل عنک من شیء *
پس گفت آنحضرت آیا هست نزد تو چیزی که مهر گردانی برای او و اصدای که بخرم مهر نمایند * قال ما عندی الا ازادی
گفت آن مرد نیست نزد من مگر این ازادی که در تنه خود بسته ام و در روایتی آمده است که آنحضرت فرمود از اینجا که بیاید اگر تو
میپوشی او بر حنجره نماد و اگر او میدوید تو بر حنجره میمانی * فقال * گفت آنحضرت * فالتمس و فو حاتما سن حید * پس طلب کن
و بجم رسان چیزی و اگر چه باشند آن چیز اگر بستی از آهن * فالتمس فلم یجد شیئا * پس بجهت آنکه در پس نیافت هیچ چیز از این
حدیث دلیل است مر امیر را که فاعل اند با لکه در مهر مقداری عین نیست هر چه صلاحیت عینیت دارد و مهر می تواند شد و اصحاب
مایکونید که مثل این معمول است بر عمل زیر که عادت ایشان جاری بود بر عمل بعضی مهر پیش از دخول * فقال رسول

صلی الله علیه وسلم مل حک من القرآن ثنی * پس گفت آیا هست بقوای مرد از قرآن چیزی * قال لم سوء کذا و دوسره کذا * گفت
 اری هست با من سوره یحیی و سوره یحیی * فقال قد روجها * پس گفت آنحضرت تحقیق ترویج کردم قرآن را باهاست
 من القرآن چه چیز که بگفت از قرآن ظاهر است که مهدی همین تعلیم قرآن را ساقط و نزد بعضی انما این جائز است چنانکه
 موسی علیه السلام خدمت شعیب و گوشت فزونی او را مهر گردانده و خفیه نیکی کند که واجب درین صورت مهر مثل است چنانکه در صورت
 عدم تسویه و کله یا انجا برای مقابلت نیست بلکه برای سببیت است یعنی ترویج کردم بسبب آنچه بگفت از قرآن
 و سبب اجتماع نو بادی وجود قرآن است چنانکه باید از ترویج ابی طلحه را مسلم را بر اسلام و نیز شاید که آنرا از خشید مهر خود را بان مرد
 و الله اعلم و فی روایتی قال * و در روایتی گفت آنحضرت * النطق قد روجها * بر ترویج و روایت ترویج کردم تر او را * فعلمنا
 من القرآن * پس تخمین کن او را از قرآن * متفق علیه * و عن ابی سلمه قال سالت عایشه رضی الله عنها کان صدائی یابی
 صلی الله علیه وسلم گفت ابو سلمه پرسیدم عایشه را که چه بود مهر آنحضرت * قالت کان صداقا لازما جتمی عشرة اوقیه * گفت
 عایشه بود مهر آنحضرت مر از نوح او را دوازده اوقیه بضم ع و سکون و او دکه فاف و تشیه تحقیقه چهل درم سنگ را گویند
 و نش * و بود و آن دوازده اوقیه نش و نفع نون و تشیه شین محرمه * قامت آمدی با الفش * گفت عایشه یا درمی بایی چه
 چیز است و نش * قلت لا * گفت در نمی یابم * قامت نصفت اوقیه * گفت عایشه نش نصفت اوقیه است فی الصراح نش
 است درم سنگ که نصفت اوقیه باشد و نش نصفت هر چهار اوقیه تا آنکه نش خفیف نصفت رغیف * فکناک نسما * در هر دو
 پس این مجموع یا نصف درم باشد * و نش بالفغ فی شرح است * و لفظ نش مرفوع است و زنجاری شرح سینه * و فی جمیع الا
 و در هر دو صله و در اکثر نه مصباح نیز پنجین است و تقدیر کلام و معانیش یا زدنش و در بعضی نسخ مصباح * نشا نصف عطف
 بر ثنی عشرة و این اگر چه بحسب لفظ و عبارت ظاهر است لیکن موافق روایت نیست و الله اعلم * الفصل الثانی * عن عمر
 بن الخطاب رضی الله عنه قال الا لا انا لو اء بضم با * صدقة النساء * گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و انما و گاه باشد
 که گران نگیرد و بسیار نگیرد هر زن را * فاما لو کانت مکربة * یعنی نیم و ضم را * فی الدنیا * پس بدرستی که آن منالات مهر را گویند
 سبب بزرگی دنیا * و تقوی عن الله * و می بود و موجب تقوی نزد خدا * لکان اولاکم بها بنی الله * هر آینه می بود و سزاوارترین
 شمار بانالات پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با علمت رسول الله صلی الله علیه و سلم تا شیا من نسائه * نمیدانم آنحضرت را که
 کجای کرد و باشد چیزی از زنان خود را * و الا که شیا من بناته * و نه بکجای داده و باشد چیزی از دختران خود را * علی الزین
 منی عشرة اوقیه * بر بنیه از دوازده اوقیه و مهر فاطمه زهرا رضی الله عنها ازین کمتر بود که چهار صد درم بود که از دوازده اوقیه چیزی
 کمتر است و اما کجای ام حبیبه که چهار صد درم یا چهار صد و دنیا گرفته اند آن از جانب نجاشی ملک حبشه که او را از حبشه بحضرت
 صلی الله علیه و سلم کجای بست بجهت تازیم و نظیم آنحضرت این قدر مهر کرد و این بیان غریب افضل و اولی است که از انبیا
 رضی الله عنه فرمود و لا دجانه و نخت اکثر از آن سخن نیست * و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و لکن

وعن جابر بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من اعطی فی صدق امرأته * روايت است از جابر کہ آنحضرت گفت کسکه برده
 محزون خود * ملاکضه سويقا او تمام پری هر دو کف دست خود سويق یا تمهه قعدا تمل * پس تحقیق حلال گردانیدن زن را
 فی النکاح استحلال حلال نمردن این حدیث نیز ناظر در مذہب ائمہ است و تاویل و توجیه آن نزد امامان است کہ مذکور
 رواه ابو داؤد * وعن عامر بن ربیع * صحابیت قدیم الاسلام ہجرت کردہ و ہجرت حاضر شدہ را دہمہ مشاہد را یکن
 امرأۃ من بنی فزارہ * روايت میکند عامر زنی از بنی فزارہ بیعت فاوڑای و را نام قبولہ ایست * تزوجت علی تعلین * نکاح
 کردہ و فعل * فقال لہا رسول اللہ * پس گفت ہر آنزن را بیعتہ خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازیت من نفک * و مالک تعلین
 آیا راضی شدی تو ای زن از نفس خود و مال خود بدو فعل یعنی نفس خود را بدیل این دو فعل دادی و راضی شدی بدان *
 قالت نعم * گفت آن زن آری راضی شدم * فاجازہ * پس روا داشت آنحضرت آن را این نیز محمول است بر متحمل
 رواہ الترمذی * وعن علقمہ * تابعی جبر کہیر است در زمان آنحضرت و ولادت یافتہ و از یاران بزرگ ابن مسعود است
 عن ابن مسعود * روايت میکند از ابن مسعود * انه سئل عن رجل تزوج امرأة * کہ ابن مسعود پیریدہ شد از حکم مردے
 کہ نکاح کرد زنی را * و لم یفرض لہا شیان * و تسمیہ و تعیین نکرد برای آن زن چیز از ہر * و لم یدخل بہا * و دخول نکرد آن مرد
 بآن زن * حتی مات * تا آنکہ مرد آن مرد و اگر طلاق میداد و در نیصورت * و قد واجب میشد * فقال ابن مسعود * پس گفت
 ابن مسعود اجازہ آنکہ اجتماع کرد تا یکجاہ * لہا مثل صدق فسانہا * مرآن زن راست ماند محزونان کہ از قوم آن زن
 انداز اخوات و عمت و بنات ایشان کہ شاد کہ اندازاد را مال و جمال و ثیاب و بکارت * لا و کس * نیست نقصان
 و تنقیص و کس بیعت و او و سکون کاف و سین مملد و آخر کہ شدن و کم کردن * و لا تسلط * بفسخ شین ہجر و و طاقملہ
 و نیست زیادت یعنی ہر مثل واجب است بی زیادت و نقصان * و علیہا العدة * و بر زن است عدت اگرچہ دخول نکردہ *
 و لہا الميراث * و مرآن زن راست میراث آن مرد چون حکم کرد ابن مسعود گفت اگر عوالب باشند آنچہ قسم من پس از
 خداست و اگر خطاست از من و از شیطان و خدا و رسول بہر او نشدہ اندازان * فقام مقبل * پس استقامت و مقبل بیعت ہم
 سکون عین مملد و کس خاف * بن سنان * بکسر سین مملد * الا نحبی * صحابیت حاضر شدہ فتح مکہ را و لو ای قوم او و دست
 او بود کشتہ شدیوم الحرة با پسر * فقال قضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی بروج * پس گفت مقبل حکم کرد آنحضرت در شان
 بروج بکسر موحدة و بیعت نیز کردہ و سکون را * بنت و اشق امرأۃ منہا * بکسر شین ہجر و وفات زنی بود از قبیلہ مالغنی از بنی
 اشیع صحابیہ است * بمثل ما قضیت * حکم کرد بپانزدہ آنچہ تو حکم کردی ای ابن مسعود * و فخرج بہا ابن مسعود * پس
 نشاندند باین کلمہ مقبل بن سنان یا باین فتوی و موافقت بکام آنحضرت ابن مسعود و بیکجہ کہ دریافت صواب گفت
 نشاندند من بپاسمائی خود مانند شادی بہو افقت قضای من قضای رسول خدا و از مذہب علی رضی اللہ
 عنہ و جماعتی از صحابہ درین مسئلہ آنست کہ محض نیست مرآن زن را از جنت عدم دخول و بر رواست عدت مرا و را

میراث و خانمی را درین جا و قول است یکی موافق قول علی رض دیگر موافق قول ابن مسعود و مذکور است که از اهل بیت
 رضی الله عنهما «رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و الدارمی» **الفصل الثالث** * معن ام حبیبیه از اعمام المؤمنین
 و قرابو سیفان خواهر سرخاویه * انها كانت تحت * روایت میکند که دوی بود زیر عبد الله بن جحش * بتقدیم حج برای مملو
 نشین تهمید صیابی است مشهور برادر زینب بنت جحش که از اعمام المؤمنین است و در نسخ مشکوٰۃ ابن خنیزن واقع است و صد
 حبیب الله بن جحش است بیای الضعیف خیا که در سنن ابی داود و جامع الاصول و برکان است زیرا که ابن عبد الله اسلام آورد
 و بجهت رفت و انجا نصرانی شد و از دین اسلام برگشت * فمات بارض الحبشیه * پس مرد عبد الله بن جحش زمین حبش
 و ثابت ماند ام حبیبیه بر دین اسلام * فرزها النجاشی النبی * پس تزویج کرد ام حبیبیه را نجاشی بن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 و انهم حاضره اربعه الاف * و مخرج را نجاشی ام حبیبیه را چهار هزار درهم آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستاد
 عمر بن ابیه ضمیری را نزد نجاشی تا خواستگاری کند ام حبیبیه را * و فی روایه اربعه آلاف درهم * که ذکر در مبعرج در وی
 واقع شده * و ثبت بجمالی رسول الله * و فرستاد نجاشی ام حبیبیه را بسوی آنحضرت * صلی الله علیه و سلم مع فضیل
 بضم شین و فتح را و سکون حای مملو که سر موده و سکون تحیه * بن حسنه * بفتحات دوی از مهاجران حبش بود و مملو
 بود در وجه قریش * رواه ابوداود و النسائی * و عن انس قال تزوج ابو طلحه ام سلیم گفت انس نکاح کرد ابو طلحه
 انصاری ام سلیم را که مادر انس است و دوی رضی الله عنه ربیب ابو طلحه است و پیش ازین ام سلیم تحت مالک بود که
 پیرانس است * فکان صدق ما بیننا الاسلام * پس بود همریان ایشان اسلام * اسلمت ام سلیم قبل ابی طلحه اسلام
 آورد ام سلیم پیش از ابو طلحه * فظنها * پس خواستگاری کرد ابو طلحه ام سلیم را * فقالت انی قد اسلمت * پس گفت ام سلیم بیک
 من تحقیق مسلمان شده ام * فان اسلمت فمخاک * پس اگر مسلمان شوی تو نکاح میکنم ترا * فاسلم * پس مسلمان شد
 ابو طلحه * فکان صدق ما بیننا * پس بود اسلام همریان ایشان معنی این است که اسلام سبب استحقاق و استیمال
 ابو طلحه شد ام سلیم را نه که همسرین بود علمای خفیه این چنین میگویند و آمده دیگر محل بر طاهر سنجیده و الله اعلم * رواه النسائی *
 باب الولیمه * در نمایه گفته ولیمه طعامی که ساخته میشود و نزد عرس و قماروس گفته ولیمه طعام عرس با هر طعام و ولیمه
 بولیمه از جهت اجتماع زوجین است از ایام و اکثر بر آنکه ولیمه سنت است و بعضی گفته اند مستحب است و بعضی بآن رفته اند
 که واجب وقت ولیمه بعد از دخول است یا وقت عقد یا هر دو وقت و اختلاف کرده اند و ذکر آن زیاد بود و در فرائض
 مکرره میدارند و مستحب داشته امام مالک تا هفت روز و در جمیع العجا گفته که ضیافت هر شست نوع است و ولیمه برای عرس خوش
 بضم خای حمزه برای ولادت و اعذار برای ختان و و کیره برای بنا و ولیمه برای قدم مسافر ساز و از یاد دیگران
 برای اوبسازند شتی از نفع معنی غیا و ولیمه بضا و حمزه برای مصیبت و عقیقه برای تسویه ولد و ما و حمزه و ضم
 دال مملو و بای موحده طعامی که ساخته شود برای ضیافت بی سبب و این حمزه اقسام مستحب است مگر ولیمه که نزد

قومی واجب است و بیغوی گفته که سبب است معرّوس را که احوادث کند شکر او قیام احوادث کند خداست تعالی نسبت را.

الفصل الاول * بحسن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم رای علی بن عبد الرحمن بن عوف ان تصفرق * روایت کرد انس که آنحضرت دیدید عبد الرحمن بن عوف انترزدی که چیده بود تن وی یا بجائیه وی از سبب معرّوس زعفران یا زعفران و بقول بعضی جائزست متفرق را استعمال زعفران * فقال ما هذا * پس پرسید آنحضرت چه چیز است این انترزدی یا سینه سبب آن چیست و از کجاست ایازنبت عروسی است یا زهران * قال انی تزوجت امرأة * گفت عبد الرحمن بهرینیکه کن نکاح کرده ام زنی را * علی وزن فواته من ذهب * بر وزن دانه زما از طلا و در اصطلاح اهل حساب نواته فدرن نخچیرم را گویند که سه نیمه داشته میشود * قال بارک الله لک * گفت آنحضرت بکت و دهده ایتالی متراب * اولم و لولایتاه * ولیمه کن اگر چه کجوسفندی هم باشد این عبارت برای بیان تعلیل هم می آید و برای تخییر هم می آید و گفته اند که مراد اینجا تخییر است یعنی اگر چه بیشتر خرج شود مکن زیرا که بدون نشاء در آن زمان قلیل بعیدست و عبد الرحمن بن عوف در آن زمان بحد غنا هم نرسیده بود چنانکه از احادیث معلوم میشود و ولیمه میکردند بیوقی و یکس و امثال آن چنانکه میاید * متفق علیه * و عنه قال ما اولم رسول الله صلی الله علیه و سلم علی احد من نساء ما اولم علی زینب * گفت انس ولیمه نکرد آنحضرت بیهم یکی از زنان خود مقدار پنجه ولیمه کرد بر زینب * اولم نشاء * ولیمه کرد و کجوسفندی از اینجا معلوم میشود که ولیمه کجوسفندی بیشتر است متفق علیه * و عنه قال اولم رسول الله صلی الله علیه و سلم حین غی زینب نبت جحش * ولیمه کرد آنحضرت هنگامیکه زفاف کرده شد زینب نبت جحش * فاشبع الناس خبر لهما * پس سیر گردانید مردم را بنان و گوشت * رواه البخاری * و عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتق صغیرة و تزوجها * و هم از انس است که آنحضرت از او که صغیره را که در جنگ خیبر بدست آمده بود و بعد از آزاد کردن تفرج کرد او را * و جعل عقیما صدا قهما * و گردانید آزاد وی او را مهر او و این از خواص آنحضرت است زیرا که این بحقیقت نکاح بی محضرت و یاد زنی هبه است * و اولم علیا بجیس * و ولیمه کرد بر وی بجیس بفتح حای معلوم سکون تحتانیه طعانی است که ساخته میشود و از خبر ما تلقان و روغن و گاهی بجای تلقان خروست می اندازند مثل طواخیری میشود * متفق علیه * و عنه قال اقام النبی صلی الله علیه و سلم بن خبیر المذنبه ثلث لیال * اقامت کرد آنحضرت میان خبیر و مذنبه سه شب * یعنی علیه بصغیرة * بنا کرده میشد بر آنحضرت بصغیره * فدعوت المسلمین الی ولیمته پس خواندم مسلمانان را بسوی ولیمه آنحضرت * و ما کان فیما من جنز و لا ثم * و نبود در آن ولیمه از نان و نگوشت * و ما کان فیما الا ان امر بالانطاع * و نبود در آن ولیمه با آنکه امر کرد آنحضرت بگستران سفرهای حرم و انطاع جمع قطع بگرد فتح نون و سکون و تحکیم طایچا رفت است * فبسط * پس گسترانیده شد انطاع * فالتقی علیها * پس انداختند بران انطاع * التمر و الاقط و السن * تمر و انطاع همزه و کسرة قاف ثوبت سن لفتح سین و سکون میم و روغن و در حدیث ثانی جیس گفت که از اینها میسازند شاید هر دو باشد و در باب سبجات گذشت که ام سلیم برای آنحضرت جیس فرستاد و ولیمه

صغیر بکنه روایه الجاری - و عن صفیة بنت شیبہ - نفع غبن و سکون تخمیه و بوجوه و در صغیر بنت شیبہ بن عثمان بن ابی طلحة جی اختلاف است در روایت او و آنحضرت را در اذنی گفته که صحیح نموده است روایت وی و ابن حبان او را در کتاب ثقات از تابعین شمرده از زمان ولید باقی بوده و قاله اولم یبصر علی الله علیه و سلم علی بعض نسائه گفت صغیر و لیمه و لیمه و لیمه و لیمه از زنان خود - بدین من شمرده و بدو را چون که نصف صاع با شویسی گفت که مراد بعضی نسائمه است - روایه الجاری و حسن الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا دعی احدکم الی الولیة فلیاتها چون خوانده شود بکنه از شما بسوی ولیمه پس باید که اگر از باید و اجابت دعوت همیشه سنت و مستحب است غالباً در ولیمه استحباب او که است یعنی گفته اند اجابت ولیمه واجب است و بعضی فرض کفایه گفته اند و ساقط میشود و وجوب بخیر بودن طعام از شرب و تنه بخصیض انضواء و وجود هم نشینان - بدو دعوت کند بسبب جاه خود یا برای تعاون بر باطل یا وجود دشمنان و مکر و است اجابت بی متفق علیه و فی روایه مسلم فلیجب عرسا کان انخوه - پس باید که اجابت کند عرس باشد یا نماند آن چنانکه برای عقیقه و یا ولیمه درین روایت مطلق طعام است - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دعی احدکم الی طعام فمجب چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعامی پس باید که اجابت کند و حاضر شود برای گنجا داشت خاطر مسلمان و در طعام خوردن اختیار دارد و فلان شام طعام و افطار ترک - پس اگر نخواهد خورد و اگر نخواهد بنخورد پس سنت یا واجب حضور است نه اکل و آشامیدن باشد مستحب است اکل - روایه مسلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شرب الطعام طعام الولیة بدترین طعامها طعام ولیمه است - یعنی لما لا یغنیاء خوانده میشود بد برای آن توانگران - و تیرک الفقراء - و بدو شامه میخواند در ایشان - و من ترک الدعوة فقد عصی الله و رسوله و کسی که ترک کند اجابت دعوت را پس تحقیق بغیرمانی که خدا و رسول خدا را ظاهراً در وجوب است یا بمنی برنا که نیست و استحباب است و این بر تقدیر عدم وجود موانع است چنانکه ذکر کرده شده - متفق علیه - و عن ابی سعید الانصاری قال کان رجل من الانصار یبکی ابائهم - بود مردی از انصار که گریست که پدر او را غلامی فروخته بود گوشت - فقال اصنع لی طعاما یعنی ختمه - پس گفت آن مرد بسا برای من طعامی که پسندگی کنیزم مرد - یعنی او دعوتی - شاید که من بخوانم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم حاسب ختمه - و حالیکه آنحضرت بخیر بخشید باشد یعنی چهار نفر دیگر باشند و بخیر آنحضرت باشند قطع طعام - پس ساخت آن غلام برای آن مرد طعامی را - ختم آناه - پسته آمان مرد نزد آنحضرت - فدعا به پس خواند آنحضرت را - فبتم رجل - پس تابع شد ایشان را مردی و دنبال ایشان گرفت - فقال یبکی صلی الله علیه و سلم یا ابائهم ان رجلاً است - پس گفت آنحضرت ای ابائهم بدرستی که مردی تابع شده است ما را - فان اوتت له ان شئت ترکت - پس اگر خواهی اذن میکنی او را و اگر خواهی سبانی او را و اگر خواهی او را - قال لابل اوتت له گفت ترک میکنم اگر اذن کردم او را از این معلوم میشود که اگر کسی با جاعت مخصوص را بخواند و دیگری ناخوانده بیاورد زمین را نماند

باید کرد و نیز آن را باید که از آن کندی برای فاطمه غریزان * متفق علیه الفصل الثانی * محسن الحسن ان النبی صلی الله علیه و آله
اولم علی صلی الله علیه و آله و سلم * روایت است که آنحضرت و دیگر کوهنیه بیوت و قهر و جادایا در حسن حسن مرکب از آن * رواه
والترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و محسن سینه * مولای آنحضرت بود از جهت آنکه در سفر با بسیار از مردم میرید است و او سینه
نام کرد و آنکه معنی شستی است * ان رجلا اضاف علی بن ابی طالب * روایت میکند که مردی همان خدا را میگویند علی را
رضی الله عنه * فصح له طعاما * پس ساخت علی مران مرد را طعامی * فقالت فاطمه لودعنا رسول الله * پس گفت
فاطمه زهر ارضی الله عنها اگر دعوت میکردیم با آنحضرت را * صلی الله علیه و سلم فاکل منها * پس خورد آنحضرت با ما بهتر میبود *
فدعوه * پس دعوت کردند آنحضرت را * فجاء * پس آمد آنحضرت * فوضع یدیه علی عضادتی الباب * پس نهاد دست و دست
مبارک خود بر دو بازوی در * و برای القرم قد ضربت فی ناحیه الیه * پس دید آنحضرت پرده را که زده شده و دیگر پاره شده
در گوشه خانه قرام که قاف پرده باریک منقش و بعضی گفتند که منقش نبود و لیکن پوشیده بودند بوی دیوار را مثل حمله
عروس و این عادت جبار بره است * فخرج * پس برگشت آنحضرت و درینا در خانه * فقالت فاطمه فقتله * فقالت
پس گفت فاطمه رضی الله عنه پس رفتم در پی آنحضرت پس گفتم * یا رسول الله ما روک * چه چیز بازگردانید ترا و چرا بازگشتی و نه
در آمدی * قال انه لیس لنبی ان یدخل بیتا مرفوقا * گفت آنحضرت بدر سینه کشان این است که روایت است که در سینه
پیش بر آید که در خانه را که مزین و منقش است و تزویق برای وفات آراستن و نقش کردن * رواه احمد و ابن ماجه *
و محسن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعی فلم یجب فقد عصى الله و رسوله * کسی که خواند و نشد
بطعامی پس اجابت نکرد و حاضر نشد پس تحقیق بیغمانی کرد خدا را و رسول او را * و من دخل علی غیر دعوه * و کسی که
ناخوانده * و دخل سارا * و آید که در دزدی کننده است از جهت در آمدن وی بی از آن صاحب خانه پس گویا پنهانی
در آمد چنانکه دزد در می آید * و خرج میفرماید * و بیرون آمد گویا که گفارت گفته است اگر خود و برداشت با خود چیزی را چون
بی از آن مالک است گویا که غضب و عنایت کرد * رواه ابوداؤد * و محسن رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه
و سلم * روایت است از مردی از اصحاب آنحضرت * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اجمع الداعیان فاجب
اقر بهما با * و قیلک جمع شوند و دواعی یعنی دو کس دعوت کنند پس اجابت کن آنرا که نزدیک تر است در وی از دور تو
و در هر سالی که قرب باب میترستند قرب منزل * رواه بیق الله فاجب * و اگر کسی که در آن
دو کس پس اجابت کن آنکس را که پیشی کرده است و دعوت و ظاهر این در وقتی است که جمع نمیتوان کرد از
اتحاد وقت و مانند آن و اگر جمع نمیتوان کرد و در و را اجابت باید کرد و این حکم در جواز است اما بل شهر را هیچ در اینجا بود و دیگر خواند
مثل معرفت و صلاح و صحبت و حقوق و دیگر و الله اعلم * رواه احمد و ابوداؤد * و محسن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول
یوم من طعام و زوال و یزید فی صیافت حق است یعنی و جهت یا نیست بگوید که چنانکه است و طعام یوم الثانی * و در بعضی نسخ است یوم الثانی یا اولیام

اشتهاء و طعام روز و دو مرتبه است و مستحب از برای جبر نقصان که در روز اول واقع شده باشد و تکمیل آن و طعام یوم الثالث و بعضی نسخ ایوم الثالث است و طعام روز سوم سمع است بقسم عین و سکون عین یعنی برای آنست تا مردم بشنوند و بدین گفتند که فلان کس این کار برای سمع و برای سکون عین تا مردم بشنوند و بشنوند و من سمع الله به هر دو پنج سین و تفسیریم از تفسیر یعنی هر که بشنود مردم را و شنود گرداند نفس خود را بکرم و عطا و سخاوت برای فخر و ریاستش و گرداند اول خدای تعالی روز قیامت میان اهل معاصات که مرئی و منقری و کذاب است یا در دنیا نصیحت کند و جزای سمع و ریاست بد مقصود است که خدای تعالی هرگاه کسی بر بنده خود احوال نمود و افاضه کرد بنده را باید که در برابر آن تشکر کند و اظهار نماید و عین احسان کند و لیکن از صد اعتدال تجاوز نماید تا بحیث اسراف و سمع و ریاست کند که آن مرضی حق نیست و رواه الترمذی و عین مولا ابی بن عباس است و از فقهای تابعین مکه است و اصل او از بربر است و عین ابی بن عباس روایت میکنند از ابن عباس * ان النبی صلی الله علیه و سلم نمی من طعام متبایرین ان یوکل * آنحضرت نمی کرد از طعام متبایرین که خورده شود متبایران آن دو شخص که معاخصه کنند و طعام و خواصه که بر ضد یکدیگر بکشد و بکشد و طعام تا غالب آیند بر یکدیگر یعنی طعام اگر برای فخر و سمع و ریاست و دعوت کنند ایشان قبول نباید کرد و طعام ایشان نخورد و سلف اجابت دعوت بهارات نمیکند و طعام مباحات نمیخورند و رواه ابو داود و قال فی الشتر و الصبح انه عن مکره عن النبی صلی الله علیه و سلم و در شرح السنه گفته که این حدیث مرسل است مکره بنی در ابن عباس یا از صحابی دیگر روایت کرده * و عین ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المتبایران الایمان و الاوکل طعاما متبایران اجابت که خورده و عین ایشان نخورده نشود طعام ایشان * قال الامام احمد * گفت امام احمد و تفسیر متبایران یعنی المتعاضین بالافیاء هر دو شخصی که معاخصه میکنند و در برابر یکدیگر می افتند و بر ضد یکدیگر میورند * فخر و ریاست از جهت نازیدن و نمودن * و عین عمر بن حصین صحابی مشهور است که احوال او مکر نوشته شده است * قال عی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اجابة دعا الفیاض گفت نمی کرد آنحضرت از اجابت دعوت فاسقان زیرا که غالب آمده است که فاسق اعتیاد میکند در طعام و میخورد حرام و نیز گاهی حرام باشد و طعام ظالم که اموال مردم بطرفی ستاند با اتفاق حرام است و نیز در اجابت دعوت او تر و تم و یکبار است * و عین ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا دخل احدکم علی اخیه المسلم فلیاکل من طعامه * چون در بایگی از تنهار برادر مسلمان پس باید که بخورد از خوردنی وی * و لا یسأل * و نه پرسد که از کجاست و چگونه است * و فی شرب من شرابه و لا یسأل * و نوشد از نوشیدنی او و نه پرسد که از کجاست و چگونه است از برای تحسین خلق و تالیف قلب او مگر آنکه معلوم باشد که از وجه حرام است و اگر شخصی که غالب طعام او حرام است نیز نخورد اگر دانند که طعام از هر دو وجه حرام باشد هم حلال و هم حرام با احتمال حل میتوان خورد تا حال آن شخص بداند که چیست که تمیز میکند با نمی کند * روی الاحادیث المتواترة البیضا * روایت کرد ابن سعد حدیث را یعنی فی شعب الایمان و قال نهان صح فلان الظاهر ان المسلم لا یطعم ولا یسأل

وكان في بيت عائشة حتى مات عنها. و بود آنحضرت در خانه عائشه تا وفات يافت نزد عائشه. و رواه البخاري. و عنهما قال است
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا راود سقرا. بود آنحضرت چون خواست سفر را. افرغ بين نسائه. و فرغ من ابدان
بيان زمان خود. فايستن پنج سهبا خرج بها. پس هر کدام از اين زنان که بيرون می آمدند و او بيرون می آمد آنحضرت
با آنها. و همراهی برادر او در سفر قريه قال زود و سهم بهر. شقيق عليه. و عن ابى قلابه. بكنة قواف بصري است
في الزفقات تابعين است ارقضا كزيت و در وادی از واديهای ساكن شد. عن انس. روايت ميكنند از انس.
قال من السنة. اذا تزوج الرجل البكر على الثيب. از جمله سنت است و فقيه كنج كنند و بكر اريش. اقام عندنا سبعا. اقام
كنند و نزد يك بكر هفت شب. و قسم. و قسمت كنند و از وى بيان قديمه و حديثه. و اذا تزوج الثيب اقام عندنا ثلثين.
و چون تزوج كنند و ثيب را قاست كنند نزد وى سه شب. و قسم. و قسمت كنند. قال ابو قلابه و لو شئت لقلت ان نسائه
و انكروا نسائه سبعمائة نسائه رفع كراين حديث را. الى النبي. بسوى يغيره. صلى الله عليه وسلم. زیرا كه قول صحابي من السنة
كذا هو مرفوع است چنانكه قول مختار است. شقيق عليه. و عن ابى بكر بن عبد الرحمن. نسيه برادر ابو جهم بن هشام است
و وى ابو بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام مخزومي تابعي است. ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين تزوج ام سلمة
روايت ميكنند كه آنحضرت وقتي كه تزوج كرد ام سلمه را. و اصحبت عنده قال لها. و صبح كرد ام سلمه نزد وى گفت مرام سلمه
ليس بك على الملك هو ان. است بسبب تو بر اهل تو خوارى بسبب اقصا من بر سه شب زیرا كه ان نه از جهت ابى غنم
در ماست است. بلكه از جهت انكه حكم شرع اين چنين است و اين تهيه قدرت در انقضا بر ثلث. ان ثلث سبب عزت
اگر خواهى تو هفت شب باشم نزد تو چنانكه حكم زن بكر است. و سبب عنده بن. و ليكن هفت شب باشم نزد من نه زنان ديگر.
و ان ثلث ثلث عنك. و اگر خواهى تو سه شب باشم نزد تو چنانكه حكم ثيب است. و درت. و بگو و طوا انكم و انشان
و شب كنم چنانكه عادت است. قال ثلث. گفت ام سلمه سه شب كن نزد من حاجت هفت شب بودن نيست مائى كه
هرگاه سه شب حق ثيب خالص براى او باشد بايد كه بگذرد بر زنان ديگر چهار شب نه هفت هفت شب جواب داده اند
بناظر طلب او اگر از حق است. اما طيب كنند انحصار او را بخيرى كه حق او بود مخصوص بوى. و نرى روايت از قال لها. و در روايتى
آمده است كه آنحضرت گفت مرام سلمه را. بلكه سبع. هر بكر را هفت شب است. و لثيب ثلث. و مرثيب راسه شب.
رواه مسلم. الفصل الثمانى. عن عائشة رضى الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقسم بين نسائه في فعل
روايت است از عائشه كه آنحضرت بود كه قسم ميگذاشت در ميان زنان خود بين عدل و مساوات ميكرد. و يقول اللهم هذا قسمي فيما
ويكفتم خلا و ان اين قسم من ستم و در آنچه مالكم من اذيقوت و رعيت خانم. فلا تمنى فيما تمالك و لا الملك. پس ملك
كمن مرز و چيزى كه مالك هستى تو و مالك نيست من از ميل و محبت باطن و در قسم عدالت و تقصير در جماعت شرط نميست.
رواه الترمذى و ابو داود و النسائى و ابن ماجه و الداريمى. و عن ابى هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كانت

عنه لعل امر انان گفت آنحضرت وقتی که مانند زود مردوزن * فلم یعدل منها * پس عدل بخندیان آن دوزن * جایزیم
 القیمة شقة ساقط * می آید روز قیامت و حال آنکه نصف بدن وی افتاده نمیده و مایل است * رواه الترمذی و ابو داود و التیسه
 و ابن ماجه و الداری * **الفصل الثالث * عن عطاء * عطاء نام خید کس است و همه را بعین اندوخته است که این**
عطاء ابن ابی رباح است که از ابن عباس روایت دارد * قال حضرت تابع ابن عباس جنازه یمونه بسرف * گفت عطاء
شکریم با بن عباس جنازه یمونه را که یکی از اصحاب المؤمنین است و خاله ابن عباس بود و بسرف بفتح سین و کسر را نام
موضع است بر یک مرده از آنکه قبریمونه رض آنجا است و کجای وی نیز در آن موضع بوده و ذقات هم در آنجا شده و موت
وی بعد از آنحضرت و در سنه احدی و حسین از حیرت و بعضی گفته اند احدی و ستین و قول اول مشهور تر است نیز بهدین
موضع واقع شده * فقال نه روز بعد رسول الله * پس گفت ابن عباس این یعنی یمونه بفتح یاء پیغمبر خداست * صلی الله
عیه و سلم فاذا فرغتم نعشها * پس چون بر دریا جنازه او را نعش بفتح فون و سکون کین جنازه با مرده وی مرده را سر فروانید
فلا ترغوا بها * پس جنبانید او را بر زره و لا ترزوا لها * نیز بهین معنی است گویا ناگه اوست ز غم جنبانیدن بقوت کذا فی القفا
و در صراح گفته اند که زار و زاریک جنبانیدن گویا اول و در برداشتن از زمین و ثانی در بردن بر سر مقصود و تعظیم شان اوست
و بر دشت جنازه وی تبنانی و نادب گویا از درندگان نوعی از بقی قیدی و بی ادبی مشاهده کرد پس فرمود بیسای جنبانید
و ارفعوا بها * و نری کنید بوی * فانه کان عند رسول الله صلی الله علیه و سلم تسه نسوة * زیرا که بدستی بود نزد آنحضرت نه زن
کان یقسم شهن لمان * بود آنحضرت که قسم میکرد برای هشت زن از آن نه زن * و لا یقسم واحدة * و قسم میکرد برای
یکی و یمونه از آن هشت بود که برای ایشان قسم میکرد و اتهام ایشان ایشان می نمود و تسویه میکرد میان ایشان * فقال
عطاء ان الله کان رسول الله * گفت عطاء که راوی حدیث است که آن زنی که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یقسم لها * قسم
نمیکرد برای وی * بانی آنرا صفیه * رسیده است ما را که آن زن صفیه است * و کانت اخرین موتا * و بود صفیه آخرین
زنان آنحضرت در موت که در سینه شهن یا خمسن یا خمس مرده * ماتت بالانیه * مرده صفیه مدینه * متفق علیه
و قال زرین قال غیر عطاء * سووده * و گفت زرین که از آن حدیث است که گفت غیر عطاء * آن زن که قسم نمیکرد آنحضرت
برای وی سووده است * و هو الصحیح * و این قول غیر عطاء صحیح تر است و مشهور بهین قول است و خطابی گفته است که قول
با آنکه آن صفیه است و هم است که از بعضی روایات واقع شده وی سووده است که * و میت بود همان عایشه بخشنه بود سووده روز قیامت
خود را و مر عایشه را * حسین اراد رسول الله صلی الله علیه و سلم طلاقا * هنگامی که اراده کرد آنحضرت طلاق سووده را * فقال له
اسکنی وقد وجبت بومی لعائشه * پس گفت سووده مر آنحضرت را نگاهدار مرا در میان نسای خود و تحقیق بخشنه مر روز قیامت
مر عایشه را * علی ان کون من نسائک فی الجنه * بایسته آنکه با تنم من از جمله زنان تو در بهشت و درین عبارت اشارت است
که آنحضرت سووده را طلاق نداده و طلاق وی کرده بود چون وی ابن التماس و الیام کرد باز نداد طلاق وی و نگاهدار

بروجین کذا فی القاموس و در صحیح گفته است که شنیده فشرده است این جرم و غیره و جبرین و در صراح گفته و کن دشمن و دشمن
 شوی زن را در راه مسلم و گفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اولاد او سیرا یل لم یخیر الله الحکم اگر نمی بودند بنی
 اسرائیل یعنی پس این یعقوب عم اسرائیل نام یعقوب پسر پسرست و قوم بنی اسرائیل همه اولاد او بنده یغیر ما یکنمی بود قوم بنی
 اسرائیل کنده نیت که گوشت حق سبحانه و تعالی بر ایشان در تیرمین و سلوی فرستاد و امر کرد که گوشت را بقدر کفایت بردارید و
 و بخنی خفید و ایشان از رغابت حرص نگاه میداشتند تا سینه میگشت و کنده میشد پس این کنده شدن گوشت عقوبتیست که
 بر بنی اسرائیل کرده شد بر فعل قبیح ایشان که ادخار است و ناشی است از حرص و عدم نقت و توکل بر خدا بعد از آن مقرر شد
 کنده شدن لحم و دولا و اولم تخن انی زوجه الدیر و اگر نمی بود و حیوانات نمیکرد هیچ زنی شوهر خود را پیش گفته اند چه باشد
 شجره را پیشش از آدم و حوا ل آنکه آدم نمی کرد و او را از خشدن شجره پس تیرا که او را تا وی نیز خورد و از آن فی
 خبات و خون و فحانت ناراستی و این را بکی بود که در طقت جواب بود و شقی علیه و عن عبد الله بن رزقه انفع زای و فتح سیم
 و سکون آن برادر ام المؤمنین سوده است و زهنا نام والد او است رضی الله عنهما و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا یجلد احکم امر الله جلد العبد باید که تا زیاده نزدیک از شتان خود را مانند تا زیاده زن بنده را و تمیمی سمانی آخر ایوم و پسر
 وی جلع میکند از زن را در آخر روز آن زن و وفی روایت و در روایتی آنچه این آمده است و بعد احکم جلد امره علیه
 قصد میکند بی از شانس تا زیاده نیز بزدن خود را همچو تا زیاده زن غلام باید که این چنین نکند و فلان ایضا جمعی آخر و
 پس شاید که همچو بکند آن زن را در آخر روز آن زن یعنی چه مناسب است که با کسی که چنین مناله کند همچنان سلوک
 نماید اگر چه بر تقدیر نشود و اساسا نگاری زن آمده است اما آنچه چنین و در حدیث اشارت بجواز ضرب داده و غلام اگر
 متاوب نشود بکلام و لفظ و غیره و عظمی فی حکم فی الضرطه و پسر بیکه و آنحضرت مردم را در زنده کردن ایشان از تیر زدن
 فقال لم یضحک احکم ما فعل پس گفت آنحضرت برای چه میزند و بکی از شما را از آنچه میزند و شقی علیه و عن عایشه
 رضی الله عنها قالت کنت السب بالنات گفت عایشه بودم من که بازی میکردم بنظر آن مرد او بجنبست که در فتر کا
 بآن بازی میکنند و از جامه میبازند و عبد الله بن زید بن صلی الله علیه و سلم کان فی صاحب یلعین می * و بودند و او
 صاحب که بازی میکرد و با من و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل یتبع من * پس بود و آنحضرت و فیه
 می در آمدن میان میشد آن دختر کان از وی انقیاع ستر و استخفا فیدن من الی * پس میفرستاد و آنحضرت این دختر را
 بسوی من قسریپ برادر فرستادن سرب راه و یلعین می * پس بازی میکرد با من و شقی علیه و عن عایشه قالت
 و الله لقد رایت البی صلی الله علیه و سلم یوم علی باب حجری * گفت عایشه بخدا سوگند تحقیق دیدم من آنحضرت را
 که می استاد و بر حجره من و الجشته یلعین و با حجاب فی السبی و حوال آنکه جانشان بازی میکردند بحجرها و حربه بفتح
 و سکون نیزه خود و در مسجد یعنی در خانه مسجد که جای بود متصل مسجد یا در نفس مسجد زیرا که میگویند که این بازی ایشان

بر آب در حکم حرب با عدا ی دین و سائر آن بود در حکم تیر اندازی پس در عبادت بود و در صلایام عید و روز غیر خود
 عمر بن الخطاب آمد و دست کرد پس آنحضرت فرمود که امروز روز عید است من کن و عایشه رضی الله عنها صغیر بود و رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یستر بر او داشت و میگویی عایشه پیشو شد مرا آنحضرت بر وی خود را نظر الی بهم * تا نظر کنم من بسوی
 آن لب جبهه * بین اذن و عاتق * میان گوش آنحضرت و دوش او * ثم تقوم من اجل * پیستری استاد آنحضرت
 از بهر من * حتی اكون انما اتی الغرض تا آنکه می بودم من آنکه برگشته یعنی آنحضرت بجای صبر میکردی ایستادگی تا
 من بر نمی گشتم و پس نمیکردم برگشتن * فاقدردا * بقدر دال * قدر البجاریة الحیثه السن الحریفة علی اللہ * پس اندازد
 کند از زمان مقدار ایستادن و خردگی نوسال آرزو مند بر باری یعنی خیال کند که دختر کان خرد سال چهارم صیص می باشد
 بر دیدن باز بهر آنقدر ایستاد من و آنحضرت نیز برای خاطر من می ایستاد و درین غایت خلق و حسن معاشرت
 آنحضرت و محبت و عنایت اوست لعایشه * متفق علیه * و عنها قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انی لا اعلم اذا كنت عنی راضیه * و هم را عایشه است که گفت گفت مرا آنحضرت بدرستی که بهر آنکه من میدانم و قنیکه بجا
 تو از من راضی و خرسند * و اذا كنت علی غضبی * و میدانم من وقتی که میباشی تو بر من و غمگین غضبی بروزن سلمی زن غمگین
 قلت من این تعریف و لک * پس گفتم من از کجای شناسی تو آنرا * فقال اذا كنت عنی راضیه * پس گفت آنحضرت و قنیکه
 میباشی تو از من راضی * فانک تقول لا ارب محو * پس بدرستی که تو میگوئی نیست اینچنین سوگند بروردگار میبوی سوگند بخدا
 بخوری مضاعف بنام من * و اذا كنت علی غضبی قلت لا ارب ابراهیم * و قنیکه میباشی تو بر من و غمگین بیگویی نیست اینچنین
 سوگند بروردگار ابراهیم یعنی نام مرا نمیبری و پروردگار ابراهیم میگوئی * قالت قلت اجل * گفت عایشه گفتم من آنرا
 بهچنین است * والله * بخدا سوگند * یا رسول الله ما جبالا سمک * ترک نمیدهم گونا می ترا یعنی هجران من در حالت غضب
 که اختیار دوی سلب و مغلوب میگردد نیست گونا می ترا ندات شریف ترا و دل من مستغرق است در محبت تو
 و شسته است بذات تو و طبعی گفته ذکر لفظ هجران را نیست که دوی متالم و متاوی است بیک اسم شریف چنانکه متالم میشود
 محب بر هجران محب بی اختیار * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دعا الرجل
 امراته الی فراشه * گفت آنحضرت چون بخواند و بطلد مردن خود را بسوی جائه خواب خود * فابت * پس ابا و آفران
 و سر کشی کند و بناید بسوی او * فبات غضبان * پس شب کند و غمگین * لعنها الملاک * یعنی سیکند آن زن را
 فرشتگان * حتی یصبح * تا آنکه صبح کند زن یعنی تمام شب نیست میفرستند متفق علیه و فی روایة لها * و در روایتی هر بخار
 و مسلم آمده * قال و الذی نفسی بهیمة * که گفت آنحضرت سوگند بخدا می که بقای ذات من در دست قدرت اوست
 مانم راجل به خواهر امراة الی فراشه * نیست هیچ مردی که بخواند زن خود را بسوی فراش خود * فتابی علیه * پس ابا و
 و سر کشی کند زن بران مرد * الاکان الذی فی السماء ساخطا علیها * مگر آنکه باشد آنکس که در آسمان است یعنی فرشتگان

چنانکه در روایت سابقه تصریح کرده بدان خشمگینه و ناراضی شونده بران زن «حق برضی غنما» تا آنکه بشنود که در مهر بران و
 تو آنکه مراد بالندی فی الساعات مقدس الکی باشد با اعتبار امر و کمال قدرت وی سحانه دران و بطیغی گفته چون تعبیر کرده میشود
 از رحمت و غضب الهی تعالی و قرب نزول وی بر خلق تخصیص کرده میشود آسمان مذکور در حقیقت این از تشابهات
 و حکم آن معلوم است. و عن اسماء و ان امرأة قالت «روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و غنما که زن
 گفت «یا رسول الله ان لی ضرورة» بدستی مرا اینهاست حضرتان دورن در زیر یکم و هر یکی ضرره دیگر است. فهل علی حنا
 ان تشبعت من زوجی «پس آیا هست بر من گناهی اگر ظاهر کنم یعنی بدروغ از شوهر خود یعنی بضره خود» غیر اندکی تظنی*
 جز آنکه میدهد مراد شوهر یعنی بیشتر از آنچه میدهد و او را تا او را دشمن آدم اند و بکین گرام هم صلح ظاهر کردن هیچ کس نیست و بکین و با وجود آنکه
 سیری نیست. فقال التشیع بالملیط «پس گفت آنحضرت ظاهر کننده و نماینده خود را بچیزی که داده نشده است از نعمت
 و مال و منال بقصدیکم و تفاخره کلا پس توبی زور» مانند پوشنده دو جامه دروغ است که رد او از راست چنانکه جامه های
 عاریبی می پوشند و چنان بنمایند که در ملک ازین یا جامه های زید می پوشند تا تشبه بربا نکنند یا جامه های انیس می پوشند تا گوی
 بدروغ دهد یا جامه بر تنی می پوشند و استیغناهای جامه بزرگ دیگر میکنند تا بدانند که دو جامه می پوشند است. متنی علیه و عن الحسن
 قال آلی رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسائه شهر «ایلا که در آنحضرت از زنان خود یکما یعنی سوگند خورده که نه در اید
 برایشان تنایک ماه و ایلا بانی شهر است و دفعه از کتاب طلاق «و کانت الفکات رتبه» و بود که از هم جدا شده بودند و بپای
 شریف وی سبب افتادن آنحضرت از پشت اسب بر زمین از بعضی روایات منقول میگردد که خراشی در پایی مبارک
 واقع شده بود و تحقیق آنست که بپای کشاده بود و الفکاک جدا شدن اجزای قدم از یکدیگر «فاقام فی مشربة»
 پس اقامت کرد آنحضرت در غمره اقامت آرام کردن بجای مشربة یعنی قهقهه و سکون شین مجر و ضم رافع آن و جوده
 بالاخانه و در خانهای آنحضرت که از خشت خام برآورده و بچوب و پوست خرما پوشیده بودند بالاخانه نیز بود. تساو
 عشرين لیلة «اقامت کرد بست و نه شب و درون خانه در حرات نسا رفت» ثم نزل «پس فرود آمد بعد از بست
 روز از مشربة و در آمد بر اهل خانه» فقالوا «پس گفتند مردم» یا رسول الله آیت شهر «سوگند یکما خورده بودی و ما هوی
 می باشد و در بست و نه روز چون فرود آمدی» فقال ان الشهر کون تساو عشرين «پس گفت آنحضرت بد رستیکم
 ماه میباشد بست و نه روز از احادیث صحیح معلوم میشود که بای که آنحضرت درون مشربة بست و نه روز برآمد و دو فاقم
 رواه البخاری «و عن جابر قال دخل ابو بکر رضی الله عنه بیت ان علی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر
 در آمد ابو بکر در حالیکه طلب اذن میکند آنحضرت را که در آمد بر آنحضرت «فوجد الناس جلوسا بابه» پس یافت ابو بکر
 مردم را نشسته بر در آنحضرت یعنی در سجده لم یؤذن لاحد منهم «اذن کرده نشده و هیچ یکی را از مردم بدون اذن»
 فاقف لابی بکر «پس اذن کرده شد برای بکر» فدخل «پس در آمد ابو بکر» ثم اقبل غمره پش پش آمد غمره رضی الله عنه

فاستادن * پس طلب اذن کرد * و فاذن له * پس اذن کرده شد * عمر را * فوجد النبي صلى الله عليه وسلم جالساً وحده * و لم يمس
يافت عمر آنحضرت را در حالیکه نشینده اند * و اگر آنحضرت زمان وی * و اجلاسگاه * اند * و مکین خاموش * و جمجم خاموش
شدن از اندوه * و خشم و در نهانیه گفته و بر ترش روی سر فرود افکنده از سختی اندوه * فقال * پس گفت عمر و بعضی نفعات
پس گفت من بدل یا بزبان * لا قولن شيئا اضحك النبي * هر آنیه بگویم من چیز بر اینی سخنی را که بخنداند غیر را * صلى الله عليه
وسلم فقال * پس گفت عمر * يا رسول الله لو اريت بنت خارية * اگر میدیدی تو دختر خایه را * امر از تو بجز خود را میب * ارد *
سألتني النفقة * سوال کرد و طلبید از من نفقه را * فقمت اليها * پس استادم من بسوی دختر خایه * فوجأت غفياً *
پس زدم و نالیدم من * بهت گردن او را * یعنی اگر زن من از من نفقه بطلبید بزم خشتی برگردن او که باز آید از طلب کردن * فضحك
رسول الله * پس بخندید غیر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال * من حولى كاترى يا لى النفقة * و گفت این زمانیکه گردن
نفسه انداخته که می بینی * فطلبه من نفقه * فقام ابو بكر الى عاتشة * پس باستاند ابو بكر بسوی عاتشه * و میجا غفماً *
و حالیکه میزید برگردن عاتشه * فقام عمر الى حفصة بجا غفماً * و باستاند عمر بسوی حفصة در حالیکه میزید برگردن او * و کلاهما يقول
تسألين رسول الله صلى الله عليه وسلم * و حالیکه ابو بكر و عمر هر دو میگفتند لعائشه و حفصة طلب میکنند باز از آنحضرت * - يا لعائشة *
چیز بگوئید * نزو وى ان الله * فظلم * پس گفتند لعائشه و حفصة * والله لا تسأل رسول الله * سوگند بخدا نمى بطلبیم از غیر خدا
صلى الله عليه وسلم شيئا ابداً ليس غنده * چیزی بگوئید که نیست نزو وى * ثم اختر لهن شهراً * پسترد و کرد و زنان را و گوشت
گرفت از ایشان * آنحضرت یکماه * و تسعاً و عشرين * یا بابت و نه روز شک را و بابت بخت کوئتی و اندوهی که از ایشان
بخاطر شتر این وی رسیده * ثم زلت هذه الآية * پسترد و داد این آیت که یا ایها النبي قل لا اربك حتى بلغ *
ما انكر رسيد اين كلمه را که اللهم انك انت الخالق الخالق الخالق * حاصل معنی آیه نیست که امر شد از جانب پروردگار تعالی با آنحضرت
صلى الله عليه وسلم که بگویند از خود اگر بخواهند دنیا را بیايند ما همه شما را رسم و رسم و بگذارم و اگر خدا و رسول خدا را میخواهند
آوده گردانیده است وى تعالی من بگو که کاران را از شما توانی بزرگ * قال فبدأ لعائشة * گفت جابر پس آغاز کرد آنحضرت
در گفتن این قول بجا نشد یعنی اولی از عاتشه شترش * و کرد که محبوب تر و زیاده تر بود بسوی * فقال يا عاتشة انى يريد ان عمر
عليك امر * پس گفت آنحضرت اى عاتشه بدرستی که من بخواهم که اظهار کنم بگویم تو بخنی را که * احب ان الاعمى فيه *
دوست میدارم که شتابی کنی تو در جواب آن سخن * حتى تستشيرى ابوبكر * تا آنکه بکاش کنی تو پدر و مادر خود را * قالت
وما هو * گفت عاتشه و چیست آن سخن * يا رسول الله فقرا عليها الآية * پس خواند آنحضرت بر عاتشه این آیت را که
فوق و آتاه * و قالت انيك يا رسول الله استشيرى ابوبكر * گفت عاتشه آیا و حق تو و در آوده تو طلب مشورت میکند بر تو
خود را * بل خیار اند و رسول * بلکه اختیار میکند بر تو رسول خدا * و رسول خدا را * و الدار الآخرة * و اختیار میکند بر تو سر اسه
آخرت را و چون عاتشه آنحضرت را راضی ساخت گفت * و اسألك ان لاتجبر امرأة من نسائك * و سوال

حکم ترک کفر کنی زنی را از زنان خود با هادی قلت. بان چیز که گفت من مقصود عایشه رضی الله عنها آنست که زنی دیگر نداند که من
 خدا و رسول خدا را اختیار کرده ام اما مرا و محمل و متردد باشد و شاید که یکی از ایشان دنیا را اختیار کند و از جا که عقد آنحضرت میرود
 رود و این از غایت محبت و غیرت عایشه رضی الله عنها آنحضرت است علی التعلیل و سلمه قال الما لانی اودا من
 الاجترها. گفت آنحضرت نمی پرسد مرا زنی ازین زنان قول ترا که آنکه خبر میدهم او را با چه کنی تو نخواستی آنکه آن خود و من و من
 اما بعد از رسیدن اگر گویم بی مهری و بی شفقتی کرده باشم بر ایشان و حق تعالی مرا عظمه شفقت و نصیحت و رحمت مرا عیالانرا
 آفریده. ان الله لم یغنی بدستی که خدا تعالی نه بر آنکس است مرا. سفتا. در عنت اندازنده کسی را. و الله شفتا.
 و نه در عنت افتاد و عنت تجریک فساد و او غم و هلاک و شقت و شدت. و لکن معنی معلما میرا. ولیکن بر آنکس است
 مرا انیکم کننده احکام دین را و طریق رشد و هدایت را ببرد و آسان کننده کار را بر ایشان و این از نهایت قوت
 استقامت آنحضرت در دین و نصیحت و شفقت و می بود بر است که با وجود محبت که با عایشه داشت برای خاطر
 وی ترک حق نکند و علی التعلیل و سلمه. رواه مسلم. و عن عایشه رضی الله عنها قالت کنت اغار علی اللاتی و بین
 انفسن رسول الله صلی الله علیه و سلم. گفت عایشه بودم که غیرت میکردم بر آن زنانی که بخشنیدند نفسهای خود را
 رسول خدا را صلی الله علیه و سلم گفته اند که غیرت اینجا یعنی عنت است که لازم اوست قدره. فقلت اتعب المرءة نفسها. پس
 میگفتم تا می بخشنند زن نفس خود را. فلما انزل الله تعالی. پس هنگامی که فرستاد خدا تعالی این آیه را. ترا می سن
 تشا انفسن و قووی الیک سن. تشا. تا بخشنند و پس می اندازی بهر آنچو احوالی از زنان و جای میهدی بهر آنچو احوالی
 و سن انبیت من غرت. و هر که باطلی از آن کسیکه دور اندازی. فلاجاح علیک. پس نیست گناه بر تو پس معلوم شد
 که اگر زنی جبهه کند نفس خود را لازم نمی افتد قبول آن بر آنحضرت اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند. قلت. عایشه میگوید
 گفت من. ما ری ربک الا یسارع فی سواک. نمی پذیرد پر دگار ترا که آنکه تشا بی سبک در رضای تو و خواهش تو و هر چه میخواهی
 و میل داری همان میکند. متفق علیه و حدیث جابر. و حدیث جابر که در او ای حقوق زنان واقع شده اول او این است
 اتقوا الله فی النساء ذکر فی قصته حجة الوداع. ذکر کرده شد و قصه حجة الوداع. الفصل الثانی. عن عایشه رضی الله عنها
 انما کانت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفر. رواه الترمذی. و حدیث جابر. و حدیث جابر که در او ای حقوق زنان واقع شده اول او این است
 گفت عایشه پس سابقت کردم با آنحضرت و سابقت با یکدیگر و دیدن بقصد پیشی کردن. فسبقته. پس سبقت کردم آنحضرت
 و پیشی کردم او را. علی بطلی. بر سر و پایی خود درین کلمه تا یکدفعه دست که بیان ملاعبت است چنانکه میگویند بختی به بی
 و البصر یعنی. فلما کملت اللحم پس وقتی که برداشتم من گوشت و اینی قرار شدم. سابقته تسبیقی. سابقت کردم من آنحضرت
 پس سبقت کرد آنحضرت مرا. قال نه بملک البتة. گفت آنحضرت این سبقت من ترا در بدل آن سبقت است
 که کرده بودی مرا مقصود بیان حسن معاشرت و حسن محبت و اختلاط آنحضرت است با فاسای خود خصوصا با عایشه

صدیق که احب نساء می بود رضی الله عنهما * رواه ابو داود * و عنهما قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيركم خيركم لاهل
 بهترین شما در خلق و خدا بهترین شماست لاهل خود را * وانا خيركم لاهل * و من بهترین شما امرا لاهل خود را * و اذا ما است
 صاحبکم فمعه * و چون بهر ديار شما یعنی کسی از شما که در میان شما بوده است پس ترک دهید و این سخن بهر دگر و قبیله و قبیله و قبیله
 از نیست مرده باست چنانکه آمده است اذ کروا متواکلم باخبر و بعضی گفته که ترک دهید و مصیبت و بکار و نایند را بر مرده و بعضی
 گفته اند که آنحضرت مراد بصاحب نفس شریف خود را داشته است یعنی چون من از میان شما بگذرم و از عالم مردم و من محض
 بر من بکنید که مرده را خلاص است از هر فایده و بوند الهی امر شما بجز مصالح خواب و دوغم این سخن از لفظ خالی از بعدی نیست
 اما مناسبت او بکلام سابق ظاهر ترست فانهم * رواه الترمذی و الدارمی و رواه ابن ماجه عن ابن عباس انی قول الله
 روایت کرد این حدیث را تمام ترمذی و دارمی و روایت کرد از ابن ماجه تا قول اولی و از امامت صاحبکم الی آخره
 در روایت او مذکور نیست * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرأة اذا صلت تحسب * زن چون
 بگذارد نماز و وقت را که فرض است بروی * و صامت شهرها * و روزه دارد ماه رمضان را * و احضنت فرجها * و نگاه دارد
 عورت خود را * و اطاعت بعلها * و فرمان برداری کند شوهر خود را در آنچه متعلق بجنس است از وظایف و جز آن * فلتدخل
 من ای ابواب الجنة * پس گوید که در آید آن زن از هر دری از درهای بهشت * رواه ابو نعیم فی الحلیة * روایت کرده است
 او را ابو نعیم بن عوف در حلیة الاولیاء که تمام صحابی است در علم حدیث و در وی ذکر بعضی از مشاهیر اولیای نبیه کرده * و عن ابی
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت امرأه لان لبس لاص * اگر می بودم من که امریکه بودی را که سب که من می را *
 لامرأه المرأة ان تسجد لرجلها * هر آینه امریکه بودم زن را که سب که من بودی من بهانه و بیان امر کمال و جوب
 نزع ست بر زن * رواه الترمذی * و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ایما امرأة ماتت فزوجها انما
 هر زنی که بمیرد و حال آنکه شوهر آن زن از وی راضی است * و حلت لزوجها * در می آید آن زن بهشت را * رواه الترمذی
 و عن طلق * بنعق طای محله و بقاء * بن علی * صحابی است از جماعه المومنین که از یاسه بر آنحضرت آمده * قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارجل دعا زوجة لرجلها * گفت آنحضرت وقتی که مرد و زن از نذر خود را برای حاجت خود *
 فلما تم * پس باید که بیاورد آن زن شوهر خود را * و اکتان علی التوبة * و اگر چه باشند آن زن بر بنوعی اگر چه مشغول باشند
 بشغل ضروری و احتمال ضایع شدن مال نیز باشند چنانکه آن زن بر توبه بسته باشند و شوهر بطلبه و گفته اند که این بر تقدیر است
 که باشند آن مروج را زیر که وی چون خواند او را درین حالت راضی شد با تکلیف مال خود و احتمال دارد که مردان باشند
 که اگر چه باشند در شدت و مسکنی که ممکن نیست در وی قضای حاجت و درین بهانه است در رنگ تعلیق بحال * رواه
 الترمذی * و عن معاویة بنی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تؤذي امرأة زوجها فی الدنیا * اینا ننگ من زنی
 شوهر خود را در دنیا * الا قالت زوجة من الجور العین * مگر آنکه میگوید زوجه آن مرد که از جور عین است و عین که عین جمع

بینا زن بزرگ چشم * لا توفیه تا ملک الله * ایذا کن شوہر خود را بکثیر ترا خدا تعالی دعای بدست برای آن زن * قائمما ہو علیک
 ذیل * زیرا کہ آن مرد نیست نزد تو مگر غریب نیست او را نزد تو بقا مگر روزی چند و قبل کسی را گویند کہ دعوی در آید و از ایشان نبود
 یوشک ان یفاک الینا * نزدیک است کہ جدائی سبب دوی ترا وی آید بسوی ما یعنی منی در آید و می در بشت و تو در دوزخ
 میرائی و یوشک برای آن گشت کہ خبر نیست ببولن وی از اہل بہشت * رواہ السنذی و ابن ماجہ و قال الترمذی
 ہذا حدیث غریب * وعن حکیم بن سویۃ القشیری * یضربان فوج منین مجہ منسوب بقیش بن کعب تابعی ست نسائی گفتہ
 کہ لباس بہ و در جامع الاصول کہتہ از ابی حسن الحدیث * عن ابیہ * روایت میکند از پدرش کہ عاتبہ بن جیدہ فوج حای
 حملہ و سکون تہنایہ و بدل حملہ قال * گفت پدر وی * قلت * کہتم من * یا رسول اللہ با حق زو جہ احدنا علیہ جلیست
 حق زن کی از اہل بروی * قال ان اظہما اذا طعنت * گفت آنحضرت حق زو جہ آنست کہ بخورانی تو او را وقتی کہ بخوری تو
 و کسوا اذا انکسیت * و بوشانی تو او را و قینک پوشی تو و در بعضی روایات و ما طعنت و ما انکسیت یعنی بخورانی او را از آنچه
 میخوری تو و پوشانی او را از آنچه میپوشی تو یعنی در طعام و کسوت مساوی خود داری و از روایات اولی این معنی معلوم
 نمیشود و گویا مرد و داری نفقہ واجب است و اللہ اعلم * و الا تضرب الوجہ * و اینکه زنی تو رومی او را از اینجا مفہوم می شود
 کہ اگر بغیر رومی زنی بر تقدیر ظہور فاحشہ یا ترک و انض یا برای مصلحت تا دیب روا باشد و زدن بر روی کسی عین
 است سطا قہ ہر حال * و لا تلعن * و نسبت لعنہ بدی نئی افعال و اقوال او را یا دشنام نہی بقول فکک البینات
 و لا تجزانی البیت * و اینکه بجزان نئی او را و جدائی نئی از وی مگر در خانہ یعنی اگر مصلحتی در بجزان او باشد بجزان نئی
 مگر در خانہ و در خانہ دیگر میتوت نئی و قاعدہ درین باب نص قرآن است کہ فرمود و اللاتی تجانون نشوز ہن
 فطوھن و اجھوھن فی المصالح واضرھن * رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ * و عن لقیط بن رباح * و کسر فاحش
 و سکون تہنایہ در آخر طای حملہ * بن صبرہ * یضرب صا و حملہ و کسر بای موجدہ در صحابی مشہور است سعد و در اہل طائف *
 قال قلت * گفت گفتہ یار رسول اللہ ان لی امرأۃ فی لسانہا شئی * بدستی کہ مرد زنی است کہ در زبان او چیزی است
 یعنی البذہ * میخورد وی ارشی بدار الفج موجدہ و ذال ترجمہ موجدہ یعنی فحش و بذربانی و بیہودہ گوئی * قال طلقھا * گفت
 آنحضرت طلاق دہ آن زن را * قلت ان لی منها ولدا * کہتم چگونه طلاق دہم کہم از آن زن فرزند اند و ولد برہ
 و متعدد ہر دو واقع میشود * و لما صحبتہ * و مرد را صحبت است با من کہ را ضم از ان * قال فمر بها * گفت آنحضرت پس
 امر کن آن زن را * یقول غلطھا * بیکدیگر آنحضرت پند کن او را این قول را و است از برای بیان مراد بقول
 آنحضرت مر بها * فان یک فیما خیر فستقبل * پس اگر باشد در ان زن نیکی پس زود باشد کہ قبول کند پند ترا و باز آید
 از فحش * و لا تضربن طعنک * و مزن تو زن اصیل خود را ضربک اینک * مانند زدن تو را بک خود را طعنہ
 بظای مجہ و زدن سبب زدن و ہجوع ازطن یعنی سفر و ارتحال و گا ہی زن بی ہجوع را نیز گویند و گا ہی ہجوع

را بود که بازی میکرد عایشه بدان تعب بیان نبات است بضم لام و فتح عین جمع لبعه آنچه دختران بان بازی میکنند و از رقعه و پارچه ایسا سازند و فعال بماند یا عایشه پس گفت آنحضرت چیست این تعب ای عایشه قالت نباتی * گفت عایشه این دختران شنده و رازی بدینس فرسالة جنابان * و دیده آنحضرت میان اعتبار صورت ایسی را که مراد او بازوست من رقاع * بکسر الزا و رقعه بمعنی خرقة و رقحلاس * فقال بانه الذی اری و سلسن * پس گفت آنحضرت چیست این چیز که می بینم در میان این اعتبار * قالت فرس * گفت عایشه این اسپ است و مثال اوست * فقال و بانه الذی علیه * گفت آنحضرت و چیست این چیزی که برو است * قالت جنابان * گفت عایشه این دو بازوی اسپ است * فقال فرس له جنابان * گفت آنحضرت بطریق تعب ایسی که مراد او بازوست * قالت ما سمعت ان سلیمان یحلم الا حقه * گفت عایشه آنحضرت آیا نشنیده بود که سلیمان را اسپان بود که مران اسپان را بازو بود که می پریدند و تخت او را بر بومی بود قالت فضی که حتی بدت نواجره * گفت عایشه پس بخندید آنحضرت تا آنکه ظاهر شد دندانهای درونی وی مانند آنکه لبه نجاسه بیکدیگر پیوسته آنحضرت توجیز کرد بازی کردن عایشه را باین اعتبار و صورتها جواب میدهند که مران اعتبار را صورتها متشخص نبود چنانکه تصاویر را که حرام است و بعضی میگوند که ترویج این عمل از تخریج تصاویر است یا از بهت آنکه تعب ظاهر منته استقامت است و الله اعلم * رواه ابو داود و فی الفصول الثالث * عن قیس بن سعد صحابیت انصاری خرمی مدنی است صحبت داشت با آنحضرت ده سال مرموی بود سبط بسیار بلند قامت سید جوان خداوند عقل و رازی صاحب شرط آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم و والد او سعد بن عباد و نیز از کجای صحابه است * قال اثبت الحجة * گفت قیس ابن سعد آدم جبره را که برای مملکت و سکون تحتانی بدو را شهری معروف قدیم است نزدیک کوفه * فریستم مسجدی در مازران نام * پس دیدم من اهل جبره را که سجد میکنند مازران را که مرایشان را بود مازران بفتح میم و سکون را و ضم نای فارس شجاع مقدم بر قوم * فقلت رسول الله پس گفت من هر اینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقلت انی ایست الحجة * پس گفت من بیتیک کرده میشود مراد از فایت رسول الله پس آدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقلت انی ایست الحجة * پس گفت من بیتیک آدم من جبره را * فرستم مسجدی در مازران * پس دیدم مرایشان را که سجد میکنند مازران را که مرایشان را بود * فقلت انی ایست الحجة * پس گفت من بیتیک بان ایستیک * پس تو سزاوارتری با آنکه سجد کرده شود مراد از فایت رسول الله پس گفت من بیتیک مراد از بیت او مراد از بیت جبره مراد از کجای * تو بقبر من * انک تسجد * ایستیک * تو که سجد میکنی تو قبر مرا * فقلت لا * پس گفت منی کنم * فقال لا تفعلوا * پس گفت آنحضرت نکند سجد مراد از این مراد که سجد میکنند الان جهت اگر اجماع و جلال و بهت و جلال من میکنند و چون من ازین عالم روم و جبره شود سجد میکند پس سجد برای زنده باید کرد که هرگز نمیرد و ملک او زایل نگردد * و کنت امر احدی سجد لاله * اگر می بودم که مرید یکدیگر می را که سجد کند می را * لامریت النساء ان یسجدن لا زواجهن * هرگز نه مریدم زن را که سجد کند مرشد و بران خود را * لا یصل الله علیهن من حق * از جهت آنچه گواشیده است خدا تعالی مردان را بر زنان از حق

خود را و اگر چه او را که در میان خود را عبادت از ذات بشر نیست خود داشت * و گوشت امر احمد را که سید لاجه * و اگر
می بودم که امر میکردم من هیچ یکی را که بگوید که یکی را * لا امرت المذکر ان یسجد و جاع * هر انچه امر میکردم من را که سجده کند و من شوبهر
خود را * و او هر که آن عمل بن جبریل اصفهانی کند میل اسود * و اگر امر میکردم من را که سید سنگ را که در نزد یسوی کوه سیاه *
و من جبریل اسود و ابی جبریل ابیض * و بر سنگ را که کوه سیاه و سیوی کوه سفید * کان یثقی انسان لفعلی * بود من و امر او را که
بکند این کار را و در روز که روان در جبال را سبأ خداست و بعد از این جبال از یک دیگر زیرا که یافته نمیشوند این جبال باین
نزدیک یکدیگر * رواه احمد * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تلثموا لبقبل ثم صلوه * سه کس اند که پذیرفته
نمیشود بزی ایشان پنج نمازی یعنی تمام نمیشود برای ایشان ثواب آن اگر چه صحیح باشد زیرا که حاصل نمیکند و بدان برای شسته
و لا یصلوه لهم حسنه * و بالائی رود برای آن شسته کس نیکی * العبد اللاتی * یکی از این ها که شسته * حتی یسبح الی حواله * تا آنجا که بگوید
پسوی صاحبان خود * یخسف یده فی ایدیم * پس فی خدا آن بنده دست خود را در دستهای ایشان و می در آید و تصرف
و خدمت ایشان و در کوهانی بلغض جمع گویا اشارت است بولی و اولاد او یعنی تا آنها نیز وفاداری کند * و الماده التماسط علی آرد
دوم زنی که شسته نموده است بران زن شوبه روی * و السکران حتی یصلوه سوم مست تا آنکه بنشیند و در رواه البیهقی فی شریک
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای النساء خیر * گفت ابو هریره گفته شد مرا آنحضرت را که نام سید از
زنان بهتر است * قال التی قسمه اذا نظره * گفت آنحضرت بهترین زنان آنزنی است که شاد و خوش گویا و در او را چون
کنند بروی * و بطیبه اذا امر * و فرمان برداری کند مرد را چون امر کند مرد او را و بفرماید او را کار می * و لا تلیق فی نفسها *
و مخالفت نمکدان زن مرد را در ذات خود * و لا فی مالها * و نه در مال خود یعنی مالی که در دست و تصرف اوست یا مالی که
در ملک اوست و مرد فقیر را بنده پس صرف کند بروی * بیا که * مخالفت کند بخری که کرده و ناخوش دارد و مرد را * رواه
و البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اربع من اهلین * گفت
آنحضرت چهار خصلت اند که هر که او داده شوند آن چهار خصلت * فقد اعطی خیر الدنیا و الاخره پس تحقیق داده شد او را سبک
هر دو جهان * جلب شاکره * دلی نمک گویند هر منعم را بر نعمت های وی و دوست و ازنده او را و دانده که هر چه هست از نعمت
از دست * و لسان ذاکر * و زبان ذاکر که من خدا را عذر اسد * و بدن علی البلاء و عصاره * حتی بر ملاصقه کند و نمکبانی نمایند
و خزع و اضطراب نه نمایند * و روجه لا تبغیر فوما * و زنی که طلب نمیکند مرد را خجاست * فی نفسها و لا فی مال * و نفس خود و دنیا
کنند در مال مرد و حدیث سابق فی مالها بود و در اینجا فی مالها فافهم * رواه البیهقی فی شعب الایمان * باب الخلع و الطلاق
خلع بضم الخاء اسم است از خلع یعنی کشیدن و بیرون بردن اکثر اطلاق آن در شمع طبع است مثل جامه و نوزده و نعل
و در شرع چهار قسم است از آن بزی بدن زن نفس خود را لازم و بجا بین و جز آن و یعنی مطلق طلاق نیز آمده است و طلاق در
کشادن و در بگردن و طلاق اسیری که بگردند و طلاق طلاق اللسان کشاده و رو کشاده زبان و در شرع هر که کرد

پس باید که نگاه دارد تا یک مدتی که حلال است در وی طلاق دوم آنکسین عقوبت است و در ابر مصیبت او که طلاق داده است
در حالت حیض سوم آنکه طهر اول با حیضی که طلاق داده است در وی در حکم یک چیز است پس اگر طلاق دهد و طهر اول حکم
آن دارد که گویا و حیض داده است چهارم آنکه نمی کرده شد از طلاق در طهر تا دراز شود مدت اقامت آن زن با مرد و شاید که
مجامعت کند و او را پس بدرد و آنچه در نفس اوست از سبب طلاق و ازین وجوه معلوم میشود که اسماک ناطقه ثانی واجب بنا
بلکه اولی واجب باشد و الله اعلم * وعن عائشة رضی الله عنها قالت خیر ما رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه خیر
گروانید ما را آنحضرت که اگر دنیا و زینت دنیا خواهد بیاید تا همه شمارا سردهم و بگذارد و اگر خدا و رسول خدا را خواهد شمارا از خدا
اجری عظیم است * فاشتر ما عند رسول الله پس اختیار کردیم با خدا و رسول خدا را * فلم یکن دلت علی ان یشاء پس شمار نکرد
آنحضرت آنرا چیزی از طلاق نه سه نه یک نه بانه در حقیقت عایشه * متفق علیه * و ازین حدیث معلوم میشود که اگر شوهر گوید مردن خود
اختیار کن نفس خود را یا مرا پس اختیار کرد مرد در واقع نمیشود چیزی و باین قائل است ابو حنیفه و شافعی و منقول است از جماعه
صحابه و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که واقع نمیشود یکی رجعی بجز تخییر زن رجوع را و اگر اختیار کرد رجوع را و نزد
بن ثابت واقع نمیشود یکی بائن و عرض عایشه درست بر قول ایشان و اگر اختیار کند نفس خود را واقع نمیشود طلاق صحیح
نزد شافعی و احمد و باین نزد ابی حنیفه و سه طلاق نزد مالک * وعن ابن عباس قال فی الحرام کفر * گفت ابن عباس
در حرام کفارت میدهد یعنی اگر حرام گرداند چیزی را بر نفس خود و بر یا غیر آن بروی کفارت باین است و آن شیء حرام نمیکرد
و این مذهب ابن عباس است و مذهب مائیه نیز همین است و نزد شافعی کفارت نیست و بعضی گفته اند که اگر گوید حلال خدا برین
حرام است واقع نمیشود طلاق و این خلاف مذهب جمهور است آری اگر زن را بگوید بفرم حرام یا حرام گردانیدم ترا بر خود
و نیست طلاق کن طلاق واقع نمیشود و اگر نیست طلاق نکر کفارت دهد بعد از آن خواند ابن عباس برای تقویت مذهب خود
این آیت را که * لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة * هر آینه تحقیق است مرشدا را در پی غیر خدا متابعت و پیروی نیکوکاران
است بقصه حرام گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل را و نازل شدن قول حق سبحانه و تعالی قد فرض الله لکم تمة
ایمانکم چنانکه در حدیث آئینه بیاید * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یکتب * روایت
از عایشه رضی الله عنها که آنحضرت بود که درنگ میکرد و می نوشت بعد از تمام نوبت * عند زینب * نزد زینب * نیت جحش بتقدیم
چیم مفتوحه بر حای حمل اسکنه * و تشرع عند ما عیلا * و خورد آنحضرت نزد زینب شدند * اقواصیت انا و حفصة پس شش مرتبه
کردم و اقوا و آدم من و حفصة که دختر عمر بن الخطاب است و میان وی و عایشه اتفاق افتاد بود و چنانکه میان پدران ایشان
ان ایضا نقل علیها النبی * اتفاق این گویان که هر کدام از ما که در آید بروی پیغمبر صلی الله علیه و سلم طلق * پس باید که
بگوید هر یک از ما یا آنحضرت * انی اجد نكاح رج منافر * بدرستیکه من می یابم از تو بوسی منافر را * اکت مناف * یا آنحضرت
تو منافق و منافقین من و منافقین من مصلحت واقع شده است در کتاب مسلم منافقین و زن مساجد نام میوه درختی است

مشابه صیغ در وی حلاوتی ست و بوی وی بدست و بوی وی یک گونه شایسته بوی غسل دارد * و فعل علی احداهما پس در آنکه
 آنحضرت بر یکی ازین دو که عایشه باشد یا خفصه ظاهر ارادی را یاد نموده است که هر کدام یکی در آمد * و قناعت از ذلك * پس گفت
 آن یکی که آنحضرت بروی در آمد آن حرف را * فقال لا بأس * پس گفت آنحضرت نیست باک * شربت عسل * خورده ام
 عسل * و غریب نیست جش فلن اعود له پس البته عود کنم شربت عسل را و خودم آنرا * و قد حلفت * و تحقیق سوگند نمودم
 که خودم عسل را پس حرام گردانید آنحضرت عسل را بر خود * لا تخبری بذلك احدا * خبر ده بان هیچ کی را تا ندانند از طبع مظهر
 او که خود آنحضرت چیزی بدوئی را * یعنی مضاف از او چه * گفت آنحضرت این سخن را در حالیکه خواهر رضای زنان
 خود را * فرملت * پس خود آمد این آیت * یا ایها النبی لم تحرم ما اهل التملک * ای پیغمبر برای چه حرام گردانیدی چیزی را
 که حلال گردانیده است خدای تعالی برای تو * یعنی مضاف از او چه * طلب میکنی رضای زنان خود را و مضاف از تو چه
 و سکون را * بعد رست بمنی رضا و این حدیث صحیح است که نزول این آیت در تحريم عسل است و در بعضی روایات آمده است
 که در تحريم مایه است و در قصه اختلاف است در موضع خود ذکر کرده شد و تطبیق نموده * تحقیق علیه * الفصل الثانی
 عمر یو بمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت ثوبان که مولای آنحضرت است و در سفر و حضر خدمت
 میکرد که گفت آنحضرت * یا ایها امة سالت روجها طلاقا * هر زنی که سوال کند شوهر خود را طلاق را * فی غیره * و غیره
 شدت و ضرورت که داعی باشد و بجا و مضطر گرداند او را بمفارقت و باس در اصل شدت حرب را گویند * فخرج علیها را حجة
 اجته * پس حرام است بران زن بوی بهشت یعنی در هنگامیکه می یابند مقربان و محسان در توقف * رواه احمد و ابوداود
 و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی * و عمر بن عثمان النبی صلی الله علیه و سلم قال البیض الحلال الی الله الطلاق * و غیره
 حلال بسوی خدا طلاق است یعنی اگر چه طلاق حلال و مباح است اما نزد خدا نهی و مکروه است و مباح چیزی که مباح
 و روا باشد و مکروه بود چنانکه ادای صلوة در یوت بی عذر و صلوة در زمین منصوصه * رواه ابوداود * و عمر بن علی رضی الله عنه
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا طلاق قبل نکاح * نیست طلاق دادن قبل از نکاح * و لا عتاق الا بعد ملک * نیست
 آزاد کردن کردن اگر چه از ملک زیرا که طلاق فرع نکاح است و عبارت است از ازاله ملک متممیش از وجود وی صورت ندارد
 و جائز داشته است امام ابو حنیفه و زهری که از ائمه تابعین است تعلیق طلاق را بکجا چنانکه گوید هر زنی را که نکاح کند او را
 طلاق یازنی معین را گوید اگر سن ترا نکاح کند ترا طلاق پس واقع میشود و طلاق نزد کجا و نزد جمهور این جائز نیست تحقیق
 این در اصول فقه ذکر کرده شده است و همچنین است کلام در عتاق * و لا وصال فی صیام * و نیست وصال در روزه
 داشتن یعنی صوم وصال داشتن که شب افطار بکین جائز نیست و این از خصائص جناب نبوت است چنانکه در کتاب الصوم
 معلوم شد * و لا یمید احتلام * و نیست یمید بعد از بلوغ یمید تحمیه و سکون فوقایه یمید شستن * و لا رضاع بعد فطام *
 و نیست شیر خواری پس از مدت از شیر باز داشتن که دو سال یا دو نیم سال است رضاع بکسر را فسخ آن و فطام بکسر فاء

ولا هست يوم الى الليل و وجاز نیست خاموشی رفرتا شب و صبح فوا ب و تفصیلاتی ندارد و اگر چه بعضی اعم سابقه بود و داخل زوجه بود و لیکن درین است سنی عده است و هست بفتح صا و خاموش بودن و رواه فی شرح آیه و عمن محمد و بن شیب
عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ینزل ابن آدم فیما لا یملک * نیست نذر فرزند آدم را در چیزی که
مالک نیست چنانکه گوید مضر راست برین که آزاد کنم این بنده را و این بنده در آن وقت در ملک او نباشد و اگر بعد از آن
در ملک او در آید آزاد نشود و لا عقیق فیما لا یملک و لا طلاق فیما لا یملک * نیست آزاد کردن در آن چیزی که در ملک او
نباشد و نیست طلاق در آن چیزی که در ملک او نباشد و رواه الترمذی و زاد ابو داود و ابوداؤد و ابواللیث العیاضی مالک * و نیست بیع گرد چیز
مالک است * و عمن رکاته * بضم رک و تخفیف کاف * بن عبد بنید * صحابی قرشی مطلی است حدیث او در حجازین است
از مسلم فتح است و از شعبان عان عرب بود و نه طلق امراته * روایت کرد که وی طلاق و ازین خود را * سیمه * بضم سین
مطلو فسخ ما و سکون تخمینه * البتة یعنی گفت انت طالق البتة و بت یعنی قطع است یعنی طلاق که هیچ پیوند ندارد و طلاق
جدا بی اندازد * فاجز بک البتة پس خبر داده شد بان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و گفته شد در حضرت دی که رکاته بخنین
طلاق داده است و آخر بلفظ معلوم گفته اند یعنی خبر داد رکاته آنحضرت را و قال و انت ما روت الا واحدة * و گفت
رکاته بخدا سوگند نخواسته ام و نیست ناکه ام من مگر یک تطلیقه را * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انت ما روت الا واحدة
پس پرسید آنحضرت بخدا سوگند نخواسته مگر یک تطلیقه را * فقال رکاته و انت ما روت الا واحدة * پس گفت رکاته و خود گویند
بار دیگر که خواسته ام من مگر یک تطلیقه را * خود ما الیه رسول الله * پس رو کرد آن زن را بسوی رکاته پیغمبر صلی الله علیه
و سلم * یعنی امر کرد بر حجت و ظاهر این بود که قول شامی است و طلاق نزد وی واحد یعنی است و نزد ابی حنیفه واحد بان
و نزد مالک سه و شاید که رد آنحضرت او را بسوی یکجاک باشد و گفته باشند که برو یکجاک کن پس مراد بود که بعد از یکجاک باشد نه تفرقه
این حدیث نامی قول مالک است * فطلقها الثانیة فی زمان عمر * پس طلاق کرد آن زن را رکعت دوم در عرض خلافت
عمر رضی الله عنه * و الثانیة فی زمان عثمان * و کرت سوم در عثمان رضی الله عنه * رواه ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه
والدارمی الا انهم لم یذکر و الثانیة و الثانیة * مگر است که ترمذی و ابن ماجه و دارمی ذکر کرده اند ثانیة و ثانیة را * و عمن ابی
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قلت لجدید بن جهم * سید چیست که بعد از آنجا جداست و هزل آنها هم جداست
یعنی اگر این چیز پیغمبر گوید و ثابت میشوند و اگر هزل گوید هم واقع میشوند و معنی جدیدی و کوشیدن در کاری و مرد
اینجا است که معنی لفظ که موضوع است برای آن مراد دارد چنانکه بحث گوید یا طلاق گوید و معنی آن مراد دارد و هزل آنکه گوید
و معنی آن مراد ندارد و این سید پیغمبر و معنی آن مراد دارد و یا نذر و واقع و ثابت میشوند و آن سید خبر که ام اند * انکی فی الطلاق
والاجته * پس اگر یکجاک کرد و هزل و یا بی طلاق یا بجهنم یا بجهنم که درین بعد از طلاق یا بجهنم ثابت میشود و یکجاک
و طلاق و حجت بخلاف دیگر خبر یا مانع و شر مثلاً ثابت نمیشوند * رواه الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی یا حادیث

بام و حفظ طهر و عفت و این از سونگند های جاہلیت بود پس شرع آنرا مستقر داشت و نقل کرد حکم آنرا به تحريم موقت بکفارت غیر
مزيل مباح را پس جائز بنا شد مرد و اوطی و دوا می آن تا بیرون نیارد کفارت و ایلا سونگند خوردن مرد که تا چهار ماه بزن

جاء نکند و حکم طهار و ایلا حدیث بیاید * الفصل الاول عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت امرأه رفاعه *
اتخذ زن رفاعه بکر او بفارمردی است از اصحاب خال ام المؤمنین صفیه * لقطعی * بعم فافت و فتح ترا و طای سحره از بنی و لظیکه

قبیلہ است از یهود * الی البقی * نزد آنحضرت * صلی الله علیه و سلم فقالت انی كنت عن رفاعه * پس گفت آن زن ^{تبریه}
سن بودم محدود رفاعه یعنی در کجاک * او * طلاقنی * پس طلاق داد و مرار رفاعه * بقت طلاقنی * پس قطع و جزم کرد طلاق مر یعنی

سه طلاق داد و چند که چیزی از آن باقی نماند * فزوجت بعده * پس نکاحی کرد و بعد از رفاعه * عبد الرحمن بن الزبیر ^{بنی}
و کسر بای موده بر وزن امیر صحابی صفیرت ذکر کرده است او را در تماموس * و ما سده الاشمل بیده الثوب * و نیست

با عبد الرحمن که مانند گوشت جانه فی الصلح بدید بضم با و سکون دلیل عمل و ضم آن و بیای موده ریشہ و بزهره جانه مقصود
بیان سستی آلت مردی است که دخول نمیتواند کرد * فقال اتریدین ان ترجی الی رفاعه * پس گفت آنحضرت یا

یهوای تو که باز گردی بسوی رفاعه * فقالت نعم * پس گفت آن زن آری یهوایم که باز گردم بسوی وی * فقال
گفت لکن حضرت رجوع مکن و جائز نیست رجوع تو بوی * حتی تزوی عیسیه * تا آنکه پیش تو شد که عبد الرحمن را * و یزدوق

عیسیک * و پیش عبد الرحمن شد که ترا کنایت است از لذت جماع یعنی تا زنج ثانی جماع نکند رجوع بزوج اول جائز بود
و این حدیث مشهور است دلالت دارد بر آنکه در تحمیل تزویج کافی نیست بلکه لابد است از و طی و با وجود آن مجرد دخول کافی است

و انزال شرط نیست * متفق علیه * الفصل الثاني عن عبد الله بن مسعود قال لعن رسول الله صلی الله علیه
و سلم المحلل * بکسر لام مشدده * و المحلل له * یعنی آن گفت ابن مسعود لعنت کرده است آنحضرت تحمیل کننده را یعنی

زوج ثانی را که حلال گردانیده است زن را بر زوج اول و لعنت کرد و محلل له را یعنی زوج اول را که برای او حلال گردانیده
اما لعن محلل که زوج ثانی است از جهت آنکه وی نکاح کرد بر قصد فراق و شرعیت نکاح برای دوام و التیام است پس در

حکم بزرگند که او را استعاره میکنند بچا که حدیث واقع شده است و لعن محلل که زوج اول است بسبب آنکه وی باعث شد
شش این نکاح تیغ و مراد اظهار خاست هر دوست که طبع سلطانی است ازین فعل نه حقیقت لعن و بعضی گفته اند که

مکره او شرعاً تزویج است تحمیل در قول نه در نیت بلکه گفته اند که وی با جور است و بدینست آن بقصد اصلاح و با جمله شنیع
این فعل که یهوای خود را در تحت دیگر و پسند و آن دیگر منکوحه خود را بدگری بدید و تشریع محلل برای رجوع و عقاب است

نا از نکاح سه طلاق نکند * رواه الدارمی و رواه ابن ماجه عن علی و ابن عباس و عقبة بن عامر رضی الله عنهم
اجمعین * و عن سلیمان بن یسار * مولای یمنون بود که از ازارواج مطهره است از کیا تا باجمین و از فقهایی بسوی
مدینه است فقیه فاضل نقه عابد و ع حجت و گفته اند که وی انهم است از سعید بن المسیب * قال گفت * و در کتب معتبره

عشر من اصحاب رسول الله در یافتن ائمه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کلمه تمیز **هر یکی از ان اصحاب می گفت** * یوسف المونی
 حبس کرده شود ایلاکنده تا آنکه جمیع کنند بزن و طعی کنیا و طلاق دهد * رواه فی شرح المستمه * بدانکه ایلا سکنه چون مردست
 بزن کند نزد یکی کند بوی چهار ماه پس اگر طعی کرد و چهار ماه عانت میکرد و در سکنه نبود و لازم نشود بروی کفاره بپوشد ساقط
 میکرد و ایلا نیز که بپوشد بطن میشود و بخت و اگر طعی نکرد و چهار ماه گذشت جدا میکرد و زن از وی بطلاق بائن این مذنب
 است و مذنب جماعه دیگر از علما و ائمه گفته اند آنست که واقع نمیشود طلاق بجز گذشتن چهار ماه بکلمه در اجس کند و خوف و اگر
 تا آنکه جمیع کند و کفارت دهد یا طلاق دهد و اگر با آن طلاق دهد کلمه بپوشد که وی منع کرد حق زن را در جماع پس نایب کرد
 قاضی از وی چنانکه در عین و دلیل ما آنست که وی منع کرد حق زن را پس جزا داد او را شرع بزوال نعمت بکلی نزد گذشتن
 این مدت و این قول مانورست از انجمن و علی و بعد از آنکه ازین ثابت رضی الله عنهم و بالجمله اختلاف بود میان اصحاب
 در بیاب و الله علم * و عن ابی سلمه صحابی مشهورست که در فوج ام السلیمه بود پیش از آنحضرت * ان سلمان بن صخر
 روایت کرد که سلمان بن صخر بنم صا و همرا سکن خای بجه و یقال له سکنه فنجات بن صخر و این صحیح نیست * البیاضی *
 منسوب به بیاضه بن عامر صحابی است یکی از گریه کننده گان آنحضرت عدم وجود سواری و اتفاقا دکان بزرگ بعد از ظهر
 چنانکه درین حدیث مذکورست * جعل امره علیه کظم امره * گردانید سلمان زن خود را بر خود مثل پشت مادر خود سینه
 گفت انت علی کظمه ای * حتی میضی رمضان * تا آنکه گذرد رمضان یعنی گفت تا گذشتن ماه رمضان تو بر من حرام فلان می
 نصف سن رمضان * پس چون گذشت نیمی از ماه رمضان * وقع علیها ایلا * افتاد و سلمان بزنش شبی جماع کرد بوی *
 فاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فکذلك * پس آمد سلمان آنحضرت را پس ذکر و آن را امر آنحضرت را * فقال له
 رسول الله * پس گفت مرا و این خدای صلی الله علیه و سلم عتق رقبة * آنرا کون بنده را * قال الا اجد * گفت نمی یابم
 رقبة را * قال فصم شهر من متابعین * گفت آنحضرت پس روزه دار و ماه پیاپی * قال لا استطیع * گفت نمیتوانم
 قال اطمع مسکینا * گفت طعام ده شصت مسکین را * قال الا اجد * گفت نمی یابم طعام شصت مسکین را *
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لفروة * بفتح فاء و سکون را * بن عمر * پس گفت آنحضرت فروه بن عمر و الا کما
 بود و می گفت در بعضی نسخ عروه بن عمر واقع شده و آن تصحیف است * اعط ذلك العرق * بده او را آن عرق را از تمر
 که کسی آورده بود و عرق نعمتین زنبیل از بزرگ خرما بانه * و هو * و آن * کمل یا فخره عشر صاعا * عرق زنبیلی است که میکرد
 و میگفتند پانزده پیانه را * و سته عشر صاعا یا شانزده پیانه را * لیطعم سنین مسکینا تا بنزد شصت مسکین را و این حدیث
 دلالت دارد بر عدم وجوب نصف صاع مبر مسکینی را و در احادیث دیگر آمده نصف صاع و در کتب فقیه نیز همین را اعتبار کرده
 چنانکه در صدقه فطر و شاید درین حدیث واقع شده پیش از وجوب نصف صاع است یا این مخصوص باین مرد بوده
 بسبب احتیاج او چنانکه در تخریر تفسیر مجتهد مخرم ابی برده را چنانکه در باب التفسیر گذشت * رواه الترمذی و روی ابو داود

حسن عرب * وعن عایشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * کف عایشه شذیم تخلفها
 که میگفت * لا طلاق ولا عتاق فی اطلاق * بکسر هجره وعتقین به جمیعیت طلاق وند اعتاق ودر اکره یعنی طلاق واعتناق
 کرده واقعی نمی شود * رواه ابو داود و ابن ماجه قبل سنی الاطلاق الاکره * گفته شده است که سنی اطلاق اکره است گویا
 کرده می بندد و در برابر کرده و راجحی و تنکب می سازد بروی اختیار او را و باین حدیث مستمسک ائمه فقهیه در عدم وقوع
 طلاق وعتاق از کرده و نزد امام ابی حنیفه واقع می شود و از جهت قیاس بر منزل و اصل نزدیک است که هر عقد که احتمال
 فسخ ندارد منعی کند اکره نفاذ او را و هر چه نافذ میگردد بمنزل نافذ میگردد بآراء و در اصول فقه تحقیق این کرده شده است
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل طلاق جائز الاطلاق المتوهم * هر طلاق جائز و واقع است مگر
 طلاق متوهم و باین رفته است امام ابی حنیفه و مراد بمتوهم مجنون است که در عقل او نقصان و اختلال است گاهی غائب
 میگردد و گاهی بهوش می آید و در قاضوس عتبه بمعنی نقصان عقل و هوش گفته و در صراح گفته متوهم دل شده و بی عقل و
 در کتب فقهیه نیز همین معنی تفسیر کرده اند پس قول او * و الغلب علی عقله * عطف تفسیری می باشد و میویدست آنرا که المناقب و
 نیز روایت است و چون طلاق متوهم باین معنی واقع نشود و طلاق مجنون مطلق که اصلا مشهور ندارد بطریق اولی واقع نشود
 رواه الترمذی و قال به حدیث غریب و عطاء بن عجلان الراوی ضعیف * و عطاء بن عجلان اربعین و کسره آن که
 راوی این حدیث است ضعیف است * و از سبب الی حدیث * سهو کننده است در حدیث و ائمه دیگر نیز تفسیر و اخبار
 آورده اند و اگر این حدیث ضعیف است اما حدیث آئینه قوی است * و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فی القلم عن ثلثه * بر داشته شده است قلم تحلیف و نوشته نمی شود اعمال ایشان تا مواخذه نکنند
 بران آنکه کس اند * عن النائم حتی یستقیظ * یکی آنکه در خواب است تا آنکه بیدار گردد * و عن العصبی حتی یصلخ * دوم آنکه در
 بآنگه بالغ گردد * و عن المتوهم حتی یعقل * سوم از متوهم تا آنکه عاقل گردد * رواه الترمذی و ابو داود * روایت کرد انجیه
 را ترمذی و ابو داود از علی رضی الله عنه * و رواه الدارمی عن عایشه * و روایت کرد از دارمی از عایشه * و ابن ماجه
 و روایت کرد ابن ماجه از هر دو علی و عایشه * و عن عایشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال طلاق ثلاثه تطليقتان * طلاق داه و طلاق ست یعنی بدو طلاق حرام میشود و چنانکه حره بر سه طلاق و دو طلاق در
 داه حکم سه طلاق دارد * و عدت حیضتان * و عدت وی و حیض ست چنانکه عدت حره سه حیض ست باین حدیث گفته است
 امام ابو حنیفه که طلاق متعلق است بمرءه و نزد شافعی متعلق است بمرءه و نیز معلوم میشود که عدت بحیض ست نه بطهر * رواه الترمذی
 و ابو داود و ابن ماجه و دارمی * الفصل الثالث * عن ابی هریره قال البی علی الله علیه وسلم قال الشرفات *
 بکسر زای زنا نمیکند می کشند نفس خود را از شوهر آن خود و ناسازگاری و بیفرمانی می کنند ایشان را * و المناکحات * بکسر لام و نون
 طعن می طلبند از شوهر آن * هن المناکحات * آنها اند منافقات و درین تشبیه و تعلیل است و گویا اطلاق نقای بر این بیان

بجست است که ظاهر از دل و اختلاط بقبضی است که در باطن عداوت و خلاف میفرماید * رواه النسائی * و عن یحیی بن
عن مولاه صلیه نبت ابی عید * روایت است از یحیی بن مولای ابن عمر از جاریه که مولاه است مرصیفه نبت ابی عید لغیه را
که خواهر مختار بن ابی عبد شفیق است تا میثقه است و احوال مختار در وضعی نوشته شده است * آنها تاملت من زوجهما * که
آن صیفه خلع پذیرفت از شوهر خود * بکل شیئی لما * بجز چیزی که مرصیفه را بود از مال * فلم یکنر ذلک * پس انکار نکرد آن را * عبد الله
بن عمر * از جهت جواز خلع اگر چه باین صفت بود اگر چه باکوه است * رواه مالک * و عن محمود بن لید * مولود شده در زمان
آنحضرت و تجدیدش کرد از آن حضرت چند صیث و بخاری قائل است بصحبت او و مسلم نکر است آنرا و او را از تابعین از طبقه
ثانیه ذکر کرده و ابن عبد البر گفته که صحاب قول مختاری است * قال * گفت محمود * انبر رسول الله صلی الله علیه و سلم عن
رجل طلعی امر ان یتلک تطیقات جمیعاً خبر کرده شد آنحضرت را از مردی که طلاق داد زن خود را سه طلاق یکبارگی * مقام
غضبان * پس برخاست آنحضرت خشنه ناک * ثم قال ایلیک بکتاب الله عزوجل و انابین انهم کم * دیگر گفت آنحضرت
آیا بازی کرده میشود بکتاب خدا و احوال آنکه سن در میان شما ام و یلیک بلفظ معلوم منبر روایت است و مراد بکتاب التقلید
و می سجانه است الطلاق مترجم آن که مراد بدان تفریق تطیقات است و نزد امام ابو حنیفه سه طلاق دادن حرام و بدعت است
و نزد شافعی خلاف اولی و افضل و با وجود آن واقع میشود * حتی قام رجل * تا آنکه ایستاد مردی * فقال * پس گفت
یا رسول الله الا اقله * آیینی کشم و او را زیرا که لعب بکتاب خدا گرفت و در نیافت آن مرد که مراد آنحضرت زجر و توبیخ است
و حقیقت کلام مراد نیست * رواه النسائی * و عن مالک بلذان رجل قال لید الله بن عباس * روایت است
از مالک رسیده است او را که مردی گفت مرید الله بن عباس را که * انی طلقت امرأتی مائة تطیقة * بدستیکه من
طلاق داده ام زن خود را صد طلاق * فماذا ترئی علی * پس چه چیزی بینی توبیخ حکم میکنی توبیخ من * فقال ابن عباس
طلقت منک ثلث * طلاق شد آن زن از تو سه طلاق یعنی سه طلاق واقع شد * و سمع و لم یسأل فی شأنها * و سمع و لم یسأل فی شأنها
الله عزوجل * و نود و هفت طلاق که باقی است از صد جدا رسد گرفتن توبان آیات کلام خدا را بازمی و سخنرانی و نیز و بضم با
و سکون زای و ضم آن و بضم و بواو و فوس کردن و خنده کردن اشارت بقول وی تعالی بعد از قول وی الطلاق مترجم
الی آخره و لا تأخذوا آیات الله عزوجل * رواه فی الموطأ * و عن معاوی بن جبل قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا معاوی اطلق الله شیاً علی وجه الارض * گفت آنحضرت ای معاوی پیدا نکرده است خدای تعالی چیزی را بر روی زمین *
احب الیه من العتاق * دوست تر داشته شده بسوی خدا رعتاق * و لا خلق الله تعالی شیاً علی وجه الارض * و پیدا نکرده
خدا تعالی چیزی را بر روی زمین * الغرض الیه من الطلاق * دشمن داشته شده تر بسوی خدا از طلاق * رواه
الدارقطنی * باب المطلقه ثلثاً * و در بعضی نسخ زیاده کرده این اللفظ را و فی ذلک انظار و الا ایلاً و غلبه تشبیه دادن
میزن خود را بوضوئی که حرام است چنانچرا نیت علی کظهر امی توبیخ من ثلث ایشیت مادر منی مقصود و تشبیه امرأه است با م

بام و لفظ طهر و طه است و این از سونگه های جاوید بود پس شرع از استقرار داشت و نقل کرد حکم از ابی محمد موقت بکفارت غیر
 منزل و کحلج را پس جاری بنام شد مرد و اوطی و دوا می آن تا بیرون نیارد کفارت و ایلا سونگه خوردن مرد که ناچار ماه و بیرون
 جماعت کند و حکم طه را و ایلا حدیث بیاید * الفصل الاول عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت امرأة رفاعه *
 ابنة زین رفاعه کبر را و بفرمودی است از اصحاب خال ام المؤمنین صفیه * لقطعی * بعتم فاق و فخر را و فای سحر از بنی و فیکه
 قبیله ایست از یهود * الی الفی * نزد آنحضرت * صلی الله علیه و سلم فقامت انی کنت عن رفاعه * پس گفت آن زن بفرمود
 من بودم مرد و رفاعه یعنی در کحلج او * فطلقنی * پس طلاق داد و مرد را رفاعه * فبت طلاق * پس قطع و جزم کرد طلاق مرد یعنی
 سه طلاق داد و نه که چیزی از آن باقی نماند * فزوجت بعده * پس نکاح کرد مرد بعد از رفاعه * عبد الرحمن بن الزبیر * بنی
 و کسرهای موهبه بر وزن امیر صحابی صغیرست و ذکر کرده است او را در تمام موس * و ما موهه الا شل بهر التوب * و نیست
 با عبد الرحمن که مانند گوشت جامه فی انصرح بهر بضم هاء و سکون دلیل هکذا و ضم آن و بیای موهبه و زبیر که جامه مقصود
 بیان سستی آنست مردی اوست که دخول نمیتواند کرد * فقال ابی زید بن ان ترجمی الی رفاعه * پس گفت آنحضرت با
 یخواری تو که باز گردی بسوی رفاعه * فقال نعم * پس گفت آن زن آری یخواری هم که باز گردم بسوی وی * فقال
 گفت لکن حضرت رجوع کن و باز نیت رجوع تو بوی * حتی تزوی عیسیه * تا آنکه پیش تو شد که عبد الرحمن را و ویدوق
 عیسیه که * و پیش عبد الرحمن شد که ترا کنایت است از لذت جماعت یعنی تازگی ثانی جماعت کند رجوع اول جائز بود
 و این حدیث مشهورست و دلالت دارد بر آنکه در تحمیل تزویج کافی نیست بلکه لابدست از اوطی و با وجود آن مجرد دخول کافیست
 و انزال شرط نیست * متفق علیه * الفصل الثاني عن عبد الله بن مسعود قال لعن رسول الله صلی الله علیه
 و سلم المحلل * بکسر لام مشدده * و المحلل له * یعنی آن * لعن ابن مسعود لعن کرده است آنحضرت تحمیل کننده را یعنی
 زوج ثانی را که حلال گردانیده است زن را بر زوج اول و لعن کرد محلل له را یعنی زوج اول را که برای او حلال گردانیده
 اما لعن محلل که زوج ثانی است از جهت آنکه وی نکاح کرد بر قصد فراق و شریعت نکاح برای دوام و ایقامتست پس در
 حکم نیز نشد که او را استعاره میکند چنانکه حدیث واقع شده است و لعن محلل له که زوج اولست بسبب آنکه وی باعث شد
 پیش این نکاح تیغ و مراد اظهار خاست مرد دوست که طبع سلیمانی است ازین فعل نه حقیقت لعن و بعضی گفته اند که
 مکره او شریعت است تحمیل در قول نه در نیت بلکه گفته اند که وی با جبر است و بدین آن بقصد اصلاح و با جمله شریعت
 این فعل که پنجاه بخود داد و تحت دیگر پسند و آن دیگر منکوحه خود را دیگر می بدید و تشریح کلیل برای زجر و عقابست
 نا از نکاح سه طلاق کند * رواه الدارمی و رواه ابن ماجة عن علی و ابن عباس و عقبه بن عامر رضی الله عنهم
 اجمعین * و عن سلیمان بن یسار مولا یهونو بود که از ازواج مطهره است از انکیز تا لعین و از عقابهای بسوی
 مدینه است فقیه فاضل ثقه عابد و عجت گفته اند که وی انهم است از سعید بن المسیب * قال * گفته اند که در کتب معتبره

عشر من اصحاب رسول الله و در ایام ده از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کلمه قبول هر یکی از ان اصحاب می گفت * یوقوت المولی
 حبس کرده شود ایلاکنده تا آنکه جمیع کذب زن و طلی کنده اطلاق دهد * رواه فی شرح السنه * بدانکه ایلاسون کردن مرد دست
 بر زن که نزدیکی کند بوی چهار ماه پس اگر طلی کرد و چهار ماه عانت میکرد و در سوگو نمود و لازم شود بروی کفار یمن مساقط
 میکرد و ایلازیر که یمن بر طرف میشد و بخت و اگر طلی نکرد و چهار ماه گذشت جدا میکرد و زن از وی بطلاق بائن این مذنب
 ماست و مذنب جماعه دیگر از علماء و ائمّه ثلثه آنست که واقع نمیشود طلاق بجز گذشتن چهار ماه بکلمه مرد و حبس کند و موقوفه و از
 تا آنکه رجوع کند و کفارت دهد یا طلاق دهد و اگر اناار طلاق دهد حکم نیراکه وی شش کد حق زن را در جماع پس ناب کرد و
 قاضی از وی چنانکه در عین و دلیل مآل آنست که وی شش کد حق زن را پس بزاد او را شرع بر او نعمت نکلی نزد گذشتن
 این مدت و این قول با نورست از عثمان و علی و عبادله ثلثه و زید بن ثابت رضی الله عنهم و باطله اختلاف بود میان صحابه
 و یغاب و الله علم * و عن ابی سلمه صحابی مشهورست که روج ام المسلمه بود پیش از آنحضرت * ان سلمان بن صخر
 روایت کرد که سلمان بن صخر بتم صا و همرا سوگون خای حمیره و يقال له سلمه بختی بن صفوان صحیح ترست * ابیاضی *
 منسوب به بیاضه بن عام صحابی مست یکی اگر یک کزنه گان از جنت عدم وجود سواری و افتادگان بر زن بعد از طلاق
 چنانکه درین حدیث مذکورست * جعل امرأه علیک ظهرا * گردانید سلمان زن خود را بر خود مثل پشت مادر خود سیئه
 گفت انت علی کظه اخی * حتی مضی رمضان * تا آنکه گذرد رمضان یعنی گذشت تا آنکه شتن ماه رمضان تو بر من حرام فلان مضی
 نصف من رمضان * پس چون گذشت نیمی از ماه رمضان * وقع علیها ایلا * افتاد سلمان بر زنش شبی و جماع کرد بوی *
 قاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فذکر ذلک * پس آمد سلمان آنحضرت را پس ذکر کرد آن را امر آنحضرت را * فقال له
 رسول الله * پس گفت مرا و این پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اعق رقبة * آزاد کن بنده را * قال لا احبها * گفت نمی بایم
 رقبة را * قال فصم شهر من متابعین * گفت آنحضرت پس روزه دار و ماه پیاپی * قال لا استطیع * گفت نمیتوانم
 قال اطعم ستین مسکینا * گفت طعام ده شصت مسکین را * قال لا احبها * گفت نمی بایم طعام شصت مسکین را *
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لفروا * بفرح فاصومون * بن عمر و پس گفت آن حضرت فروه بن عمر و را که صحابی
 بود و یکی گفت در بعضی نسخ عروه بن عمر واقع شده و آن تصحیف است * اعطه ذلک العرق * بده او را آن عرق را از تمر
 که کسی آورده بود و عرق بنفخین زبیل از بک خرما بافته * و هو * و آن مسکلی یا فخره صاعا * عرق زبیلی است که میکرد
 و میگفتند پانزده پیانه را * او شصت عشر صاعا * یا شانزده پیانه را * لیطعم ستین مسکینا * تا بجز اند شصت مسکین را و این حدیث
 دلالت دارد بر عدم وجوب نصف صاع هر مسکینی را و در احادیث دیگر آمده نصف صاع و در کتب فقهیه همین را اعتبار کرده
 چنانکه در صدقه و فطر و شایانچه درین حدیث واقع شده پیش از وجوب نصف صاع است یا این مخصوص باین مرد بوده
 بسبب احتیاج او چنانکه در تجزیه تفصیله بخیر نمیرانی برده را چنانکه در باب التفصیل گذشت * رواه الترمذی و در می ابو داود

وابن ماجه والترمذی عن سليمان بن يسار عن سلمة بن صحبحه قال كنت امرأ صيب من النساء بالاصيب غیری گفت
 بودم من مردی که می رسیدم از زنان خیر را که می رسیدن یعنی ذوق ولذت من از جماع و حرص و شهوت من بر آن بیشتر
 دیگران بود این جهت صبری کردم و اقامه در آن زن * و فی روايتهما * و در روايت این دو کس اغنی ایاد او و
 این چنین آمده که گفت آنحضرت * فاطمه و سقاس تمرطس بخوران و سق را از خرقه قسمت کن آن را * بین سقین سکینا
 میان شصت سکین و سق بسکون سکن شصت پیمانه درین روایت هر سکین را صاعی نشست * و عن سليمان
 بن يسار عن سلمة بن صحبحه عن النبي صلى الله عليه وسلم في المظاہر لواقع قبل ان يكفر و روایت کرد سليمان از سلمة از آنحضرت
 در حق مردی ظاهر کننده که جماع کند پیش از آنکه کفارت دهد و قلع و سواقت کنایت است از جماع * قال كفارة واحدة * فرمود یک
 یک کفارت و همبرین انده بود و بعضی گفته اند چون موافقت کند پیش از کفارت واجب میگردد بروی دو کفارت *
 رواه الترمذی وابن ماجه - الفصل الثالث * عن عكرمة عن ابن عباس ان رجلاً ظاهراً من امرأته * روایت
 کرد عكرمة از ابن عباس که بدستی مردی ظاهر کرد از زن خود * فقسیها قبل ان يكفر * پس جماع کرد و او را پیش از آنکه کفارت
 دهد غشی در اصل پوشیدن و فی الاصل غشیان بالکبریا است و گرفت * قال النبي * ليس آدمان مرد و پسر را صلی الله
 علیه و سلم فکفر ذلک * پس ذکر کرد آن را برای آنحضرت * فقال احملک علی ذلک * پس گفت آن حضرت چه در
 ترا باعث شده بر آن که پیش از کفارت جماع کردی * قال * كنت مع رسول الله رأيت بياض جملها في الفم *
 دیدم سفیدی در دهان او و در جوابت جمل بکبریا می نمود و فتح آن و سکون چشم خمال و قید فلم الملك نفسی ان و مت
 علیها * پس مالک نتوانست تمشید نفس خود را و صبر کرد از آنکه افتاد مرد بروی سمیت خمر و زنج خوب در تو بهی نزد ناگاه
 بدیدان رخ زیبایم آن شد * فقال رسول الله * ليس خذو كذباً عنكم و امر او ان لا یقر بهایتی کفر
 و امر کرد آن مرد را که نزدیک نشود و جماع نکند و او را بار دیگر تا آنکه کفارت دهد و درینا تنبیه است بر ضبط حال و صبر از نافرمانی
 شرع و حفظ نفس و حیانت وی از عمل لغت و ابتلا که شیطان در کمین است * رواه ابن ماجه و روی الترمذی نحوه * و روایت
 کرد ترمذی مانند آن * و قال في الحديث حسن صحيح غريب و روی ابو داود و النسائی نحوه سند او مرسل * بطريق اسناد
 و ارسال * و قال النسائی المرسل اولى بالصواب من المسند * و گفت نسائی مرسل نزدیک تر است بصحت از مسند
 باب * و بعضی احکام متعلق باسابق * عن معاوية بن الحكم قال اتيت رسول الله * روایت است از معاوية
 بن الحكم گفتن صحابی است روایت میکند از وی ابو سلمة و عطاء بن يسار گفت آدم من بعد خدا را صلی الله علیه و سلم فقلت
 پس گفتیم یا رسول الله ان جاریه کانت لی تمرعی عثمانی * در سینه داهی بود که من را میگویند که سفید از آنکه مراد او * مجسمه
 پس آدم من آن جاریه را * و قد فدت شاة من الغنم و حال آنکه تحقیق کم کردم و نیا فقم من گوسفند را را گوسفند
 فسا لتما عثمان * پس سوال کردم و پرسیدم آن جاریه را از آن شاة که چه شد * فقالت اكلها الذئب * پس

گفت جاریه نوره آن شاة را اگرگ * فاسفت * پس غضب کردم من بران جاریه یا اندوه خوردم بران شاة است بقیتم
 بمنی خشنه که شدن و اندوگین شدن بجه و منی می آید و است بکسرین ماضی آن از باب سبع و بر منی اول ضعیف علیا
 راجع بجاریه باشد و چنی ثانی بشاة * و کنت من بنی آدم * و بودم من از فرزندان آدم که بکلمه شربت و غضب می آیند
 و از جای می روند * فطمت و جها * پس طیانچه زرم روی جاریه را * و علی رقیه * و واجب است بر من آزاد کردن
 برده از کفارت ظهار یا مین با جز آن * افاعتها * آیا پس آزاد کنم او را از کفارت تا برای دمنه خود کم و از پیشانی که
 از زدن طیانچه بر روی وی دارم و از شرمندگی آن خلاص شوم و چون در بعضی کفارات ایمان رقیه شرط است
 فقال اما رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت آنحضرت مر آن جاریه را از برای امتحان ایمان وی * این الله
 کجاست خدا و در روایتی این ربیک کجاست پروردگارتو * فقال فی السماء * پس گفت در آسمان است تصه
 سوال از مکان حق سبحانه نیست تعالی الله عن ذلک بلکه مقصود آنحضرت آن بود که بداند که وی مشرک است یا خدا
 پس قناعت کرد آنحضرت از سفته اله ارضیه و برات ازان و علم بانکه مر او را پروردگاری است که تدبیر میکند امر را
 از آسمان بر زمین و مطالبه نکود او را به تنه بر صرف و علم بانچه واجب است اعتقاد بدان از صفات حق تعالی و تقدس
 و گاهی اکتفا کرده میشود باین قدر و اشمال این مقام که تا قوالیا آنکه در اشترای ایمان و دیگر کفارت قتل اختلاف است
 میان علما و گویا حق نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عدم اشترای ایمان بود چنانکه مذنب ابو حنیفه است یا آنکه اولی
 و افضل آن است که مومن باشد و کفایت می کند در آن اتیقه را از ایمان و الله اعلم * فقال من انا * بعد از پتر
 توحید گفت آنحضرت من انابک استم من * فقال * پس گفت آن جاریه * انت رسول الله * تو پیغمبر خدای *
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتقها * پس گفت آنحضرت آزاد کن او را * و او مالک و فی روایت مسلم
 قال * گفت معاویه بن الحکم * کانت لی جاریه ترعی غنمای قبل احد * بودم جاریه که بچراغیند کوسفندان که مر او بود
 در جانب کوه احد * و ابجانیته * فنجیم و تشدید او و بعد از وی الف و نون و بعد از وی یای تخانیه مشدود اینچنین
 ضبط کرده اند محققان و بعضی تخفیف یا تیره گفته اند نام موضعی است قریب جبل احد در شمال مدینه مطهره * فاطلمت
 ذات یوم * پس مطلع شدم من یکا زوی * فاذا الذب قد ذهب بشاة من غنما * پس ناگاه گرگ تحقیق چرخه است گوید
 از کوسفندان ما * و انا جبل من بنی آدم است * و من مردی ام از فرزندان آدم شکمین میشوم و اندوگین میشوم
 کمایا سمنون * چنانکه شکمین و اندوگین میشوند فرزندان آدم پس خواستم که بر زخم او را زدن سخت چنانکه مقتضای غضب
 و خزن است * لکن صلیکما صلیک * لیکن کوفتم زرم او را زدن زرم فی المصلح حکم کوفتن زرم * فانتیت
 رسول الله * پس آدم من بنی خدا صلی الله علیه و سلم فخطم فلک علی * پس عظیم نداشت و بزرگ گردانید آنرا
 بر من و گفت گنمای عظیم کردی تو * فقلت * پس گفتم من یا رسول الله افلا اعتقها * آیا پس آزاد کنم او را

امان و حرمت بر سر شجره آن زن بر سبیل نباید. ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انظروا - پس برگشت آنحضرت نگاه کردید
 فان جاءت اعم - پس اگر بیارند آن زن و دل را سیاه رنگ - اوج العینین - سخت سیاه و چشم را کشادگی - عظیم الایاتین -
 بزرگ سترنیانی انصرح الیه بلغ و سخن و بنه - خدیج الساقین - سطر و برگشت هر دو ساق خدیج بلغ خای بجه و الامله
 و لام شده - فلا احب عویم الا قد صدق علیها - پس گمان نمی برم عویم را که نگذیرد راست گفته است بر آن زن ظاهر
 آن مردی که نسبت کرده شده بر نابین صفت بوده است - و ان جاءت بر اجم - و اگر آورد آن زن فرزند را سرخک و جیم
 تصنیح است - کانه و حتره - گویا آن فرزند و حتره است و او و خای محله هر دو منفق - کلبی سرخ دوزین چسبید و مثل قطعه و عویم
 همچنین بوده است - فلا احب عویم الا قد کذب علیها - پس گمان نمی برم عویم را که نگذیرد دروغ گفته است بروی -
 فجاءت به علی الفت الذی تحت رسول الله صلى الله عليه وسلم من تصدیق عویم - پس آورد آن زن آن فرزند را بضعفتی که
 و صفت کرده بود آنحضرت از تصدیق عویم یعنی بر شکل و صورت آن مرد زانی زائیده - و کان ابویب الی امره - پس بود
 بعد از آن نسبت کرده می شد بسوی مادری چنانکه حکم دل از ناست و درین حدیث جواز استدلال است بشما بهت اما دلائل
 نمی کند بر حکم قیافه چنانکه بیاید - متفق علیه - و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم لا عن بین رجل وامرته - روایت است
 از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت ملائکه را یعنی امر کرده ببلایه میان مردی و زن آن مرد - فاقمتم من ولد ما - پس
 متفق گشت و در خندان مردار و دل آن زن و دلائل گردانیدن و نسبت کردن او را بخود بسبب ملائمت - ففرق بینما - پس
 تفریق کرد آنحضرت میان مرد و زن - و الخی الولد بالمرأه - و الحاق کرده منسوب گردانید و دل را بر زن - متفق علیه و فی حدیث
 لها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وعظ و ذکره - و در حدیث ابن عمر بخاری و مسلم را آمده است که آنحضرت پند و اندرز
 قد کبر کرد و با و د جانید و او را عذاب آخرت را تا دروغ نگویید و آخر آنکه بزرگ - و آخره ان عذاب النار اهلون من عذاب الاخرة
 و خبر داد و او را که عذاب دنیا آسان تر است از عذاب آخرت - ثم دعاها - پس خواند و طلبید زن را - و وعظها و ذکرها - پس وعظ
 گفت و تذکره کرد و او را - و آخره ان عذاب الدنيا اهلون من عذاب الاخرة - و خبر داد و او را که عذاب دنیا آسان تر است از عذاب
 آخرت و مرد و عذاب دنیا اقامت حدست بر مرد که قذف زن کرده است و بر سر آنکه بروی اقامت حد نکند بشمارات
 زور و ثبات آن کند یا زن را زنا کرده است و از خوف اقامت حد اقرار بدان نکند پس ملائکه کنند - و عن ابن عمر ان النبي صلى الله
 علیه وسلم قال لا لعینین - و هر از این عمر است که آنحضرت گفت مرد و زن را که تیغی استند ملائکه کند - حسابا علی الله - حساب
 شما بر خداست - احکم کا کذب - یکی از شما دروغ گو است بی شید باز برگشت - لا سبیل لک علیما نیست سبب و پیوند متر
 برین زن و حر و ام شد بر تو این زن همیشه - قال - گفت آن مرد و مالی - مال من چه حال دارد یعنی وی خود حرام شد
 بر من مهر کوی داده ام مهر و دان چه حکم دارد - قال لا مال لک - گفت آنحضرت نیست مال متر - ان کنت طلق
 علیما و مبرا احتملت من و مبرا - اگر زنی تو که راست گفته بروی بر تو گناهی نیست و لیکن آن مال رفت و بدل چیزی

حلال کردی تو از فرج آن زن و تصرف کردی در آن * وان گزیت علیها * و اگر دروغ بر لبست بروی و تصحیر گردانیدی او را
 بدان * فذاک العبد وابدک منها * پس آن یعنی رجوع مال و باز گردانیدن مهر بیوسی تو دور تر و دور ترست مگر از آن زن
 یعنی یکی خود استعمال فرج کردی و تصحیر دست و خوش گردانیدی او را دیگر طبع مهر چه داری و این بعد از دخول بانفاق است و اما
 پیش از دخول پس نزد او حیض و شافعی و مالک و اورانصف هرست و روایات از احمد مختلفست * متفق علیه * و عن
 ابن عباس ان لہلال بن امیہ صحابی انصاری است یکی از آن سیدین که تعلق کردند از غزوہ تبوک و توبه کرد حق سبحانه
 برایشان * قذف امرتہ عن الذنبی * و شتام داد زن خود را و نسبت کرد او را زنا زود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شبیک * بفتح
 شین و کسر راء بن سحار * بفتح سین و سکون حای مملتین حمد و یعنی گفت که باین شخصی زنا کرده است و دومی نیز صحابی
 حلیف انصار است و ستماء نام مادر او است مشهور شدہ بوسی * فقال النبی * پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم البینۃ اوحد
 فی ظہرکم * بگذران گواه را یا قبول کن حد قذف زدن را در پشت خود که هشتاد تازیانه است * فقال * پس گفت ہلال
 یا رسول اللہ اذا رای احدنا علی امرتہ رجلا یطلق لیتس البینۃ * و قتیکہ بنید یکی از ما بر زن خود مردی را برود و طلب کند
 گواہان این چه جای گواہان است و کجا فرصت آن است * فجعل النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول البینۃ والا حد فی ظہرکم * پس
 در ایستاد و آنحضرت کہ میگویی کہ گواہان بیار و اگر نہ ثابت است حد در پشت تو * فقال ہلال و الذنبی ابشک باحق * پس گفت
 ہلال سوگند بآن خدای که فرستاده است ترا راستی * انی الصادق * برستی که سن راست گویندہ ام * فلیکفر من اللہ
 مایعری * بتشیدہ را * طہری سن الحمد * پس و اللہ ہم اینہ فرو می آورد خدای تعالی علی پاک و بیزاریگر * نہ پشت مرا از حد
 فزل جبریل فانزل علیہ * پیرخ و دایہ چہ بل فرود آورده بر آنحضرت این آیات را کہ در آن بیان لعان است * والذین یرمون الزنا
 پس خواند ہلال این آیت را * حتی یلقی * تا آنکہ رسید این کلمہ را * انکان من الصادقین * و از اینجا معلوم میشود کہ نزول آیت
 در ہلال بن امیہ است و آنکہ در حدیث سابق در عویم فرمودہ کہ تحقیق زنی فرستادہ شد در شان تو باعتبار راست کہ این حکم
 شامل است بحیرہ را و احتمال دارد تو را نزول را و اللہ اعلم * فجی اہلال فتشہد * پس آمد ہلال و گواہی داد یعنی لعان کرد کہ دروغ
 چہ گواہی است * و النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول * و حال آنکہ آن حضرت میگویی ان اللہ لعان احدکم کما کاذب * خدا میداند
 کہ یکی از شما دروغ گوست * فخل ستماء تاب * پس آیا هست یکی از شما توبہ کند * ثم قامت فکشدت * پسر ایستاد آن زن
 در حال کہ تحقیق گواہی میدہد و لعان میکند * فلما کانت عند النماستہ * پس ہر گاہ کہ شد آن زن نزد شہادت پنجم * وقفوا
 ایستادہ کردند مردم آن زن را و سب کردند و باز داشتند از آن * و قالوا انہا سوچہ * و گفتند مردم کہ این شہادت پنجم واجب و لازم
 گردانندہ است مگر نفی را میان شما بموجب است مگر عذاب را اگر دروغ میگوئی * قال ابن عباس فلکات و نکست
 ابن عباس برفی قن کرد و درنگ آن زن و باز گشت و پس آمد یعنی مردی کہ کہ کہ نفی شد از حال وی کہ شہادت خاص
 نخواہد کرد و حتی ظننا انہا تراج * تا آنکہ کان بر دیم کہ آن زن رجوع میکند از شہادت * ثم قالت لا افصح قومی سائر یوم *

پس گفت سواد و احوال خود را تمام فرمودی مدت عمر با باقی ایام و سال منی جمیع و باقی هر دو می آید اگر بعضی از علمای امت آمدن
 اورا بمنی جمیع احکام کرده اند بنصت پس گذشت آن زن تمام کرد شهادت را و ملازمه را پس حکم نفیق کرد آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در میان ایشان . و قال النبی صلی الله علیه و سلم البصر و باخان جاءت . لکل العینین . و گفت آنحضرت به بنیدان زن را
 پس اگر او در فرزند را سر نه کون دو چشم . سانی الاینین . بزرگ و تمام سر نه سبیل بود و عین خبر تمام و فانی . فلیج الساقین .
 سطر و ساق . فموتش یک بن سعاد . پس آن فرزند مرشک بن سعاد است که وی نیز همین صفت بوده است . فجاءت
 بکذک . پس آورد آن زن فرزند را بمجموعین همین صورت . و قال النبی صلی الله علیه و سلم لا یاضی من کتاب الله کان لی
 ولها شأن . پس گفت آنحضرت اگر منی بود آنچه که شد از انتخاب خدا و حکم او که قامت حد و تقصیر متناهی نیست . هر آینه می بود
 مرا و آن زن را کار می و می کرد و منی آنچه می کردم از عذاب . رواه البخاری . درین حدیث ولایت است بر آنچه حاکم را بنفخته
 و امارات قرآن الفتات نماید که در حکم کنه که ظاهر و قاضی کند از آنچه و دلائل دینیز معلوم میگردان درین که شبهه و قیانه نیست
 و نیست آن اگر امارت و مظنه پس حکم کرده نشود بدان چنانکه مذکور است فیلفهم . و عن ابی هریره قال قال سعد بن عباد
 روایت است از ابی هریره گفت گفت سعد بن عباد بن الصامت که صحابی مشهور است از انصار بطریق استفهام از آنحضرت
 بود و در مع اهل زجلا . اگر ایام من بازن خود می را . لم اسمع حتی اتی باریعه فهدا . آیا ساس کنم و مرا آنکه بیامم چاه گواه را
 قال رسول الله . گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم . آری ساس کن . تا آنکه بیاری چاه گواه را چنانکه در وقت نماز نیست
 قال کلا . گفت سعد بن عباد . و الله انی لافک بالحق . سوگند بخدا که فرستاده است ترا بحق . این کثرت عباد
 بالسیف . تحقیق هستم من که هر آینه شتاب می کنم از عذاب به تشریف قبل ذلک . پیش از آوردن گواهان و این روایت قول
 آن حضرت را و مخالف او می و منی این خبر دادن است از حال نفس خود یعنی حال آن نیست غیرت و غضب من درین مقام
 درین مرتبه است چکار کنم حکم شرع همین است که فرمودید و ازین جهت . قال رسول الله . گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 اسموا الی یا تقول سیدکم . بشوید و گوش نمیداد و منی که میگوید مقرر شما . انه لیقول . بدستی که وی رشک ناک است . و دنا
 غیر منه . و من غیرت ناک ترم از وی . و الله ایچری . و خدای تعالی غیرت ناک ترست از من مقصود آنحضرت مع این صفت
 و اشارت بآنکه این اوصاف کرام و عادات سادات است اگر چه حکم شرع در دنیا دیگر است و قول سعد ناشی ازین است و درین
 اعتذار است از خود و این قول از وی نه آنکه تقریر و انبات اوست و غیرت صادر میگردد از آدمی از روی خیر که بگوید است
 بروی و بر اهل وی و آنچه تعلق دارد بروی و غیرت خدای تعالی زجر و منع نیکان است از معاصی و محرمات تا از جناب قرب او دور
 نیفتد بجهت محبتی و غایتی که وی جل جلاله ایشان دارد چنانکه در حدیث آمده باینکه . رواه مسلم . و عن ابی هریره قال سعد بن عباد
 . روایت است از غیره بن شیبه صحابی مشهور که گفت سعد بن عباد . و لورایت بجلال امر الی لفسرت به بالسیف . اگر می دیدم
 من مردی را بازن خود و هر آینه می کردم او را بشیبه غیر صنف . غیر زنده بطرف تشریف و عیض . وی بلکه تیزی او و صف جانب حقیر

وصف انسان پهلوی او وصف سیف عرض دی و بیخ و فم صفه شیشه خفا در اصل او را صلح میسر گردانیدن و زدن به چنانی شیشه و مصغ
بگشاید و قهر و دورایت است و بک صفت وصال شیشه زننده است و بیخ حال شیشه و زینت بیاض واقع شده است * قتلع ذلک
رسول الله * پس رسید آن سخن سید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال البجوان من غیره سعد * پس گفت آنحضرت ای آگاه
دارید ما از غیرت سعد * و الله لا ما غیر منه * بخدا سوگند هر انچه من غیرت نام کنم از وی * و الله غیر منی * و خدای تعالی غیرت نام کند
از من * و من اجل غیره الله * و از بهر غیرت خدا * حرم الله الفواحش * حرام گردانیده است خدا تعالی گناهان را * ما طهرنا
و ابطن * هر چه ظاهر است از گناهان و پنهان است فحش بجز آنکه دشمن بدی و فاحش هر بدی که از گناه زدود فاحش یعنی
زنا نیز آلوده و مرد اینجا مطلق معاصی است پس حرام گردانیدن وی تعالی معاصی را و مترتب و متعلق ساختن عقوبت بران
در دنیا و آخرت بجهت غیرت اوست تا بنده آفتی و مکر و بی نرسد و از حضرت قرب و رحمت وی دور نیفتد * و لا احب الیه
الله من الله * و نیست هیچ کی که دوست داشته تر باشد بسوی او و خدا را رضا * من اجل ذلک بعث الله المرسلین
از بهر آن برانگیزخت و فرستاد خدای تعالی پیغمبر از آنکه ترسانند گناهان از عذاب خدا و خبر خوش رسانند گناهان از ثواب و تعالی
فی الصراح عذبه بانه و معذور داشتن و گفته اند که مرد بعد از اینجا عذاب است بکسر هر چه بدی از او اندر و قبول نکردن آن معنی
خدای تعالی پیغمبر آن را برای آن فرستاد تا بنده گان را جایی عذر نماند چنانکه در قرآن مجید می فرماید لا یلکون فی عذر و
لقد اُرسل * و لا احب الیه الله من الله * و نیست هیچ کی که محبوب ترست بسوی وی نشاء ستایش کردن از خدا * و من اجل
ذلک وعد الله الجنة * و از بهر آن وعده کرده است خدا تعالی بهشت را نا و فاکند بوده خود و عذر که بنده گان بران معذورند
یا بجهت آنکه چون وعده که بنده گان را به بهشت و ترغیب نمود و در آن بسیار ریشخنده و نال بنده گان و نشانی ایشان عروا و اسباب
متغنی علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یبارک بدر سیکه خدای تعالی غیرت میکند
وان المؤمن یبارک و بدر سیکه مسلمان غیرت میکند یعنی غیرت صفت الهی است که بنده مسلمان نیز آن صفت را دارد و بجهت الله
آن لایابی المؤمن ما حرم الله * و غیرت خدا برای آن است که نباید و نکند مؤمن چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی
شغف علیه * و عن ابنه اعرابانی رسول الله * روایت است از ابی هریره که بگوید یعنی آنکه آنحضرت را * صلی الله علیه و سلم
فقال ان مرئی و ملت غلاما سوده بدر سیکه از من آید و کودکی سیاه را و ابی انکوت * و بدرستی من آنکار کرده ام آنرا که از من باشد بجهت
مشابهت من فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بل لک من اهل * پس گفت آنحضرت مران عروا را ایاهست مزار چیزی از شران *
قال نعم گفت آری بجهت شران * قال فانا و انما * گفت آنحضرت پس چیست نگماهی آن شران * قال هر که گفت شران شران من خرم اند
لیکن من هم و ابراهیم هم حارست فقال ابی هریره انی * گفت آنحضرت ایاهست این چه شتره می نامم و و قد سیاه و رنگ بگناه که گویان شران
و بگو شران می باشد و لکن ابی هریره را و قاری میگوید که قال ان فیها لورقا * گفت ابی هریره شران شران شران خا که شتره
صدق بضم واء و سکون راجع اوراق چنانکه جمع احمر * قال فانی تری ذلک جاءها * گفت آنحضرت پس از کجا میاید

و گمان می بری توان خاکستر گونی را که آمد آن شتران را با وجود آنکه شترانی که آنها را نهاده اند و پیدا شده همه سرخ اند * قال عرق عینا
گفت اعرابی این رنگی است که کشیده است این شتران را یعنی در اصل آنها شتری بوده است که باین رنگ بوده و اینها باصل
خود را چیده و شایسته اند * قال لعل فی باعرق نزع * گفت آنحضرت پس شاید که این ولد و دون او سیاه رنگ عجیبگی
باشند که کشیده است او را و شایسته گردانیده است بخود * فلم یخص له فی الاثما منه * پس خصص نکرد آنحضرت مر آن اعرابی
درو و شتران از آن ولد و راضی نشد بدان * یستغنی علیه * و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان عبد بن ابی وقاص عبدی
ایمه سعد بن ابی وقاص * گفت عایشه بود عبد بن ابی وقاص که عهد کرده و وصیت نموده بود بسوی برادر خود سعد بن ابی وقاص
که از عمره بپذیرد است و این عتبه بعضی گفته اند که صحابی است و دوست که شکسته بود سر مبارک و دندان شریف آنحضرت را در
رو را حده و ابو جهم گفته که بعضی متاخرین او را در صحابه ذکر کرده اند و نمیدانم من او را اسلام و ذکر کرده است او را پس یکی از معتقدین
در صحابه که فی اسد الغابة و برهم تقدیر عهد کرده بود عتبه برادر خود * ان ابن ولیده زیده بنی * که پسر داه و نعه بیخ زای و سکون هم
و فتح آن که پدر ارم المؤمنین سوخته است از من است زیرا که وی و علی کرده بود باین جاریه زنا و زانیده بود وی پسری را پس
گمان بر عتبه که نسب ولد الزنا ثابت میشود از زانی و فقیه که عوی کن چنانکه عادت جا طلیت بود پس وصیت کرد در وقت مرگ
خود که این پسر از من است * فاقصد الیک * پس بدست او را و بکش بسوی خود * فلما کان عام الفم اخذه سعد * پس چون
شهر سال فتح مکه گرفت آن پسر را سعد بن ابی وقاص بوصیت برادر خود کرده بود * فقال انه ابن اخی * پس گفت سعد که وی
پسر برادر من است * و قال عبد بن زید اخی * و گفت عبد بن زید که وی برادر من است از داه * فقا و قال رسول الله
پس زید بن زید * و مر آنکه در زید و عبد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص * یا رسول الله
ان اخي کان عمه الی فیه * بدستی برادر من عتبه عهد کرده بود بسوی من در حق وی و گرفتن وی * و قال عبد بن زید فانی
و ابن ولیده ابی * و گفت عبد بن زید و وی برادر من و پسر جاریه پدر من است * و علی فاشتره زانیده شده است بر جانه خود
وی * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بولک یا عبد بن زید * پس گفت آن حضرت این پسر تراست و برادر تراست ای
عبد بن زید * اوله للفراش * فرزند فراش را راست یعنی هر کسی را راست که آن زن فراش او است * و للما له الحجر * و فرانی
را سنگ است که عبارت از جهم است یا کنایت است از حرمان * ثم قال لسوده بنت زید اخی * پس گفت آن حضرت مر
را که روجه مطهره اوست در پرده باش ازین پسر و پیش او میا اگر چه بکلم شرع برادر تو شده * فلما من شهید عتبه ترا زجت آنچه دید
آنحضرت از من است آن پسر عتبه و اگر چه منشا بهمت و قیافت در حکم شرع معتبر نیست و لکن قوع و احتیاط در آن است که پسر کنی
و پیش او نیائی فانهم * فلما ما اخی بنی الله * پس ندید آن پسر سوده را تا آنکه مر آن پسر و وی روایت * و در روایتی از بخین آمده است
که قال * گفت آنحضرت * مر آنکه * و برادر تراست * یا عبد بن زید من اجل انه ولد علی فراش امیه * از خبر که وی زانیده
بر فراش پدر وی ظاهر تراست که این کلام را وی است یعنی آنحضرت که گفت این را و حکم کرد برای عبد بن زید از جهت آنکه

این بزرگوارید فخر بر فواش بر روی * متفق علیه * و علی قات و صل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات يوم * و هم از عایشه است
 گفتند فراموش کردند آنحضرت فرمودی * و هو سرور * و حال آنکه آنحضرت خوش و شادمان است * فقال ای عایشه تلم تر ان رسول الله
 پس گفت آن حضرت ای عایشه نمی بینی که چقدر زلفم می رویم و چقدر کمرهای اولی شده و بدی زلفم می رویم و کون دال و کسر لام و ضم فوا
 بی نام فیکه است بنام مردمی که در علم قیام فیکه بیکه روزگار و از صورت شخصی است لال بر صفات و احوال وی می آید و فیکه
 و را به * فلما رای اساتیر فیدا * پس چون دید اسامه و زید را * و علیها قطیفة * و بود بر اسامه و زید قطیفة * قد عطاها رسول الله * تحقیق
 پوشیده بودند اسامه و زید سرهای خود را و قطیفة و خواب کرده بودند سر سبز * و بت اقسامها * و ظاهر و پیر بود با یسای ایشان از
 قطیفة فی النصر قطیفة چادر پیچیده و قطیفة آن جامه را گویند که بر زده داشته باشد * فقال ان هذه الاقلام بصفها من بعض * پس
 گفت بخبر کار من با یسای بعضی وی جزوست از بعضی یعنی میان صاحب این دو پانسیست خیریت و کلیت و پدری و دینری است
 حاصل کلام آنست که زید بن حارثه که مسخر خوانده آنحضرت بود و سید نام و خوب بصورت بود و اسامه که کسری و بی دینیه رنگ بود
 و بعد از دوام ایمن که جاریه سودا بود و مشایه واقع شده پس متناقضان در نسب اسامه طعن میکردند که از اینچنین پدر چنین پسر
 چون آید و چون این قائل و دیده حکم کرده که این دو شخص بی باید که پدر و پسر باشند آن حضرت صلی الله علیه و سلم خوشال شد
 زیرا که قول قائل نزدیک مقرب و پس الزام ایشان را داد و از اینجا لازم میاید که قول قائل مقرب باشد و احکام شرع و اثبات
 نسب و نیست ذنب نزد ما و لیکن شافعی و بعضی ائمّه دیگر مقرب بر اذن راضی اگر جاریه مشترک در میان دو شریک فرزندی
 آورد و هر دو و عموئی نسب میکنند نزد شافعی رجوع بقول قائل میکنند و نزد اولاد هر دو و سید زنده حکم شرع اگر چه در واقع از بی
 خواهد بود * متفق علیه * و عن سبن بن ابی دقاص و ابی بکره رضی الله عنهما قالاه گفته هر دو * قال رسول الله * گفتن خبر
 خدا صلی الله علیه و سلم من ادعی الی غیره * کسی که نسبت کند خود را بسوی خبر پدر خود * و هو یعلم * و حال آنکه وی میداند که آن پدر خود
 فایده علیه حرام * پس بهشت بروی حرام است این جزو تشدید است یا محمول بر استحلال است یا مردود محمول خست است یا
 مقربان و سابقان * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ترغوا عن ابائکم * اعراض
 نکنید از پدران خود بترک نسبت با ایشان * فمن رغب عن ابیه فقد كفر * پس کسی که اعراض کند از پدر خود و ترک کند نسبت خود را
 بوی پس تحقیق کفران نعمت کرده و چه نعمت که حاصل هر نعمت است * متفق علیه و قد ذکره ذکر کرده شده * حدیث عایشه که
 اولش نیست * ما من احد غیر من الله فی باب صلوة الاخوة * الفصل الثاني * عن ابی هريرة قال سمع النبی
 صلی الله علیه و سلم يقول لما نزلت آية الملائكة * و روایت است از ابی هريرة که وی شنید آن حضرت را که میگفت در آن هنگام
 که فرود آمد آیت ملائکه * یا امراة ادخلت علی قوم * هر زنیکه در آید بر قومی * من لیس منهم * کسی که نیست آنکس از آن
 قوم یعنی زنیکه و از وی فرزندی آید که داخل قوم دی گردد * فلیست من القدی شئی * پس نیست آن زن داخل در
 چیزی از زمین خدا و رحمت خدا و این تغلیط و تشدید است بر آن زن در ارتکاب او این شیعه را * و من یدخلها النرجة

و البته در نمی آرد آن زن را خدای تعالی بشت خود را یعنی با مهربان و سابقان و نیکوکاران و این وعید و انذار است مرد را و ایما
 بر جل حمد و دله * و هر چه در یک منکر شود و فرزند خود را که بزرگواران او گویند که این فرزند از من نیست و زن را تهمت بزن کند و بهو بظالمه *
 و حال آنکه آن مرد می بیند بسوی آن فرزند و میداند که از وی آمده و بر فراش او را نمیده * و تعجب القدره * و در پی می شود و خدای تعالی
 و نمی نماید و پدر خود را بوی و بجزای آنکه فرزند را دیده و دانسته منکر میشود و دفعه علی روس الخلاق * و رسوای کند خدای تعالی
 او را بر سر بانی خلاق و در حضور ایشان * فی الاولین و الاخرین * در روز محشر و عرصات قیامت که تمام خلق از پیشینیان
 و پسینیان در اینجا حاضر می آیند و رج شوند و این وعید و انذار است مرد را چنانکه تحت انذار که در مزران را یعنی بنای که بکاری
 کند و مرد را هم باید که ستاری نماید * رواه ابو داود و النسائی و الدارمی * و حن ابن عباس قال جابر بن ابی النبی گفت
 این عباس که در مدینه نزد آنحضرت * صلی الله علیه و سلم فقال ان لی امرأة لاترید لاس * پس گفت آن مرد که مرا زنی
 که باز نمیکرد دست کسی را که لمس کند و دست رساند او را یعنی من نمی گذارم کسی که قصد جماع کند بوی لمس کردن
 و جماع کردن ملاست جماعت * فقال النبی * پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قلتما * طلاق ده آن زن را * قال انی جهل
 گفتم من دست میدارم آن زن را بجهت حسنی و جمالی و موافقی که بهیچ نفس و طبیعت من دارد * قال فامسکها ان
 گفتم آنحضرت پس نگاهدار و محافظت کن او را اکنون که این حال در وی * بنی اختیاری در محبت وی و مبادا بیتی از شما
 او دریخته و لیکن نگاهبانی کن او را و منع کن او را از زنا و وقوع در فاحشه و بعضی گفته اند که او بعد از دست لاس آن ست که در
 نمیکند دست کسی را که بیک دریاچه در خانه است از طعام و بر آن ترجیح و تأیید میکند یعنی را آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر میکنند نگاهبانی
 فاجره و لیکن بیاور از تجارت لاترید لاس همان معنی اول است و الله اعلم فافهم * رواه ابو داود و النسائی و قال النسائی رفته احد از
 ابی ابن عباس * و گفت نسائی رسانیده است این حدیث را یکی از راویان بسوی ابن عباس و وصل کرده است آنرا *
 و احد هم لم یرفعه * و یکی از ایشان رفع نموده و وصل ننموده * قال و نه ای حدیث یس ثبات * گفت نسائی و این حدیث نیست
 ثابت یعنی وصل و بلکه منقطع است * و عن عمر و بن شعیب عن ابی عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قضی ان کل متعلق
 استلحق بعدایه * حکم کرد آن حضرت که هر فرزندی که لاحق گردانیده شده بعد از مردن پدر وی و اضافت پدر بوی با اعتبار ادعا
 و استلحاق است بحق بجم شدن و چیزی بیشتر استلحاق خواندن تا بجم شوند یعنی طلب کردند و خواندند او را و ایشان تالاق کردند
 او را بخود و وارث گردانیدند و چنانکه فرمود * الذی یدعی له * آن پدر که خوانده شد این استلحق مرد را * او عاودت * یعنی
 و دعوی کرده او را و از ثمن پدر وی * قضی ان من کان من ائمه یملکها یوم اصحابها * پس حکم کرد آنحضرت که هر فرزند
 که باشد از دایه ای که مالک میشود پدر وی آن دایه را در روزی که جماع کرد او را یعنی این جماع بر وجه حلال واقع شده و اگر از زهر
 باشد که فراش او است بطریق اولی * فقد بحق بمن استلحق * پس تحقیق لاحق میشود کسی که لاحق گردانیده است او
 که در ثبانه و ارف یکد و در حق او اگر استلحاق کرده و بحق بجم و در ثبوت و شریک یکد و اگر بعضی کرده و بحق همان بعضی می شود *

[illegible]

و کمال و نبوت و صفوت - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد جاءك شيطانك * پس گفت آن حضرت هر آنکه تحقیق آمد از شیطان
 تو که برین خیال داشت و درین وجه افکند و گرنه جای آن نیست که تو هم کنی که نبوت تو بر حجت کم - گفت عایشه *
 یا رسول الله امی شیطان * کیا با من شیطان است * قال نعم * گفت آنحضرت آری با تو شیطان است -
 قلت و سبک - عایشه میگویی که تو را نیز شیطان است * یا رسول الله قال نعم * گفت آنحضرت آری با من نیز شیطان است
 و لکن اعانی الله علیه * و لکن یاری داده است خدای تعالی و غالب گردانیده است مرا بر شیطان من * حتی اسلم * تا آنکه
 سلامت می یافتم از وی با و شفا داده است مرا با مسلمان شده است مقصود میان عصمت است و سخن درین سخن و در اول
 کتاب در باب اوسوسه که گفته است * رواه مسلم * باب التوبة * مشتق از عداست یعنی شمردن و عدت اهم پیروی است
 که می شمردن رازن از ایام اقوام یا ایام حل یا غیر آن در آیات قرآنی اقسام و انواع آن مذکور است و احادیث نیز وارد شده
 و اجماع نیز بر آن منعقد گشته است * الفصل الاول * عن ابی سلمة * روایت میکند ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف
 که از اکابر تابعین و اعلام ایشان و از فقهای سیده مدینه است که در حدیث و احادیث و روایت * عن فاطمة بنت قیس * از فاطمه بنت
 قیس قمریه قریشیه که از مهاجرات اول بود و خود راوند جاهل و عقل و کمال بود * ان ابو عمر بن حفص طاهرا * روایت نیست که ابو عمر
 بن حفص بن مغیره که از صحابی است و شهر او بود طلاق داد او را * البته * طلاق قطعی که قطع کرد و عاقله کج را البته معنی قطع
 و مرد و سه طلاق است * و نه غائب * و حال آنکه ابو عمر مذکور غائب بود * فاسئل الله و کیله الشیخ * پس فرستاد بسوی فاطمه وکیل
 ابو عمر و چو را یافتند خود سازد و ایام عدت * بخطه * پس در ختم آمد و ناراض شد فاطمه و کم نمیداشت آن جور را خط ختم گرفتن و
 ناراضی شدن و کم شمردن عطیه کسی را و در بعضی نسخ فخطه * فقال والله مالک یلینا من شی * پس گفت وکیل ابو عمر
 بفاطمه بنی اسوگن نیست مگر از واجب بر آنچه چیز از نفقه زیرا که طلاق تو باقطع است این هم که بتو سید هم از وی تبرع و احسان است
 فیاست الی رسول الله * پس آمد فاطمه بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مذکرت دلگ * پس ذکر فاطمه آن را مر آنحضرت
 فقال لیس لك نفقة * پس گفت آنحضرت نیست مگر از نفقه * فامر بان تعدی بیت ام شریک * پس امر کرد آنحضرت فاطمه
 را که بکشد عدت و خانه ام شریک بفرستد که زنی بود صحابه غنیه و نام او خولیده بنت حکیم است * ثم قال تلک امر او فینا با الصحابی *
 پیوسته گفت آنحضرت آن یعنی ام شریک زنی است که می پوشند او را و می درآیند و هجوم میکنند بر وی اصحاب و اقارب من و فینا
 می کنند وی ایشان را و خانه وی صلاحیت عدت ندارد و فاطمه آن نیست زیرا که زنی نیست که بر وی و صحابه و فاضله و زیارت میکند
 او را مردم و صفات میگردوی ایشان را * اعتدی بنی عدت این ام کلثوم * عدت کمش نزد ابن ام کلثوم که صحابی مشهور است * فاین
 رجل اعلمی * زیرا که وی مردی نامیاست * تعصین ثیابکم * می اندازی توجاهه های خود را یعنی بلند رجا به های زینت را و بپوش
 آنها را و ایام عدت گذر قبول و احتمال دارد که معنی آن باشد که می توانی نهادن بر خود توجاهه های خود و بطور خود و بوضع برهنه یا پوشیده
 میتوانی بود زیرا که آن جاسکی نیست که از نظری ملاحظه داشته باشی و الله اعلم و استدلال کرده اند با بن حدیث بعضی مردم بر جواز

نظر امرأه بر اجنبی اگر می نمود و او را در قول صحیح که مجبور بر آن نیست که حرام است از جهت قول حق سبحانه تعالی لکن زینب بنت جحش
 من البغاة و زینب از جهت حدیث ام سلمه امیر المؤمنان و ازین حدیث فاطمه بنت قیس نیز معلوم میگردد که زینب از نظر دوی باین اثر
 متعصومان است که دوی اجنبی نزد این ام مکتوم از نظر غریبوی توفیر کرده و در خانه او اقامت نداشتند چنانکه در خانه ام شریک داشت
 اما غرض بصر توافری بجال خود است چنانکه نضرتان و حدیث ام سلمه بران دلالت دارد که از قبل فاطمه حلالیت فاداشتی
 پس و فیکه حلال شوی و برای ازعت پس خبر کن مرا تا در کار تزویج تو فکرا کنم فالت فلما حلت گفت فاطمه زینب قیس
 پس و فیکه حلال شد من و نکرت لدان معا و بن ابی سفیان و اباجهم طباطبائی ذکر کرده من آنحضرت را که معا و اباجهم
 بفتح جیم و سکون با صاحبی قرشی مدوی خواستگاری کرده اند مرا حکم حبسیت فقال اما ابوجهم فلا یضع عصاه عن عاتقه پس
 گفت آنحضرت اما ابوجهم پس نمی میدوید خود را از روش خود یعنی مردی درشت خواست که زنان را می زند و اما معا و بن
 فحلک لانا له و اما معا و بن پس مردی درویش و فقیر است که نیست هیچ مال مرا و ازیر که پدر وی ابوسفیان بنیل بود
 و اهل و عیال را به تنگ می داشت صلوات الله علیه و درویش تصدک درویشی این دو کس خود قابل تزویج نیستند و ازین جا
 معلوم میشود که مستثنای زینب باید بود و نیز معلوم میشود که ذکر عیب مرد باین نزد خواستگاری میتوان کرد تا در ضرورت و شقت
 و فرمود آنحضرت انما اسألت بن زید نکاح کن اسامه بن زید را که مولای زاده آنحضرت بود و فکر بنیه فاطمه زینب قیس
 میگردد پس مکروه پنداشت من اسامه را زیرا که وی غلام می سپارده بود این فاطمه و بنیه بود و صاحب جمال و لیکن اسامه بنیه
 آنحضرت بود و در مقام درگاه عزت وی ثم قال انما اسألت بن زید نکاح کن اسامه را فقلت پس من
 کردم حکم آنحضرت را و نکاح کردم اسامه را و فیل الله فیه خیر پس گردانید خدای تعالی در اسامه یادرین نکاح نیکی و غلبت
 و شک برده شد من بوی اجنبی چنان شد که مرد مرشک بر دهن من و فی روایتی ثما و در روایتی از فاطمه زینب
 آمده است که قال گفت آنحضرت اما ابوجهم فرجی ضرب للنا اما ابوجهم پس مردیست بسیار زنده است ثما
 رواه مسلم و فی روایتی و در روایتی از مسلم زینب آمده است ان زوجا طلقا لک که شوهر او طلاق داد و او را سه طلاق
 فالت بنی علی الله علیه و سلم پس آمدی نزد آنحضرت فقال لا نفقه لک پس گفت آنحضرت نیست نفقه ترا الا ان کنی
 حاملا اگر آنکه باشی تو شکوه دارد بدانکه این حدیث فاطمه زینب قیس دلالت دارد که نیست نفقه زن سکنی مرعده نکاحات را نفی نفقه
 خویش است و اما نفی سکنی بسبب آنکه آن در خانه خودش میباشد نه در خانه مردم و همین رفته است امام احمد و همین است که
 ابن عباس رضی الله عنهما و امام مالک و شافعی بر آنند که سکنی است از جهت قول حق سبحانه تعالی انکون من حیث کونکم
 و نفقه نیست باین حدیث و امام ابوحنیفه و بعضی ائمہ دیگر موافق قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه میگویند که نفقه است و سکنی
 و گفت عمر رضی الله عنه ترک نمید کرد کتاب الله را بقل زنی که نمیدانیم کیا و از این فراموش کرده و شاید که مراد بقول آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم ایس لک نفقه نفقه است که فاطمه می طلبید نه نفقه ایضا سکنی را در خانه مردم شاید که بگوید

و حدیث دلالت بر نفی سکنت ندارد چنانچه در حدیث آئیده بماید و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان فاطمة كانت فی حرج و حرج - گفت عائشه که فاطمه نیت قیاس بود در جای خالی که چکرس در آنجا ساکن نبود و حرج یعنی باغ و او سکون جای فاطمه خالی بود و حرج و حرج که جانور دشتی را گویند از نجاست و وحشت بهی بریشانی و اندوختن نیز آید - نجفت علی با حیتما پس ترسیده شد بر جانب وی ایستای بروی - فلذلك لک خصص لیا البی علی الله علیه و سلم پس ازین جهت رخصت کرده مر فاطمه را آن حضرت یعنی فی النقلة - خواهد عائشه از رخصت رخصت و فاطمه از جای خود بجای دیگر رفتن که فاطمه ابن ام مکتوم باشد یعنی اصل و جوب سکنتی در خانه خودش بود و رخصت در انتقال از جهت خوف مذکور بود و نقل بضم فون و سکون قاف اسم است از انتقال و فی روایات فاطمه الاثنی العشرة و در روایتی اینچنین آمده است که گفت عائشه حسرت فاطمه را ای پسر من بکنند خدای را و می ترسد از عذاب وی - یعنی فی قولها لاسکنی و لا نفقه - یعنی در گفتن فاطمه که در عدت وی سکنتی نبود و نفقه نبود یعنی این سخن از وی در دفع خلاف واقع است از حدیثی که رسیده که چنین میگید و این انکار است از عائشه حدیث او را چنانکه از عمر رضی الله عنه آمده و این مثبت مذہب امام ابوحنیفه است که معتقد ثلاث را سکنتی و نفقه هست - رواه البخاری - و عن سید بن المسیب قال انما نفلت فاطمة بطول لسانها علی احمائها - گفت سید بن المسیب نقل کرده نشد فاطمه نیت قیاس و عدت از جای خود بجای دیگر که از جهت زبان درازی وی بر خویشان شوهر وی و این بهی دیگر است برای انتقال وی و برای وحشت و احمال خویشان زن از جانب بزج - رواه ابی ترجه السندی - و عن جابر قال طلقت خالتي ثلثا - گفت جابر رضی الله عنه طلاق داده شد خاله من - طلاق یعنی نفست برای حدت - فارادت ان تجد کلها - و خواست که بیرون آید از جای خود و بهر د سیوه و زحان تریای خود را تجد یعنی تا و تجدیم و تجدید ادا از تجد و تجد و کسر بریدن خرا را نخل مثل صرام بعد و جمله و قطعات بقا و دور زراعت حصار بگویند - فخرجنا رجل ان تحرج - پس من که خاله ام را در ای از ابرامان بجهت عدم علم دی بآنکه بر آمدن از مکان عدت جائز نباشد - فانت البی - پس آمد خاله من نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم که سن در عدت نشستم و حضرت دارم در بیرون برای جدا حکم حیت آیا بایم یا نه - فقال لی - پس گفت آن حضرت بی بیرون آئی - فجدی پس بزخمی خود را - فانه عیسی ان تصدقی او فنعلی سیوه و فانه - پس بدستی شان این است که نزدیک است که تصدق کنی بخرامی بری اگر بجز نصاب رسد یا کنی احسانی را کنی اگر کمتر از آن باشد پس مراد تصدق فرق باشد که زکوة است و بهر وجه قطع و تواند که مراد تصدق دادن بفقرا و بهر وجه بدیه فرستادن بغیر فقره بلکه ادبای شک است و این حدیث دلا دارد بر ترویج سنده برای حاجت خصوصاً که امر خیر باشد - رواه مسلم - و عن مسور ابن مغفرة - صحابی صغیر است خواهر عبدالله الرحمن بن عوف را آئیده شد که بعد از هجرت بدو سال و قدوم آورد مدینه را سال ششم - ان سیمیه بضم سین و فتح بوده و سکون تخمیناً - الاسلمیه صحابیه است روایت دارد از آن حضرت در روایت میکند از وی ابن عمر و عرو بن نفست بعد وفات زوجه - را آئیده بعد از مردن شوهر خود که سده بن خود بود یعنی خاله و سکون و او - بلال - بعد از هجرت

و نفست بضم نون و فتح آن در کسر فاء و دو روایت است * قمازت البقی * پس آمد سیدیه نزد سیدیه جعلی الله علیه و سلم فاستاذن ان یسأل
 پس اولن خواست از آن حضرت که بکلی کند بشویم دیگر * فاذن لنا ففعلت * پس اذن کرد و آنحضرت مرا و ابراهیم را که در
 وی زبیر که مدت حامل وضع حمل است نخواست و وفات کند زوج او یا سطلقه باشد و این مذهب ابن مسعود است رضی الله عنه
 و مذهب امام ابو صفیه نیز همین است و نزد شافعی اگر حامل تنوفی غناز و جها باشد عدت او با ابدال الایمان است و این قول علی است
 رضی الله عنه و این بحث در کتب اصول فقه تحقیق یافته است * و رواه البخاری * و عن ام سلمة قالت جاءت من امرأة انی یکر
 صلی الله علیه و سلم فقات * گفت ام سلمه از منی بسوی آنحضرت پس گفت * یا رسول الله ان بنی ثوفی غناز و جها * بستی که
 دختر من وفات یافته است شوهر وی * و قد اشکمت عیننا * و حال آنست که تحقیق بدر آورده است چنانچه او * افعلکما * یا
 پس سر کزیم چشم او را و کلمها بیفوقانیه نیز روایت است یعنی آیا سر ننگن آن دختر چشم خود را و کلمها بیفوقانیه نیز روایت است
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا * پس گفت آنحضرت سر نه ننگن * معتین او قلنا * و بار سوال کرد آن زن از آن یاسه باز
 کل ذلک یقول لا * هر بار میگفت آنحضرت و جواب آن لاسر نه ننگن و این سر نه ناکردن برای آنکه ایداشت سوگوت
 بعد از مردن شوهر بر یک طیب و زینت و انکمال و در انکمال اختلاف است نزد شافعی جائز است از جهت رد و شب و روز
 سج کند و نزد احمد جائز نیست اصلا و نزد ما جائز است از جهت قدر و شب و روز و در فقه ما این حدیث موافق مذهب امام احمد
 ثم قال * پیستگفت آنحضرت * اما ای اربعه اشهر و عشره نیست آن یعنی عدت مگر چهار ماه و ده روز پس تا این مدت صبر
 باید کرد از آن و در گذر از آن نباید شکست یا مردن آنست که مدت آن بسیار نیست چهار ماه و ده روز و عشره نیست فخطرت
 چیست فافهم و لفظ عشره مخرج است چنانکه مختصی ظاهر عبارت است و در اصولی نصب است بر حرکات لفظ قرآن
 بعد از آن اشارت کرد که در جاهلیت عدت تا سال کامل بود و با تنویرهای دیگر عجیب و غریب بود و قد کان عدت حدیث
 فی الجاهلیة ترمی بالبعرة * و تحقیق بود یکی از اشعای زمان و جاهلیت که می انداخت در وقت بیرون آمدن از عدت بعرة
 یعنی با وسکون عین پیشکشته و کوسفند * علی راس الحال * در وقت تمام شدن سال آورده اند که چون می مردن شوهر
 زن در خانه تنگ می درآمد و بدترین جامه های خود را می پوشید و ساس نمی کرد و طیب را نمی کرد و آنچه در وی زینت
 باشد تا سال تمام می گذشت بعد از آن خری یا کوسفندی می آورد و فرج را بآن مسح میکرد و از خانه بیرون می آمد و چند
 پیشک را در دست وی میدادند و آنرا می انداخت و بیرون می آمد بدین اندک * و عن ام حبیبة و سیدیه
 بنت جحش * رضی الله عنهما * عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * ام حبیبة بنت ابوسیفان و زینب بنت جحش که از ازدواج
 مطهره اند و روایت میکنند از آن حضرت که گفت * لا یحل لامرأة تؤمن بالله و الاثران تحد علی سیت * حلال است
 مرزنی را که ایمان می آورد بخدا در روز آخرت که سوگ دارد بر مرد * فوق ثلثی لیل * بالای سه شب و زیاده بر آن *
 الا علی زوج اربعه اشهر و عشره * مگر بشوهر چهار ماه و ده روز و تحد یعنی تا کسر حارایت است و در لخت بفتح تا کسر حار فافهم

آن نیز آمده است و حد و حد دیگر جاجاهه های سوگ سیاه و کبود و جاجاهه سوگ پوشیدن * شفق علیه * و عن ام عطیة * از کس صاحبیات است خنود بیکر دم او آنحضرت و مجروحان را مداوات میکرد و بهاران را بسیار میبویید و قدوم آورد و بصبر و احوال شد حدیث او نیز در ایشان نام او سید بصرم فون و فتح حسین حمل و سکون تخمین و موصود * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم

قال لا تخمرا علی بیت فوق ثلث الا علی زوج اربعه اشهر و عن اولی الخس ثوبا مصبوغا و نپوشد جامه رنگین را * الا ثوب عصب * که جامه عصب را پنج عین و سکون صا و مقلتن جامه که رنگ کرده شود و ریش او پیش از آنکه بافته شود و این را داخل زینت نمیدارند و روایت فقیه در جواز پوشیدن آن مردان را نیز آمده است * و لا تکتلی * و سر نه نگشاید * و لا تمس طلیا * و ساس کند خوشبوی را * الا اذا طهرت * که در وقتیکه پاک شود از حیض * بنده من قسط * ساس کند آنکه از قسط بفرم قاف و سکون سین محلو جوی است خوشبو که در هندی باشد و در عرب نیز میباشد و در او دینیری اندازند و بجای قاف کاف و بجای طای نیز آمده * او سن اظفار * یا ساس کند آنکه از اظفار جمع ظفر این نیز نوعی است از طیب که بخور کرده میشود و آن و شباهه می باشد ناخن آدمی را که استعمال میکنند از زنان * شفق علیه و را بود او دو * و زیاده کرد او دو این کلمه را که * و لا تحب و نلین کند لینی میبهارد و دستها را بجا و حکمت در سوگواری زن بر شوهر اظهار است بر وفات وی بخلاف مطلقه که متوجس گردانیده است او را شوهر طلاق و تخصیص عدد چهار ماه و ده روز بر شاعر کسی ندانند چنانکه همه جا حکم اعد است

الفصل الثانی * عن زینب بنت کعب * تأیید انصاریه است از بنی سالم بن عوف * ان الفریة * بفرق و فتح را و سکون یا * بنت مالک بن سنان و بنی احمث ابی سعید الخدری * فرقیه خواهر ابو سعید خدریست و مالک بن سنان پدر ایشان است رضی الله عنهما صحابه است از اهل بقیه رضوان حدیث وی نزد اهل مدینه است * اخبرنا انها جات عند

رسول الله زینب میگردد که فریغ خداداد او را کردی آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تسالان ترجع الی اهلک فی نخی خدره و حالیکه سوال می کند فریغ آنحضرت را که باز گرد بسوی کسان خود و اهل و قبیله خود که در بنی خدره بودند که ابو سعید خدری منسوب بان قبیله است * فان روجها خرج فی طلب اهل القواء * زیرا که شوهر وی بیرون آمد و رجعتن چند بنده که مراد را نگنجید بودند * فقلوه * پس کشتن آن بندگان یا کشتن مردم قطع الطریق او را و مرادعت وفات وی باید دانست

قالت * گفت فریغ * فسالت رسول الله * پس پرسیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان ارجع الی اهلک * که رجوع کنم بسوی اهل خود * فان روجی لم یکن فی منزل بلک * زیرا که شوهر من نگذاشت و سکونت نداد و در منزلی که مالک باشد وی آن منزل را * و لا الفریة * و نیست نفقه را همچنین درین منزل بی نفقه میگذرانسته رفت و گشته شد * فقالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس گفت و بوی گفت آنحضرت آری رجوع کن بسوی اهل خود * قال نعمت پس بر گشتم من از نزد آنحضرت * حتی اذا كنت فی الحجرة * تا آنکه وقتیکه بودم در صحن خانه فی الاصرار حجره ناحیه سرای اوئی که یا بودم در مسجد شک راوی است که فی الحجرة گفت یا بنی السید * و ما فی * خواندن حضرت و طلبید مرا نزد خود * فقال

الکلی فی بیابان - پس گفت آنحضرت در رنگ کن درین خانه که می باشی و شوهر تو از گذاشته رفت است اگر چه ملک شوهر تو نیست حتی
 بجام الکباب اجله تا آنکه برسد کتاب بدت خود را یعنی تا آنکه بگذرد بدت و این عبارت کنایت از رسیدن وقت بدت می باشد بدت را
 کتاب گفت یعنی مکتوب زیرا که وی فرض کرده شده است چنانکه کتب ملک الصیام می فرض - قاتل فاعادت فیرا ربه تا خود و غیره
 گفت فرمود پس بدت کشیدم من درین خانه چهار ماه و ده روز و نوزدها میخام معلوم شده است که انتقال مقته از جای بجای درست نیست
 بی ضرورت و احتیاج - رواه مالک و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن ام سلمه ثبات دخل سلمه
 رسول الله صلی الله علیه و سلمین قوفی ابو سلمه گفت ام سلمه و آمد بر من آن حضرت هنگامی که وفات یافت شوهر من ابو سلمه
 و قد حلت علی صبره - حال آنکه تحقیق گردانیده بودم بر خود صبر را یعنی صادق و کسه با و سکون آن دوی تا مشهور و بعضی کسه صادق
 کرده اند و شاید که مراد بگویند صبر و عطا کردن روی ست بدان چنانکه از سابق حدیث ظاهر می شود - فقال ما هذا یا ام سلمه
 پس گفت آنحضرت بطریق استفهام تنکاری چیست این ای ام سلمه - قلت انها یولیس صبره یطیب - نفهم نیست این را
 شده بر روی کوه صبر نیست در وی بوی خوش که ممنوع است در صدا - فقال انه لیشب الیوه - بفهم شین پس گفت آنحضرت بر شینکه
 ما یلین صبره افروز روی را و زینت می دهد رنگ آن را و شب بفتح شین و شوهر آن را و فروتن آتش و شوهر
 بفتح شین آنچه بوی آتش افروزند و شباب یعنی جوانی نیز از همین باب است که حرارت غریزی در وی تیز و فروخته می باشد
 فلا تجلبه الالبیل - پس گردان صبر را که شب - و تغیر عید بالهاره - و کمیش و برکن آن را بر روی - و لا تشطی بالیطیب - و شانه کن
 بوی خوش یعنی بوشانه مطیب - و لا انما - و نه شانه کن بجزا - فانه تضباب - زیرا که خدا داخل تضباب است و تضباب و جند
 ممنوع است و نیز خوابوی خوش دارد - قلت بای شتی انتشط - گفت چه چیز شانه کنم - یا رسول الله - و عادت خود شانه کردن
 بطیب و خاست - قال بالسر - گفت شانه کن بد رحمت کنایه یعنی بر گنجهای او - فخلین به راسک - در حالی که می آلائی
 و می پوشی بسر سر خود را یعنی بسیار بیدار آن را بر روی حای خود تا آنکه پوشد بوی ترا خفا که خلاف می شود و فخلین بفتح تا و لام
 و صلح فخلین و بعضی فاکس لام نیز گفته اند - رواه ابوداود و النسائی و عثما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال التوفی عثما
 زجهما الالبس المصفر من الثیاب - و هم از ام سلمه است که از آن حضرت گفت زینکه میرانیده شده است آردی شوهر و
 پوشد جامهای مصفر را یعنی رنگ کرده شده بعضی فی الصراح عصف رنگ سرخ - و لا المشقه - بفهم بر اولی و بفتح ثانی
 و فتح شین مجریده و وفات و پوشد جامهای رنگ کرده شده بمشق بکسره و سکون شین گل سرخ - و لا الحلی - و پوشد
 پیروها را و حلی بفهم جام و کسه لام و نشد یا جمعی حلی بفتح جام و سکون لام بر پایه شین شادی - و لا تحضب - و رنگ نکن
 مو و دست را و تحضب و تضباب رنگ کردن و تضباب رنگ و تضیب دست رنگین - و لا تکلل - و سر نه بکنند -
 رواه ابوداود و النسائی - **الفصل الثالث** - عن سلیمان بن لباب - ان کبار تابعین ست و از فقهای سوره توفی
 میمونه که از رواج مطهره است فقیه فاضل ثقة عابد و عجمه - ان الا حوص - روایت است که احوص بفتح حمزه و سکون

مملکت تا بمی است امحیی * هک با شام * مردش نام * عین دخلت امراته فی الدم من الحيضه اثنا عشر * هنگامی که در اندرون او در
خون از حیض سوم * و در مکان طلقها * و تحقیق بود او حوص که طلاق داده بود آن را و عدت بکشد و بی سبب حیض چنانکه حکم عدت
طلاق است و الا آن که شوهر مرد عدت سوخت چهار ماه و ده روز بیا یک شش ماه کار کند و نیز وارث گردد و او را یانه * کاتب معاویه بن
ابی سفیان الی زید بن ثابت * پس نوشت معاویه بجانب زید بن ثابت که از اجل قهای صحابه است * یساکه عن کاتب
در حالیکه می پرسد معاویه زید را از آن * کاتب ای زید! ما اذا دخلت فی الدم من الحيضه اثنا عشر * پس جواب نوشت زید بجانب
معاویه که آن زن و فکیده را در خون از حیض سوم * تعدیت منه * پس تحقیق بنابر ارشاد زن و پاک و خلاص شد از قید
آن مرد و مجرد دیدن خون حیض سوم * و بر می نهاد * و نیز ارشاد آن مرد از آن زن یعنی عدت طلاق تمام شد باعتبار رضی اکثر عدت
یا در آمدن در ثالث قید و عدت دفات مجرد دیدن خون حیض سوم ساقط گشت * الا برهما و لا ترثه * وارث نکر و آن مرد از
اگر زنده می بود و زن می مرد و وارث نکر و آن زن آن مرد را اگر مرد می مرد و چنانکه در صورت مذکور است و از سؤ و حدیث معلوم
میشود که مقصود سوال از بر صحت بود درین صورت و احتمال دارد که سوالی از عدت بود که عدت طلاق کشید یا عدت و فوات فایم
رواه مالک * و عن سعید بن السیب قال قال عمر بن الخطاب * سعید بن السیب که از ارشاد بنابرین و اکابر ایشان است
گفت گفت عمر بن الخطاب * ایما را طلق فی فاضت حیضه او حیضتین * هنر یک طلاق داده شد پس حیض کرد یک حیض
یا دو حیض * ثم فصتا حیضتها * پست بر داشته شد از آن زن حیض وی و منقطع گشت و این القطع حیض احتمال دارد که ثبوت
ایس و ناسی می از حیض باشد و عدت ایس باشد است و احتمال دارد که از جهت حمل باشد و عدت حامله بوضع حمل است * فاما
قنطره استغفر * پس بدستی این زن مذکور انتظار کشیده ماه را * نان بان بها حمل * پس اگر ظاهر شربان زن حمل *
فذلك * پس حکم آن ظاهر است که بوضع حمل عدت او تمام خواهد شد * والا اعتبرت بعد القنطره الاستبراء * و اگر ظاهر نشد
پوی حمل عدت کشید بعد از نه ماه سه ماه نیز که از حیوان آن زن بود که نوسید انداز حیض * ثم حلت * پست حلال میشود و می براید از
عدت * و رواه مالک * باب الاستبراء * استبراء در لغت طلب برادری و پاک کردن و در شروع طلب برادری و رجوع حیات
انحل و هر که مالک کرده و ای نایب او وصیت یا سبب یا بار حرام است بروی و علی او و دومی و علی الزنا و قبله و بهائش است
استبراء کند بیدن حیض اگر آن واه حاضر است یا بگذشتن یکماه اگر حاضر نیست و بوضع حمل اگر حامل است و استبراء واجب
اگر چه جاریه که بر باشد یا از زنی خریداری شده یا از زنی که با زنا می باشد و قیاس آن است که استبراء درین صورت واجب نباشد زیرا که عدت
در استبراء بر ادت رحم است برای حیوانات و می از اختلاف لفظه و این در جای شغل رحم نباشد و محرم نیست و لیکن
ایشان تمسک کرده اند قیاس را بنص و آن قول رسول خداست صلی الله علیه و سلم در برده های او طاس که فرموده نگاه پاشید
که و علی کرده نشو و حال تا موضع حمل و غیر حامل تا به حیض را و لا بد از آن میان بگویند که زنده شده از زنی و اشتغال آن
خواهد بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون حکم عام کرده تخصیص آن بقیاس درست نباشد و حکمت امرای در دفع عیبها

نه در هر فرد و در هر صلبه شرع درین است چنانکه حکمت در ترجمه مخبر الفیاض شیطان است عداوت را میان مردم و بازداشتن ایشان را
 از نماز چنانکه در نص قرآنی واقع است اینجا حکم نیست که یکی گوید من مخبر خودم و در بر دی خودی بندم و با کسی عداوت نمی ورزم و از آن
 بازمی آیم و در تخصیص بی نصیبی و بخط و خسارت ناس است و بالمجمل این امر تعبدی است ثابت شده است بحکم شرع علی الاطلاق
 و العموم قید و تخصیص در آن جائز نباشد. **الفصل الاول** - عن ابی الدرداء قال من ابغض علی بن ابی طالب و سلم باقر آق مجتهد
 ابو درودا گذشت آن حضرت بزنی حامل که نزدیک شده بود زیان و ولادت وی در مجامع میم و کبر جرم و حامله شده و زین حامل
 که نزدیک شده و ولادت وی و بزرگ شده شکم او و کنه استمال آن در رباع است و فی الصراح اجماع آیتین شدن - فسال عنها
 پس سوال کرد آن حضرت از حال آن زن که این کیست - فقاوا انه لفلان - پس گفتند این دایمی است مرفلان کس را
 و فرمود بود - قال - ابلغ بها - گفت آنحضرت آیا فرودی آید آن فلان بوی یعنی جماع می کند او را و الملمه فرود آمدن - قالوا نعم
 گفتند آری می کند جماع با وی - قال لقد سمعت ان العده لعلها یصل منه فی قبه - گفت آن حضرت هر ایه تحقیق قصد کردم من
 که اینست کهم از لعنت کونی که در آید با وی و تقر وی یعنی لعنتی دایمستم که آن زن تا بعد از مرگ وی باقی ماند و این قصد من
 بجهت آن بود که ترک استبرأ کرده و بعد از آن اشارت کرد یعنی که مقتضی لعن است در ترک استبرأ و فرمود - کیست یستبرأ و نه یهول
 چگونه خدمت سفر باید و دلخواه و احوال آنکه خدمت فرمودن و دلخواه و ساقطن او را احوال نیست مرا و را - ام کیست یورثه و نه یهول
 آیا چگونه وارث میگردد و دلخواه و احوال آنکه وارث کردن و دلخواه و ساقطن او را احوال نیست مرا و احوال نیست آنست که چون و طمی میکند
 واه را بی استبرأ و پیدای آید و دلخواه و احوال آنکه وارثی که احتمال دارد که از شوم و می باشد چنانکه در شش ماه آورد پس اگر اقرار میکند این و طمی
 به نسب وارث می گردد و او را پس لازم می آید و ثبوت دلخواه و این حرام است و احتمال دارد که ازین و طمی باشد پس اگر اقرار میکند
 غلام ماند و لازم می آید استخلام و دلخواه و نسب و این نیز حرام است پس واجب است بروی که و طمی نکند از جهت تحرر از سبک
 ازین و دوسا و که لازم می آید از احتلاطها با تحقیق و همین گردد و حال فافهم - رواه مسلم. **الفصل الثانی** - عن ابی سعید
 الخدری رضی الله عنہ - روایت است از ابی سعید خدری رضی الله عنہ که او را را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال فی سبایا او طاس -
 گفت آنحضرت در برده های او طاس که نکرده آورده اند و او طاس نام موضعی است که غوغه وی ایجاد کند که شعله لا تو طاس
 حتی قطع - و طمی کرده نشود زنی با شوهر و از آنکه بنده بار او بزیاده و لا غیر ذات محل حتی حیض حیضه - و نه و طمی کرده نشود زنی بنحیه
 شست و داند حمل تا آنکه حیض آید یک حیض و اگر یک حیض نمی آرد از جهت حصر یک بیس استبرأ حاصل میشود و یک حیض تا
 و این قسم مذکور شد از جهت قلت و ندرت و وجود آن و این حدیث دلالت دارد بر آنکه بندگان در طاعت میگردند و کمال سابق
 و طاهر این مطلق است که زنی با وی باشد یا نه و این رفت مالک و شافعی و نیز مالک و سبک و و معانی که دره نشود باقی می ماند و کمال
 رواه احمد و ابو داود و الداریمی - و عن روفیقع - لعنه روفیقع و او سکون تخمین و بکفر - بن ثابت الانصاری - صحابی
 انصاری است محدث و در مصر بان امیر گردانید او را احادیث بطرابلس در سنه است و این بیس پس از آنکه از فقه را در دمشق

این حکم را دو معنی میگویند یکی آنکه چون ایمان در دل تو جای نخواهد گرفت محبت زیاد برین نیز پیدا خواهد شد و دوم آنکه من نیز در نوع و جنس من
 می یابم نخست شما از من سبوح بودید الا آن محبوب شدید و فات او در زمان عمر بن الخطاب در روزی که ابوحنیفه و والد ابو بکر صدیق
 رضی الله عنهما وفات یافت و عایشه روایت میکند که حضرت عقیقه گفت: «یا رسول الله ان باسفیان را بصل و تحمید بدرستی ابروی
 مردی بخیل است در نهایت بخل و حرص» و لیس یعنی یا لقیضی و نیست که بدو را چیزی که بسندگی کند مراد بر معیشت من و دوک
 و کفایت کند فرزندان مرا * الا ما افاضت منه و هو لا یعلم که چیزی که بکیم مراد وی و حال آنکه وی نمیداند یعنی در دیده بگیر مراد از غیر علم
 فقال خدی یا لقیض که پس گفت آنحضرت بیکه ترا آنچه کفایت کند ترا و در ترا با کم و کثرت * و در وجه مشروع که نشناخته میشود
 در شرع و امر میکند شرع بدان یعنی بر قدر حاجت * شقی علیه و عن جابر بن سمرة و یفح سین و فهم صحابی شریف است
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعطی الله احدکم شئاً * چون بدو هدایای تعالی علی را از شمال کنیز * فلیکلم نفسه و انما
 پس باید که آنرا کند در انفاق بنفس خود و اهل بیت خود یعنی نخست بر خود خرج کند و بر اهل و عیال خود کند زیاده بر نفقه و حسب ایشان
 رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للملک طعامه و کسوته * واجب است بر مالک برای
 ملک نان و جامه و نوبی بر قدر حاجت و متعارف بلد و مناسب حال * و لا یكلف من العمل الا ما یطیق * و تکلیف نکند از عمل
 مگر آنچه طاقت دارد و این امری واجب است و تکلیف نه باندازه طاقت کار فرمودن کسی را چون مالک علی الاطلاق طلبنا
 که مالک حقیقی است مریدان را از تکلیف میگذرانند و در طاعت ایشان است بندگان را که برنجبار مالک نیستند نیز بر ملکوان
 خود که همچو ایشان و انفس ایشانند باید که بر همین طریقه سلوک نمایند * رواه مسلم و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم انواکم ملکوان شهاب و اذان و انما انما انما از هم زبنت دین و هم از بخت خلقت * جعلکم الله تحت ایدیکم * رواه
 است ایشان را خدا تعالی زیر دستهای شما * فمن جبل القذاه تحت یدیه * پس کسیکه گردانند خدا تعالی بر او را تلس را زیر دست
 وی و خدا بنگاروی * فلیطمع بما یمال * پس باید که بچشاند او را از آنکه خود بخورد * و لیبکمه بما لیس * و باید که پوشاند او را از آنچه خود
 می پوشند و این امر مستحب است و واجب همانقدر است که تعارف اهل بلد است که اقاوا * و لا یكلف من العمل الا ما یطیق * و تکلیف نکند
 او را از عمل چیزی که بر او گرد بر وی و از وضع طاقت او بیرون باشد * فان کلفه بائعاً * پس اگر تکلیف کند او را چیزی که غایت
 آید او را * فلیبکمه علیه * پس باید که باری دهد او را بران عمل را بعضی صلی آورده اند که دایان را در اس کردن امانت میگرداند
 و شریک می شدند با آنها * متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو جافقران که * روايت است از عبد الله بن عمرو بن العاص
 که آمد او را کار فرمای او و قهرمان بفتح قاف و سکون با فتح را لفظ عرب است بمنی خزینه دار و دنگا بهمان مال و کار فرما
 و وکیل مرد * فقال لا اعطیت الرقیق قوتهم * پس گفت عبد الله بن عمر مرمان خود را آنکه او را قوت غلامان را قوت ایشان *
 قال لا یكلف قهرمان مراده ام * قال فاطلق فاعطهم * گفت عبد الله پس بروید از ایشان را قوت * فان رسول الله صلی
 علیه و سلم قال * پس بدرستی آنحضرت گفته است که * کفی بالرجل انما ان یکبس عمن یکل قوته * پس است مراد از روی

گناه که گناه او باز دارد کسی را مالک است اورا قوت اورا * و فی روایتی باین عبارت آمده که * کفی بالرجل اثم ان یسبح
سن یقوت * پس ست مرد را زردی بره که حلال گرداند کسی را که لازم است اورا قوت او و نفقه او و ورین دلالت است بر آن که
تصدق کن که بخیر کسی که زیاد آید از قوت اهل و عیال * رواه مسلم * و عین ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا وضع لاکم طعام فادسه طعامه * و فیکما یسار و برای کسی که شما خدگای او را * و چه باده * پیغمبر باز روز او طعام را * و قدری از حره و خانه
در آن آنکه تحقیق دانی شده و نزدیک شده است گرمی آتش و در آن را که بختن طعام کشیده * فلیقده به * پس باید که
بنشانند او را بنوعی فلیاکل * پس باید که بخورد یعنی با وی طعام و این امر برای استیجاب است * فان کان الطعام مشغولاً فلیاکل *
پس اگر باشد طعام قلیل * فیضی کن دیوه منزه اکل * او اکلین * پس باید که بنزد دست خادم از آن یک لقمه یا دو لقمه و مشغول از
شفقت است بمنی لب و کنایات است از قلت یعنی خورده شود و لب و به دندان احتیاج نیست از جهت قلت و در اصل مشغول آبی را
گویند که بسیار کرده و آن بهمانا کم گرد و پس مشغول باین قیاس طعامی که بسیار گردند بر وی خورندگان بر هر تقدیر قلیلانغیر اوست
و در بعضی نسخ قلیل حاشیه است برای تفسیر مشغول در اکثر نسخ صحیح در اصل متن و اوست و اکل بضم یعنی لقمه و نسخ بکسر خوردن
و روایت بضم است * رواه مسلم * و عین عبداللہ بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان العبد اذا افطع سیده گفت
آن حضرت که بنده چون اخلاص کند و غیر خواهی و حق شناسی و زود برای تواجبه خود * و احسن عبادۃ الله * و نیکو کند پرستش خدا
قله بده قرین * پس همان بنده راست خرد و دوبار و دو چندان کی بجست خدمت خواجه دیگر بجست عبادت خدا و از اینجا معلوم
میشود که نصیحت او خواجه را نیز عبادت است که بر آن اجر است و در توفیق عبادت خدا است که فرموده اوست چنانکه خدمت
والدین و امتثال امر ایشان و بعضی تناول می کنند این را بآنکه او را در هر عمل و او اجر است * متفق علیه * و عین ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلکم ان یوفاه الله بحسن عبادته به * نیکو خیزیت هر ملک را این که بمیراند او را اختیار
به نیک کردن عبادت پروردگار * و طاعت سیده * و به نیک کردن فرمان بر داری خواجه اش یعنی هم عبادت پروردگار
نیک کند و هم خدمت صاحب خود را خوب بجا آورد * نعماله * نیکو خیزیت هر او را این حال تکرر برای تاکید و تکرر است متفق علیه
و عین جریر بن عجمیم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بق العبد لم یقبل له صلوة * روایت است از جریر بن عجمیم
که صاحبی مشغولست که بنایست جمال و حسن سیرت داشت گفت گفت آنحضرت و فیکما یسار و بنده پذیرفته نمی شود برای او
پنج نمازی * و فی روایتی * و در روایت دیگر از جریر آمده که قال ایما عبد بق تعذر بئس من الذل * هر بنده که بگزیند تحقیق
بزار شود از وی * و اسلام و ایمان و زهد و عبادت یعنی کافر و کافر و دو خون و مال او و هبل میگرد و فی روایتی * و عین ابی هریره
عبد بقی من هو الیه فقد کفر به بنده که بگزید از صاحبان خود پس تحقیق کافر شد * حتی یرجع الیه * تا آنکه باز گردد و بیاید سوی او
و این غایت تشدید و تکیف و سائله است و بعضی گفته اند که این بر تقدیری است که بگزید و لم یح بد از حزب گرد پس جایز است
قتل وی یا استحلال کند اباقی را که معصیت است و بعضی گفته اند مراد است که لازم نیست بر سید و می حال اباقی از ش جنایت

دی و واجب نیست بروی نفقه او یا مرد بکفر آن نعمت است. و رواه مسلم. و عن ابی هریره قال سمعت ابا القاسم صلی الله علیه و آله یقول من قذف ملوک و بهر بی محال گفت آنحضرت کسی که دشنام کند ملوک خود را و حال آنکه آن ملوک بیز او پاک است از آنچه گفته و دشنام کرده است. و جلد یوم القیمة تا نازده میشد و در روز قیامت. الا ان يكون كما قال. اگر آنکه باشد آن ملوک چنانکه گفته است یعنی اگر چه بقذف ملوک در دنیا حدی نه زنده ادا و آخرت تلافی آن خواهد کرد و حد و او را نهد و حاصل کلام نبوت انتم است بقذف غلامان و جز و منع از آن چنانچه عادت است. متفق علیه. و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من ضرب غلاما لحد العلم یا به گفت ابن عمر شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که زند غلامی را که مرد و راست حدی را کرده است موجب آزار یعنی بگناه بزند. و اول طهر. بلکه اگر طهارت بزند او را. فلما تری ان یقتله. پس کفارت وی آنست که از او بخندد و او را و طهارت بزند و آن حرام است هر که باشد. رواه مسلم. و عن ابی سوسه و الانصاری. صحابی مشهور است بعضی او را از اهل بدر داشته اند و متفق آنست که نسبت به بدر بجهت سکونت است نه بسبب حضور آن مشرک اما حد را و مشاهدی که بعد از دوست حاضر شده. قال گفت ابو مسعود. و کنت اضرب غلاما کانی. بودم نمیکشیدم غلامی را که مرد بود. سمعت من خلفی صقوا. پس شنیدم من از پس خود او را زاری را که. اعلم با سوسه و اقدریک شک علیه. بدان ای اباسوسه که آنچه خدا توانا تر است بر تو از توانایی برین غلام. فالتفت. پس بازنگریستم من. ما ذاهو رسول الله. پس ناگاه آن آواز گنده پیغمبر خدایست. صلی الله علیه و آله و سلم. التفات بر نشسته گریستن گفت بیشتر از آن فقلت. پس گفت من. یا رسول الله هر چه بوجه الله. این غلام را زدم و او را برای ذات خدا و رضای او. فقال اما لو فعلت للفتک انما. پس گفت آن حضرت آگاه باش اگر نمی کردی تو او را زدم پس آید می سوخت ترا آتش دوزخ و سوختن گراما و آتش و مسموم. اولستیک النار. یا فرموده هر آینه سانس بیکر دو می سوخت ترا آتش. رواه مسلم. **الفصل الثانی** در بیان عیوب بن شعیب عن ابی عن جده ان رجلا اتی ابی صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان لی مالا. و روایت است از عمر بن شعیب که مردی آمد آن حضرت را پس گفت بدرستی مرا مالی است و آن والدی بخواج ای مالی. و بدرستی پدر من محتاج میشود و بسبوی مال. قال انت و مالک و والدک. گفت آنحضرت تو و مال تو و والد تراست یعنی واجب است بر تو که اتفاق کنی بروی و پدر و اقربای خود و او را و جاز نیست مردی که تصرف کند در مال تو. ان اولادکم من اطیبکم. بدرستی اولاد شما از حلال و پاک تر کسب شماست. و کلا من کسب اولادکم. بخیریدار کسب اولاد خود یعنی اولاد شما بکسب شما آنکه حاصل شده اند بسبب وجود شما و بخیر ستمی شما و فعل شما پس اکتساب اولاد شما هم از اکتساب شما باشد یا مردان است که اکتساب اولاد شما از اکتساب شماست پس بخیریدار اکتساب ایشان و لهذا پدر اگر در جباریه تصرف کند حد واجب نمی شود و ملک او میگذرد و فرزندیکه بپایدارد و بگذرد بقیعت مقصود و با نفع است و در وجه نفقه و والد و برادر. و رواه ابو داود و ابن ماجه. و عنه عن ابی عن جده ان رجلا اتی ابی صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی فقیر. و روایت میکند که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت بدرستی من فقیرم. پس لی تمی نیست مرا چیزی از مال. ولی تمیم. و مرا تمیمی است یعنی نزد من تمیمی است که پدر او مرده است و دی در حوزه کفالت من است

و من پرورش دمی نمی خنجا پنجه عادت عربان است آیا بخیر از مال او و فعال کل من مال بیعت * پس گفت آنحضرت بخوار
 مال تم خود * غیر سرف * در حالیکه اسراف نکند * و از حد تجاوز ننماید * و لا اسبا و نه شقا می کند * در گرفتن از مال وی پیش از
 وجود حاجت بدار که با دال مشقه شاقن بسوی چیزی و تشابی کردن * و لا تشامل * و اصل می کند مال را و جمع می کند آن را و
 از بی سلم می شود که کافل نیم راجا درست که بخوار از مال غیر گرفته باشد بخلاف نمی و فقیر نیز معروف بخوارند ما سرف و نیست
 سلق قرآن مجید * رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه * و عن احم سلمه رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم ان کان
 یقول فی مرفه * روایت میکند از آن حضرت که بودی که میگفت در مرض موت خود و آخر وقت خود * الصلوة * نگاه
 داری نماز را و موافقت نماید بر آن * و مالک ایماکم * و چیزی را که مالک شده است آن را دستهای راست شما نیغی
 ملک کان و غلامان و رعایت کردن حقوق ایشان را در نطفه و خردست و احسان کردن بایشان یعنی وصیت آن حضرت
 را آخر وقت این دو چیز بود و محافظت بر نماز و رعایت حقوق مالیک * رواه الیهیتمی فی شعب الایمان و روی احمد و ابو داود
 عن علی رضی الله عنه نحوه * و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یصل الخبثه سئ الملکان *
 یعنی آید بهشت را بصحبت با ملک کان و ملکه بغیضین یعنی ملک است و دیگونی فلان حسن الملکه یعنی نمی کند است با ملک کان
 یعنی الملکه بدی کند بایشان * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن رافع بن کیث * بیع تسیم و سرف است و شمله در آخر
 همانی است از اهل حدیث * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند که آن حضرت گفت * حسن الملکه یمین * یعنی
 دادن و خوش خلقی نمودن بملوکان موجب برکت و زیادت در خیر است * و سوا الخلق تسوم * و بدخلتی با ملک کان * بسبب بی برکتی
 نقصان است و یمین بضم یاء و سکون یم برکت و نیک فانی و تسوم بضم سین و سکون همزه و فانی ضد یمین * رواه ابو داود و
 م الرقی غیر مصحح از او علیه السلام قوله * و ندیدم در غیر مصحح چیزی را که زیاده کرده است صاحب مصحح را بنحیه ذکر کرده شد از قول
 ی * و الصدقه تمنع یقده السوء * و صدقه دادن و نیک کردن بفقرا باز بسار و مددگری را میانه کبریم و سکون یا بهیتمی و حالتی که
 دمی بران میبرد و آن حالت گاهی بدی باشد و گاهی نیک چنانکه هر که ناگهانی مردن یابیه یا بهیتمی جان دادن و نفع
 را توید و یا حق گذشتن نوبت باندین دلک و سوا بضم سین و فتح آن بدی * و البزیراده فی البصر * و نیک کردن و احسان نمودن *
 یادی عمر و برکت و بقای آثار است در آن هر یک را با نیک و غائب اطلاق آن در نیک کردن و بادن است ضد حقوق * و عن ابی
 مال قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ضرب احدکم فاحده فکراکله * و فیکه نزدیک از شما که بیکدیگر را پس بیاورید و می خدا
 یعنی در خواهر و فریاد کند و طلب عفو کند بامتنع * فاحده فکراکله * پس برادرید و دستهای خود را بیکدیگر بزدن و از اجابت بیخیزم نام
 حق جل و علی و این بر تقدیر است که ضرب از حقوق شرع نباشد * رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و لکن عمر بن
 علی سک بدل فاحده فکراکله * و لیکن نزدیک بقی لفظ فلیسک است بجای عبارت فاحده فکراکله و مودای هر دو عبارت است
 و عن ابی ایوب قال * گفت ابو ایوب انصاری که از شما هر چه میاید است و آنحضرت بعد از قدم بحدیث منزل او را

اهل صلوة از جهت شرف و کرامت ایشان مستند خدا و رعایت اکرام و توقیر ایشان نزد مردم طبعی گشته رحمه الله چون خدا تعالی
برداشت ضرب را از صلیبان در دنیا امیریداریم از لطفت و کرم وی قنای که رسوا کند ایشان را در آخرت بذاب ایشان را الله تعالی
بذرافضه المصباح * اینکه مذکور شد لفظی است که در مصباح است * و فی الجمله لفظی است * و در کتاب معتبی که تصنیف داور طبعی
آن عمر بن الخطاب قال * انست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است * تعصبا ما رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و سلم ضرب المصلین * از زدن نمازگزارندگان و امانت کردن و رسوا ساختن ایشان اگر چه غلامان و خدمتکاران باشند
و عمر بن عبد الله بن عمر قال جابر بن ابی النبی * گفت این عمر آمد روی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت عمر
یا رسول الله که من انام * چند بار گذرید از تقصیرات خدمتکار * فقلت * پس خاموش ماند آنحضرت و هیچ جواب نگفت
خداوند علیه السلام * پیغمبر باز گردانید آن مرد بر آن حضرت این سخن را یعنی باز پرسید بخدا عفو کنیم از خادم * فقصت * پس خاموش
بود آنحضرت و هیچ جواب نیکفت فی المصلح سکوت خاموش شدن و صموت خاموش بودن * فلما كانت الثالثة
پس چون بود بار سوم از سوال آن مرد قال * گفت آنحضرت * اعفوا عني كل يوم سبعين مرة * عفو کنید از خادم هر روز هفتاد بار
مقصود همانکه پیشتر است تعیین و تحدید چنانکه متعارف است در این عدد و گویا که سکوت و صموت آن حضرت از جهت رکاکت
این سوال بود چه عفو کند و ب متعین است مطلقا متعین بحدی معین نیست و تواند که خاموشی از جهت انتظار دینی باشد و الله اعلم
رواه ابو داود و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر * و عمر بن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لا يؤمن بخلق
کسیک ملائمت و موافقت و طاعت و طاعت کند شما را از مخلوقات شما یعنی موافق مزاج شما افتد و حضرت کد شما را پانزده سوره
باشید * فاطمیه * اما کلون * پس بخوانید او را از پنجاه سوره باشد * و کسوه * اما کلون * و پس بخوانید او را از پنجاه سوره باشد یعنی شایسته و توفیق
حال و رعایت جانب او کوشید چنانچه وی و خدمت شما بکوشد و در رضای شما باشد * و من الايام کلکم شیء فیه * و کسیکه
موافقت نمیکند و مساعدت نمی نمایند شما را از مخلوقات پس بفرستید او را * و لائق بود خلق الله * و عذاب کنید خلق الله را یعنی چون
وی خدمت شما موافق مزاج شما نمیکند و شما را از بزرگوارت و کثرت خود او را بدید عذاب کنید و از ارمی بنیدار ملک خود
او را بدید از عذاب نکش و شایسته خلاص می شود بازوی * رواه احمد و ابو داود * و عمر بن سلم بن الخطاب صحابی القدر
و خطبه مادر جد اوست و بعضی گفته اند مادر اوست از اهل بیت شجره است فاضل عابد گشته که بود از خلق کثیر الصلوة و الله اعلم
شده شام را و در دمشق در اول ایام حویه * قال هر رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر فتح مکه * بطنه * گفت آن حضرت
بیشتری که تحقیق حبیب بود داشت و بشیخ و از غایت گرنگی و تشنگی و بسیار سی سوار سی * فقال انما الله فی هذه البساتین حبه
پس گفت آن حضرت به پیغمبر بخدا را که رعایت حق این چار پایماری بی زبان کنی تو ان شاء الله که در وصال خود در
فارگو با صاحب * پس سوار شود با شما را در حالی که صلح و قابل اندر برای سوار سی * و اگر که با صاحب * و ترک کنید شما را در
صلح اندامه نشده اند مقصود ترغیب است به شما انما بعثت مصلح و محبا باشد برای سوار سی و پیغمبر سوار سی نمکینه نافر به

و الله اعلم

وصلی شوند برای تحصیل منافع * رواه ابو داود * **الفصل الثالث** - **عن ابن عباس** قال لما نزل قوله تعالی * گفت ابن عباس چون نازل شد قول خدا تعالی که این است - و لا تقر بالمال البتیم الا بالحق ہی احسن - و نزدیک نشوید مال یتیم را مگر بصلی و حوائجی که آن نیک ترست که دیانت و امانت باشد * و قوله تعالی * و نازل شد این قول حق تعالی که * ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما ان کسانیکم یخونون * بدان می یتیمان را بطلم * الا بیه * تا آخر آیتیک می فرماید * انما یاکلون فی بطونکم بارئین خود را در شکم های خود مگر آتش را * **الطریق من کان موثیم** - رفت هر کسی که نزد می یتیم بود که کفالت و وصایت او می کرد - **فخل طعانه من طعانه** - بچین کرد خود را و خود را از خودی من کان موثیم - و شراب من شراب - و چه اگر نوشیدنی خود را از نوشیدنی یتیم ترس آنکه با دا بخل اکل مال یتیم لازم آید * فاذا فضل من طعام الیتیم و شرابه شی * پس چون زیاد میماند طعام یتیم و شراب و می خیزی * **جلس** - حتی با که * **بازمید** - اشت برای یتیم آنکه باز بخورد در وقت دیگر * **و ایضا** - یا تا همیشه طعام و گند و سیبک و ضلع میوش و خود میوش * **فاشت** - ذلک علیهم پس سخت شد آن و گران آمد ایشان * **فکروا ذلک** رسول الله * پس ذکر کردند آن را برای پیغمبر خدا * **صلی الله علیه و سلم** فازل الله * پس فرود فرستاد خدا تعالی این آیت را * **و یسألونک عن الیتیم** * و سوال میکنند ترا می یتیمان * **قل** اصلاح امر خیر * **بگو** بکنی کرد برای یتیمان بهترست یعنی بهتر است که همیشه در مقام اصلاح و نیکی کردن باشند * **وان تعاطوا من فواخوکم** * و اگر تعاطی کنید و ضلع طعام ایشان را طعام خود پس برادران شما اند یتیمان و باکی نیست که برادران طعام خود را بیکدیگر بخل کنند و اگر چیزی از یک بجنب دیگر بیاورد بکلی نخواهد بود * **فخطوا طعامهم طعامهم** * و چون سلی کرد شایع و رخصت داد ایشان را پس خطا کردند طعام یتیمان را طعام خود * **و شرابهم شرابهم** رواه ابو داود و الترمذی * **و عن ابی موسی** قال من رسول الله صلی الله علیه و سلم من فرق بین الولد و ولده * یعنی کرد آنحضرت کسی را که تفریق کند جدایی کند میان والد و ولد او * **و بین الاخ و برن اخیه** * و جدایی کند میان برادر و میان برادری * **رواه ابن ماجه و الدارقطنی** * **و عن عبد الله بن مسعود** قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اتی بابی بود آنحضرت و قتی که آورد میشد بپرده سی برده و پرده کرد * **و اعطی اهل البیت جمیعاً** * میداد بکلی از اهل بیت سی را همه را هر ایهی **ان یفرق منیم** * از جهت کرده داشتن آنکه تفریق کند میان ایشان * **رواه ابن ماجه** * **و عن ابی هریره** ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال **الا** **ما یمنعکم انکم** * گفت آنحضرت * یا ایها الناس ما منعه شما را بدترین شما یعنی بدانم شما را که بدترین شما که در فراق اند * **الله** یا **الله** و چه آنکه کسی که خود تنها * و بیکدیگر بده * و قاریا نه نیزند غلام خود را * **و یمنع رفده** * و باز رسید او عطا می خود را یعنی نمی دهد کسی خیر یعنی بدترین مردم بنفس بخلق بخیل طبع است و این مبالغه است یا ما و بدترین شما بدترینی الصراح شد بدی و بد و بدتر **رواه زریر** * **و عن ابی بصیر** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یضلل الخبیثی المکلف * گفت آنحضرت و نرمی آید و بر پشت بدخلی با ملوک سر این قدر از حدیث در فصل ثانی از صدیق رضی الله عنه گذشت و اینجا این زیادتی است که گفت * **قالوا** گفتند صحابه یا رسول الله ایست برادران این بزرگوار که اکثر الامم ملوکین و نیامی * آیا نیست که خبر داده تو ما را که این است تو بیشترین استقامت سابق است از روی ملوک کان و خدا شکاران و یتیمان و باین کثرت گنجایش ندارد که با همه بخشش خلقی

حسن آنها هم من المسلمین لم یرووه * ویکه میاید مشرکان ما از مسلمانان باز نگذاشته اند * وعلی ان بدلماس قابل - و صلح ارد درین
 شرط که اسال آن حضرت برگردد و در آنکه که را در سال آینده و عمره بگذارد * و یقیم بها کتبه امام * و اقامت کند یک کتبه روزی * و غلامان
 و مضمی الاصل نرج * پس چون سال آینده درآمد که را گذشت مدت اقامت که رفو رفو بدین آندان حضرت از که *
 قبتنه ایند خمره * پس پیروی کرد و همراه ایشان حضرت را دختر حمزه بن عبد المطلب و نام او عماره است یعنی عین و تخفیف
 و عمره را بنام او کنیت کرده شد که ابو عماره می گویند * تا دی * در حالیکه او از میهد و میخواند آن حضرت را و میگویی یا محمد یا محمد
 مکر و مکر خاندن او آن حضرت را با وجود آنکه این عمره است با اعتبار است که حمزه رضی الله عنه برادر رضاعی آن حضرت است
 و نیز عرب مرد بزرگ را بنام او کنند * فقها و لها * پس گفت آن نبی حمزه * علی رضی الله عنه فافهمید یا پس گفت دست او را
 با خود برد * فافهمید یا علی و نیز و جعفر رضی الله عنه * پس بیکار کردند و نبی حمزه علی زید بن حارثه که موی و وقرب آن حضرت بود
 و جعفر بن ابی طالب که برادر علی است و بزرگ نژاد و نسبت آزادی و هر یک ایشان خواست که او را بخواند و * فقال علی لانا خیرنا
 پس گفت علی رضی الله عنه من کفرتم او انخست و سبقت که دم پس ای حق و اولی باشم بوی * و بی نبی علی * حال آنکه وی دختر عمر
 سن است این علت اگر چه مشترک است میان وی و جعفر ولیکن سبقت بهادرت را مرجح ساخت * و قال جعفر نبی من
 و خاتمنا حتی * و گفت جعفر وی دختر عمر سن است و خال وی که اسم آن نبی زید بن سبقت و شکوه سن است * و قال زید نبی ای حق *
 و گفت زید بن حارثه دختر برادر سن است با اعتبار آنکه آنحضرت برادری داده بود زید را بجز در وقتیکه صحابه را هم دیگر برادری داده بود
 و بعضی گویند بن رضاعی حمزه بود و الله اعلم * بقضی بها البی علی علیه و سلم فاما آنها * پس حکم کردند آن حضرت بوی مرخاله وی را که
 تحت جعفر بود * و قال انما له بمنزله الامام * و گفت آن حضرت که خال بجمای مادر است و ازینجا معلوم می شود که خصانت حق خال است
 بعد از فوت مادر و تقدیم اقسام دیگر بر خال چنانکه فقها حکم کرده اند با جادیت دیگر و دلائل دیگر معلوم شده است بعد از آن هر یک را پسلی
 داده و خوش کرد و عنایت فرمود تا از زنده نشد * و قال علی * و گفت مر علی را * ان نبی و انما منک * تو از نبی و من از تو
 کنایت است از غایت اتحاد و اخلاص * و قال جعفر ان نبی خلقی و خلقی * و گفت جعفر را مانند تو صورت مرا سیرت مرا *
 قال زید ان نبی انما و لا انا * و گفت زید را تو برادری داری و اسلام و محب مانی * متفق علیه * الفصل الثانی عن
 بن شیب * عن ابیه عن جده عبد الله بن عمر * و روایت است از عمر بن شیب از پدرش که شیب است و پدرش از
 جده و که عبد الله بن عمر بن العاص است * ان امرأه قالت * که زنی گفت * یا رسول الله ان ابی هذا کان یطبخ لرواحه *
 بدرستی که این پسر من بود شکم من مراد از ظرف که می بود و روی * و ثدی لم یسقاء * و بود پستان من مراد از شکم که نه می خورد
 از وی * و حرجی لرواحه * و بود کنار من مراد از جانی که گرد می آورد و جمع میکرد و ازانی انصرح * و اما که جای حمل خانه های مردم
 بر یکدیگر از زنگاه و جز آن * و ان ایاه اطلق * و بدرستی که در می طلاق داده است مرا * و از آنان نیز می شنیدم و می شنیدم که گفته
 او را از من * فقال رسول الله علیه و سلم انت ای حق به بالمعنی * پس گفت آن حضرت تو سزاوارتری با او و ادام که

ابن ابی عمیر - و آب واده است مرا از چاه ابی بنز بکسین و فتح فون و با و صوره تا در خزانم جای است - و عند النسا ای سن غلبه الله
 و نزد نسا ای سن چنین واقع شده است که آب واده است مرا از آب شربن که بیرون شخم بود و دوری بود - تعال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم استقامت علی تعال و رهاسن یحیی فی ولدی تعال رسول الله صلی الله علیه و سلم را که در آنک فخر و بیاض است فافند
 بیدارم - ترجمه این کرده شد - رواه ابو داود و الدسانی و الداری - ثم کتاب النبی الحی بعونه و کرمه و کرمه و کتاب الشوق عقی سمانی
 دار و کارم و جمال و نجابت و حریت و مرا و انجا سنی حریت است که فعلی موی حاصل شده است - **الفصل الاول** - **عن**
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الحق رقبته سلمة - کسی که از او گذر کند برده مسلمان را - الحق رقبته سلمة
 عضوا من النار از او گذر کند خدای تعالی و دعا بده از ان امان برده اندامی را از ان کس از ان کس و فون - حتی فرجه بفرجه - تا آن که
 آنرا و سیکند عورت و او را عورت وی و گفته اند که درین قول مبالغه است زیرا که فوج عمل زن است که از فوجش کبار است یا از
 حقارت این عضو نسبت با عضوی دیگر و بعضی گفته اند که از انجا مفهوم میشود که عبده متقی بپایه که خصی و محبوب نباشد متقی علیه
 و عن ابی نوقال سالت النبی صلی الله علیه و سلم ای النمل افضل - گفت ابو ذر پرسیدم آن حضرت را که کدام عمل فاضل ترست
 و زیاده ترست در ثواب - قال ایمان بالله و بهما فی سبیله - گفت آنحضرت فاضل ترین عملها و چیز نیست یکی ایمان که اصل
 تمامه عملهاست و یکی آن چیز عملی مقبول نیست و عمل قلب است که خلاصه وجود آدمی است و اگر ایمان کامل گیرند و شامل تمامه عمل
 کمال است دیگر کار از او کردن در راه خدا با اعدای دین که سبقت دین مسلمانان و غلبه مسلمانانست ازین حیثیت جهاد افضل اعمال است
 اگر چه نماز و روزه و بجهاد افضل اند اگر مرد و بجهاد تعبد دیدن و شقت کشیدن در سلوک طریق دین علی الاطلاق دارند و ایمان
 تصدیق حاصل جواب آن شود که بهترین اعمال ایمان آوردن عمل کردن بمقتضای اوست چنانکه فرموده اند قبل نیست بالله ثم
 استقم فانهم قال قلت فای الرقاب افضل - گفت ابو ذر گفتم پس کدام از بده با فاضل ترست یعنی برای آزاد کردن - قال غلامان
 گفت آنحضرت بهترین بنده برای آزاد کردن گران ترین بنده است از روی بهمانی الصراح علی گران کردن نرخ را و گران خریدن
 چیزی را - و انفسها عند الله ما - و نفیس ترین بنده نزد کسان وی و صاحبان وی نفیس گران باید و انفس گرانیه ترین مال
 و نفاس بعضی غیبت نیز در آن از بهت گران نرخ و بهمان نرخ بود - قلت فان لم یصل - ابو ذر سیکو گفت پس اگر انعام این کار را
 یعنی آزاد کردن برده خصوصاً برده و اعلا و انفس از دست من نیاید - قال نعین صانعا - گفت آنحضرت اگر این کار از دست
 تو نیاید یاری دهی کار گیراد کار و حرف او صنعت کار و پیشه کردن و مرا و انجا آنچه کارم کرد و بوی محاش مرد شامل حرفت تجارت
 و جزان است یعنی صافی را که تمام نمیکرد و کسب او و عیال را یاری دهی و مدد نمایی تا تمام کرد و کار وی و مهم محاش وی و در
 نسخ بجای صانعا صانعا واقع شده بضا و عمر و تخمینا فیضیاع یعنی هلاک شدن و ضلوع شدن یعنی مدد کسی کسی اگر نه غنی و باید کرد
 بهمت فاعمل عیال را - و انفعن لافرق - یا کار و پیشه کنی برای کسی که کار و پیشه نگیرد و اندر دوا خرق بجای بهم و خرافت کسی که
 از دست می صنعتی نیاید که با کسب تواند کرد و ضد ضلوع فی الصراح خرق گول شدن و خرق بالضرع گولی - قلت فان لم یصل

گفت پس اگر این را نیز نتوانم که قال تبع الناس من الشریک گفت آن حضرت ترک مبدی و منهای مردم را از شر و از مبادی آنس
خود را ببرد ساینده * فانما صدق تصدیق بها علی نفسک * پس بدین تکیا این خصلت که ترک بدست چیز نیست که تیرگی بکلی بآن
بر نفس خود یعنی همین که بدین سانی نیز خبر کردن است خصوصاً قدرت بر بدی * مصرعه * هر چه تو امید نیست بدم رسان
و ظاهر عبارت آن بود که میگفت که این نیز صدق است که تصدیق میکنی بآن مردم و چون تصدیق کردن مردم در حقیقت تصدیق
کردن است بزوات خود فرمود تصدیق بها علی نفسک فافهم * شفیق علیه * الفصل الثانی * عن البراء بن عازب قال
اعزانی الی الفیصل بن عبد العزیز و سلم گفت براء بن عازب که از شما چه صحابه است و احوال او که نوشته شده است آمد یاد نشینی
نزد آنحضرت * فقال علمی علما یعلمون الجنة * پس گفت آن باید نشین با مسووران مرا که یک در در آمد و نشست * قال لکن
آنحضرت الحقیقه گفت آن حضرت و الله اگر کوتاه کردی تو خطیر یعنی این کلام را که خطاب کردی تو مرد ابدان * لقد اعرضت
هم اینچنین ساحتی سوال را یعنی اگر چه عبارت کوتاه آوردی ولیکن سوال و طلب عریض و طویل کردی از امر عظیمی که
در آمدن بهشت است بعد از آن تعلیم کرد و از آن عمل را فرمود * اعلموا انفسکم * از او کنی نفس را یعنی علما را و نشسته و سیم
بغیر همین دم و قسم نفس زودن و تقاضا و سیم دم روح چنانکه نسیم دم روح * و فلک الرقیبه * و خلاص کن برده را با عانت
او چنانکه عانت مکتب در بدل کتابت وی که این نیز حکم اعتقاد دارد و فلک بغیر فتح کان مشدده امر است از فلک فلک
خلاص کردن و جدا کردن و در پیچیده درنده از یکدیگر * قال اولیسا واحدا * گفت اعرابی چون نفیمر مراد میآید متقی نیز فلک
رقبه بکی * قال لا * گفت آن حضرت بکی نیست * عقیق النسیمه ان فخر و تقیها * عقیق نسیمه است که تشاوشتمل باشی تو بازاد
کردن آن و لا بد این از مالک خواهد بود * و فلک الرقیبه ان تعیین فی بمنها * و فلک رقیبه است که عانت کنی در بهای و
که عقیق را معلق بآن ساخته و این از غیر مالک خواهد بود * الله الکوکب * و بدو نسخه شیه دار را و نسخه بکسیر سیم و سکون نون
بعضی عطر است و غالب استعمال او در نقاد یا شاه آید که بجماع دهند تا از شیر وی و شیر او منتفع گردد و کون بیج و او بسیار شیر دارد
و گفت در اصل چکین مسفت خانه از باران * و الفی علی ذی الرحم العالم * و کن رجوع بر حمت و احسان بر ذی رحم اگر چه ظالم
و قاطع رحم باشد و رعایت حقوق آن کند * فان لم نطق فلک * پس اگر توانی کرد آن را * فاعلم الحاکم و اسق الطمان * پس
اگر طاقت و توانائی نداری آنرا که ذکر شد پس بخوان چیزی که سینه را و نبوشان نقشه را کنیست بآنها انسان ترو مقبره ترست *
و امر بالمعروف و نه عن المنکر * و امر کن * و فی ذی کرم از بدی * فان لم نطق فلک * پس اگر توانی کرد آن را * فلک
لسانک الاسن خبر * پس بازاد و گاه از زبان را که از غیر مردم و آنچه در وی ثواب و سود باشد یا آنچه در آن عقاب زیان
روا البیعتی فی شعب الایمان * و نحن هم و ابن علقمه * بعین جمله و موحده و سین ممل مفهومات صمانیست
ناست در اسلام احوال وی که نوشته شده است * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من نبی سجد لربک و انقذ نفسه یکسب ثوابا کثیرا
تا پاکر شود و در وی بر ستیزه شود و برای نام و دوازده و فخر و سود و یا بنا بر آوردن خانه * بنی لربیت فی الجنة * بر آورده شود

اما انما كان عند وقت اذان او اذان نهد است پس مالی عطیه و تصدق و هب باشد از سر به از اتفاق * رواه ابو داود و
 ابن ماجه * و عن ابی الخلیج یفصح یوم کسر لام نام او عامر بن اسامه و بعضی گفته اند زید بن اسامه است هذلی بصری ثمالی ثقة است
 از طبقه ثماله از بسیاری از صحابه بشنیده * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود اسامه بن عمیر که صحابی است و متوفی دست بروایت از وی
 پیش ابی الخلیج مذکور * آن رجلا اعققت قصاص من غلام * بدستی مروی از او کرده پاره و حصه را از غلام * فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه و سلم
 پس از کرده خندان مروی آنحضرت را * فقال لیس الذی یشربک * پس گفت آنحضرت نیست خدا را شربک یعنی در کاری که برای خدا کند و از
 جنس عبادت باشد نصف خود را شربک بنیاد ساخت پس اتفاق بعضی عبد در حق بعضی وی مناسب باشد * فاجازت فقه * پس اجازت
 کرد و در گذر انداخت آنحضرت عقیق آن غلام را تا تمام یعنی حکم در عقیق کل وی و این ظاهر دلالت دارد بر عدم تجزیه اتفاق و نزاد امام ابی حنیفه
 سنی وی آن است که حکم کرد و ترغیب نمود آن مرد را باز از او دل کل * رواه ابو داود * و عن سفینه * روایت است از سفینه که موی
 آنحضرت بود * قال کنت ملوکا لام سلمه * گفت سفینه بود من نخست غلام ام سلمه * فقالت اخفک * پس گفت ام سلمه منی سفینه
 آزاد میگردد * و انشرط علیک ان تحرم رسول الله * و شرط میکنم بر تو که خدمت کنی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم ما عشت * تا آنکه زنی تو
 فقلت ان لم تشرط علی ما فارقت رسول الله صلی الله علیه و سلم ما عشت * سفینه میگویی پس گفت من اگر شرط کنی تو بر من جدا می
 نمیکم من از آنحضرت تا زنده ام منی شرط کردن تو چه حاجت است من خود خدمت آنحضرت را سعادت میدانم * فاعتقنی و فخر
 پس آزاد کرد ام سلمه را و شرط کرد بر من خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم را پس سفینه خدمت آنحضرت می کرد و خدمت باران آنحضرت
 نیز میکرد و در غزوات بارهای مردم بر میداشت و هر کارکاری می بود بر پشت وی می نهادند سفینه از آن لقب وی شد که منی کشتی است
 و نام او فخران یا روان یا ریح است و کمیت او ابو عبد الرحمن یا ابو انجری یعنی موجه و سکون و مجروح و قایم یکباری در لشکری بود در
 بیابانی اقامه و راه کم کرد پس شیر می پیداشت و پیش آمد سفینه گفت یا ابا الحارث انما سفینه موی رسول الله صلی الله علیه و سلم پس شیر موی
 چالپوشی کرد پیش پیش وی می رفت تا بمنزل رسانیده * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عن عمر بن شیب عن ابیه عن عبد الله بن
 صلی الله علیه و سلم قال الکاتب عبد الباقی علیه من کما کتبه درهم * گفت آنحضرت سکات بنده است تا آنکه باقی است بروی از بول کشا
 وی دیگر هم مکاتب غلامی را گویند که صاحب وی دی را آزاد کرده و زرویی برگردان وی نهاده و از کرده نوشته داده که همراه از آن ابن
 مقدار میرسانیده باشد پس میفرماید که آنکه هم بروی باقی است بنده است تا زنی باقی نکند از او نمی شود انچنان نیست که بحساب بملنی
 که رسانیده است بعضی وی آزاد شود و این عبارت حدیث صوفیه صیفه قدس الله اسم را هم در اینجا صرف نمائند که بنده تا زنده از وجود وی
 و تعلیم او با سویی باقی است روی حریت و فانی می نماید غوث الثقلین رضی الله عنه * رواه ابو داود * و عن ام سلمه
 قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان عندک کاتب احد کلن * روایت است از ام سلمه که گفت آنحضرت خطاب با
 زنان کرده وقتی که باشند از مکاتب یکی از شما * فدا * مالی که تواند بدل کتابت را تمام موی ادا کرد * فلتجب منه * پس باید که در پیرو
 یکی از شما از آن مکاتب اگر چه مکاتب تا با فضل او بگذرد است بدل کتابت را بنده است و عمر هم است ستر از روی لازم نیست کلن

که مادر من مرده است. فصل فیما ان اعطی عثما پس ایاهست که سود می کند از ذکر کردن سن از جانب مادر و فقال رسول الله پس گفت +
 پنجم خبر اصلی القلیه و سلم ثم اری سود می کند و میرسد ثواب آن بوی و در حدیث دیگر آمده که هر چه رسد که ماد صدقه برست که از جانب مادر خود
 بدو هم آنحضرت و سو که ثواب که در میرسد صدقه است پس سود می رسد آن حضرت چای کند و گفت که این چاه برای مادر سودست و دیگر
 در عبادت مالی با اتفاق صحیح است و میرسد ثواب آن بهیست و در عبادت بدنی خلای است و صحیح و حصول اوست + و راه مالک - و کن
 ابن سیر - از ابی بن است و امام مالک و هشام بن عروه و ثوری از وی روایت دارند و وی بن سید انصاریست و یحیی بن سید القطان
 از کبار ائمه حدیث است که از مالک و ثوری و عیث روایت میکند و ظاهر آن است که مراد اینجا یحیی بن سید انصاری است + قال نو
 عبد الرحمن بن ابی بکر گفت یحیی بن سید وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر که از صحابه است و اسلام آورده در سال چیرینه نام او در جنت
 عبد الکبیر بود و بعضی گفته اند عبد الغری پس آن حضرت تغیر داد و عبد الرحمن نام نهاد و آن اولاد او بود و وفات یافت وی + فی نوم نام
 در خوابی که کرده بود آن را یعنی بکر نامگانی + فاعثقت غزایشته اخته + پس آنرا در از جانب او عایشه بخوابد و او را یک مادر نام
 او ام رومان است + رقبا کثیره + بردای بسیار از جهت آنکه بر وی اعتقاد بود و وصیت نیافت پس عایشه از جانب او و حقان
 که یا بجهت آنکه چون در موت فحاشا پیوسته است عایشه خردن شد و اعتقاد کرد بر ده بسیار که اقبال الطبی و احتمال ثانی ظاهر است +
 و الله علم راه مالک - و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اشترى عبدا کسک یکسر
 غلامی را + فلم یشرط له مال + پس شرط نکند مال او را که درست اوست + فلاشی له پس نیست هیچ چیزی مرشتری را زیرا که مال او مال
 مولی است و اگر شرط کند در حکم سید و عظام + و راه الدارمی - باب الامان والنفوس ایان جمع میکنی سو کند و گفته اند که سو کند
 را همین جهت آن که گویند عرب در وقت سو کند خود را مسح می کنند و ستمای یکدیگر را سو کند و خود را سو کند پس اصل او همین است یعنی دست را
 و چنانست که اعتبار کرده شود اصل او همین یعنی برکت و قوت زیرا که همین تقویت خیرست که بزرگوار و تبرک است بنام وی تعالی و فزود حق
 ندرست یعنی چون دشمن آن و سکون و آسایش و رضی ندرت ایوب گردانیدن انسان است بر نفس خود و التزام وی طاعتی را پس بی چنانکه گفتا
 مریض و قدم ساق را که قانوا و ظاهر اشترط سبب باعتبار غالب و عرفت و عادت است و الله تبارکی سبب نیز چنانچه واقع است و نه
 طاعت نذر و شافی است و فزود ماذی سبب سبب طاعت باشد یا نه ایضا باید که نباشد - **الفصل الاول** من
 ابن عمر رضی الله عنهما قال اکثر ما کان النبی صلی الله علیه و سلم یحلف + بینه ان یجوب و آنحضرت که سو کند خود را این کلمه بود + لا و لا و لا
 نیست یعنی سو کند گردانیده و دله از حال بحالی و لا فی کلام سابق است چنانکه میگردد لا و الله + و راه البخاری و عثمان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال ان الله ینما کم ان تکلموا بایاکم گفت آن حضرت که خدا تعالی نمی میکند شما را از سو کند خود را شما پیران خود + من کان
 حانها لیحلف بالله یکسکه است سو کند خود را پس باید که سو کند خود را بخدا + و لیصحت + باید که خاموش باشد و گویند خدا کند و تحقیق
 حکم کرده اند بعضی فقها که گفته اند سو کند خود را پیر و شاید که آن بر تقدیری باشد که اعتقاد کند تفسیر ابا را و شریک گردانند تفسیر خدا و الاخر
 و اگر است باقی است + و الله اعلم شفی علیه + و عن عبد الرحمن بن سحر صحابی است از اولاد عبد شمس بن عبد مناف کفایت او

بوسیده شمس نسبت به شمس نام او عبد الکبیر بود آن حضرت اورا عبد الرحمن نام کرد و اسلام آورد و در فریضه که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تخلوا بطوافی من سوگند خود به یحیی بن معاذ غیری نمیدارد و نه ندیدان انصار محبت بودند آنها سبب طینان و ولایا باکم سوگند خود به پدر آن خود و گویا که یحیی از سوگند خوردن بطوافی محبت آن است که تا سبقت نکند زبان زبان ایشان و جاری نگردد بر عادت جاہلیت و الا سوگند خوردن بطوافی از مسلمانان که تا سقوست تا یحیی کرده شوند از آن و رواه مسلم و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من حلف فقال فی حلفه کسیکه سوگند خود پس بگوید سوگند خود بولادت والنزی کسیکه سوگند خود بر ملاط و غیری که نهامی ایشان است فلیقل لا الا الله پس باید که توبه کند و تدارک نماید بکار توبه اگر این سوگند خوردن بر ملاط و غیره بطریق سبق لسان و عادت جاہلیت است پس تدارک بکار توبه محبت بودند اوست صورت کفر و امری شتمن است و ظاهر است که مراد همین است و الا اگر قصد تطهیر بود کفر و نداد صحیح است و واجب است عود از آن بدراست در اسلام و من قال لھا جھنم قال انما مرک و کسیکه بگوید مر بار خود را با ما یا توبه فلیصدق پس باید که تصدیق کنی یعنی مالی که بدان قرار خواهم باخت یا تصدیق کن که کافرا این قول کرد و تدارک صورت بگوخیزی یا حقن و نیز کردن با هم بگوید متفق علیه و عن ثابث بن الضحاک و صابی انصارے تخریجی است کیفیت او ابو نعیم است روایت آن حضرت بود و در فریضه بیت کرد و تحت شجره و در حالی که تغییر بود و بدنی است نزول کرد و بصرا و فوات یافت و در فتنه ابن زبیر سیمین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حلف علی مله غیر الاسلام کسیکه سوگند خود بگوید جز اسلام است چنانکه گوید اگر این کار نکنم یهودی باشم یا نصرانی شوم یا یزید از بن اسلام یا از پیغمبر یا زان و کاذبا و در حالیکه بدین خورنده است این سوگند بخورد چنانکه بدین کار را بیزید از بن سوگند را می شناسد فعل است که نکند پس صدق وی بان است که نکند اگر بگوید کاذبا باشد بگوید کاذب قال پس آنکس همچنان است که گفت یعنی یهودی و نصرانی و بری از بن اسلام ظاهر حدیث آن است که قائل این حدیث کافر میگردد و بجهت حلف یا بعد از آنکه از بیت استقامت اسلام و رضا بکفر و بعضی گفته اند که مراد تخیل و سبانه و در حدیث و حکم بکشتن او یهودی و نصرانی و بری از اسلام و نزد کافر و مشرک و باین قول خواه تعلیق کرد و فعل باضی یا مستقبل و نزد بعضی مشکی ما اگر تعلیق فعل باضی کرد کافر و مشرک و صبیح نیست که کافر و مشرک را که کافر با اعتقاد میشد و مقصود از بنی از بن نفس و تعهد بدین است از فعل تعلیق آن بخیری که آن مکروه است و مخد و زبرد و در شرح بیان این کلام تفصیل کرده شده است و ولس علی ابن ادم نزد فیما الایمالک و الا تفرم میگوید و بر فرزند او مندر در بخیری که مالک نیست چنانکه گوید که اگر شفا یا بدیجارس فلان غلام آزاد نمودن غلام در ملک او نیست آزاد نمیشود و اگر چه در بعد از آن در ملک وی لازم نمیکردد و فاند و از آنکه در آن غلام خلافت آنکه تعلیق کند عتق را بملک و گوید اگر من مالک شوم و او را آزاد من کرد و غلام بعد از خریدن و مالک شدن و من مثل نفسه یعنی فی الدنيا عذاب بوم القیتره و کسیکه بگوید خود را بخیری در دنیا عذاب کرده شود بان چنین خبر قیامت چنانکه گفت خود را بکار و شتاب عذاب کرده می شود و او را قیامت بآنکه داده میشود درست او کار و میباید بدان خود را بخیریت آنکه بخیر خدا می نماید چنانکه در حدیث دیگر در قاتل نفس آمده است و من لعن مؤمنافو کفیل و کسیکه لعنت کند مسلمان را پس آن لعنت کردن مانند کشتن اوست و در حدیث

در آخر و حرمست و عقاب داین از باب الحاق ناقص است بکمال بحسب تشدید و تعلیل و سبب که تا قبل داین بر تقدیر که مراد از نقص کمال نباشد و مراد از نقص کفرست پس وی در حکم قنوت بکفرست چنانکه گفت * و من ذلک عموماً بل کفر فکفره و کسبیکه دشنام کند مسلمانی را بکفر پس آوردن آن مانند قتل اوست و این تشبیه ظاهرست زیرا که کفر از اسباب قتل است پس تقدیر می بگوید و حق اوست * و کن ادعی دعوی کا ذبیه لیکن شریک بها * و کسبیکه دعوی کند دعوی در دفع ماحصل شود بدان مال کثیر و در بعضی نسخ نیست کفر از اسباب اشتغال داین اشارت است بعلت دعوی در غالب تنقید نیست که جز امتزاج نشود بر آن بی قصد کثرت * لم یزده الله الا قلة * زیاده مگر داند او را خدا نیایی مگر کمی مال را بر نقیض دعوی و تصدوی و این معنی در دعوی احوال و فضائل و کمالات بقصد تکیه جاه و مرتبه نزد مردم چنانکه بعضی تشبهان و متصفان طریقت کنند نیز عاریست اما خداوندین دلک * متفق علیه * و عن ابی موسی قال قال رسول صلی الله علیه و سلم انی و الله ان شاء الله - گفت آن حضرت بدرستی که من بخدا سوگند اگر نخواسته است خدا * لا احلف علی یمن * سوگند نمی خورم یمن مراد یمن اینجا آن چیزست که سوگند نموده میشود بر آن یا علی یمنی بابت * فارسی غیر باخیر انشما * پس می بینم غیر آن را که سوگند نموده ام بر آن بهتر از آن * الا کفرت عن یمنی * چرا که کفار میسر می آیند چون خود و اسیت الهی هو غیر * و فی ایام نبوی میگفت آن چیز را که آن بهترست حاصل آنکه اگر سوگند خورم بر کاری که کنم آنرا احوال آنکه گردان آن کار بهترست * و من فی حق شایسته کنم خود را و کسی که آن کار را در ایمن کفارت میسر می آید و آنحضرت سوگند می خورد و عهد میکند برین بجهت نایک و تنبیه است برین که اگر کار بعضی حق باشد بر سوگند خود نایستند که ما سوگند نموده ایم که این کار کنیم باز چون کنیم کار بعضی حق باید کرد و کما یجوز سهل است بکفارت دادن آسان میگردد و صورتش آنست که شایسته شخصی سوگند بخورد که بوالدین سخن نگوید و بوالدین سخن بگوید که بقرین باشد و از یمن کفارت دهد چنانکه گفته اند که از رون دل دوستان جمل است و کفارت یمن سهل است * متفق علیه * و عن ابی عبد الرحمن بن ابی سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت آنحضرت * یا عبد الرحمن بن سمره لا تأتال الا مارة * طلب کن ایبری و حکومت را که تر جانی امیکن و حاکم سازند * فانک ان او قیما عن مسلمة * پس بدرستی تو اگر داده میشود و امارت بعد از رسول و طلب * و کلفت * بضم و کسر کاف مخففه * الیها * که نشسته میشوی تو بسوی امارت و گذاشته میشوی بجل و قوت تو در وی و دیگر توبی ابد و با مانت حق و از اینجا همه شرف و فساد بخیزد * و ان او قیما عن غیر مسلمة اعنت علیها * و اگر داده میشوی آن را بی طلب سؤال یاری داده می شوی بر آن و لطف حق و تدبیری مدد و معاون تو میگردد و بهر خیر و صلاح می آید * و اذا حلفت علی یمنین فزایت غیر باخیر انشما * و وقتیکه سوگند خوری تو بر یمن پس یمنی تو جز آن را بهتر از آن یمن * فلف عن یمنک * پس کفارت ده یمن خود * و انت الذی هو غیر * و باخیری را که آن چیز بهترست * یعنی کن آن را * و فی روایت * و در روایتی آنچه یمن آمده است * فانک الذی هو غیر فلف عن یمنک * پس باخیری را که آن چیز بهترست پس کفارت بده ایمن خود و فای که درین روایت روایت سابق است آنست که ازین روایت نایه تلیف از خشت مفهوم میشود و از روایت اولی تقدیریم و از ثلثه جاز میسر اند تقدیریم کفارت را بهشت لیکن شایسته تخصیص میکند آن را بکفارت مالی و از و با جاز نیست تقدیریم و حق آنست که احادیث خالی از آثار و کلام

بر تقدیر و تائید در شرح آن را بیان کرده ایم متفق علیه * و عن ابی هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من حلف على حين
 فراى خیر منها فلیکفر عن مینه و یشعل * مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است * و رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا تلتاح بلع احدکم مینه فی اهل * و هم را باین پیرواست گفت گفت آن حضرت بجز اسوگند هر آنچه بلع و صبر
 و اصرار نمودن و استادن یکی از شما بچین خود در حق اهل خود یعنی در مینه که متعلق بحق اهل بود و اصرار بر مینه موجب فوات حق است
 آنچه بعد از آن در برده افکنند و ترست مراد از خدا * من ان ایطع کفارة التی اقرض الله علیه * از حاشا که او نماند و خود را و اول
 او کفارت را که فرض گردانیده است خدا تانی آن را یعنی اگر چه در حق نیز باعتبار ظاهر تنگ حرمت نام خداست و در گمان حالت
 نیز در آن بزه است اما در اصرار بر مینه که مستلزم فوات حق اهل و عیال است بزه بیشتر است حاصل مضمون این حدیث نیز مضمون
 احادیث سابق است که بر تقدیر بودن خیریت در خلاف مینه خشت و کفارت لازم است و بلع نیز یا دلام و کسر آن و تشدید بر مینه
 در اصل معنی تمسیدن و گردانیدن سخن در زبان است و مراد اینجا معنی الزوم و ثبوت و چسبیدن و ایستادن بر آن است * متفق علیه و عنه
 و هم را باین پیرواست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ینکح علی ما یصدکک علی ما یصدکک * و گویند که در واقع و معمول است
 بر چیزی که نهی شده است بنگردد و راست گویند از صاحب * و گویند بید بر این معتبر و صدق بر این نیست آنکس است که بگویند بید بر این
 و قصه دارد وی و معتبر نیست در وی نیست حالت و توریت و یا و بل وی و این بر تقدیر نیست که صاحب حق باشد که باطل بیکار
 وی توریت چنانکه در صورت اختلاف قاضی و نائب وی مدعیان را و اگر چه مینه نباشد یا درین استغنی نباشد باک نیست در توریت
 که در وی نفعی نباشد چنانکه در گفتن خلیل الرحمن علیه السلام ساره را که خواهر من است باره اشعرت اسلام تا نزد است آن ظالم
 خلاصش گرداند و مانند آن شد * و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یمین علی نیه استخلف * و هم را وی
 گفت گفت آن حضرت بگویند بر نیت بگویند بدهنده است که مراد است بصاحب در حدیث سابق چنانکه تقریر کرده شد * و رواه مسلم
 و عن عائشة رضی الله عنها قالت انزلت هذه الآية * گفت عایشه فرود ستاده شده است این آیت که * لا یؤخذکم الله باللغو
 فی ایماکم * بیکار و عقاب نمیکند شما را خدا تعالی بلیک کردن شما بگویند یا شما * فی قول الرجل * در شان گفتن مردان کلمه را *
 لا والله بلی و الله * عادت بر آن است که در محاورات و مکالمات خود بسیار بگویند لا والله بلی و الله و قصد بگویند نذر اندوختن
 اعتبار ندارد و بدان مینه تنقید نمیکند و در این را مینه لغو بگویند لغو در حق سخن بیهود گفتن و در کتب فقه نیز مینه لغو بدان نیز
 که بود بگویند بگویند در چیزی که آن حق است و در واقع نیز چنین است * و رواه البخاری فی شرح استه لفظ المصلح * و در شرح
 سننه روایت کرده شده است بلفظ مصحح آن نیست که قالت التو المین قول الانسان لا والله بلی و الله * و گفته است
 در شرح استه * رحمه بعضهم عن عائشة * بلغ کرده و بحضرت رسانیده است این حدیث را بعضی روایات از عائشة و بخاری و توفیق
 بر عایشه گردانیده و منی مفرغ و موقوف در تقدیر معلوم شد * الفصل الثانی * عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا تحلفوا بأبائکم و لا بأبائکم * و گویند بخاری و بیرونی و ابن خلدون و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و دیگران
 بگویند بخاری و بیرونی و ابن خلدون و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و دیگران بگویند بخاری و بیرونی و ابن خلدون و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و دیگران

به تیان نمی سوگند نگوید به تیان و آنها را شریک نگردانید بخدای رب الزمّه و تعظیم و اعزایا آنها را انداختن با عقاودش کان ست
یعنی آنها را که شریکان اند و شریکای خدا می دانند شما آنها سوگند نگوید فافهم انداختن دست کسی بر ستا ماندن و الا تخلفوا بالذکر و انتم
صادقون * و سوگند نگوید بجزا که شریک است گوئید در ماضی یا مستقبل * رواه ابو داود و النسائی * و عن ابن عمر رضی الله عنهما
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من حلف بغير الله * کسکه سوگند نمود و بغير خدا با عطا و تعظیم کن غیره فقد شریک * پس
بجقیق شریک گردانید آن غیر را بخدا و تعظیم و بعضی از آنها بتکلیف قائل شده اند چنانکه گذشت * رواه الترمذی * و عن بریده قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حلف بالامانة فلیس منها * روایت است از بریده اسلمی بضم با که صحابی مشهور است و احوال و کس
نوشته شده است گفت گفت آنحضرت کسکه سوگند نمود بامانت پس نیست آن کس از او بطنه یا مال از قشملین غیر است زیرا که
آن از عادات اهل کتاب است و از اسماء و صفات الهی تعالی و گفته اند که مرد بامانت و انفس اند یعنی سوگند نگوید
بصلوة و صوم و حج و جزآن و کفارت نیست درین حلف و توراتی گفته که چون سوگند نمود بامانة الله اختلاف دارند علماء در آن
مشهور از امام ابو حنیفه نیست که یحیی و می منقذ میگردد پس امانته و القدر از صفات وی تعالی گردانیده زیرا که این از اسمای
خدای تعالی است و گفته که احتمال دارد که امانت الله یعنی کلمه الله باشد چنانکه بسیاری از علماء امانت را در قول حق سبحانه تعالی
الامانة بکلمه حقیقه تفسیر کرده اند و مروی از ابی یوسف اختلاف است و عن ابراهیم ای آنست که یحیی منقذ میشود بامانة الله نخواهید
یعنی و محکم کند یا بخیر اتمی و نزد امام احمد اگر امانت و عهد را اضافت بکلمه بامانة الله و عهد الله یحیی منقذ میگردد و اگر اسطلق
بالامانة و الله گوید در روایت است و با وجود القضا و کرده است یحیی بدان از جهت درود یحیی * رواه ابو داود و ترمذی * و حماد
بریده است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال انی برئ من الاسلام * کسکه گوید من بیزارم از دین اسلام
اگر چنین کاری کنم * فان کان کافرا * پس اگر باشد آن کس در دفع گوئنی در دفع کننده سوگند خود را یعنی کند آن کار را * و
کما قال * پس وی چنان ست که گفته است یعنی بیزار است از دین اسلام از جهت رضای او بملکوت چنانکه در حدیث ثابت
بن الضحاک گذشت * و ان کان صافقا * و اگر هست راست گوینده و راست کننده سوگند خود را یعنی کند آن کار را * و ان کان
الی الاسلام سالما * پس کافرا و لیکن هرگز نازی گردد و بسوی اسلام بسلامت زیرا که سوگند بخیر می که احتمال گفته اند
بر تقدیر خشت مناسب بحال مسلمان نیست که چرأت و جوارت کن بران از جهت تضمین آن نوعی از رضای را پس شمر گردد
بدان * رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه * و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا اجتمع فی المین * گفت بود آنحضرت چون کوشش و مباحثه میکرد و تقریر و تاکید میگردد بقال * میگفت * لا اذنی
نفس الی القاسم بیده * نه اینچنین ست سوگند بآن کسی که بقای ذوات من در دست قدرت اوست و ابو القاسم که نیست
آنحضرت صلعم و بیشتر در احادیث باین لفظ آمده است و الذی نفس محمدیه تقریر و تاکید درین عبارت باین جهت که این
عبارت دلالت دارد بر کمال قدرت و تسخیر نفس کبریا و وظائف نیست که ذکر کنی و تاکید و تقریر بخدایان و علی ندو و و گویند

دار فافهم و ظاهر است که لایق بود باشد مکرلام سابق را ولیکن همچنین جاری شد و است ذکر آن در محل قسمی اگر مقصود لایق
 کلام سابق باشد رواه ابو داود و عن ابی هریره قال کان یمن رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خلعت گفت
 ابو هریره بود سوگند آنحضرت و فیکم سوگند بخود باین لفظ لا واستغفر الله ظاهر عبارت است که کلام قسمی همین باشد و قسم
 گفتن این عبارت بطریق مجاز و تشبیه است زیرا که معنی او آنست که استغفار میکنم اگر مرا بر خلاف این باشد و این تقریر کلام و ظاهر
 مرام یکجذ پس در معنی قسم باشد و بعضی بگویند تقدیر کلام آنست لا والله استغفر الله و استغفر بحبت جریان همین خوبست بی قصد
 اگر چه منقوست رواه ابو داود و ابن ماجه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من خلعت علی یمنکم سوگند
 خود بر چیزی فقال پس بگوید انشاء الله فلا خفت علیه پس نیست خفت بروی و خفت بزه و گناه و خلاف کردن سوگند
 یعنی سوگند نمیشود خفت بر آن تترتب گردد و همچنین انشاء الله گفتن و بدشیت حق تعلیق نمودن لایق است از انحاء و جمیع عقود اما
 بر تقدیری است که اگر متصل بگوید و همین است مذہب اکثر علماء و مذہب امام ابو حنیفه و از این جماس می آرند که استثناء انفصل
 نیز جائز است و حکایت امام ابو حنیفه با بعضی از خلفا بر بایسته و طلب کردن خلیفه او را و عتاب کردن بروی بجا گفت جدا ایشان
 که این جماس است و وصفت استثنای انفصل گفتن ابو حنیفه اگر انچه این باشد هیچ عقیده یی ایشان تمام نمیشود و هر دم بیت
 میکنند و در بیرون رفته انشاء الله بگویند و خوش کردن خلیفه این سخن را از وی مشهورست و جدا اتصال آنست که کلام دیگر مشغول
 نشود و بعضی گفته اند آن مجلس است و قبل بخرید و نک رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و ذکر الله در
 جماعت و قفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعت را که موقوف داشته اند این حدیث را بر این معنی گفته اند که این قول
 ابن عمرست نه حدیث نبویه صلی الله علیه و سلم قول صحابی را حدیث موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت * **الفصل الثالث**
عن ابی الاحوص بفتح همزة و سکون حاء و حاء و بصاد و حاء خوف ابن مالک * تابعی است از ابی عبد الله ابن مسعود *
 عن ابیه * روایت میکند از پدر خود که مالک ابن انفصل است بفتح فون و سکون هاء و جیم که صحابی است * قال قلت * گفت پدر
 وی که گفت من * یا رسول الله ما یست ابن عمر فی ائمة اساله خبرده مرا از حال پسر عمر که هست می آیدم او را در حالی که سوار
 یکم زاری می کرد * فلا یطعن ولا یصلی * پس نمیداد مرا و صلوات میکند بر او و صلوات را هم بگوید که نمیستجای الی فیاتی فیلسنی *
 پسر خراج میشود لبوی من پس می آیدم پس سوال میکند مرا و میخیزد چیزی از من * و قد خلفت ان لا اعطیه و لا اصله *
 و تحقیق سوگند خود را من که نه هم او را چیزی و صلوات کنم او را بحسب جزای عمل او که از خود نمیداد من و این مطلبه ظاهر فی ان فی الذکر
 هو خبر پس امر کردم که بیا جیم و بگویم چیزی را که آن چیز بهترست و آن دادن است و صلوات رحم کردن * و انظر عن یمنی * و ظاهر
 دهم از این خود چنانکه در احادیث گذشت بدی را بدی سهل باشد جزا * اگر مردی احسن الی من اساء * رواه النسائی و
 درسته روایت * و در روایت ابن ماجه این چنین آمده است که * قال قلت * گفت گفتم یا رسول الله یا منی ابن عمر
 فاحاطت ان لا اعطیه و لا اصله * می آیدم از ابن عمر من پس سوگند بخودم که نه هم او را صلوات کنم او را * قال کفر عن یمینک

گفت آنحضرت که کفارت ده از همین خود و درین روایت بیان فعل این عمل که در کفایت و سبب ناماددن وی شد **باب**
فی النذر و در باب سابق احادیث ایمان و نذر و رعا آورد و درین باب احادیث متعلقه بنذر و خاصه و لذای فی النذر گفت
و گفت **باب** چنانکه عادت اوست و آوردن بابی در لواحق و ثنات ماسبق **الفصل الاول** * **عن ابی هریره**
و ابن عمر قال لا یغفلن ابی هریره و ابن عمر قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تنذروا بفهم ذال و کسر ان نذر
نکین یعنی با عتقاد آنکه نذر در میکند در را * فان النذر لا یغنی من القدر شیئا * زیرا که فائده نمیدهد و سوسو نمیکند از قضا و قدر چیزی را *
و انما یستغنی به من النیل * و جز این نیست که یرون آورده میشود و بسبب نذر از غیل چیزی از مال چون عادت مردم تخلیق نذر و کسب
منافع و دفع مضار شده است نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد آنست که نذر کند رگمان آنکه نذر چیزی درمی یابد که تقدیر کند
آن را خدا می نماید مثلث را پس در حقیقت نمی از نذر بیان غرض است نه مطلق نذر چه آن از فضل بخیلان است چیزی چون خواهد که
تقریب کند به گاه خدا تعالی استیصال میکند بآن و غیل مطاوعت نمیکند نفس او بر آوردن چیزی از دست بگفت یا غرضی و غرضی
ستغنی علیه * و **عن عائشه** رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من نذر ان یطعم النمل فلیطعه * گفت آنحضرت
کسی که نذر کند که طاعت و فرمان بر داری کند خدا تعالی را پس باید که طاعت کن خدا را و فائده نذر خود را * و من نذر ان ینصیه
فلا یصیه * و کسی که نذر کند که عصیان و رز و دبی فرمائی کند خدا را پس باید که عصیت نکن او را و فائده نذر آنست که نذر صحیح نیست * و فائده
ابن خاری * و **عن عمران بن حصین** صحابی مشهور است اتهمال او که نوشته شده * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا فوائده فی نصیته نیست و فائده نذر را در حقیقت * و لا فی الاطلاق لب * و نه فائست من نذر را در چیزی که مالک نیست خدا
بیان این در فصل اول باب سابق گذشت * و روه مسلم و فی روایت لا نذر فی نصیته الله * مراد بهمان است که فائست مران
نذر را * و **عن عقبه بن عامر** صحابی است که دالی مصر بود از جانب معاویه روایت کرد از وی جابر و ابن عباس و ابن
خلق کثیر و در کاشفت و در روایت وی گفته صحابی که پیغمبر شریف فصیح تقری فی شاعرات بصیر * **عن رسول الله صلی الله**
علیه و سلم قال کفارة النذر کفارة الیمین * روایت میکند عقبه بن عامر از آنحضرت که گفت کفارت نذر کفاره یمین است بدانکه
نذر و شافی کفارت نیست در نذر و زوایم یمین از وجبات نذر و لوازم اوست زیرا که نذر از اجاب مباح است و این مستجاب و تحریم
حلال است و تحریم حلال یمین است بدلیل قول حق سبحان و قد فرض الله لکم تحلته ایمانکم یا آنکه روایت کرده است مقاتل که آنحضرت
اعتناق تفسیر کرد و تحریم مایه یا آنکه نذر مطلق کند و گوید بر من نذر و چیزی را نام نذر بدوی کفارت یمین است باتفاق که قالوا
حدیث دلیل است بر نذر بپ خفیه و اگر محل کرده شود بر نذر مطلق بی تسمیه و بی سبب و اتفاق * روه مسلم * و **عن ابن عباس**
قال یأی الله فی صلی الله علیه و سلم یخطب * گفت ابن عباس در نشانی آنکه آنحضرت خطبه میخواند ادا بود بر جل قائم * ناگاه
آن حضرت با مردمیست که ایستاده است یعنی در وقت خطبه خواندن آنحضرت مردمی حاضر بود * فسال عنه * پس پرسید
آنحضرت مردم را از ان مر که کیست و چه نام دارد و چه حال دارد * فقالوا ابو اسرئیل * پس گفتند نام او ابو اسرئیل است

که گفت کوشا از خود بگو و بگو که در قول افتاد و بگو ایشان چنانکه قرآن مجید بدان ناطق است و قضیه تو را بدی غیرت شیرین است
 و در شرح سفر السعاده آن را نیز نوشته ایم * قال * گفت کعب * قلت * گفت من در وقت قبول تو بدمین * یا رسول الله ان
 توبتی ان اجمع من مالی صدقه * بدستی از جمله توبه من و تمام کمال آن آنست که برون آیم و موجود شوم از تمام مال خود و تصدق
 کنم آن را بشکر خدا آن و انکلی بر آمدن از جهاد موزه و فعل * الی الله و الی رسول الله * بایم بسوی خدا و بسوی رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم امسک بعض مالک * پس گفت آنحضرت بکار بعضی مالی خود را *
 فوجیه ملک * پس بکارها بخشن تو بعضی مالی خود را بهتر است و ترا * قلت * فانی امسک سمی الذی یخیر * گفت پس بدستی من بکارها
 سیدارم حصه هر که در غیرت است و اینجا اگر کعب رضی الله عنه تذکره کرده بود ولیکن چون التزام کرد بدین چیزی که لازم بود بدی گویا
 در معنی نذر بود این مناسبت مولف این حدیث در باب نذر آورد * شقی علیه دنا * حدیث من حدیث مطول * و این حدیث یاز
 و جانبی است از حدیث در آنکه مشتمل است بر ذکر قصه تحلیف و توبه کعب بن مالک * **الفصل الثانی** * عن عایشه رضی الله
 عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لئن لم یکن فی حصیه * نیست نذر در حصیه * و کفارتیه کفارة الیمین * و کفارت او کفارت
 یمین است شرح این در فصل اول گذشت * رواه ابو داود و الترمذی و النسائی * و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله
 و سلم قال من نذر نذر لم یسیر * گفت آنحضرت کسی که نذر کند نذری را که نام نذر او را چنانکه گوید مقرر است بر من نذر تعیین نکند
 منذر را که صوم است یا صدقه مثلاً * کفارة توبه یمین * پس کفارت او کفارت یمین است زیرا که ممکن نیست و فارادی پس
 کفارت و هر کفارت یمین * و من نذر نذری حصیه توبه کفارة یمین * کسی که نذر کند نذری را در حصیه پس اینجا نیز کفارت
 او کفارت یمین است از جهت عدم امکان و فابنذر * و من نذر نذرا لا یطیق کفارة توبه کفارة یمین * و کسی که نذر کند نذری که طاقت دارد
 که بجا آرد آن را و وفا کند بآن نیز کفارت او کفارت یمین است * و من نذر نذرا طاقه فلیت به * و کسی که نذر کند نذری که طاقت دارد
 آن را پس باید که وفا کند بآن نذر طاقت و طوق توانائی طاقت توانستن * رواه ابو داود و ابن ماجه و وضع بعضی علمای شیعه
 و متوفی گردانیده است این حدیث را بعضی رواه ابن عباس و گفته اند که این قول اوست * و عن ثابته بن ثعلبه
 صحابی است که احوال او در فصل اول از باب سابق معلوم شد * قالی نذر رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یخرج ابوابه
 گفت ثابت نذر کرد و مردی در زمان آنحضرت که رخ کند شتر را در غنمی که نام وی بوانه است بضم موحده و تحیف و او در غنل
 که و حیفت نایز آورده * فانی رسول الله * پس آمد آن مرد و نذر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را فانی * پس خبر کرد آنحضرت را باین
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکان فیما نحن من اوثان الجاهلیه * پس گفت آنحضرت آیا بود در آن موقعی که از
 بتان زمان جاهلیت که پرستیده میشد * قالوا لا * گفت نبود بدی حتی از بتان جاهلیت * قال لعل کان فیما عهد من اعباءهم
 گفت آنحضرت پس آیا بود در وی عهدی از عهد های اهل جاهلیت * قالوا لا * گفت نبود * فقال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اوهن بتدک * پس گفت آنحضرت ایها که نذر خود و از اینجا معلوم میشود که کسی که نذر کند نذر را در مکانی لازم

وفا بدان اگر آن موضع سبب اوفان و جمع شکار گناه نبوده و اگر چنین بود صحیح نبود * فانه لا اوفاء للمذنبین صحیحه الله * زیرا که نیست وفا منزه از اوصاف
خدا و برین قیاس است که نذر کند تصدیق بر اهل شهر می بین * و لا یحرام الا ملک ابن آدم * و نیست نذر دوزخ چیزی که مالک نیست دوزخ را و دم
رواه ابو داود * و عن عمر بن شعیب عن ابراهیم بن جده ان امرأه قالت * روایت است که زنی گفت * یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی نذرت ان اضرب علی راسک بالدف * بدرستی من نذر کرده ام که زخم بر سر تو یعنی در حضور تو دف را * قال او فی نذرك * گفت آنحضرت
وفا کن بنذر خود را بخاطر سلام شد که ضرب دف بجای است و کسی که تخصیص نمیکند نذر را بطاعت و وقت بگوید که ضرب دف اگر از جمله اوقات است
که واجب باشد بر نذر و وفا بدان بلکه از باب احتیاط است مانند اکل اطعمه لذیذه و لبس ثیاب نامحرم و لیکن آنحضرت از آن نظر بقصد صحیح و
که اطعمه فریم و سر و دست نهد و پیغمبر خدا سالما و نامنا و منظر او منظر از جمله قربات داشته امر و وفا می نذر کرده و شیخ ابن حبیب در تفسیر
و فضا امل امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در کتاب بیاید انشاء الله تعالی * رواه ابو داود و در ازین * و فریاده کرده است ازین این
قالت و تدرت ان اذبح بجمکان که لکن گفت آن زن و نذر کرده ام که زخم کنم در جای چنین و چنین * مکان نیز چه فایده اهل الجاهلیه *
جاییکه زخم بکنند اهل جاهلیت * قال هل کان ذلک المکان و شن من اوفان الجاهلیه * گفت آنحضرت آیا بود در آن مکان تبنی از
تبنان اهل جاهلیت که بر سینه و پیش * قالت لا * گفت آن زن نبود * قال هل کان فیه عیدین ایما دم * گفت آیا بود در آن مکان
عیدی از عیدهای اهل جاهلیت * قالت لا * گفت نبود * قال او فی نذرك * گفت آنحضرت ایفا کن بنذر خود را زیرا که معلوم می شود
که بجز روزی که در آن اهل جاهلیت در آن مکان مانع نیست از وفا بنذر و در آن بلکه وجودش و عید مانع نیست * و عن ابی لبابه
بضم لام و مد و صوحه مخضه صحابی انصاری نام از قاضی عین الله نذر است غالب آمده بروی نیست او * انه قال للنبی صلی الله علیه وسلم
ان سن لوتی ان اذبح و رومی * روایت از ابوالبابه بدرستی وی گفت هر آنحضرت را که از نذر تو پرسیدم آنست که ترک دهم و بگذارم سر را
تو خود را * التي احببت فیما الذنب * سرای آنکه رسیده ام در وی گناه را همان آنخل من ملای کله * و اینکه بر ایم از مال خود تو
صدقه * از جهت تصدیق کردن * قال * گفت آنحضرت * بجز بی شک الثالث * کفایت می کند از تو بر آمدن از رسوم حصه مال خود
و بر آمدن از تمام مال حاجت نیست قصداً ابوالبابه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بی تو نظیر را قبولی است از یهود و مجاهد
کردند و آن حضرت کسی را فرستادند ایشان که ابوالبابه را نزد ابوسفیرت ناماوی شادرت کنیم و کار خود پس آنحضرت بالتاس ایشان
ابوالبابه را نزد ایشان فرستاد و چون ایشان ابوالبابه را دیدند در دوزخ و کبر و صغیر ایشان برخواستند و گریه کردند و زاری نمودند تا آنکه
دل ابوالبابه بر ایشان بسوخت و درم شد و گفتند ابوالبابه بخیر و ما را که اگر خود ایم بگویم چه کار میکنم با ابوالبابه بدست خود اشارت بخلق
خود کردیم که رعایت کار شما و بجز است ابوالبابه بگوید که این حرف را نفهم و هنوز قدم از اینجا برداشتم که تنه بشدم که رعایت کردم در حق خدا
و رسول خدا بعد از این رفت ابوالبابه و خود را بستون مسجد بر بست و گفت نیزم ازین مکان تا آنکه تو بکنی خدای تعالی برین وقت
نماز و نماز وی آمد و صلی و گفت و تا نماز گذارد و بعد از گذاردن نماز باز بر می بست و چون مردم می آمدند با او می نوازش می بخشید و میگفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم نیاید بدست خود مرا کشاید از اینجا رفتی نیم روز بر این گذشت که طعام و شراب نخورده و کور و خورده

حضرت خیر سید که در مودس چه کار می کرد و در مودس می آمد و طلب استغفار میکرد و من برای او استغفار میکردم چون او خود را بدگاه خداوند
 برست تا وی تعالی حکم کند که بشود و وی کشاد دل من نیست پس حق سبحانه تو بیکر بدوی و حکم کرد که بشود و وی پس آن حضرت
 آمده و بکشاد پس وی التماس کرد که تمامی تو بنور دران می بینم که از تمام مال خود برآیم پس آن حضرت گفت تمام مال حاجت نیست
 ثلث مال بسنده است پوشیده نماند که حدیث جواب بچران دارم و مگو نشناختن ظاهر آن را ثابت داشته باشد و امر بوفای آن کرد
 که معنی قربت و طاعت داشت زیرا که گفته اند که مراد از تقوی می بود بنور لطف اند که اهل و عیال و منال او همه آنچه بود و در آن
 و عن جابر بن عبد الله ان رجلا قام يوم الفتح و روایت است از جابر رضی الله عنه که مردی با نیت در فتنه پس گفت یا رسول الله
 الی نذرت الله من نذر کرده ام و عهد و پیمان بسته ام مر خدا را عرض قبل ان فتح الله علیک کلمه اگر کشته بشود یا نه تو که را ان اصلی فی
 بیت المقدس اینکه نماز بگذارم در بیت المقدس بفتح میم و سکون فاف و کسر ال و بضم میم ففتح فاف و نشدیه و ال مفتوحه نیز آمده است
 رکعتین و دو رکعت فقال صل ههنا گفت آنحضرت بگزار اینجا که افضل است از اینجا اشارت بمسجی حرام کرد که فاضل تر از بیت المقدس
 چنانکه در محل خود معلوم شده است اگر قول در مکه بود چنانکه ظاهر است یا اشارت بمسجی شریف نمود اگر در مدینه بود و تمام عباد علیه پس اعاده
 کرد آن مرد و باز گفت این سخن را کس نذر کرده ام که بگزارم دو رکعت در بیت المقدس فقال صل ههنا پس گفت آن حضرت
 بگزار این جا تمام عباد علیه پس اعاده کرد آن مرد و باز آن حضرت فقال شانک ادا پس گفت آنحضرت لازم که بگزارم و اگر بگو
 چون بگذرد و کار نیکنی تو میانی هر چه بخواهی و بکن آنچه نذر کرده بدان و گفته اند اگر کسی نذر کند که در بیت المقدس نماز بگذارد و بیرون
 می آید از مکه نذر فیکه نماز کند در مسجد حرام یا مسجد رسول الله علیه الصلوه والسلام و اگر نذر کند که در مسجد رسول الله علیه الصلوه والسلام
 نماز گذارد و بیرون می آید از مکه بگزارم و در مسجد حرام و اگر نذر کند نماز در مسجد حرام یا مسجد رسول الله علیه الصلوه والسلام و اگر نذر کند نماز در مسجد حرام یا مسجد رسول الله علیه الصلوه والسلام
 خیفه نیست که جائز نیست در اینجا نذر کرده و در آن و از این خیفه اند که جائز نیست که در افضل یا مساوی رواه ابو داود و الدارمی و ترمذی
 ابن عباس ان اخذ عقیقه بن عامر نذر ان یحج ماشیه روایت است از ابن عباس که خواهر عقیقه بن عامر که از مشایخ صحابه
 نذر کرد که حج گزارد و پیاده و او را لا یطیق ذلك و حال آنکه آن زن طاعت ندارد که پیاده حج ببرد و فقال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان الله یمنی منشی انتم که پس گفت آنحضرت بدرستی خدا هر انیه بی نیاز است از پیاده رفتن خواه تو مفلک کلب پس باید که
 سوار شود و و الله یمنه و باید که بدید بفرستد بدین را یعنی شتر یا گاو را و بعضی گفته اند که مگو فترت و ان کفایت و در دوام بر نه از برای
 نذر است و بعضی گفته اند بنزد و اجبت از حضرت ظاهر حدیث و بعضی گفته اند که هیچ چیز واجب نیست و امر باهم را از برای استیجاب الله عز
 و جله رواه ابو داود و الدارمی و رویه لابی داود و در روایتی مراد او را از چمن آمده است که فامر با انبی علی الله علیه و سلم ان یرکب
 و تمسک به را یا پس امر کرد آن زن را آن حضرت که سوار شود و بفرستد بدی را و بدی قربانی که بفرستد و بدی رواه ابوداود و ترمذی
 دیگر مراد او را از چمن آمده که فقال انبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله یمنی و فقار احتج شیاء بدستی که
 خدا نیکن و بشقت خواه هر چه بخواهد و بفتح شین و فاف و مشقات و شقت سخن کشیدن و شقا و شقاوت یعنی بدستی خیر سعادت

نیز توبه فایز را کعبه و ملکوتیها - پس باید که کند سوره و کفارت بدین خود را - و عمن محمد القدرین مالک ان عقیقه بن عامر سال الی
صلی الله علیه وسلم عن اخت له سوال کرد عقیق بن عامر از ان حضرت از حال خواهی که مراد او بود - نذرست ان حج فایز فی عمره - نذر
کرد خواهی که نذر پاره برهنه پاره برهنه سر قمار بخار و چوپاشیدن فی انصرح خاری که بر سر زنان و قمار بر سر زنان زن و بر سر
بر سر افکندن زن - فقال مرد با فخر - پس گفت آن حضرت امر کنید ان زن را باید که نذر بخار و چوپاشیدن و در بعضی نسخ فایز بر لفظ تفصیل *
و لکب و دایره که سوار شود - و لکب شایسته ایام - و باید که روزه دار و سه روز را با تمام حاجت آنکه ترک آن صحبت است چه سر زن و
سویهای او صورت است و اما امه سواری بحسب عجز او و شقت کشیدن از پیادگی و اما سه روز بحسب بودن آن کفارت یکن بعضی
گفتند بدل هر یک که از این حدیث سابق امر بدان معلوم شد - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عمن محمد
بن السیبه - که از اکترا باین معنی و علی و فقهایی سببه است قرشی مخزومی مدنی - ان اخوین من الانصاع کان بینهما میراث برادر
که دو برادر از انصاع بود میان ایشان میراث که قسمت می بایست کرد - فقال احد هما صاحب القسمه - پس طلبی یکی از ان دو برادر
از صاحب نو که برادر دیگر است قسمت کردن میراث را - فقال - پس گفت آن برادر دیگر با آن برادر که طلب قسمت کرد و سوزید
نور و نذر کرد که - ان عدت تسألنی القسمه - اگر باز بستی تو بار دیگر طلبیدی تو از من قسمت میراث را - فکل مالی فی تریح الکعبه
پس همه مال من مصرف در روزه کعبه است ترجیح بکسر او و فایز و عظیم کعبه باشد و ترجیح بکستن در و مراد در حدیث
نفس کعبه است و ذکر باب برای تخطیم است چنانکه گویند جناب فلان - فقال لعمر - پس گفت مراد او رسمی الله عز و ان الکعبه
غیبه عن مالک - بدستی کعبه بی نیاز است از مال تو و حاجت ندارد که مال خود را نذری کنی و این امری واجب و ضروری
نیست - کفره عن یحیی - کفارت ده ازین سوگند خود و هانش گردان خود را - و کلم خاک - و سخن کن برادر خود را جواب
سوال او گو قسمت کن میراث را - قالی سمعت رسول الله - پس بدستی من شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول -
که می گفت - لا یمن علیک و لا نذر فی سعیه الرب - نیست لازم بر تو یمن و نذر در رگناه پروردگار - و لا فی قطیعه الرحم
و بخصوص فرمود که نیست یمن و نذر در بریدن پیوند رحم - و لا فیما لا یملک - و نیست یمن و نذر در چیزی که ملک کردن به نیست
و این تمهید حدیث است و یحیی با کسر لام پیغمبر روایت است یعنی در چیزی که ملک نیست مرد - رواه ابو داود - الفصل الثانی
عمن عمر ان بن حصین - صحابی مشهور است که احوال وی مکرر نوشته شده است - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول - گفت شنیدم آنحضرت را می گفت - لا نذر نذر ان - نذر کردن و قسم است - فمن کان نذر فی طاعه - پس کس که هست
که نذر کرده است در طاعت و فرموده خدا - فذلک الله - پس آن برای خدا است - فیه الوفاء - واجب است در ان و فاکردن
و بر سر بردن و بجا آوردن - و من کان نذر فی معصیه فذلک الشیطان - و کسی که هست که نذر کرد در معصیت و نافرموده حق پس آن
نذر برای شیطان است که راضی میشوید از ان و خوشحال میگردد بدان - و لا فوافیه - و بجا نیست و بجا آوردن در ان *
و کفره ما یفیر الیمن - و کفری میکند و می پندارد آن را چیزی که کفر میکند یمن را یعنی کفارت آن کفارت یمن است چنانکه در حدیث

حق ولی مقتول است بر وجهی که در شرع مقرر است و واجب الزامی و دویم زناست که هر کس که بدو میشتد محصن زانی و ثیاب انصاف
 احصان است و باقی که حریت و اسلام است ظاهر است و الا لارق لذینه و سوم برآمدن از زمین و ایمان خود باز ندادن و مرق بستن
 خروج است و خارج را که مارتی میگویند بحسب خروج ایشان است از زمین و اطاعت امام و التمسک للجماعه ترک دهنده در جماعت
 مسلمانان را بیان دارد که دینیه است فدی گویند است که این شامل است بر خارج از جماعت بدعت و خلاف اجماع را مثل خوارج و
 روافض و جز ایشان که اقل الطبیعی است علی بن عقیل و عثمان بن عفان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یزال المؤمن فی حقته
 سن دینیه گفت آن حضرت همیشه است مسلمان در کشاد و فراخی از زمین خود و تفسیر امور دین و توفیق عمل صالح و امید واری از حیرت
 پروردگار تعالی و الم یصلب و احراما و دام که نرسیده است دی مر خون حرام را و نیز نمیه بناتی خون را چون زینب و حوا را
 تنگ شد بر وی مجال امور دین و توفیق عمل صالح و رجای رحمت و رواه البخاری و عثمان بن عفان العبد بن سوسه قال ایها السائل
 صلی الله علیه و سلم اول ما یقضی بین الناس یوم القیامه فی الدماء ان یحکم حکم کردن پروردگار تعالی میان آدمیان روز قیامت
 حکم کردن در خونهاست و مرد اینجا حکم در حقوق عبادت اما در حقوق الدماء آنچه حساب و سوال کرده شود نه است چنانکه در حدیث
 آمده است و عثمان بن عفان قال و رواه الاسود و انضلا و نجبا و کبار صحابه است و سادس در اسلام است علیه المؤمنین علی بر پایی
 و دیگر صحابه رضی الله عنهم از وی روایت میکنند حاضر شد بدر را تمامه شهادت را با رسول الله صلی الله علیه و سلم و نام پدر وی عمر بن عبد الله
 کندی یا حضرمی و صفی اسود بن عبد یغوث زهری است و باین سبب او را ابن الاسود گفته اند و بعضی گفته اند در جوی و بدو تهریم
 ام وی و بعضی گفته اند غلام وی بود که پس خواند او را ابن عبد البر گفت که قول اول صحیح تر است و انما قال و روایت است که وی گفت
 یا رسول الله روایت ان لیت رجلا من المهاجره و انرا کما فی شوم و پیش امیر من مردی را از کافران و فاسقین پس کش
 کنیم یا بکدیر یا ضرب احدی بدی یا سیف پس بزند آن کافر بمی از دوست مرگشیر فقطها پس بر دوست مرگشیر لاوی
 بشیر و چنانکه دیده اند از بن بدی و فقال سلط الله علیه پس بگوید اسلام آوردم برای خدا و دینی روایت و در روایتی این چنین روایت
 که فلما اهریت لاقته قال پس چون اقدام من در پی او و قصد کردم تا بکشم او را گفت دی لا اله الا الله اقله بعد ان قال یا ایاکم
 او را پس از آنکه گفت دی این کلمه را فقال لاقته گفت آنحضرت کشش او را فقال پس گفت بعد از او رسول الله صلی الله علیه و سلم
 احدی بدی و بدستی وی بر بدی از دوست مرگشیر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لاقته پس باز گفت آنحضرت کشش او را
 فان قتلته فانه بمنزله من قبل ان یقتله پس اگر کشی تو او را پس بدستی وی بجای دست او و چو تو کوبی تویش از آن که بکشی
 تو او را یعنی معصوم الدم باسلام و انک بمنزله من قبل ان یقتله کلمه التي قال و می باشی تو بمنزله وی چنانکه بدی پیش از آنکه
 بگوید وی کفر خود را گفته است یعنی وی نیست کافر بود و واجب القتل و تو معصوم بودی اکنون کدی مسلمان شد معصوم شد
 پس اگر تو او را کشی واجب القتل میشود لیکن وجوب قتل او بسبب کفر بود و قتل او بحسب تعصا پس تشبیه در ابحاث قتل است
 نه در کفر و اگر کفر هم باشد مر او غلیظ و تشدید است پس لازم نیاید که مرتکب قتل کافر است چنانکه در باب حواست فافهم متقی علیه

گویند که خدا ایمانی میفرستد بپای خوش از بهشت بجهنم تا آسان گردد بر ایشان دقوت در آن و راحت یابند از تشایب آن و محرم گردانید
می شود بعضی عصای آن * رواه البخاری * و محسن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تزوی من کل
نقل نفسی فمونی ما یجتم * کسیکه فرو داند و بگذارد خود را از بلای کوه پس بجهنم نفس خود را پس آنکس در آتش و دوزخ است * نیز در
فیما خالدا - می افتد در وی همیشه محله ای بماند * همیشه دانسته شده و فراموش شده و در آتش و دوزخ بماند و بگذارد دست * و من نفسی است * و کسیکه
بیا شامد زهر را و سم بفتح سین و ضم هم و دوا شده * نقل نفسی * پس بکش خود را * قسمیده بجهنم فی ما یجتم پس زهر او در دست او خواهد بود
در حالیکه می آید تا آن را در آتش و دوزخ * خالدا محله ای بماند و من نقل نفسی بجهنم بجهنم بدیده می آید * و کسیکه بجهنم خود را بآهن مثل کار در
و شمشیری پس آهن او در دست اوست * تیو بجا بهائی بطنه * نیز زبان خدیو در شکر خود و بی دوزخ و بجا بکشد و در آن * فی
ما یجتم خالدا محله ای بماند * مقصود آنست که قاتل نفس همیشه در عذاب خواهد بود همان نوعیکه گفته است خود را * شقی علیه * و محسن قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * و هم از او هر سره است گفت گفت * انخفضت * الذی یخفق * بغم خون * نفسی خفق فی النار
آن کسیکه خفه میکند نفس خود را و بکشد خود را باین طریق خفه میکند نفس خود را در آتش و دوزخ فی الاصل خفق خفاقی و اعتناق خفه
کردن * و الذی یطعمها فی النار * و آن کسیکه به نیزه میزند نفس خود را پس نفس خود را به نیزه در آتش و دوزخ * رواه ابی هریره *
و محسن جندب بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فمین کان یبککم بعل بجمع * بود در آن کسانیکه پیش
از شما بودند می کردی اجزای خود را بجمع بجمع می کردی * پس بصری کردی مرد قاب بنهار و در آن را * فاخذ سیکلنا پس
گرفت آن مرد کار دی را * فخر بهایده * پس برید بان کار دوست خود را خنجه و محله و زاری بریدن سر و اندام و بجمع نیزه را و است
و بجمع بریدن پشت و خرا * فاما قاله تم تمی مات * پس نالیشا خون تا آنکه مرد و قوی الیسا دن آپ چشم خون * قال الله تعالی
بادری عیدی بنفسه * بشتافت و شستایی کردم اندام من بملاک کردن نفس خود * فخرت علیه بجهنم * پس حرام گردانیدم هر وی
بهشت را قتل نفس در شرع حرام است و گناه کبیره است و بحقیقت آن تصرف است در ملک غیر بربطه بظاهر و باطن و جمع
روح ملک پروردگار تعالی و از آن دوست او را چه حد که در ملک دی تعالی تصرف کند و خود را ملاک گرداند * شقی علیه *
و محسن جابر بن الطغی * بضم طاء * بن عمر و الدوسی * بفتح دال فتلک سوب بدوس بن عبد الله بن ابی طلحه جابی است اسلام
آورد و تصدیق کرد آنحضرت را بکلمه انزلان رجوع کرد و ببلاد قوم خود و در آنجا بماند و تا آنکه هجرت کرد آنحضرت پس قدم آورد وی بر آن
و باو رفت و ذات آنحضرت در ملازم بود و گذشته شد بهایده در سنه احدی عشره و بعضی عام بر یوک در خلافت عمر گفته اند مدد دست در
اهل حجاز را و از او التوبه بقب است و پیش آن است که چون حضرت او را فرستاد بر قوم او عرض کرد که بگردان مرا آتی و نشانی
از اوست تا بدان دعوت کنم ایشان را آنحضرت دعا کرد که خداوند باده او را نور پس در میان دو چشم او نوری پیدا شده پس گفت
خداوند ای ترسم که مردم گویند که این شعله است پس آن نور تا زیاده و انتقال کرد پس روشن بشت تا زیاده او و شست تا یک
پس دعوت کرد قوم خود را پس اسلام آورد پدر او و سلمان فرزند او را و جابر روایت میکند که * لما جاء ابی صلی الله علیه وسلم

الی الله نیت با جزالیه و وقتیکه هجرت کرد آن حضرت بسوی مدینه هجرت کرد طفیل بن عمر بسوی آنحضرت و با هر سه در جبل بن قومه به هجرت
 کرد و طفیل مردی از قوم دی و قومه پس با دشمنان مرد و چرخه پس بی صبری کرد و فاخره شانه لیه پس گفت آن مرد
 یکسان که مرد را بود و شاقص جمع مقتض کسری بیکان را از بین یا تیری که در آن انجمن بیکان باشد و در قافوس گفته مشتق
 منبر سلیمان و بعضی گفته اند چون طویل غریض بود و قطع به ابراج پس برید آن مرد بند های انگشتان خود را بر جمع بر جمع بستم
 بند با انگشت در پشتهای انگشتان است که جمع میشود و روی هر یک و تنجیت یاده پس روان شد چون از هر دو دست او فی الصراح شنب
 بضم شین بجه و کون خای همچو پنج یک کشیدن از پستان و در زیر دانه و شیدن و تنجی مات تا آنکه مردان مرد و غلام طفیل
 بن عمر و فی مناسمه پس دید آن مرد را طفیل بن عمر در خواب خود و به هیئت حیدیه و حال آنکه صورت وی نیکوست فی الصراح
 بهیئت پیکر و نساد و را غصطیادیه و دید او را در جایکه پوشیده است هر دو دست خود را پس قوی وی را که بلفظ منی است از
 رویت و همچنان است در رخ صحر و در بعضی و راه منی خلف یعنی دید او را در پس خود و قابل در مانع یک یک پس گفت
 بن عمر و آن مرد را چه سال که با تو بود و در گارتو و قال غفر لی بجزای نیت پس گفت آن مرد میا فریدم و بسبب هجرت کردن من
 بسوی پیغمبری صلی الله علیه و سلم و قال مالی را که غصطیادیه پس گفت طفیل حیت مر که می نیز ترا پوشیده هر دو دست خود را
 قال فی لی گفت آن مرد و گفته شد مر ای گفت پروردگار من فصل سنگ مافدت هرگز اصل نمی گفتم و یک نمی سازیم از تو
 چیزی را که فاسد و تبا که و دیدی تو و قصدا طفیل علی رسول الله پس خواندین قصه را طفیل بن عمر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت آنحضرت اللهم و ینبیه فاغفر با ضلاینا آنچه از پیروی سائر انحصاری او را با فر
 هر دو دست او را ازین قضیه معلوم میشود که بکبرکت هجرت بسوی رسول الله صلی الله علیه و سلم حاصل میگردد رحمت و مغفرت الهی
 و اگر چه صاحب آن مبتدا باشد باز کتاب بعضی از مناهای مغفرت میگردد و با استغفار حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و با حاد و یت
 صحیح ثابت شده که زیارت قبر شریف آن حضرت بعد از احوال و زیارت اوست و در حالت حیات پس حصول این نعمت را امیدوار
 باید بود و گوهر از دل بکشود و نیز ازین حدیث معلوم میگردد که با کتاب کبیره موجب کفر و علم و از یت چنانکه مذکور است اهل سنت و جماعت
 رضوان الله علیه هم چنین رواه مسلم و حسن ابی شریح و بعضی شین و البقی مغفوب بک بن عمر و دی خراعی و عن رسول
 صلی الله علیه و سلم قال ثم اتم با خرافة قتله ثم اتم با طفیل من حدیل گفت آنحضرت پیغمبر شما ای اهل قبیله خزاعه تحقیق کشته اید بیشتر را
 از قبیل ذیل این از جمله خطبه ایست که خواند آنحضرت روزی که مقدّمه آن مذکور است در باب حرم که اگر کتابی که و خرافه کشته بودند
 در آن ایام مردی را در که حدیل قتل که مر ایشان را بوده در جاهلیت پس او را که آنحضرت خون بهای او را برای نشان دادن آن فتنه
 میان هر دو قبیله چنانکه فرموده و اما الله عادل و من بعد او سگنده و دهده خونهای اویم و ما قتل از فعل است و عقل یعنی اعطای بیت
 و عقل در اصل یعنی بهشت پای شتر است و شتران البته میشوند و سخن مبرای ولی دم و نیز عقل یعنی منع و باز داشتن است و بی
 طاعت است از بختن خون قاتل بعد از آن بیان کرد آنحضرت قاعدی شرع را درین باب و فرموده من قاتل بعد از قتل کسی که

کشته شد و پس از آن کشته شده یعنی و یا با او کشته شد و این سخن در حدیث میان دو شخصیت و دو حالت و غیره
 کفر خای و غیره یا شیخی اختیار و فی الصلح اختیار بر کیدن و غیره پس کون یا و غیره یک آن گزیده و غیره و القدر علی مصطفی بر کیده خدا
 صلی الله علیه و سلم و آن دو خیره که است * این اجواب اعتباری و اگر دوست دارند کشتن قاتل را و اقصای گرفتن را بکنند و او را
 اجرا دهند و اقل * اگر دوست دارند گرفتن و دست را بگیرند و دست را و حدیث ظاهر است در آنکه اختیار اولیای مقتول راست
 اگر خواهند قصاص گیرند و اگر خواهند دست بکشند و این است مذهب شافعی و احمد و نیز دلیلی خفیه و مالک ثابت نمی شود و دست را بخوا
 قاتل و یک قول از شافعی نیست و سلسله تعلقات بهماست در میان صحابه و تابعین و کل حدیث برین نیز ممکن است فافهم * و
 الترمذی و الشافعی و فی شرح السنه باسناده * و این حدیث در شرح السنه باسناده شافعی مذکور است * و صحیح باذلیل و صحیح
 عن ابی شریح * و تصریح کرده است بغوی که صاحب شرح السنه است بآنکه این حدیث نیست و در صحیح بخاری و مسلم از ابی شریح
 این اعتراض است بر صاحب معیلم که همان صاحب شرح سنه است در ذکر کردن وی این حدیث را در فصل اول که مقتول و ی
 صحیح است از ابی شریح با وجود آنکه در شرح السنه گفته است که نیست در صحیحین از ابی شریح * و قال * و گفته است بغوی که * و انما
 سن روایتی حسنه * و بیرون آورده اند یعنی روایت کرده اند این حدیث را صحیحین از ابی هریره * یعنی بمقتضای بیرون آورده
 و در صحیحین از ابی هریره معنی این حدیث است در لفظ آن و این حدیث باین لفظ اصلاً در صحیحین نیست و از ابی شریح و نه از ابی هریره
 فخر و حسن انس از یهودیاض رأس جاریه بن جریح * و روایت است از انس که یکی از یهودی شکست و گفت سر و دقیر را
 میان و رنگ * فیصله ایست اصل بابک هذا * پس گفته شد مر آن جاریه را و بر سیده شد از وی که که در توان این کار را * اعلان آن فلان
 ای فلان کس که ای فلان کس که نام های مردم که بر آنها گمان این بود و شده و حتی سبی الیهودی * تا آنکه نام برده شدن میبود
 فادمت بر آنها * پس اشارت کرد آن جاریه بر خود که ای وی که در پیجی بالیودی * پس آورده شد یهودی را * فافهم * پس اقرار
 یهودی که بن کرده ام فی الصلح اعتراف اقرار کردن بگناه * فافهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و حق رأسه بالجاره * پس امر کرد
 بهسبب آن آنحضرت بگرفتن سر یهودی پس گفته شد سر آن یهودی ببنگنا * این حدیث دلیل است بر آنکه قتل بجر شغل که حاصل
 شود بآن قتل غالباً موجب قصاص است و این قول اکثر علماء است و اکثر علماء و امام ابو یوسف و امام محمد نیز بر آنند و از امام علی
 قصاص نیست در آن و متمسک نام احادیث است که وارد است در آن و قتل یهودی بطریق سیاست بوده * متفق علیه * و گفته
 که است از ابی * و هم از انس است گفت شکست پیچ لبخ را و فتح موجوده و کسر تخمینه شده * و بی عقده انس ابن مالک * و این
 پیچ بن مالک است صحابی مشهور است نصر فیضا و محمده که بر مالک است و نصر عقده انس است * ثانیة جاریه را الاصل
 و بدان پیشین و ذکر از انصار را * قالوا الی * پس آمد انصار از آنحضرت * صلی الله علیه و سلم فامر باقصاص * پس امر کرد
 آنحضرت بقصاص و فرمود که بدان پیچ را نیز باید شکست * فقال انس ابن النضر و انس ابن مالک * پس گفت انس ابن النضر
 که علم انس ابن مالک است و برادر پیچ نبی النضر و انس را نام محمدی نام کرده بودند و انس ابن النضر صحابی جلیل القدر است *

از خدا داد و در آن روز پشیمان و جزا بجا آید و پیوسته بود و گوشت بوی بهشت از جانب خدا می آید و بوی نشت و خود را بوی
 اکثر شرکان و زود جنگ کرد و کشته شد پس چون آنحضرت عالم گرد گشتن و بدان رسید و قصاص گفت انس بن النضر لایزالله الاکثریت
 نه اینچنین است بخدا و گوشت کشته می شود و بدان رسید یا رسول الله و این انبیاست از وی رضی الله عنده از وی که شکست بخورد و بدو
 وی گوشت کشته بخت و ثواب و فضل خدا و یقین باینکه انداختن حق تعالی در دل وی از جانی و از وی که شکست بخورد و بدو
 علیه و سلم حاشا تقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا انس کتاب الله القصاص یا ای انس نوشته خدا و علم
 دوست قصاص و من بدان حکم ده ام عدم وقوع آن در ادوات خداست تا چنانکه فرضی القوم و قبلوا الارش پس راضی شدند
 آن گروه و قبول کردند بخت را فی الصلح ارش دیت جرات تقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 ان من عباد الله من لو اتمهم علی الله لایره بدستی از بندگان خدا کسی است که اگر سوگند خورد و بر خدا چنین نخواست
 هرگز راست میگردد و خدا وی سوگند ادا و میکند و می آید از آنست که در وی انصاف و بوی بهشت است که وی انجمن مردی است
 شفی علی و عن ابی حنیفه پیغمبر از او فارغ صاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در وقت وفات آنحضرت بعد از آنکه پیوسته بود و زود
 کرد کوفه را و گردانید و از لایه المؤمنین علی بن طالب بیت المال کوفه و حاضر شد با وی رضی الله عنه هیچ مشاهد او را و مرد و کوفه پیوسته
 و سبعین تقال سمعت علیا گفت پرسیدم علی را رضی الله عنه بل غلامی نیست فی القرآن یا ایاهاست نزد شایسته که نیست
 و قرآن تقال و از وی فایده پس گفت علی رضی الله عنه سوگند بان خدا می کشد گفت اندوید و از وی بنات را و بیهوش
 و پیدا کرد و از او هر چنان را در انجمن بنی انسان پیوسته نفس و هر چند که جاندار فی الصلح نسیم بنجین دم و قاسم دم دم ما عذنا
 الافی القرآن بیت نزد ما کوفه پیوسته که در قرآن است الافما یطی ارجل فی کتابه ما کوفی که داده شود و در یاد کتاب است استبانت
 بدان سخی و او را که کذب بدان اشارت و علوم پنهانی و اسرار باطنی که ظاهر میگردد و علم را سخن را و شکست بیکر و عارفان
 ارباب یقین را و ما فی الصیغه و کوفه که درین نامه است و میگوید که صحیفه بود در علان شمشیر و در رضی الله عنه که در وی بعضی
 احکام کرده و در قرآن بود نوشته بود قلت و ما فی الصیغه میگوید که صحیفه نعم و در سیدم از ائمه المؤمنین و حبیب و صحیفه قال التعل
 گفت علی رضی الله عنه و صحیفه احکام دیت است و فکاک الایسیر و خلاص کردن بندی است فکاک فایده کسب و رایت
 جدا کردن و پیوسته دور شده از یکدیگر و خلاص کردن و ان لا یقتل مسلم کافر و در صحیفه این حکم است کشته نشود و مسلمان بکار
 خواه دمی باشد یا حری و این مذہب بسیاری از اصحاب و تابعین است و مذہب علما و مفسرین همین است و زود و بعضی
 علما کشته شود مسلمان بکار کافری و بسیاری از ائمه بر این اند و مذہب امام ابی حنیفه نیز همین است و میگوید که احکام در صحیفه بسیار
 غیر آنها که ذکر کرده شد و لیکن اینجا ذکر کردیم زیرا که مقصود درین باب ذکر عقل و قصاص است و فکاک اسیر مناسب است از جهت
 بودن او در عرض قتل رواه النجاشی و ذکر حدیث ابن مسعود و ذکر کرده شد حدیث ابن مسعود که در اول و او این است *

لا یقتل نفس ظالمی کتاب العلم در کتاب العلم در اول کتاب بداند که میگوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علم و صلح و صلح گردانیده

اهل بیت خود را معلوم و اسرار را که ذکر کرده و غیر ایشان را و این سبب نیست زیرا که همه علوم و اسرار و حقائق و معارف مشترک بنو میسران
 همه صحابه و اهل بیت و بعضی از ائمه و بعضی از اسرار و معانی که بنو غیر ایشان نبود چنانکه حاکم بن حاکم بن ابیانی را میگوید
 صاحب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم اما احکام شریعت را و اسرار و انوار و بعضی از احکام را که در این خصوص نگذاشته و اگر بعضی
 حاضر می بودند و بعضی غائب حاضران را میفرمود که انبیا بدان برسانند پس هرگاه که پرسید و شد علی رضی الله عنه که در شما چیزی هست
 که نه از قرآن است یعنی احکام جواب داد که قرآن کل الکمال است و جامع جمیع علوم است بالقوه و الاجمال بیرون نمی آید از وی چیزی
 ولیکن اگر خطا کرده شود کسی را فهم آن و بیرون آوردن معانی از آن و در نباشد فهم مخصوص است به بعضی نه بعضی و و کما فی کل کلام
 یقتضی من یشاء و تصریح نموده رضی الله عنه باختصاص آن بنحو و اجزای توافقه و بآداب و در واقع مخصوص نیست علی الاطلاق
 بلکه از مراتب و درجات است بعضی فوق بعضی و شک نیست که وی رضی الله عنه داده شده است تسلی او فی الزان که داده شد کثیری از
 صحابه را و این امری اضافی است * **الفصل الثانی** * عن عبد الله بن عمرو بن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علی الله گفت آن حضرت بر آن نیز زوال دنیا و فانی شدن آن آسان ترست نزد خدا * من یقل رجل مسلماً ارکضته یا کشته شد آن
 مرد مسلمان این را بداند است در بقای مسلمان عارف بنحو و صفات و می که مقصود از پدید کردن خلق است انجست بودن او
 مظہر آیات خدا و مظہر اسرار وی و جزوی از آنچه در عالم حس است از آسمان فرین انجست او مقصود است و باین است اشارت
 بقول وی سبحان الله الذی خلق سبع سموات و من الارض کل شئ فی قیوم یس مراد بمسلم مسلم کامل عارف
 بالله و صفات وی و عالم احکام و آیات او باشد و الله اعلم * رواه الترمذی و النسائی و وقفه بعضهم * و یوقوف او اینده است بخدا
 بعضی از روایات و گفته است که این قول عبد الله بن عمرو است نه قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم * و هو الاصح * و بودن او حق
 صحیح ترست و این کلام ترمذی است * و رواه ابن ماجه عن البراء بن عازب * و روایت کرده است از ابن ماجه از ابن عازب
 و عن ابی سعید عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * یوسیع خدری الزابی هریره و ابو هریره از آن حضرت روا
 یکنند که گفت * لو ان اهل السما و الارض استکروا فی دهر مؤمن * اگر کائنات شود که همه سائیان و زمینیان شریک شوند در حق تعالی
 خون مسلمانی * الا که بعد از فی النار * هر آینه بر روی می افکند ایشان را خدای تعالی در آتش و فریغ بعضی از علمای حدیث گفته اند که
 صواب لکرم الله است نه آنچه زیر آن معنی الکتب بر روی افتاد و معنی الکتب بر روی افکند است و البهم هوست از بعضی روایات این چنین
 اهل لفت اما اگر کائنات گردد که آنچه در حدیث است لفظاً غیر از آن حضرت است خطا از اهل لفت باشد که این چنین گفته اند و الله اعلم * رواه
 الترمذی و قال بهذا حدیث غریب * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یحیی المقتول باقایل یوم القیمة گفت
 آنحضرت می آید که کشته شده را زنده قیامت * ناصیه و راسه بیده * و حالیکه موی پیشانی کشیده و سر وی در دست مقتول است
 و او و جبهه شنب و ما و گرامی گردن وی می ریزد و خون از آنها اوداج جمع و بیخ است و بختن و آن رگماست محیط بگردن که می برد
 آنها را و بیخ شنب نشین و خای جمعیست از باب فتح و نصر و یقول یارب قلنی * وی گوید مقتول ای پروردگار من کشته است

مر این شخص یعنی بفراوان بر سر حتی بدین من العرش تا آنکه نزدیک سیگواند متعول قاتل را از عرش که محل خاص ظهور قدرت و کبریا فی حق است گنایت است از سبانه و استقصای متعول طلب حق خود را و یکدین از وی رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ابی امامه * بضم همزة * بن سهل بن حنیف * بضم حای حمل و فتح نون نام او حدیث مشهور شده کنیت و ولادت او در زمان سادات نشان آن حضرت است پیش از وفات بدو سال نام و کنیت او سادو آن حضرت است صلی الله علیه و سلم یساعی که و از آن حضرت انجبت صف و ازین جهت ذکر کرده اند او در سن بعد صحابه و ابن عبد البر صحابه ذکر کرده و بعد از آن گفت وی از اجله علمای است

ازین را تابعین روایت دارد و پدر خود و از ابو سعید خدری مات سنه مائت * ان عثمان بن عفان رضی الله عنه اشرف یوم الدار * روایت کرده ابو امامه که امیر المؤمنین عثمان بر جای بلند برآمد و فرمود اینی آن روز که محضر ساختن او را قوم کرد و کرده دار او را اشرف از بالا بنیز نگریستن * فقال * پس گفت عثمان * انکم کما بقدمه * سوگند میدهم شما را سجد انشد بفتح همزه و ضم نین * اعلیون ان رسول الله آتیا ینبئنا بشما که یغیر فیما * صلی الله علیه و سلم قال گفته است * لا یحل دم امرئ مسلم * حلال نیست ریختن خون مردی مسلمان * الا باذن ثلاث * که مسبب یکی از سه خصلت * ان فی بعد احصان * یکی از نابعد از احصان یعنی بشرط بودن انی محسن بودن او بر سر مسلم حکایت که وطنی کرده باشد زنی را بکلی صحیح * او نفرمود اسلام * دویم کافر شدن بعد از اسلام و مرتد شدن * او قتل نفس بصریحی * یا کشتن ذاتی با حق * قتل * پس کشته شد بسبب قتل القصاص * و الله ما نیت فی جالبه و لا اسلام * پس بعد از سوگند زنا کرده امر من نه در زمان جالبیت و نه در بعد اسلام * و لا اردت من ذابیت رسول الله * و نه مرتد شده ام از انگاه که میت کرده او بنمید خوار * صلی الله علیه و سلم و لا قتل النفس التي حرم الله * و نه کشته ام نفسی را که حرام گردانیده است خدای تعالی قتل آنرا * فم یمنع منی * پس بچیز و بچیز بسبب می کشید مرا رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی لفظ الحدیث * و هر داری را از حدیث است

لا یحل دم امرئ مسلم الا بحد قصه که عثمان بن عفان اشرف یوم الدار * و عن ابی الدرداء عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یزال المؤمن متوقفا * گفت آن حضرت همیشه است مسلمان تیز رنده و شتابی کنده و رطاعت و تسب غیر است * صلا * بیان کننده * ما لم یصب و ما را تا آنکه نرسیده است خون حرام را متحقق بضم همزه و سکون عین حمل و عشاق بمعنی اسراع * فاذا احباب و احباب * پس چون برسد خون حرام را مانده شده و کست و تیرش را که کتب زیارت است بخوانی این گناه پس قتل را ضامیتی است درین از فوق و سیاه شدن دل اگر چه بچهره گمان این حال دارند اما اینجا سخت نیست بطبع جاری عمل مانده شدن و منقطع گفتن از نیز و بطبع بتدیه لام برای مبالغه و تکیه است و تخفیف لام نیز در نیت است * رواه ابو داود و عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کل ذنب عسی الذن ان یغفر * و هم از ابی الدرداء است که روایت کرده است که گفت هر گناه امید است از خدا که بامزدان آراء الامس مات مرگ * مگر کسی را که مرگ کافر شد از آنجا که او من قتل مؤمنان یا کسی که بشه مسلمانی را بقصد دیده و دانسته و درین غایت تشدید و تقلید است و این را با و ملی مشهور است نزد اهل سنت و جماعت و بعضی از محدثین بان رفته اند که جزای تعدیل قتل خود را راست نظر ظاهر آیت اگر چه کافر نونید و الله اعلم * رواه ابو داود *

روایت کرد این حدیث را ابو داود و ابی الدرداء * رواه النسائی عن معاویه * وروایت کرد آن را نسائی نیز معاویه * و عن
 ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقام علیهم فی المساجد * مگر پا کرده نشوند حدیثی مثل حدیث زنا
 و سرقت و دزدانیدن و سب و با دشمنان نیز داخل این حکم است زیرا که سب و با دشمنان کرده نشده است مگر برای نماز فرض و قیام آن که
 نمازهای نافله است * و اگر تدریس علوم و این در مجموع مساجد است و اما در مسجد زمام کسی که بگوید و التیاجرم از رنگ ساخته شود و
 کاغذ طعام و شراب و مانند آن تا بی اختیار نشود و بگوید پس بکشند زمام این است و نیز شافعی جاز است استغای آن در حرم و بلاد
 بالولد و الولد که نشسته نشود و الاقتصار بقصر و لدخول و خروج یک گشته را بازگشتن و در اینجا تفاوت مالک است رحمه الله که میگوید اگر
 فرج کند و الله را خود را قصاص بگیرد زیرا که این قتل عمد است بلکه بدین غلط است در حیث است و بوقوع و قتل رحم و اگر بشیر زند
 قصاص نیست با تمالی که نشاید بطریق تاویب زد و باشد * رواه الترمذی و الدارمی * و عن ابی رستم که بکسر را و سکون یک و ک
 مشابه زمام از اختلاف است بعضی رفعه گفته اند و بعضی عماره بن شری بنی تیم رباب یا می از اولاد ام القیس * آیت سوره
 صلی الله علیه و سلم بح ابی * گفت آدم زود آنحضرت همراه پدر خود * فقال من هذا الذی ملک * پس گفت آنحضرت پدر من است
 این که باست * فقال ابی اسدی * گفت پدر من پس من است گواه شود بدان یعنی گواه شود بی پدر صلی من است مقصود وی ازین
 استظهار و لازم بنیاست از وی بر هر جماعت که خواهد میگوید پس کی از تو ولدین را بنیاست دیگری و ازین جهت * قال ابان
 الاثنی علیک * گفت آنحضرت آگاه باش بدستی وی گناه نمیکند و تو * و الاثنی علیه * و گناه نمیکند تو بدستی یعنی گرفته نشود هیچ یکی
 از شما بنیاست دیگر که در دنیا و دوزخ است * رواه ابو داود و ابی الدرداء فی و زاد فی شرح الاستیعاب * و زیاده کرده است و شرح گفته
 در اول حدیث این عبارت را که * قال دخلت مع ابی علی رسول الله * گفت ابو شد در آمدیم با پدر خود و بر بنی خدای صلی الله علیه
 و سلم و وی ابی الدی بطهر رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس دید پدر من آن چهری را که به پشت آنحضرت بود یعنی خاتم نبوت
 و این گوشتی را که بر آمده بر کل بریده که بر ترس خیال کرد بدروسی که این خنده است را که که متولد شده است از فضیلت بدن که
 آن را گوشت میگویی * فقال و عنی اعلم الذی بطهرک * پس گفت پدر من که گذارم که علاج کنم این را که به پشت تست *
 قال طیب * پس بدستی من طیب و چون آنحضرت را این سخن وی که ناشی از جهل و بی تمیزی او بود و ادعای طب و قضا
 ادعوی نیکو و اعتراض کرده وی * فقال انت فقی * پس گفت تو فقی که رفتی و مهر بانی و مری میکی بر نفس در علاج نگاه میداری
 او را آنچه میسر شد از ضرر که از بجا و شفا کنی در وی * و الله الطیب * و خدا است طیب یقینی موجد شفا و طیب اینجا شافی است
 و اطلاق طیب بجهت شاکل است * و عن عمر بن شعیب عن ابی عمر بن جده عن سراقه بن مالک * صحابی است و و
 آنکسی است که اهل کما و در وقت هجرت و دنبال آنحضرت بر گماشته بودند چون در سید پاهای اسپ او در زمین در رفت پس
 امان خواست و سه بار با نخچین شد پس برگشت و در آن وقت توفیق اسلام نیافت پس دفعه که در آمد در اسلام * قال حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نید الاب من نیر و لایقید الابن من ابیه * گفت حاضر شدم رسول خدا را قصاص می گرفت پدر را

آنحضرت مسلمانان برابرست خوانمای ایشان در قصاص و دیت فضل نیست در آن شریف را بر وضوح و کبر را بر جعفر و عالم را بر جاهل و عجز را
بر نیک بر خلاف عادت جاهلیت و گفته اند که این کی از احکامی است که در صحیفه علی بوده اند فی القدره و بیستی از قسم اولانهم و کتب و کلام
همه دلمان مسلمانان و کثرین ایشان چنانچه در آن و غلام شایعنی اگر زنی را دانی مردی کافری را امان داد و بعد نسبت نمیرسد دیگران را
شکستن این عهد و در عظیم اقتصاد و باز میگردد و میرساند فی قیمت را بر مسلمانان و در ترین ایشان یعنی آنچه گفت ابد میرساند با قرب
و این بر تقدیر است که لشکر مسلمانان بخیر آمد و فوجی از آن جدا شد از لشکر امام و در آنجا چون بلاد کافران نزدیک رسید و غنیمت یافت
ایشان را باید که این غنیمت بر لشکری که پس ایشان است و بلاد و فرسیده برسانند و منصرف نشوند بدان بلکه همه در آن شریک اند و کوه نهایی
و تخم ترا قاضی ناصر الدین بن بیضاوی چنین است و انچه فی صحیح است جز آنکه اراده غنیمت و تقدیر آن بدول عبارت نیست و بعضی گفته اند که فی
این عبارت آنست که بعضی مسلمانان که دورتر از بلاد کفر و کفر امان کنند با کافری نمیرسد هیچ یکی را نقص آن اگر چه نزدیک تر باشد بآن بلاد
و هم مدعی سن سواهم و مسلمانان حکم یک است دارند و یاری دادن و نصرت نمودن و اتفاق داشتن و اختلاف نکردن بر کسیانیکه از ایشان
اند یعنی کافران یعنی چنانکه در از برای یک است مخالفت و تباین نیست در چنینان و گرفتن همچنین باید که مسلمانان بیکدیگر متفق باشند الا فی
مسلم کفار و دانا و گاه باشد که گفته نشود مسلمان کفار و دلا و محمدی عده و گفته شود خدا و نه دین و دانا یعنی ذمی در عهد و بی تادیبی
و چیزی نمیکند که منافات نیست دارد پس معلوم شد که کشتن ذمی جائز نیست پس اگر او را مسلمان بکش آن مسلمان را قصاص وی باید
چنانکه در باب انام الوصیه است پس مراد بکافر کفر نمودن است و مسلمانان بکافر ذمی باشد یعنی فرار از کفر و فرار از کفر و فرار از کفر و فرار از کفر
عن ابن عباس * **فی شریح الخراج** * این همان ابو ثریب خراجی است که در فصل اول گذشت و او را خراجی و عدوی
نیگویند چنانکه با شما اشارت بدان کردیم حال سمعت رسول الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را می گفت * سن
اصیب بدم که کسی که رسیده شد و صحبت زده شد بخون یعنی بقتل نفس * و اصل و اصل الجرح * و قبل و بفتح فای همه و سکون و صده جراحات
و اصل قبل یعنی فرسوده است و عیاش در فعال و بدان و عقول یعنی آنکه گفته شد یا جرح شد کسی او * فموا یا بین احدی ثلث * پس می
خیرست میان یکی از این سه فعلت و سه فعلت یا کسی که گفته شد و جرح گشت پس ولی او خیرست میان سه فعلت * فان اراد الی غیره
علی یدیه پس اگر خواهی فصلت چهارم را پس بگیرد بر دوست وی و نگردد بیکان بکن * بین ان یقتل او یغوا یا یخذل او * خیرست
بر آن آنکه قصاص بگیرد یا بخون بگیرد دیت را * فان اخذ من دنگ شیا * پس اگر بگیرد از آنچه که بدو کشیده از اتصال گفته خبری را * ثم بعد از آن
پس تر جاور کرد از جد او گرفتن چنانکه خود را بعد از آن طلب کرد دیت یا قصاص را * فلاننا حالها همه محله ابدار واده الداری * و عن طایف
بلفظ ظاهر مشهور میانی امام مشهور از اعلام ائمهین و از خیر صاحبین و از نجباء و اهل بمن و سادات ایشان و در اصل از اولاد فارس و بوجیل
کرده و استجاب الدعوت بود و گفته اند که امام او دکان است و طائوس لقب او است فعل است که وی در باد و سر و کلاه و باد داشت نماز میکرد
محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف در مکه بود و وی گذشت و مودا طیلسانی بلوغیت بروی انداخته پس سر برداشت و ملامت
از حاجت خود چون سلام داد طیلسان دید بر کتفهای وی افتاده پیوسته اند و بر وی نگاه کرد و بنزد رفت اکثر صحبت وی با بن عباس بود

[illegible]

دین خود را بخدا و اوست غلام باد و به جلالت علی عصبه المکره و گردانیدن خود را که حکم کرد و واجب گردانید بر عاقلان زن و در بعضی نسخ جمله این
 خود را بایست را و در روایت ترمذی **ع** این اعتراض است صاحب مصباح که این حدیث را در صحیح آورده
 و فی روایت مسلم و در روایت مسلم چنین آمده است **ع** قال گفت یزید بن شیبه **ع** ضربت امراة خمر باه و فسطاطی صلی علی ائمه و
 خود را بمشورت خیمه و حال آنکه یزید وی را برادر بود و فطانت پس کشت آن زن و خود را که برادر بود و بیعت و در این حدیث آمده بود نیز مرد
 و احدی را یزید و یکی از آن و در آن زمان بود که یزید است از نیکو **ع** قال یزید رسول الله صلی الله علیه و سلم و یزید الله علیه و سلم علی عصبه القاطله
 پس گردانید آنحضرت دین زن کشته شده را بر عاقلان زن کشته و این دلالت دارد بر مذنب امام ائمه خیمه و فسطاط واقع می شود
 قتل بوی عاده یزید که محمول بر عمر و یزید است که قصه کرده می شود بوی قتل غالباً و فطره کافری لطیفاً و گردانیده و روایت مخبر را که در حدیث خود
الفصل الثاني **ع** عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الا ان دية الخطيئة ما كان بالسوط والعصا
 انما بالشر و بترستی دست قتل خطا که شمشیر است که تازیانه باشد و بعضی **ع** ما یسن الا بال **ع** حدیث از ترمذی و غیره که این خطیئة ما اولاد ما و از
 یزید است حدیثی است که در ترمذی است از آنها چای آمده است **ع** رواه النسائی و ابن ماجه و الدارمی و رواه ابو داود و محمد بن عمر بن ابراهیم
 که این را ابو داود از عبد الله بن عمرو و فی شرح السنه لفظ الصیاح عن ابن عمر و در شرح السنه لفظ صیاح است از ابن عمر
 خطیئة این است که الا ان فی قتل الخطیئة بالسوط والعصا ما یسن الا بال خطیئة نسائهم و فطره کافری و خطیئة ما اولاد ما که در حدیث
 یزید قتل خنثا شیبه است بلکه قتل عمد است یا شیبه است یا خطای محض مراد یزید آنکه قصه را باشد بی دلیل و آنچه در حکم است و شیبه عذره
 بفرسای بود خواه واقع شود بوی قتل غالباً یا نه و خطای آنچه جز این است و این نزد امام ابو حنیفه است و وی حمل میکند خصماً را بر اطلاق خفیفه
 یا فیصل و دیگران میگویند که قتل شقیل که واقع می شود بوی قتل غالباً از قبیل عمد است و ایشان حمل میکنند خصماً را بر خفیف که واقع نمیشود بوی
 قتل چنانکه اشارت بدان در تائیدی بیان واقع شده و در بعضی روایات متعلق واقع شده و تعلیل در شیبه عمر و زید است و مسود و قبول ابو حنیفه و ابو یوسف
 و احمد است که واجب گردانیده شود چهار قسم است پنج نیت فحاض و بستی پنج نیت لبون و بستی پنج نیت و بستی پنج نیت و بستی پنج نیت
 شافعی و محمد بن یزید است که واجب گردانیده می شود و بی نیت که همه خطایات باشند یعنی عوامل که در بطون آنها اولاد است و اما در خطا
 نیت خطیئة نمود و واجب میگردد و در وی پنج قسم است نیت فحاض و بستی نیت لبون و بستی این فحاض و بستی خطه و بستی جزیعه
 و این باتفاق است و این حدیث دلیل شافعی و محمد است و ما یگوئیم که این محاض است یا آنچه روایت کرده شده است از ابن مسعود و از
 ابن یزید پس خدا را بدیم بنشینند که از او **ع** **ابن یزید** محمد بن عمرو بن خرم و یزید بن عمر بن خرم و تمام نسبت است محمد بن ابی بکر بن محمد
 و باب الفراض گفته عن محمد بن ابی بکر بن خرم و در باب گفته ابی بکر بن محمد بن عمرو بن خرم و تمام نسبت است محمد بن ابی بکر بن محمد
 بن عمرو بن خرم و انصاری بن جاری و عمرو بن خرم صحابی است که عامل آنحضرت بود و بنجران و محمد بن عمرو بن خرم تابعی است روایت میکند
 از یزید و ولادت او بعد از آنحضرت است سنه عشر و بعضی گفته اند پیش از وفات آن حضرت بدو سال بعد از آن ابو بکر بن محمد بن عمرو
 بن خرم بن تالی است از طبقه ثانیه و این ابو بکر را در یزید است یکی عبد الله بن ابی بکر و دیگری یزید بن ابی بکر و این روایت میکند از یزید و از انس

عمر بن عبدودان که در عهد زینب و علی اهل الورق استی عشق الله و وفی که گرانید عمر بن عبدودان نفره و دوازده هزار نفی در هم و علی اهل البقرای
 بقره و وفی که گرانید عمر بن عبدودان کاوان دولت کا و علی اهل الشار النبی حقه و بر عبدودان گویند ان دو هزار گویند و علی
 اهل الحکمل باقی صله و بر عبدودان حله که سق اشان جاسه با بود و گشت جفت جاسه را دوازده هزاره قال و دیگر دین اهل الذمه و کذا
 دیت زیمن بر انچه بود که چهار هزار در هم باشد لم فیما فماف من الدیه نه داشت و بن گرانید دیت اهل ذمه را در چیز که برداشت از دیت
 گویم یا بن تمسک که گرانید دیت اهل ذمه است چنانکه شافی و هر که واقعی اوست و نزد ما دیت دمی مثل دیت
 مسلمانان است چنانکه گفته شد رواه ابو داود و حسن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم ان جمل الدیه اثنا عشر الفا و کذا
 از بن عباس که آنحضرت گرانید دیت را دوازده هزار نفی از نفره و رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و حسن عمر و بن شیب
 عن ابیه عن جده قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقوم دیت خطا علی اهل القریه اربعه مائت و دیت بود آنحضرت که دیت میکرد دیت
 خطا را بر اهل و چهارصد و دینار زر و عدلیاس الورق یا بر اهل انفره که چهار هزار در هم باشد و بن عشره عدل انفع عین که سران
 بهی شش و بعضی گفته اند که انفع انفعین و دیگر انفعین سرین تقدیر عین است فتح و اگر ثابت شود روایت که ماضی بشود این قول و دیتها
 علی اشان الابل و قیمت سیصد دان دیت را بر چهار مای شتران این میان است موقول او را یوم دیت خطا یعنی مراد بتوجه دیت بود و دیت
 فاذا غلقت پس چون گران قیمت دیت شتران یعنی زیادت دیت شتران اهل و فتح فی قیمتها و بنی که دیت یعنی زیادت سیصد دان
 و او حاجت خص بضم را و سکون خای و چون ظاهر پیش ازانی قیمت اهل ناقص من قیمتها لم یکبر و اذ قیمت دیت و بلغت علی
 عمر رسول الله و بر قیمت دیت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مایین اربع مائت دینار لی ثمان مائت دینار میان چهار صد دینار
 تا پیشصد دینار و عدلیاس الورق ثمانیه الاف درهم و مثل ان از فضیشت هزار درهم شتره قال گفت اوی و فضی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم علی اهل البقره کاتی بقره و حکم که آنحضرت بر عبدودان کا و دیت کا و علی اهل الشار النبی شاة و بر عبدودان
 گویند ان دو هزار گویند و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العقل سیراث بین و شتره العقل و گفت آنحضرت که مال دیت میراث
 میان و از ثمان انگشته شده است و این دیت اوست و بعضی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عقل المرأة بین عصبتها و حکم و از ثمان
 که دیت زن مقصود است میان عصبه یعنی بنی زن که حیایت کرده و کشته بر بر اند و از ثمان دیت او را عصبات وی که عین و اما
 بود چنانکه در مدینه پنجمین است یعنی نیست مانع بعد که تعلقی میکند بنایت بر زن او و بر عصبه او و بعضی میگویند از دیت که حیایت کرده شتره
 برو یعنی دیت او که است میان و از ثمان او چنانکه سائر برکات و ذکر عصبه آبی است از بن نفی و ظاهر آن بود که بر این تقدیر
 می گفت بین و شتره فافهم و لا یرث القاتل شیئا و و ارث نمی شود کشته و مورث هیچ چیز است را از دیت را و غیره از
 رواه ابو داود و النسائی و بنی عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال عقل شبهه النعمه مغاظه و حسن از
 عمر و بن شیب عن ابیه و عن جده است که آنحضرت گفت دیت شبهه که تغلیظ کرده شده است مثل عقل النعمه مانند
 دیت عمر و بن شیب و است شتره یعنی شتره و تغلیظ و ازل فصل و لا یقتل صاحبها و کثرت نشود صاحبش بعد یعنی قاتل باطنی

واین سخن بحکم آن فرموده شود و جواز اختصار در حدیث عینی چون مشایخ حدیث باید حکم او حکم باشد که از امین ^{رواه ابو داود} و یحیی بن ابی عمیر و غیره قال قمی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العین القامتة السادة و کما انها ثلث الدیة و گفت حکم کرد آنحضرت چشم استند و ثابت باقی در جای خود ثلث و ید یعنی چتر سیاه و کینهائی وی رفت و لیکن از جای خود نبرد و در رجال روی علی بنکند و در روی العین چنان نماید که چشم بحال خودست و سابقا گذشت که در دو چشم تمام بیت است که در چشم است و در یک چشم نچاه شتر و چشم و آلات کرد و در نفس چشم باین وجه ثلث دیت است و ظاهر این روایت بعضی علماء و عامه علماء واجب گردانیده اند درین صورت حکومت عدل را زیرا که خدمت تمام بحال زینت پس در حکم ندانی شد که سیاه شد بضر و در بیان غنی حکومت عدل گفته اند که این موجب اگر نبرد می بود باین حراست چه مقدار از قیمت او کم میشد باین حساب هر چار دیت وی باقی ماند و واجب میگردد و این حدیث را هم بعضی حکومت حمل کرده اند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا ثلث دیت حکم کرد زیرا که در ماده مخصوص پس باین مقدار که بطریق عامه و حکایت حکم فرمود و حکام توریشی دلالت میکند بر آنکه در حقیقت این حدیث سخن است و الله اعلم ^{رواه ابو داود و النسائی} * و عن محمد بن عوف بن ابی سلمة عن ابی هريرة قال قمی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العین القامتة السادة و کما انها ثلث الدیة ^{رواه ابو داود و النسائی} * و گفته است ابو داود که روایت کرده است این حدیث را محمد بن سلمه که از اعلام بصیرین و اکابر ایشان است کثیر الحیث و اس الوریة مشهور نیست و عجایب حمید بن حلیست روایت کرد از روی شیه و مالک و ابن المبارک و دیگران گفت که در وی نقص و قوت است و لیکن مالک از روی قوی ترست قوی سنن و مستقیم و مایه و خالدا و اسطی * و روایت کرد این حدیث را خالدا و اسطی طحان از نیا عبد الله الصالحین حافظ صحیح الحیث اسحاق بن ارقم گفته که در نیا فخر فضل بن خالدا بن الطحان گفتن نویسان را ندیده گفت سفیان مرقد نفس خود بود و خالدا مرده است و بود و میگویند که وی خرید نفس خود را از خالدا پس تصدیق کرد بوزن نفس خود فخره عن محمد بن عمرو ^{رواه ابو داود} * و گفته اند محمد بن عمرو و محمد بن عوف بن ابی سلمه از ابی هريرة از ایشان محمد بن عمرو بن حزم است * و گفته اند افرس و اجعل * و ذکر کرد که هر یکی از این روایت و اجعل و بعضی گفته اند که افرس و اجعل و هم از راوی است زیرا که هر دو اطلاق کرده اند و دیگر انسان ملوک * و عن محمد بن شیب عن ابی عمیر و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من طبیب ^{رواه ابو داود و النسائی} * گفت آنحضرت کسی که طبیب گردند و از طبیبان و حال آنکه آهسته نشده است از وی طبیب یعنی شهنشویست طبیب و مهارت و خلاقیت ندارد در آن پس مراد از طبیب دی بیمار نه هو صانع پس آن ترطبیب خاص است و واجب است بروی دیت و سابقا شد از وی قصاص از جهت اذن مریض و رضای او در آن و جنایت وی نیز و عامه علماء بر خالدا اوست ^{رواه ابو داود و النسائی} * و عن محمد بن حصین ان علانا لاس قهر ^{روایت} از محمد بن حصین که صحابی شهنشویست و صاحب مناقب و کمال است که خلاعی مرده می را که فخر بوده اند یعنی عاملان آن خلاص فخر بوده اند و جنایت او خطا بود و گفته اند از این خلاص مرده است زیرا که جنایت عی بر تبه اوست نه بر خالدا قطع اذن خلاص طحان ^{روایت} * و گفته اند که گوش خلاص که مراد از ابی هريرة قالی ^{روایت} * پس مدینه کسان این خلاص طحان نیز و غیره خلاصی الله علیه و سلم خلاص اند ^{روایت} * پس گفتند

از سفت چنین و چنین یعنی سفت بعد از غایت بعد - رواه مسلم - و حقه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا قال احدکم
 یلقب الاجه و قیقه قال کنذیک انما یعنی سفت کند و غاصت نماید و بقی گفته اند اگر چه با گذار باشد پس باید که انتخاب کند و بقی
 و بر روی نزد اجتناب یکسو شدن و برگزیده بودن - فان الله خلق آدم علی صورته فیکر که بدستی خدای تعالی پیدا کرد و در صورت
 و صفت خود گردانید و از نظم صفات جلایه و جمالیه خود را بر صورت خاصه که اختراع کرد آن را و خلق نمود و اضافت برای تشبیه
 و مکریم است چنانکه در لغت فیه بن روحی گفته اند که ضمیمه عالم با دم است یعنی بر سر یکم خصوص با دم است متنازل است
 مخلوقات مثل بجهت انص و کرامات پس حاصل نمی آن باشد که تعالی آدم را شرف بخصاس خلقیات ساخت و وجه اینست
 او محل ظهور صورت و کمال اوست پس اجتناب باید کرد از ضرب وجه روی و گفته اند که امر برای ندست و در شرف زیاده برین شرف کوه است
 فلینظر فی تحقیق علیه - **الفصل الثانی** - **عمر بن ابی ذر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شققت سرکس یکبار
 به بعد از شققت بهی گشتن و برهنه کردن - و اصل بصره فی البیت - پس در دنیا بی خود را و خانه قبل آن که چون نه پیش از آن
 از آن کرده شود و او را و از آن خود را پس به بعد از عورت اهل آن خانه را فی البیت عورت شرم و در هر چه از خود و دیدن آن
 شرم آید فعلی حد این تحقیق اندکس فعلی را که وجوب حد است - یعنی اینجای تعریف است یا مکان یا جرم یا آن چاکر باید دانست
 لا یکل له ان یاتیه حدک لعل نیست امر او را که باید از او و لوله صحن او و اصل بصره - و از آنست که می شکست و در او را و در او را
 فاستقبله رجل پس پیش می آمد و از روی تحقیق می شد پس گوید که آن مرد چه چشم و او را عیبت علیه من زنی نمی گویم من زنی
 و عیب میگویم او را - و آن مرد را اصل علی باب لا شکره - و از آنست که در مرد در مردی که نیست پرده او را و عیبت علیه - و از آنست که
 آن در این در است و از آنست که در این در است - و از آنست که در این در است - و از آنست که در این در است - و از آنست که در این در است
 گنجایی بروی - انما خطیبه علی الالبیت - نیست گناه مگر بر اهل خانه که چادر نیستند پرده فرو نهند - رواه الترمذی و قال
 حدیث غریب - و عمر بن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقلد السیر بین اهل بیت - آنحضرت نمی کرده است از آنکه بریده شود و اول
 و گفتن آن بر کشیده و بر حقه فاطمی یعنی تناول است و تناول گرفتن است کسی و مراد اینجا اطلاق گرفتن است - رواه الترمذی و ابو
 و عمر بن الحسن من عمر - و روایت است از ابن ابی عمیر از عیبت که صامی مشهور است و در بصره می بود حسن بن علی و از
 روایت میکند - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی آن یقلد السیر بین اهل بیت - آنحضرت نمی کرده است از آنکه بریده شود و اول
 میان دو گشت قدیفات و تشدید دال بدر بر بردن و بدر از شکافتن و سیر بفتح سین و کون تخمین دوال و سبب نمی است
 که خسته گردد گشت و این نمی تشبیه و تشبیه است - رواه ابو داود - و عمر بن سعید بن زید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال - روایت است از عیبت بن زید بن عمر بن نفیل بضم فون و فتح فاکه از خسته و مشوره فروخ است عمر بن خطایست که گفت آنحضرت
 من قتل دون دینه و غیره - کیست که نشود و درین خود خطا پس وی شهید است - و من قتل دون دینه و غیره - و کسی که
 کشته شود و در خون خود پس وی شهید است - و من قتل دون ماله و غیره - و کسی که کشته شود و زوال خود پس وی شهید است - و من

قتل دون اهل قبیله و کسی که کشته شود و زایل و خیال خود پس وی شهیدست اکثر علماء را نهند کسی که قصاص کرده شود اهل خون و مال او را بقتل
 کرده شود بابل و خیال او پس بر سر سادو کوفتند قاصدان را بطریق اسل و احسن و اگر باز نیاید بکشتن او پس کشته شود بر آن چیز
 نیست بروی بلکه شهیدست * رواه الترمذی و ابو داود و النسائی * و عن ابن عمر بن ابی سلمی القدیل و سلم قال بقتل سبعة ارباب
 گفت آن حضرت هر دو فرخ را بقتل دست * باب نهال من سبل السیف علی امی * بکذا را زان در ای غیظم کسی راست که بکشد
 شهید را بر است من * اوقال * یا گفت بجای علی امی * علی امی محمد * شرح این در فصل ثانی در حدیث سلم بن الاکوع معلوم شد
 رواه الترمذی و قال نهاده شد غریب و حدیث ابی هريرة * که در صحیح در اینجا مذکورست * الرجل جاب فی بطنی بجمه لطف کند و ایامی
 خود پایمال کند زراعت و جزائر را در ساقطست * ذکر فی باب الغصب * ذکر کرده شد در باب غصب و شرح آن نیز در اینجا گذشت
 و در اینجا در اول فصل اول نیز اینجا یافت * باب القصاص فی غیر قاتل یعنی قسم است گوشت خوردن و در شرح عبارت است آنکه
 در محله قتل را یافتند و قاتل را معلوم نیست پس بچاه و سگوند بخورند و ایامی مقتول را بر استحقاق دم وی و یا اهل محله که سهم اند بر نفس
 قاتل را بخورند و یا بر قاتل یا بر کسان که با او است پس نزد اهل محله از آنها که او را مقتول ایشان را اختیار کنند و سگوند می خوردند که کشته اندیم
 با او را و میزدیم قاتل را و از اجبت حدیث شمس الزینة علی المدعی و یحیی بن علی من انکو چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث آمده در فصل ثانی
 از رافع بن خدیج و نیز شافعی و یحیی بن زواید اگر باشد میان ایشان عداوت و لوث بخله بن برانکه ایشان کشته اند و سگوند داده می شوند
 او را و اگر ایشان را باز نماند سگوند خوردن سگوند داده شود و آنکه سهم اند بقتل چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث اول از رافع بن خدیج
 و واجب نمیکرد در قضا است قصاص اگر چه دعوی قتل علیه باشد بلکه واجب در وی دست خواهد قصص بود و دعوی کتبه یا خطا و اما
 میگوید اگر دعوی قتل علیه بود حکم قصاص باید که در قول قدیم شافعی نیز چنین است و تمام مسائل کتاب و دلائل آن مذکورست در
 کتب فقه و قضا است از احکام جاهلیت بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز آن را مسلم داشت و حکم کرد بان میان جماعه از انصاری که
 قتل کردند بر خود خیر * الفصل الاول * عن رافع بن خدیج * یعنی پیغمبر و کسر دال جمله و کسر کاف جمله در آخریم صحابی انصاریست
 حاضر نشد بر راز نهبت حضور حاضر شد احد را و شهادی که بعد از دست * و فصل بن ابی حمزه * یعنی حاکم و سگون شمله صحابی صغیرست
 و لاوت او در سال سوم از حج است نام او بوختر عبد الله بن مسعود انصاریست * انما حدثنا * روایت است از بن دو صحابی
 که ایشان حدیث کرده اند * ان عبد الله بن سبل * این نفر انصاریست برادر عبد الرحمن بن سبل و صاحب فقه و علم بود و برادر
 محبیه راست * و حدیثه بضم هم و فتح و تاء و شدة و تحمیه مسمو * بن مسعود برادر ابو بصیر بن مسعود و دو صحابی مشهور اند و اما پیغمبر
 آمدن این هر دو یعنی عبد الله بن سبل و محبیه بن مسعود خیر را * فقهر قاتی الخلل * پس جدا شد و در حقان فرما که در خیر
 بسیارند و فقه هم یکی بجایی برای پیغمبر * فقتل * پس کشته شد * عبد الله بن سبل بن جابر * پس آمد * عبد الرحمن بن سبل *
 که برادر مقتول بود * و دو صحابه و محبیه بن مسعود و آمدند و بصیر و محبیه بن مسعود را امام مقتول بودند و دو بصیر و فقه و دو
 و کسی پاسبی مشهوره * ابی یسوی * یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم * فقتلوا فی امر صاحبهم * پس سخن کردند در شان باز کرد که

نفت عقل و جعل او اسلام جمع حکم بحکم عقل و قاضی علم بحکم عاقلی خواب و بالغ نیز می آید * میقولون من خیر قول المرتبة * میگویند از مرتبه
سخنان که حکم میگذرد بدان خلق مراد قرآن عظیم است و در بعضی نسخ تصحیح من قول خیر المرتبة و مراد احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم
و اول مناسب ترست باین واقع شده است و احادیث در شان خواب از قرآن و آن و تمسک بدان و قایل آن بباطل و لا یجوز
ایضا خارج هر چه در فیکند روایان ایشان و کذا آن حلقه های ایشان را و نیز مصدق قبول و ظاهر غیره و اثر آن در دفع جمل غیر حق
من الدین که با برقی السهم من المرتبة بر وزن بریه و غیره بیرون می آیند ازین یعنی از اطاعت امام نه از دین و اسلام این مباهله و غیره
و تعلیل ایشان چنانکه بیرون می آید میگذرد از اشکال و اوده نمیشود چون از جهت سرعت نفوذ آن چنانکه در حدیث دیگر آمده است
فانما یقیموهم فاقولم * پس هر جا که پیش آید ایشان را بکشید ایشان را * فان فی قتلهم اجر لمن قتلهم فی يوم القيمة * پس بدین که
در کشتن ایشان مراد و واجب مگر کسی را بکشید ایشان را تا رزق یا است مراد و خارج از حد و نیز وجه ایشان از اطاعت امام و کشتن ایشان
علی رضی الله عنه ایشان را مشهورست و مذهب ایشان آن است که بنده باز بکتاب کبیره ملکه و نیز هر چه که فرود آورده اند که از این روایت
پرسیده شد که آیا کافر اند ایشان فرمود من الکفر به و اگر کفر کنی خدا ایشان را نمی پس کا چون گویم ایشان را * متقی علیه * و عمن ابی حمید
ان خدیجی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کون انتم افریقین * گفت ابوسید خدری گفت آنحضرت می باشدند و است
من و گروه جدا جدا * فخرج من بینما مارة * پس بیرون می آیند از میان آن دو فرقه دیگر که بیرون آمده و گذشته از دین
و طاعت امام مراد و خارج اند که بیرون آمدند از اطاعت امام و موق در دست بیرون گذشتن تیر است از نشانه و تفسیر خواب بدان جهت
است که بیرون آمدند از دین چنانکه بیرون می گذرد تیر از سید علی علیه السلام با حق * وانی میشود قتل این مارة را نزدیک و مراد و
ترین مردم حق اشارت باین المومنین علی است رضی الله عنه و کرم الله و بکماله و خارج را کشت * رواه مسلم * و عمن جریر بن روایت
ان جریر بن عبد الله بن جلی رضی الله عنه که صحابی است من الصورة و السيرة * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع *
انتم جریر گفت آنحضرت در حجة الوداع در خطبه که در روز نحر خواند لا تحسن من بعدی کفارا * بزرگوارید شما بعد از من کافر * و ضرب بعضکم
بعض * و در اینجا یک نیز تیر بعضی از اشکال نهایی بعضی را توجیهات این کلام در ترجمه الوداع در فصل اول از باب خطبه کوم محرم
گذشته است و اقرب توجیهات آن است که مراد فعلی است که شباهت فعل کفارت و نزدیک است که از نواده فرود آورده و بخوبی
بان گردد و ضللا لا یجاسه کفارا نیز روایت است و آن همین مراد بجهار است * متقی علیه * و عمن ابی بکره صحابی مشهور
از اهل طائف و احوال دس که نوشته شده است * عمن النبی * روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال اذا التقی
المسلمان * گفت آنحضرت و قسید پیش آید یکدیگر دو مسلمان * حمل احدی علی اخیتر السلاح * در حالیکه برادر دینی از آن
دو مسلمان برادر خود سلام را * فقامی جوف بهم * پس آن هر دو مسلمان در کرازه دهن از جوف و ران بجهار و بعضین سبیل کند
جنب پنجه بر خنجر وی می باشد * فاذا قتل احدی صاحبا و ضللا یا جیسا * پس چون بکشید یکی از آن دو مسلمان
یا فرقه و او را آیند و دهن را هر دو گفته اند که این بر تقدیر است که یکی از آن دو بر حق نباشند و اگر یکی بر حق باشد

احصان که عبارت از بودن زانی جز سبک کفایت کرد و باقی باشد بکلی صحیح فائده جرم پس بدستیکه زانی محصن منگنا کرده میشود و برجل
 قروح جاریانند و رسول دوم تجارت مرد که بیرون آمده است جنگ کننده مرده و رسول خدا را در اوقات طایف طایف است که در میفرستاد و بیک پناگاه
 و کریمه الذین یجیرون الله ورسوله و یستوفون فی الارض فسادا ووقع ست فائده قتل پس بدستی که چنانچه مرده میشود و قتل نفس
 کرده است بنی اعدای او ایضاً بقتل یا زنده یا در کشته میشود و اگر قتل یا اعدای او بر دو کوه و فقهرا اختلاف است و آنکه کشته شود و اگر کشته
 یا زنده یا بمیرد و بعضی سن الارض یا زنده شود و در کرده شود از زمین یعنی از شهری بشهری و بیچ جانگازند که در کوه و در کام باید یا همیشه
 ترسان و گریزان و آواره گردد و بمیرد یا مردن و بر آوردن از شهر نمودن خودش است و این بقیل یکدیگر برساند اعدای او کشته
 و مال نگیرد و قتل کرده است امام ابو حنیفه یعنی را بکس را آوردن کلاه و برید و ران باین معنی و برین محل است که گفته شد بعضی گفته اند که امام
 غیرست در عقوبات هر کدام یکی از اینها که در هر طریق طریق تفصیل کذا فی التفسیر او اقل نفساً سوم قتل نفس است که بکشته
 مردی کسی را بقتل سهام پس کشته شود بسبب آن نفس و قصاص وی رواه ابو داود و عن ابن ابی لیلی نام ابو عبد الله
 تابعی شهر شهید است و پدر او ابو یعلی صحابی است از اهل غزوه احد و کوفه و در شش سال است که باقی مانده بود از اختلاف عمر رضی الله عنه روایت
 میکند از پدر خود و از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و ابی ایوب صد و هشت صحابی را را یافته عمر انصاری و بنی نظیر زمان خود بود
 و اصحاب او و اقله سیکه و مدت سه آئین و عثمان و دوله او را که محمد بن عبد الرحمن است بنی ابی لیلی گویند امام شود و فقه قاضی کوفه صاحب
 مذہب و فقه و گفته اند که اگر عثمان بن ابی لیلی عبد الرحمن را خوا احمد چون فقهها گویند محمد بن عبد الرحمن را خواصه قال
 گفت ابن ابی لیلی حدیثنا اصحاب محمد حدیث کرده اند از ابا ران محمد صلی الله علیه و سلم انهم کوا لیس من رسول الله که ایشان بودند
 که شب فرستند همه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سیر و نفع یا سکون سین و ضم الزمری بضم سین سیر در شب کردن و در بعضی نسخ
 میسیر یعنی سیر میکردند فقام بل سم پس خواب کرد مردی از ایشان فانا نطق بعضهم ابل سم پس رفت بعضی از اصحاب
 بسوی رسی که بآن مرد خواب کنده بود فاخته پس گفت آن بعض آن رس را ففهمه پس ترسید آن مرد خواب کنده
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لایکل المسلمان ریع سما حلال نیست مرسلان را که بر سرانند مسلمان راستی کاری نیست
 که سبب ترسیدن و وحشت گرفتن مسلمانان گردد چنانکه آن شخص رس او گرفت و او در خواب بود ترسید که گیس و چیست و ریع
 بعض یا تشدید و اور وایت است و ریع نیز یعنی ترسیدن و ترسانیدن آید لازم و مستدی رواه ابو داود و عن ابن ابی لیلی
 صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت من اعدا صابح تیار کسی یعنی مسلمانان که درین بجزیه باینین یعنی بخیر و مردی بخیر
 اینجا نفع است بعد از آنکه او هم چنانکه خبر بر ذی لازم میگردد و بخرج بر صاحبین نیز لازم می افتد یعنی خریدارین خارجی را که کافری و التزم او داد
 خرج را نقد استقال خبر پس تحقیق برانداخت حجت خود را و برآمد از قضا حجت اسلام را که مسلمان چون مشاهده کرد خود را در مقام دے
 و را دے آنچه لازم است او را از او سے خزان گویند طلب کرد و اقامت حجت اسلام را و برآمد از آن * و سن
 من عصفار کافر من عقیقه و کسی که کشته شود کافر را اگر کردن وی بقتل عقیقه پس بگرداند و او را راد گردن

نسخه کتاب را در دست خود داشت - و قال الان ارجع - و گفت مرد دیگر آری - یا رسول الله فاقض بیننا کتاب الله
چون وی برین آمده است که میان ما حکم کنی کتاب خدا من نیز برانهم پس حکم کن میان ما کتاب خدا و گفتن آن دو مرد باحضرت
که حکم کن کتاب الله بحجت آنست که ایشان پرسیده بودند از مردم حکم این مسلم را و دانسته بودند که این حکم نموده است کتاب الله پس
پیش پیغمبر خدا آمدند و حکم کن کتاب الله و الا چه حاجت است که میان حضرت گویند حکم کن کتاب الله و وی حکم نمی کند مگر بدان *
و اذن لی ان احکم - و اذن و در آنکه سخن کنم که صورت تفسیر حجت - قال لکم گفت آنحضرت سخن کن و بگو که حقیقت حال چیست
قال ان ابی کان علیفا علی بنی - گفت که پس من بودم و در برین مرد - فزنی با امرته - پس زن از کزین وی - و فاجر ولی ان علی
ابی الرحم پس خبر دادم مردم را و حکم کردند که بر سرین رجعت - فافقت منه مائة شاة - پس بعد از آنکه رفتم یعنی پس از این شخص بعد
و بکار تیری - و بدای که بود و مرا فدا سازد و بر سر من تمام اهل العلم و پیغمبر و بنیامین پس مردم علم را - فاجر ولی ان علی ابی جلد
مائة و تغریب عام - پس خبر دادند علماء اگر بر سرین صد یا زیاده است و بیرون کردن از شهر یک سال غریب بضم عین و در سر
از جای خود تغریب ارشاه و در کردن - و انما الرحم علی امرته - و نیست جرم کزین وی معلوم میشود که آن پس بر شخص نبوده است و زن
محصنه بود ازینجا معلوم میشود که در زمان آن سرور علی بن ابی طالب و سلم استقامت اصحاب بنی مکه را زجت عدم وصول بان حضرت *
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما الذی نفسی بیده لا نفسین بینا کتاب الله - پس گفت آنحضرت سوگند بخدا هر چه حکم کنم
میان شما کتاب الله - اما خبک و جایتیک و تو ملک - اما گوشتان تو و او تو پس باید که باز گردانیده شوند بسوی تو - و اما انما
فیله جلد مائة و تغریب عام - و اما بر سر تو پس بروی نه تا زیاده است و بیرون کردن از شهر یک سال و این تغریب عام بعضی علماء
داخل میدانند و بعضی میگنند که تغریب داخل خدمت بلکه سیاست و تغریب است مغضوب برای امام و صلح است بیکدیگر و مذنب ما
نیست - و اما انما بانئس فاعلی امر تو نه - اما تو ای انیس پس باید که زن این مرد و برادر وی و انیس بضم هم و فتح
نون بن ضحاک بن اسلمی نام مردی است که رئیس قوم زن بوده و فرستاد او را پیغمبر خدا تا اقامت کند صد بران زن و فرمود و قال
اعترفوا جعما - پس اگر اقرار کنند آن زن که زن کرده است پس رجعت کن - و اما فاعترفوا جعما - پس اقرار کردند آن زن پس رجعت
انیس او را ظاهر حدیث خیانت می نماید که یک اعتراف کفایت میکند در حدیث ناچنانکه مذنب شافعی است و آنها که چار و اعتراف شرط
نگیند گویند که هر ادعای حق است که معتبر و مسووست درین باب و تحقیق ثابت شده است باجا و است که لابد است اقرار بعضی زیاد کرده
و گفته که چار مجلس شرط است چنانکه کتب نقد مذکور است - متنی علیه - و سخن زید بن خالد صحابی جنی که مذکور شد - قال سمعت
صلی الله علیه و سلم یأمر من زنی و لم یحصن جلد مائة و تغریب عام - خدیجه آنحضرت را که میفرمود که زن را که در حدیث ناچانده و محصن نشده صد یا زیاده بر او بیرون کند
از شهر یک سال لم یحصن یعنی صادر از محصن یعنی صادر که هر دو آمده و در شرح بیان آن کرده شده است و منی احصان آن است
که باشد عاقل باشد مسلم که در وطنی کرده باشد نکاح صحیح - و اما الفاری - و سخن عمر رضی الله عنه قال ان اللبث عهدا - گفت عمر رضی الله عنه در
خدمت مالی را بخیر و فرستاد و است محمد صلی الله علیه و سلم با حق - بدین ثابت است و درست - و انزل علیه کتاب - و فرود فرستاد و بروی کتاب

افتاده است و در روایت ابو یوسف نیز باین حدیث در حدیث اسلام و احسان و مکن است گفته شود و هر گویان حضرت
 برین ایشان بحسب الزام ایشان و آن مردوزن مسلمان بودند بزرگوار ایشان فخر و وفی روایت و در روایتی لفظ حدیثی
 آمده قال ارفع يدك فرفع گفت عبد الله برادر دست خود را پس برداشت و فاذ الله الرجوع لوجه پس ناگاه آید رجوع پیدا و در نشان
 میگردد و قتال پس گفت آن دست منزه بر آیت رحیم با گویند میان ایشان «یا محمدان فیما آتیتهم» ای محمد بدرستی است در
 توبت آیت رحیم و گفته اند که تا بهینجا و لیکن امامی پوشید آن را میان خود و فامر سجاد جاسق علیه و عن ابی هریرة قال ابی
 ابی صلی الله علیه و سلم صل وهو فی السجدة گفت ابو هریره آمد آنحضرت را مردی و حال آنکه آنحضرت در سجده بود و فدا داد پس آورد او را
 مرد آنحضرت را و گفت یا رسول الله انی نذیت بدرستی من زنا کرده ام و فاعرض عنه النبی پس روی گردانید از آن مرد و پیوست
 صلی الله علیه و سلم فتمی الشق وجهه انذی اعرض قبله پس بر آمدن مرد سوسوی گوشه روی آنحضرت آن سوسوی گردانیده بود
 آنحضرت بآن جانب فقال انی نذیت پس گفت آن مرد تحقیق من زنا کرده ام و فاعرض عنه پس روی گردانید آنحضرت
 از آن جانب نیز و طاعتش در شمارات پس چون گواهی داد آن مرد چهار گواهی یعنی اتوا کرد بغض خود چهار وجهی را که در غرض
 گواهی در هر وجهی که در جنت است و اما ابی صلی الله علیه و سلم فقال یک جهنم پس خواند در آنحضرت پس گفت آیا توبه داری گفت که آری
 سبکی و بقرق فوباعت می شود یا توبه کرد و قال لا گفت آن مرد نیت بمن دیواری فقال احصت پس گفت آنحضرت
 آیا محصن گشته ای فقال نعم گفت آن مرد داری محصن گشته ام یا رسول الله فقال از چه بوابه فارجمو گفت آن حضرت بر بوابه
 پس بچرخید او را فقال ابن شهاب گفت ابن شهاب که او از هر ی گویند و از نشانها نیز همین است و فاحضری من مع جابر
 بن عبد الله یقول پس خبر داد که یکم خدیج جابر بن عبد الله انصاری را که یک گفت و فحمناه بالذیته پس سنگسار کرد و بر ما را بزمینه
 فلما اذعته انما رجع هرب پس چون برسد اندو اسکنها بکریخت و اصل اخلاق ضعیف گردانیدن ولی آرام کردن و حتی او را که در
 فتح های هوا و تشدید را تا که باقیه را او در سنگستان و فحمناه علی مات پس سنگسار کردیم او را تا که مرد و متقی علیه و فی روایتی بخار
 عن جابر بن عبد الله قال نعم و در روایتی مردی را از جابریه قول وی قال نعم که در جواب احصت مذکور شد چنین آمده است که
 فامرهم فخرج بالصلی پس امر کرد و آنحضرت در حق وی برجم پس برجم کرده شد بصلای عید و از اینجا معلوم میشود که صلاهای عید بابر
 و جزاره و قتیله مسجد گردانیده نشود ثابت نمیشود و مر آن را حکم ساجد و حکم صلاهای جزاره نیز همین است و قریب سجدی که در وقت
 گردنیا بود برای نماز جزاره است که بعضی گمان برده اند که آنحضرت در سجدی نماز جزاره را چنانکه در سجده است و فلما اذعته
 انما رجع هرب پس چون ضعیف گردانید او را سنگسار کرد و فاذ الله یکم در یافته شد و جمیع مایات پس برجم کرده شد تا که مرد
 فقال النبی صلی الله علیه و سلم که بر او صلی علیه پس گفت مرد او را آنحضرت نیکی یعنی نکند و مردی در جمعه و نماز گردید و فی انجیریت
 معلوم شد که هر چه منی ننند و کوری کنند و الا و از مکن نمی بود و در نهیب مارن را که بزرگوار و کون احسن و عن ابن عباس
 قال لما اتی ناعمر بن الماک النبی صلی الله علیه و سلم گفت ابن عباس چون مرا عرض نمودی همین جمله و بر منی آنحضرت را و گفت من زنا کرده

فقال قلت ان زن غامديه يا رسول الله طهرني بياك كن مرا فقال ويحك ارجعي فاستقري الله وتوبتي اليه *
 پس گفت آن حضرت واي بترتوای زن برگرد پس غلب آمرزش کن خدا را و توبه و رجوع کن بسوی او بسمه تعالی * فقلت
 تريد ان ترد في محاربت ما من مالک * پس گفت آن زن بحضرت عرض نمود که بازگردانی مرا چنانکه بگردانید مرا بنزد مالک
 را و اول علمه انما سبلي من الزنا و هي جعلت است از زنا اشارت بنفس خود کرد و بلفظ غائب انجبت و از انداختن نفس خود را از
 مرتبه قرب یعنی سن با شکم دارم از زنا و بی شک و شبهه زنا کرده ام * فقال انت * پس گفت آن حضرت توای زن زنا کرده و شکم
 از زنا این یکس نوع ازها را فاعل و تمیید و ترديد و است از ان * فقلت نعم * گفت آری سن زنا کرده ام و شکم دارم از ان * فقال لها
 گفت آن حضرت مرا زن را ایستگارم ترا و در نمی زدم * حتى انضی ما فی بطنک * تا آنکه می نمی و نیز می را تو بچیز که در شکم است * فقال
 فاعلم يا رجل سن الانصار * گفت بریده که راوی حدیث است پس تمهید و نگار داشت او را و پیوسته گفت او را مردی از انصار
 یعنی گفت تا وی براید سن تمهید کار و بار و نگار داشت وی ام * حتى وصلت * تا آنکه نهاد وی اینجا در شکم * و هو و زنا *
 فانی النبي صلى الله عليه وسلم فقال * پس آمد آن مرد نزد آنحضرت پس گفت * قد وضعت الغامديه * پس تحقیق نهاد بدین شکم آن
 زن غامديه * فقال اولا انما و نبع ولد صغير * پس گفت آنحضرت اکنون رحم میکنم ما آن زن را و نیکو دارم فرزند او را و نوزد
 یعنی اگر او را رحم کنم ولد او نصیبه من است و کسی تمهید و او نیکو و حلال میگردد * ليس لسن ربيضة * نیست مرا آن ولد را که یکسید و ده او را
 از اینجا معلوم میشود که ولد زناست حتی عذاب و هلاک نیست زیرا که او در آن گنهای ندارد * فقام رجل من الانصار * پس ایستاد
 مردی دیگر از انصار فقال انی رضاء * پس گفت این مرد بسوی من است * شير و ادان این ولد * یا ای الله قال فجهرا * گفت
 راوی پس رحم کرد آنحضرت آن زن را یعنی امر کرد بر جمعی * و فی رواية و در روایتی انجمن آورده که الله قال لها * که آنحضرت
 گفت مرا زن را * انجمنی حتی طهری * بر تو با آنکه برائی * فلما ولدت * پس چون زاینده آن زن * قال اذهبی فاصمی * گفت
 آنحضرت برو پس شیر ده او را * حتی تطفی * تا آنکه باز داری او را از شیر * فلما قضیت * پس هرگاه از شیر باز داشت آن زن آن کودک
 است * بالصبي * آورد آن زن آن کودک را * و فی رواية * و حال آنکه در دست آن کودک پاره شکسته از ان است * فقلت
 هذا بانی الله قد طهرته * پس گفت آن زن این ولد را و این شیر خدا را تحقیق از شیر باز داشته او را * و قد اكل الطعام * و تحقیق خورده
 طعام را * فذبح الصبي الى جبل من المسلمين * پس داد و سپرد آنحضرت آن کودک را بسوی مردمی از مسلمانان * ثم امرها بالستر
 امر کرد آنحضرت برای زن که کند و نشود بر وی وی گوی * فحضر لها الى صدرها * پس کنده شد بر وی وی تاسیر بر وی * و امر اناس
 فرمود * و امرهم ان لا يمسکوا ان لا یسکوا * پس تنگ کرد و نداد او را فیصل خال بن ابی بنجر فرمی را * پس پیش می آمد خال و آن
 بسنگی پس انداخت سنگ را بر وی * ففزع الدم على وجهه * پس با شیشه گشت خون و افتاد بر روی خال بن و لید *
 پس و ششام که خداوند آن را * فقال النبي صلى الله عليه وسلم جلایا خال * پس گفت آنحضرت عملی الله علیه و سلم هسته باش ای خال و
 و ششام کن او را * و الی نفسي بریده * پس سوگند بخدای که بخواهی ذات من درست و قریب است و تقد ثابت تو به و تو باها

صاحب کس انصاف تحقیق تو بر کس این زن تو بگو که اگر تو بیک و دیگری زن تو بده خداوند بیخود و عیبتی نه هر گز نه از مزید و میثم را و او کس نفیسم
و سکون کاف و شرف و خراج و تقویٰ و نجات و در دنیا یک گفته کس خزینه یک و او را کس نفی عشاق و در سن حدیث این است که کس از
انظم نوب است از بیت کثرت مطالبات مردم و مظلماهای ایشان و در قلموس گفته کس نقص و ظلم تمام منهای صلی علیا پیتر
امر که او آنحضرت برای آن زن که نماز کرده شود روی پس نماز کرد آنحضرت بروی «و وقت» و در آن کرده شد و صلی نمود و نماز کرده
مسلم بن فتح صادق و لام سبانی بصیغه معلوم و این روایت دالالت دارد که آنحضرت بنفس شریف خود نماز کرد و بروی و نزد پدری
و در روایت ابن ابی شیبہ و ابی داؤد و بصری و کس لام است بصیغه مجهول یعنی نماز کرد از مردم و آن حضرت نماز کرد و در روایتی
از ابی داؤد و بصری آمده که در صلی علیا نماز کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بروی بلکه امر کرد قوم را که نماز نماز از اینجا اختلاف کرده اند
آنکه نماز نکرد آن بصری کسی که خداوند شد پس مکره نباشد آن را مالک گفت امام احمد بن حنبله از امام داهل فضل و امام ابو حنیفه و
و غیر ایشان میگویند که نماز کرده شود بروی و بر سر کمال لاله اللہ است از اهل قبله اگر چه فاسق و می و دباشند و در روایتی از امام
نیز چنین آمده «رواه مسلم» و عن ابی هريرة قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ و سلم یقول ی گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را
که میگفت «اذا نزلت استعاضکم بقلوبکم من زناحکم و قتیلتکم بآذانکم و اذی کی از شما پس ظاهر شود زنی آن داه و قتیلتکم بآذانکم پس باید که
بزنند وی آن داه خود را خداوند لال کرده اند و شما نیز بآذانکم و اذی کی از شما پس ظاهر شود زنی آن داه و قتیلتکم بآذانکم پس باید که
بر سبب یعنی سبب و واسطه صدی شود و پیش حاکم بود که صد زن و جلد داه نصف جلد است و بعد از آنکه غم نیست و ولایت یک
و باید که سر زش کند بر آن داه یعنی جلد زن و سر زش آنکه نماند چنانکه تادیب زانیان بود پیش از نشر و حد و ظاهر است که هر دو است
که بعد از صدور سر زش نماند زیرا که کفارت گناه او شد و دیگر سر زش برای چه باید کرد و این حکم مخصوص بامر نیست و در جرد نیز
میجین است ولیکن چون داهان محل تخمین و سر زش اندک تخصیص بوی کردنی انصراف تشریف سر زش کردن و سخت نگه داشتن
نمران زشت بجله حال احمد پیتر اگر باز نماند داه پس باید که زن را داه «بلا تشریب» و سر زش نکند «نمران زشت» البته پیتر اگر باز نماند
کند بار سوم «نقیس من زناحکم» پس پیدا بود اگر دوزنای او «قلیبها» پس باید که بفرود داه و «ولو جمل من شعر» و اگر بر سر
از وی باشد «منقح علیہ» اینجا گویند که اوری و فروش بجهت کراهت و ناخوشی از وی پس چون راضی شود بان برادر مسلمان را
بیت هر چه بر نفس خویش نپسندی «نیز بر نفس دیگری پسند» جواب میگویند که میفر و شنید با حال آنکه شاید نیز دشتی از
توس و بهیبت و احسان وی زنا کند احوال او میان مختلف است و شاید که تزویج کند و رافقه بر «و عن علی رضی اللہ عنہ قال
یها الناس انصبروا علی انما کرم احمد» گفت علی رضی اللہ عنہ ای مردمان بر پا دارید بر محو کان خود و در این حسن و نهم و
بر کسی که حصن از محو کان شما و بر آنحضرت مراد احسان و تجارت و جست «فان الله رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم زنت» پس بیت
داهی که آنحضرت ابو زنا کرد و فامری آن اجله «پس کرم کرد آنحضرت مراد احسان و تجارت و جست» فامری آن اجله «پس کرم کرد آنحضرت مراد احسان و تجارت و جست» فامری آن اجله
آنکه داه و خود است بآذانکم و قتیلتکم بآذانکم و اذی کی از شما پس ظاهر شود زنی آن داه و قتیلتکم بآذانکم پس باید که

میتهم کرد آن بی صبری گفتند و درین وسط بنفید یا یعنی انگار این فعل بایست شیخ و قبیح است و حرمت او و نوک و دشمنی و میثم
 کرد آن میثقی و عقاب آن نه سینه راده التندی و این ماجه * و عمن ابن عباس ان رجلا من بنی کبرن لیث *
 روایت از ابن عباس که مردی از بنی قبیله * ابی النبی * آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا آنکه زنی بامراه * پس او را زد که و
 زنا کرده است زنی * راجع حرات * اقرار کرد چهار بار * مجله مائه * پس زدن مرد را صد تازیانه * و کان بکرا * و بود آن مرد غیر مصحح
 ثم ساءه البینه علی المرأة * بعد از آنکه باو را وی اورا زد و این ششصد قوف آن زن بود سؤال کرد آن مرد را گویا آن بزرگ دوی زنا کرده
 فضالت کذب و الله پس گفت آن زن دروغ میگوید آن مرد که بن نسبت زنا میکند و من پاکم از آن بنی اسود که میارسل الله جل و علاه
 و چون گویا آن نگذاریه آن مرد زده شد او را صد قوف که او را زد بر آن زن و آن هشتاد تازیانه است قریه که با و سخن را یعنی کذب افترا
 و مردانجا قوف است * راده الودود * و عمن عایشه رضی الله عنها قالت لازل علی عذری * گفت عایشه چون فرود آمد آن مرد
 داشتن و ترک داشت کردن آن زن و آن و قضیه آنک است که مشهور است و در آن قضیه ذکر کردیم عایشه رضی الله عنها از آن مذکور
 نام النبی صلی الله علیه و سلم علی المنبر ایستاد آنحضرت بر منبر و خطبه خواند * و ذکر کرد * و ذکر کرد * فلما نزل من المنبر بالطلوع و المراه
 پس چون فرود آمد زینم کرد برای دوم از صوابه که درین وسط افتاده بودند آن حسان بن ثابت و سطح بن امانه و در آن که بخت
 جیش خواهر ام المومنین زینب بنت جیش است که صد قوف زده شوند * فصر و اصرعهم * پس زده شد این همه صدی را که واجب شد
 بر ایشان * راده الودود * الفصل الثالث * عمن تابع ابن حذیفه بن ابی سعید * روایت است از آنکه آن صغیره دختر ابی سعید
 ابی حمز * ثقیف خوانم دختر بن ابی سعید و بر جری الله بن عمر از تابعین نهاده است روایت میکند از عایشه و حذیفه و دیده است عمر رضی الله
 عنه و ابو عبید از جد صاب است و ولادت چهار سال حجت است و نیست او را صحبت و روایت و علما او را کذاب می نامند چنانکه کمال
 بهی و قول آنحضرت را که فرمود بر وی می آید از ثقیف کذاب و بر هر جل برین دو شخص میکنند پس نافع که بنی ابن عمر است میگوید که
 بنت ابی سعید * اخته آن عبد الله بن رفیع الامامه نهاده است او را که علما امارت و خلافت و بود و زمان امیر المومنین
 وقع علی ولیده من النفس * افتاد بر جاریه آنخمس غنیمت یعنی قصد کرد و طی او را * فاستکرهما * پس اگر او را بچ و زده بنا خواست
 و طی کرد * حتی احضها * تا آنکه از ثقیف بکارت او را و اقتضا غرض بقاوت و ضاد جحه از اهل بکارت و قصه که بکارت حایره و اقتضا غرض بقاوت
 نیز همین معنی است ولیکن روایت اینجا بقاوت است * مجله عمر * پس حیل که و لغت را امیر المومنین عمر رضی الله عنه * و در مجله با من اعلم
 استرها * مجله نکرد آن جاریه را زینم که آن غلام کرده بود او را و بنا خواست وی و طی کرده و چنانکه حدیث و اصل آن که بکارت
 راده البخاری * و عمن یزید بن نعیم بن نهال عن امیه * مذکور در فصل ثانی گذشت * قال کان ماعز بن مالک تیمانی بخاری
 گفت نعیم بن نهال بود ماعز بن مالک نیم کرد و نهال بن کنهال است * فاصحاب جاتی من عجم * پس رسید یعنی و طی که او بخاری
 از حله و بعضی گفته اند که جاریه ولاده نهال بود * قال ابی ایمنه * قال النبی صلی الله علیه و سلم تا خبر بهایت * پس گفت پدر من یا
 آنحضرت را پس خبر کن او را بخاری کرده * لعنه الله تعالی * شاید که آنحضرت استغفار کند مترا و از مرضش خواهد گناه ترا و ناچارید بکارت

رجاءدان کیونکہ فرمایا: «و یجوز است بدین باین گفتن و نصیحت کردن با عذر ابا بدن نزد آنحضرت مگر ایضا نگذارد استغفار آنحضرت را و اگر
سبب برآمدن اگرگاه یعنی غرض آن بود که نزد آنحضرت رود و حکم برچون کند چنانکه از قول وی استغفار نکند ظاهر میگوید: «فاما تعال»
پس آمد ما نزد آنحضرت و گفت: «یا رسول اللہ! زینت فاقم علی کتاب اللہ» بدرستی من زنا کرده ام پس بریا کن بر من حکم خدا را
فاقم عذبت پس روی گردانید آنحضرت از ما و «فاما» پس باز گشت ما و «تعال» پس گفت: «یا رسول اللہ! زینت فاقم
علی کتاب اللہ» زینت فاقم علی کتاب اللہ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انگشت قد قلمت با نعل مرآت
پس گفت آنحضرت بدرستی گفتی این کلمه را و اقرار کردی چهار بار زینت شد بر تو زنا و چنین زینت پس بگو بگو زنا کردی» قال
بغلامه گفت ما غفلان زینت نام زنی راستین کرد و «تعال» بل ضاحکما گفت آنحضرت ایابا هم بچنین گفتی بوی» تعالی نعم
گفت اتری» قال بل با شرم گفت ایابا هم سودی بشیر را با بفرمودی بشیر روی پوست مردم» قال نعم قال بل با شرم گفت
ایابا سمعت کردی اورا» قال نعم فاما به ان برجم پس آمد کرد برای وی که جم کرده شود فاجب به الی آخره پس بیرون آورده شد
بزین سنگستان که بیرون مدینه است و فلما جم نحو حدس الحجاره پس چون بجم کرده شد پیش یافت سودن سنبله و المان را
فخرج پس بی صبری کرد فخرج یشتد پس بیرون آمد و حالیکه میدود فلیقہ عبد اللہ بن اُمیس پس پیش آمد و ابرو بلند کرد
انفس بضم نون و فخرج فون که صوابی انصاری مدنی یعنی اطل شجاع حاضر شد اصدرا و ابلدا و را و فندطر اصحاب و «و حال آنکه تحقیق
ما جز شده بود و اصدرا و اصحاب وی اکثرین وی فخرج لہ بطیف بعد پس کشید عبد اللہ بن اُمیس مرا و پای استخوان شتر را فی الصخر
و طیف بطایف جمعی باقی ساق و دماغ شتر و سینه فرما به نقله پس انداخت و فرما را بر طیف پس گشت اورا و شترانی بی صلابه
علیه وسلم پس عبد اللہ بن اُمیس نزد آنحضرت فذکر ذلک لہ پس ذکر کرد از برای آنحضرت فقال ملائکتہ و پس گفت حققت
چه انگذاشتند اورا لعل ان یوب» شاید که وی توبه میکرد فیتوب اللہ علیہ پس توبه میکرد و او جوهر حمت میکرد وی» رواه
ابوداؤد و عن عمرو بن العاص قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول» گفت عمرو بن العاص سمعی خوشی که صحابی
مشهورست و وزیر معاویه بن ابی سفیان بود و آنحضرت در حق وی فرمود اسلام الناس و امن عمرو بن العاص و ذکر احادیث
نیز در شان وی وارد شده گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت: «ما من قوم ظفر فہم الا بالان اخذوا السنه» نیست هیچ قومی که
پیدا میگردد در ایشان زنا کارانگه اگر کرده می شوند قطعی زیرا که زنا موجب هلاک نسل است و بشومی آن هلاک حرت که موجب قحط
سال است نیز نشود و بحقیقت خالصی است که تقدیر الهی مترتب بر آن میگردد و ما من قوم ظفر فہم الا بالان اخذوا السنه
نیست هیچ قومی که ظاهر میگردد در ایشان رشو و مال انگذاشتار کرده میشوند تیرس و بیم از دشمنان و دشمنی بجمع راجع میشود فہم
و کسر فہم یعنی پاره شوق پاره وادان را می پاره و حمله قرشی پاره گیرند و ایش آنکس می نموی در میان را می قرشی زیاد میکند برای این
و کسر کن برای آن مشتاقان رشو است از نداشتن آن را می دوست که سبده میشود بوی و طلب و رشو می و در کار کردن جوهر کردن خود را بوی
مادرش تا بنحو اندازد و رشو است مالیست که سبده را از رشو مالکیت کند و رشو می که نانی فدا و قاضی خان بعضی فیکرده اند که در آن

در آن

انبیا شریف نباشد که این مقدار مال را در عرف اجرت می دهند بر آن چنانکه سخن پیش سلطان گفتن و می در آن کردن و دیگر می شرط
 باشد نیز شریف نیست که قایل بر رواه احمد و عیسی ابن عباس و ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ملون من عمل
 قوم لوط را نهاده شد و است در کجا قرب و فساد می حق کسی که لوط است کند و رواه زریر بن عقیب که او کسی برای انعامی که شد است که انعام است
 وفات او بعد از انصاریست سال است و در روایتی که ابن عباس ان علیا رضی الله عنه از حقها و در روایتی که زریر را از
 ابن عباس آمده که علی رضی الله عنه سوخت فاعل مشغول را و با بکار رضی الله عنه پدر علیا عاقلها و نیز در روایت زریر ابن عباس
 آمده که ابو بکر رضی الله عنه از حضرت فاعل مشغول را و ابی هریره گفت که از برای ایشان است که از مکان بلند در میان انداخته شوند
 و در بنال آن گنگها بر ایشان انداخته شود و احوالی جزای قوم لوط که قریه ایشان را با لبره بر زمین زدند و سنگها را با نیندود و می گفته اند که
 کرده شوند و گفته ترین جاهای آنکه بپند و جلود و نیز روایت و عیسی ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یظفر الله فی رجل اقلی رجلا او امر
 فی و بر او هم از ابن عباس است که حضرت گفت نظر حضرت بکینه خدای تعالی بسوی مردمی که با یکدیگر مردی را زانی را در جانب پس و
 رواه الترمذی و قال نهایت حسن و غریب و عیسی ان قال من اتی بینه فلاح علیه و هم از ابن عباس است که وی گفت کسی که باید
 بهمه را پس نیست حدیثی و لیکن نیز میگرد و رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی عن سفیان الثوری انه قال هذا صرح من
 الاول و گفته است ترمذی ان سفیان ثوری را که وی گفته است ان حدیث صحیح است از حدیث اول که سابقا از ابن عباس در فصل ثانی
 گذشت و آن حدیث اول نیست و هموس انی سیرت فاعله و العمل علی ما عاهد علی العلم و عمل برین حدیث است نزد اهل علم و عیسی
 بن الصامت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اوصوا و الله فی القرب البعد بر یکدیگر همدای خدا را نزدیک و دوری بنیادین و بیک
 یا بر ضیعت که نزدیک است رسیدن بوی و اسان است حکم کردن بروی و بر قوی که دور است رسیدن بوی و دشوار است اقامت حدیثی
 و عیسی اول نزدیک است از لفظ ثانی اتوی در معنی و الا باقی که فی التذکره لا کم و باید که نگذار شما را درین خدا و انعم بیا در اجرای احکام
 و حد و وی ملاست کردن صحیح ملاست کننده و رواه ابن ماجه و عیسی ابن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اقامت حدیثی
 بر یکدیگر حدی از حد و خدا و نیز حسن اظهار لعین علیه فی ملا و الله بهر است از باران جمل شب و در تمامه شجرای خدا که آبادان افکار است
 بودن آن سببها خدا و خدا را بنزد و ب و ماضی که خودی با قطع غیر و بر کات و زوال فهم و الا که اندیشه اقامت حد و باعث انتقام امور
 احوال بنده گان است چنانکه باران سبب فاهیت و فراغ عیش خلافی است چون اقامت حد و متعلق بصیلا احوال دنیا و آخرت است
 بر سزاواران است که مخصوص بزرگانی نیست و رواه ابن ماجه و رواه الترمذی عن ابی هریره باب فطع الشریع باب و الا
 دست بردن از جهت ستره و در بعضی نسخ باب حد الشریع و حد ستره همان قطع بدست و ستره که را فتم آن و در دست گفتن چیزی از غیر نیلانی
 مال شریع را از جای است که اشتراق سم و در ستره عباس است از خدا مال خضر ملک و خفته و نصاب ستره نزد داده و در دست که در دست از آن قطع
 نیست و فزون شافی ربع دین را از زور و در ستره از فقر یا قیمت آن تمسک ایشان را چنانکه واقع شود است و در آن قطع بدست و درین دفع دنیا
 در وقت ستره بود دنیا و داده و هم و حدی که گفته است که دلیل آنست که خدا با کفر و بیابانی است از جهت حیل کردن در و حد و دریرا که

در اقل شتر عدم جنایت است و روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که لا قطع الا فی دنیا او عتبه در اهرم و اصل درین باب
 است که قطع در زمان آنحضرت در سخن مجنن پس بود و شافیه میگوید که قیمت مجنن سه درهم بود و شنی گفته که مجنن در آن زمان
 ده درهم بود و راه ابن ابی شیبه عن عبد الله بن عمرو بن العاص و در کافیه نقل کرده که مجنن که قطع کرد شتر در وی و در آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم مساوی ده درهم بود و الله اعلم الفصل الاول * عن عایشه رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال لا تقطع باللسان الا ربع دنیا و صاعا عذرا گفت آنحضرت بریده نشود و دست در و یک سبب در ویدن ربع دنیا و زیاده از آن
 قیمت آن و حکم است یعنی در کمتر از آن نیست و در روایتی بصیر آمده است که قطع کنند ربع و قطع کنند در کمتر از آن و در روایتی آمده است
 در ربع دنیا یا سه درهم و غیر در روایتی آمده است که ربع دنیا در آنوقت سه درهم بود و در دنیا و دوازده درهم چنانکه اگر در یکم متفق علیها
 و عن ابن عمر قال قطع النبی صلی الله علیه و سلم سارق فی حین ثمنه ثلثه دراهم گفت ابن عمر برید آن حضرت دست در و
 در و دیدن سپری که بهای آن سه درهم بود متفق علیه و ثمنه شنی گفته که اصل این حد شتر و جامه از علما که قائل نیستند بقطع یک در کمتر از ده
 است که این ثمنه را پس عود و برای و اجتهاد وی بود چنانکه در وی ظاهر شد زیرا که اما قول صحابه و قیمت مجنن تحلف یا فقیه و در
 روایتی از بن عباس آمده که قیمت وی ده درهم بود و از عمر بن شیب نیز مثل آن آمده که لازم امین و پسر وی امین بن عبد الله
 آمده که قیمت مجنن در آن وقت دنیا بود و چون این اختلاف یافته شد و بود و ادعا بحد کسی که روایت کرده که قیمت مجنن که در وی
 قطع کردند و درم بود و اصل جمع علیه و ادعا بدون خلاف از اجماع اختیار کردند و از جمیع علیه اگر گویند که عایشه روایت کرده است که قطع یک
 در ربع دنیا بود و جالبش آن است که این حد را ثبت روایتی موقوف بر عایشه آمده و خالی از اختلاف رواه نیز نیست پس
 حمل کردند که عایشه که ربع دنیا گفته بجهت آن مجنن نزد وی ربع دنیا بود و انتمی و با یکجا خدا بگذرین باب اسوط و او ایست نام از قول
 وی سمانه السارق و السارق فاقطعوا لیه سمانه و جوی شود که شیه را بدان راه بنابر و الله اعلم * و عن ابی هریره رضی الله عن ابی هریره
 علیه و سلم قال لئن الله السارق لیسرق البیضه فمقطعه ید * گفت آنحضرت لعنت کن خدا ایستالی در دراکرمی در در بیهضه را پس بریده
 دست او و لیسرق الجمل فمقطعه ید * وی در در در سن را بریده شد و دست او متفق علیه * این حدیث دلالت میکند بر قطع در اقل از ربع دنیا
 یا سه درهم چه جای ده درهم پس مشکل میشود و هر چه پس جواب میدهند که مراد بیهضه اینجا بیهضه آهن است که آن را خود میگویند که غازیان
 بر سر میزنند و این تاویل در بیهضه اگر راست آمده در سن چه میگویند که قیمت آن بیش از ربع دنیا کمتر است میگویند که مراد سن گشتی
 که قیمت او باین مقدار تواند رسید و این تکلف است پس میگویند که در این قطع در قلیل بود پس از آن نسخ گفت و بعضی گفته اند که
 آنحضرت اشارت بعبادت امر و سلاطین کرد که اوفیان همچنین میکنند و وجه سیاست و تشدید بر وجه حد شرعی و ممکن است که
 گفته شود مراد است که وی قیمت نفس میکند و از قلیل تا موده زنده عادت میکند با خدا و در سرقی افتد و بریده می شود و دست وی
 و الله اعلم الفصل الثانی * عن رافع بن خدیج * یفتح غایم و کسه دال جمله صحابی مشهور است و در غوه بدر حاضر نشد از
 جهت ضعف و در حد و خندق و مشاهد و دیگر حاضر شده * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا قطع فی غیره گفت آنحضرت نیست

نیست مست برین در سبوه درخت مادام که بر درخت است * ولا اکثر * و نه در اکثر بستانه بر وزن تخریجی سفید نرم مثل سرکه در میان درخت
خراها شده و از آنجا که بر جانب سر درخت می براید و از آنجا که بر یکدیگر می نشیند و بعضی گفته اند اکثر یعنی شکوفه درخت است و او را نیز
بنحویز و قول اهل صحیح ترست * رواه مالک و الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و ابن ماجه * بدانکه قطع نیست در سبوه که بر درخت است
و کشتی که در درخت شده از جهت عدم احراز آن تا مگر یکدیگر بریده و احراز نموده شود و روی قطع است و نه شامعی و نه جوار و در روایتی اگر در بستانانی باشد
که گردوی دیوار کشیده اند یا بر درختی باشد و در سرای مخز کسی سپس بزد و نصاب سرقه را روی قطع است و مانند او قطع نیست و چنین
بنحویز و تبا و نه دیگر و در مثل سبوه و سبوه بهجت عموم قول آنحضرت لا قطع فی ثمر ولا اکثر و نیز فرمود * لا قطع فی الطعام * یعنی طعام حیواناتی
اکل و الا در گندم و شکر قطع است با اتفاق و قیاس کرده شد بر آن کرم و اشبه به و مانند آن * و محسن و ابن شیبه عن ابن عمر بن عبد الله بن
بن عمرو بن العاص عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من لحم العنق * روایت است که آنحضرت فرمود که گوشت پرینه و نه گوشت آویخته
به قال من سرق منه ثیابا * پس گفت آنحضرت کسی که بزدی داران چیزی را * بعد از آنکه جای و ده او را جزین
بیم بر وزن قرین جای خشک کردن خرابا و خرمن آن یودی از او است یعنی جای دادن * قطع ثمن النجم * پس بر سردهای
سپهر را و غلبه قطع * پس بر دست قطع * مقصود است که قطع نیست و نه غنای بر بجز بزرگ که خرمن نیست و چون بریده شد از درخت و خرمن نشود
تا خشک گردد و در اینجا قطع است از جهت وجود احراز و رواه ابو داود و النسائی * و محسن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی حسین الی *
قرنی نوفلی است از او و نوفل بن عبد مناف تابعی ثقة قلیل الحديث روایت کرده از روی شعبه مالک و سفیان و غیر ایشان *
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند که آنحضرت گفت * لا قطع فی ثمر حلق * نیست قطع در سبوه آویخته * و دلائی
حریمه جبل * نیست قطع در آنجا که می چرد و گوشتی اگر چه محروس است بگو و بادی کسی هم نیست که بچاند زیرا که خرمن نیست پس حریمه
بر وزن فیله است از حریمت و بعضی حریمه یعنی مسروق گفته اند و حریمه و حریمه یعنی سرقه می آید و حارس سارق را می گویند و محروس
آنکه شتر گوشت سغدر را می فروزد و بنحویز * فاذا اذواه المراح * پس و فیکجا جای و در حریمه را ح * بعضی می جای شتر گوشت سغدر و شب
برای خرز * و الجرح * و جای و در شتر را خرمن * فاقطع * پس قطع است * فیلایع النجم * و در قلعی که بر سردهای سپهر را
رواه مالک * و محسن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی العتیب قطع * نیست بر غارت کند که قطع بزرگ غارت
گرفتن مال است بطریق علیه و علایه و سرقه است که خیزد و نهانی باشد و نهیب یعنی غنیمت نیاورده است پس نهیب یعنی سرقه کند و نه غنیمت باشد
و اگر بر نهیبی حمل کند قطع از آن جهت نباشد که او روی حق چنانکه باید از عدم قطع و نه خود * و من انتهب نهیبه مشغول فلیس بنا * و کسی که
نهیب کند نهیب کردنی مشهور یعنی آشکارا که مردم می گویند و آن پس نیست انگس از او و بطریق ما و طایر این عبارت در جعل نهیب است بر نهیب
غارت اما شتر نمی اندازد غنیمت را نیز راه داده اند و الله اعلم * رواه ابو داود * و محسن عن ابی حمزه عن ابی حمزه عن ابی حمزه عن ابی حمزه عن ابی حمزه
بن ضیانه گفته و نهیبان گرفتن از نهیب درست است و بر وجه امانت * ولا نهیب * نیست بر غارت کرد * ولا فخلس * نیست بر نهیب
اختلاس گرفتن چیزی را از ظاهر روی بر سرعت بغاری بر بودن * قطع * دست بریدن از جهت عدم خرز و نهیب * رواه الترمذی

روایت است از انبیا علی رضی الله عنهما که فرمود: یعنی صحابه که از قریش بوده اند از دو گیس ساخته و بی آرام گردانید ایشان را کار و حال زن
 خرم و میوه و غیره بر سر می گذاشتند و آن زن خرم و میوه که در زویر بود و نام او فاطمه بنت السودین عبد الاسد و دختر
 برادر ابوسلم بود و فاطمه را امیر بن حکم فرستاد رسول الله پس گفتند کیست که سخن کند از نبوت وی بنویسد را به صلی الله علیه و سلم نقل او
 و من بنویس علی را امیر بن زید و پس گفتند کیست که دلیری تواند کرد بر آن حضرت و سخن تواند کرد و امیر بن زید و پس رسول
 که محبوب بنی خدی است صلی الله علیه و سلم به حبس و دست داشته شده و فاطمه ساه به پس سخن کرد آنحضرت را اسامه به فقال
 به پس گفت بنی خدی صلی الله علیه و سلم به طریق انکار و توبخ که اشغ فی حد من حدود الله به ایشان شفاعت کنی تو در صدی اند و بعد از
 شرم قام فاختلط به پشت او آن حضرت پس خطبه خواند به شرم قال انما اهلک الذین فکلمو به پشت گفت آنحضرت بآه که و اینک گشته
 را که پیش از شما بوده اند به اسم که فدا و اسرق میم نشاء لیت به که انک ایشان بودند که چون دزدی میکرد و در میان ایشان بزرگی و توانائی
 به مکر و بهی که گذشتند او را اقامت نمیکردند و داده است می نمودند بزرگی و بزرگ و بلند قدر شدن به و او اسرق میم الضعیف
 اقامه او علیه السلام به چون میدادند و در ایشان نانو افی اقامت میکرد و در وی حد و نفعه اوضاع که مقابل شریف است و در او اسرق میم
 و بعد الضعیف و بعد به و اجماع الله به و سوگند خدا تحقیق این را نشاء در جای دیگر که و ده است به و ان فاطمه بنت عبد المطلب
 شود که فاطمه بنت محمد که عزا که اهل بیت من است نزد من بزر و به قطع است به به بر ایندی بریدم دست او را به شرف علیه و سلم و رواه
 مسلم و در روایتی مسلم را این چنین آمده است که به حالات به گفت عایشه به کانت امره خرم و شکره تیر الشاع به و بوزنی خرم و میوه که گاه
 می گرفت ایشان را سبب را از مردم به و محمد و به و سببش از آنجا میگذشتند با علم به فاطمه بنتی صلی الله علیه و سلم قطع به به پس او گرد
 آنحضرت بریدن دست وی و در سوره که این حال داشت که استعارت میکرد و منکر میشد که گفته شود که سحر و اکل طبع نماید و است
 آنکه فکر استعاده وجه برای تعریف حال آن زن است که این حال داشت و قطع بجهت مرقه که وی کرده بود گفته اند که زدام احمد علی
 و بعد عاریت قطع است ظاهر است که ایشان چنین حدیث است اما در حدیث دیگر و مرقه صریح آمده است ایشان خوابت گفت که
 چنان بعد عاریت ماسر و نام کرده به فاطمه را امیر بن حکم به پس آمدن کسان آن زن اسامه را به مکره به پس سخن کردند ایشان اسامه را فکلم
 رسول الله به پس سخن کرد اسامه بنی خدی را به صلی الله علیه و سلم فریاد و در شان این زن و شغل او به شرم و ذکر امرش بنحو اقامه به پسر
 ذکر کرد و حدیثش را مانند آنچه گذشت و در بنی خدی است اتمام و استقامت به فاطمه و در دست اقامت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در
 صفات و در دست که اذین شایع الخدیجی که اگر از اعاظم علمای شافیه است و بجامه اخلاق و محبت خاندان نبوت سلام الله علیه
 اجماعین موصوف است چون این حدیث را روایت کرد اسامی فاطمه را درین مقام ذکر کرد و میفرمود و میفرمود که از اجزای اسم شریف میفرمود
 و گفت بعد از قول آنحضرت به و اجماع الله به و ان فاطمه را امیر بن حکم به پس ذکر کرد آنحضرت امره را از اهل بیت خود و در حدیث علیه و سلم و البای خال و فصل
 الثانی فی حصول الشفاء چون رسید الله به رضی الله عنهما قال حضرت رسول صلی الله علیه و سلم قبول من حالت شفاعت
 و چون حد من حد و الله به گفت آنحضرت که یک حال کرد و در میان آید شفاعت او نیز در صدی ارض و خدا یعنی منع کن ایشان خود

حد را بآن قدر ضاع و انداخته پس متعین ضمیمت کرد و خدا را و مقابل کرد و بیاوی فی العرش خدا را و بنوا و بنیما ضاع و خدا را و در حق صمیمی
باطل و بود و میل و یک که یکبار گذر و در مخالف حق و حال آنکه او میداند آن را که باطل است بلکه نه نزل فی خطا است و همیشه میباید در
غضب و برضای خدا بود یعنی نیز است آنکه باز آید از آن نیز است و فرغ از امری باز آمدن از آن کار بود و من قال فی مومن مائیس غیره چه
و یک که گوید در حق مسلمانی چیزی که نیست در روز عیب و نقصان چه آنکه اندر رفته انقیال جای کند و از خدا می آید و در کمال زوایع زخمان
روغنه را و سکون دال حمل و ضمیمت مجری فتح و ال نیزه که این چنین است و در کتب فقه و اهل حدیث بسکون روایت کنند که نکل و لا سنجی
و جمال انقیضهای مجر و اصل معنی فساد و تباهی است و مراد از اینجا رذایل است که از اندام اهل نیکو چاره و از مولود فاسد چه اگر در دوران شود
و بعضی گفته اند که معنی که فساد است در روی رذایل است و معنی نیز است که فساد است معنی از آن گناه و تباهی پاک شود

[illegible]

علیه مرتین او نشاء پس باز گفت آنحضرت این لفظ را دو باره یا سه بار که گمان دارم که تو نروید هر چه چکل ذلک نیزت و بهر باره از او
بیکدوی و میگفت و زودیه ام به پیش ام کرد آنحضرت برای بریدن آن فرد به قطع به پیش بریده شد به وحشی به به و آورد و شد
اورا یعنی بعد از دست بریدن آنحضرت به فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم استغفر الله و توب الیه چه امرزش خواه از خدا و توب
کن بسوی وی تعالی و باز ای که زودزی کنی یا پنج گناهی کنی به فقال به پیش گفت آنفرد به استغفر الله و توب الیه فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم التوب علیہ پس گفت آنحضرت خداوند را قریب و رجوع برحمت کن بروی به نشاء به سه بار گفت آنحضرت این کلام را
روحا بود او و الناسای و این مایه و الداعی که از او جرت فی الاصول و الداعی به و چنین یافته ام در چهار اصل که عبارت از سنن است
نکوترین است به و جامع الاصول و شعب الایمان و معالم السنن به و همچنین یافته ام درین کتاب که به عن ابن امیه بیان کند است
یعنی درین کتاب مایه نکوترین از ابی امیه است به و فی شرح المصابیح عن ابی رثبه بالراء به و کسر کن به و انشاء الله تعالی و ان شاء الله
و الیای به و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که این خلاص است اگر چه البورثه نیز صحابی است اما این حدیث از وی نیست و ذکر وی به و در شیخ

درین باب سیاحت است و گفته اند که امام محمد تعریفی درین باب کرده و آنی بقصود و لغوی این شن با موافقت او با حاکم و شیخ اسماعیل و احمدی است
 بزعم مردم و منع ایشان از سفاسد و از ارتکاب این ام الجناحت جز آنکه امام اجل ابوحنیفه رحمه الله علیه تخصیص کرده است آنهم غیر انجام
 از آب عنب که شست گردد و کف اندازد و دعوی کرده که همین است مسنون نزد اهل الفت زیرا که ایشان اطلاق میکنند آنهم غیر از آن
 و گفته اند که این حرام است قلیل و می گویند میوه ای که در میان او پنجه خراش است از مسکرات حرام است بعلت اسکار و نیست نجس عینیت
 اندک از وی که حتی نیارد حرام و کافرنشیند و هر که حلال اعتقاد کند وی را از بر که حرام است وی اجنبی است نه تطهیر و نجاست و می خفیه
 و در روایتی غلیظه است و در روایت دیگر واجب است حدیان و قنیکه میوه ای که در نجاست میوه عنب که نجاست وی غلیظه است با تفاوت
 روایات و کافرنشیند و در روایت آن واجب نمی گردد و حدیث قطره اذان و تحقیق راه یافته است ازین قول بعضی اطلاق و فاسقان است
 قول باباحت این چیزی که ساخته میشود از قند و جز آن و در دیار ماکه که آب عنب ترش می آید و ترست از مای عنب و فتوی دادند بر
 فاسقان را بجل و ارتکاب آن و در میوه ای باین نوعی نیست که میوه خود حرام است با اتفاق بی شبهه و کدام میوه بیکند از مسکرات و با عاقبت است
 برکتی با آنکه فاسد میگردد و انداختن را میوه بر وجهی نگذاشتن را تا میرساند بهلاک و درون خواری بیشتر دانست که با حرام است با سوا میوه غیر از آن
 بی رسیدن آن بی مسکرات و میوه ای حلیفه وقتی است که در حدیث آمده شود و آن قوت بر عبادت اما اگر قصد کرده شود و با وجوب حلال نیست با اتفاق زیرا که
 لهو حرام است و هر چه از آنک بپزد از آن با آنکه مشوش است است از عنب ابوحنیفه و ابو یوسف خلاف آنکه شست حلال است و آن عصیر
 عنب است چون پنجه نشود و تا برود و شست و او باقی ماند یک شست و این نیز وقتی است که نوش از آن برای تقویت بر عبادت کند یا لایق
 و ذکر کرده است در کافنی و سنائی که پیاده شد از شخص کبیر از شست گفت حلال نیست شرب آن گفتند چنانچه که گوی تو ابوحنیفه
 و ابو یوسف را گفت مخالفت نموده امام ایشان را زیرا که ایشان حلال نمیدارند از آنرا اگر برای غیر طعام و قوت عبادت و در زمان بلای
 فتنه و جور و لغو و لعب می خوردند پس معلوم شد که خلاف در آن است که برای قوت عبادت و بهضم طعام چون زمانا که آنکه قصد تلذذ بخورند
 حرام است با اتفاق و ذکر کرده است ابو یوسف در امالی خود که اگر خواهر که نبوش برای نفی و فحور و میوه پس قلیل و کثیر آن حرام است و
 نشستن بر آن حرام است و رفتن بر روی آن حرام است و برین اختلاف است بنید تمیز و بریب و قنیکه پنجه شسته و شست گردد و شست
 و کف اندازد و ذکر کرده اند امام محبوبی و الله اعلم بالصواب چنانچه بی هر چه من رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان
 من حیثین الشجرین النخیل و العنقبریه و ایت میکنند از آن حضرت که گفت ترازین ده وخت است وخت خرماد وخت انگور
 گفته اند که آنکه تخصیص باین ده وخت است آنست که اگر قند ایشان از میان بود آنکه غیر از غیر اینها می باشد چنانکه از احادیث دیگر
 مفهم میگردد و در راه مسلم بن عقیل که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان
 شجرین النخیل و العنقبریه بر منبر من خفف ثوبی گفت بدست ایشان این است که فرموده ام جرم کردین و میوه و میوه سن حرام است
 و غیر از پنجه نیست و عنب با آنکه گوی و از خرما و از انجیر و از گندم و از شعیر و از جو و از عسل و از شنبلیله و از خرما
 پنجه نیست که بر من عقیل ما و از آنکه آن را گفته اند که این اشارت است بآنکه غیر منبر درین پنجه نیست از غیر اینها نیز اشارت را که تصدیق

و غیر از پنجه نیست

خامست عمل برصوف بود و در او انباری بود و عن انس قال لقد جئت لحرمین حرمات و کنت من تحقیق حرام کرد و اینده شکر در جنگلی
که حرام گردانیده شد و ما یجوز الی العقب و یجوز بانفسیم انحراف انکوار با را و الی القیلا و مگر انکی بود و عادت قرنا البس و اکثر خمرهای مانده بود
بعضی که سکون سین خورده فرمایند و اکثر و در انحرافی شکاک بود و نخست آنچه از وضعت خمرها را میگرد و مطلق است بعد از آن خلال مجددا
باج تحقیق و جمعی از علمای بعد از آن بر سرین از ان طلب بعد از آن مرقه را و انباری بود و عن عائشه رضی الله عنها قالت مثل رسول الله
صلی الله علیه و سلم عن النبی گفت عالی شمشیر رسیده شد از ان حضرت از حکم تنجیکه مرقه و سکون فیکره و یفرغ آن نیز کرده بود و چون بعد از
به و آن نیز غسل است عمل را و در نظری انداخته نگاه داشت تا تیری پیدا کند چنانکه نمیدانم فقال کل شراب اسکره حرام بود و پس گفت
آنحضرت بر شرابی که است گردانید پس آن حرام است پس اگر نمیدانم پس است گردانید حرام است چنانکه نمیدانم پس حکم دارد و گویند
که غرض این بین بین است به تحقیق علیه بود و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل مسکر و کل مسکر
حرام بود و مسکر هر چه است و هر مسکر حرام است یعنی قلیل و یاکثیر و من شراب التمری الدنیا فکانت و یابو یمنه لم یجب به کسی که نوش خمر را و در
پس میزد و در حالیکه میوش میخورد که توبه نکند و از ان بود لم یشره فی الاخره و فی توش خمر را و آنحضرت فی الصحاح امان پیوست شراب خوردن
در راه سکندر بود و عن جابر بن جراحه قد سمع من ابی بن یزید و ابی سید است از علمای که میزدند و آورده اند و عن جابر بن جراحه
و سلم عن شراب یشره و یاضم و پس بر سرید آنحضرت را از شرابی که میوشید و از ابی بن اوس از زمین خود و من الذره فی سائرین آن
شراب را از زهره و بعضی قال و تحقیق از ان و ان یقال فی الذره که گفته اند و شراب را از شراب را از شراب که حکم و سکون زای و قد مر
از زهره که فی الصحاح و در قاضی موسی گفته اند انحراف من الذره و الاشره و فقال النبی صلی الله علیه و سلم او مسکر و او پس گفت
آنحضرت آیا مسکر است آن و فقال انهم گفتند آنم و از می مسکر است و فقال که گفت آنحضرت و کل مسکر حرام بود هر مسکر حرام است بدان علی
ان عبد الله بن اشیر بن السکریه بر سر بر سر آمد است مگر کسی را که نوشد مسکر یا نه ان سابقه من علیه النبال و بعضی خای سحر و تحقیق و صوره که در شراب
اورا از طایفه نبال بود و او را که گفتند صاحب به یا رسول الله و اطلعت النبال و به و حیث نیست نبال و فقال که گفت آنحضرت به عرف الله
به خیال خوبی بل آتش است به او عصا را بل اندازد یا گفت قبل از او و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال
بعضی عن ابی کرجه شود و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال
پس او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال
گفت به و عن خلیطه الریب و انحراف و نیز میگرد و از خلیطه زریب و تمیز و عن خلیطه الریب و الرطب و زوی که گردانید و از خلیطه زریب و تمیز و عن خلیطه الریب و الرطب و زوی که گردانید
با برابون و در طبع فی ارجاع زهر با نفع و بعضی رنگ گردان خورده فرمایند و قال انشدوا کل واحد علی احد و گفت آنحضرت بنیاد ما یزید
هر یک را حرام گفته اند که حکمت در نمی از خلیطه و جواز ابتداء هر یک جدا آن است که با باشد که شبانی کنند که میزدند مسکر است که میزدند
و بعضی و فاسد و میاده گردانید و دیگری را و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال و او را که میزد و از خمر و نبال
مسکر نکند و عمل بطاهر حیث و زهره و حرام است اگر مسکر گردد و در راه سکندر بود و عن جابر بن جراحه و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل مسکر و کل مسکر

و انما پس جی بر آنکه دوی مسکرت و مختلط سگ و اندک کلام را و اشک و صدوا نذر اسرار و امانی نصیر یا و بعضی را چنان کند که آسان را ازین میز سرور
ازین نشانده حکایت میکند از بعضی مردم که آنرا می خورد که با تناب را و بر زهر می خیال کرد که در یاست و اقدام بر آن نتوانست کرد و
نقل کرده شده است از ابی العباس بن تمیم که گفت صحیح آنست که دوی مسکرت شل شراب زیرا که خوردن گان آن را نشاء و عوحت بشمارد
بمخلاف پنج و نه و اگر آن نشائی آرد و قوت طعام پیدا نکند و ابی العباس فرمائی و قوا و خود گفته که نصیر که کرده اند آنکه که عالم اند باحوال نباتات
و کرب خود با گدوی مسکرت و بچهار پرش و بر سر آنست که دوی مسکرت و فرقی میان مفرد و مسکرت و قوت است که اگر غائب میگردد بر جان سر
دین قوت است که غایب می آرد و اگر غائب میگردد و عاقل پس اگر نشاء و سرور و قوت نفس فرو نهد و آن جان حادث گردد مسکرت و اگر این نیست
آنرا مسکرت خوانند پس مسکرت عاقل است با نشاء و سرور و چنانچه خمر و مفرد و شوش قتل است بعد هم و در عالم نباتات پنج مسکرت یا دوی می آرد و
شجاعت سرست و قوت نفس مثل بطش با عاقل و انسانی است با عطا گفت بطش هرش که حشیش نیست است که در این اثر و سرور و
و اعتراض کرد بر آن شیخ مدبر الدین صاحب رساله و نباتات که در آن مسکرت و راجع همین است و آنچه بدانست که پنج یقین است که آنرا نشاء
گویند و قواموس گفته است که پنج گری است مشهور است غیر شیش بخبط مثل مجتنب مسکرت و اوجاع و ادم و سرور و وجع و افان نمی و افان
شده است اطلاق پنج حشیش را نیز با هم میکنند بعضی احوال از قول گفته اند که گویند و قوت می شود و طلاق که یک نال کرد و مثل این مسکرت یا نشاء و
شیر و دایان اجابت حشیش را و این باطل است زیرا که پنج غیر شیش است با آن و اگر دوی حرام است زیرا که انحصار کتاب و سنت و اهل بیت
بر تحریر متداول مسکرت اجابت وجود صفات که سبب تحریر نمودن چنانکه صدیقینی بازو شستن از کراهه از نشاء و سرور و دوی سجاده و سرور و دوی
و کلام حشیش اعظم باشد از پنج که یک عقل است و تحقیق نمی کرده است و نیز علی التبع و سلم از هر مسکرت و غیر چنانکه گذشت از احادیث و تحقیق و عوی کرده
است بخلاف و این غیر از حق است و او گفته اند که اگر احوال و اندک فرست و پنج بر الدین گفته است که درین سخن نظر است زیرا که حرمت معلوم
نیست در دین بضرورت پس اشک آن که فرجه این باشد تا مسن بیان آنکه غیب ظاهر است یا غیب مریضی است بر سابق که آن مسکرت یا نشاء که
قیاس قول کسی که یا سکا آن قائل است قول غیاس است و لیکن شیخ تقی الدین بنی قین العید و حرم کرده است که ظاهر است و حکایت کرده
اجماع بر آن و حق آن است که در نجاست حشیش قول است و قیاس حشیش ظاهر است زیرا که پنج نباتی نیست مگر آنچه آفاده شده باشد
بنجاست پوشیده مانند که این قیاس قول شافعی است و قیاس هب حقیقه آن است که نجاست و بی خفیه باشد چنانکه و آنه شعرا و آنچه در شرح
تبریز گفته ام ساس آنکه یا حردوی واجب است یا نه و صواب آنست که واجب است از جهت وجود اسکا و تحقیق تصریح کرده است و دروی
با نکه نباتی که دروی شده است مطر باشد واجب است دروی حدود و اعمی گفته است چه که مریض عقل است از غیر شرع باشد مانند پنج نیست متداول
دوی و قرانی گفته است که اتفاق کرده اند فقهای عصر مرخ از این اختلاف کرده اند که واجب دوی حردوی است یا نه و دوی مسکرت
یا مسکرت عقل است و در خلاصه حقیقه گفته است شرب پنج برای تداوی لباس است پس اگر نکرده دوی عقل حذرده نشاء و اتفاق و اگر سکا
حذرده نشاء و زهره و دوی صیفه و دوی پوست تشریح کرده نشاء و حذرده نشاء و ساج فروع متفرق است و یکی آنکه باطل کرده و نادر بر شستن
مصلحت آنرا یا دین مبین بر نجاست و طهارت است و بعضی گفته اند اگر بگذارد و نادر پیش از بریان کردن جانست نماند و اگر بگذارد

فی التاریخ و لیکن اکثر عظمایان در این منبر از جهت عدم رعایت عدالت و صدق و انصاف و عزافت و در شرط و در طلب ملک و عذاب انداخت
تغذیه قیام مشراطان - روانه بود و خود و عین کعب بن عجره - بضمیمه من سکون حیم در این اصحاب شجره ست و سبب اسلام او این بود که
مرا در اصفی بود و بزرگ میداشت آن را و عباد او این سلامت یا را و بود و روزی بدین اورفته بود چون وی از خانه برآمد عباد درون خانه
ورآمد و آن بت را بنشیند شکست چون کعب باز آمد بت را و شکسته و ریزه ریزه شده بغضب درآمد و خواست که عباد را دشنام کند باز بخود
در فکر رفت و گفت که اگر درین بت فائده می بود خود را نگاه میداشت پس سلطان مشعلین انصار بود و بعضی گویند بلکه از انصار بود - فقال قال
لی رسول الله - گفت کعب گفت مرا بخیر یا حبیب الله علیه سلم عینک بانه من اماره السفهاء بنهاده میدهم ترا بخدا از پادشاهی و فرمانی
بخیر من - قال و اذاک - گفت کعب و صحبت امارت سفهای بخیر یعنی این امارت کی خواهد شد و چگونه خواهد شد و چه کند ایشان قال
گفت آنحضرت - اماره اسکندر من نبوی - امارت سفهای امارت ایران است که در یک است که باشد بعد ازین - من غل غلیم فخصم غلیم کعب
آن کسانیکه در آیند بر ایشان پس تصدیق کنند و راست گویند ایشان را و دروغی که میگویند ایشان - و اعانتم علی ظلمهم و یاری میدهند ایشان را
بقول و فعل نظر بر ایشان - فلیسوا منی پس نیستند انگار از من برحیث - دولت منم - و نیست من از انگار من بحیث - و این برده و علی
الحوض و بر گزیدند برین حوض کوش را که محل خاص افاضه رحمت و نعمت است و درین وعید شدیست نبی ایمان و لیکن مرا و بنده
حرام است از او و فعل فعل و کرامت است - و من لم یغل غلیم و لم یصدم کعبهم و لم یغلبهم علی ظلمهم و آن کسان که در آیند بر ایشان فی تعصبات
نگیند ایشان را بر دروغ ایشان و اعانیت نکنند ایشان را بر ظلم ایشان - فادولک منی - و این منم پس انگار از من اندوس از ایشان من
و اول انگار و درون علی الحوض - و انگار از من آیند برین حوض را - روانه الترنی و النسانی - و عین ابن عباس علی النبی صلی الله
علیه سلم قال من سکون البادیه فغاف - گفت آنحضرت که کسی که سکون شود و بادی درشت خود سخت دل گیرد و از جهت عدم اعتدال مردم و جفا فی حق
ایشان و بدین دهن و شرع اندر مردم دشمنی را بول نامزد و خودی را نیک میگرداند و از جهت عدم محاسبه مصاحبت با علما و اهل خیر که سبب
تعلم اخلاق گردد (و بیت) - ده مرده مرده را اتمی کند - سید شربانی نور بر و دل کند - و من اقل العیال - و یک یک پیشه و پی حیدر و دو شکار و خوشتر
از بت لعود و مظهر غافل میگردد و اطاعات و لزوم جماعات و از جهت التزام بادی و دور افتادن از مقام رفعت و ذرات و این تنبیه است کسی را
که عادت کرده بدین و متمسک است بدان فی نیت تحصیل ثروت حلال و الا بعضی صحابا صید کرده بی شک بی شبهه مباح و حلال است لیکن
شاعری گفته است - بیت - اشرع اگر چه حلال است از عورت نیست - بلکه صید که ازیر چون توجانار است - و گفته اند که آنحضرت نفس نفیس و صدیق
کسی را هم من از آن کرده - و من اتی السلطان افقتن - و یکیک باید سلطان را که با بر و جا باشد می افتد و برادار فتنه و آرایش بحسب درین نیام
رواه احمد و الترنی و النسانی و فی روایاتی و آلوده و در روایت ابی داود و چنین آمده است - من از السلطان افقتن - کسی که ملازمت کند
سلطان را و بچسبند و خدمت وی باشد و فتنه می افتد و ما از او و عبد من السلطان و فتنه از او و من الترنی - و زیاده کند آنچه بچسبند از سلطان
ظالم و منزلت کم آنکه باده می کند و دری را از انظار و عین المقدام بکسریم - بن صدی کرب - بیخ کان و کراصلی است و در
اهل شام و حدیث او را ایشان است مات بالثمامه سبع و ثمانین شهرا و وفود یک سال بود - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت عکرمه

تقوی الهی و وصیت میکند شراب بر سر کار نمی برد و خدا را می سرسره می زند و در نهان کار تو را آشکارای کار خانی در زمان و آشکارا ظاهر در احوال
تقوی کنی - و اوقات فاسد - و چون بدینی کاری را بشی نزن کن - که ستم جو کند ستم را یا چون بدینی با کسی کنی کنی کنی - و با کسی
اصدا بشی - و مال کنی چنانچه بپایان چیز و آن سقط مطلق - و اگر چه بدینی از دست ناز یا توبه و الا تقبض می کنی - و با کسی
که بر داشتن آن بگردد است و او را آن معصوب - و الا تقبض می کنی - و حکم کنی قاضی مشو میان دو کس - و حسن بینی امامت علی بنی

صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابو امامه باجمی از آن حضرت - قال ما من اجل علی الا عشرة فافوق ذلك - گفت آنحضرت نیست
مردی که دلی و صاحب شود که در کس را پس زیاده از انظار باشد یا عادل شیکو کار باشد یا بد کار - الا ان الله عز وجل منول يوم القيمة - بلکه
بیاید و درگاه وی تعالی غل کرده شده روز قیامت - و الا عنقه - دست وی بسوی گردن وی - فیه که او اولیده شده - خلاص میگردد
او را بشی او را بپاک میگردد و اندوخته و بدی او - اولها امامت - ابتدای ولایت و حکومت و مکه همدن است که از هر سو هفت است
میگردد و مردم کم پیش میکنند که این چنین کرد و آنچه آن کرد و او سلطان امامت - و میان آن پیشانی است که میگوید چرا اختیار کردم و بد
محنت آنقادم - و آخر با خبری بودم التقیه - و آخر کار نماید آن رسوای است در دنیا بخاری و شمساری غل و در آخرت بگرفتاری غدا
و الحال تخفص بر روز قیامت بجهت بودن اوست اشد واقف - و حسن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است
از معاویه که گفت گفت آنحضرت - یا معاویه ان ولیت امر فافق الله و اعدل - ای معاویه اگر دلی گردانیده میشوی بپس تقوی کن خدا
را بر سر نهان عبادت وی و عدل کنی حال نماز است بطریق بی عمل - گفت معاویه پس همیشه بود من که گمان می کردم که مبتلا و کج بودم
بمعنی و کاری از حکومت و ولایت بقول النبی - ان جئت فکنت آنحضرت و خبر دادن می صلی الله علیه و سلم حتی ابتلیت - تا اینکه مبتلا
گردانیده شدم و عبارت گمان بجهت آن است که آن حضرت بکار شک و تردید گفت که اگر دلی گردانیده شوی بجهت کفایت آن وصیت
بعد از تقوی و چون وجود این دو صفت و نفس خود مستی یافت گمان برد که سبب ابتلا و امتحان خواهد شد و از عهده آن بسلامت نخواهد بود
و بعضی گفته اند که اگر آن انجالبی بجهت است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعین دانسته بود و بقرارداد واقع خبر داده که این نشانی است تقدیر
الهی برین رفته است پس آخرین امر وی این است و آنکه بگشت فطنی سخن علم و تعین است و الله اعلم - و حسن ابی هريرة قال قال رسول

صلی الله علیه و سلم - انما بدت من اربعین - چنانچه جوید بخدا از سر سال هفتاد و دوازده الصبیان - و چنانچه جوید بخدا از انمارت خود و آن
ظاهر آن است که امر هفتاد و ازاو سال بجهت است تا مشا و ل گردد و اما رت نیز بدین معاویه را که بر شصت سال شش سال که روایت کرده
شده است از ابی هريرة که گفت چنانچه جوید بخدا از انمارت شصتین پس وفات یافت ابو هريرة در سال پنجاه و نهم و مراد الصبیان اولاد مردان است
و هم ایشانند و در انشوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود ویدیم غلامان را یعنی کوکان از قریش را که بازمی میکنند بر سر من مثل روز نما
و در حدیث دیگر فرموده بود که لست من بر دست کوکان از قریش خواهد بود - روی الاحادیث الشیخ احمد - روایت کرده است این شش
حدیث را از فضل بن ابی ایمنه و روی البیهقی حدیث معاویه فی دلائل النبوة - و روایت کرده است بیهقی حدیث معاویه را در
کتاب خود که کسی بدلائل النبوة است و این حدیث از دلائل نبوة و معجزات آنحضرت است که خبر از غیب آینده داده و حسن بن

بالسخط و بالتقصیر و بدیسی بنده کمان و قتیله میفرماید که گذرد و گاه می باشد ای پادشاهان را بنیض و کراست و بی رضای و محروبت و مکه فانت
 سخطه انهم و فتح خشم گزین غلطان و رضا و حدیث روایت نفع سیدن است و قادر و خروقت و عجب کتاب کردن برسی و فایسند و شستن کار
 و آتقاهم که نیکو نشینان و فاساد و سوزانند و آب پس تکلیف میکنند ملک و عباد را عذاب بد و اسرم و راصل نمودن کلااست بر خیزند و میگویند
 نیز آمده و فلا اشتغال و انفسکم بالاعمال علی الملوک پس مشغول نگردانید نفسهای خود را بدعا و عیال کردن و بر باد و فایان و لیکن اشتغال انفسکم بالادب
 و لیکن مشغول دارید نفسهای خود را اندک رس که پرو دگر شما هم و انفسکم و وزیراری و خواری در درگاه من و کی انفسکم ملوک و تا کفایت کنم
 شملوک شمارا و باز دارم آنرا از شما و رواه ابو بصیر فی الحلیه و روایت کرده است این حدیث را ابو بصیر که از مشایخ علمای حدیث است و حدیث
 الاولیا که نام کتاب مشهور است باب یاعلی الولاة بنیض و کراست میان آنچه بر و الیایان است از آسان گرفتن و بر بانی و شفقت کردن

بر رعیت و ولایه انهم و جامع و الی حیاتی و غیره قضاة قضاة فی تفسیر **الفصل الاول عن ابی موسی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم**
 اذا بعث احدنا من اصحابی فی بعض امره قال و هو انحضرت چون میفرستاد وی بر یکا شست بی را از اصحاب خود بعضی کارهای ولایت خود می
 باشر او مفرده و بهیچ دم را با بزر و ثواب بطاعت فعل خیرات بیشتر فروده و اون و لا انصرفوا و نکر نیز انیدم و رابرییدن از عذاب بر کمان
 و تفصیلات و تفسیر ماینان یعنی جانب ایشان را برانما نید و امید بر سیم غایت ناید و و لیس و اولی الامر و او آسان کنید کار بر دم و دشواری نید و در
 اخذ حقوق مثل زکوة و خراج و غیره و غیره اندازانکه از او بکنند واجب را بر و در مشغول و متقی حلیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

علیه السلام بشیر و لا تنفروا سلکة ابی بکر و سیدم و راو انشید ایشان را بر ایشان رحمت و لا انصرفوا و نکر نیز انیدم و رابرییدن از عذاب بر کمان
 ابی بکر و سیدم و راو انشید ایشان را بر ایشان رحمت و لا انصرفوا و نکر نیز انیدم و رابرییدن از عذاب بر کمان
 که ابی موسی با شوی است معاذ بن جبل را با جانب من فقال پس گفت انحضرت در وصیت کرد که ای پادشاهان را بهیچ ولایت و امر و شرا و لا تنفروا
 تطاول و عدا و اختلاف آسان گردید و دشواری ناید و ایشان را بهیچ و نکر نیز انید و اتفاق کنید و بیع یکدیگر ناید و اختلاف نکنید میان خود و شیعی
 علیه و ما ندانگ گفته اند که حواله است که موفقت انجبین گویند و عن ابن ابی بکر و نیز زیادة لفظ ابن و میانش است که ابوبکر و سیدم و راو انشید ایشان را بر ایشان رحمت و لا انصرفوا و نکر نیز انیدم و رابرییدن از عذاب بر کمان

است از انجین انحضرت قاضی که نذام ابی بعضی حارث گفته اند و بعضی عامر و بعضی گفته اند نام او کنیت است از بنی امی علی او روایت
 میکنند از پدر خود و از علی و از بعضی از اصحاب و روایت میکنند از وی بر این وی عبد الله و دوست و سید و بلال و این حدیث از سید
 بن ابی بکر و است چنانکه در صحیح بخاری است که گفت سید بن ابی بکر و شنیدم بر خود و راوی ابی بکر و را که گفت فرستاد انحضرت بر
 و را یعنی ابی موسی اشعری و معاذ بن ابی بکر و این سید بن ابی بکر و نیز کوفی است نقد از عطفه خامس که گویند که چون ابن ابی بکر و در این حدیث
 را از پدرش که ابوبکر و است رعایت دارد در است سمع که گفته شود رعایت کرد و ابوبکر و گویند که قول می جده منافق این سخن است بلکه این
 تقدیر می باید گفت اباه چنانچه در صحیح بخاری است نعم بر نقد بر وجود این هر دو در است افتد اباه و جده و ظاهر اباه است فافهم و عن

ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الغدا رخصت و رواه ابو بصیر فی التفسیر و بدیسی عمید کنند و ایستاده کرده و مشغول و دی
 علی روز قیامت و نقد بر یونانی کردن و غالب امور و استعمال او در عهد شستن و فیقال بیده غدره غلطان بن غلطان پس گفته اند مشغول

و

روز قیامت این علامت عظمیٰ کنی فلان ابن فلان است بمقتضی علیّه و حسن انس بن العباس صلی الله علیه وسلم قال کل غادر لواله قیوم
گفت آنحضرت هر غدر را کند در عالمی است روز قیامت با عیون بر آنکه شناخته میشود و مشهور میگردد و بان علم و نسب میگردد و بان
شنیده میان اهل عرصات بمقتضی علیّه و حسن ابی سعید بن ابی صلی الله علیه وسلم قال کل غادر لواله غدر است و بمقتضی هر غدر غادر
را لوالی است نزد و روی است که غدره و سکون سنین محله و بر و این برای امانت اوست روز قیامت چه علم عزت و پیش روی
میباشد و وی روایت لکل غادر لواله او بمقتضی بر حق البعد غدره - بلند گردانیده میشود و آن علم برانداخته غدروی یعنی هر چند غدروی بیشتر
و غلبه بر و ای او بلند تر و مشهور تر - الاول غادر اعظم غدا - و ناخاکاگاه باشد و نیست غادر که عظیم تر است غدروی بنابر علامه - از امر عا
این را مدعی گفته اند یکی آنکه او با میر جانشین است که منولی شده بر امر تقدیم عوام و اسافل ناس امر بر کشتن ایشان احوالی اتفاق
دی آنرا و احوالی را در اهل حل و عقد و بی شبهه این غدر اعظم است زیرا که درین نقض عهده او رسول خداست برگزین کاری
بر خود که نتوانست و نتواند آن از کسی که نتوانست و نقض عهد مسلمانان است بخروج بر امام مسلمانان و نقض بفقو و اهل بیت
و ترک شغف و وفق و تیسیر بر ایشان انجست وقوع ایشان بر ج و مرج و فتنه و فساد و بعضی گفته اند که او با میر عا امام عظیم سلطان است
است و متصف و بی رعیت است از غدر بر امام لایسا غدر بر امر عا که گفته و فساد و درین اشد و بر این غصب است غدر - رواه مسلم الفصل العا
پنجم چون مرده بطنم و مشدیدا صبی جلیل قدیم الاسلام است حاضر شده اکثر مشرکها را و سکونت کرد در شام و دور ایام معاویه
و بعضی گفته اند در زمان عبدالملک و انت اعلم - ان قال لمعاویه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - روایت میکند که وی گفت
مر معاویه را در زمان ملک امارت وی شنیدم آنحضرت را میگفت من و لاه الله شیشا من المسلمین - میگویی و متصرف گرداند
او را خدا تعالی چیزی را از کار مسلمانان - فاجتنب دو آن جنتهم و علقهم و فقرهم - پس برده شود آنکس فرود و راج ایشان یعنی منع کن از آن
حاجات را از حاجات و نه برادر و حاجات ایشان را - فاجتنب الله و دن حاجت و غلبه و فقره - و برده میشود و خدا تعالی فرود و حاجات و
یعنی دوری اندازد و منع میکند از مطلوب و منول وی و قبول نمیکند و عا می او را و دن فرود و بر ضد فوق بر سر منی آید و حاجت خلعت
بفتح خای عجمه فقر تنگدست اند معنی تنگدست بر برای تاکید است یا مرد و حاجت آنچه کم و تنگ است و خلعت بیشتر و گردن برانان چون
مشتاق از خلعت است گوید و درون باطن حال در آمده یا از اختلال که خلعت پذیر شده است بآن حاجات از فقر شدید و خلعت که گفته
از فقر است یعنی فقر نیست که از حاجت شکسته شده و لهذا بعضی گفته اند که فقیر آنکه چیزی ندارد و سگین آنکه هیچ چیزی داشته باشد و بر
قول مشهور فجع معاویه رجلا علی الخراج الناس پس گردانید و برگاشت معاویه مردی را بر اجتماعی مردم - رواه ابو داود و الترمذی
و فی روایت له و لاه - و در روایتی مرندی و ماحر را آنچنین آمده است اعطی الله ابواب السماء و دن خلعت و حاجت و سکنت عی بند و خدا تعالی
در پای آسمان را فرود و حاجات وی الفصل الثالث پنجم ابی الشماخ - روایت میکند ابی الشماخ از پدر عم که مر او را است
بفتح غمره و سکون نای حال وی معلوم نشد و ظاهرا نیست که تابعی است - عن ابن عم له - روایت میکند ابی الشماخ از پدر عم که مر او را است
من اصحاب البی - از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انما فی معاویه - که وی آمد نزد معاویه - فدخل علیه پس درون در آمد و روی

فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول - پس گفت آن صحابی شنیدم آنحضرت را که می گفت - من و من امر الناس بشیء ما یکسبه
والی کو اندیده شد آنکار مردم چیزی را به هم اعلی با به دون السلسلین پیوسته است در خود را به سبب انان + اول الظلوم + یا بر بست در را بر تندی
او دمی الحاحه - یا بر اندازند حاجت هر حاجتی که بخواهد + اعلی الله و ذل ابواب رحمة عند حاجته و فقره - بر بند و خدا بر وی درگاه
رحمت خود را نزد حاجت وی و فقر وی با فقر می کند الیه - در وقت محتاج تر بودن وی بسوی خدا و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
ان کان اذا بعثت عماله به روایت است از امیر المؤمنین ع که فرمود بود چون میفرستادو عالمان خود را به شرط علیهم السلام لا ترکوا بر ذل و شرط
میکرد بر ایشان که سوار نشوید اسب ترکی را بر ذل و کسبه موحده و سکون را و فتح ذال مجله اسب ترکی خلاف اسب عربی و بر ذل و نه
یعنی فقر و غلبه و گفته اند که چون علت نمی گزیند خلاست تنها نمی از سواری اسب عربی بطریق اولی خواه بود + و لا تأکلوا انفسا به شرط
و یکرا که خودی آرد میوه را که پاکیزه کرده شده + و غنیمت شده است چند بار اتفاق پاکیزگی و لطافت + و لا تأکلوا انفسا به شرط
و انفس را به و لا تأکلوا انفسا به شرط و انفس را به و لا تأکلوا انفسا به شرط و انفس را به و لا تأکلوا انفسا به شرط
پس اگر بکنید چیزی را ازین مذکور + و نقد جلت بکلم العقوبه پس تحقیق فردوسی آید بشما عذاب سزا از خدا در دنیا و آخرت و احتمال دارد
که مراد حصول عقوبت از جانبی رضی الله عنه بدین جزو توخ و غزل - ثم یثمیم - پیوسته است میگرد رضی الله عنه عمال را باین
و مشایع همراه مسافر رفتن برای دوا کردن - رواها البیهقی فی شعب الایمان - باب العمل فی القضا و التوج من سبب
عمل کردن در قضا که چگونگی باید کرد یعنی بقضای کتاب و سنت و با جهاد و بذل محمود و در طلب صواب و در بیان تمسیدن
از حق و صدق کردن از اختیار آن **الفصل الاول** عن ابی مکرمه - بفتح با و سکون کات و تا در آخر صحابی بن مشهور
از اهل القضا اسم و فیه بضم فون و فتح فاقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تقضین حکم بین اثنين و یفصل
باید که حکم نکند بین حاکمی میان دو کس و حال آنکه وی نمی شناسد است زیرا که غضب مانع میکند از تمکین و تمسک و با جهاد و
بچنین بر حال که غیر باشد مثل جوع و عطش و مرض و مانند آن یستفی علیه - و عن عبد الله بن عمر و ابی هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حکم فیما بینک و بینک فصد حکم کند حاکم پس اجتهاد کند و اصحاب - و صواب کند و
بیا بد حکم را بران مجبی که حق است نزد خدا - فله الجران - پس مراوراد و فر دهر است اجرا جهاد و اجرا صابت - و اذا حکم فاجتهد
و اخطأ فله جرواحه - و چون حکم کرده و اجتهاد نمود و خطا کرد و در یافتن حق پس مراوراد یک اجرت و این حدیث دلیل
است بر آنکه مجتهد گاهی خطا میکند و گاهی صواب و بر هر تقدیر با جورت و تحقیق این مسند در موضعی کرده اند متفی علیه
الفصل الثاني عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جعل قاضیا بین الناس بکیه
کو اندیده شد قاضی و حاکم میان مردم - فخر ذل بکیر سکین - پس تحقیق ذل کرده شد بی کار و مرد و ذل غیر متعارف است
که جرات است از اهل ذل و نه اهل ذل بدان زیرا که بمشافتن برنج و اثم و در بی دوا و جاری سخت که منشی بملاک است
و فخر ذل بکیر سکین - پس ذل پاک ساخت است و این برنج عمر است بلکه حسرت و توبه و ز قیامت باقی است و بعضی گفته اند که مراد

آنست که هر که قاضی ساخته شد باید که بر جمیع دوا علی جمیعته و شهادت رویه و ادا دت نفسیه روی زیر که روی ذبح کرده و شهادت

فایم - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اتى القضاء و سأل کسی که طلب کند قضا را و سأل کند از سلطان که او را قاضی سازد - و کل الی نفسه - که داشته میشود و سپرده شود وی بسوی نفس وی و باز داشته میشود و توفیق و امداد و اعانت از وی چون سپرده شد نفس همه از اینجا شرف و فساد و غیره که شد شرف و نفس است - و من اگره علیه انزل الله علیه ملکاً یسده - و کسی که اگره کرده شود بر قضا و بر قاضی که داند که شود فرو می فرستد خدا تعالی بر وی فرستد اگر راست و درست میگردد و اندر کردار و گفتار او را - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه

و عن بريدة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم القضاء ثلثة و احد فی الجنة و ثلثان فی النار - قاضیان سه قسم اند یکی در بهشت و دو قسم در آتش و در نزد خدا - فاما الذی فی الجنة - هر جمل عرف الحق - اما آن یک که در بهشت است پس مرد است که شناخت حق را و دانست که حق با این جانب است یقظی به - پس حکم کرد بحق - و بر جمل عرف الحق فجار فی الحکم - و مردی که شناخت حق را پس جور کرد و حکم معنی دیده و دانست حق را با عیال کرد و فی الصراح جور میل کردن از راستی در راه و حکم کردن و حکم کردن بر کسی - فهو فی النار - پس آنکس در آتش است - و بر جمل قضی للناس علی جهل فهو فی النار - و مردی که حکم کرد برای مردم بنا بر جهل و نا شناخت حق پس وی نیز در آتش است بنا بر تقصیر و بذل محمود و در یافت حق - رواه ابو داود و ابن ماجه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من طلب قضا و لم یسأل حتی یشاک - کسی که خوا

قضا می سامانان را تا آنکه بیاید او را - ثم علب عدله جوراً بعد اذ ان غالب آید عدل او جور او را - فله الجنة - پس مراد است بهشت - و من غلب جور عدله النار - و کسی که غالب آید جور او عدل او را پس مراد است آتش ظاهر و متبادر دانست که مراد از غلبه عدل یا جور آنست که زیاده باشد یکی بر دیگری و بیشتر بود از وی و آن دیگر نیز وجود داشته باشد زیرا که حکم غالب راست و لیکن گفته اند که مراد در هر دو حالت آنست که چنان شود که یکی ملحق آید از دیگری و غالب گردد و بران یعنی عدل قوت گیرد و چنانکه جور و جود نماید و بر قوی گردد و چنانکه عدل ظهور نکند که افعال التورشی فایم - رواه ابو داود - و

عن معاوية بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما بعثه الی الیمن - روایت است از معاوی بن جبل که آنحضرت قنبله فرستاد او را بجانب یمن یعنی برای قضا - قال کیف تقضی - گفت آنحضرت چگونه حکم میکنی و چگونه حکم میکنی - اذ عرض که قضا و قنبله پیش آید تر تقضی - قال تقضی بکتاب الله - گفت معاوی حکم میکنم بکتاب خدا - قال فان لم تجد فی کتاب الله - گفت آنحضرت پس اگر نیابی آن حکم را در کتاب خدا - قال فتجد رسول الله - گفت معاوی پس حکم میکنم بپیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال فان لم تجد فی شیه رسول الله - گفت آنحضرت پس اگر نیابی در سنت رسول خدا - قال اجتمع برائی - گفت معاوی را می بینم عقل و فکر خود را فی الصراح اجتمع و توانائی و قوت را کالسبتن - و لا آتو - و تقصیر میکنم و اجتهاد و طلب صواب - قال

گفت معاوی - فغضب رسول الله - پس و مست نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی صدره - و سینه معاوی از برائتی است

۱۰. افاضه بیاوید علم، بمقال محمد بن محمد بن علی بن رسول الله صلی الله علیه و آله بر فضیله رسول الله گفت: آنحضرت پاس من استائش مرخصی را که توفیق دارم رسول خدا را پیغمبری که را صبی و خوشنود هست بوی رسول وی و درین حدیث دلیل مست بر شریعت قیاس و اجتماع بر خلافت اصحاب نظر ابر که منکر قیاس اند، رواه الترمذی و ابو داود و الدارقانی و عن علی بن رضی الله عنه قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله سلم الی الیمن قاضیا، روایت مست از امیر المؤمنین علی بن رضی الله عنه گفت: فرشتا و مرا آنحضرت بسوی من بفضایه نجات پس گفتم: یا رسول الله ترسلنی و انما حدیث السن، میفرمائی مرا انقضای و حال آنکه من نوسالیم و لا علم لی بالانقضای و نیست علم مرا کیفیت قضا را ندن و حکم کردن مقصود نمی علم علی الاطلاق نیست زیرا که وی رضی الله عنه علم بسیار داشت و را وقت و الا آنحضرت چگونه او را قاضی میساخت و بفضای میفرشتاد بلکه مرا احسان است که مشغول نبود بقصل خصومات و کیفیت دفع کلام، می و دعا علیه زیرا که ممکن است که مگر کینه یکی اذن او بدو بگیری بکفای یا بفعل و نهان ماند بر قاضی و امثال آن، فقال ان الله یبیدنی قلبک، پس گفت آنحضرت بدو رشتی که خدای تعالی مرا انجام است که درایت کند دل ترا و بنا بر طریق و کیفیت قضا را و و یثبت لسانک، و ثابت گرداند و بر جای دارد و زبان ترا بعد از آن تعلیم نمود آنحضرت بدو این که و کیفیت قضا را و فرمود: اذا قضا فی الیام یک جلالا فلا تقض لاول و حتی تسک کلام الآخر، و وقتیکه عرض کند قضیه را بسوی تو و دوم در پس حکم کن مرا اول را تا آنکه شنوی کلام دیگری را، فانه اخری ان تبین لک الانقضای پس بدو رشتی که این اولی و منزه او را تراست بآنکه پیدا و ظاهر گردد و برای تو قضا، قال، گفت علی رضی الله عنه: فما شکاک فی قضا، بعد، پس شک نکردم و در پنج قضا فی و حکمی بعد از آن و در حدیث دیگر آمده است که انقضایم علی، رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و ترمذی که حدیث ام سلمه، و من انجام است که ذکر کنیم حدیث ام سلمه را که در اول و این کلامه است: انما قضی بکم برائی فی باب الاتقصیه و الشهادات ان شاء الله تعالی، **الفصل الثالث**

عن عجمه بن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ما من حاکم حکم بین الناس الا اجاب يوم القيمة نیست حاکمی که حکم میکند میان مردم و حامل باشد یا حاکم مگر آنکه می آید روز قیامت بدرگاه عزت، و ملک آخذ بقیافه، و حال آنکه فرشته گیرنده است گردان او را، ثم یرفع رأسه الی السماء، پشتر بر میدارد و آنفرشته سر حاکم را بجنب آسمان چنانکه بر میدارد مثل سر مغول را مقصود بود که حاکم ستمه، قوی و غلبه و دست فرشته چنانچه سر مغول بجنب آسمان می باشد و مجال حرکت ندارد و این نیز بطریق دیگری است و ظاهر چنان می نماید که معنی آن باشد که بر میدارد فرشته سر خود را بسوی آسمان یعنی منتظر میباشد حکم الهی تعالی را که چه حکم کند چنانکه عادت کسی است که ایستاده میکند گنگه کاری را در پیش سلطان و میگوید گردان او را و نگاه میکند بجنب سلطان و سلطان در مکان عالی است و انتظار می برد که حکم میشود و این معنی مناسب ترست بقول و فان قال پس اگر میگوید خدای تعالی حکم میکند، الله، بدین را و را در دوزخ، الله، می اندازد فرشته او را، فی انما در محل افتادن نبوی بضم و او کسر و او تشدید یا سقوط و اصل اشتقاق وی از هو است که میان آسمان و زمین است، و این نیز

از آنجا که چهل سال جزایست صبر بر تمام عمل حسن و چون در سال یکبار می باشد مرد و مردان سال می دانند و در سال چهل سال از
 خزان است و در او چهل سال می سازد و در حق هر سال است نه تعیینی و تحدید یا بن هر سال موده و تعیینی بل تخمین بود و رعایت است و
 این حال در حکم عالم است و در حکم عالم حکم می شود که بر دارا و را بر وی می باشد چنانچه در حدیث بی امامه در کتاب الاماره و القضا
 گذشت احتمال دارد که در او حکم عالم در دنیا حکم باشد و الله اعلم . رواه احمد و ابن ماجه و ابی نعیم فی شعب الایمان . و عن عیاض
 رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یا مین علی القاضی العدل یوم القیمه . هرگز نمی آید بر قاضی عدل از بول
 و شتر و ایتان در بارگاه عزت و هبت روز قیامت . یعنی آنکه فیض بین انبیا فی ثمره قطره آرزوی بر قاضی کا کشته
 وی حکم نیکو و میان دو کس در یک خراک نشی قلیل حقیر است هرگز چه جای قاضی عالم حکم در شی کثیر عظیم . رواه احمد . و عن
 عبد الله بن ابی اوفی . و وی و پدر وی صحابی اند حاضر شد حدیبیه و غیره را و مشایخی را که بعد از او است و همیشه در مدینه بودند
 وفات آنحضرت بعد از آن که وفات وی آخر کسی است که وفات یافت از صحابه و رکنه سه تنه است و هفت یا هشتاد و شتر
 یا هفت وادی از صحابه است که شفیق میگوشید که امام ابو حنیفه او را دریافته و عمر بن الخطاب وقت شش یا هفت سال بود و الله
 اعلم بحال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الله . و در بعضی نسخ آن الله مع القاضی عالم حیر خدا یعنی لطف و توفیق و تاسیر
 او با قاضی است ما دام که جوهر نکرده است . فاذا جاز کل عینه . پس وقتیکه جوهر کند قاضی خلوت میکند و جدا میگردد و از وی خوابان
 میگردد و لطف و توفیق را از او . و لا یراه شیطان . و لا یراه شیطان و همیشه می باشد با وی . رواه الترمذی و ابن ماجه
 و فی روایتی فاذا جاز کل الی نفسه . پس چون جوهر میکند میگردد از خدای تعالی او را بسوی نفس او . و عن سعید بن المسیب
 مسلما و یرویا انهما فی عمر سعید بن المسیب که از عطای تابعین قدای ایشان است روایت میکند که مسلمانان و یک یهودی
 خدمت و یکبار کرد و در قضیه آمدند بسوی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه . فرمای الحق الیهودی . پس دیدم حق مرهودی را .
 قضی الی عمر . پس حکم کرد مرهودی را عمر بن الخطاب . فقال الیهودی . پس گفت مرهودی . و الله لقد قضیت بالحق بخدا
 سوگند هرگز به تحقیق حکم کردی تو بحق و جواب و قوائد که مراد بحق سبحانه باشد یعنی تمایز وی و توفیق و تسدیدی که میل نکردی
 کسی که بدین بود . و نظریه عمر باطله . پس زوی مرهودی را عمر بن الخطاب که مراد از آنکه این زون عمر او را برده بطریق
 رفیق و مطایر بود چنانچه عرف و عادت می باشد زون فقر و عفت که در دناک گرداند . و قال و یادر یک . و گفت عمر
 چه چیز و یلایانید ترا و از کجا دانستی که این قضای بود . فقال الیهودی و الله انما نجد فی التوراه پس گفت مرهودی بخدا سوگند
 بای یاسیم در توفیق . اندکس قاضی یعنی بالحق . بدین شان این است که نیت قاضی که حکم کند بحق . الاکان عین
 ملک عن شانه ملک . اگر آنکه می باشد در جانب راست وی فرشته و در جانب چپ وی فرشته دیگر . پس دانستند و می بخشند
 او را و سودا و درستی و راستی که او را و گفتار . و یوفی الله الحق ما دام علی الحق . و یوفی الله حق او را که آنکه بحق است
 توفیق و است و او کسی را بکاری . فاذا ترک الحق عجا و ترکاه . پس چون بگذارد از حکم حق را با لای را و دنا و در فرشته وی گذارند

اوراوی که نزد اوی وقتیکه در راه مالک و حسن ابن محبوب بنعیم و سکون و او در فتح با تمام او عهد الله است قاضی فی القضاة

و در اثر ابن عبد بن عمر بن عثمان بن عثمان قال لابن عمر - روایت میکند که عثمان گفت مر ابن عمر را رضی الله عنه

افترض بین الناس - قاضی شو که من میان مردم - قال اوتنا منی - گفت ابن عمر یا میگنداری و معاف میداری مر از این کار

یا امیر المؤمنین قال ما کم من ذلک - گفت عثمان با من مردم چه وجه مکروه میداری و اگر اهمیت میکند از قضا و قضا کان ابو القاضی

و تحقیق بود که قضا میکند و حکم میکند میان مردم یعنی در غیر زمان خلافت نیز - قال لانی سمعت رسول الله - گفت ابن عمر از آن

مکروه میدارم که کسی نمی شنیدم بنی خدیجه را - صلی الله علیه و سلم یقول من کان قاضیا فحقنی بالمعدل میگفت آنحضرت یکد باشد

قاضی و حکم پس حکم کند بعد از - فباخیری ان یقلب منه کفایا پس نزار است که هرگز و در آید از آن برابری نه سود کند و در زمان

و نه نواب یا بدو و عتاب - فباخیری و ذلک پس مراجعت نکرد عثمان ابن عمر را باز نگذاشت این سخن را بعد از آن و در گذشت و حکایت

نکود و ماناکه ابن عمر این سخن را و الله بزرگوار خود یا و گرفته بود که فرمود علی سلامت مانم از خلافت که نه زبان کند بر من نه سود کند

و خلافت بنعیم کاف بنیری را گویند که زیاد بنید از چیزی و مقدار حاجت باشد چنانکه کفای و در رزق و بعضی گفته اند کفای اگر کف

پس یعنی با نماندن و از و در شستن یعنی با نماندن از وی و از نماندن از وی از نماندن از وی و از نماندن از وی و از نماندن از وی

عمر بن قاضی و در روایت زرین از نماندن مولای ابن عمر این چنین آمده است - ان ابن عمر قال عثمان - که ابن عمر گفت عثمان را

یا امیر المؤمنین الاشیء بین رجلین - حکم نخواهم کرد من میان دو مرد چه عیبی زیاد بران - قال ان اباک کان فیضی - گفت عثمان

بدستی که پدر تو بود که حکم میکند و فقال ان ابی لو اشکل علی شیء پس گفت ابن عمر بدستی که پدر من اگر اشکل میشد بر وی چیزی از

حکم سوال رسول الله - می پرسید بنی خدیجه را - صلی الله علیه و سلم و لو اشکل علی رسول الله شیئ سأل جبریل - اگر اشکل میشد بر بنی خدیجه

چیزی سوال میکرد جبریل را - علیه السلام و انی لا اجد من اسأله - و بدستی من نمی یابم کسی را که پرسیم و را یعنی کسی را که جزم و یقین کنم

بقول وی که هوایست چنانچه آنحضرت بود و فافهم و سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - و شنیدم آنحضرت را که میگفت -

من عاذ بالله فذا عاذ بعظیم - کیسکه پناه آور و بخدا پس تحقیق پناه آور و بدان عظیم بزرگ که هیچکس بزرگ تر از وی نیست - و سمعت

بقول - و شنیدم حضرت را که میگفت - من عاذ بالله فاعینده - کیسکه پناه جوید بخدا پس پناه دهید او را و در گذارید از وی و از نماندن

ندیدید او را و دانی او نماند ان یحکمی قاضیا - و من پناه می جویم بخدای تعالی از آنکه گردانی مرا قاضی - فاعاذه - پس عفو کرد عثمان از

این معصیعت از وی و حکایت نکود و بقضا و قال لا تجد احدا و گفت عثمان خبر کسی را با من سخن که میان من تو گذشت تا بدو گران

هم بقول فتوبول نکند قضا را و این کار خاد معطل ماند و بعضی نسخ لا یجد احدا یوق جیم یعنی جبرئیل من کسی را و از وی شک کنم بر کسی و درین

امری که اصلاح و دین می بران باشد باب رزق الوالاة و دیایم یعنی آنچه نصیب و حق و لیان است و در بیت المال و دوا و خود

رزق ایشان را از آن از وقت ایشان و وقت عیال ایشان و بطرس و مسکن مرکب و جز آن آنچه بدین فرستند مردم و پیش از آنند برای

ایشان چنانکه از احادیث مذکور و در باب ظاهر میگردد و

الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

تا بجای شاه دیگ باشد و آنکه شریفین از دام او چنانچه میگید باز نرسد حکم شاه و همین بکمر لایق است از او شاه چنانکه قریب مجید و بیان طایف است
و جائز نیست نسخ کتاب بخیر و صحت و احتیاط از او که در این جز آن باشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم کردیم و بر علیه بعد از اقامت
مدعی شاه و او را در تمام مدینه یعنی اعتبار نکرد و وجود شاه را و او را طبعی گفته و خلافت در اموال است اما در دعوی بغیر اموال باشد
قبول کرده و شاه و همین با اتفاق در راه سلم و سخن علقمه بن ثعلب بنامی حضرتی کوفی است ذکر کرده است و او را این همان ثقات
بعن ابیه و روایت میکند از پدر خود و قال جابر بن جریج من حضرت و جبل من کنده گفت آدم روزی آنحضرت بسکون ضیاء که شهری
مشهور است از مدینه که مردی و گویا زنده که بسکون و سکون نون آن نیز قید که از من است آمدند این مرد و مخصوص است الی البنی یا یسوی غیره
صلی الله علیه و سلم فقال انحضری پس گفت مرد حضرتی یا رسول الله ان هذا غلبنی علی ارض لی - این در بعضی این کندی چه آمده است
در زمینی که مراست - فقال کندی ای رضی و فی دیدی پس گفت کندی این زمین من است و در دست من است پس این را باقی نیست
مرا این مرد حضرتی را دوری سختی - فقال البنی صلی الله علیه و سلم انحضری الیک بقیه پس گفت آنحضرت مرد حضرتی را آیا هستند مرا گویا ان قال
گفت حضرتی نیستند مرا گویا ان قال فلک مدینه گفت آنحضرت پس مرا تراست سوگند او - قال - گفت حضرتی یا رسول الله ان الیک
خارج برستی که این مرد کندی دروغ گو است - یا ای بانی علی ما صلت علیه باک نذر در جزیره که سوگند خود بران چیز است باشد یا دروغ
و لا تدر من شیء به و در جزیره گاهی نمیکند اینچ چیز و قول و چیز فعل - قال پس که که سده الاذکاب گفت آنحضرت نیست مرا ترا از وی
مگر آن یعنی سوگند و فاطم بن حلف پس رفت کن مرد از پیش آنحضرت ناسوگند خود - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما و بر -
پس گفت آنحضرت چون داشتند و او را و پس حلف صلی الله علیه و سلم اما و بر - اگر سوگند بخوردی بر این امر و تا بخورد و آن مال را بطلیم یطعن الله و بخور
مصرف به هر آنکه ملاقات میکند خدا را و حال آنکه وی تعالی از وی گردانده است از وی فراض است از وی در راه سلم و سخن ابی قریه
سبح رسول الله صلی الله علیه و سلم بقول - روایت است از ابو ذر کوی شنیده آنحضرت را که میگفت هر جمعی را پس غلبه من باشد که دعوی کن چیزی را
کنیت مرا را پس نیست آنکس را و بر طریق ما و بر این ظاهر آنست که این املاک است شامل است در عموم خود و ثابت اند از آن حال ظاهر است
و یقین و مقصد من التار و جابیه که بسا و دو حیا گویا بجای شست خود را از شستن و من در راه سلم سخن همین خالد از شاه بسیار است
روایت میکند از آن حضرت و از او و یثرب و از ابو طلحه و از ابی بن عثمان و از زید بن عبد الملك و معنی گفته اند را یا من حایره و هو این حسن عثمان
نست فقال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما انحرکم غیر الله و ما گفت آنحضرت که این خبر نه هم شما را به بهترین گویا ان - الذی یاتی الله و
قبل آن یسأله ما به من گویا ان کسی است که می آید شما را و خود را پیش از آنکه پدید شود از گویا یعنی گویا میاید و حفاظ حق میکند پیش
از آنکه از وی پرسند که گویا ای اهل نزهت آنست که شما را و نه دیگر که بعد از طلب شما را از وی و واجب است شما را و دان و نور طلب
و پوشیدن شما را و دود و فضل است تحقیق و او شده است حدیث در دست قوی که گویا ای و نه طلب که در دست خود از ایشان گویا
پس گفت که او از من حدیث غیر الله را و قایل بکی آنکس این محول است بر یک که نزد وی شناساقتی است حق و نمیداند که وی را که شاه است
پس خبر میکند او را که من شاهم ترا و درین تفصیه دوم آنکه این در حقوق خدا است مانند زکوة و کفارات و زکوة و ولایت و وصایا و مانند

رمضان که یک یک یاران از محمد و رسول خدا و برپا دارد نماز را و روزه دارد و ماه رمضان را که همان صفای علی الله ان یرضی عنکم باشد لازم و ثابت بر فضل خدا که در کرد و او را در بوشته بهجا بدی سبیل الله را و مجلس فی الزمان و لدیفیه به جواد کند نگش را و خدا را بشنید و زمین خود که زانیده شده است و در آن تخصیص با قاضی صلوة و موم رمضان تنبیه است بر عظم شأن این ماه و از جنت خود و بزم آن بر عاتق مسلمانان بختای نکرده و حج که بر یکس واجب نیست الا کسی که صاحب مال است و استطاعت دارد و قالوا افلا بشرین گفتند صحابه یا ایس بر خوش تر یا سیم مردم با حال آن فی الخیلة یا تو در جبهه گفت آنحضرت برستی که در بشت صد پاره است - احدی آنها

لجاء به بنی سبیل الله - آمده کرده است آن در بخت و طاعتی که در جهاد کنندگان را در راه خدا - باین الله جمیعین که با سبیل الله و الارض مسافت میان هر دو پایه چنانکه میلان آسان می بین است یعنی ازین بشارت به پدید آمدن و در بشت با یاران نماز و روزه بطریق و جواب از آتش نفع و لیکن در اینجا در جات و فضائل دیگر است که در یافتن میشود که در راه خدا پس سبب کند و در دیانت آن نیز جهاد و قافله اسانم الله فاسا کوا افردوس پس چون سوال کنید از خدا بخواه بشت است پس سوال کنید فرمود پس بکشتی که فرمود پس اوسط بشت است یعنی احدل و افضل بشت است و وسط بترین چیزی را گویند و اعلی الخیلة و فرمود پس بالاتر و بلندترین بشته است - و قوه عرش الرحمن - و در برابر عرش خدای تعالی بشت است و افضا عرش بر حمان معلوف و مناسب است میان عرش محمد که چنانکه عرش احاطه کرده است تمام جهاد و اجزای عالم محسوس را تحت پروردگار تعالی و قدس احاطه کرده است همه اجسام و از روح محسوسات و منقولات عرش را و جز آن - و منتهی تفرج آنها را بخت است - و از فرمود پس چون می آیند در وان میشوند و برای بشت و فرمود پس شوق از فرموده است یعنی سحت و عظمت - و راه البخاری و وعده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الجاهل فی سبیل الله مثل الضال المفقود المفقود القاتل بآیات الله - حال و قصه عجیب جهاد کنند و در راه خدا آنچه حال و قصه و زده دارند و شنبه بر او طاعت کنند و قیام نمایند بآیات خدا است - و لا انقصر من صیام و صلاوة - که سبب میشود آن صائم قائم از صیام و قیام اگر چه مجاهد را فقیر می باشد و بعض اوقات ثواب و خردن و ماندن آن و لیکن در حکایت که فرمودند و آن عبادت اصلا نوشته میشود و ثواب آن چه بیشتر بر هر چیزی آرام و ذکر قنوت که در نماز و فعل قیام است شیفت علیهم - و وعده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یخرج فی سبیل - اجابت کرده و عطا می نماید ای تقوی که کسی را که بیرون آمده است بهجا و در راه وی بلاخرجه الا ایمان فی - و حالیکه بیرون نمی آید او را که ایمان آوردن بسن - و تصدیق بر سبیل - و راست گوشتن پیغمبر من امری برای خدا و طلب رضای او بر آنکه در طلب دنیا و دینی دریا و ان ارجع به انما من ارجو فی نفسه - که باز گردانم او را بخواهد چیزی که یافته است از آن در ثواب آخرت فقط یا غنیمت با اجر و در بعضی روایات و غیره بعد از آن آمده است چه غنیمت منافی از غنیمت او و قوله الخیلة - یا دومی آرام او را در بشت یعنی با سابقان حساب علی عذاب یا می در آید بعد از موت پیش از در قیامت چنانکه گفت ایا و عند ربکم اگر چه گشته شد باز نماند و شیفت علیهم - و وعده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی یسئ بدیهه لولا ان رجالا من المؤمنین لا تطیب انفسهم ان یخلفوا عنی - گفت آنحضرت بخبر اسوگند اگر نمی بود ترس و فلا خطی آنکه مردان از مسلمانان می خفتند

اورا باین فضیلت الهیه بعد از وی که کرامات دیگر نیز خواهد بود - رواه مسلم - و عن ابی سعید و الانصاری بحاجب ان مشورت بحال
 جابر بن عبد الله بن قيس بن مسلمة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من شرب ماء من ماء زمزم لم يمت حتى يشرب من ماء زمزم
 الله پس گفت آن مرد این نافر در راه خداست یعنی تصدق کرد و او را در راه خدا نفع حاصل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت که
 بوم بقیع مسجد است . تا چه . متر باین یک نافر در دنیا است ثواب به قصد نافر است . بکلیب مخطوطه . هر آن که به قصد خدا کرده شده است
 چنانچه این نافر از دنیا خواهد بود و که مضاعف ثواب گاهی تا به قصد میرسد خصوصاً این طور علی که از برای جهاد داده . رواه مسلم .
 و عن ابی سعید ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث بقاء - روایت است از ابی سعید خدی که آنحضرت فرستاد لشکری را بفتح بکون
 سین و بفتح تن لشکری که کجائی فرستاده شود . ابی جی لیحیان بن بزیل - بموی بنی لیحیان بکسر لام و بفتح زاده که بطنی است از قبیل اخیان
 بصره با فتح زایل به قتال ان سبع من کل عربین احبها - پس گفت آنحضرت باید که بر خیزد و برود از هر دو عربی از ان یعنی از
 هر قبیله ای که عدوی برود . و الا جربینما . و جفر و ثواب جهاد لشکر خواهد بود میان هر دو این محمول است بر خلفت شد قاعد
 از جهاد که افعال الطیبی . رواه مسلم . و عن جابر بن سمرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من شرب ماء من ماء زمزم لم يمت حتى يشرب من ماء زمزم
 خاله بنی و اقص - قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من شرب من ماء زمزم لم يمت حتى يشرب من ماء زمزم . و عن ابی قیس
 علیه السلام ان من شرب من ماء زمزم لم يمت حتى يشرب من ماء زمزم . و عن ابی قیس علیه السلام ان من شرب من ماء زمزم لم يمت حتى يشرب من ماء زمزم .
 رواه مسلم و عن ابی قیس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يحکم احدی بعل الله بخرج کواینه و می شود بی در راه خدا
 حکم که بفتح شته کردن . کلام و کلام شکلیه . و الله علم من یکلم فی سبیل الله و خدا او را ترست کسی که تخرج کواینه می شود در راه وی
 الا جاد بوم القیوم وجه شعیب و اما - که آنکه می آید در دنیا است و حال آنکه راحت وی میریزد و خون را از وی شیب بفتح شته و عین حمل و
 با وجوده روان کردن . آن شیب بفتح ناودان . اللون لون الدوم - رنگ زنگ خون . و الريح برح المسک - و بوی بوی مسک شقی
 علیه . و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من احد یدخل الجنة یحب ان یرجع الی الدنیا - نیست هیچ کی که در آید
 بهشت را و دوست دارد که باز گردد بوی دنیا . و لو لماتی الارض من حی - و باشت . و الا انچه در زمین است . الا الله شریکها
 یرجع الی الدنیا - که نشاید از دنیا می کند که باز میگردد بوی دنیا بفتح شته و عین حمل و با وجوده روان کردن . آن شیب بفتح شته و عین حمل و
 انچه می بیند از زندگی و ثواب به شقی علیه . و عن مسروق - تا بوی کبیر از اعلام فتناست اسلام آورده پیش از وفات آنحضرت
 علیه السلام و مسلم و دریا فتنه صدر اول را از خطای اربعه و این مسود و عایشه و خدیجه و ابی طالب و ابی سحر و او را در بخوابی
 و دیده بودند پس ایستاد از ان روز مسروق ظاهر شد چندان نماز کردی که با پای او آبیادی و چون بچ رفت جز در مسجد خواب نکریدی
 قال سلمان عبد الله بن مسعود عن هذه الآية - گفت مسروق پرسیدیم ما بن مسعود را از تفسیر این آیه . و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
 انهم اموات - ایها عند ربهم هم قتلوا - و لو انهم لم یکنوا الا ناسا من الناس لکن الله لیس فیهم روح - و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
 انهم اموات - ایها عند ربهم هم قتلوا - و لو انهم لم یکنوا الا ناسا من الناس لکن الله لیس فیهم روح - و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
 انهم اموات - ایها عند ربهم هم قتلوا - و لو انهم لم یکنوا الا ناسا من الناس لکن الله لیس فیهم روح - و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله

از پیش خدا یصلی الله علیه و سلم فقال ارواحهم فی الجواهر طیر خضر لما قادیل محله و بالعرش - پس گفت آنحضرت ارواح شهیدان در میان
 پرندگان سبز است و در آن پرندگان را قادیل یا است آویخته شده به عرش که حکم آتش بر آن دارد و در تشریح من الجبهه حیث شانت بیچهره آن
 عیون را بر پشت هر جا که میخواهند نشو و نما می آید الی انک التناذیل بر چه جرح میکنند و با شش میکنند بسوی آن قنادیل مطلقه الیهم برسم
 اطلاع پس مطلع شد بسوی ایشان پروردگار ایشان مطلع شد بی بعنایت خاص تجلی مخصوص و فعال بل آتش شوقیاد پس گفت پروردگار
 تعالی آیا خواهش دارید چیزی را بفتح آرزوی و ابرید و قالوا ای شی شستی و نحن نسر من الجبهه حیث شنتا گفتند چه چیز میخواهیم و از تو نمی
 و حال آنکه ما هیچ چیز را بر پشت هر جا که میخواهیم بفعل فلک بهم شکست مرات پس کرد پروردگار تعالی آنرا یعنی سؤال را بایشان سه بار
 علماء را و آنهم تیر کرد آن را پس بنگاریدند و دانستند ایشان را که البته گذار شده نشوند از خواستن و سؤال کردن یعنی در
 که مراد پروردگار تعالی و تقدیر آن است که البته چیزی نخواهند و قالوا یارب نریمان تو را و احسانی اجدا و ناگفته ای پروردگار میخواهیم
 که با نگرانی جانمانی ما را در تمامی ما را بدینا بفرستی یعنی نفسی فی سبیلک مره اخری بیتا آنکه گشته شویم در راه تو و شهید شویم بار دیگر
 علماء را ای ان پس هم حاجت ترک کرد پس چون دانست پروردگار تعالی که نیت مرایشان را بچ حاجت اجابت حصول ثواب عظیم که مره اولی
 یافته اند و اگر مره ثانی نخواهد پذیرفتل آن خواهد بود و حاجت نیست بآن زیرا که ثواب شهیدان یکی است و آن را خود باقتنار گشته اند
 و تکلیف کرده نشدند نخواهش سؤال و رواه سلمه اگر گفته شود که اگر بار دیگر پذیرفتل همین باشد پس سوال ایشان رد ارواح را با حجاب
 ها گشته شوند در راه خدا بار دیگر چه فایده دارد و جوابش گفته اند که مراد و مقصود ایشان باین کلام قیام بود بوجه شکر است و در مقابل کثرت
 که انوار کرده است خدا تعالی را ایشان نه حقیقت سوال رد ارواح و میتوان گفت شاید که در خیال ایشان آن آمده باشد که با وجود
 بهر دو کمال ترجیح خواهد بود و از بار اول بجهت خیر است و مناسب و لیکن حق تعالی دانست بجهت عادت خود که مثل همین خواهد بود
 پذیرفتل که حاجت نیست بدان پس گذارشت ایشان را شکر سوال فافهم مانند آنکه رویت خدا عزوجل اعظم و اتمم است از آنچه شما
 پس چرا آنرا نخواستند و جوابش آنکه شاید که رؤیه التذلل شأنه موقوف باشد بر کمال استعداد که لائق است با حق حاصل نمیشود و اگر در
 رؤیه قیامت پس بگوید اندوی سجده و الهامی ایشان را تا وقت حصول آن استعداد یا علم بخشید ایشان را بآن که قبیل و ممکن است
 که مراد حق سبحانه و تعالی چیزی از مشمولات و لذات جسمانی باشد که اگر نخواهند آنرا نیز دهند پس ایشان بر بطریق رضا و قناعت
 و شکر گذارند و این گفته که گفتا بآن کردن فافهم تنبیه گفته اند که ایدار عاراج شهیدان در جواهر طیر و در رنگ وضع در و جواهر است در
 صنایع باین جهت که میگویم و بقصد رد آرواح ایشان در پشت باین صورت نه متعلق باین ابدان و در دوران بیچهره در ارواح
 در ابدان چنانکه در ابدان دنیا دیده بودند و در جواهر طیر جای میکنند در پشت و می بایند روح آن و مشاهده میکنند احوال
 و لذات میگردند بدان و خوشحال میگردند بآن و آنچه حاصل میگردد از قرب حضرت رحمان و جوار ملائکه مقربین و توفیق در جنت اعلی
 و این است مراد بقول حق تعالی یزقون فرحین بآنا هم بقدر من فضل و منفعت میشود و باین تقریر شبهه یک یک تسک کرده است
 باین و در قول و توفیق یک گفته است که این ترنیل و تقیص است مرایشان را که از ابدان انسانیه با جسام حیوانیه آورده و

یا آنچه در قسم خلق واجب تر بود یا از وی بجزی نیست یعنی علیکم سبب دخول جنت است و با شترکان است و مرد و دایستان پسوی
 بهشت عمل کردن است فقال عمر بن الخطاب عن فتح بن مسلم و سکون یا بن الحارث بن ابراهیم انصاریه بنی امیه انصاریه ابراهیم بنی
 با و سکون مجوز توبین وی کلا الیه است گفته میشود و در مقام تعجب و وح و رضا و تکرار از برای سبب است چنانکه میگویند زنی زنی -
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا محمد بن علی تو کمال شیخ پس گفت آنحضرت چه چیز بر میدارد و ترا برافتنن تو این کلمه را گو یا خیال کن
 آنحضرت که این قول صادر شده است از عمر بنی نیت و فکر و تامل شبیه نقول کسیکه راه نزل و مزاج می رود یا از جهت خوف قتل و جان
 وادق استعظام است بعد از آن گفت پس نفی کرد و عمر آنرا از خود بقال گفت لا والله نیست چنین گفتیم آنرا بخدا سوگند یا
 رسول الله ابوابان کون من الیها مگر محبت امید که با شتمن از اهل جنت و بشوق اینک و دریم آنرا در بایم ثواب آنرا بقال گفت
 من الیها گفت آنحضرت پس بدرستی که تو از اهل جنتی بقال گفت انس که راوی این حدیث است و فخر جملت من قریه پس
 بیرون آورد و عمر بنی خمار از ترش خود قرن بفتح قاف و را و نون کیش جبار چه که خوب ندارد و از جوب که چه ندارد و جمل یا کل منزه
 پس شرح کرد که بخود و از آن - ثم قال لئن انا سمیت حتی اکل غمائی پیر گفت عمر الله اگر زنده مانم تا آنکه بخورم غمای یا خود را اینها
 بخورم بطولت بر منی که آن حیات حیات و از است کنایت است از شوق و شای اقبال و بذل روح بقال گفت راوی و غمائی ما کان مع
 من الا شرفنا ثم پس انداخت و بجز بود و بوی از غم یا پیر بقال کرد و شترکان را حتی قتل تا آنکه گفته شد و بود وی رضی الله عنه اول کسی
 گفته شد روز بعد از انصار به رواه مسلم و حسن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تعدون انتم فیکم چه می شمارد
 و چه گمان دارید بشید را و میان شما که کدام حالت است که بوی ریش نه شادمانی یافت و شنبه کیست و کدام است شنبه بقال و -
 گفته یا رسول الله من قتل فی سبیل الله فهو شهید کسیکه گفته شده است و در راه خدا پس وی شهید است - قال ان شهدا اثنی
 اذن فیل گفت آنحضرت برستی شهیدان امت من برین تقدیر هرگز نیست که اند شهید نه خبر نیست و مان من قتل فی سبیل الله فهو
 شهید کسیکه گفته شود و در راه خدا پس وی شهید است و من مات فی سبیل الله فهو شهید و کسیکه عمر و در راه خدا بی آنکه گفته شود
 پس آن شهید است و من مات فی الطاعون فهو شهید و کسیکه میرد در طاعون و دیگر زود و در جای خود صبر کند و میرد پس وی شهید است
 و تحقیق سببی طاعون و احکام آن و در جای دیگر ذکر کرده شده است و تحقیق آن است که طاعون ایجا یعنی و باست که مرض عالم است
 و من مات فی البطن فهو شهید و کسیکه میرد در علت شکم اسهال یا غیر اسهال پس وی شهید است پس این طوائف و در نهایت
 و درجات که مستحق انذار اند و شترکین در جمیع احکام رواه مسلم و حسن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ما من غازیة او تمره بنیت بیج جماعت غرا کنند یا سر بر افشیدن و کسر او قشید یا پار از لشکر و فوجی از آن که شترک
 بر اعی جگات خود از شادان لشکر بزرگ و مطلق اهل سیر بران است که اطلاق میکنند غزوا را و را بخدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفیس
 شریف خود حاضر نمید و سر را و را بخدا خود خود و غزوه رفت شامل هر دو معنی است و لغزه و در هر دو جا گفت و لغزه و لغزه و مسلم
 نیست بیج غازیة یا سر که غزاکند و در دنیا این نیست اگر و سلام است مانده اما کافر و خدا را کفری اجوریم مگر آنکه بیستند و تحقیق

کشف است که تیردینا و وثاق ابرای خود را که غنیمت و سلامت است و باقی ماند یک ثلث که ثواب غزو و مجاهدی دین
و قصد کشت و کشتن روز قیامت خود را پس یافت و برین حساب که یک سلامت ماند و غنیمت دیگر یک ثلث یافت و وثاق
باقی ماند و ما من غازی و سرشقی و غنیمت پنج غازی یا سریه که کشته و غنیمت کند و تحقیق بضم و سکون خاتم جمعه و کفار
بقاف از اخلاق بی غنیمت و صید با گرفتن غازی و صید و پیرا باز گرفتن جوینده و وثاق و غنیمت پنج غازی یا سریه
که مصیبت زده شود قبل یا جزاحت و الاکم اجرهم مگر آنکه تمام میگردد و ابرای ایشان و هر یک ثلث باقی می ماند بر هر تقدیر قصد
غزو و مجاهدی با عدل دین و نیت اعدا و کفر حق بی ابر و فائده و ثواب نیست ان الله لا یغنی عنکم الدین و عنکم
الابی هر سیه قتال قتال رسول الله صلی الله علیه و سلم مات و لم یغز و کسی که مرد و غز نکرد و ولم یجرح بلفظه و حدیث نکره
بغیر انفس یا یعنی قصد و آزادی آن اندر نشت و نکلست بدل خود ای کاش که در غزای با ششم و در راه خدا جهاد کند و کشته شود بموضع
گفته اند یعنی آنست که همیشه در راه خود مجاهد باشد و نشان آن در ظاهر ساختن آلات و ادوات جهاد است چنانکه در قرآن مجید
میفرماید و اراوها لخرج لاعداءه و یعنی اگر خود را مستند بر دین آمدن و مجاهد بر آید ساخته میگردند برای آن ساز و ساخت
پس بر که غز نکند و اراوها آن هر چند کشته باشد یا علی شقیب بن ثقیف و همی و قریب از انفاق بسبب مشابعت وی من منافقان را
که مختلف میکنند از جهاد و بعضی شایخ و شگاف و فراهیم آورده و در پیوند کاسه و رده سلم و عن ابی موسی روایت
ست از ابی موسی شعری که قال گفت و جابر بن ابی البقیه صلی الله علیه و سلم فقال آمد مردی بسوی آنحضرت پس گفت آن مرد
الرجل یقاتل لیسلم و مردی قتال میکند برای غنیمت که مالی بدست آورد که بدان نمی شود و الرجل یقاتل لادکر و مردی قتال
میکند برای نام و او آن نام در مگویند که در دین خدا کاری کرد و این سه سده است بضم سین و الرجل یقاتل لیری مکانه و مردی
قتال میکند برای این غرض که دیده شود و مرتبت و مکان او در شجاعت و مردانگی در دین ویری و جهاد و بعضی دیگر گفته اند یعنی
ما یجاءد و ما یقاتل خود را و این ریاست و عمن فی سبیل الله پس کیست در راه خدا و جهاد و رضا و قال من قاتل لیکون
کلمه الله و علیها گفت آنحضرت کسی که قتال کند برای آنکه باشد یک خیر او دین اسلام بلند تر از کفر و کفر و کینه کفری و موفی سبیل الله
پس او است در راه خدا و جهاد کننده برای وی قتال می شود و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رجس من عنة
تبوک روایت است از انس که آنحضرت بازگشت از غزوه تبوک که نام زمینی است میان شام و مدینه و این آن غزوه آنحضرت
است و خدا من لایته پس نزدیک شد از مدینه و فقال ان بالمدینه ثلث اقوام اما سر تمسیر اهل بیت گفت آنحضرت بدرستی در مدینه گرد و همایند
کسی که برود و شایخ سیر کردنی و حلاطه تم و ادیا و بریدید شایخ وادی و بیابانی را و الاکالوا حکم مگر آنکه بودند آن گرد و همایند بدل
و محبت و دعا اگر چه بظاهر و در اجزایک اندا که هر شمارا منزهت فضل است و این نیز بر تقدیر یکم و شایخ و دنی و ادب
و در روایتی اجماعی الاکالوا حکم من لفظه که ملائکه گویند الاجر و ملائکه شرابک شده و غار و در و ثواب مگر آنکه را حلالا گفتند
صدا به رسول الله و هم بالمدینه و حال آنکه ایشان در مدینه اند یعنی با وجود آنکه ایشان در مدینه باشند و نیز بر دین نیامده و از انقیاد نمرود

چگونه با ما باشد. در او رجحانیک شونده. حال به هم بالمذنبه گفت: آنحضرت و ایشان در میان ما بودند آن غیر تریاک اندر ما هیچ مسلم اندر ما که
 منع کرده و از کشته شدن ایشان را از غرر اغدر مثل بجاری و پیادگی و بی سالی و مانند آن و درین حدیث فضل نیست غیر از این وفات
 آن است. در راه بخاری در راه مسلمین جابر و عثمان و عید الله عندهم و قال جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال
 البهادر آمده وی بسوی آنحضرت پس طلب افون که در آن آنحضرت در جهاد و فقال احمی والدک پس گفت آنحضرت آیا زنده اند پدر مادر تو
 قال نعم گفت آنمرداری زنده اند مادر پدر من. قال نعم ما تجا به گفت آنحضرت پس در مادر و پدر منی در خدمت ایشان جهاد کن
 یعنی بودند تو در خدمت مادر و پدر نیز حکم جهاد و در این بر تقدیری هست که جهاد نقل باشد و همچنین است حکم نماز روزه و حج و سایر
 عبادات بخلاف فرض یشقی علیه و فی روایت خارج الی والدیک فاحسن صحبتها پس رجوع کن بسوی والدین خود پس بگو که صحبت
 ایشان را و خدمت کن و ادای حق ایشان کن. و عثمان ابن عفان عن ابی بنی سلمی الله علیه و سلم قال قال یوم الفتح گفت
 آنحضرت مغز فتح و لاجره و بعد الفتح نیست هجرت فرض بعد از فتح که هجرت پیش از فتح فرض عین بود از مکه بلکه از هر جای که کسی در دار کفر بوده و
 اسلام آورده بود که اهل دین در دین مکم بوده اند و ضعیف بوده اند پس فرض کرده شد هجرت تا استقامت کنند و زایل گردد و در مشرکان
 و اعدایان مسلمانان چون فتح گذشت زایل شد علت و وجود این شجاعت مفارقت اوطان از جهت جهاد یا فرار از دار کفر یا فتنه یا طلب
 علم یا زیارات مساجد نشانی است تا روز قیامت و گاهی فرض میشود و بخیل کفایت خروج طائفه از مسلمانان از برای تفقه
 چنانکه در تکران مجید فرمود و خلوا الفرس من کل فرقه من طائفه تفقه فی الدین الایه و لکن جهاد و نه و لکن جهاد و نه و جهاد
 است و احوال آنست که هر چه و چون طلب کرده شود بر آمدن از برای جهاد یعنی امر کنند بر بیرون آمدن برای جهاد و فافهم و پس بیرون
 آمد و اطاعت کنید او را یعنی فرض نیست هجرت ساقط شد و لیکن فرض نیست جهاد و باقی است یشقی علیه و **الفصل الثانی** در جهاد
 بن حصین و بعضی ها ففتح صاحبانی مشهور است. حال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزال طائفت من امتی یقاتلون علی حق
 بعینه خواهند بود طائفه از امت من که قتال میکنند بر حق و اعلائی کل دین ظاهرین علی من ناهم و در حالیکه غالب اند بر کسی که کفر
 دارند ایشان را جنتی قیال آخرتیم المسج الدجال بشا آنکه قتال میکنند آخر این است که مراد این عیسی علیه السلام است و حال را در مسلم
 و حال است بجهت مسوح بودن یک چشم او یا مساحت کردن او روی زمین یا و لیکن اطلاق مسیح بروی مقصد به حال آید و مطلق عیسی
 علیه السلام افتد. در راه بود و و عثمان ابی امامه عن ابی بنی سلمی الله علیه و سلم و روایت میکند ابوامامه بسبب که صحابی مشهور است
 از آنحضرت. قال لم یمنعوا من غیره فافهم و گفت آنحضرت که یک غیر آنکه در ساحتی کنند سبب هیچ غازی را یعنی اگر خود را نکند و غازی را
 مگر و بواسطه که بقوت آن غزا کردند و بویحیلت غازی باقی اهل یا خلیفه شود و هیچ غازی را در اهل و عیال او که رعایت و محاسن
 ایشان کند بعد از وی و اصحاب الله بقار بمثل یوم القیمة میرسانند او را خدای تعالی حادثه سخت پیش از روز قیامت است
 سختی روزگار و نام قیامت. در راه بود و و عثمان الفرس عن ابی سلمی الله علیه و سلم قال جا به و الله کین با موالد جهاد
 کاخون را با الهامی خود که هر موال کیند و در آن و افهم و بذات های خود که خود را فدا کنید و در آن و کشته شوید و کشته گیرید.

اول سنگ مرمر یا ناهای خود درست کنید و دشنام بجان ایشان را و درین باطل ایشان را و دعا کنید بر ایشان بخندانان بر خیزد و
 بر سرانید ایشان را قاتل و بنده خاندان و دعا کنید بر مسلمانان را بر مهر و نیت و در غلایند مردان و دلاوران را بر جفا و رده
 بود آورد و انسانی و دانی و سخن بانی هر برهه خال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انشوا اسلام فاش کنید اسلام را بر
 سلام گوید بر ایشان و انشایا آشکارا گویند اسلام علیه نبود و و طهر الطعام و و بخورایت طعام را و و اضروا العالم و بنیزید بر اربعینی
 سرای کاخان را و بکشید ایشان را لکه تحقیق بر عام جماعت و نوروا الجمان و تا وارث گوید و بنیزید بر ارا و در آورده شود بر
 در راه الزمری و قاتل بنده حدیث غریب و سخن فضائل و بقیع فاضله و ضایع من عبد یضم من صحابی است انصاری اهل
 مشاهیر و احدی است که تحت شجره و حاضر خیر را بعد از ان انتقال کرد دشنام و ساکن شد بر مشق و متولی گشت قضای و پیش را
 برای معاویه در زمان خروین وی بعین بن حم و بعد معاویه دفات یافت نشسته و تحسین و هو الاصح عن رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال و روایت میکند از آنحضرت که گفت کل میت تخیم علی علمه هر مردی تخیم کرده میشود بر تان علی که کرده است یعنی نقطه میگوید
 مثل می بعد از مرگ و الا الهی مات در ابطانی بسیل الله مگر آن کیسه مرد را براط در راه خدا و مرابطانک نشسته است در جرد
 سلام برای جنگ کاخان نشین است از رباط قلب یا رباط نیل و فانی از لعل الی یوم القیمه پس برستی که نشان این است که الی
 میشود برای وی عمل و کی که رباط است یا هر عمل را در قیامت و یا پس نقد القبر و این میگوید از آرائش قبر سخن درین صحبت
 و فصل اول از کتاب العلم در شرح حدیث بانی هر برهه اخلاصات الانسان انقطع علمه گذشته است در راه الزمری و ابو داود و در راه الدانی
 عن عقیقه بن عامر و سخن معاویه بن جبل از رسول الله صلی الله علیه و سلم بقول و روایت است از معاویه بن جبل که وی شنید آنحضرت
 را که میگفت من قال فی الله و حق ما قل و کیکه قتال کند و راه خلاقار و دو و شیدن ماده شتر نقد و جبت له الخیر پس میگوید
 میگوید و برای وی بهشت و گفته اند که گویند که مراد بود و دو و شیدن یا دو و شیدن بصر و دشنام است زیرا که نافر و دوشیده میشود درین وقت
 یا مراد میان خود و شیدن در یک وقت است زیرا که عادت بر آن است که نافر و دوشیده میشود و گذشت می شود و تا شیر از پستان فرود آید
 باز و دوشیده میشود و ظاهر آنست که مراد همین باشد و با آنکه هم درین است و نیز قتال از صبح تا شام ناورد ملکه هست و در حال گفته است
 فواق یا ضم میان دو و شیدن شتر که ساعتی بکماند بجز را تا شیر فرود آید و باز دو و شیدن و قواموس گفته که فواق میان دو و شیدن
 و یا میان کشادن است و نمادان بر ایشان و درین جرح جرحانی بسیل الله و کیکه خسته کرده و شتر و خستگی در راه جرح بفتح خستگی
 و بضم خستگی و او یک بکته یا بجز رسانیده و شتر در جرح رسانیدنی فی الصرح نکبه یا بفتح یخ و رخ رسانیدن بکبات بفتح جاعت و
 در قواموس بکبت مصیبت و بهتال کرده میشود و در آنچه بر سر انگشت را از جراحت از سنگ مانند آن و فانی میگوید یوم القیمه پس
 بر سخی آن جراحت و بکبت می آید بر در قیامت و کاغز کاغذات با بجز بسیار مراد بود آن جراحت مد وینا یعنی آنجا که گمان جراحت در
 دنیا نازد و ترخت بر بونی الصرح غریب بن مجر و برای بسیاری و بسیار شدن و لونا الزعفران و رنگ آن جراحت یعنی خونیکه در دست
 رنگ زعفران است و بر جها المسک و بوی آن بوی مشک است و من خرج بخراج فی بسیل الله و کیکه بیرون می آید پس

از وطن پس میروید و یا گشته شغوفی الصراح فصل جدا کردن و جدا شدن . او و قصه سر او بعمره . یا میماند و او را بر زمین میگذارند که در آن او را
اسب دی با شتر روی و نهضت کوفته شگفت . او که در غم باشد . یا بگوید او را که زنده حاکمیتش بدیم هر جا فروز هر دو جمع او بوم است تغییر
سامانند . یا بگوید حدیث مذکور بوم و سوام هم در دو واقع شده است بعضی فرق کرده اند که با هر یک کشته و سمانا کشته چنانکه حضرت
وزیر . اومات علی فرشته پیامبر و بر جبار ثواب خود . یا می حقت شاد الله به هر یکی که باشد و بهر یکی که خواهد خدا خانه شهید پس
بهر یکی که وی شهید است . و ان لا یخفی و بهر یکی که مراد است بهشت . رواه ابو داود . و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه السلام قال قل الله لغزوه فرمود باز گشتن . مجاز از سفر غزواتی که در آن است قتل تقدیم یافت . و با ما داشتن از سفر قافله که در آن دیده از سفر
و در اول سفر قافله گفتی بجهت تعادل یعنی برود و باز آید و معنی این حدیث گفته اند که رجوع مجاز به سوی وطن و حکم رفتن نیست بجهت معنی
اجرا و باز گشتن باطل و عیال مانند اجرا است در اقبال بآن و باقی می ماند اجرا و ثواب می باشد بگام رجوع از برای ادا حق عیال چنانکه
در حج مانند آن گفته اند بلکه در هر جا که برای عبادت برود و باز آید که رجوع از ترک ذنوب است این وجه تفسیر این حدیث و وجه دیگر
نیز گفته اند که در شرح مذکور است . رواه ابو داود . و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم لغزای اجره . و مرغزی را اجرا است
و لیس لاجل اجره و اجزای . و در جاعل را یعنی کسی که مالی میدهد و اعانت میکند مرغزی را تا غزوات و اجراست یکی از اجزای مالی اجراه
خدا و دیگر بودن دوست سبب غزوات غزای پس مراد بعمل تجیز و مساعدت غزای است و جواز و فضل آن متفق علیه است میان علماء اگر مراد
بجعل اجرت باشد اگر جزو معنی جواز و رخصت دارد ولیکن موجب اجرت ثواب نیست پس صحیح وجه اول است و در شرح کلام در بیان مقام
تقصیل کرده شده است . رواه ابو داود . و عن ابی ایوب بن النبی صلی الله علیه و آله سلم یقول استفتی علیکم الامصار . رعایت است
از ابی ایوب انصاری که انشا بر صحابه که با انصار است که وی شنید آن شخصیت را که میگویی را بخاتم است که گشاده شود بر شما حرام و مشکون
بنموده و مجتهد . و مراد بتمام است که باشد یعنی در حوزة اسلام لشکریایی مجبور بیا بجنده بضم میفرم و حجیم و تشدید نون یقطع علیکم فمابوئ
بعد اگر کرده میشود و هر قدر که میشود بر شما در آن جنود لشکریا و فوجا که بگنجه میفرمایند برای غزای بر تمیلید . فیکره الرجل البعث . پس مکره
می بیند از مردی را بگنجه فرستادن امام او را براه لشکریای غزای تمیلید من فرمود پس بیرون می آید و میگردد از قوم خود برای طلب
خلاص از غزای تمیلید القبائل پیوسته و می رود و طلب قبیلها . بعضی گفته اند . و حالیکه عرض میکنند که مرد بر آینه و قفا غنایند از
غزو و ظاهر میکنند خود را بر قبائل پس گفته بخت گذاشتند که گفایت کنیم من او را لشکر چنین بود و در ارم این بار را از وی یعنی بهر
مرا چیزی . و شکر کند اجرتی بگوید مراد از این است جیش را از وی بگشتم و آنست که این مرد را نمیست که بی اجرت و لاجل استغرا کند
پس آنحضرت تصحیح حال او میکند و میگوید . الا و فلک الایمه . و اما و آگاه باشید بدانید که وی فرود است و توانی ندارد و فرغ
ای آنرا قطعه من درم بنام بختم آخر قطعه از خون وی یعنی تادم کشیده شدن و در آن مراد با الله است و در حق ثواب غزای مثل این
مردودی اجرت نیست مراد اگر اجرت که شرط کرده شده است مراد اگر چه کشته شود و قتال . رواه ابو داود . و عن
یعلی بنعیمه و لام بن مایه صحابی است اسلام آورده روز فتح و حاضر شد خنجر طائف و تبر که را و عامل عمر

بن خطاب بود بر جوان معبود است در اهل حجاز و کثرت شد بعضین با ابراهیم بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال اذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بانفسج کبر گفت فیدان اعلام کرد آنحضرت مردم را بفرا کردن حال آنکه من سر بزرگ سال بودم سپس بی خادم نمودم و در آنجا که
 به حالت است ایضا بعضی پس طلب کردم چه قسم فرمودی را که خلعت کند مرا خدمت را و تو خدمت جلاله است و مانند پس یافتن
 من مری را که نام مردم و تعیین کردم مراد و سره دینار و فلان حضرت غنیمت پس بیگانی که حاضر شد غنیمت را و اردلان ایضا که سره
 خواستم که روان گردانم و او را بهر او را از غنیمت به محبت الهی صلی الله علیه و سلم پس آمد نزد آنحضرت و ذکر کرد پس از آنکه
 مرا حضرت را و فقال ای جبرائی غرضه نه فی الدنیا و الآخرة پس گفت آنحضرت نمی یابم مراد و درین غرضه می و در حکم شریعت و دینا
 و آخرت و الا دنانیه الی سبی و مگر دینارهای وی که نام برده شد و تعیین نموده شد منع از غنیمت و حرمان از ثواب است
 و گفته اند که این ایضا برای خدمت است اما برای غرضه جزا و ست و برای وی هم ست اگر چه ثواب ندارد و نزد بعضی علماء و طبی این
 قول را با حقیقت نرسا کرده است و اما این را در حدیث و بعضی کتب دیگر نیافتیم و الله اعلم رواه ابو داود و عمن ابی هریره ان
 رجلا قال روایت است از ابی هریره که مری گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یزید الجهمانی فی سبیل الله مری است که میخواهد جهاد با کافران
 و در پیشانی عرضش الدنیا و حال آنکه من مر و طلب میکند شای از تشاع و دنیا از مال من و اما و آوده و عرض بفتح را و سکون
 بر و و جانست و شمر در روایت حرکت است فقال الهی پس گفت نیز صلی الله علیه و سلم لا اجر له نیست ثواب آخرت مراد و
 رواه ابو داود و عمن معا و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انفر و فزاد من غزاه و فسر است و فاما من تبتنی و جهات الله و اما
 کیکی طلب کند نیز اگر من ذات خدا و رضای او را و ثواب آخرت را و اطلع الامام و فرمایند و می کند یا شاه که با و بر و می کند و می
 بفرماید و لقی الکویت و در باره در راه خدا نفسش الهامی برگزیده خود را و یا سرالشریک و مسایل کند و فرقی نماید کسی را که بادی شرک است و
 است و یا سرلفظ خاصی از مفعول از سر و جنبش الفساد و میکوشد و بر نیز که شبای را و دینا و کند از حد شرع و در کشش غارت کردن
 و در این ساختن و خیانت نمودن و خان نومه و نهله و کله پس بدستی که ثواب بدارای وی موجب جز و ثواب است همه بی اگر چه خواهم مسکوه باشد
 اگر و در و بر و اگر نه فتح توفیق الفصح کرده اند و در بعضی بسکون با و در قاموس گفته است که نیز بعضی بیکی و جفاست از ثواب و اما شریک و فزاد
 و اما کیکی غزاه که بخت ناید و فکر کردن بزرگی نمودن و دیاد و سخته و برای آنکه نام مردم بر بنیدین و بشویند بی برای نام و آوده عصبی الامام و غزاه
 کند امام را و احسن فی الاض و فساد کند و زمین خانه لم یرجع بالکفاف پس بدستی که وی بادی کرد و ثواب یا با و زنیگ و و از غرض و سوا و بسوا که
 نه اگر چه و نه در یکبار و یکروز و یکروز غالب است بر او رواه مالک و ابو داود و النسائی و عمن عبد الله بن عمر و نه قال روایت است
 از عبد الله بن عمر و ایضا که وی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی عن المهاد و خبره مراد از جهاد که چه پنج باید که در موجب ثواب گردد و فقال بیگفت
 آنحضرت یا عبد الله بن عمر ان قلت حاربته و انتبا و اگر قتال کنی تو در حالیکه صبر کننده ثواب چشمه دانه از خدا و بکاف الله صبرا و عتبا
 می برانگیزد ترا و خدا تعالی بر صفت صبر و حساب و پانده اجر ترا و ان قلت مرایا و اگر قتال میکنی در حالیکه ریا کننده و مکار ترا
 نفع کننده و مردم گویند که من بیشتر مراد از شما مال و لشکر و اتباع یا ناگویند ترا مردم کوی بیشتر مراد از پانده تر است و مال و متاعی

برای تمام دوازده سال و سال و سال کنی بویک استعدایا که ترا می برانیز ترا خدا تعالی بصفت رها و مکار خست و داده و می شود چیزی آن و
یا عجب آتش زنده و علی ای حال قنات اوقات بهر حال و مصطفی که کشش مسکنی یا کشش می شودی بویک استعدایا که علی ملک الخلال می انگیزد
ترا خدا تعالی بر حال است بهر چه در دنیا خیالت کن بود و تا ابد بر او وصال آن بود و رواه ابو داود و غیره و حق تعالی بهر چه
و کما یقولون و من مالک صحابی است یعنی محمد و وصیت مایل بهر چه عمل الهی و صلی الله علیه و سلم تعالی علیه غم و اندوه و غم و غم و غم و غم
انحضرت ایما عاجزی آید و قانون میگردد و بشا و قنیک می برانیز و میفرستد من مردی را بخاری عالم یعنی لامری پس نظر داشت بر چیزی
کامرس و فکر آن کار را و آن محموله که در من یعنی لامری که بگردانید بجای آن مرد مردی دیگر را که کند کار را که مرگم کسی را و بفرستد
او را بخاری و از دست وی اینکار بناید و کند کسی دیگر را بفرستد بجای وی هر کار که باشد اگر چه امارت باشد مقصود بر آمدن هم و کار است
از دست هر که سیاه و فکری که این کار را و فرستاده اند و دیگری چون کند و رواه ابو داود و ذکر کرد و حدیث فضاله
بفتح فاء که مردی این نکره است و الواجب بر من چه نفس به معنی عباد کسی است که جدا کند نفس خود را از کتاب ایمان و در کتاب ایمان
که او را کتاب نکور است و در مصباح در کتاب الجواهر ذکر کرده است **الفصل الثالث** عن ابی امامتیه مال فرجات
رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سوره گفت الجواهر بیرون آمدیم بهر چه از انحضرت درباره از انکه فی القاموس سوره یعنی که سوره را و تفسیر
پایه از انکه از پنج سوره صد یا چهار صد و غیره بل بخاری یعنی من با و قبل پس گذشت مردی بخاری که در وی چیزی از آن سوره و غیره
بود و غار زمین است و در کوه یا زمین است مطلقا و حدیث نفسه بان یضم فیه پس حدیث کوه و غار و نفس خود و بخود گفت که انما است کند
درین غار که تی و شوره دارد و تیغی من الدین و خلوت گویند از دنیا و فاشا ذن رسول الله پس طلبه آن که در آن سوره صلی الله
علیه و سلم فی ذلک و در اقامت کون و در آن غار که اگر اذن و بهر باشت و رومی و تقال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی لم یعرف الیه و غیره
پس گفت انحضرت برستی من و انگیزه نشاید و فرستاده نشده ام بملت و دین بود و است و لا بالانصرانیة و نه بملت و دین نصاری
که بهر بابت کند و شقت و رز و نذر ترک کنند و خطا و ذوات را مطلقا و ولکنی بعثت بالغیقه و ولیکن من فرستاده شده ام
بملت ممل برین اسلام و صیفت ممل باسلام و ثابت بران صیفت نزد عرب کسی که بر دین ابراهیم باشت و اصل صیفت یعنی سکه است
یعنی میل از باطل بحق و استحقاق و ملت نغم و آسان و سختی و درستی نیست و روی و مسامحه یعنی مسامحه در معامله و مسامحه سیر که کون
و نری کون و ابد و از سختی و والذی نفس محبیده و سوگند بخارجی که بقای ذات محمد و دوست قدرت اوست و بخود و بهر چه
سیر کردن در با عاده او و روضه میا سیر کردن در وقت شب انگاه و فی سبیل الله و رواه خدا یعنی جبار و عادی دین و غیره
و ما فیما بهر تشر و دنیا و بهر چه در دوست از تشرع و سبای یعنی اگر مالک کرده آنرا و تصرف کند و در آن نماند و دنیا از جهت فحای آن
بلکه اگر انفاق کند آنرا خدا از جهت افضلیت ثواب جهاد از ثواب صدقه و ظاهر آنست که مراد بخنده و در وجه انجا مطلق زمان است
یعنی لمح و ساعت و ذکر خدا و در وجه سبیل عادت است و و لتقام احدکم فی الصف و بهر چه اینست و آن کی از خدا و صفت تعالی
غیر من صلوة متین نشد و بهتر است و فاضل تر است از نماز نفل گذاردن و وی شصت سال و بعضی گفته اند در حدیث صلوة است

موت و در بیان فضل صلوة جماعت است جمله منفرد و سابق حدیث نافذ و معنی اول است - رواه احمد و عمن عباد الله
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ فی سبیل الله - گفت عباده بن عباس که از کجا میاید و انصاف است گفت آنحضرت
 که خبری که در راه خدا و علم نورالاعمال و دینت کند مگر به است آوردن پای بندشتری را و عده نائی - پس مراد راست چنین نیست
 کرده معنی اگر آنکه چیزی بخیر که بیج نمی آید و در وجه جبار و راه خدا در نظر دارد معانی اخلاص است و درین مباحث است در قطع لغزشان نسبت
 و ترغیب بر اخلاص نسبت بی شائبه اغراض و توبه - رواه النسائی - و عمن ابی سعید ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من تمی
 بانه با کسی که راضی و خوش و گرد و خنده معین بماند کردی تعالی پروردگار او است - و بالاسلام دنیا و راضی گرد و باسلام و بماند که
 دین وی اسلام است - و مگر رسول - و راضی گرد و بنگرد که وی رسول است - و جنت له الجنة - واجب میگردد برای وی بهشت شرح و تفسیر
 این کلمات در کتاب الایمان گذشت است - عجیب لهذا ابو سعید پس سنگرت داشت و خوش گرد و در این کلمات را ابو سعید زدی که شنید
 از آن حضرت از جهت حصول کمال بشارت و مست - فقال اعطانی - پس گفت ابو سعید را عاده کن این کلمات را بر من و بارگویی آنها را
 یا رسول الله فاعاد علیه پس عاده کرد آنحضرت آن کلمات را بر ابی سعید - ثم قال بیهوش گفت آنحضرت - و آخری فی سبیل الله یا سعید فاعاد علیه
 فی الجنة - و خصلت دیگر است که مانند دیگر اندر خدای تعالی بآن خصلت بند را حد یا به بهشت - و این کلمات را در حدیث بیان می آید
 پایه - که ما بین السمار و الاراضی بچنانست که میان آسمان و زمین است - قال ابی - گفت ابو سعید چه چیز است آن خصلت - یا رسول الله قال
 الجهاد فی سبیل الله الجهاد فی سبیل الله الجهاد فی سبیل الله گفت آنحضرت مگر رسته را که آن خصلت جبار و راه خدا - اکنون است - رواه
 مسلم - و عمن ابی موسی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اول ما یختطف کل انسان - بدین معنی برای او پیشتر از هر کس است
 شمشیر است گویند بر شمشیری وی است که است است از حضور مگر کمال - فقار بهل رثه القیظ پس بایشان مردی کند و سود و شکل جبار
 رسته شد مانند کینه فقال پس گفت آنحضرت - یا ابی موسی انت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول یأبایس گفت آنحضرت ای ابو موسی تو شنیدی
 آنحضرت را که میگفت این سخن یا حال نم گفت آنحضرت ای شنیده ام من این سخن از آن حضرت - فخرج الی اصحابه پس خروج کرد و قادیان می فرستاد
 یاران خود فقال پس گفت آنحضرت و در آن میان خود - انما علیکم السلام بخوانم بر شما سلام او و داغ میکنم شما - ثم کسر عن سید
 بن زکریا که تمام تنه خود را حلقه خیم و سکون فاعاد القافه و پس بدین اخوت تمام را - ثم شی بسیف الی الله و به شرف با شمشیر خود
 و دشمنان و مغرب بر پس بر شمشیری حتی قتل ما آنگاه کشته شد - رواه مسلم - و عمن ابن عباس عنی انهما ان رسول الله صلى الله
 علیه وسلم قال لا صحابا الا اصاب انکم يوم احمده و رایت به است از ابن عباس که آنحضرت گفت و در آن روز که بگایس که معیت رفته
 برادران شاد و خوش و احدی کشته شد - و حمل الله و احم فی جوف غیر خضر - گردانند و قادیان را و در وی انشان را و در وی بر نهادهای
 بیان تحقیق این فصل اول و حدیث مسروق گذشت - بر دو تن از الجنة - فروعی این که بر نهادهای جویا بهشت را باطل من نماید -
 بخوانند و از میوه های بهشت و قادیان و اول من زهد - و با شمشیر میکنند چنانچه از آند بسوی قادیان اطلاق حلقه فی ظل
 العرش - که او بخیر شد و اندر آن قادیان را بر سر عرش - فلما وجدوا طیب لکاحم شمشیر بر عیسی - پس بگایس که آنگاه آن کشته گان احد

ساده هم عرب است - اما وایتیری که اندازنده وی معلوم نیست - مشکله پس گشت اورا معنی الوردیة العنقریة - پس این شهید بپایه مذمت
و تامل است در اصل - و جل نموس مخلصا صلاحا و آخریة شیب بوم مردیکه آینه است کوارینیک را و کوار دیگر را که به است و ایمان و
چنان عینیت که سابق است و در قرآن مجید در شان این گفته است - علی السعدان یوت علیهم - نزدیک است خدا که بکند و رجوع
برست نماید بر ایشان - یعنی العود و ملاقات کرد و عود را - فصدیق السعدی پس نصیب که در خدا را و صبر کرد و شجاعت و دیر جمیع قتل
تا آنکه گشت - فذاک فی الوردیة الشاهد - پس فرد در درجه سیدم است - و جل نموس اسراف علی نفسه - و چهارم مردی مسلمان است
ولیکن اسراف کرده است و از صبر و زور نوده و مصیبت و زوریده - یعنی العود و فصدیق السعدی حتی قتل فذاک فی الوردیة العنقریة پس
مرد و بپایه چهارم است و از بهر بیان تر است حاصل این تقسیم است که شهید یا شقی شجاع است و این قسم اول است یا شقی غیر شجاع
است و این قسم ثانیا است یا شجاع یا غیر شقی و این تقسیم است که آنکه در داری او غلو و است - و یک و دو فاسق سرفروان از حدیث
و این قسم ثالث است یا فاسق سرفروان است پس بهر فاسق حاصل می شود و فصدیق السعدی و زنی و ازین تقریر معلوم شد که مراد فصدیق
حق بجانب ثبات بر صبر و احتساب است که وصف کرده است وی تعالی مجاهدان را بهر داده ازان نصیب کرد و در وجه او و ثواب که
آن در قسم ثانیا نیز حاصل است با وجود آن ذکر کرده و رانی فقوم - رواه الترمذی و قال ابن الحدیث حسن غریب - و حسن معتبره بضم عین کون
توفایه از بعد بفتح عین سکون موحده سلمی صحابی است که نیست او ابو الولید است مع و داست و ازین حصص گفته اند که نام او عتبه بود
بفتح عین سکون توفایه و فتح آن و لام پس نام که در پی خدا صلی الله علیه و سلم عتبه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلی الله علیه و سلم
گفته اند که آن شهید است و نموس جام بنفسه و الهی سبیل الله صلی الله علیه و سلم است که جام و کوفت خود و مال خود و جان و مال خود را انداخت در
راه خدا معاذ الهی العود و محال حتی قبیل - و پس چون ملاقات کرد و دشمن قتل کرد تا آنکه گشت شد - قال النبی صلی الله علیه و سلم فیه گفته
است آنحضرت در شان مدح این نموس مجاهدین کلام که - فذلک الشهید المثنی - پس آن شهید است که امتحان کرده شده و تجرب نموده شد
است بهر بر جا و قوت بر احتمال مشاق و در نماز گفته سخن معضای مذهب چنانکه فقه سخن میگویند و فقیه تصفیه کرده شود با تشبیه و مجاز
و تفسیر کرده و انگ الذین اتحن القلوبهم للفقوی گفته که دلهای که تجربه کرده او را خدای تعالی و زعم ساخته و دانست آنها را تقوی و
خلوص برای آن امتحان سبب علم و معرفت است - یعنی خیمه الله تحت عرشه - آن شهید و خیمه خداست زیر عرش وی یعنی در
حضر وی و محل قرب وی تعالی چنانکه در حدیث شفاعت آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و طلب و آمدن
میکنم بر خدا در سری وی پس اذن میکند مراد بر آمدن پس بسجده میروم تا آخر حدیث - لایفضله النبیین و الا در برقه النبویه فافضل
و زائد نمیشوند آن شهید را پس این مگر در برقه نبوت یعنی در ای مرتبه نبوت و کمال متعلق بآن مرتبه بهر مراتب و کمالات ایشان را
حاصل است و اینجا توهم نباید کرد که از پیچیدن یک و درجه نازل اند که نبوت است زیرا که فاضل و کمالات نبوت را تا بعد و لا تحصى است
که مراتب و کمالات که در تحت لعلست و در جنب آن قدر محسوس ندارد و معروف گفته است که نسبت کمالات اولیا و قدس الله سرار هم جنب
کمالات انبیا صلوات الله و سلامه علیه مثل رطوبات است که از مشک بر آب بیرون افتد و کونه نظران خیال کنند که ایشان یک قدم

قبیله و دیگر غیر آن قبیله که آن حضرت آبناشد نه فقال باکم پس گفت آنحضرت چه شهادت کردی که شما را از ایشان استیضه نمودم و از آن
 فقال که ایست زنی دانت مع بنی فلان پس گفت چگونه و حال آنکه تو با بنی فلان باشی و چگونه می آیم با ایشان چون
 بجانب ایشان شوی فقال انما انا معکم کلکم پس گفت آنحضرت چند اید و من با همه شما هم مخصوص یک صاحب شدم - رواه ابی
 و عمن انس قال کان ابو طلحه شمس مع ابی بنی هاشم علیه السلام ترس واحد گفتند انس بود ابو طلحه انصاری که شهادت با آن
 حضرت یک پسر ترس پسر بنی دشت - و کان ابو طلحه حسن الرمی - و بود ابو طلحه نیک تر از ائمه و کان از ارجی از شرف ابی هاشم علیه السلام
 علیه و سلم پس بود ابو طلحه چون میری انداخت شمس بر سرید داشت و نگاه میکرد آنحضرت و طبع میشد بهتر از آنحضرت و می گفت با هم
 بنده پس نگاه میکرد بسوی حامی افتاد و میزد که بگوید و در کوفه افتاد و دشمنان تر که از تیردی خطا میکرد و ابو طلحه حاضر شده است
 همه مشاهد را و میگفت آنحضرت که ای ابو طلحه بهتر از صد مرد است و روز حین میت کس نکشت و سلب ایشان گرفت زنی الله عنه -
 رواه البخاری - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم البرکة فی نواهی النیل - از نواهی نواهی پیشانی اسپان است
 مقصود از نبات برکت و زروات اسپان است و ذکر تاصیه بحبت بودن اوست از نواهی اعطاء و اظهار آنچنانکه جبهه در آمدی
 شفق علیه و عمن جریر بن عبد الله بن جهم صحابی که میست و در قوم خود رئیس بود و نزد آنحضرت غرض و جسدش را بنی نظیر باقی
 احوال وی در واقعه نوشته شده است - قال رايت رسول الله صلی الله علیه و سلم یطوی اذیته فیرس باصبعه گفت بریر میزد من
 آنحضرت را که می تافت و میگردد و ایند میوی پیشانی او را با گشت خود و بود قول - و حال آنکه آنحضرت میگفت که اینفل مقصود بنواهی
 النیل ای یوم قیمه - اسپان بسته شده است بمویای پیشانی ایشان نیکی تار و قیامت زیرا که حاصل میگردد با آنها جهاد که در وی خبر
 دنیا و آخرت است چنانکه بیان فرمود از ابقول خود - الا جود الغنیمه - ثواب و آخرت و شهنش در دنیا - رواه مسلم - و عمن
 ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جنب فمرأی بسبیل الله کسبه به نیت و نگاه بر او چای را و راه از آنست که
 شاید حادث گردد غزای و حبس معنی منت است یعنی وقت نیز بود حبس اسپ وقت که در شده و در راه خدا و یا با نیت حبس
 اسپ لازم است ایمان آوردن بخدا و امثال امر او که در فعل خیرات و عوا و خصوصاً که در وقت و قصد ایتا بوجه - و از جهت راست تر
 و عده که ثواب جزیل که در آن کرده است - فان ثبته و ربه و در شبهه بول فی شرا و بولم یقتل پس بر سر میزدی و میزدی او را و سر میزدی
 او و میزدی و در نواهی اعمال اوست یعنی داخل اعمال اوست و ترتیب اجر و ثواب بر آن روز قیامت شبت بکسر شین و فتح با سیری
 وری که بر سر او نشاید یا سیری را و از اینجا چیزی است که آن سیری و سبانی حاصل میشود از نگاه و دانست و آب - رواه البخاری - و عنه
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکره الاشکال فی النیل - بود آنحضرت که بگوید ای پنداشت اشکال را که در میان و اشکال که بشیر
 در سب آن است که سبای او سفید بود و یکی مطلقه یا جکس نشیبه داده شد و اشکال همچو جکس که پاسبای چهار پار را بوی بندند
 اینچنین است و در ماموس و راوی گفته است - و الاشکال ان یكون الفرس فی جلی یا میاض - و اشکال که شین آن است
 که باشد اسپ با سب صفت که در پای راست وی سفیدی باشد و فی الیسری - و در دست چپ وی سفیدی - و فی الیسری

المنی و رجاء العسیة و یا باشد در دست راست و فی یومهای چپ و می و در هر که است شکل مخصوص است بمجلس شارع و این بنا بر ظاهر
معنی اول است که از قاضی نقل کرده شد و ممکن است تطبیق این بیان فاضل و در دنیا گفته که از برای آن کرده و داشت کردی
و صورت شکل است تفاوت و لا ممکن است که خبر به معلوم شده باشد که این جنس نجیب نبیاست بموضع گفتند که اگر با وجود این
اغرب باشد یعنی سفیدی جبهه و در سیکرد و در که است - رواه مسلم - و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم سابق بن عبد الله
روایت است از ابن عمر که آنحضرت مسابقت کرد میان ایشان و در انداخته آنها را مسابقت بیکدیگر می کردی و در دینان ایشان
آنحضرت آن ایشان که لا غرورنا کرده شده بودند و بطریق اضرائیل آن است که علف سید هندی تافیه و قوی شوند بعد از آن که می کنند
حلفت را و بعد از قوت می آورند و در آورده میشوند و در خانه و پوینده میشوند و بعلبانا آنکه گرم میشوند و عرق می کنند و چون عرق خشک میشوند
سبک می گردند و گوشتهای ایشان قوی میگردد و برادره رفتن - من الحیاء - ابتدا و مسابقت از حیاء بود فتح های همرا و سکون فاق و قصور
موضع است بر چند میل از مدینه و حیفا بمقدیم با بر خانه آمده - و آمد با نیت الوداع - و نیت آن خیل و مسابقت آنها نیت الوداع بود
که نام کوی است که اهل مدینه مسافران را مشایعت میکردند تا آنجا مشهور و تسبیح این موضع است و همچنین است در قاضی و
نمودی و در تاریخ مدینه و حبی و دیگر غریب گفته که در شرح آن را ذکر کرده ایم - و بینا نیت امیال - و میان این و دو موضع یعنی حیفا و نیت الوداع
شش میل است در میان این مسافت در خیل مسابقت میکردند - و سابق بن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بنی زریق یضم زای
و مسابقت کرد میان ایشان که حاضر کرده نشده اند از غنیمت یا مسجد بنی زریق و بینا میل - و میان این و دو موضع یک میل است بنی زریق
علیه - و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سمی العضاة و گفت انس بود ناظر آنحضرت را که سید هندی شد
او را عضاة و فتح عین محل و سکون هزار و چهارصد و سده که گوش او را بریده باشد یا شکاف کرده و این همان ناظر مشهوره آنحضرت
است که او را عضاة میگفتند یا غیره است در و در قول است و گفته اند که ناظر شریف عضاة بود و لیکن بحسب خلقت گوش او چنانچه فایده
شده بود - و کانت لانسبی - و بود آن ناظر که سبقت کرده نیت یعنی پنج ناظر بران سبقت نمیکرد - و مجازا عرابی علی خود که پس آمد اعراسه
بشتر که در او را برود و خود و فتح قاف شتر چرا که نخت و در بار و نشت آمده باشد و صلاحیت آن پیدا کرده که سوری کرده شود و زن
و ادنی آن دو سال است شش سال بعد از آن حمل تا مندره فبقیای پس سبقت کرد و شتر عرابی ناظر آنحضرت را و در گذشت ناظر
در مدینه - و ناسته فلک علی السلیلین پس نخت آمد سبقت کرد و شتر عرابی ناظر آنحضرت را بر مسلمانان - و قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس گفت آنحضرت - ان جاعل الله ان لا یرفع شی من الدینا - برستی که حق و نایب است بر خدا و این است
تعالی اینک بلیک و در چیزی از امور دنیا و دینی آن - الا و ضمه - مگر آنکه فرونده از نایب است که رواه البخاری **الفصل الثاني**
عن حقیقه بن عامر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال - گفت عقبه شنبه آنحضرت را که میگفت - ان
تعالی بجل باسم الوان شرفه غفر الله - برستی که نایب است تعالی می در آرد بسبب یکتیر که سر را در بشت - همانا نخت سازنده و
راست کننده آنرا بحسب فی صفة التیر که چشم میدارد و در پیشه و نیکی و ثواب را یعنی تیر که می سازد برای آن می سازد که آنرا کرده

آن حضرت سیاه و چار گوشه حسن ترقوه و از غرو بفتح نون کسر سیم خطی که در وی خطهای سیاه و سفید باشند که می پوشد و کلاه عجمی
 تشبیه کند از آنکه آنکه حیوانی است که از آن پلنگ می خوانند و رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و عیسی بن ابی حمز و ابن ابی عمیر
 علیه السلام و محل کلاه او ابيض و روایت است از جابر بن عبد الله انصارى که از کلاه صحابه و مشایخ ایشان است که آنحضرت در آمد
 که او حال آنکه او را موسیف بود و رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه **الفصل الثالث** عن انس قال لم یکن فی حبس
 الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد النساء و انس یقول انکفئ انس فودع حجر فحسب ریسوی آنحضرت بعد از زهرا و انس بان رجعت گفتند
 که همین است انزال است که سکوت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن حدیث حبس الی من یلکم بر تقدیر محبت روایت ثلث و دو بجای
 خود و آنرا بیان کرده شده است و رواه النسائی و عیسی بن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسیر
 یسیر الی النخین علی رضی الله عنه بود و دوست آنحضرت که فی عربی و قرائی رجلا بیده قوس بایسته پس برید آنحضرت مردی را که در
 دست وی که افغانی است و قال ما نده القماء گفت آنحضرت چیست این که افغانی است یا از آراء علیکم مبنده و کشتا بهما و ملازم گریخت
 بر دو باین معنی که آن عربی و مثال آن یحیی گفت گویا آن صحابی دید که افغانی را بر دو خونت ترس اختیار کرد و از آنرا که آن عربی پس
 گمان کرد که آن عربی است و در جرح فتح پیدا پس شاکر کرد آنحضرت او را که از آن معنی نیست که تو خیال کرده بلکه نصرت میداد حق تعالی در
 دین هر که را که خواهد و نصرت از خدا و مست و تقوت و قدرت او نه تقوت و ساز و سامان شما و در ماح القنای و ملازم گیرید بر خود
 بر نیزه ها و جرح و قتل و تنه فتح قات جمع فانه و هر دو معنی نیزه است و گویا مرد باضافت ریح لیسوی قتل کمال و تمام دوست نیزه
 نیزه ای نیزه افغانها بود و الله که بهانی الدین پس بدستی که قصه این است که توت سید بهضدا متجالی مرثا را بان نیزه و درین
 و یکن کرم فی البلاد و پای بجای میگذاشتند مرثا را و زخمها رواه ابن ماجه و باب ادواب السفر ادواب حج ادب است و ادب
 به هدایت آنچه باید رعایت کرد و بعضی گفته اند ادب حسن اخلاق و بیایمی و انشاء الله تعالی بتفصیل در کتاب الاقارب سفر قصد
 حضرت و درین ترکیب سخن کشف و ظهور و خروج است چنانکه سفر صبح میگردد و روشنی و انگشتان او را و سفر بکبر میگردد و کتاب را و
 سفر بفرجه اندیشی را و انان آن و ادواب سفر بسیار است بعضی از آن قبیل که رعایت آن پیش از روی باید کرد و بعضی و دشنامی آن و بعضی
 بعمل نه جوع از آن و کتاب احیاء العلوم متکفل است به بیان آن و فایز و ادواب الحسان همین که تر جمیع عادات احیاء است و در شرح
 سفر السعاده طری از آن ذکر کرده ایم از آنجا بایست **الفصل الاول** عن کعب بن مالک الی النبی صلی الله علیه و آله
 خرج یوم خمیس فی غزوه بئوک کعب بن مالک که از شاه پیر صحابه و شجرای اسلام است و قصه او در خلف از غزوه بئوک که از آنجا
 و حاسن نقص است روایت میکند که آنحضرت بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه بئوک که نام زمینی است میان مدینه و شام و کان
 بحب ان خرج یوم خمیس و وجود آنحضرت که در دست میداشت که بیرون آید برای سفر برای سفر غزوه روز پنجشنبه و رواه البخاری
 و در جامع الاسل و از حدیث ابوداؤد و کعب بن مالک آورده که گفت که بود که بیرون می آمد پنجشنبه صلی الله علیه و آله و سلم برای سفر
 که روز پنجشنبه و قتیله غزوه امیک و در سنن الترمذی حدیثی آورده که در وی خبر است میان روز پنجشنبه یا روز پنجشنبه و الله اعلم و روشنی

من در گفت با قلاده مطلق گفت و مراد همان قلاده اندوخته است + الاصل است + مگر آنکه بریده شود آن قلاده بیان آن کثرت و ظاهر آن
در اینجا آنست که می آید بخندن بان جس بمقتضای عیبه و حسن **ابی هریره** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافرتم فی الغصب
چون مسافرت کنید بخدا و فرقی سال غصب بکسر خاضع بفتح جیم یعنی غوطه فاعطوا الابل حلقاً من الارض + پس بدین مشران را حق
آنها از زمین یعنی اگر کسی بخواهد آنها را ساعت ساعت تا بچرخد و نیز روند + و اذا سافرتم فی الله + و چون مسافرت کنید بشما در
قوطا سال یعنی سال و در سال قوطا مخصوص نیز استعمال میکنند + فاعطوا علیها السیر + پس نیز برید و شتاب کنید بروی سیر با قاضی
لکنید و در راه تابسانند شما را مقصودش از آنکه ضعیف نشوند + و اذا فرتم باللیل فاجنبوا الطريق + و چون فرود آید در آخر شب پس
یکسو شوید و بر نیز کنید راه را یعنی در میان راه فرود نیائید زیرا که بهوام و دواب در شب بسیار می باشد فاما طرق الدواب و وی العوم
باللیل + زیرا که راه ها بسیار کجاست و در آن فرود آمدن و در آن راه رفتن فرود آمدن مسافر در آخر
شب برای خود آفات سحر است نفس راحت ابل پس قول وی باللیل برای تحقیق و تاکید است و بعضی گفته اند تعریض فرود آمدن در
هر وقت که باشد از شب یا روز پس باللیل قید است + و فی روایه + و در روایاتی اینچنین آمده که + اذا سافرتم فی الله فبادروا بها
تقیماً + و قید که مسافرت کنید در قوطا سال پیش شبانی کنید و سیر در حاکم باقی است با مشران مغر استخوان آنها یعنی قوت بدن آنها
تغی بکسر نون مسکون قاف مغر استخوان و گاهی اطلاق لغی بر سیر نیز میکنند و تقیماً بفتح نون و قاف و بیار موصوحه یعنی راه درود
گوه نیز روایت کرده است و ضمیر راجع باض داشته و توشیحی گفته که این را تصحیف است و بعضی لقب بی ناک مشران اخفا و بیجر داشته
گفته میشود و لقب البعیر و متعبد که قیوم شود و اخفا و وی و بعضی معنی پاره شدن خف طویله حمل برین معانی چندان جودت ندارد و اینها نیز تصحیف
است اگر چه طلبی آنرا تجوید کرده و از قول تصحیف بر آورده است فافهم + رواه مسلم + و حسن **ابی سعید الخدری** قال میثاق من فی سفر
رسول الله گفت ابو سعید و دشانی آنکه ما در سفر بودیم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجاءه رجل علی راحله بناکاه آه آن حضرت را مروه
بر شتر می نمود و ضرب بدینا دشمنان + پس گفت آن مرد که من در راه شتر را بسبب مانده شدن یا معنی آنست که فرود می افتد از
شتر و میرود بین و مشال و بعضی میگویند نیز در چشم خود راوی نگذرد و چپ است برای طلب چیزی که افتد کاندان حاجت خود را بفعل رسول
صلی الله علیه وسلم کان من فضل عمر پس گفت آنحضرت کسیکه باشد با وی زیادتی پشت یعنی مرکب فلیعبد علی من الاظهر + پس
باید که باز گرداند آنرا و کند بر کسی که نیت مرکب را + و من کان له فضل زاد فلیعبد علی من لا زاد له + و کسیکه باشد مراد از زیادتی تو خیر پس
باید که صرف کند آنرا بر کسی که نیت تو خیر را + و قال فذكر من اوصاف اللال + گفت راوی پس فذكر و آنحضرت از انواع و اقسام مال معنی گفت
هر که باشد نزد وی فلان مال و فلان مال مثل جامه و زر و جواهر زیادت بر حاجت نفس پس باید که بخش کند و صرف نماید از برای کسی که ندارد و حتی
راینا از اهل حق لاحدشان فی فضل شما آنکه و بدیم و دستیم که نیست حق مزایج کی را از ما و زیادتی نداد + رواه مسلم + و حسن **ابی هریره**
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السفر قلة من العذاب + سفر پاره است از عذاب یعنی نمی است از آن پاره ای که نمرش میکنند
یکی از شما را خواب + و طعام و شراب + و خورنی او را و نوشیدنی او را و بر وجه عطا و مانوس فی تخصیص نوم و طعام و شراب از برای رفیق دوست است

کتاب الجواهر

عده روز سفر رفت میکرد و بسیار بیست و هفت روزی که در جنگ بود و با خراسان یکی از شما حاجت خود را از وی و طریقی که میخواست
 پس بیکدیگر کشانی کند و برود بسوی اهل خود نیست بفتح نون و سکون با حاجت در رسیدن بهت و چتری و حرص نبودن در آن میگویند فلان بنوم
 است بدان معنی معلوم است بوی و حرص است در آن متفق علیه و حسن عبد الله بن جعفر مصحابی قرشی ناشی مبنی و وی اهل کوفه
 است که در اسلام ولادت یافت و در شب و وفات یافت بعد از نه ثمانین و در زمان عبد الملک و در مسکن نشسته امید میباشد و با کوفه
 و گفته بود در اسلام سنی از روی و پدر روی جعفر بن ابی طالب نیز جواد بود و وی جواد بن جواد و در وقت وفات آنحضرت نه ساله بود قال
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قدم من سفر گفت عبد الله بن جعفر بود آن حضرت و فتیحه قدوم می آورد از سفری بقلی بصیدان
 اهل بیت پیغمبر نموده میباشد پیش آمده پیش بفرمان اهل بیت و از آنحضرت میبردند و آن قدوم من سفر متفق بی الیه
 و درستی که آنحضرت قدوم آورد از سفری پس سبقت کرده شد بن پیشتر برده شد مرا بسوی آنجا یعنی بین بدید پس برداشت
 و سوار کرد مرا بر پیش خود و تمجیدی با صدای فاطمه رضی الله عنها پیش آورده شد یکی از دو پسر فاطمه که امام حسن و امام حسین باشند رضی الله
 عنهما فارو و فاطمه پس رویت گردانید و او را سوار کرد پس خود یعنی خواست که او را پیش گیرد و مرا پس اندازد و او را قاتل فاطمه
 الدنیه گفت عبد الله بن جعفر پس مرا آورده شدیم بر نه را بکشته علی دانه و هر سه بر یکدانه و رواه مسلم و حسن انس از قبل هوو
 ابو جعفر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از انس که درستی شان این است که وی آورد یعنی بجانب مدینه و یعنی انش و
 ابو طلحه انصاری که زوج ام انس بود همراه آنحضرت و در آن معنی صلی الله علیه و سلم صغیره و ام المومنین صغیره بود و در آنجا
 در حالیکه آنحضرت سوار کننده ام المومنین صغیره بود و عقب خود علی را حلقه بر شتر سواری خود و این در جرع از غزه خبر بود و صغیره
 عنما از غنایم غره خبر بود که گفت در دست و خطی کلمی انداده بود و از وی آنحضرت گرفت و از او که و تزوج نمود پس در راه رویت
 خود ساخته می آورد و رواه البخاری و عتبه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یطرق اهلها گفت انس بود آنحضرت که در نمی آمد
 اهل خانه خود را در شب یعنی در وقت باز آمدن از سفر و کان لا یطرق الا عدوه او عتبه و بود که در می آمد مگر در چاشنگاه یا شبانگاه یعنی
 آخر روز بعد از عصر پیش از روز آمدن عصر تا پیش از روز آمدن شب متفق علیه و حسن حبابه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اذا طال احدکم نسیه گفت آنحضرت و فتیحه دراز کرد اندکی از شما غائب شدن را در سفر یعنی سفر دراز کرده باشد و فاطمه صلی الله علیه و سلم
 پس باید که در دنیا بپای خود را در شب طری و اصل معنی کوفتن است و در آینده در شب طاری گویند زیرا که حاجت دارد و کوفتن در متفق
 علیه و عتبه ان بنی صلی الله علیه و سلم قال اذا خلاک لیل فلاتدخل اهلک و فتیحه در آن در شب یعنی در شب پس اندر اهل خانه خود را
 حتی تشهد الخیبه تا آنکه استعمال آهنگ کنند زنی معنی است و حلقه عاده است و اینجا مردان و معانی است و می است هر چه که از زنان معنی تواند
 و عادت زنان استعمال حدیث است و منیقه بصریم و غیرین محمد و سکون یا دیکه غائب است از وی زوج و می و منیقه الشیعه و
 شاذ که در نیکه بریشان می است شش نفع ششین که معین و بنا شش زن را و لیده می حاصل آنکه صبر کن تا زمان خود را بیا را بیا و معنی
 صحبت گردانند متفق علیه و عتبه ان بنی صلی الله علیه و سلم لما قد علمت انی قد خیرت و ما بهم از جابر است که آنحضرت چون قدوم می آورد

و آن اهل جهنم است و نیز اگر یکی برای حاجتی رود و دوبانی مانند یکدیگر آنس گزید و اگر در اعضا هم و کردن کار تا خبری واقع شود و دیگر
برای خبر تحقیق حال برود و متاع خالی نماند و رواه مالک الترمذی و ابو داود و النسائی و **و عن ابی سعید الخدری** ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال اذا کان ثلثه فی سفر فکف عن الخمر و فیکف باخذ کس من سفره فلیوم واحد بهم پس باید که امر و حکم کند
یکی را از میان خود از برای دفع و توسع خلعت و ذراع و نزول و رکوب و جزآن و امیر باید که سلوک کند با ایشان طریق نصیحت و حق
و اعانت و خادم ایشان باشد چنانکه وارد شده است که بیا یقوم خادم و چنانکه در حکایات مشایخ آمده است و رواه ابو داود و
و عن ابی حنیس رضی الله عنه عن ابی حنیس رضی الله عنه عن ابی حنیس رضی الله عنه عن ابی حنیس رضی الله عنه عن ابی حنیس رضی الله عنه
اگر چه باشد و یکی مضر شود و خواهد که وصیت کند یکی از رفقا را و کس گواه شوند و گفته اند که پنج بهتر از چهار است و هر چند بیشتر بهتر از اندک
و در حدیث اقل مرتبه بر بیان کرده اند و غیر السلام از بجا است و بهترین سر بها چهار است سر بها سه پاره از حدیث پنج تا سه صد با چهار صد
پس میفرماید که بهترین سر بها چهار است که قسم علی از آن است و غیر الجوش اربعه آلاف و بهترین لشکر چهار هزار است که گفته اند
باشد و درین عیال اثنا عشر الفا من قلمه و مغلوب گردانیده نشوند و از دوه هزار کس از جهت کمی از بی و دانه هزار کس مغلوب نشوند
و اگر مغلوب شوند از جهت کمی نخواهد بود که این عدد را کمی برآمده است بلکه از جهت امری دیگر خواهد بود از عجب و خود و جز آنست
رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب و **و عن جابر رضی الله عنه** قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم یخفی فی البیة فکف جابر بود آنحضرت که پس همانا از مردم در سیر کردن در سفر خلعت پس مانند آن از
کسی چیزی از الضحیف پس نیز از ناتوان را که پس می ماند و طبع میگردانید او را بهر امان از آجای برای از ناب افغالی
سوق یعنی ارادن و ویرود و در وین میساخت و سوار میکرد و ناتوان را بر مرکب و پس خود و دید و عوالم و دو عالم
لشکریان را یا ناتوانان را رواه ابو داود و **و عن ابی ثعلبة** الثقفی یخبرنا و یخبرنا عن ابی حنیس رضی الله عنه عن ابی حنیس رضی الله عنه
که نسبت بهیت کرد بهیت عنوان و فرستاد او را آن حضرت یقوم او پس اسلام آوردند و دوست وی نزول کرد و بشام و وفات یافت و نیز سر
و بعد عن بعضی گفته اند و در زمان معاویه و این قول اشتهر است و قال کان الناس اذا نزولوا من لاکت الواسطه یومون و مردم چون فرود
می آمدند از بی راهی غرق فی الشجای الاودیه بجای افتادند و در کوها و رودها شرب بالکمره راه در کوها و دای رویه نقال رسول الله پس
گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان فخرکم فی هذه الشجای الاودیه به برستی که شرفی شدن باشد و برین شجرها و او بهایا و ناما و کلمه الشیطان
نیست آنرا که شیطانی که شدا را از یکدیگر جدا سازد و پس ششمان بر شام و دست یا بند و آثار رسانند فکلمه نیر لواله و کلمه نیر لواله و کلمه نیر لواله
الی بعض پس فرود نیامدند مردم بعد از آن مگر آنکه فراموشی او بود بعضی مردم پس بوی بعضی و بهی می پیوستند و بی نیال لوبط علیه
توبه پس تا آنکه گفته میشد که اگر فراموش کرده میشد بر ایشان جامه بر آینه در می گرفت و می پوشید همه را رواه ابو داود و **و عن عبد الله**
بن مسعود قال کان یوم بر کف عبد الله بن مسعود یومیم و روز غروب بر کل ثلثه علی البیة و هر سه بر یک شتر نکان الالباب و علی
ابن ابی طالب پس بود ابی لایة انصاری صحابی مشهور که نسبت اسم او رفاه و کس بر نا حوال او غریب است و در ضمنی نوشته شده باشد

و بود علی مرتضیٰ از پیش رسول الله بر دو عدیل بنو عبد البریک شتر نزل برده و شتر من و زمیل عدیل و رفیق و درین و اینجا بمنی عدیل است
زیر که سواروی شدند بنوبت و زامنه شتری که درشت و توشه بروی نهند. قال نکات اذا جادت عقبه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس
بود قصه اینکه و تنبیهی که از بوبت فرود آمدن بنو عبد البریک صلی الله علیه و سلم فی الطرح عقبه با بنهم بوبت. قال لا تخش عسک *

میگفتند علی و ابوالباب و یار و هم بریم از جانب تو یعنی بدل و عوض تو. قال ما انتما قوی منی گفت آنحضرت نمیتید شما قویتر از من و ما
ازا بمنی عن الانا بر شما. و سیم من بی نیاز تر از ابرو و ثواب شما در اینجا اظهار غایت تواضع است از ان حضرت و موسات و هم را بی با
رفقا و اتفاقا الی الله. رواه فی شرح الشیه. و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تخذوا ظهورکم و ابکم من ابریک گفت
آنحضرت بگم بر پشتهای چهار دوابی خود را مبرهنه کنایت است از ایشان بر آفتاب و این بر تقدیر است که حاجت بران نباشد و غرضی

صحیح بران خلق نکرد و نیز اگر که بصحت رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه خواند در عرفه بر احواله و او ایستاده. فان الله تعالی
ما خیر حاکم من الله. زیرا که خدا اتمالی است و نگارنده است و دواب را برای شما مگر برای آنکه بپسند و دواب شما را بیایید مگر بگویند انیلا و
والافس بهیوی شمرهای که نمیتید شما نشنیده آن شمر مگر بشفقت و حتی نفسا یعنی مقصود از ان سواروی و جاسانی رسیدن است مقصود

پس بنیاده متوشش رسانیدن و آنرا گردان آنرا و عیانت. جعل لکم الارض و وسیله کرده است برای شما زمین را بعلیه ما فاقضوا
حاجاتکم پس بر زمین پروراید حاجتهای خود را هر قسم که باشد ایستادن و نشستن و جریان و در دواب جز سواروی که بجای برساند بکشید
معا و هو اود و. و عن انس قال کنا اذننا ان نزلنا لکنت انس بودیم ما و فینک فرود می آمدیم منزلی را لعلنا نخرج من کل الاحوال. و ما نزل

تنبیه و تمیز آنیکه کشفایم با آنها را از پشت شتران بعد و تسبیح اکثر اطلاق آن بر نماز نافله می آید و بعضی گفته اند که مراد نماز چهار پشت است
که حاضر میشود و وقت نزول و نیم کرده میشود ازین که نماز فرض گذارده میشود پیش از فصل و حال و شاید که این بر تقدیری است که
در وقت کشفای نباشد و الله اعلم. رواه ابو داود و. و عن بریرة قال بینما رسول الله صلی الله علیه و سلم شیعی مدایت است از

بریده الهی بضم با که صحابی مشهور است گفت بریده در اشای آنکه آنحضرت راه میرفت. و از جاده برجل سوار محارب ناگاه آمد او را هر دو
که با وی خری است یعنی سوار بود و فرود می افتاد. فقال یا رسول الله اربک. پس گفت آن مردوی رسول خدا سوار شو. و ما خراجه و
ماندن مرد یعنی از موضع رکوب که صدر دواب پیش اوست نما آنحضرت و دران جاسوار شود و خود بین مرد عقب سوار گردد و فقال

رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ت. اتحق بصدر و ابک. پس گفت آنحضرت من سوار نمی شوم در صدر تو منرا از تری بصدر دواب
تو الان تجعللی. بگویند که بگردانی تو صدر دواب را بر لبی من بصرت گوئی آنرا و الانا خزان مرد از موضع رکوب برای این بود
قال حمایه لک. گفت گردانیدم صدر را برای تو مگر ب. پس سوار شد آن حضرت بر صدر درین غایت انصاف و تواضع

است از آنحضرت که رضی شمس بر شدن عقب آنرا و تعلیم است این باب را و رواه الترمذی و ابو داود و. و عن سعید بن ابی هند
ما یبلی ثقه شهورت از اهل علم و صلاح مولی محمد بن جناب مراد احادیث صالحه است قوی شسته است عشره و مائتة فی عهد بنام عبد الله
عن ابی هریرة عایت میکند سعید ابی هریرة فقال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکون الی الشیاطین و الی الشیاطین. *

پس اگر خواب در جانب چپ بود و خود را میگردان و تمام می یابد و خواب گران می آید و بیدار شدن در بطاعتین برای نماز شب و طهارت و دیگر امور
 و اطباء که مقصود ایشان اصلاح بدن به معضم طعام و طلب راحت و در تمام است اعتبار کرده اند خوابت جانب چپ و در اعراض قبل الصبح و
 چون فرمودی آنکه آنحضرت برای خواب پیش منج نزدیک آن نهضت با عده ای شده و یکد آتش خورده و وضع را غسسه علی گفته و می نهاد و می کرد
 خود را بر کف دست خود که این افضل و اقرب است و بیدار شدنی است راحت یافتن خواب گران نیامدن و رواه مسلم و عن ابن عباس
 رضی الله عنه قال یوشی علی الصلاة و سلم عبد الله بن رواحه بفتح راء و تخفیف و او و حای جملة فی سرته فرشتا و آنحضرت عبد الله بن رواحه
 را که از شایر صحابه و شعرای اهل علم و از شهدای مومنان است در فوجی از لشکر فوافقی و کلمه الیم بعد پس موافق افتاد آن فرشتا و آن جمعه را یعنی اتفاقا
 بر وجهی که می گردید و آنرا که فرشته از خود برده و غذا و صحابه پس وقت بامداد و غنم یاران او یعنی شکار یاران که همراه او کرده بودند و
 قال الخلف و اهل مع رسول الله و گفت عبد الله بن رواحه پس میانم و ثلثه حرمه میگذاهم با پیچیدار اصلی الصلاة و سلم ثم التقمیم یا لایح
 میشوم ایشان را و می رسم به غذا اصلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم راه پس چون نماز گذار و این رواحه را آنحضرت دید آنحضرت او را که بران
 نیامده است و فقال ان شاک ان تغدو مع اصحابک پس گفت آنحضرت چه باز داشت نماز گذار که بر آمدن تو بایاران تو فقال اردستان
 اصلی که شاک التقمیم پس گفت عبد الله بن رواحه که نماز جمعه میگذاهم با تو بعد از آن برسم با ایشان لایح شود ایشان را فقال لو انفتحت یا
 فی الارض جمیعا پس گفت آنحضرت اگر خرچ میکردی تو چیزی که در زمین است الا با بایشان و در شاک همه ما در کت فضل عذوتم و حیاتی
 توفضل و خواب گچا بیرون بر آمدن ایشان را یعنی اصحاب تو رواه الترمذی و درین غایت تاکید و مبالغه است و ثواب جهاد و نماز جمعه
 پیش از آمدن و وقت فرض نمیشود و بر آمدن روز جمعه بعد از دخول وقت حرام است بر کسی که جمعه بروی لازمست نزد صحابه و غیره و اما ابو حنیفه
 رواست بجهت تحقیق ضرورت در اسباب غفرت فرستید و در انفت و مانند آن اما کرده است کراحت اعراض تغافل انطاعت است و
 نزد شانی سفر و جمعه اگر چه پیش از زوال و در وقت منج بود و حرام است که در آن سفر الساعده و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا تصحب الملائكة رفقة فی جلد و صاحب شیور و فرشتگان بانه رفیقان بهر آنکه در میان ایشان چرم بپایان است بفتح فون
 و کسی که نام در نه شهر است تحقیق وارد شده است نمی از او ارشدن بر چرمهای نماز و اول ایشان که از اجز است آنچه در وقت از آنکه وضو از او
 جهت آنکه آن لباس عجمت و بعضی گفته اند از اجز است آنکه چرم او قابل و باغت نیست و اگر چه جلد او نما بعد از مردن آنکه میگوید زیرا که شکار
 کردن کفایت میست پس عدم حاجت ملائکه از اجز است لکن کتاب نبی عنه است رواه ابو داود و عن حماد بن سواد یسل بن سعد
 اسعدی انصاری منی مراد او پدر او را هجرت است و بودند او از آن حضرت او را سمل نام کرده و در وقت وفات آنحضرت پانزده سال بود
 بعد از آنکه مشرف و در نه احدی از صحابه فاتی یافت و در آخر سن مات من الصحابة بالمدینه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لایح فی غیر
 قادم و بهترین قوم در سفر خادم قوم است یعنی مشرین و دیگران من ایشان را باید که خدمت قوم کند و قائم شود و مصالح ایشان را رعایت
 احوال ایشان در ظاهر و باطن بعضی گفته اند که آنست آن که که خدمت میکند اگر چه در ظاهر او فی ایشان باشد و فی ایشان نیست و در
 اجز است کثرت ثواب و فی انبی مناسب ترست بقول وی فی من یقیم غیره لیس یقتوه یصل یسکین و یشی و زیادتی کند بر ایشان بخت

و میسر و وساقه قلعه‌ها و الی الحصن، پس نه چسبند و رفتند بسوی قاعه قلعه را بهم رسول الله پس چون دید ایشان را پیوسته، صلی الله علیه و سلم قال: بنکیه برآور و دوگفت: استدر که در کتف خیر بود و بران شد خیر، اما از آنرا ساحت قوم، بدستی با وقتیکه فرود آیم بر زمین قوی ساختن کشتگی سری، و قصابان المنذرین پس بدست با ملاده خاکه که انداز کرده و رسانیده شده اند از عذاب خدا.

بیت مانف بر بنی‌لیم در دست قصابان کشتن کشتگی خویش را بر حاز و میثقی علیه و علی النعمان بضم نون، بن مقرر بن یغمم یغمم فتح قات و قشید پیرای کسوره و بنون محبابی است مرفی برادر سید بن مقرر صاحب اواز مزین روز فتح هجرت کرد با هفت برادر خود در چهار صد نفر از مزین ساکن ششصد را بر سر حبلت کرد و کوفه و بود عامل عمر بن خطاب بنادند و با جماعت شصت و شش صدی و عشرين رضی الله عنه، قال شمرت القتال مع رسول الله گفت حاضر شد م قتال را با پیوسته را صلی الله علیه و سلم فکان اذا لم یقاتل اول النهار انتظر حتى تمب الراح پس بود آن حضرت و قتی که قتال میکرد و در اول روز منتظر شد تا آنکه می وزید بادها و منتظر الصلوة و حاضر شد بوقت نماز پیشین ازین حدیث معلوم میشود که قتال وقت نماز پیشین بر تقدیری بود که در اول روز قتال واقع نشد غالباً احوال مختلف بود گاهی در اول روز بود و گاهی در نیم روز و رواه البخاری.

الفصل الثانی - عن النعمان بن مقرن قال شمرت القتال مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فکان اذا لم یقاتل اول النهار انتظر حتى نزول الشمس تمب الراح و فیزل الفجر امین حدیث مانند حدیث سابق است لیکن در اینجا حتی نزول الشمس گفت و در حدیث سابق و منتظر الصلوة بود یعنی است و زیاده کرده و نزول الفجر و فروزی آمدن صبح شده شدن در حاشی آسمان درین هنگام چنانکه در حدیث دیگر فرموده است و نصرت بالصبا یاری و فتح داده شده ام من بیا و صبا رواه ابو داود و عن حماد بن عمار عن النعمان بن مقرر قال غزوتنا و در بعض نسخ مع رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت غزاکم هم همراه آنحضرت و کان اذا طلعت الفجر امسک و بود آنحضرت و قتی که طلوع میکرد و فجر باز می داشت خود را از جنگ حتی نطلع الشمس تا آنکه بر می آمد آفتاب فی الصبح فجر سپیدی آخر شب و فاذا طلعت قاتل امسک پس چون طلوع میکرد آفتاب قتال میکرد و فاذا انقصف النهار امسک حتی نزول الشمس پس چون و غروب میشد روز باز می داشت خود را از قتال تا آنکه زوال می پذیرفت آفتاب و فاذا ازالت الشمس قاتل حتی العصر پس چون زوال می پذیرفت آفتاب قتال میکرد تا وقت عصر امسک و بعد از آن بازی ایستاد و از جنگ حتی یصلی العصر تا آنکه میگذازد و غروب عصر را و ثم یقاتل و پسر قتال میکرد تا وقت شام و در وقتیکه اینچنین هم بود چون تمام روز قتال میکرد و باین روش و ترتیب میکرد قتال تمامه کان یقاتل و گفت تمامه بودندشان که گفته میشد در حکمت این فعل که از آن جهت بود که عند ذلک تیج ریح النصر و در این اوقات همه چنانچه ظاهر عبارت است با خصوص بوقت زوال چنانکه از احادیث دیگر معلوم شد می وزید بادها که سبب نصرت و وید و المومنون لیسوئتم فی صلواتهم و دعا میکنند مسلمانیان برای لشکر حاشی خود و در نماز خود یعنی بعد از نماز و در میان نماز چنانکه در بخاندن قنوت احادیث آمده است و الله اعلم و رواه الترمذی و عن حماد بن کسیر العین و تحفیفت العملاء و الزنی صحابی است قلیل الحدیث و گفته اند که همین یک حدیث دارد و روایت کرد از وی

کتاب التاج فی التکلیف و ما فیها من الکلام فی باب القتال فی الجهاد

۳۴۱

بسمی که مراد است - قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سریره - حضرت عاصم فرمود ما را آن حضرت در یک سوره - فقال اذا
راقیم سجدا - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصیت کرد ما را چون ببینید در قرقر یا در دشتان سجده - او گفت منم منمنا یا بنو
مؤمن را که اذان میگویی - فقال اقولوا احدا پس کشید برنج یکی را - و رواه الترمذی و ابو داود - **الفصل الثالث عشر عن ابی وائل**
نام او شقیق است تابعی که بیشتر مؤخر هم که تابعیت و اسلام هر دو را دریافتند پیش از نبوت و سال بود اذاکا بحجاب روایت دارد و مختصص
بود مابین مسعود و کثیر الحرف ثقه است حجت است زمن الحجاج و قیل فی ایام عمر بن عبدالعزیز - قال کتب خالد بن الولید الی اهل فارس -
گفت ابو داود شقیق بن خالد بن ولید بسوی فارسیان این نامه را بمسلم الله الرحمن الرحیم من خالد بن الولید الی رستم وهران - این نامه
از خالد بن الولید بسوی رستم وهران که مسلم - فی لا فارس - که داخلند و جماعت فارس ملا فتح سیم و لام و زه و ساء و اشرف نوم را
گویند که هر چه و دار ایشان باشند زیرا که ایشان بر یکند نجاس را به سلام علی من اتبع الهدی - سلام بر کسی که پیروی کرده راه راست
- اما بعد فاما نتم که لی الاسلام - اما بعد از اسلام بدانید که ما نیز شما را بسوی دین اسلام تا مسلمان شوید - فان یقیم فاعطوا الجزیه پس
اگر ایامی آید از اسلام و کسر شیعی نمی آید پس بدید جزیه را - عن یزید حالیکه میدید جزیه را بدست خویش تا آنکه بدست کسی بفرستند -
فانتم صاغرون - و حال آنکه شما خود و خوارید - فان ایتمر پس اگر آید از اعدا و جزیه - فان سی قوا یا یجئون القتل فی نفس الله پس مالک و
پیشانیان بفرستند زیرا که ایام گوی اند که دوست میدانند شستن را یا کشته شدن را در راه خدا - اما یجب الفارس الخیر چنانکه دوست ایاز
اهل فارس می را یعنی مست و بپوشش میشوند در حرب و قتال با طرب و نشاط میکنند و ذوق و لذت میگیرند میان و اسلام علی من اتبع
الهدی بکار از برای تاکید و ترغیب بر اتباع طریق هدی و اختیار دین اسلام است - و رواه فی شرح الله - **باب القتال فی الجهاد**
باب و را حدیث قتال و جهاد بدانند و در اینجا است جهاد و غزو و قتال جهاد و جهاد و شقت کشیدن و بذل طاقت کردن و ران خوردن
آمدن سیر کردن بسوی قتال که غارت کردن ایشان و قتال و قتل و قتل و قتل کشش کردن و مخازی مناتب غازیان پس دست
آمدن و کوفت قتال در جهاد زیرا که گاهی جهاد میباشد و قتال نه و جهاد یعنی قتال نیز می آید چنانکه در قاموس گفته است **الفصل الاول**
عن جابر قال قال جبریل - گفت جابر گفت مروی من پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم یوم احد - در روز غزوه احد الغنیمین نام دارد
است و احد از آن نام که رند که گوی است جدا افتاده و کوه حاسه دیگرند پیوسته و آنحضرت و دشمنان او کشته را که گوی است
که دوست میدارد و او را دوست میداریم ما و او را پس گفت مروی با آنحضرت در روز غزوه احد - انما یت ان قتلت فاین انما جزیه
اگر کشته شوم من پس کجا میباشم من - قال فی الجنبه - گفت آنحضرت و بدست خوابی بود - فانها تخرت فی یده - پس انداختند
خوای چنانکه در دست او بود و فرصت خدا که غزوه - ثم قاتل - پس قتال کرد و چنانکه قتل تا آنکه کشته شد و متفق علیه - و عن کعب
بن مالک قال قال لکن رسول الله صلی الله علیه و سلم یرید غزوة الاوری بغیر حاه - گفت کعب بن مالک نمود آن حضرت که بغیر
غزوه را که آنکس بدید و نیز آن غزوه و دری بفتح و او و تشدید را از توریت یعنی پوشیده داشتن خود را و گفتن خود دیگر بنبی
اگر خواست کجا می فرموده بود و آذنه در مردم چنان می افکند و چنان می نمود که بجا نمی آید و در این قسم پوشیدی و فراموش کردن

کار و غافل گردانیدن دشمن است و از قبیل خدمت است که در جنگ مباشرت چنانچه آمده است که الحرب خدمت و این توریه بطریق تعریف کنایت
 بوده بقول صریح چنانکه مقدمه خبر و بجای داشت و از احوال جای دیگر بمرسئله کیفیت طریق و میسر رسید و غیره بحاجت باین صریح میگفت
 که فلان جابر مردم را دروغ از من بنای چنانکه گفته است بریت سکندر که با شرفیان حرب داشت و در نیمه گویند در غرب داشت چنانکه
 ملک الخضره یعنی غزوه تبوک است تا آنکه بود آن غزوه که غزوه تبوک است اشارت بآن غزوه کرد که معلوم و معروف بود نسبت کعب بن مالک
 و تخلف کرده بود و از وی در بیان نه بود و نه بر آمده بود همراه آنحضرت و قصه آن مشهور و در کتب است در قرآن مجید یعنی آن غزوه که در کتب
 افتاده بود و در آن بود آنچه بود و این قصه را در شرح سفر السعاده و در باب سجده شکر و تفصیل ذکر کرده ایم و از احادیث صریح اعیان کلمات
 است بخبر از رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حشره بر آمده بود آنحضرت در آن غزوه در گریخت بکشتن سفر السعاده و روی آورد و در آن
 سفری دور و دراز را زیرا که تبوک میان مدینه و شام است و از مدینه تا آنجا چهارده مصلحت است و مفاصل و روی آورد و با آنها را و در حاکم
 بی آب و گیاه را و بعد از آنکه او دشمنان بسیار را و این آن غزوات آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم که در کتب تاریخ شد و بنی المسلمین را هم
 پس فلان آنکه کار کرد و در مسلمانان را کار و نشان ایشان را - لیکن با هوا و این نیز و هم متاسفانگی کنند از غزوه خود را تا هاب ساختگی کردن ایبه
 بضم نزه و سکون هاساز - فاجر هم بود و الله فی بریه پس خبر داد آنحضرت صحابه را براه و روش خود که خواست وجه و جهت روی و سوی و
 تمام مصلحت این غزوه و شدت و محنت که صحابه را در آن دیده اند در کتب بیرون کرده و مفسر است - رواه البخاری - و عن جابر قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الحرب خدمت جنگ که در فریب است یعنی که در فریب کردن در جنگ نفع کند نه زیان است از عذله آوردن بسیار جنگ
 کردن چنانکه از هر کجایی برگردد و در و هم نیم جهان بیندازد که از جنگ برگشت و ترک داد و غافل گردد و پس چنانکه حمل کند و براندازد و مثل
 آن و در ضلع چنان کند که بصیرت در دست گوید و غنیمت خاوم آن هر دو آمده و فتح افصح است یعنی حرب یکدیگر و یک فریب یکدیگر نرفته
 یعنی نوعی از فریب و بضم خاوم و دال یعنی بسیار فریب و دهنده است یعنی در خیال آتی چیزی نمی آید و در آن روی می آید و در آن باز
 جنگ کرد و بخلاف آن ظاهر شد چنانکه شخصی بعد میگوند کسی را که بسیار شجاع و بازی میکند و شغف علیه و عن انس قال
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یخبر و یأمر مسلمیم گفت انس بود آنحضرت غزای میگردید با حاجت ام سلمه که مادر انس است و امره
 بود عاتق حازمه و لوطه بن الانصار و زینان بن الانصار را آن حضرت می بود و از آنرا یسعیق الماده و وقتیکه میگردید
 آنحضرت آب میدادند این زنان یعنی غازیان را و دیدار این البحر می و دوا و میگردید و نشانگان را ازین حدیث معلوم میشود که
 بر آوردن عاتق برای مصلحتی و دوا و است و اگر برای غرض مباشرت و طی بر آوردن دوا یا بهتر بگویند حراره رواه مسلم
 و عن ام عطیه که عاتق علیه کیه است بیرون می آمدند آنحضرت در غزوات - قتالت - گفته است - غزوات مع رسول الله غزوات
 کردم همراه بنی خدیجه صلی الله علیه و سلم سبع غزوات بهفت غزوه و خاتمهم فی رحلم پس غازیان همانند درخت بجای بار
 ایشان و نگهبانی میکردم از راه و نداشت قسم اطعام پس میساختم برای ایشان خوراک را و دوا و این البحر می و دوا و میگردیدم
 مجروحان را و توهم علی الرضی - و می آید تا مردم بر بیچاران و بیچار داری میکردم و رواه مسلم - و عن عبد الله بن عمر

رضی الله عنه قال سمی رسول الله صلی الله علیه وسلم قتل النساء والصبيان مکنت ابن عمری کرده است آنحضرت او کشتن زنان
 کافران و فرزندان ایشان و در بایه گفته است که کشته نشوند زن و بچه و نه شیخ فانی در جهای مانده داعی زیرک هیچ قتل زن و جنگ
 کردن است و جنگ ازین جامعہ نمی آید و شافعی مخالف است ما را در شیخ فانی و معتقد داعی زیرک هیچ نزدی کفرست بصحبت
 رسیده است که آنحضرت نمی کرده است از قتل سادات و زاری و دیر آنحضرت زنی را کشته شده است فرموده هائی حافی نبود این که
 قتال کند برای چه کشته اند و اگر آنکه اینها صاحب رایی و حرب باشند یا زن ملکه باشند و همچنین کشته شود آنکه قتال کند ازین
 جامعہ از برای دفع شروری ینفق علیه و عن الاصعب فتح صا و سکون عین مطمئن بین بقاء و یفتح جرم و نشاید مشایخ است
 نزول میگوید و ان البوار از ارض حجاز حدیث او در حجازین است مات فی خلافة ابی بکر الصديق رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه
 وسلم عن اهل الدیار و در بعضی نسخ عن اهل الدار پرسیده شد آنحضرت از اهل دیار میگویند من المشککین که گفته میشود و هجوم کم
 میشود بر ایشان و در شب از مشککان تبیست و بابت شب خون آوردن و فیصا بن سنانم و ذرا بریم پس رسیده میشود یعنی کشته
 میشوند از زمان ایشان اطفال ایشان از جهت اختلاط و عدم تمیز ذریه فرزندان جمیع ذریات و ذراری بسکون باد و قال بهم منهم
 گفت آنحضرت باک نیست بکشته شدن سادات و ذراری زیرا که ایشان یعنی سادات و ذراری را از ایشانند یعنی از مردان مشککان دور
 حکم ایشان ظاهر این حدیث و رجوع قتل سادات و صبیان است پس بعضی گفته اند که نیست معنی این است بابت قتل ولدان بلکه
 نفی نیست از کیک خروج کند ایشان را به تیر یا شمشیر یا نیزه به جهت بودن شب مان و حائل از تمیز از جهت اختلاط ولدان بمقاتله اعدا
 است که چون نمیتوان سبقت قبل مردان می قتل سادات و صبیان حاضر است قتل همه در آن نیست و در آن جمعیان الاحادیث و در فی راه
 هم من کاسهم و در روایتی آمده است که هر معنی ولدان از پدران خود اند یعنی حکم ایشان دارند و این در روایت و اما در آخرت پس اصح
 آنست که در شبست اند و بعضی میگویند در روز و در بعضی توخت کرده اند و در آن ینفق علیه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی
 علیه وسلم قطع غل بنی النضیر و حرق و روایت است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مدتی که آنحضرت برید و دشمنان فرمای بنی النضیر را
 قطع خون و سکون مضاد مجرمه قبیل است از قبایل یهود و سبخت آنها را پس ازینجا معاود می شود که دشمنان اهل حرب را می توان برید و
 سوخت و بکشت انتاب نزد ما و بعضی میگویند که بریده نمیشوند بلکه ضرورت و این غل در مقابل قوم بود پس بریده شد تا ظاهر شود
 مکان حرب و لهما قول حسان و در این قصه و حادثه سوختن و دشمنان بنی النضیر را میگویند حسان این ثابت و این ابیات +
 و هان علی امرأة بنی لوی و آسان شد بر اشراق پسران لوی و حریق بالیویرة مستطیرة تشکیک و بویره شد بر بنی لوی منظر و بارگاه
 چون آسان و سبک شدن سراه بفتح سین و تخفیف را اشراق قوم فی الصرح سرت جو اندازی و مردی و بخادر مرد و سرت
 جو اند و سخی سراه جماعت و لوی بفتح لام و فتح همره و بعضی واد گفته و تشکید یا اذلا و لاضر بن کسانه نام کی از اجداد
 آن سرور است و مرد از بنی لوی اشراق قریش اند از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حریق تش و بویره
 قضیه بواسطه است که نام موضع غل بنی النضیر است و این در وقتی بود که نقض کردند بنی النضیر عهد را و ایشان قصد کردند

فیصل آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر نانال شوجی یا بنی قصه کردند ایشان پس جلای وطن کرده شد لبوی خیر و سوسنه شد
 نخلستان و شراب کرده شد خانمهای ایشان و دینی فلک نزلت و دورشان آن فرود آمده است این آیت و ما قطعتم
 من اینست چیزی که بریدید از خنده و او تر قوهای یا گداز شستید و فائده علی اصولها است و اینهاست بر بنیهای این یعنی قطع کردید
 فیما بین الله پس با خود خبر را دوستوری اوست بهشتی علیه و عمن بعد الله بن چون بهشت عین سکون و او دور آخر
 نون تا می است از اعلام است شنید حدیث را از انس بن مالک شنید از قاسم بن محمد و حسن ابصری و ابن سیرین و شعبی شنید
 از وی ابن المبارک و حماد بن زید و غیر ایشان و گفت ابن المبارک ندیدم من فاضله را از ابن عون و او را می گفت چون
 میر و ابن عون برابر بودند مردم همه و سلف برکت بسیار کرده اند و ان نافع کتب الیه و روایت است از ابن عون که نافع نول
 این عرق و شست لبوی وی بخیر و ان ابن عمر از جمله و در حالیکه خبر میداد نافع که ابن عمر خبر داده است او را و ابن النبی صلی الله علیه
 و سلم غار علی بنی الصطاطی که آنحضرت غارت آورد و تاراج کرد بر بنی الصطاطی بضم میم و سکون صا و فوج طاک و کسر لام بطی
 از بنی خزاعه و غارین فی منهم بالمربیع و در حالیکه غافل بودند ایشان و در مواسی خود بر ربیع بضم میم و فتح را و سکون یا و کسر سین
 پیش را و تخماید و عین ممل نام شوشی است میان که و دینه آنجا بی بود و بنی الصطاطی را و غار بن شدیدی را یعنی غافل از غره کسر
 عین یعنی فریقین یعنی دران موضع غافل نشسته بودند و مواسی ایشان با ایشان بود و قتل القاتله پس گشت آنحضرت جماعت ایشان
 را که کشتن کان بودند یعنی صلح قتال بودند یعنی فرزندان و فرزندان و پس از آن و پس از فرزندان ایشان را شوق
 علیه و عمن ابی ایسه و بنصره و فتح سین بعضی بفتح میم و کسر سین گفته اند و اول اصح و شمرست صحابی انصار می نامد و اما
 بن بر میست و ابن النبی صلی الله علیه و سلم قال لایوم جریه روایت میکند که آنحضرت گفت ما را روز بدر و حین صفحا انقضیست
 صفحا انقضیست بستم ما را پیش را بر جنگ کردن با ایشان و صف استند ایشان برای ما و انما الکبیر فغنیکم بالنبیل فغنیکم
 قریب شد ایشان شمار اینان که رسید با ایشان بر شایس لازم گیرید بر خود بیدار انداختن کشتن و شایس فغنیکم نزدیک و ان کتاب
 نور پاک شدن و انقبه و دست را یک شدن بوی و انقبه و کتب میم و بنو دینی هر دو روایت است و بنی روایت و دور روایت
 و بنین آمده است و ما را ان الکبیر که روزیم و و قریب که نزدیک شوند شما را پس تیر اندازید با ایشان و ستم بقوا انکم و باقی و در تیرها
 نود یعنی همه تیرها فندازید چیزی از ان باقی دارید اگر چه بنید ازید و خالی شود بر غالب آیند بر شما و رواه البخاری و حدیث مسند
 و حدیث مسند بن ابی قحاص را که در اول او بل مقصودن است و مذکور فی بفضل الفقراء بر خرام است که ذکر کنیم آنرا و اما
 فیصل فقر و حدیث الیوم و ذکر کنیم حدیث را از ابن عازب را که در اول او این کلام است و بعث رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم بطایف اب العزیزات ان شاء الله تعالی فیصل الثانی عن عبد الرحمن بن عوف قال عابنا النبی صلی الله علیه و سلم بلبا
 قیله و انما یخون و یخون و یخون یعنی خائن و خائن و خائن و اما بر کرد صفهای ما را و کس که در جای که در صفا بایست تعیین و مویا عابنا
 البیض و یخون و یخون و یخون و اما در حدیث و در عابنا و ذکر کنیم حدیث را از ابن عازب که در این موضع آن عابنا از بنی و عمن الهلب

بوم برید گفت ابو اسید که در او در آن فصل اول گذشت گفت آنحضرت روز برید اذ انکم کما فایز بوم بود و فیکند نزدیک اینکافران
 شمار پس تراند ازید شایان را و لا اسکو السیوت و بوز کشید شایان را اسکو السیوت نامی و ضم سین از سل معنی بر کشیدن چیزی را بانی که
 شمشیر و کار و بدی نیست که بماند چو شمشیر را برید نزدیک آید چنانکه خیال می تنگ گردد و در او راه بود او بود و عن ابن عباس در این حدیث
 موصد و حاکم و آخرین ابن الرقیط و بر خطاب و بعضی فصل بهما و بعضی رتیقه گفته اند بنی و اول اکثر است و در تمام ازین راجع گفته اند
 بای بنحیه صحابی است روایت کرده در او بود و نسائی و ابن ماجه و کثرت به فقال کنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة فقلت
 بودیم ما با آنحضرت و یک نفر بودیم و فرمائی الناس یؤمنون علی شیء پس دید آنحضرت مردم را فرام آئینده بر جری پیغمبت رحله پس فرما
 آنحضرت مردی را به فقال انظر علی ما یجرب هو لا بد پس گفت آنحضرت بمن که بر چرخ چرخ شده اند اینها بدی فقال علی امرأة فقلت
 پس آمد و در دو گنجشک شده اند بزرگتر شده است به فقال ما کانت بذه لثقال پس گفت آنحضرت نمود این زن گفت قال کنه یس
 برای چکر شده اند و علی القدر خالد بن الولید بود و بر مقدمه لشکر خاندن بن الولید بود صحابی مشهور بود پیغمبت رحله پس فرما آن حضرت
 مردی را به فقال قل خالد پس گفت آنحضرت بلو خالد را به لا اسکو السیوت که پیش ازین فرموده و لا اسید فاجاب و در روز در آن خدمت یکند بجز
 و گفته اند که در ادجری است که قال یکنیند در او بود او بود و عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الطفقوا لیسلم الله ربکم و است
 از انس رضی الله عنه که آنحضرت گفت یعنی آنخزانه که پیشتر شایان را برید و روان شود بنام خدا و با نیکند و وفیق و ناسید خدا و علی علیه
 رسول الله و برید و بن رسول خدا به لا اسکو السیوت شایان را کشید بر فانی را که تو در حرب در وی مانده و نزدیک کفانی را که در فناسپری
 شدن به و لا اسکو السیوت و نیکند طفل صغیرانی الصرح طفل نوزاده مردم و جانوران صغیر درید و لا اسکو السیوت و نیکند زن را به و لا اسکو السیوت
 و غل و کنیه یعنی جانت و غنیمت به و ضموا غنما کلمه به بضم ضاء و گرد آید و جمع کیند نیت می خود را به و لا اسکو السیوت و نیکند میان خود بزرگ
 تنازع و تخاصم با کفار اهل صلیت باشد و ضموا و نیکند یکدیگر و نیک کیند هم کار را به فان التکلیف یحسب به زیرا که خدا شایان
 و دست سب را در نیک کنن کان را و احسان و در تحقیق آن است که در حدیث جبرئیل آمده است الاحسان ان تعبد ربک کانک
 نراة الخیریت و در او بود او بود و عن علی رضی الله عنه قال به روایت است از ائمه اربعین علی رضی الله عنه گفت اما کان بوم بود
 چون شد روز و فرمود به برید مقدمه بنه ابن برید به پیش آمد عقبه بن برید بضم عین سکون فاکه انجلد رؤسای مشرکین و اشقیای که
 بودند و تعب را بنه و برید که در او را پس او که ولید بن عقبه بود و و احوه و در او را و شبید بن ربیع و بن خاد می یار از به پس
 او را و عکبک است که بر او آید میان هفت جنگ کند به فاقمب لشباب من الاحبار و پس جواب دادند او را جوانان از انصاری یعنی میوان آمدند
 و وصف بچنگ می شاب بنیشتن و تحقیف جامع شاب معنی جوان به فقال به پس گفت آن جوان چون بدین تنم بود کینست شما و اگر که تم قیل
 به و فقهه پس خبر دادند آن جوانان او را و گفته اند که انصار هم به فقال لا احب انک تلیک به پس گفت نیت حاجت ما را و شما ما شایان
 کا نادریم به انما انما بنی علفا به بنویم ما لیسر ان عمر خود را که ترش باشد و ما جران که خویشان و اقربای ما نند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فیکند به پس گفت آنحضرت بر خیز و بایست ای حمزه به قم یا علی به بایست ای علی به قم یا عبیدة بن الحارث به

برخی نزاری عبیدہ بن جراح بن الحارث و این نیز بن تم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ترازا حضرت بود قدیم اما سلام ایمان آورد
پیش از دخول و در اترق و حارث بن عبدالمطلب عمر آن حضرت است و از اعلام آنحضرت ایمان نیاورد و کفر خود و عباس بن قحطیل
خزاعی را عبیدہ بن جراح روی آورد و خود را بسوی عبیدہ و زیادہ کرد و بعضی روایات بہ نقلند کہ پیش کشت حمزہ عقبہ را بہ و اقبلت
الی شیبہ بہ و روی آورد و من کہ علی بن ابی طالب بسوی شیبہ یا نیز زیادہ آمدہ کہ بہ قتلند بہ پس کشت من بنیہ را بہ و خلیف
بین عبیدہ و الولید بن عثمان بہ و آمد و شد کرد میان عبیدہ و ولید و ضرب شمشیر کہ ہر یک دیگری انداخت فی المصراع اخلا
آمد و شد کردن بہ فاختن کل واحد منہما صاحبہ بن پس گران گردانید ہر یکی ازین دو مصاحبہ خود را بجا حراحت کردن ایشان
بشماتہ ست کردن جراح کسی را و مبالغہ کردن در جراحات بہ ثم ملنا علی الولید بہ پشتر میل کردیم با بر ولید بن عبیدہ بہ نقلند
بہ پس کشتیم او را بہ و اخلا عبیدہ بہ و بر داشتیم با عبیدہ را از مسعر کہ وی رضی اللہ عنہ از شداد و بد راست بہ رواہ
احمد ابو داؤد بہ و حسن ابن عمر رضی اللہ عنہما خالی بمثلنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سترہ بہ گفت ابن عمر
فرشاد ما را آنحضرت و فرجی بفرما بہ فخاص الناس حیصہ بہ پس میل کردند و دم میل کردند فی و شارحان اینجا دو جمال
گفتہ اند یکی آنکہ مراد عباس بہن جامعہ مسلمانانند کہ بفرار خستہ بودند و فرار کردہ و جنت نمودہ آمدند و دم مراد اعدا باشند کہ
میل نمودند بر مسلمانان حمله کردند بر ایشان و جولان نمودند و اما آنچه در مصراع گفتہ کہ حیصہ محصی برگشتن و میکشیدن از
راہ دور قافوس گفتہ کہ حیصہ محصی عدول و صد و دواست و در اولیا اطلاق حیصہ میکنند و در غزا انصراف نمودہ معنی اول است
فافهم بہر تقدیر بیگوید این عمر بہ فافینا اللہ بہ پس آیدیم باور میدہد بہ فافینا بہا بہ پس نہان شدیم در مدینہ از جہت
شرندگی از مردم خوف آنحضرت بہ و نقلند کہ ہمہ ہلاک شدیم با و گنگار شدیم کہ از پیش شمشیران دین گنجی آیدیم ہمہ انبیا
رسول اللہ بہ پس آیدیم ہمہ خدایا صلی اللہ علیہ وسلم و قلنا بہ و لغیر ما از روی شرمندگی و اعتقاد بہ یا رسول اللہ عن القارون بہ یا
گزینہ گانیم و مبالغہ کنند گانیم در آن بہ قال بل انتم الکفارون بہ گفت آنحضرت برای رفع خجالت ایشان بلکہ شما حمله بر حمله گفتہ
و در جنگ کہ ایشان کہ اگر گزینہ محصل کردن و باز گشتن بجز حمله آوردن یعنی اگر بگزینہ از حرب بیت آنکہ جمع کرد و بر لشکر دیگران
طلبہ از وی و باز جوع کند بجز گنای نیست بر وی بہ و دانفتند کہ من گزینہ شد و دو کار و ناعشر امام بہ رواہ الترمذی فی رواہ
ابی داؤد و خود بہ و در روایت ابو داؤد و مانند این است بہ و قال لابل انتم الکفارون بہ بزیادت کلام پیش از بل بہ قال بہ گفت ابن عمر
بہ و نقلند کہ پیش از نزدیک شدیم با یعنی از آنحضرت بہ نقلند کہ بہ پس بوسیدیم دست مبارک او را بہ فقال اما قتلہ اسعین بہ
پس گفت آنحضرت من گزینہ مسلمانانم ذات شریف خود را منما نیز اگر گزینہ ساخت بجهت عفت و برگشت چنانکہ در قرآن مجید
آیدہ است کہ ان ابرار ہم کان امیر بہ بخندند کہ حدیث امیر بن عبد اللہ بہ کہ در اول آن بہ کان یستفتح بہ است بہ و حدیث
ابی الدرداء و ذکر حدیث ابی الدرداء کہ در وہد البغوی فی ضعفہم بہ است بہ فی باب متصل الفقراء ان شاء اللہ تعالی بہ و
این ہر دو حدیث در مصابح و دین باب مذکور اند الفصل الثالث عن ثوبان بن یزید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحب

برخت آنروز ساز جری وی به فاطمه بنتی رسول الله صلی الله علیه و سلم و الناس به پیش آمد و آن حضرت و مردمان به قتل من
 قتل الرجل به پس گفت آنحضرت که گشت این مرد را به قتل او ابن الاکوع به گفتند سلمه بن الاکوع گشت به فقال له سلما به جمع به
 پس گفت آنحضرت مرد را است جامه و رخت و سلاح آنروز ازین معلوم میشود که جاسوس کا فران که در مسلمانان بیاید گشتن به جان را
 به شفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت بنو قریظ به وقتیکه فرود آمد بنو قریظ به نعم قاف که قبیلۀ از یهود است از حاکم
 خود به علی حکم سعد بن معاذ به بر حکم سعد بن معاذ که از لیکار صحابه و مشاییر انصار است و سید اوس بود بنو قریظ حلفای اوس و در
 عهد و امان ایشان بودند و آنحضرت بعد از غزوه اخواب ایشان را بیت و پنجره و زود می صادر داشت پس بعد سعد بن معاذ رضی
 الله عنه فرود آمدند و گفتند که هر چه وی حکم کند اختیار داریم خیال کردند که چون در عهد و امان او بیاشیم رعایت حال ما خواهد کرد و دو
 استخلاص ما خواهد کرد و چون فرود آمدند به بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم به فرستاد آنحضرت کمی را بسوی سعد بن معاذ حاکم حار به
 پس آمد سرور بن خاری به فقال فی الحال رسول الله به پس چون نزدیک آمد سعد گفت بنی خدیجه صلی الله علیه و سلم به خطاب به بنو قریظ
 کرده به قومو الی یاکم به بنی خدیجه و بایستید و برید بسوی مشر خود و احتیاج کرده است باین که یکساعت بقیام مرد داخل مجلس را
 چنانکه الان مستشار و مشاعر است و جواب داده اند که این امر بقیام من نه بقصد یکساعت و تعظیم بود بلکه محبت آن بود که سعد بن معاذ
 رضی الله عنه و دنیا که بود و زخم تیری در ران وی و زخوه خندق رسیده بود و طاق فرود آمدن از مرکب نداشت پس امر فرمود
 ما بسوی وی بر روند و فرود آمدن اعانت کنند و تواند و الله اعلم که این توطئه و تفسیر باشد برای اطاعت ایشان مرد را و تعظیم
 حکم او را ایشان به بنام مجلس به پس آمد سعد بن معاذ و نشست به فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان هؤلاء لایزولوا علی ملک
 به پس گفت آنحضرت بدین که ایشان فرود آمده اند بر حکم تو که هر چه تو حکم کنی قبول دارند به قال فانی احکم ان یقتل القاتله به گفت
 سعد بن معاذ که ایشان حکم من فرود آمده اند بدین من حکم میکنم که کشته شوند فقال کنشگان ایشان یعنی آنانکه قابل حرب و قتال اند به
 و آن بنی الذریه به و حکم میکنم که برده گرفته شوند فرزندان و خردان به قال فاحکمکم فیهم حکم الملک به گفت آنحضرت هر آنچه بخواه
 حکم کردی تو در شان ایشان حکم خدای تو نمایی که با و شاه علی الاطلاق است و برین وجه ملک کسر لازم است و تو بدین سزا است
 روایت دیگر که گفت به و فی رواية حکم الله به و در روایتی هرگز حکم کردی تو حکم خدا و در روایتی نفیج لازم نر آمده و مردان ملک برین
 روایت جز بطل علیه السلام خواهد بود یعنی این حکمی است که جز بطل آورد از خدا و چون گفتند فرمود صلی الله علیه و سلم
 که بنی خدیجه را از غزوه نبوت او فرود آمدند و عرش خدا بجنبید رضی الله عنه و تمام قصه ذکر است و کتب سید بن طاووس علیه و عن ابی هریره
 قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم خیل قبل بنی به گفت ابو هریره فرستاد آنحضرت اسبان را بسوی لشکر را بجانب بنی و بنی نفیج
 نون و سکون حمیر در اصل یعنی زمین بلند است و نام بلاد است از عرب و آن خلاف غرض است به فجات بطل بنی من حی حنیفه به پس آورد
 آن لشکر دوی را از بنی حنیفه که نام قبیلۀ الیست به يقال له ثامنه به بنضم شامنه و تخفیف میسین به بن ثمال به بنضم نهمه و تخفیف شامنه به سید
 اهل الیثامه به این مرد و متبر و متبر اهل یاسه بود نفیج نهمه و تخفیف میسین که نیز نام بلاد است به فریطه به ساریه من سوار السجده به پس

کلام حضرت را به تو بخواند از جهت سزایش کردن تنه بدو نمودند و گفتند که او را داشتند و گفته بود که بر من مکتوبه حضرت
 عقاب کردن و فتنه نمودن انتقام کشیدن و در هر دو دینا به وجهت اظهار دین و پیشانی این بنا که این حدیث صحیح متفق علیه صحیح است و ثبوت
 سلام مرگات را در حصول علم بر ایشان را با یکدیگر خطاب کرده می شنود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که سبقت می شنود و کوفتن فیما بین مردم را
 و تکیه بر یکدیگر و در از فتنه همچنین آنکه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اهل بیت را ائمه که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد بر ایشان را
 و گفت سلام بر شما ای اهل دارالسلامان آمده شما را آنچه وعده کرده شده بود دید و ما نیز از شما الله تعالی می پویندیم شما را که خطاب با کسی
 که نشنود و فهمد معقول نیست و نزدیک است که شما را کرده شود از جهل و عیث و در حدیث نزدی آمده که چون زیارت کرد و حاشیه می شنود
 شما را در خود را و اظهار محبت بنی ابی بکر یک خطاب کرد و او را و گفت اگر حاضر می شدم وقت موت تو دفن می کردم ترا اگر آنجا که مرده بودی
 و اگر حاضر می شدم در آن وقت زیارت می کردم ترا چنانکه در باب زیارة القبر گذشت و نقل کرده است شیخ ابن العمام در شرح جوییه
 که اکثر شایع خفیه بر آنست که سبقت نمی شنود و در صریح کرده اند در کتاب الایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام نکند او را پس کلام کرد و او را
 بعد از مردن او حاشا نیگوید و زیرا که سبقت می شنود و در یکدیگر وی حیثیت و قابلیت فهم دارد و سبقت این چنین نیست و جواز باشد و
 این جماعه حدیث مسلم که باطن است اهل بیت قرع فعال مردان را با یکدیگر این مخصوص بوقت نماز است و در قرست از برای محبت
 سوا این تخصیص خلاف ظاهر است و دلیل نیست بر آن ظاهر حدیث آنست که این حالت حاصل است سبقت را در تفرج و جواب داده اند
 از این حدیث مذکور درین باب که نص است در خلاف مذنب ایشان گاهی بنا که این مخصوص است با حضرت صلی الله علیه و سلم و مجرب است
 و زیادت حسرت است بر کافران و پوشیده نماید که محل برین مجروح احتمال نماید است که محل نمی توان کرد بروی تا با غیر خود دلیل بر اینست
 سلیع و پروردگار عزوجل قادر است بر آن سمیت حواس را و او را که را عادی است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتب مذنب مقرر
 شده است و گاهی جواب میدهند بنا که آنرا از باب ضرب النثل است و مراد حقیقت کلام نیست و این از جواب اهل البعد تراست و ضعیف تر
 و مبتنی ایمان بر عرف و دعوات است در حقیقت فافهم و قوی ترین وجود و دلیل ایشان آنست که این روایت مرود است از عایشه رضی
 الله عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه گوید این را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی آنرا آنست
 الموتی و انت یس من فی القبر و موتی تو ای محمد سخن شنو کننده کسی را که در قبر باشد که افعال الشیخ ابن العمام و در مواهب لدیه میگوید که دلیل
 کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است که مراد بنو میر صلی الله علیه و سلم آنست که میگوید شما الا ان میباید که آنچه سبقت می گفتیم حق است
 و گفته که مرده مرا که گاهی علم می گفت و با جماعه عایشه را که مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است
 از قول عایشه و انت لال و بقرآن قبول نکرده اند این قول را از عایشه و در مواهب لدیه نقل کرده اند از سماعی که گفته بودند عایشه از عمر
 و کاکا و کثرت عیادت و خوشنویسی و غرض علوم پنج پیاپی بر آن متصور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی رتبه و اوست شقه که میگوید که مثل او باشد که او
 کند بر شریک تخصیص با شما که آن و مراد است قرآنی است آنست که تو می شنوای بلکه خدا می شنوای و نیز مراد بودی و بر من مکتوبه حضرت
 و مراد سلیع عدم اجابت است حق را بدلیل آنکه این روایت مانع شده در دعوت کفار با ایمان و عدم اجابت ایشان بر حق را و بر

گفته اند که مراد باین موصی القلوب اندوختن و بجا دینان کردن روی آن و الهامی هر چه افتاده است تحقیق ذکر کرده است در موهب لایب
 که در مخاریج بن سحنی با سنا و حیدر و امام احمد بن حنبل نیز با سنا و حسن عایشه مثل حدیث عمر آورده پس گویند عایشه جوهر کرده از انکه سبب
 این خفایت شد نزد وی از روایت ابن عباس که از نیراکوی رضی الله عنه حاضر نمود در آن قضیه در شرح صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور
 و مشک کرده اند جماعه که اشبات سماع میکنند بعل قول قاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل او آن است که موصی را بر وجهی حاشی قوسی از
 حیات می بخش که حاصل میشود آن سماع و درین قول قاده تخصیص یا تحقیر نیست صلی الله علیه و سلم که بطریق معجزه واقع شده است
 و تخصیص باین موات بلکه خداوند است که آن حالت در بر موات نیز پیدا کند از شخص که باشد و هر زمان که بود قدرت و ربانیت و توفیق
 و در اینجا سخن دیگر است که فرشتگان از نبوت سماع کنیم یا اعتبارا بآنکه سماع یا نبوت می باشد و نیست خبری بدین خراب شد بگوئیم سماعی
 علم لازم نمی آید و علم بر وجه بود که باقی است پس علم بصلوات مسموعات حاصل باشد نه بر وجه البصار و سماع چنانکه بعضی شکمان سماع و بصیرتی
 تعالی را بعلوم سموات و مبصرات تأویل کرده اند و تحقیق دارد شده اخبار و آثار و در علم موصی باحوال زیارت کنندگان و شافعیان ایشان را
 همانکه آمده است که زیارت روز جمعه مجرب است زیرا که درین روز علم میرسد اتم و اکمل میباشد و احوال زائرین برایشان کشف و انوار و نیز شک
 نیست در حصول علم موصی را در آخرت و برتر و بجماعت و برین سلام چنانکه عایشه گفته و متفق علیه است در موهب لایب پس ممکن است علم
 باحوال و دنیا و اهل و دنیا و حسیست دلیل برزوال این علم و نسیان آن باوجود بقای روح و آمده است که کافران نمی خواهند که وجود دنیا و آمده
 است که چون نیست از سوال منکر و جواب خبر دهد و راحت باید آرزو میکنند و میگویند یاری کاش یکسان باشد که خبر کند بآل من که من در رستم خوشم
 و با بجه که کتاب کسوت مملو خوشنود باخبار و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم موصی را بر دنیا و اهل این من منکر نشود و آثار که باجل باخبار و منکران
 و گفته من بنحو توفیق و اما استدلال قبول منکر شده اند از بعضی فقها اگر انکار از جهت آن است که سماع و علم نیست ایشان را زیرا که از احوال
 ایشان پس بطلان او ثابت شد و اگر سبب آنست که قدرت و تصرف نیست در ایشان را در آن موعن تمام کنند بلکه محسوس ممنوع اند و
 مشغول اند با آنچه حاضر شده است در ایشان را از محنت و شدت و آنچه باز داشت است از دیگران که این کلیه نمی اندر خصوصاً دشان
 متعین که دشان خدا اندر نماید که حاصل شود و احوال ایشان را از غلبه در بر رخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات
 مزایمان را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و حسیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بضاوری که کرده اند از دعوات
 غیر ظاهر آیه بصفا نفوس فاضله و رجال مفارقت از بند که کشیده می شوند از پیمان و نشانی میکنند بسوی عالم ملکوت و مساحت میکنند
 در آن پس سبقت میکنند بظواهر قدس پس میگردند در شرف و قوت مدبر و اولیای شری چه نخواهند ایشان باشند و ادعا که این فرق منکرانند
 زیرا آنچه نامی نمیدان از آن این است که داعی محتاج فقیری الله و عامی کننده اما و طلب میکند حاجت خود را از جناب عزت و غنیای وی
 توسل میکنند بر و حاجت این بنده مغرب و مکرم و در درگاه عزت وی و میگویند خدا او را برکت این بنده نو که تحت کرده بروی کرام
 کرده او را بطلعت و گرمی که بوی داری برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کنی یا خدا میکند این بنده مکرم و مغرب را که بی بنده خدا می
 ولی می شفاعت کن مرا و بخواجه خدا که بدوست تو ملزم و مطلوب مرا و قضا کن حاجت مرا پس معطی و مسؤل باحوال پروردگار است تعالی و تقدیر

[illegible]

صلی اللہ علیہ وسلم ان قتادہ را کہ زینب فرستاد و داد انصریم سید او بدو رفق لمانہ شد بدو بدینک و نرم شد انحضرت بنی دل فرین و بی محبت
دیدن آن قتادہ با محبت زینب از جنت غریب و تمنائی او و تذکرہ عمدہ خیر و رقت نرم و تنگ شدن سخت بسیار بدو وقال ان حکم
ان اطلقوا اما یراہم و گفت انحضرت باصحاب اکرمیدانید و قرار میگید و ای شما کہ رہا کنید برای زینب بندی اورا کہ ابو العاص است
و تودوا علیہا الذی اما بد و باز گردانید بر زینب آن چیزی را کہ مراد است اذمان کہ برای خدا فرستاده است و ابو العاص را با یگان
باندید و منت نمید و بکنید و قالوا نعم کہ گفتند صحابہ برای سبکدوشی ابو العاص را رہا کردند و وی کہ رفت و زینب تحت او بود و سلمان
و ابو العاص درون قریش بود و آنان وقت حکم شاکست و در زن سلم و مرد کا فر باقی بود و یگان الی صلی اللہ علیہ وسلم اخذ علیہا بنی نیک
زینب الید بد و بعد انحضرت کہ در وقت رہا کردن ابو العاص گرفته بود و محمد بروی کوشائی گردانده زینب را بسوی انحضرت و بگذارد اورا
کہ بدین سیرت کند و ان ملکود و اورا از ان بد و بعثت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زید بن حارثہ در مجلس الانصار بد و فرستاد انحضرت
زید بن حارثہ را در وی دیگر از انصار اگر چه حرم شرعی نبود و اما این مخصوص بنین مقام است از جنت امین و ثوابی بہمت بہت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بد و وقال بد و گفت انحضرت بہت ترس شرکفا را کہ و ملاحظہ فرمیش ایشان کہ بیکہ نہ را یند بہر کونا بطن ناچہ پشیمان
شاد و ان موضع کہ نامش طوق نج است نام وادی است قریب مکہ بدوشت سبل و فاج را ابو جہل متعہدہ ضبط کرده اند و فراموس با
تعمانی و کسر جیم و لی گفته بنون جیم و حای محمد زیدہ گفته اند و در اکثر نسخ مشککات و مصابح تفسیر است و باقی وجہ و شرح خلوت
حق از بک زینب بد تا بہرہ بگذرد و بشمار زینب بد و متعجب بود پس مصاحب ہی شود بد زینب را بد و تہیاتی بہا بہا تا انکہ بہرہ او را بدین پس
ہجرت آورد زینب بد و ابو العاص بکہ بود و بر دین کفر بعد از ان اتفاق افتاد و در سفر شام برای تجارت و چون نزدیک مدینہ رسید
مسلمانان ان خواستہ کہ مرادہ ویران گیرند و اموال کہ با او است بدست اند چون این خبر بد زینب رسید رضی اللہ عنہا نزد انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
آمد و گفت یا رسول اللہ یا نیست عمد و ان مسلمان کی نشی چون یک مسلمان کہ کا فر امان و او بہرہ را بیکہ را ان دہندہ گفت انحضرت
آری محمد بن سبت گفت زینب پس گواہ شو یا رسول اللہ کہ من ابو العاص را امان داده ام صحابہ چون اخیال مشاہدہ کردند بر زمین سلطان
بر ابو العاص آمدند و گفتند یا ابا العاص تو از شرخا فریفتی و این عمر بن عبد الخی مسلمان شوم این اموال ہمرا تو باش ابو العاص گفت بخشی
است کہ شما بگوئید حاشا من اسلام نمودم این اموال بیدر یکن سازم پس ابو العاص بکہ رفت و اموال مردم ہر دم بدو گفت ای
اہل بایر اید اموال شما بشما گفتند رسید گفت پس گواہ باشید کہ من مسلم شدم ان لا اله الا اللہ و اشہد ان محمدا رسول اللہ بعد از ان بدو
ہجرت آورد و انحضرت زینب ابوی سپرد و بکا ح جدید یا قدیم اختلاف است و ان و انحضرت را با ابو العاص محبت و عنایت بسیار بود
و ماضی بود از وی و شناسید و بروی و شنید شد وی رضی اللہ عنہ بوم الیمامہ و خلافت الی کہ بدین رضی اللہ عنہا بد و او احمد و
ابو الدرداء و بنو و بعضی نسخ و عن نوشته و برای اسم را وی بیاض گذاشتہ و بعضی بد و عنہا بعضی از علایقہ و بعضی و عن ابن مسعود
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسراہل بر قریب عقبہ بن ابی معیط بد و میگیدہ را وی کہ ان انحضرت نہ کہ اہل بدر را گفت عقبہ بن ابی معیط
را عقبہ بن عمر بن سکون قاف و معیط بن عمر بر فتح مدین سکون بخانی کی از انہا انقباض است کہ در بخروہ بدر کجہم رفتہ و این ان شی

از دین کفر به دین اسلام یعنی درست است جاد و جادان باین عبارت ادا کردن خوب نیست که کافران مسلمان را صابی میگویند که از دین اسلام بدین یکدیگر بکشد که کفر نیست و احتمال دارد که از دین اسلام باشد بدین دیگر از دین جنت خالد قبول نکرد و از ایشان و حکم نکرد و سلام ایشان به جمیل خالد قبول با سر و پش شروع کرد و خالد و شش ایشان و اسیر ساختن و در موقعی کل رجل من اسیره و در سپهر خالد بسوی هر مرد و از اسیره او را بدی اذ امکان یوم خالد ان قتل کل رجل من اسیره و تا آنکه چون شروزی امر کرد خالد که بشد هر مردی از اسیره خود را به قتل و الله لا اقل اسیره بد این و میگوید پس گفتم من بخدا سوگند نمیکنم من اسیره خود را به و لا قتل رجل من صحابی اسیره و و میگذشت پنج مردی از یاران من که مانع من اندا اسیره خود را بدی قدرشالی یعنی میثا آنکه خودم آوردم بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فخر نامه بد پس فکر کردیم ما گفتیم قصد را با آنحضرت بد فرغ بدیدیم بد پس برداشت آنحضرت بر دو دست خود را بدی فقال بد پس گفت بد ای ابراهیم الیک ما صنع خالد بد خداوند من اعلام میکنم و میرسانم بیزاری و بی رضای خود را بسوی تو از آنچه کرد خالد بد مرتین بد و در حالت آنحضرت این سخن بد و این بحسب آن است که خلافت و احتیاط نکرد و ناظر به شد و از ایشان که از صحابه چه چیز خواهند داین کلمه محال قضا دین اسلام نیز دارد و ما چون از صریح ائمه عدول کردند قبول نکرد خالد و عمل کرد بر آنچه کرده و در اوج بخاری باب الامان بد و اسیران ضد خوف و ظاهر از دین امان نشناخت ازال حرب که می آید و از مسلمانان اذن می طلبد و در میان ایشان میباید شد عرض جمال و خون او حرام است و امان شامل است این را و امان کسی را که عمد کرده شده است بوی بعدم حرب و امان یکبار آمده است بر سالت از جانب قومی چنانکه در احادیث باب الفصل الاول بد من مانی بدی نسبت بانی طالب بد نام وی فاخته است و بعضی ها گفته اند صحابی است ایمان آورده و رسالت فتح روایت میکند از وی علی و عباس بسیاری از تابعین باقی ماند با بعد از پیغمبر قیام معاویه بد و قتال بد نسبت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم عام الفتح بد گفت رفتم بسوی آنحضرت و رسالت فتح و در روایتی یوم الفتح و در او بدین است بد و بعد از آنکه بد پس یافتم آنحضرت را و حالیکه غسل میکند بد و فاطمه انبثه تشره ثوب بد و فاطمه که دختر آنحضرت است بد و میگوید او را بجای بد و فسلت بد پس سلام کردم من بد فقال من بد پس گفت آنحضرت کیست این زن که سلام میکند بد و قتال اناس مانی بدی نسبت بانی طالب بد پس گفتم من نام مانی دختر ابو طالب بد فقال بد پس گفت آنحضرت بد مر جبا بام مانی بد یعنی مر جبا آدمی تو جبا یعنی فرس خرام مقصود بد داشت و دلدار است بد فلما فرغ من غسل بد پس چون فارغ شد آنحضرت از غسل خود بد قام فعلمی ثانی رکعات بد ایستاد آنحضرت پس گذارد هشت رکعت را بد و متعجب ثوب بد جامه بر خود پیچیده یعنی در یک جامه و معنی النجاة و اشمال در باب الشراذکاب هاهو معلوم شده است بد ثم انصرف بد پس برگشت آنحضرت از نماز یعنی فارغ شد اذان بد و فقلت بد پس گفتم من بد یا رسول الله زعم ابن علی ان قتال جلا ابره بد میگوید پس در من رکعتی است که دی کشده است مروی را که امان داده ام من او را بدی بدی ففتح بد و بعد از آن جاره یعنی احاطه یعنی پناه دادن بد فلان برنهمیه بد آنکه دیکست فلان بن همیره است بضم فاء و معنای مودعه و سکون تخمینا بد و هر چه نامزد مانی بود که بعد از اسلام از وی تفریق واقع شد و این مروی که از او لدوی بود و ام مانی او را امان داده بود و علی رضی الله عنه امان او را قبول بد و بنحو است که یکیش او را پس مانی نزد آنحضرت آمد و حقیقت حال عرض کرد بد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اجناسا جرت

یا ام بانی به پس گفت آنحضرت تحقیق ای ام بانی کسی را که مان داد و تو ای ام بانی به قنات ام بانی و ذلک صحیح بود گفت ام بانی و آن وقت
 که این واقع در وی بود وقت چاشت بود پس این نماز نماز وقت چاشت بود و بعضی روایت مسلم واقع شده و ذلک بنحی سجد بنصر
 نماز فضل را گویند این صریح است و در برون او صلواته این وقت و عمده در انبات صلواته صحیح این حدیث ام بانی است و سخن درین باب
 صلواته الضحی گذشت است فتنه که بنحی علیه فی روایت لکن فی روایتی مترندی را اینچنین آمده است که به قنات ام بانی به گفت ام بانی
 به اجرت جلیین من احمائی به پناه و او دم من عمر در از خویشان شوهر خود و حم خویش زن از جانب شوهر به قنات رسول الله به پس گفت
 به بنصر خدا به صلی الله علیه و سلم قد امن من آنست به تحقیق ام بانی که ام بانی به است ام بانی و آمنت به بنصره است به
الفصل الثانی فی عهد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان المرأة تلتا بعد لقوم به بدی که زن میگردد یعنی مان به قوم را به بنحی
 شری علی السکین به یعنی مان به بنحی مردی را بر مسلمانان یعنی چون زن مسلمان مان و در هر قومی را از کافران لازم میشد و مان بر مسلمانان که
 رضا دهند بران و نقص نکنند آنرا به رواه الزهزی به و عن عمر بن الخطاب به یفتی حاکم و کسر سیم صحابی غزالی سکونت کرد و کوفه را پس اذن انتقال
 کرد و به وصیت کرد آنحضرت را در رجعه الوداع قتل کرده شد و در سده احدی و خیمین مقل وی قصه عجیب که ذکر کرده است آنرا به صلی در
 جمع الجوامع و مادر اسرار الرجال آنرا ذکر کرده ایم و در حاشیه رساله التمهید الی الشارح نیز نوشته ایم به قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول به
 گفت عمر بن الخطاب بنحی من شخصت را که میگفت به من آمن رجلا علی نفسه به کیسه امین و هم مردی را بر نفس خود و شتمه گرد و آنرا به قصه به
 پس بکشد آنرا در این اعلی نواد اندر بود بقیته به و او به نشود آنکس علم به عمدی در روز قیامت کنایت است از فضیلت ساختن به بنحی
 و بیوفائی و در احادیث آمده است که روز قیامت عا در را الوائی میدهند که نشان مندرگه بدان به و رواه فی شرح الشرح و عن سلیم بن
 بعضیم بن فتح الامم به بن عامر به محد و است و طبقه ثانیة را تبیین شام که اثر بیست و شش است و گفته است ابو حاتم الباقی به
قال کان بین معاویه و بین الروم عهد به گفت سلیم بن رویمان معاویه و میان روم عهدی و صلی که تا آنکه وقت صلواته حرب نکند به و کان
 و بنحی بخود و هم به و بود معاویه که کسی کرد و میرفت بجانب شهرهای روم و نزدیک میفشان به حتی اذ انقضی العهد به تا آنکه خون نقضی کرد
 و گذرد و آنوقت که عثمان و آن وقت بود به اغار علیه به غارت کند و بقیته بر ایشان یکایک و تا راجع که ایشان را و اگر رجای خود نوشتند
 و میرفت خبر واری شدند ایشان به بنحی جابر بن علی فرس به پس آمد مردی سوار بر اسب به او بر زبون یا بر زبون که به سوره و سکون را و نفع
 ذال بجز و سکون و او اسب ترکي خلافت اعراب پس مراد بنفرس اسب عربی باشد و توان که شک را وی بود به و بنحی قول به و در حالیکه میگفت
 آنمرد به الله که بر الله که به بنحی بی ترد و از جنت است و طعام و است و معاویه به و یگوید به و فدا و لا غدر به یعنی به واجب است از
 شما و قبا باشد غدر یعنی این که سیر میکند شما و ایام صلح بجانب بلاد دشمن و داخل غدر است نه وفا به و نظر و افکار و جوهر و بنحی به و به بنحی
 که روزیگاه که آنمرد و بنحی عیادت بفتحات صحابی مشهور که ایشان که احوال او در مواضع ذکر کرده شده است به فدا و معاویه عن فلک
 پس بر سر عمر بن عبس را معاویه به اذن یعنی به سبب این سیر کردن با با تعجب غدر است نه وفا به قنات سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول به گفت عمر بن عبس بنحی من شخصت را که میگفت به من کان بینه و بین قوم عهد به کیسه باشد میان وی و میان گروهی که

در این

جست عدم خلیج بدان زیرا که همگسگر در باجم قوی مستغنی شد از شک و باجم ضعیف حاصل آن است که هر چه در جا بجا نیست از افعال
بر قتل و فتن و مانند آن باشد و سبب تنازع و تعاد و فساد و بدو منی عینه است و آنچه ازین قبیل باشد اسلام تقوی و مروت است
و در راه اندرزی من طریق حسین بن ذکوان عن عمر و قال حسن بن وهب و راصل نسخة فطکات انجا بیاض است و ذکر حدیث علی بن
و ذکر کرده شده است حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که در اول او این است که با المسلمون تریکافا و ما هم فی کتاب القصاص
الفصل الثالث و در بیان مسعود و قال جابر بن کثرت ابن مسعود آمدند بن النواحه بن نضیح فخرجوا علیه و او وحای همایه و ابن ثمال بن
هزه و تخفیف ششاید رسولایسته که هر دو بطی سید ملعون بودند و الی رسول الله بن سیدی بنی خدیجه آمد و علی علیه السلام فقال لهما انتم این
انی رسول الله بنی کنت اخفرت مران و و شخص را یا گواهی میدیدید شما که من بنی خدیجه ام و بنی خدیجه را رسول الله بنی کنت
و کس گواهی میدیدید که سید بنی خدیجه است و فقال العقی صلی الله علیه و سلم سرت باشد و سید بنی کنت اخفرت ایمان آورد و مخرج
و بنی خدیجه را و درین اوقات بود که عیسی و طلب حق و حکم و عدم تعجب و تعذیب آنهاست و درین روز است با لکاح ربوت آن لحن و کعب
او در قوی او فتنه بود و کنت قاتل رسول الله بنی کنت را که می بود من کشته لطیف را هر آینه میکشتم شما را و قال عبدالله بن کثرت عبدالله بن
مسعود و فتنه الشان الرسول لایقلس و پس گذشت سنت و ثابت شد که لطیف کشته نشود اگر چه ناز او در و شت که می دوستی قتل
باشد و در راه احمد بن باب و فتنه الشان الرسول لایقلس و پس گذشت سنت و ثابت شد که لطیف کشته نشود اگر چه ناز او در و شت که می دوستی قتل
کفایت حاصل شود و غول بعضی بنی خدیجه است که درین سنت و فتنه الشان الرسول لایقلس و پس گذشت سنت و ثابت شد که لطیف کشته نشود اگر چه ناز او در و شت که می دوستی قتل
و علی علیه السلام قال فتنه الشان الرسول لایقلس و پس گذشت سنت و ثابت شد که لطیف کشته نشود اگر چه ناز او در و شت که می دوستی قتل
چنانچه فیصل ثالث از حدیث ابی هریره بیاید و دخول کلمه فاد فظلم عمل جبت است و در این زمان که چون غنیمت جبت می آوردند
جست میکشیدند و اگر انشی از اسنان می آمد و آنرا می جفت نشان قبول غرود بود و الا نه فلک بان الله رای ضعیفا و مجربا نه آن جلال شمن
غنا هم بسبب آن است که خدا ی تعالی و پیوستی و نالوفانی را باید فطیه با نه پس جلال پاک گردانید آنرا برای ما به متفق علیه و و عن
ابی قتاده قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حنین و گفت ابو قتاده انصار ی که صحابی بشهرت است بیرون آمدیم با همراه
حضرت و رسال غزه حنین که بعد از فتح که دفاع شد و فلما التقینا کانت المسلمین جوله و پس رنگا سیکه دیدیم ما کان را و پیش آمدیم
سیک بگر برای جنگی که مسلمان را پیشین پس رفتی و جنبیدی از جای خود و جوله و نفتح حیم گرد بر آمدن و جنبیدن از جای و پیشین پس
رفتن مراد صورت همی است که درین غزه مسلمان را واقع شد و راوی مکره و پنداشت که تبیه نیز نیست کند و تحقیق هرست
بلکه حرکتی و اضطرابی و جنبیدن از جای بود و اگر بدو بعضی انگیزان بود اما رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجای خود بود و بر سر سفید بر او بود و فتنه
که ناخست که عباس بن عبد المطلب و ابوسفیان بن الحارث هاشمی که گفته ایشا و بودند و باز میداشتند از ناخست و اخفرت صلی الله علیه و سلم
میگفت و نه البی که کذب بود اما بن عبد المطلب و فریت رجلا من المشرکین و رجلا من المسلمین و پس ویدم من مردی را از ان
که تحقیق بالا آمده است و غالب شده است مردی را از مسلمانان و فتنه حین و رانه و پسین و هم من او را از پیشین می و علی بن ثمال

با سیف و پیر میان کردن و دوش وی بشوید چنان عاقل باین کردن و دوش موضع روح را قطع کند و بر سر من زده باشد
 اقبل علی و پیش آمدن مرد مشرک که او را شمشیر زخم بر من نهاده منی ضربه پس فراموش آورد و فرستاد مرا فراموش کردی و فرستادی که بد
 و جرت مندرج الموت به با فخر از آن ضربه بوی که و اثر وی و خنجر وی و شمشیر که الموت به پیش در یافت و او را مرگ مرد به فخر شاهی
 پس را که مرد را به فخرت عزت الخطاب به پس و در سیدم و در یافت من عز را رضی الله عنه به فخرت مایل اناس به پس گفت من به
 حال مردم که سید یزید و جولان میکنند به قال امر الله به گفت و عقیضی خدا و قد را و و خمال و را که او را بوقفا ده آن باشد که چه
 خواب او به حال مردم بعد از نهمیت پس مراد عمر رضی الله عنه آن باشد که امر خدا غاصبت آخر نصرت برای مسلمانان خواب بود و به فخر حوا
 پیش از آنکه مسلمانان بعد از نهمیت این بر و ج اول و بر و ج ثانی منی آن باشد که رجوع کردند به از نهمیت کنار آمد و به فخر بنی حوا
 الله علیه سلم فقال به و به فخرت آنحضرت پس گفت به من قتل قتیلا و علیه بیته به که یک باشد کافری را که او را بکشتن می آید باشد و
 گواهی و به که فلان کس فلان کافر را کشته به فخر سلب به پس مراد راست مرکب وی و سلب گفتن به فخرت و سلب دی و آنچه به مرکب
 او است از نوشته و در کردی است از زنده فخرت من بشماردی به پس گفت من کیست که گواهی میدهم مرا که من مشرک را کشته ام به
 فخر حلت به و پیشتر شتم من به فقال النبی صلی الله علیه سلم شکر به پس گفت آنحضرت مانند آن قول که گفته بود یعنی با هر یک که گفت
 کسی که کشته کسی را و حال آنکه مراد را گواه است پس مراد راست سلب او به فخرت من نباشد بلی به پس گفت من کیست که گواهی میدهم
 مرا که من مشرک را کشته ام به فخر حلت به و پیشتر شتم من به فقال النبی صلی الله علیه سلم شکر به پس گفت آنحضرت مانند آن قول که گفته بود یعنی با هر یک که گفت
 یا ای قفا ده به پس گفت آنحضرت چیست مراد برای چو ایستاده تو ای بوقفا ده به فخرت به پس فرمود من آنحضرت را و گفت من
 فلان مشرک را کشته ام به فقال جبریل صدق به پس گفت مردی راست گفت بوقفا ده وی کشته است فلان مشرک را به و سلب
 به و سلب وی نزد من نیست به فخر رضی به پس رضی کرد آن بوقفا ده را از من که به سلب پس به فقال ابوبکر به گفت ابوبکر
 صدیق به اللهم الله به نه چنین باید آگاه باشد بخدا سوگند تا آنکه الله الی الله من اسد الله به اکنون قصد می توانم کرد و اندوهی خبری از
 شیران خدا مراد بوقفا ده است که از شجاعان نامی بود او را ثانی رسول الله میگفتند آنوقتین شرف اسد فخرم و سکون حج به فقال
 من الله و رسول به که قتال میکند از جانب خدا و رسول خدا و پیوسته یک سلب به پس به هر تر اسد خطاب آنرا دست پس آنحضرت
 گفته ابوبکر را و نشان بوقفا ده قبول کرد به فقال النبی صلی الله علیه سلم صدق به پس گفت آنحضرت بآن مراد راست گفت ابوبکر به
 فاعط به پس به سلب مراد بوقفا ده را به فخر عطاء به پس و اذ آنرا و آن سلب را به فخرت به فخر غازی بی سلب به پس خرید من بآن
 سلب بستانی که بود و در قبیله بی سلب خرف بجای حجه و راچیدن میوه و خرف و خرفستان به فخر لاول علی ثلثه فی الاسلام به پس
 بر شقی مال غنیمت مالی است که مالک شدم و جنت کردم من آنرا و گرداندم من آنرا علی علی خود و در اسلام فی الصرح تامل اصل گرفتن
 مال به متفق علیه به و عمر بن ابن عمر رضی الله عنهما آن رسول الله صلی الله علیه سلم اسم الله جل و علیه سلم به آنحضرت حدیث امر
 مراد را مراد سب او را سه حصه و اسلام منی فرمود انداختن نیز آمده مراد اینجا حصه آن است به و سما لیک حصه برای مراد به و سب

آورد و او را مبارک گفت و بیاض باها و بهر که ایست که فرمود و نه شود و غارت که اکثر روز وقت صبح واقع میشود و بدین جهت آن را الغیر
 پسر بر آن آدم و در اثر پایداری آن قوم که شترین را غارت کرده بودند و از سر با نسل به و در حالیکه یکی اندام بجانب ایشان تیرا را بدید و خبر
 و در حالیکه خبر میجویم خبر او را به غنیمت و زاری و را خبر نوبی از خبرهای شتر که از او در حرب میجو اند و با قول به میگویم به نامان الا که
 به من که بهر کوه ام به و ایام و بوم از شتر به و در روز و شبان است یعنی روز و ملاک شدن شما است ای کافران که نمیدانید و شتر
 را وضع خدا و مجسمه شده و جسد را وضع مثل کج حج را که در وضع لیس را گویند و در قافوس گفته که راضی لیس که خورده است و بوم را از پستان
 مادر خود و راضی میگویند آن چنانکه را که در آن شیر بد و شد نگاه نمیدارد و هر که از وی شیر طلبید یعنی آن که در سن ظرف غنیمت
 که در وی بد و شتر و گفته اند که لیس را وضع آنکه می کشد شتر خود را تا کسی آواز و شنیدن نشنود و از وی شیر طلبید و در و شنیدن چری بظرف
 بنالاید و گفته اند که یعنی امروز روز راضی است که امروز روز است میگوید که کیست که او را شتر جدا است حرب از صخره کفانی الشارقی
 به نماز است همیشه به بوم من که تیر می انداختم ایشان را به و اعظمیم به و پی میگویم و میگویم که بای ایشان را و پیاده میسازم
 ایشان را و عقیق کرون بایهای چار و بار با شیشه و حتی با خلق الله من بعد من بعد رسول الله تا آنکه بیدار کرد خدای تعالی پنج شتر را
 از شتران پنج خیر اصلی صلی الله علیه و آله سلم الا خلفه به و نقدید را بوم به و در ادعای به که نگه پس انداخته آنرا از این پشت خود و بر بایند و آنها را
 از دست ایشان به شتر و تم به پسر چندی که درم ایشان را و در شتر پس ایشان به از شتر به و در حالیکه تیری انداختم ایشان را به حتی انصراف
 اکثر من شترین برده تا آنکه انداختند ایشان شتر از سی گلیم برده گلیم خود و مخطوط گلیم سیاه و مرجع که می پوشند آنرا اعصاب به و شتر می
 و انداختند شتر نیزه را به شتر و به و در حالیکه طلب خفت می کشند یعنی تا بسک شتر و نیزه و دوز و دیگر نند به و در طر حون شتر و الا
 علیه آراسن الحجاز به و ولی انداختند ایشان پنج شتر را از اسباب و مشاع که آنکه سیگ و انهم بران نشانها از شتر که آراسن به و بهر حج
 از هر روزن غنیمت گفته یعنی علامت و نشان که در میانان با محبت راه یافدینه بر بکشد و عادت عرب بود که چون در راه چیز
 می یافتند و یا خود بر دین می توانستند نگهاری میگویند و شتر تا وقت برگشتن آنرا نشان میداد و بعد نماز رسول الله صلی الله علیه و آله
 و اصحاب به نشانند آنرا آنحضرت و اصحاب او اگر دینال سن بیانید به حتی نهایت فارس رسول الله صلی الله علیه و آله که تا آنکه دیدم که
 جماعت سواران آنحضرت را که می آیند به و حتی ابو قحافه به و رسید و دریافت ابو قحافه به فارس رسول الله به که او را سوار پیچید
 صلی الله علیه و آله تا بگفتند به بعد الرحمن به بعد حسین عبد الرحمن فزاری که غارت کرده بود و شتران آنحضرت را به گفتند به پس گشت ابو قحافه
 عبد الرحمن را به و قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم به و گفت آنحضرت به خیر فرستاد ایام ابو قحافه به بهر ستر سواران ماه و از او گفت
 است به و خیر جان سالم به و بهر ستر پیاده های مسلم بن کوع است و در جاز به شتر دیدیم و تا دورتر فرج رحیل یعنی پیاده به و قال
 گفت مسلم بن الاکوع به تا آنکه اعطانی رسول الله به پسر و او را پیچید به و صلی الله علیه و آله سلم حسین به و وجه به هم افکار سلم را به
 به حصه سوار و حصه پیاده به و به جماعتی از جماعت پس جمع کرده و وجهه را برای من به بکشت غایت و اتمام بوی نیزه که منظم از
 غزوه بسبب سلم بود و روایت امام که بهر کسی را که بسیار بی و تردد و در جهاد و کینه خیزی زائد بر نصیب او غایت کند مردم به شتر

[illegible]

بر زمین اجابت قصه قاسم بن بهرام را بشنوی من خرمی الشاع به پس اگر حضرت برای من بفرماید که ازینست خرمی انصطی و حیر و سکون ای محله
و کسری مثلثه و کشید یاشی حیر از مناع خانه مثل و گشت اندان و خرمی مورچه سرخ و مردار اینجا شای حیر و قلیل است به و حضرت علیه قیسه
گفت ای جبالین بنده و عرض کردم من بر آنحضرت اخفونی تا که بآن نفس من میگردم و روانه را به خاطر فامری بطرح بعضیها به پیرام کرد
آنحضرت مرا باندن پیش می برد و بعضیها به و نگاه داشتن بعضی ظاهر بعضی اذان کلمات حسن بود و بعضی قبیح پیرام کرد که ترک کنم
قبیح را و بخوانم و برای آنرا وضو بطور بابی میبرد که اگر قرآن اسماء الکی و مانند آن باشد یا بخواند و آنچه نه تمسکین باشد یا منی آن
معلوم نباشد بنای خواند و کلام در وی و سبب الدقی باید به معاده التروی و الوداد و الامان را و در آنست عند قول الشاع به که لکانت
که در است بود و او تمام شده است نزد قول وی الشاع و در وی و حضرت علی ای آخره ذکر کرده است به و عن مجمع به و بعضی هم
فتح جیم و قدیم کوره و عن جمله و بن کینه به جیم و را و تحسین صابی انصاری مدنی است پدر او ساقی بود از اهل سنجیر و مجمع مخلص
دقاری قرآن بود و منی نصف قرآن اخذ کرده و یکی از آن کسانست که جمع کرده بودند قرآن را در عهد رسول صلی الله علیه و سلم
گفتند که بخوره باقی مانده در وقتیکه قیصر کرده شد آنحضرت به حال قسمت خبر علی ای الحیرینه به گفت بخش کرده شد حاصل خبر به صاحب کمال
حدیث بود و به بیت رضوان شرف شده و بعد از وی یکسال فتح خیر شد و در قرآن مجید بنارست باین فتح داده بودند و قیسه رسول الله
صلی الله علیه و سلم ثانیه عشر شمسها پیش است که در آنرا آنحضرت به ده حصه به و کان الجیش الفلج حراسته به و بود و لشکر از رجا انفسک به نیم شمشاد
در میان ایشان صد سوار بودند به فاطمی الفارس حسن بود و بن آنحضرت سوار او بودیم و در ارجل سها به و پیاده را یک سوار و او را و او و او
حدیث ابن عمر صحیح به و گفت بود او و حدیث ابن عمر که در فصل اول گذشت حکم میکند بآنکه فارس را سه سهم است صحیح تر است به و اصل حدیث
و کل اکثره غیر این است به و قال فیهم فی حدیث مجمع ان قال به و آمده است و واقع شده است و هم و خطا در حدیث مجمع که وی گفته است
گفته است فارس را ناکه نوایمی فارس و بنو و ایشان را گوید است سوار بر ناکه حدیث مجمع شک کرده است بوی یکیکه گویند است فارس
را دو سهم چنانکه امام ابو حنیفه زیر آن چون بر سه صد فارس بر سه صد و سه و شوش سهم گفت و دوازده سهم باقی ماند پس باشد هر صد از پیاده را از
سه سهم و اما بقول یکیکه گویند فارس را سه سهم است قسمت مستقیم نمی آید زیرا که سهام سواران برین تعدیل نشود و سهام پیاده را دوازده سهم مجموع
سهام است و یک میشود و از آنرا بن این از بن هرگز منقل حدیث مجمع روایت کرده اند لکن ایشان میگویند که حدیث ابن عمر که ناقص است با
آنکه فارس را سه سهم است اقوی با شایسته است و الله اعلم و در عهد اهل حدیث به روایات مختلف آمده است در روایتی هزار و چار صد آمده است
سواران است و یک صد و بیست و پنج حصیب به و بر وزن کیم به بن مکینه به و نفیج نیم و لاه و سکون سیمین به و در عهد القری به کفار و سکون به او را
حصیب الوهم تر گویند اما جهت کثرت جهاد و با ایشان بی کردار اند و از این خطاب بر اعمال جزیره و فاضل بود و عجب احوال ذکر کرده است
او را صاحب جامع الاصول اصحاب بی بیان ایشان و صحبت می و دو کاشف گفته که اختلاف است و صحبت می و گویند در وقت و قات
آنحضرت دوازده سال بود به قال محمد بنی صلی الله علیه و سلم نقل الراجح فی البداهه به گفت حاضر شدم من آنحضرت را که گفتند که در یک روز را و
وقت تابند و غره به و و انکشت فی الصحبه به و تغلیل کرد و وقت را و وقت برگشتن از غره یعنی چون بر می خاستن طایفه را لشکر و از جایی غره

یومانی اونی قال قلت هل لکم طعام فی صدر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت محمد بن ابی الجراح قال قلت لابی عبد الله ع بن ابی اوفی
 کیا بودی شما گفتیس نیکو دیدم طعام را در عهد حضرت یعنی میگفتیس از اذان یا آنچه از حبس طعام است خارج قسمت بود هر که میخواهد و در آن
 تصرف میکردند قال اصحابنا ایوم خیر بود گفت یافتیم طعامی را روز خیر بود و کان الحلال فی فایحه فخره قدما میگفتید بود و بودی که
 می آمد پس میگرفت از طعام هر اندازه آنچه گفایت کند و او را چه تم غیفر بود پس میگفت متعوضو است که طعام خمس نمی باید گرفت و لیکن
 بیاید که زیاده از مقدار گفایت نیز نگذردند رواه ابو داود و عیسی ابن عمر رضی الله عنهما ان حبشاً غنم فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم
 طعاما و سلطه و دیت است افانین عمر که لشکری غنیمت آوردند در زمان آنحضرت طعامی و شکاری را بدو غنم یوسف بنی امیه پس گرفتند
 از آن حبش خمس نیاوردند بر قدر حاجت هم گرفتند باشد و این را ذکر کرده بنابر طور رواه ابو داود و عیسی ابن عمر قال سمع مولی عبد الرحمن بن
 سماجی است شامی ابو عبد الرحمن کنیت است میگفت در باب فصل کس از مهاجرین را کاشفت گفته قاسم بن عبد الرحمن ابو عبد الرحمن دمشقی
 مولی بنی امیه یعنی او را شفت گفته اند و بعضی تضعیف نموده مات شته اثین عشرین و اثنه عایت میکند از علی و سلطان و مسلا و از مهاجر و عمر
 بن عبدیه بعضی گفته اند نشنیده است وی از پنج صحابی را از ابی امامه و الله اعلم و عن بعض اصحاب النبی چه روایت کرده است از حضرت
 اصحاب بخیر بود صلی الله علیه وسلم قال کنا نل الخیر و فی الغزو و گفت آن بعض از اصحاب بودیم که با شتر و دیر و شتر را در غزو و مجروحیم
 وزاری شتر لشکر یعنی نزد احتیاج و رغبت گوشت شتری را میکشیدیم بخوریم و بدو لافسده بود و قسمت نمی کردیم آنرا بدو حتی اذ آنکه
 الی حال انما بدو آنکه چون می بودیم که هر آینه بازی کشیدیم سوی زشت و اسباب خود بدو از خیر ما نه ملو و دو حال آنکه خیرهای ما را گوشت وی پود
 و از خیرش نه و سکون نه و کس را فروختیم خیم خرج از خیر ما و سکون را بمعنی بارون عربی است و بطا رسی خرمن گویند و رواه
 ابو داود و عیسی ابن عقیل از ابن الصاصه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول چه روایت است از اصحاب و بعضی عین تخفیف باب انشاء
 که صحنی را مشهور است بود آنحضرت که میگفت بدو ادا خیاط و الخیاط و او کند و یارید و خیانت نکند از غنیمت خیاط را بکسر خود و خیط
 میر و سکون خاطر و بعضی سوزن چنانکه در مصراع گفته و در قرآن مجید گفته فی علم الخیاط و و قماوس گفته خیاط و سوزن کتاب و خیط و سوزن
 منبر چتری که در خانه نشو و نه و قماوس یعنی ابره که بر سوزن نیز آید و بعضی سبلیتی سوزن کلان و از کوی ایزن و در این حمل کنند مگر از نا امانا
 خیاط را جمع خیط یعنی رشته و نخس چنانکه در خوشی نوشته اند خطا است زیرا که جمع خیط خط و اخیاطی آید چنانکه در مصاحف و قماوس گفته
 و اما کما التعلل به و دور و از دور از خیانت و بریز نکند از آن بدو فانه حاکمی ایام و لم یغفره و زیرا که برستی غلط عیب است بر فاعل آن
 روز قیامت بدو رواه الدارقوتی و رواه النسائی عن مرد بن عیسیب عن ابیه عن جده و عیسی بن عمر بن عیسیب عن ابیه عن جده قال انما
 صلی الله علیه وسلم بعیر بنزدیکش آنحضرت از شتری بدو فاخذ و بره من سنار بدو پس گرفت آنحضرت شکی از کوبان شتر و بفرستین
 پیشم و بره یکی و نام پنج کوبان شتر بدو قال یا ایها الناس ان لیس لی من ذل الفی شی بدو پس گفت آنحضرت آگاه باغیاری مردمان
 بدو برستی نیست و از این مال کفی است پنج جزیری بدو و لا بد و نه مقدار این شتر بدو است که جزیری اقل و اخر است بدو و پنج اسب
 بدو و بدو داشت آنحضرت گفت خود را برای تاکید یعنی تعلیل بدو الا انفس بدو مگر پنج یک و بانی بهر برای شماست بدو و انفس بدو و بدو

اورا مسلمان نمی یابان یعنی کار نزد دل و صدق باطن باشد و تبلیغی است و اطلاع بران ممکن نه اما اسلام که عبارت از انقیاد و اطاعت
 ظاهر است متیقن است پس بگویم من میدانم اورا مسلمان متعقد و آنحضرت مؤخره و اعتراض است بر ستم که در اینجا آنحضرت حجت آورد
 باستحقاق آنرا و دلیل را باظهار استبعاد کرد و ترک اورا و دعوی کرد ایمان حقیقی را و او را به ذکر ذلک ستم نموده ذکر کرد و گفت ستم این قاصر
 آن سخن را ستمه یار به وجوب پیش ذلک به وجوب داد و در ذکر آنحضرت اورا با ندان کلام اول به تمثال به پیش گفت آنحضرت
 به انانی لا اعلی الاصل غیر واجب الی ستمه به بدستی که من هر آینه میدانم مری را و حال آنکه غیر از محبوب ترست نزد من و این مرد و پیشینه
 ان کیست فی این سخن را بوجه به از جهت ترس آنکه نگذرد شود و آنرا در پیش بر روی خود یعنی از دادن دل لازم نمی آید محبت و تفصیل و
 لازم نیست که عطا بر حسب فضائل چنین باشد بلکه داده میشود گاهی بسبب ضعف ایمان و نالایف قلب تا نخواهد و در ورطه گرفتار نیست
 پس همانکه من تودر حال بطلای می مستند بود و او نمومن کامل الایمان با آنکه قطع به وجوب آن ممکن نیست به شفق علیه فی روایتی که
 در ردیه از حق مشربین ما آمده که به تمثال الزهری به گفت زهری ان الاسلام کلک و الایمان مثل الصلح به پس میدانم و
 اعتقاد میکنم که اسلام عبارت است از ایمان و ایمان عمل حاصل میشود و ظاهر آن میباشد که گوید اسلام عمل حاصل و اقیاناد احکام است
 و ایمان تصدیقی است لیکن هر گاه که بود و فقط بگوید اسلام را و اگر کافی در ستم باسلام ظاهر و اعمال صالحه یعنی برای ایمان و مشربین تصدیق
 تعبیری و کمال می و اگر گفت که در مبنی اسلام بگوید و تفسیر کرد ایمان را عمل صالح فایده به و عین این همان رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام قائم می جویم به روایت است از ابن عمر که آنحضرت ایستاد و خطبه در پیش به تمثال ان عثمان الملقب فی حاحیه الله و حاحیه
 رسول الله پس گفت که عثمان ان عثمان را خدا و رسول وی ایستاد است و تفسیر او قریب است رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام که در تحت وی رضی الله عنه بوده است و وقتیکه آنحضرت سید بر آمد و تفسیر رضی الله عنه بیا بود پس آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم اورا به بیار واری رفیق به بر باز گردانید و در وقتیکه قسمت خاتم میکرد و این سخن فرمود که عثمان و کار خدا و کار رسول خدا شریک
 است به وانی ابابلق که به بدستی که من حجت میکنم خود برای او پس آنحضرت دست به چپ خود را بردست راست خود زد و گفت این
 دست عثمان است به و ضرب در رسول الله صلی الله علیه و سلم به پس از دو دقیقه این کرم برای عثمان آنحضرت حصه که از شریعت
 مراد بود به و لم یضرب لانه غایب نموده و در ستم مرا چینی را که حاضر بود و در جبهه عثمان به در و او را و خود به و عین را شفع
 بن خدیج به و بفتح خاصمانی انصاری است خوارزمی اوسمی است حاضر نشد به و از اجنت صفیر بن حاضر شد احد و خندق را و دیگر
 مشاهیر امارات شرکت اول در هیچ و سببین با لیدینه و ثنائون ستمه به تمثال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصل فی قلم الحاتم
 عشر اثنی عشر جمیع به گفت رافع بود آنحضرت که بگوید اب بر ستمه که درون غنیمت داده از اگر سفند او بر ابریک شتر قسم بفتح ثقفان
 بخش کرد و ستم که سوره به در و او انسانی به و عین ابی هریره به تمثال قال الحسنی صلی الله علیه و سلم ترا بی من الانبیاء به گفت آنحضرت
 غزا و غزیری از پیغمبر بنی موسی که غزا کند و بر آید برای غزا و گفته اند مراد باین پیغمبر یونس است به تمثال انور را یعنی
 اجل ملک بفتح اعلاه به پس گفت آن پیغمبر است خود را با به که ستمه است که ستمه را یعنی نبی را به و در پی من می نشود به و من هر که ملک ستمه

فوج زنی را یعنی کلاخ کرده است زنی را بوضع بضم باقر جمع و بهور میان بی بی بجا بد و حال آنکه غیر نخواهد که بنا کند بوی استی خلوت و دارد و دخول کند و ملائین بملکه و بنور دخول کرده است بوی نیا بر آوردن خانه و زن خواستن و زفاف کردن اینجا بنحوی مراد است و اصل همان بی بی بر آوردن خانه است که زن خواستن و زفاف کردن را بنا می خانه لازم است و عادت عرب است که چون بی بی یا که قول کنند بنین قهر بران بزنند و لایحی بی بی تا و لم یفرغ قهر نماید و گفت آن پیغمبر که متابعت نکنند مرا و باید همراه من بیج یکی که بر آورده است خانه را و بلند نکرده است مستغنی خانه را و بنوشیده است آنها را و لا جیل اشترای غنا و خلقات به و متابعت کند مرا و می که خریدار است که سفندان بار و دریا شتران بار و در اخلافت بفتح خای بجه و کسر لام جمع خلفه اشتران آستین به و بنویسند و لا و با به و حال آنکه وی چشم دارد و ناییدن آن نم را و خلقات بار و در او ب سب نمی کردن آن پیغمبر علیه السلام این معنی از غزا آنست که تعلق نیست میگرداند غزیت را و و و دل پیدا زوم و در پس فوت میگرد و صحت و در این اشارت است که در امور فارغ باید بود از شواغل و تعلقات تا بر وجه اتم و کامل حصول نیاید و بنوشیده است بر آمد آن پیغمبر بفرموده فنانا من القریه به پس نزد یک از انان جمعی که میخواهد که نوازند و در می بد سلوه العصر و فرمایان فلان به و در وقت نماز دیگر یا نزدیک بوقت نماز دیگر به فقال انک ماموره به پس گفت آن پیغمبر از آفتاب را که توام کرده شده و ماموره محکوم او تلمی و حکم وی بجان تعالی به و دانا ماموره و من نیز ماموره گویا رسید آن پیغمبر از آفتاب و مشرب و فتور نیز رفتن کار غزا و احتمال در آن پس گفت به الله ایضا علینا به و اندر حبس کن مع کعب بن زبیر از آفتاب را از غروب کردن بر ما به محبت به پس باز داشته شد آفتاب از غروب به حتی فتح الله علیه به و تا آنکه شاد خدای تعالی یعنی آن قریه را بران پیغمبر و هوا به لدینه میگوید که و حدیث صحیح آمده است که حبس کرده نشاء آفتاب را هیچ کی را که برای یوش بن نون این دلالت میکند که این ازضا نفس پوشت علیه السلام است و حال آنکه برای آنحضرت نیز حبس کرده شده است و در نوشته و ممکن است حبس کرده نشاء آفتاب را پیغمبری را جز من و دیگر شوش را استی و احتمال دارد که این قول پیش از شوش است آنحضرت را اصلی الله علیه سلم و وار شده است که و کرده شده است و حبس کرده شده است آنحضرت را آفتاب چند بار که بی ازان مرآت است که آنحضرت صلوات بر او ای الهیون علی رضی الله عنه نه نموده بود پس وحی شد و ان جاع علی رضی الله عنه نه نموده شوش و نگذا و نماز عصر مانع بود که آفتاب پس گفت آنحضرت خداوند اعلی و طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است و روکن بروی آفتاب را پس رو کرده شد و نگذا و علی رضی الله عنه نماز عصر را در هوا به لدینه کلام درین مقام تطویل آورده برخی ازان در شرح مذکور است و الله علیه به و حبس انما پس فرام آورده آن پیغمبر شما را به بنماز یعنی النماز پس آیینی آتش از آسمان به و کلاما به بنماز و آتش بسوزان و غنیمت شما به و کلاما پس بخور و آتش آن غنائم را در مساله که آبی چنان بود که غنیمت را در صحرائی نهادند آتشی از آسمان بی افتاد و می سوخت و این علامت قبول افتاد و بود و فقال ان فی کل غلوه پس گفت آن پیغمبر برشی که واقع شده است و در میان شما خانی و غنیمت به و فلیبا یعنی من کل غنیمه جیل به پس باید که حبس کند از هر قبیله مردی و دوست نمیدارم دوست من به پس حبس کرد از هر قبیله مردی به و فلتر نیز جیل به به پس حبسید دوست مردی از یک قبیله نیست پیغمبر و فقال فی کل غلوه به پس گفت پیغمبر میان شما غلوه است به و فلیبا به بر شمش

در محاربات معین باطنی بود رضی الله عنه پس او اگر در حق شجاعت را و یاوری و جوار ایاری سخت قوی بود فاما کتاب عربن الخطاب و دیگر
 بکماله لیس کتابا کتاب عربی الله عنه و قبل موده لیس و پیش از مردن او یک سال در قرق قراین کل فی خدم من الحوس و به تفریق کینه و سب
 انگیزه میان هرزی مردم از آتش پریشان مردم اکثر یعنی شخصی آید که حرام است نکاح وی و گاهی عجبی مهذب نیز از عینی حومت و درین حدیث نیز
 معنی است و در حدیث دیگر نیز آمده است سفر کنند زنان ملک با هرزی عظم امر کرده ایله لکونین عمر بخیر که اینان مجاهدانند و بنت و اخت که
 مجوس نکاح می در آوردند و منکر و ایشان را از ان اگر چه در وین ایشان آمده است و اهل ذمه را بر وین ایشان سبکند از و بر جنین
 از شنیع مخالف شعار اسلام نمیتوان گذاشت و و لم یکن عمر اخذ الخیرة من الحوس و و بود و عرضی الله عنه که گیر و جزیه را از حوس گفته اند که
 این حبیب است آن بود که گمان برود که ایشان اهل کتاب نیستند و جزیه در کتاب الله در شان اهل کتاب وارد شده است حتی شهید الرحمن
 این حدیث از ابن مسعود رضی الله علیه سلم اخذ ما من حوس خبر و تا آنکه گویا و او یعنی روایت کرد عبدالرحمن بن عوف از روی القین که آن حضرت
 گفت جزیه را از حوس خبر و جزیه گفتین بلکه است ازین نام نمائند زمین بحرین قریه است نزدیک مدینه که نسبت کرده میشود و بوی غلال خاکیه
 و حدیث از ابن القین گفته اند وظا آنست که را و اینجا ارض بحرین است و در ضمنی گفته است خبر فقیرین قاعه ارض بحرین و اتفاق طایفه
 جوس بر ارض جزیه از حوس نیز گرفته میشود و از حوس ازبنت پریشان عجم نیز خلافت مشافعی راست که ذکر فی العدایه و در واه بنیادی و
 ذکر حدیث بریده و ذکر کرده حدیث بریده و و اذ امر امیر اعلی جیش فی باب الکتاب الملی الکفار و و در صحاب و در اینجا مذکور است و
 انفسهم را نشان و هر خان رسول الله علیه سلم لما وجه المیوس و روایت است از معاذ بن جبل رضی الله عنه که آنحضرت گفت
 که متوجه گردید و او را بسوی من ماضی و حال گردانید و او را ان یا خدای کل عالم یعنی حکم دینار را بد و معاذ را که گیر و از هر عالم یعنی از هر
 بالنگ و دینار حکم بفرمود و احتلام خواب که با ننگ میدوید یعنی مطلق خواب نیز آید و در قاضوس گفته احتلام جماع و در خواب گرفته فی غایب است اهل علم
 درین معنی آید ازین جهت تفسیر کرده اند ما حکم را بجهت پس حکم کرده آنحضرت معاذ را که گیر و جزیه را از هر بالنگ یک دینار بد و او عدل را معاف می بد
 یا گیر و مساوی یک دینار از معاف می یعنی هم و عین همه که فایده ثواب بگون با یمن و معاف می نوی از جاما است که می باشد و درین منسوب
 بمعافین یعنی در قاضوس گفته معاف نام نیست و اینجا از بندگان و یکی ازین و نسبت کرده میشود و ثواب معاف نیز و عدل که در فتح مثل
 و بعضی گفته اند یعنی مثل از یک جنس چنانچه جابر بن عبد الله از خلافت جنس چنانکه جابر بن عبد الله و بعضی گفته اند و او ابو جابر و
 و این حدیث بظاهر حجت است مشافعی را بر نوب و می که میگوید یعنی و فقیر برابر است در جزیه ازبنت اطلاق حدیث و نزد خفیه
 نماده میشود یعنی در هر سال چهل هشت درهم و در هر ماهی چهار درهم و بر وسط الحال بیت و چهار درهم و در هر ماهی دو درهم و بر فقر که
 میکند و از و در هر ماه یک درهم و در هر ماه گفته است که نهیب مانع است از عمر و عثمان و علی رض و اما آنکه و آتشا هیچ یکی از
 مهاجرین و انصار رضی الله عنهم و قریبی میگوید و جیه حدیث نزدیکه قائل نیست بحدود و در جزیه آنست که اگر یک دینار بیست و
 و مصاحبت بود یا آنجه که بر ایشان نماده و نظر بوده اند و البته یکی ازین و دو تو جیه باید کرد و آن منقول است که عمر بن خطاب رضی الله
 عنه عثمان بن احنف را با بعض فارس فرستاد و ضرب جزیه کند کسی که در کله در آید و فرق کرد میان اغنیاء و فقر و این معذور صحابه بود

ابن کثیر در بیان ایشان را می نویسد که چنانچه گفتند و خدا هم تعالی آن بر تو روشن می پس نمی کرد و خدای تعالی مسلمانان را از باز کردن ایشان
ایشان را سبقت داد و از آن پس و از بعد از آن بود و امر کرد و خدای تعالی مسلمانان را که باز گردانند و باز آیند اگر کارفران و طلب
زمان می باشد و می بیند ایشان تسلیم کرده باشند به هر جوان ایشان باز گردانند و هر چه و اگر تسلیم نکرده اند هیچ چیز نسیب اینجا بعضی میگویند
که صلح عام بود که از مرد و زن ایشان هر که بپساید و کند و چون از زنان سخت زشتی و بیعت و درود و نسی از آن و هر چه جای آن حکم است بعضی
میگویند که صلح بر مرد و زن بود و خاصه و این قول نظر است و روایت کتاب که گفتند لایا نیک من اجل الار در نه و خود این قول است
و الله اعلم به و من خرج الی الله فیه جهاده البصیر حل من غیرش می پس آمد البصیر فیه که مردی از قریش سه ساله و بی واصل تقی است و لیکن
حلیت بنی نهر بود و این اعتبار از قریش گفتند و بهر سو که می رفتند و حال آنکه وی اسلام آورده است و از قریش گریخته نزد آن حضرت بنی
آدمه فایسلافی طلبه جلیس می پس فرستاد و قریش طلب او و مرد را می فرستاد فی الحقیقه پس می پس سپرد و آن حضرت البصیر را بآن دو مرد
چنانکه می بود و فرستاد پس بیرون آورد و آن دو مرد و البصیر را به بی ای اذ بان فی ذال الحلیفه و تا وقتیکه رسیدند آن دو مرد و ذال الحلیفه را که
بر چنین سیل ازین می است و نزد او ایام فلان من قهر لم یفر و آمدند در حالیکه می فرستاد از خبر که مر ایشان را بود و قتال البصیر و حال در حقیقت
پس گفت البصیر و ای از آن دو مرد را و الله الی لاری سیفک و یا ایام فلان جلیه که بخند اسو گند بدستی من هر آینه می بینم این شمشیر ترا
ای فلان یک سره و از آن فی الظلمه و تا آنکه آنکه نامش بر آن شمشیر بود فاکنه منده پس قدرت داد و آمد و البصیر را بریدن شمشیر و فقه
پس زد و البصیر او را حتی برود تا آنکه مردش و بر و در و فرات آورد و دیگر خجسته و دیگر که فی فی الله فیه و تا آنکه آمد و در می شد و فضل السجده
یسه و پس و آمد و در سجده شوالی که خیزد و قتال البصیر می پس گفت غیره و علی الله فیه و سلم و کفری و فرات را به هر آینه تحقیق رسید
این شخص ترس را و در بعضی قال می و سکون عین جمله ترس و قتال قتل و الله صامی می پس گفت کشته شد بخدا اسو گند ای من که هر آن
بوده است و الی المقول و بد بدستی من نیز کشته می شوم یعنی اگر می سپاری مرا بوی می بخار و البصیر می پس آمد و البصیر و روایتی آمده است
و گفت و الله و فی و فاکر و این خدای تعالی احمد ترا که مر ایشان سپردی و آخرت و او خدا مر از ایشان و قتال البصیر و علی الله فیه
و سلم قتل آمد و وای مادر وی و این کلامی است که گفته میشود و در مقام تعجب می مسخر حرب می این و البصیر گرم کننده جنگ و هیچ غرض
که باعث انقض عمد میشود فی الصراح سحر و فرشتن آتش حرب سحر کبریم و سکون سین و فتح عین و فرشته آتش و بر انگیزنده حرب است
لو کان لراعیه اگر می بود و البصیر را یک کسی یا در امر که یاری میداد او را یا خفیش این است که اگر کسی میسر و میداد و ایند و ایند و ایند
نزد من تا باز نگردد و پس ارم او را ایشان و این معنی انب است بسیار حدیث و احتمال دارد که معنی آن باشد که کسی باشد که
او را بگیرد و بسپارد بایشان گفت این را از برای تخویف و تهدید او و از خدای ایشان بلکه ایام که بر نزد و برو و الله اعلم به و فلک
ذالک می پس چون شنید البصیر این سخن حضرت را به معرفت اند میر و الله فیه و الله فیه که آن حضرت نزدیک است که بسپارد او را یا این
می فرج می پس بیرون آمد و نه و حتی ای سیف البحر و تا آنکه آمد که دریا را سیف کبر سن و سکون بخانه ساحل بحر چون قال می گفتند
و الله اعلم به و بوجله می براند و گوشت بود و جلد فیه جیم و بن سبیل و بعضی سن قصه او است که سبیل بن عمر که تصدی و سبانش

و الله اعلم به

چنانکه در مقدمه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تحت الشجره خضر میسرید اذان باین تقریب حدیث بعیت زمان را در دنیا المرحه در حدیث میر
 نبود و ذکر کرد و به اتفاق علیه السلام فصل الشافی میسرید المرحه در حدیث میر انتم اصطلحوا علی وضع الحرب عشرین سنه روایت است از
 و مروان که ذکر ایشان گذشت که شرکان صلح کردند با آنحضرت بر بنادون و ترک کردی جنگ ده سال بیایس فیمین الناس بنادون
 مردم از قتل و غارت و تشویش درین ده سال بطول آن بیننا صیحه مکتوفه به برین شرط که میان ما جامه دان باشد لبه شده عقیقه تم
 عین مملو سکون بای تحنائیه و بوجوه و عوالی که گردانیده میشود و نموده میشود و جامه دان که آنرا پیوسته میگویند و بعضی گفته اند جامه
 نفیس فاضل و در صراح گفته صیبه جامه دان و در قاموس گفته صیبه بنیل از هر جمیع عیاب و عیبات و در تفسیر این عبارت و جوه
 گفته اند از هر و اشهر و جوه آنکه مراد آنست که میان ما بینمای پاک از کینه و مکر و فریب و فساد و تباہی و مطوی بر و فاضل صلح باشد و عرب
 کنایت میکنند بعبید از صدور و قلوب از بخت بود آنحضرت ستود و امر او را هر چنانکه عیاب محل نماند و جامه ای نفیس است
 و شک نیست که مراد پاک سینه و علوان از کینه و دخل است در آنچه جنگ و جدل و قتل و نهب متعلق باشد و الاصفای صدر از
 دخل و در مسلمانان و کافران امریست که تمام میشود و هرگز و چگونه باشد که حق تعالی فرض کرده اند است بر مسلمانان نفی کافران را
 و احتمال دارد که مراد بعبید نفیس اصلاحت و مواعیت باشد یعنی این صلح مطوی باشد بر حال خود و مشد و باشد آنکه شاید دخل عیبه
 در کلام ایشان بر سر امر گرفته و اشهر است و بعضی گفته اند که مراد آنست که آنچه گفته است میان ما و عیبه باشد مشد و وفا هر کنند
 آنرا و او نیارند و نه اند لا اسلا و لا اسلا و در آنکه باشد میان ما اسلا یکسر نیز و سکون سین مملو و نه اغلال یکسر نیز و سکون
 عین عجم است آن گفته اند که معنی در وی نهایی است و اغلال خیانت یعنی بیکه و بعضی از اهل مال بعضی را نه پنهان و نه آشکارا و بعضی
 گفته اند اسلا معنی سلب است یعنی بیکه و بعضی از آن است و اغلال معنی زده پوشیدن و در قاموس گفته است غلام سلب
 دروغ است و غلام جامه آنرا میگویند که در زیر جامه می پوشد که آنرا شمار گویند و بر هر تقدیر کنایه است از ترک عمارت
 رواه ابو داود و یحیی بن صفوان بن سلیم بن یحیی بن جلیل القدر از اهل مدینه از بنکان بنکان صلح خدا گفته شد و بعضی
 امام قدوه که استفاد کرده شود بیکه و تا چهل سال پشت بر زمین ننماید و گفته اند که جمیع امور را رخ کرده بود از کفر شیخ و وفای
 بانکه و جازای مدنی قبول بیکه و در بودی رضی الله عنه مولی عبدالرحمن بن عوف و چون وقت وفات وی شد و فرغ بروی خاک سپرد
 نشست بود و خردی گفت ای پدر چو شو و اگر بگویند من نمی گفت ای دختر من کنون وقت آنست که ده گانه چیزی را که بر تو گرفته ام
 برای خدا بگذرد و حلف پس هم نشسته جان را روایت میکنند از ابن عمر و عبداللہ بن جعفر و انس بن مالک و از جماعت تابعین مروایت
 میکنند از وی مالک و ابرع عینه و جز ایشان و ولادت وی در سنه شصین و وفات در شصین و ثانیین مایه رحمت الله علیه در سنه صد و شصین
 ابنه اصحاب رسول الله و روایت کرده است صفوان بن ارجندی از برسان اصحاب پیغمبر خدا و صلی الله علیه و سلم عن ابی نعیم بن ابی
 برسان روایت میکنند از پدر آن خود و یحیی بن رسول الله و یحیی بن برسان روایت میکنند از پیغمبر خدا و صلی الله علیه و سلم عن ابی نعیم بن ابی
 بن الاسلم بن طهمان که گاه باشد یکسکه شتم کند عمد کنند و را که مراد بآن ذمی است و او استقصه و بقاء و بعضی گفته اند که در وقت است

برای اسحق امان او با مصلحتی نقصان کند حق او را بدو کلف فوق طاقتش یا تکلیف کند او را فوق طاقت وی از آنکه جزیه زیاده از طاقت او را بفرماید و زیاده از مشربال تجارت اگر حربی بود برای تجارت آمده تکلیف نه با اندازه طاقت کار فرمودن کسی را بدو اخذ نه سنی یا بغیر طبع پس بدو بگیرد و از وی چیزی بی خوشی نفس وی بدو نماند و هیچ کس را بدو تکلیف ندهد و غلبه آورده ام برای وی و از قیامت بدو راه بود و در محرم امیر محمد بن یزید و فتح میسین در میان بای ساکنه بدینست رقیقه بدو بنعم را و فتح قافین در میان بای ساکنه نماند و از هر دو صحابه اندموده و در اهل مدینه روایت کرده است از وی محمد بن المنکدر روایتی رقیقه اختام المومنین خدیجه است بدو فالت بدو گفت امیر بدو با عیثی صلی الله علیه و سلم فی نسوة بدو بیعت کردم آنحضرت را در میان چند زن دیگر که ایشان نیز بیعت کردند بدو فقال لانا بدو پس گفت آنحضرت ما را بدو فیما استلحقن و اطعن بدو یعنی بیعت کردم شما را ای زنان در چیزی که توانست و در این شما و طاقت و در این شفقت کرد آنحضرت برین زنان که تقبیر ساخت و با بیعت را و تکلیف با استطاعت بدو فالت الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم با نفسا بدو امیر میگید گفت من برای شکر از قول آنحضرت و توفیق طلب زیادت شفقت خدا و رسول خدا و اهل بیت است با ما که عمرانی نماند بنفسهای خود بدو فالت بدو گفت بدو رسول الله صلی الله علیه و سلم با بیعت کن ما را بدو یعنی بدو بخوابید امیر از بایان بدو صافنا بدو مصافحه کن با بیعتی است بدو دست ما بدو چنانکه حقیقت بیعت است و برادران سبکی و اکثاف کن و در بیعت بقول بدو فالت بدو گفت آنحضرت بدو انما قولی لما امر الله به نیست قول من برای صد زنان بدو کتولی الامر واحد بدو مگر مانند قول من برای یک زن چون طلب کرد امیر مصافحه را برای هر یک تنه و عدم اکثاف بقول فرمود آنحضرت قول من بر زبان بیست و حاجت نیست بر صافحه و نیز حاجت نیست بنحیص بر زن با بیعت صافحه یک قول بیست برای همه فافتم بدو راه بدو در اصل کتاب اینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند بدو راه الزندی و الفاسکی و ابن ماجه و مالک فی الموطا کلام من حدیث محمد بن المنکدر از مسیح من امیرته الحدیث و قال الزندی حسن صحیح لا یعرف الا من حدیث بن المنکدر بدو کرا قاله البخاری بدو الفصل الثالث بین البراء بن عازب قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذی القعدة بدو قصد عمره کرد و بیست احرام آنحضرت و راه ذی القعدة بدو فابی اهل مکة ان بدو عود بدو فخل مکة بدو پس ابا آور و بدو مشرکان مکة که نگذارند آنحضرت را که در مکة راه بدو حتی فافهم بدو انکه صلاح است که ایشان را بدو علی ان بدو غل بدو بر آنکه در آید بدو یعنی من العام البتیل بدو یعنی سال آینده بدو بقیع به بائسته ایا هم بدو رسال آینده فیکه در آید بر روزا قامت کند یکد و زیاده بر سه روز و مکة نماند بدو فلما کتب الکتاب بدو پس چون نوشته شد رسال را بدو کتبوا بدو نوشته و اصحاب آنحضرت نام شریف آنحضرت را با من عبارت بدو فافهم فاضلی بدو محمد رسول الله بدو این نام است که صلاح است که بدو یوی محمد فرستاده خدا صلی الله علیه و سلم قالوا لا نقربها بدو گفتند و مشرکان اقرار نداشتیم با بر سالت تو و قبول نداریم این عبارت را بدو فلو علم انک رسول الله بدو پس اگر کسی بدو سیم ما که رسول خدا فی ما مننناک بدو پس فکر کردیم ما را و باز نمیدانستیم ترا از و آمدن مکة بدو لکن است محمد بن عبد الله بدو لیکن تو محمد پس عبد الله صلی الله علیه و سلم بدو پس گفت آنحضرت بدو انما رسول الله و اما محمد بن عبد الله بدو سیم رسول خدا ام و من محمد بن عبد الله و در هر دو صفت دارم هر کدام که بدو سید صادق است بدو ثم قال علی بن ابی طالب بدو بدو شکر گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه که کتاب صلی الله علیه و سلم بدو رسول الله بدو محمد بن نظر رسول الله را محمد بن سوادن و پاک کردن بدو قال لا والله لا احموک ابا بدو

گفت علی رضی الله عنه بخدا سوگند و محکم کنم نام مرا که رسول الله است هرگز گویم فحیدوی رضی الله عنه که امر برای ایجاب نیست والا گنجایش مخالفت
 نداشت و در تحقیق مخالفت نیست بلکه عین موافقت است و ناشی از غایت محبت و اخلاص است که لا یخفی: با فخر رسول الله و
 پس گرفت پیغمبر اهدی صلی الله علیه و سلم بدینی نام را از دست علی و بولیس حسین بن یوسف بدین کتاب و وحال آنکه یک نمیدانند نوشتن
 را یعنی نوشتن نمیدانند و بکتاب بدین نوشت آنحضرت به این اما قاضی علیه محمد بن عبد الله لایق مثل کتب بالاسلح الا السیف فی القرب
 به در نیاید که با آلات و اسباب جنگ که بشیریه و قراب که کثافت و عافیتی که در وی بشیریه باشد یا بنام همان جلیان که در حدیث
 سابق مذکور شد و آن را بخرج من الهما با حبه و بشرط آنکه بیرون نراند از اهل مکه یا پنج کی یعنی کسی را از ایشان نبرد و آن را داد ان میسره به
 اگر خود یک پیروی کند آنحضرت را و همراه شود به و آن لایق من اصحاب احد ان اراد ان یقیم بها بشرط آنکه منگند و باز نداد و از اصحاب
 خود چیزی که را که خواهد که اقامت کند بلکه بدین و خدا ماضی الاجل بدین قتی که در آمد آنحضرت که مراد رسال آمده و گذشت مدت
 اقامت که قرار داده بودند که سرور باشد به اولو علیا به آمدند و شرفشان نرود علی رضی الله عنه به فقالوا قل لصاحبک اخرج عنا بدین
 گفتند که بگوید و بار خود را که بیرون آید از شهر ما و از پیشش به فقده صبی الاجل بدین تحقیق گذشت مدت و در و رایتی آمده است که آنحضرت فرمود
 چون است که بر ای شامای کشیم و یک روز با شیم و بگویم میوند که تروخ آوردن ایام واقع شده نیز تقریب داشت گفتند باطلیم
 تو حاجتی نیست بیرون آید بدین پیروی رفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شفی علیه به بدانکه اختلاف واقع شده است
 میان علماء در کتاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعضی بر آنند که آنحضرت برگزین نوشت و نمی توانست نوشت از جهت آنکه گوی سجد او را
 ای خواند و می توان بود که بخواند از کتاب و نویسد و بعضی گفته اند که نوشت آنحضرت بعد از آنکه ثابت شد حجت بر نبوت و منقطع شد شبهه
 و رفت ریت و ازینا بظواهر این حدیث حجت ایشان است و منکران تاویل میکنند که او بکتابت این امر بکتابت است و این مجاز
 مشهور است میان اهل بیان چنانکه گویند بنا کرد و امیر مدینه را یعنی امر کرد برینا آنکه امیر بدست خود بنام میکند این حاصل خلاف عمل
 کلام ایشان است درین باب تفصیل وی آن است که در فتح الباری گفته است اگر نقل کنیم جای آنرا و پس بگویم گفته است پیغمبر حجه
 الله علیه و تحقیق تناس که در انظار هر روایت بخاری و در بخاری گفته است که رفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کتاب نمود آنحضرت که
 نمیدانند کتابت را پس نوشت به اما قاضی به محمد بن عبد الله و باین قابل است ابو الولید باجی که از امام عالم علی رضی الله عنه است و دعوی کرده
 است که آنحضرت نوشت بعد از آنکه بود که بنویسد پیش شیخ که در نزد ابو الولید علمای اندلس نسبت کردند و او را کفر و زندم که وی مخالفت
 قرآن مجید کرده است که فرموده است و ما کنت تلو امن قبل من کتاب و لا تخط بینک انما لا تاتاب مطلقا پس پادشاه عصر علما را
 جمع کرد و پیش هر که ابو الولید باجی را پیغمبر آورد و او را علم و معرفت و گفت این مخالفت قرآن نیست بلکه ما خود میگردانیم و قرآن را که در
 معتقد کرده است نفعی خط و کتابت را پیش از ورود قرآن و چون تحقیق گشت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقرر شد بان سجزه و ایش
 از امتیاز نبی نیست از آنکه باند کتابت را بعد از ان بی تعلیم و باشد این سجزه دیگر سجزه و دیگر از اهل موافق ابو الولید شدند از آنکه شیخ
 وی ابو هریر و ابو الفتح مشافوری و دیگر از علمای افریقیه و آنجا آورده اند بعضی از ایشان بچندی که بن ابی شیبه بطریق مجال از حون

این عمره و من حضرت را گفت آنچه می آید و او چهره ای ابتدا میگردانید و با او کرده شد گمان مراد باین کتابتین اند و بعضی میگویند مراد من عمره است
 خدا را خالصه که آنرا کرده شده اند از بقید اسوای حق و رواه ابو داود و حسن عایشه رضی الله علیه و سلم فی لغتیه فیما فرغ
 روایت است از عایشه که آنحضرت آورده باشد باینانی که در وی مراد بود و قسمتها لعمرو الله و الا نه پس قسمت کرد آنحضرت آنرا از زنان آنرا
 را و او دامن را بطریق تفصیح ظاهر مکه سکون موصود انبان و ثرو مشایخ خریطه و یکس و خرز نجاشی و رای مقبوضه و مره و تخصیص زنان بآن حضرت
 مناسبت ایشانست بهر چه که عایشه گفت عایشه که کان ابی بنیم لعمرو العبد و بود و بر من یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه قسمت
 میگرد و من را از آنرا و آنرا و عظامان از اینجا معلوم میشود که خرز مخصوص زنان نیست و لیکن آنحضرت تخصیص کرد و زنان به رواه
 ابو داود و حسن مالک بن انس بن عثمان و پیشه دال و قال ذکر عین الخطاب یوما فی ذی الحجه و عمر رضی الله عنه روزی فنی را
 فقال ما نانا انا فی هذا فی منکم و پس گفت عمر بنیتم من سزاوار تر باین فنی از شما خطاب کرد و با عموم صحابه این سخن از برای دفع توهم آن
 فرموده که وی رضی الله عنه خلیفه رسول الله بود و علی الله علیه و سلم پس حق باشد بدان چنانکه آنحضرت بود و بعد از آن فنی کرد و حقیقت
 را علی العموم گفت و با و احسانا باقی بین احد و نیست آنچه یکی از ما سزاوار تر بدان از پنج یکی به الانا علی سنا از ما من کتاب الله مگر
 آنکه بر ما شایسته تویم از آنکه با و جمل و قسم رسول و قسمت کردن رسول خدا یعنی فنی مرا حاکم مسلمانان راست فرست نیست پنج
 یکی را بر دیگری در اصل استحقاق و لیکن تفاوت مراتب و منازل باقی است چنانکه قسمت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 به احوال تمیز باین اهل اهل بیت الرضوان و جزو ایشان و مراعات احوال مردم و در اهل و عیال و فقر و احتیاج و جزان و
 تقصیر کردن این را بر قبول خود و فالرجل و قد مر به پس و وفاء نعم اسلام و فی فالرجل و بلا و چه و مردم و مشقت و شجاعت
 و ابتلا و وی و رواه احمد ابی و الرجل و عیال و مردم و اهل و عیال او به و الرجل و حاجت و مردم و فقر و احتیاج و ابی و چه و عیال
 منظر است بحسب تفاوت این احوال و بر اندازه آن متفاوت و مختلف میگرد و وجهه و تفسیر و رواه ابو داود و حسن
 و هم از مالک بن انس بن عثمان است و قال قرأ عمر بن الخطاب و گفت خواند عمر رضی الله عنه این آیت را که در بیان مصارف لوقه
 است و ما اما الصافات لغیر و ما سنین حتی بلغ بینا که رسید قول وی تعالی را و چه حکیم فقال بده لک و لا به پس گفت عمر
 رضی الله عنه این صفات در این اصناف راست که درین آیت مذکور اند و چه تم قرأ و چه پس خواند وی رضی الله عنه این آیت را که
 در بیان قسمت غنائم است و قد علموا انما غنمتم شیئی فان الله خمس و للرجل حتی بلغ بینا که رسید این حکم را که در بیان مصارف
 تم قال و بده لک و لا به پس گفت این غنیمت مراد از آن است و چه تم قرأ و چه پس خواند این آیت را که در بیان حکم فنی است و ما اما الله علی
 رسوله من اهل القری حتی بلغ بینا که رسید این آیت را و الله فقرا و ما آخر لیک که بیان استحقاق مجازان و انصار میکنند غنائم را
 تم قرأ و چه پس خواند این آیت را که در آن میگوید که بعد از ما مجازین و انصار آمده اند و الذین جاوروا من بعدکم ثم قال و چه گفت
 عمر رضی الله عنه و چه استعوبت السلیم عایشه بن آیات و در بیان حکم موال فنی و در گفته است و شامل است مسلمانان را بهر چه و در
 اهل قرنین عمر رضی الله عنه که فی را تمس جی باید کرد و چنانکه غنیمت را میکنند و لیکن جلیه وی آمده و ساخته شده است بلخی مصالح

خداوند تعالی بر رسول خود صلی الله علیه و سلم پس بر کرد مردم من برین زمان و گفت ای منی ترسیب را بخدا و یا نه میباید که سنجیده از خود مرز نکند از ایم
 ما آنچه میگذاردیم ما صدقه است بخور و نیکو کار ازین مال پس باز آمدند زن آن حضرت از طلب میراث و بجهت خود و بنا بر آنچه خود مردم من
 بایشان گفت عوده بود این صدقه بر دست علی پس منکر کرد علی عباس را از آن و غلبه نمود بر آن پس از آن بر دست حسن بن علی عوده
 پس از آن بر دست حسین بن علی پس از آن بر دست علی بن حسین و حسن بن حسن هر دو مایل میکردند که از آن پس از آن بر دست زید بن
 سلام الله علیه این صدقه رسول خدا است صلی الله علیه و سلم برایشی این حدیث بخاریست که ترجمه کردیم بطعش و در کتاب التلخیص
 در تفسیر فی النضر و در کتاب التمس فی الزمان این آورده به ذات بعضی الفاظ و هم در صحیح بخاریست از عوده و از عایشه که فاطمه و عباس
 آمدند بویگر و در حالیکه میطلبیدند میراث را از زمین فدک و حصه را از غیر پس گفت ابوبکر شنیدم من غیر خدا را صلی الله علیه و سلم میگفت میراث
 نمیگذاردیم ما آنچه میگذاردیم صدقه است بخور و نیکو کار ازین مال پس آمدند سوگند قرابت و خویشی رسول خدا محبوب ترست نزد من که صلحه کنم
 بآن و نگاه دارم حق آنرا ازین که صلحه کنم قرابت خود را و در جابجاء الاصول حدیث مذکور را از روایت بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داود
 و نسائی آورده و گفته اند که گفت ابوداود که طلب حوال عباس و علی رضی الله عنهما از عثمان بود که این مال را میان ایشان با نصفه قسمت کند
 و بر سپارد نه آنکه بنده انستند ایشان توان آن حضرت را که میراث میگذاردیم ایشان میطلبیدند بویگر صواب را پس اگر گفت من اجماع است بر این
 نمیانهم که منی از مالک است و او است میگذاردیم آنرا بحال خود چنانکه هست و در روایتی آمده است که حجت آورد عمر پس مذکور که و مثل سینه
 که در کتابست و ذکر کرد از ابی بن کعب مثل حدیث منیر و بن شعبه که نیز در کتاب مذکور است و آورده است بخاری و در کتاب التلخیص عوده
 بن الزبیر که عایشه را لم یؤمن خبر داد او را که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم طلبید از ابی بکر صدیق بعد وفات رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که قسمت کند و بدو هر دو میراث او را آنچه ترک کرده است مرا و رسول خدا از آنچه منی گردانید خدای تعالی بروی
 پس گفت ابوبکر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفته است لا نورث ما ترکناه صدقه پس در غضب آمد فاطمه پس چهران کرد
 ابوبکر را پس همیشه بود چهران کننده مرا و اما آنکه وفات یافت و زن و گانی فاطمه رضی الله عنها بعد از آن حضرت شش ماه است و گفت ایضا
 بود فاطمه که سوال میکرد ابوبکر را نصیب خود را از آنچه نداشت آن حضرت از غیر و فدک و صدقه و او که در مدینه بود پس ابابور و ابوبکر و
 گفتست منم من ترک کند چیزی از آنچه عمل میکرد و آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم عمل میکند من هر چه عمل میکرد و بدان آن حضرت
 و من نمیانهم که اگر ترک کنم چیزی را از آنرا آن حضرت میسئل کرده باشم از حق فاما صدقه که او که بسینه بود پس سپرد
 آن را عمر رضی الله عنه یعنی و عباس رضی الله عنهما و ابی سبیر و فدک پس نگاه داشت آن هر دو را عمر و گفت
 اینها صدقه رسول خدا اند و بدو بر سه حقوق آن حضرت که عارض می شدند و پیش می آمدند و سپرد آنرا بکی
 که دانی را بود و پشیمان امر و در میان حال و دو جابجاء الاصول این حدیث را از بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از عایشه آورده و اتفاق
 بعضی کلمات و آورده است در باب میراث ابی بنی صلی الله علیه و سلم هر تر رضی الله عنهما که او را بویگر گفت آمد فاطمه نزد ابوبکر و گفت کیست
 که داشت میشود و اگر میری تو گفت اهل من و اولاد من گفت فاطمه پس چه ترا که داشت نشدم از پدر خود پس گفت ابوبکر شنیدم ام

من این پنج اصل را علیه وسلم که امیرالشام میگذازم و لیکن من بخواری میگفتم کسی را که بخواری میگردد و او را آنحضرت و انفاق میکند بر یکدیگر
 انفاق میکند و آنحضرت و آورده است و او را از ابوالفضل گفت آمد فاطمه رضی الله عنها بطلب میراث نزد ابوبکر بیعت
 ابوبکر شنیده ام من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که میگفت و قتی که چنانچه خداوند تعالی پیغمبر را چنانچه پس آن برای کسی است
 که قائم است بعد از من و او آورده است و بخواری و سلم و موطا و ابی داود را از عایشه که از اعراس نبی صلی الله علیه وسلم در وقتیکه
 وفات یافت خواستند که بفرستند کسی را نزد ابوبکر بطلب میراث پس گفت عایشه ایانست که فرموده است آنحضرت میراث نمیکذازم
 ما پنج میگذازم صدقه است در راه است ابی داود آورده که گفت عایشه گفت ابوبکر آیا نمی رسید از خدا یا شنیده اید رسول خدا را که
 میراث نمی گذاریم ما پنج میگذازم صدقه است این مال به دست من است پس چون میرم به دست کسی خواهد بود که مالی امر است بعد از من
 این روایات این باب است و در کتابت و در آنها را طرق متعدد است و در آنچه ذکر کردیم کفایت است و از اینجا ظاهر شود که
 حدیث لا نورث ما ترکناه صدقه بودن اموال آنحضرت شرک میان مسلمانان مصلح ایشان و توفیق ائمه اهل بیت علیهم السلام است
 میان صحابه جنتی علی و عباس مخصوص با بکر نیست رضی الله عنهم و جمیع اشکال در اینجا آنست که اگر در وقت آن اموال بجای و عباس
 صواب بود پس چرا در وقت که در وقت ایشان شخت بار و اگر صواب بود چرا در وقت که در وقت ایشان شخت بر وجهیکه می طلبیدند
 ایشان از آنکه داد و آخر بر وجه تصرف و تولیت چنانکه آنحضرت تصرف میکرد و گفته است خطابی که این قصه مشکل است زیرا که علی و عباس
 هرگاه گرفته این صدقه را از عمر بن خطاب و دیگران و ایشان و ایشان متراوی هم کردند که آنحضرت میراث نمی باشد و بکار ما جبرین
 بآن گواهی دادند پس باز چه ظاهر شد بر ایشان که خصومت کردند و وجهش آنست که شرکت و تولیت بر ایشان شاق آمد و طلب کردند
 قسمت را تا هر کدام در حدیث خود مستقل و مستند باشند بپیر و تصرف پس منع کرد ایشان را عمر قسمت را تا با جاری نکرد و بر آن قسم ملک
 زیرا که قسمت را تا ملک میباشد و بعد از اول زمان گمان برده میشود و ملک که تا مال او ششکستین ازین قضیه فاطمه زهرا است رضی الله عنها
 زیرا که اگر بگویم که وی رضی الله عنها جاهل بود یا بی نسبت بعید است و اگر از آنکه کم کنیم که شاید انفاق نیتها و او را سماع این حدیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم مشکل میشود که بعد از سماع حدیث از ابی بکر و شهادت صحابه بدان چگونه قبول نکرد و در غضب آمده و اگر غضب پیش از
 سماع حدیث بود چرا برگشت از غضب تا آنکه بامتداد کشید و باز نه بود و ما جبرین کرد و ابوبکر را چنانکه روایت میکند که زمانی در شرح بخاری
 گفته اند غضب فاطمه رضی الله عنها پس امری بود که حاصل شد بر مقتضای بشریت و ساکن شد بعد از آن و اما جبرین مراد بدان نباشد
 و کوفت طبیعت است از اوقات نه جبرین معزم از ترک سلام و مانند آن نباشد تحقیق آمده است و در احادیث ابوبکر حاضر نشد چنانکه فاطمه
 را و نیز میدان پس میگفتم که فاطمه وصیت کرده بود که نماز نگذارد ابوبکر چنانکه وی گفته اند که این سخن غلط است و اقرار است
 و چگونه وصیت کند وی رضی الله عنها بآن با وجود آنکه لاحق با ماست نماز جنازه سلطان است و لذا گذشت امام حسین رضی الله عنه
 عنه مروان این حکم را که حاکم مدینه بود از جانب معاویه که نماز نکند بر جنازه امام حسین رضی الله عنه و گفت اگر حکم شریعت نبی بود
 نمی گذارتم نماز میگذازدی بروی و بعضی گفته اند که نماز فاطمه زهرا و شرب ابوبکر نداشت ابوبکر آنرا و این سخن نیز بعید است

عبدالله بن مسعود اعلیٰ جوان بود و قدوم او در آن حضرت و دشمنان و در سه سب و بعضی گفته اند در سه عشر و اول اصحاب است نزول کرد و گوید ما
سکونت کرد و در آن و کور شد یک چشم او در روز کربلا علی بن ابی طالب حاضر شد و بعضی را و نه روان را و فوات یافت و در سه ست و بعضی برین
مختار بن ابی عبیده و بود و عروسی صد و بیست سال و بعضی گفته اند صد و هشتاد و قول اول از مشیبت بعد از آن بودی رضی الله عنه کثیر
الاصطیاء و قال قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت صدی بن عامر گفت ما آن حضرت را دیدم از اسارت کلبک فاذکر اسم الله به
و قتیله بفرستی تو سگ خود را یعنی برای شکلا پس گو نام خدا را چنانکه در وقت فرج میگویند که این سگ بد بنال شکار فرستادن بجای می
است پس فرستادن سگ از جانب صاهل شرط است و اگر سگ بطور خود بود و در جرات کند حلال نبود و همچنین اگر در وقت ارسائی نسیه
کنند که اگر نگردد یا بد و در جنگ و آن داخل شکلا نیست به فلان اسب علیک به پس اگر شکلا داشت سگ شکلا را برای تو به فادرا که شکلا
فادرجه و پس یافتی تو شکلا را زنده پس فرج کن شکلا را به و آن اور که قتل شد و اگر دیرانی تو شکلا را یا سگ را حالیکه تحقیق کشته است
سگ او را و بعضی نسخ قتل غلبه جمول است یعنی کشته شده است به و در کربلا کشته و خورده است سگ از آن به شکله به پس بخور
و آن اکل غلات کربلا به و اگر بخورد سگ از شکلا پس بخور به فاما اسب علی نفسه به پس نگاه نداشته است آن سگ شکلا را اگر
بر نفس خود زیرا که این علامت عدم تعلیم است و شکلا که حلال است از سگ علم است و علامت تعلیم آنست که سه بار نگاه دارد
و بخورد به فاما و جدت مع کلبک کلبا غیره به پس اگر بانی تو با سگ خود یکی دیگر را جروی به و قتل شد به و حال آنکه تحقیق کشته است
فلا تأکل به پس بخور به فاما کلامی که در سب و سگ کشته است شکلا را و اگر سگ
دیگر کشته است شاید که معلم نباشد یا در ارسال وی قسمیه کرده باشد به و فادریست به سگ فادرا اسم الله به و و قتیله بنیازی تو بخور
پس ذکر کن نام خدا را به فاما غاب غنک به و پس اگر غناب شود شکلا را ز تو روزی به فاما تخفیه الاثر سمک به پس نیازی تو دوری اگر
نشان تیر خود را که این نیز بجای فرج است به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به
که غناب شد اگر چه روز تمام باشد بلکه نیاید به تمام آنکه گفته اند نه است چنانکه بیا به و چون و جدت غرقانی الما و اگر بانی تو او را غرق شده در
یعنی اگر چه با شرم باشد به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به
که گفت گفتیم به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به
حضرت بخور بفری را که نگاه داشته اند آن سگان بر نو و خورده اند از آن به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به
و آن قتل به گفت آنحضرت و اگر چه کشته باشد چنانکه گفته اند باشد خود روح میکند امتیاز به نگاه داشتن ندارد به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به
بدستی مانی اندازیم تیری بر را که اگر میگویند و اگر از امراض خوانند محبت آنکه بر مینا بخورد به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به
که براحت کرده و فادرجه و خورده اگر چه بر روزی خورده باشد خرق بخار و سحر و زای و تا خرقان به بدن رسیدن تیر و دما اصحاب بر حوضه و در حوضه
که رسید بر پنهانی خود به قتل به پس کشته او را به فادرجه و قتیله و پس بدستی که وی تو خود است بقا و فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به
سگ و جبری که نیست او را تیری به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به پس بخور به فاما شکلا به

بوی و مشک کرده است باین حدیث یک کسر نهاده است تفسیر را از دو چیز است که اولی آنست که لایق است بوجوه و عنانی لطف است
 بضم طاصمی یا شصت و پست بر صواب و موت علی الاطلاق و بودی رضی الله عنه از اباعبید بن جری رضی الله عنه فصیح اللسان سرح الجواب
 قال سل علی بگو گفت پرسیده شد علی رضی الله عنه چه دل نصیحت رسول الله صلی الله علیه و سلم بشیء بود آیا مخصوص متنازه گردانیده است شما را نصیحت
 یعنی اهل بیت را بجزی از احکام که دیگران را نگفته بود فقال ما خضنا بشیء لم یحرم به الناس به پس گفت علی مرتضی رضی الله عنه مخصوص نکرد این
 است آنحضرت ما را بجزی که فر نگرفت بدان چیز مردم را فی الصراط نمودم فرزا گرفتیم بهر راه و کلام درین تخصیص بطلب الدیات گذشت است
 فذكره الا فی قریب بشیء از او که چهره دیگر در قریب این شش سورت قریب یکس قاف شش سورت که در وی شش هزار نام و بنده میباشد و فاخر صحیفه
 فیما به پس برین آورد علی مرتضی نام که در وی این نوشته بودند یعنی الله من حیج غیر الله به لعنت کنا و خدای تعالی کسی را که فرج کنی غیر
 نام خدا که مشک کاف چ که کند و نام تبارک و تعالی را سرق منار الارض به و لعنت کنا و خدای تعالی کسی را که در وی علامه است و لکن
 زمین را مانع بقیعیم جمع مناره است یعنی علامه یعنی نشانهای زمین که تفسیر وجود دیگر دو آن حد و یعنی منجا و بهیاب که دادند آنچنینست
 مراد از الحق بسیار و بر میدارد و نشانها را و قطع میکند چیزی را از زمین می و داخل میکند و از زمین خود که اقا و اودانند که یعنی آن باشد که
 تغییر میدهد نشانهای زمین را و بر میدارد و آنرا و باید دیگر داد و آنرا که کند مردم را و قطع کند طریق را و این معنی مناسب ترست باین
 روایت که گفت بدوئی رواه من غیر منار الارض به و لعنت کنا و خدای تعالی کسی را که تغییر میدهد منار الارض را و و لعنت من لعن الله به و
 کنا و خدای تعالی کسی را که لعنت کند بر خود را که از حلقه حقوق و این است و اشغال دارد و کم او دان باشد که لعن میکند و دیگری را پس لعنت میکند
 آن دیگر بر او را پس می سبب باعث لعنت بر خود و دیگر و پس گویا او لعنت میکند بر خود را چنانکه در حدیث دیگر نبی آمده است او ششم و
 و شاعر گفته که در خوش دوست داری چه دشنام ده جماد من به و لعنت من لعن می محمد با و لعنت کنا و خدای کسی را که جای و بهر و نجاه و بهر
 و حمایت کند بیشتر را که در دین نهی پیدا کند که در اصل نبوده است و خلاف سنت و منزه آنست ابو جاهی و ادون ماوی پناه جای و محمد
 بکنال معنی احداث کننده و نوید آورنده و محمد شافع و ال نیز آمده یعنی امر می نوید آورنده و جاهی و ادون آن حبی راضی شدن بر آن
 و صبر کردن بر آن شافع فاعل آن بران که آنی مجمع الجار و لعنت شاملست لعنت نفر را که معنی دوری از رحمت حق باشد و لعنت فسق را که در
 بران دوری از درگاه عزت و قرب است و اطلاق لعن برین معنی بسیار است و را حدیث و درین بجات و خلاصه از بسیاری از محدثین است
 و مشکلات فند بر راه سلم و حسن افصح خرج بقیع فصیحی انصاری است حافضش بدر الاجت مصغر بن ابدالان حافضش احمد را
 و شاعر که بعد از او است چه قال قلت بگو گفت گفتیم چه رسول الله صلی الله علیه و سلم را با قوا الله و خدا به برستی ملاقات کند و پیش آید و ایام شش هزار
 کافران را فرود آید و نیست معنای بی و نیست با کار بدینی شاید که کار بدی را بهر باشد مدی الغم جمع مدی شغل الیه کار و کولان فی الصراط
 مدی غیره که شش نه افند به بالقصب به یا پس به کسبیم فی کسب باشد مانند کار و چه قال بگو گفت آنحضرت بهمانه الیم به نیز بیک روان بود
 خون را و در کاس اسم الله و بهر و شود نام خدا به محفل به پس بخوبی جانناست کل آنچه فرج کرده شود بخیر بیک روان که خون را خواهد آید
 باشد یانی و این متفق علی است میان علمای پس لعن الله الظفره مکره و مانع ناخن به و سارحه مکره به و سارحام است که خبر و بهمانه از ادب

علم و حکم هر دو از او معنی است و در او است میگردانند از پیوسته او صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله به عیون بنی اسرائیل و نعمانی و کما یبصر علی کل شیء چه نوشت و واجب گردانیدن یکی گردان را بر هر چیزی حتی در قیل و ذریع چه فاذا تمسکتم فاحسنوا لقلوبکم چه بکسر قاف پس چون بکشید پس نیک کنید بر طرفی کشیدن را که تکرار کشیدن را و زود و خلاص کشید و عذاب نکند چه و اذا تختم فاحسنوا للذبح چه و چون ذبح نکند پس نیک کند ذبح را و در روی او دینی از دین بکشد از چنانکه بکشد قاف بود چه بعد از حد که شکر تکرار به بفتح شین و باید که تکرار کند یکی از شش کار و خود را بد و لیس و بخت و باید که راحت و به حیوان فرج کرده شده را یعنی بگذارد او را تا ببرد و در هر دو که در و استراحت باید این میان احسان و در ذبح است و از جمله احسان است که تکرار کرد و در او پیش چشم حیوان و یکی را بحضور دیگر یکی کشد اگر ممکن است و باید کشیده نزد آزار که بخورد فرج او را بد و راه مسلم و در عین این علم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان تصیر بهیمه بهیمنه یا کفنت ابن عمر رضی الله عنهما شیم ام تحضرت را که میگوید این که بهیمه را در ده می شود یعنی جس که در ده شود و نگاهدار اشتی شود حیوانی چه باید بد و او را بد یا غنیمت یا غنیمت حیوانات و دیگر به نفس بد و برای شتم و افسوس چه چیت فی الطرح چه بکشد یکی گردان و باز داشت گردان کسی را از جهت کشیدن یا بجهت سوگند و اذبح و مرا و آنست که جس کرده شود حیوانی و نگه داشته شود و از برای کشیدن بی اکل و شرب یا معنی آنست که نگاهدار اشتی شود حیوان و در ده ساخته شود و در انداخته شود و سوسوی وی تا ببرد و چنانکه در حدیث آمده باید به تحقیق علیه و آله و سلم و عنه ابن عمر رضی الله علیه و آله و سلم عن ابن عمر رضی الله عنهما و هم از ابن عمر است که آنحضرت لعنت کرده است کسی را که گرفت و ساخت چیزی را که در روی روح است و در غرض بجهتین مفتوحه و نشانی و مفتوحه علیه و آله و سلم

ابن عباس رضی الله عنهما و سلم قال لما نذر شیطان فی الارض غرضه بطلول این حدیث سابق است لیکن اینجا بصیغه نفی فرموده و در اینجا لعنت کرده برین فعل و تعظیف و تشدید و درین بیشتر است و بر هر تقدیر درین فعل تعذیب حیوان و اطلاق است اگر چه در او اگر چه در او ذبح کنند تعذیب بی موجب باقی است چه و او مسلم و در حدیث بر قتل بی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الضرب فی الوجه بدنی که در حدیث از نزول روی بطایفه یا بجا بیانه و درین در روی آدمی یا حیوانات و دیگر بد و عن ابی موسی فی الوجه بدنی که در آنحضرت از داغ گردان در روی فی الارض و هم و ستمه نشان گردان و در او مسلم و و عنه ابن عمر رضی الله علیه و آله و سلم علیه حماد بن عمار چه و هم از عمار است که آنحضرت بر گذشت بروی حماری بد و قدوم فی وجه بد و حلال آنکه تحقیق داغ کرده شده است در روی آن حماریه قال بد گفت ابی حمزه و ابن عمر رضی الله عنهما چه لعنت کند و خدا تعالی آن کسی را که داغ کرده است او را بد و او مسلم بد و باند داغ گردان در روی منتهی عنه است باجماع خواهد در آدمی یا در حیوانات و دیگر او داغ شود روی بعضی شتب داشته اند و چار یا بیای نگویم و جزیه و جان نرست و در غیر آن و تقصیر و تفسیر و تعین است اما در آدمی اخبار و آثار و توالد و فعلها مختلف آمده است اما اقوال بعضی ولالت دارند بر آنکه خوب نیست و بعضی بر آنست که آن بعضی بر اینی از آن افاضل که ولالت دارد بر جواز آن آنچه روایت کرده شده است که آنحضرت فرستاد طبعی را بعلی بن کعب پس خصم کرد و او را داغ داغ کرد و چون مجروح شد بنده بن مسعود را که لافان کرد آنحضرت او را داغ و چون در کمرداغ و دیگر فرمود و داغ کرد و چار بر او رسد بنیابی ز راه را گفته اند که نمی محمول است بر آنکه اختیار باشد بی ضرورت و احتیاج میان و اگر ضرورتی باشد جایز است که در ذریع سفر سعاده و گفته اند که داغ گردان از اسباب و همیه است که به اشتراک آن قادر است و در هر کل بخلاف علایمهای دیگر که از اسباب غلبه است و اگر

[illegible]

و اهل جالیست می بریند بخیری اندک از پوست حلی میبرد و میگردد آشتند تا آنکه میبرد و تیره او بشیله از جهت آنست که قشر معنی نشود و پوست
از شتر که تمام باشد یعنی علامت است و اضافت ایشان سلطان از بزرگ است که حامل و باعث و وزیر و محسن این عمل برای ایشان است
و راضی است بدان بدو راه بود او بدو و عمن حاجران البنی صلی الله علیه و سلم قال ذکوة البعین ذکوة امره چون بگوید که در شکم است
مادر دوست فی الصلح ذکوة بنال بجمه و تکیه بگوید که گوشت را یعنی ذریع کردن مادر گفایت است و در صلال شدن چنین پس اگر خروج
کرده شد گوشتی که در شکم او چنین است مرده حلال است خوردن آن و با بر قائل اند که شکر نیست نزد امام احمد و شافعی حلال است خواه مرده
بر او روه باشد یا نه و نزد امام مالک اگر تمام شده خلقت او و روئیده باشد میوهی او و نزد امام ابوحنیفه و در حدیث قول صاحبیه نیز میگوید
حلال نیست اکل او مگر آنکه بیرون آید زنده و خرج کرده شود و قول زفر و حسن بن زیاد نیز همین است و متمسک ایشان آنست که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرموده است که چون مرغی صید و آب بناید خورد و احتمال آنکه شاید باب مرده باشد پس حرام است که اکل نماید و قول شافعی و
زفر و حسن بن زیاد و ابن ابی عمیر است و چنین چه دریا و قسمة نمیشود که وی بدین اقم مرده یا با حبس نفس اگر زنده برآمده واجب است خروج جانها
و در صحت این حدیث نیز از امام حسن است و الله علیه و سلم بدو راه بود او و الماری و رواه الترمذی عن ابی سعید و عمن ابی سعید الترمذی قال
قلنا یاکفایت ابو سعید بن ابی یاسر ان الله عز وجل انما یخرجکم من الارض و غیره ذنون و درین حدیث و ابن مسعود است و شتر اگر چه از غیر
جائز است و بدو نیز البقرة و الشاة و بدو نیز میگویند که گوشت را و فرج بریدن رنگهای حلی چنانکه در گاو و گوسفند باید کرد و بدو نیز فی الجمله
البعین پس می یابیم در شکم آنها چه یعنی مرده و انقیاض هم ناکله و یا آیند ازیم و بیاییم او را یا بخوریم به قال کاهه ان شتر بدو گشت بخورد
بخورد و او را که میخواهند بدو فان ذکوة امره پس بدو نیز فرج او و فرج مادر او است بدو راه بود او و ابن ماجه و عمن ابی سعید
بن عمر و ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من قتل عضو او بدو گشت آنحضرت کیسه گشت بشکلی را بدو فاما بدو پس چیزی که فرج
او است و در صفت و حقاقت چنین و دیگر و عظم بدو نیز حتما بدو گشت بی حق آن چنانکه باید گشت و حلال نشد به ما الله عن قتله می پرسد
او را خدا می تعالی اگر گشتن می یعنی روز قیامت اذن مأول خواهد شد و بر آن ما خود خوا بدو گشت بدو قیل بدو گفته شد بدو رسول الله و
ما حقه بدو و حقیقت حق گشتن آن بدو قال ان ید بها فایا کلما بدو گفته آنحضرت بخش آنست که فرج کند او را پس بخورد از او بدو و لا یقطع رأسها
فرمی بجای بدو و در او را پس بدو از او را یعنی بدو بدو فرج بدو گشت بدو راه بود او و احمد و النسانی و الدارمی و عمن ابی و اهل الدیثمی بدو
اختلاف است در اسم و نسبت او صاحبی قدیم الاسلام است و بعضی گفته اند که حاضر شده بر او بود و او را بدو و ابی ایلیث و بعضی
گفته اند از مسکنه است قول اول صحیح تر است مع و در اهل مدینه و محاورت کرد بدو به قال قدم البنی صلی الله علیه و سلم
المدینة بدو گشت قدم آورد آنحضرت مدینه را بدو هم حیوان انتمه الابل بدو و حال آنکه مردم می بریدند گویان شتران را راجع بحیم و حمه
بریدن از باطن و سر و جسم تمام فنج حسین بدو و یقطعون الالبان الغنم بدو می بریدند و بنمای گوشت دادن را الالبان جمع الیه ففتح هنه
مقصود آنکه گویان دینما را زنده می بریدند و بخورند به قال بدو گفته آنحضرت بدو یقطع من البیة بدو چیزی یعنی غنمی که بریده شود
از جا یا بدو بدو بدو و حال آنکه وی زنده است بدو می بدو بدو کل بدو پس آن قطعه بریده شده مرده است خورد نمی شود و رواه

الترمذی و ابو داود و فی **الفصل الثالث** **پس** بن عطاء بن یسار تابعی ثقة است مشهور اکابر علمای حدیث است کثیر تحریرش مولای اکثر کاتبین

یومونات شد اربع و تسعین و هجواں اربع و ثمانین و پنجاه اصل من بنی حارثه بنو دایت یکند اندری از بنی حارثه که قبیلک آن انصار است چهار کتا

برخی گفته بود برستی که نزد بود که چنانچه ناقه ابلق است را به شعب بن شهاب احدی بدرجه اندر برآی که اصل گفته کبر لام و فتح آن ناقه قریب الیه من

شعب یک فرجه میان دو کوه و راه میان دو کوه و وسیل آب به فرای به الموت به پس و دید آن ناقه موت را یعنی دریافت که میزد به چشم بچیر

باخبر به به پس نیافت چیزی را که نکر کن از زبان این چیز ازیره و کار در و مانند آن به فاخر و قد اند پس گرفت یعنی را و قد فتح و او و کسر تله و فوجا

برقی ایتما به پس در پنج در سینه وی به حتی اوراق و دما به تا نکه بخت خون آن ناقه را و بی بخار در درون به غم خضرت اول الصد به پسر خردوان آن

مر و غیره را به صلی الله علیه و سلم فامه با کلمه به پس هر که و آنحضرت نفر در بخردن آن ناقه به رواه ابو داود و مالک و فی روایت قال به و در

روایتی انجبین آمده است که گفت به قد کابا بظلمه پس تنگی که یعنی ذبح کرد آن ناقه را بچوب میزش ظلمه بکشتن بنی بطائین به تبیین چوبی که در

طرح او نیز میباشد و در آورده میشود در میان دو جوال به و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من دابة فی البحر الا و قد

ذکابا التی منی آدم به نیست هیچ چندی که در دیالگر گذر ذبح کرده است او را خدای تعالی برای اولاد آدم یعنی حلال است بی ذبح و شکاف

و بر آوردن آن اندر و یا کلمه فوج دار و ظاهر این حدیث نقل تمامه و اب جبرست و از ان میان حل سبک متفق علیه ست میان است و در

غیر آن اختلاف است به رواه الدارقطنی به باب **فکر الکلب** به باب در ذکر کلب که که ام از ان نگاه داشتن آن جائز است کلام

جائز نیست و لکن گفتن آن جائز است و جائز نیست چون در کتاب صید ذکر کلب گذشت بیان بعضی احکام کلب نیز در **الفصل**

الاول **پس** بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقتنئ کل یا ذکیرا و رومنی نگا بهار و سگی را به الا کلب ماشیه به

مگر سگی ماشیه یعنی سگی که برای نگا بهانی موشی نگاه دارد به و ضار به بضا و مجرمه بر وزن قاض یعنی سگ شکاری را را نهاده در پی صید و توله

شدن سگ به نقص من عله کل یوم قمر اطلاق به نقصان کرده میشود از اجزای او هر روز و قیر ط بسبب عقوبت بزرگداشت آن نسبت

اقتناع و دخول ملائکه در خانه و در آن در آوردن و نظرو ف آب و ایند کردن مردم قمر اطمینان و انگ مراد اینجا مقدار معلوم است عند الله به

متفق علیه به و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقتنئ کل یا ذکیرا و سگی را یعنی نگا بهار و آزار به الا کلب ماشیه

او صید او زرع نقص من اجره کل یوم قمر اطلاق علیه به مثل حدیث سابق است و اینجا کلب زرع یعنی نکره برای محافظت زراعت

نگا بهارند زیادت کرده و نقصان اناجر مقدار قیر اگفته و در اینجا و قیر اگفته بود و این تفاوت یا با اختلاف انواع کلب است چنانکه در حدیث

جابر یا بهیجهت اختلاف مواضع و لکن چنانکه حرم و غیر حرم به و قیر اظور مدائن قمری و قیر اظور صحرای و بودای یا با اختلاف ازمنه یافت

ب نقصان قیر اظور حکم کردن و چون محالست کلاب بیشتر شده و لغت بآنها زیاده شده جز جوشید زیاده شد و بعضی گفته اند که اختلاف نیست

در هر دو حدیث زیرا که آنها زیاده بر آنها است به فافهم به و عن جابر قال امر رسول الله صلی الله علیه و سلم بقتل الکلب به گفت جابر کرد

نما آنحضرت کشتن سگان به حتی ان لکنه تقدم به بقتل ما و نشد بدو ال منصوره در غنیمت به پس الباء به کلمه یا نکه میانی می آموزد از باب

بیک خود که داشت به فضل به پس می کشتم آن سگ را بکلمه آنحضرت و گفته اند که این مخصوص بود به سگ مطهره که بکلمه انوار و می و در

و هر چه جز شک است طبع حکیم از حیث میدانند و نهیب امام احمد است که بعد از آنچه کتاب و سنت بر تحریر آن معین کرده هر چه از او
عرب طیب گوید حلال است و هر چه ضعیف و اندر حرام نبرد که مخاطب عرب اند و گفته اند که داد از عرب اهل حجاز و اهل اقصا دارند زیرا که
بر ایشان نازل شده است و اعتبار از نازل بودی زیرا که ایشان را ضرورت و جماعت میسرند و آنچه می دانند و میگویند و کلام سومی آنکه
اصل در بخیار و خطر است یا اباحت یا توقف که فی کتاب لغزنی و شرحی در نهب الامام احمد رحمه الله علیه **الفصل الاول**
عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل ذی ناب من السباع فأكلمه حرام و هر خداوند ناب اند زندگان پس خوردن
آن حرام است سابقا که گوشت که در او ذی ناب از سباع آنست که شکار کنند ناب که بخشی دندان افشست مانند شیر و گرگ و پلنگ
و جز آن و هر دوا که مسلم و **وعن ابن عباس** رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن كل ذی ناب من السباع كل
ذی غلب له ظهر به نهي کرد و آنحضرت از هر خداوند ناب از دندگان و هر خداوند شکال از پرندگان بد رواه مسلم و **وعن ابی ثعلبة**
به روایت است از ابی ثعلبة غنشی به قال جزم رسول الله صلى الله عليه وسلم به گفت حرام گردانیده است آنحضرت به لحوم الحمر الالبیت به
گوشتهای خران فلکی را احقر از است از خزان و حتی که از اگر خر خواند و آن حلال است با اتفاق به متفق علیه به **وعن جابر بن**
رسول الله صلى الله عليه وسلم یوم خیر من لحوم الحمر الالهیه به گفت جابری که آنحضرت روز غزوه خیبر از لحوم حمر الیه به و از فی لحوم
الخیل به و از آن کرد و در خوردن گوشتهای اسبان به متفق علیه به و بدانکه آنکه اتفاق دارند از سلف و خلفت بر اباحت لحم خیل غیر آنچه
آمده است از ابی حنیفه و مالک از که است آن تحریری یا تتریمی در فتاوی سراجیه گفته است که گوشت اسب مکروه است نزد
ابو حنیفه خلافت صاحبی شافعی بعد از آن گفته است امام صدرا السلام که در او که است تحریم است و گفته است بر او را امام
نخرا الاسلام علی بن رومی که در او که است تنزیه است و امام شری گفته است که آنچه ابو حنیفه گفته است احوط است و آنچه صاحبیه
گفته اند واسع است بر مردم و در خلاصه گفته است مکروه است لحم خیل واضح آن است که که است تحریمی است و در بخار و روایت
است و روایت که که است تحریمی معروف است و در شرح مختصر ابی سکام گفته است که حلال نیست گوشت اسب نزد ابی حنیفه
و خلاصه است نزد صاحبیه نهیب شافعی اینست و در فتاوی عمادیه گفته است که لحم خیل مکروه است نزد ابی حنیفه و صحیح همین است
و همین مذکور است و نظم نسفی همین رفقا است فاضلخان و فتاوی خود در ذابح و شرب و در هر چه گفته است همین است اصح و
بهین است نسبتا صاحب حقر و در کافی گفته است که مکروه است که است تنزیهی و همین است صحیح زیرا که که است وی همین که است
ما حاصل شود و اباحت او تقلیل آنست جماد نازحت نجاست و لهذا ظاهر است سورا و این ظاهر هایت است و همین صحیح همچنین ذکر
کرده از نخرا الاسلام و ابو معین و جامعین فاضلخان و جامع خود و امام سیسیجی گفته است بهین است اصح و امام شری گفته
است این ارفق است بناس نسبت عرف ظاهر و در فخر و خشن گوشت وی بی انکار و در کفای الفتنی گفته که بعضی گفته اند که ابو حنیفه
رجوع کرده است از قول جبرئیل لحم وی پیش از وفات خود بر سر روز برین است فتوی و در مواهب لذیه کلام درین باب اصلا
و غیر عا طویل آورده و گفته که اختلاف کرده اند در اباحت لحم خیل پس زنده است شافعی و جمهور از سلف و خلفت که مباح است

بی که اوست باین فاعل است بعد از این الزیر و انس بن مالک و اسامه بن ابی بکر رضی الله عنهم جمیع من صحیح سلم از اسامه بن ابی بکر روایت
 است که گفت فرج کردیم با پی را و بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس خودیم آنرا و ما در مدینه بودیم و در روایت داری آمده است
 که گفت اسامه پس خودیم و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و در فتح البصری گفتند که مستند او میگوید از قول اسامه که گفت ما در مدینه
 بودیم که این قضیه بعد از ایجاد سست پس رو میگردانیم بر کسی استناد کرده است و در فتح اکل وی بجهت آنکه از آنکات جلاست و در فتح
 که گفت و اهدیت آنحضرت خود و در مدینه بر کسی است که گمان برده است که درین حدیث دلالت نیست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مطلع
 شده باشد بر خروج آن بانی که گمانگاری نمی توان بود بآل ابی بکر که ایشان اقدام کنند بر فعلی که در زمان آن سرور نبود مگر آنکه نزد ایشان
 علمی باشد بچو از آن از شدت اختلاف ایشان با آنحضرت و عدم تجارت ایشان از خدمت دی صلی الله علیه و سلم با خود و عیال و صحابه
 رضی الله عنهم بر بنو آل حکام از حضرت رسالت و از خجست مذهب راجع آنست که اگر صحابی گوید که ما میگردیم چنین و در زمان شریف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم این را حکم رفع است زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت و تقریر اوست بر آن و هرگاه که در مطلق صحابه باشد پس چگونه در
 آن ابی بکر رضی الله عنهم گفته است طحاوی که فرموده است الوضیفه یسوی که اوست اکل خیل و مطلق کرد و اندا و را صامحیه و غیر ایشان
 احتجاج کرده اند با خبر او تیره و محل آن انتہی و تفریق نقل کرده اند بعضی تابعین جل از صحابه مطلقانی استثنای بعضی از صحابه را دان
 پس خارج کرده است این ابی شیبه بنده صحیح بر شرطه شخصین از عطا که گفت همیشه بوده اند سلف تو که خود و در آنرا گفت این خبری گفتیم
 مرع بطاک مراد بسلف اصحاب رسول الله را خودی صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم گفت آدمی صحابه را بنحو ما و ما آنچه از ابن عباس
 در که اوست اکل نقل کرده اند روایت کرده است از ابن ابی شیبه و عبد الرزاق بن یونس ضعیف و ابن ابی تریه که از ابن عباس نقلی مالکیه
 است گفته است که دلیل بر چو از آن صحیح است لیکلیک سبب که اوست مالک سالی آنرا از جهت آنست که اکثر اشغال خیل در جادوست و این اکثر
 خارج است و سخن و در آن نیست و اگر حیوانی که اتفاق است بر ابحاث وی که اگر حادث شود آدمی که تقاضا میکند که بر تقدیر فرج بعضی
 بار شکاب مخد و در گرد و مشت میگردود فرج آن و حال آنکه لازم نمی آید قول تجربیم وی انتہی و قول بعضی تابعین که میگویند که اگر حلال میبود
 بآن جائز میبود منتقض میگردد و بیشتر از حیوانات و حتی که جائز است اکل آن و مشرور نیست بآن ضعیف و ما حدیث خالد بن الولید که
 نزدانی داد و و نسائی است که نمی کرده است رسول خدا از لحوم خیل بغالی و حیض ضعیف است و اگر مسلم در نزد غوث آنرا نمی آید میمان
 بخدیف جابر که مال است بر جواز و حال آنکه موقوف است بآن حدیث اسامه و تضعیف کرده اند حدیث طحاوی بن الولید را احمد و بخاری و دار
 و خطابی و ابن عبد البر و عبد الحم و غیر ایشان بعضی گفته اند که حدیث جابر و مال است بر تحریم که گفته است شخص زیرا که رخصت برای سبب
 حرام می باشد باقیام منع پس دلالت میکند که رخصت داده میشود بسبب غصه که رسیده بود ایشان را بخیرین دلالت نمیکند و در مطلق و جواب
 داده شده است، با آنکه اکثر روایات بلفظ اذن آمده است چنانکه در حدیث متفق علیه که در کتاب مذکور است و نیز اگر اذن و دلیل خیل
 و رخصت بجهت غصه بودی و تقریر علیه و اذن و اذن و رخصت خیل پس است که بر آنکه اذن و دلیل خیل
 بباحث عامه بوده بخصوص ضرورت و احتیاج مانعین بقول وی بجهت آنکه در مدینه تیره و تیره شده است و جواب از آن داده اند

وتمام این کلام در شرح ذکر کرده شده است و الله اعلم و حسن ابی قحطه از برای شما را خوشبختی و در روایت ست از ابی قحطه که وی دیدن چار خوشی را پس مجروح کرد و گوشت آزاده فقال ابی قحطه صلی الله علیه و سلم من مکمل من لحمی و پس گفت آنحضرت بآن جماعتی که خوردند از این پس آموزد بلازم است آیا هست یا بشا چیزی از گوشت وی به قال معنا جمله به پس گفت ابی قحطه ما پایا است به فافترضا فاکلما به پس گوشت آنحضرت از این پس خوردن و این حدیث با قصه اش و احکامش در کتاب الحج و راکل غرم صید غیر محرم را گفته است به متفق علیه به و حسن ابی قحطه قال الفی اربنا ربنا الله ان به یزینتم و دود اندیم به خرگوش را برای شکار کردن در وادی که او را امر الله ان یفیعیم و تشدید یافتن و مجبور کردن و فایعیم برستین خرگوش و دودان بر خاستن انفاج از خرگوش و دودان به فافترضا پس گرفتیم از او شکار کردیم به قایت بهما ابی قحطه به پس آوردیم آنرا نزد ابی قحطه به فایعیم به پس فرج کرد ابوعلی آنرا به و بعث الی رسول الله صلی الله علیه و سلم که او را که در خیمه بود و فرستاد ابوطلحه بسوی آنحضرت سرین و هر دوران او را به قبله به پس قبول کرد و از این پس معلوم شد که خرگوش که از ارب گویند حلال است و در راه گفته است که لباس باکل الارنب زیرا که آنحضرت و قتیقه به فرستاده شد نزد وی امر کرد اصحاب را بخوردن آن به متفق علیه به و حسن ابی قحطه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغنم است کله و لا احرص به فخرود آنحضرت که غنم بهضا و مجر نیست من که بخورم آنرا و حرام نمیکرد آنرا و نزد امام شافعی و احمدیان نیست بخوردن آن از جهت این حدیث به متفق علیه به و در روایتی امر مسلم را آورده که آنحضرت فرمود بخورید که آن حلال است و لیکن طعام من نیست و بعضی میگویند که اجماع است بر آنکه غنم حلال است و کرده نیست که آنچه حکایت کرده شده است از اصحاب ابی حنیفه و نزد واصلان زیرا که آنحضرت نمی کرد عایشه را و قتیقه پسید از اکل آن و در فصل ثانی از حدیث عبد الرحمن بن شبل بیانید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی کرد از اکل غنم و باطل چون اختلاف است در اخبار احتیاط و ترک آنست و تواند که نمی ناخ باشد و الله اعلم و غنم حیوان است معروف که ازانی القاموس در صراح گفته غنم سوسمار و میوه گفته است که غنم و میوه لطیفه است و از خصائص آنست که ترا و او و ذکر است چرخ آن هر دو یکی است و او میوه به قصد سال و آب بخورد و کفایت میکند به و او بول میکند و چهل روز یکقطره و نمی افتد و او را ندان و در صید به شیخ الاسلام گفته است غنم بفتح ضا و بقاری سوسمار آب نخورد و به سیر و خشکی نبرد و در چهل روز یکقطره بول کند و بفتا و بیضه کند و گویند که قصد رسان نبرد و ترا و او و ذکر دارد و ماده او و در فرج و در احادیث آمده است که سوسمار زبان فصیح بر نبوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گواهی داده به و حسن بن عباس ان خالد بن الولید فرمود انه و صل مع رسول الله صلی الله علیه و سلم علی یمنه و به روایت است از ابن عباس که خالد بن ولید خبر داد او را که او را آمد با آنحضرت بر میبوند که از امارات المؤمنین است به و وی حالت به و به یمنه خالد بن ولید است به و خالد بن عباس به و خالد بن عباس یمن است به و فوج و غنم به خدا بخوردند پس یافت خالد یا آنحضرت فرمود سوسمار بریان کرده شده حدیثی و معلوم بود خال سمع گردانیدن سنگ گرم کرده شده بالای گوشت مانده شود و آن گوشت را حیند گویند به نقد است الغنم رسول الله به پس پیش کرد به سوسمار غنم را برای پیچیدن را به صلی الله علیه و سلم فرج رسول الله صلی الله علیه و سلم به حسن الغنم به پس برداشت آنحضرت دست مبارک خود را از غنم و با آورد

از خروان آن به فقال خالد احرام الضب پس گفت خالد بن الولید احرام است خوردن ضب به یا رسول الله قال لا بد کنت احرام
 نیست احرام به و لکن لم یکن فی الضب در زمین قوم من به فاجدی فی عافه پس می یابم خود را که و میدارم
 آنرا که هست طبعی و لیکن حرام مگردانید زیرا که وحی کرده شد پس وی در آن چیزی به قال خالد فاجترته به گفت خالد پس شنیدم
 آنرا پسوی خود به فاکلت به پس خوردم آنرا به و رسول الله به و حال آنکه بخیر این صلی الله علیه و سلم نظر می انداخت به و میگفت عافه
 و منع نمیکند و اگر چه خدا لذیذترین زمین بود اما اگر اهریطی و امن گیر حال او نشد به متفق علیه به و عن ابی موسی قال رایبک ان
 صلی الله علیه و سلم یاکل لحم الدجاج به روایت است از ابی موسی اشعری رضی الله عنه گفت دیدم من آنحضرت را که نه خور و گوشت ایگ
 را در قافوس گفت که حاج اطلاق میکنند آنرا برزوا ده شانه الدال و سوطی گفته که بعضی گفته اند که لیل برای ذکر و بفتح برای
 انشی یا متقی علیه به و عن ابن ابی اوفی به روایت است از عبد الله بن ابی اوفی که صحابی مشهور است به قال غرض من قول
 الله صلی الله علیه و سلم سبع غزوات به گفت غزاکردیم با آنحضرت هفت غزوه به کننا مکمل منه الحرام به بودیم ما که بخوردیم با آنحضرت
 مرغ را به متفق علیه به و در نیمی و البودا و دوسانی نیز روایت کرده اند و گفته اند که نیست لفظه در روایت مسلم و خالی است اکثر
 روایات ازین زیادت کسی که زیادت کرده است یا منعی مراد داشته است که بخورند و همراه آنحضرت بودند و آنحضرت انکار نمیکند و
 نه آنکه آنحضرت و ایشان همه بخوردند و این تاویل اگر چه خلاف ظاهر لفظ است و لیکن ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم نخورده است جدا را در فرموده که بخورم و حرام نگردانم به و عن جابر قال فرزت حبش بنیظ به گفت جابر غزاکردم من بشکر
 خطرا با جمعی و موحده فقتلتم بسکون موحده نه آنکه برگ درختان کنده میشد و بعضی پس می افتد بر زمین چه نیمه این غزوه در آن محبت
 آن است که سکنه اطرا بر برگ درختان میخورد تا آنکه ریش میشد و مانند لبها و مانند لبها می شست میشد و این را غزوه محبت البخریه که نزدیک بستر
 و سکون یا منی ساحل که از زمین مسافت پنج شب بود و در رسته بود پیش از صلح حدیبیه به و امر علی بن ابی العبدیه به و او میسرانته شده بود
 ابوعبدیه بن الجراح که از عشره مبشره است و آن حضرت او را امین نهاده الامت خوانده است به جمعها جو عاشدیده پس گوشه شامی ماکرت
 شدن سخت به فاقی البخریه میآید پس انداخت و دیامی مرده را در بعضی روایات آمده است یا فتنه برکنار دریا و باغ را می آنکه نام کنند
 آنرا حوت به که در خشایه ندیدیم ما مانند آن به قال العبدیه گفته میشود مراد او عذر و دروایتی و ایه العبدیه یعنی و ایه که نام او عذر است و آن
 ماهی کلان که از پوست وی سپهر میسازند و گاهی آن سپهر را عجز بهم میگویند و احتمال دارد که ایه العبدیه محبت آن گویند که عجز که نام طیب
 مشهور است از وی متولد میشود و در قافوس گفته است که عجز را طیب میگویند و با به بحره است یا از جیشیت که در دیاست و نام سکه
 بحره است که از پوست آن سپهر میسازند و فاکلت من نصف شهره پس خوردم ما از وی تا نیم ماه و در روایتی شهره واقع شده یعنی ماه نام
 و لشکر را ده برسد بوده اند فاذا ابوعبدیه عظام من عظامه به پس گرفت ابوعبدیه استخوانی را از استخوان های وی که استخوان چلو باشد
 فمالک لب تحت به پس گذشت سواری زیر روی و در روایتی من آمده که ایستاده که ابوعبدیه استخوان او را و نظر کرد بر در زمین
 شتری پس آمد زیر وی و فطما فطما فطما یعنی پس نگاه میکرد و درم آوردیم با فکر کردیم که چه مایه بر این صلی الله علیه و سلم نشان بگفت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم به کلوار از قافله آنکه بپیر و نوری را که پیر و ن آورو ده هست آنرا اخلاصی انعمالی السوی شایعینی خوب کرد و یکم محمد وید
دیگرم که باقی مانده باشد از ان بخورید یا اگر ازین جنس دیگر زنی میاید بخورید و اطعمو نان کان معلوم بخورید و اما اگر باشد با شایعینی اگر باقی
مانده باشد بخوری از ان زنی شایعین را از برای خوش کردن و لمانی ایشان و تا که حلیت آن فرمود و بجهت تبرک بدان از جهت بودن آن
طهر از حق خارق عادت به قال فارسلنا الی رسول الله و گفت ابو عبیده پس فرستادیم بالسوی پیچیده ای صلی الله علیه و سلم مندر بخوری
از ان پس که باقی مانده بود به خاک و پس خود را آنحضرت از این متفق علیه و **وعن ابی هریره** ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال به
روایت است از ابی هریره که آنحضرت فرمود و یا افاد و شیع الدباب فی انما احکم به چون بختیگرش آوندگی از شما به غلیظه که به جیس باید که غوطه
و دها و راهم و ارامینی در ان آب باشد یا طعم غم آب بغیر و بر دین بخوری را به شتم لیس صحر به به بتر باید که بر دین بیندازد و دور کند از اطراح دور
انداختن و بختین جای دور به فان فی احد جناحیه شفا که به زیر اگر در بی از دوزخ وی کس تندری و صحت است و فی الاخر و دور
بازوی دیگر دوست و بیماری دور از فصل ثانی این زیاده آمده و انما یقدم الداء علی اللدواء و بد رستی وی پیش میکند در دربار و بد اینی
بازوی که در وی درد است پیشتری انما و پس غوطه باید زد و بازوی دوازده و یکد و دفع در کند و ضرر نرساند به رواه البخاری و حسن
میمونه ان فارة و موت فی من فاته است از ان المومنین میمونه رضی الله عنهما که پیشی افتاده در روغن پس مرده
موش فاره لقا و تخفیف را موز و غیر موز هر دو داشت است من یفزع سین و سکون سیم روغن فی الصراح سمن روغن سکه پس رسول الله
صلی الله علیه و سلم عنما پس پسیده شد آنحضرت را از حکم فاره یعنی پسیده شد که آن روغن که فاره وردی افتاد میتوان خورد و مانده
فقال انما به پس گفت آنحضرت بیرون بیندازید فاره را نه و اما حله و روغنی را که اگر در او است به و بگوهر به و بخورید باقی روغن را بارت
چون جابجی باشد شمس بگوید و تمام وی در و انیت فروختن آن نزد اکثر ائمه و روا داشته است امام ابو حنیفه و احتیاط کردند و شفاع
بدان یعنی گفته اند جابر نیت استقاع و نزد بعضی جابر است بر سوختن آن در چراغ و بالیدن بکشتیم و دانند آن و این قول امام ابی حنیفه
است ولیکن کرده است و از امام مالک و امام احمد و روایت است و در روایتی از مالک جابر نیت سوختن آن در چراغ مسجد
به رواه البخاری و **وعن ابن عمر** ان رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول اتقوا الحیات به روایت است از ابن عمر که وی شنید از ان حضرت
که میگفت بکشید مار را از ان و اتقوا الافاضلین به و بکشید یا رضا و اندوخته را بنضم طار و ممل و سکون فارمی که بر پشت او و خطیاه را بطنیه
در اصل برگ قفل که نام دختی است که آن خطایش مار را تشبیه بدان کرده اند و الاثر به و بکشید یا رضا که نام او برست و اثر در اصل تشبیه
و در بریده است و این مار را از ان خوانند که درم و کوتاه است نه فانهما لیسان البصره پس برستی که این قسم مانده به دیگر و دانید که
را یعنی که میکنند چشم را بجهت نظر که بسوی ایشان سبب صیت زهر که در ان نهاده اند و دست سلطان الجبل به و طلب سقوط میکنند
باز شکم را یعنی زن جلد چون آنها را ببیند جل او ساقط کرد و از خوف یا از خاضعیت میست گویا انما طلب سقوط میکنند و درین مبالغه هست به
قال عبد الله بن مسعود انما طار حیاة قتلهما به گفت عبد الله بن مسعود انما طار حیاة قتلهما به گفت عبد الله بن مسعود انما طار حیاة قتلهما به
بر یکدیگر از طر و سخی رساندن و در کردن به نادانی ابوالباقیه و از دوا و ابوالباقیه انصاری که صحابی مشهور است به و اتقوا الحیات را به

فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يقبل الحيات و ابی حمزه گفت من کما حضرت ام کرده است بیشتر با من چون من میگویم مراد از آن در مقابل باشد
نمی باشد بلکه ابی حمزه گفت ابی یونس بدستی آنحضرت نمی کرد بعد از آنکه در آن وقت که ابی حمزه است و ابی یونس گفت من خدایان خدایان را
که در خانه ما می باشد و ابی یونس گفت که در خانه ما می باشد و ابی یونس گفت که در خانه ما می باشد و ابی یونس گفت که در خانه ما می باشد
و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
نمی باشد و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
بر ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
میگرد و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
یصلی و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
در سر راه بود و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
مشاهده پس گفت ابی یونس بود و درین خانه جوانی از ما بود حدیث محمد بن یونس که در آن وقت که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
الی الخندق و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
یستخوان رسول الله و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
پس باز برگشت بسوی ایشان و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
رسول الله صلى الله عليه وسلم خدیجک سلاطین و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
قرنطیه و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
الرجل سلاطین و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
زن او میان هر دو درونی و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
باز رفتند و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
گفت آن زن با زمان هر دو نفره و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
گفته است بر جاش غراب که گفته شده است و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
فاطمه و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
پس بر زمین زدند و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد
فناجی می آید اما کان سرع متوجه پس و ابی یونس خبری بود فیما بین مجلس و ابی یونس گفت که مراد آنست که ایشان را در آن نیستند بلکه نوعی از جن انس است که ابی یونس گفت که مراد آنست که در خانه ما می باشد

بدرستی که آنحضرت بود که میخواستن ماران بهر حال این ترکمن خفته تا نرسد و گفت که یک ترکمن را مرا از اجابت ترس که یک کشته بودی بکش از
 ترس آنکه سبادهای مار را ماری دیگر بکشد که یک کشته ازین و این گاهی واقع میشود و گوی مار اکتش و ماری دیگر آمده او را گریه و یک کشته
 کشید اگر نرستی می آمد ماده او را کرده است نرمی از پیش میگوید که یک کشته را از اجابت این ترس به فلیس مناد پس نیست
 آنکس از راه و بطریق از اجابت ترک او قتل نموزی را و عدم توکل او بر قضا و قدر الهی تعالی شان تا نرسد بکشته و نه خون طلب خون نمیکند به
 رواه فی شرح الشفاء و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما سألناهم منذ جاربناهم به صلح نکرده ایم ما
 ایشان را یعنی ما را از زمان باز که جنگ کرده ایم ما ایشان را و در حدیث دیگر که بود او را از ابن عباس روایت کرده و ذکر حیات بصروح
 آمده است و در او است که دشمنی میان انسان و حیوان است که هر یکی را میگوید یا مرد و قورع معاده و محاربه از زمان او نیست
 که آنصل الطیبی ظاهر امر او است که الملیس بیشتر را در آورده و بیشتر در آورده و سواس داده و من ترک شیان من خفه فلیس مناد به و
 که یک ترک کند و تعرض نکند و کشته خیزی را از ان ماران از اجابت ترس زیان وی و از صاحب وی پس نیست آن که از ناپه رواه ابو داود
 و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقلوا الحیات کلین بیکشید ما را از ناپه را را ناپه ازین حدیث و قیل جمع
 انواع حیات است که آنکه استشنا کرده شود ازین عزم خود او نبوت را یا مرد قتل است بعد از تخریج و قضیب چنانکه در حدیثی است
 گذشت و من حیوان تا ترس فلیس منی به پس یک ترک برسد که کشتی آنها را پس نیست آنکس ازین به رواه ابو داود و الترمذی و عن
 العباس قال بگفت عباس بن ابی رسول الله از نیران نکس نرم به بدرستی ما خود ایم که جارب کنیم نرم را و پاک گردانیم او را از
 خسر و خاشاک و چیزی که در موی آشفاده باشد چنانکه یکباری حشی آشفاده بود در آن و سقای نرم در عهد عباس بن عبد المطلب بود و
 از منصب غنیمت را او داشت چون فیما سن ذره الحمان به و بدرستی که در نرم ماران به شرف جان که نیم و آشفاده بود چون چنانکه یکبار
 جمع حاط است و تفسیر در ادوی بفعل خود یعنی الحیات الصغار به میای شده و نمای فوقانی نیز روایت است به با قد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فقیلس به پس این که آنحضرت بکشتن آن ماران به رواه ابو داود و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقلوا
 الحیات کلما به بکشد ما را از ناپه ماران را به الا الحیان الابيض به مگر ما خود و سفید را به ندرستی که نه قضیب فقه به آنکه ما نشتن فقه است
 قضیب بفتح قاف و کسر و حجه پنجم بریده شده است از شانها برای ترکان سانشن و گفتند که کشاید می از کشتن این نوع جفت است
 که وی زیان نمیکند و نه بنیاد او را از ابن عباس منقول است گفت که وی مسخ چون چنانکه تیره مسخی است و الله علم به رواه
 ابو داود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اوقع الذباب فی اناء احدکم به وقتیکه یفیکس در آورده کنی
 شما به فاصطوبه به پس غوطه پس او را آب یا خزان که در آن ظرف است مثل نقاش فرغ بر وزن در آب و جازان به فغانی است یا خیمه
 و از به نیر که بدرستی در یکی از این ادوی مکش و دغلت است به و فی آخره شفا و به و در مری و دیگر ندرستی بوجت به فغانی می فاصطوبه
 فیه الداء و پس برستی که گیس بر بر نیکند و نگاه میدار ففس خود را بقیه که با زوی خود که در موی خود است از آن روایان که اکتفا شود او
 گری آب با طعام و جازان و بعضی گفته اند که تلقی از آب اناب القاصح فکان است یعنی استقبال او بآن حق و تعلق به حق بسوی حق فافهم به

پس قلمی که پس باینکه فرموده و در او را خط و مهر و امضاءش نیز یعنی فرمودن و تأیید است بر او و بدو و بنوعی که در این سیرت در این
 البنی صلی الله علیه و سلم قال بعد روایت است از ابوسعید خدری از آن حضرت که گفت بعد از اتمام آیت الکرسی فی الطلوع فانه یطهر من
 پس غوطه زدن و او را در جافان فی احدی من جهات کعبه پیش بردستی که در یکی از او یا زوی او زهر است بدو و فی الآخر شفا دهد و بر زوی او شفا است
 بدو و از بعد از آنکه بدو بدستی که در یکی تقدیم میکند و بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر را بدو و بآخر شفا دهد و در دیگری شفا است
 شفا پس این قائل معروف بود که در شرح آیه و معنی این کتب قائل بنی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن قبل اربع سن الدوایت
 نمی کرده است آن شخص از کشتن چهار از دو آب و در آنست چینه ها بر زمین و نرم و دونه و آله که بدو پیش از آنکه بگذرد و این که بدو
 بعضی گفته اند از این که نمی واقع شده است از کشتن آن مورچه کلان است که با پایهای و در او که در کعبه و دی که کم است و در آن
 و مورچه کلان شمر میزد و در وی شفت است از شمر و مورچه و در آنکه بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 و تحقیقی نمی کرده شده است از آنکه قتل حیوان که برای تحذیر و ترسانند که آید و در آنکه بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 میکند که در آنکه با طاری است که در آنکه داشته باشد برای ضایعی که از آنی انعام است و در آنکه گفته اند طاری بر منول مراد است بر آنکه
 نصف او باقیست و نصف او اسود و عرب شمر میزد و از او و شخص او و در آنکه قتل نیز زمین را گفته اند که در آنکه در آنکه مراد است
 پس قبل از اینی عند باشد قدر برده رواه ابو داود و الدارمی
الفصل الثالث عشر این عباس قال کان اهل الجلیة
 یا کلون شیئا و بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 قدر بقات و قال غیره بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 فرستاد کتاب خود را بدو و قال طاهر حرام بدو و حلال گردانید حلال خود را حرام گردانید حرام خود را یعنی بیان کرد که در آنکه بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 و این چیز حرام بدو و اصل او حلال بدو پس چیز که حلال گردانید خدای تعالی پس آن چیز حلال است و حرام خود را حرام بدو و چیز که حرام گردانید پس
 آن چیز حرام است و با سکت و غیره خود بخوبی و چیز که سکت کرد حق تعالی پس بیان کرد که حلال است یا حرام است پس آن چیز حرام است که در آنکه بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 حق تعالی از آنکه میگردید و در آنکه از اینجا معلوم میشود که اصل در شیئا با حرام است بدو و در آنکه از این بیان این است را بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 الی آخر و در آنکه از اینجا معلوم میشود که اصل در شیئا با حرام است بدو و در آنکه از این بیان این است را بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 خورید که خود را بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 هم نیز می باشد گوشت خوک یا گوشت خوک بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 را بوی می نامند و در آنکه بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 است بر کتابه چنانکه در شرح مزه معلوم شد و لیکن این کتب از آنکه کتب را خواندند از جهت ثواب است و در آنکه بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 عند انما است این است آنکه در آنکه بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است
 معلوم شد که کتاب نیست بر او و بدو بدستی که در دیگری از او یا زوی او زهر است بدو و در دیگری شفا است

یعنی نام کریم و قصه آنست که روایت نزدی و نسائی ابترای حدیث از عیسی بن جاس است که سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان من افلام
 شأنان الی آخره و آن خبر حدیث نیست که در روایت ابی داود است که یقول ان من افلام و درین دو کلام مناسبت نیز ظاهر نیست که بیان
 جمع کرده شود در میان اینها و گفته اند که این حدیث بر یکی حدیث متفق است که ام که در تفسیری جمع کرده میان آنها و بعضی شارحان در
 توجیه مناسبت تکلف کرده اند و آن در شرح مذکور است و الله اعلم به فقال ان نزدی بن ابراهیم صحیح بود و عیسی بن جاس روایت است
 از حسن بن علی بن عیسی بن حمزه که روایت کرده است از عمره بن جندب که صحابی مشهور است نزول کرد و فرمود بعضی گویند بصره را سجد
 و بصره بنی حسن بصری و ابن سیرین از وی روایت میکنند و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افلام و در روایتی کل غلام
 مرتضی بن عقیقه که گوید که گواست بسبب و بل عقیقه خود مرتضی بن ایجابی مدعی است زیرا که مرتضی را میگوند که میگردد و بن را و گویا
 مرتضی و بن را همینه میگویند و بعضی مرتضی بن ایجابی را میخوانند و این خلاف استعمال لغت است و در مخشری در اساس و باب مجاز گفتند است
 که گفته میشود و طحان بن و بن و مرتضی یعنی باخو است و در بل آن و ایجابی بن معنی واقع است و بیان کرد و عقیقه را بقول خود
 تدرج عقیقه را بوم السابح پذیرج کرده میشود از غلام روزی میگویند و نام نهاد و میگویند و بخیلی راست است و تدرج میشود و میگوید سروری بر داده
 احمد و از نزدی و ابوداود و النسائی لکن فی روایتها بر بنیاد بل مرتضی بن ایجابی است و در روایت ابوداود و نسائی بنیاد بر بنیاد واقع شده است
 بجای افلام مرتضی و نام در بنیاد برای مبالغه است یا تا بدلی نفس است مانند آنکه معنی کرد و بودن مجبوس بودن غلام عقیقه بصیبت با آنکه وی بکف
 نیست مانند بن باخو کرد و برتر عقیقه امام احمد مرتضی میگویند که معنی آنست که فرزند مجبوس ممنوع است از شغلات کردن و در حق
 والدین تا عقیقه او را نماند و بعضی میگویند که فرزند مجبوس ممنوع است از خیرات و سلامت از اخافات و زیارات نشو و نما تا عقیقه او را
 نماند و این در حقیقت راجع باشد والدین میشود و که ترک عقیقه کردند و بعضی میگویند مرتضی است باژی و پسندی زیرا که در حدیث آمده
 فی اصطلاحه الاوی و اعتماد بر قول ابی امام اجل است و ظاهر آنست که وی شنیده است از سلف است که معنی این است و الله اعلم به و فی
 روایت احمد و ابی داود و بیرونی و بصری و فی حوال و اندر میگویند و از ترمذی بنی خون آلوده کردن به مکان ایسی که یعنی بدی و در حدیث
 و بیرونی که روایت اصلی آمده و قال ابوداود و بیرونی صحیح بود و گفته است ابوداود و در روایت لفظ و بیرونی صحیح تر است و معنی ترمذی
 آلوده کردن مرتضی بن و تقاد و تفسیر کرد و آنرا گفت که چون فرج کنند گویند و آنرا چشم بازه اذان گویند بگردن و آنرا مبالغه و از روایت
 یعنی رنگهای گردن گویند تا خون آلوده شود و آن چشم بازه بخونی که از فرج میجهد و بر نار که سر طفل نهند تا مانند طفل روان شود و بر فرق وی
 انگاه و شش را بشویند و خلق کنند و صاحب سفار سعادت میگوید که ترمذی شنیده است از عیسی بن جاس روایت است که چنانچه از اصلی
 الله علیه و سلم عقیقه مرتضی بنی است و الله اعلم به و این فعل نکرد و میگویند این فعل بقوا و جاهلیت اشیه است چنانچه در فصل ثالث مایه و الله
 انتی و گفته اند که روایت ابی داود و هم است از ابی امام که از زرافه حدیث است و ایجابی گفته است و تفسیر وی از تقاد و منسوخ است خطا
 گفته چنانکه مرتضی بن کون بر او آلودن وی بخون تر و حال آنکه امر فرموده است با ملاحظه انوی و در کردن نجاست خشک از نوش آما
 آلودن سر و خلق و در عین حال بجای دم نکرده و الله اعلم به و این فعل نکرد و میگویند این فعل بقوا و جاهلیت اشیه است چنانچه در فصل ثالث مایه و الله

والله اعلم به وحقن محمد بن علی بن حسین بن الامام محمد بن زین العابدین بن الامام محمد بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
قال بگفت به حق محمد بن علی بن حسین بن الامام محمد بن زین العابدین بن الامام محمد بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
یا فاطمه الحقیقیه راسیده یا فاطمه الحقیقیه کن سر او را به و الله فی خبره شغره فقهه به و تصدیق کن بزین موی و نقره را و خود را کن شامی اگر اطلا
کنند بهم سخن به خود زناه به پس وزن کرد و باه و فکان وزنه درها او بعضی در هم به پس بود وزن وی یک در هم با بعضی در هم شک را وی
یا بطریق منین گفت است والله اعلم به رواد الترمذی و قال به صاحب حسن غریب و سناوه لیسن متصل به روایت کرد ابن حدیث را ترمذی
و گفت ابن حدیث حسن غریب و سناوه وی متصل نیست به لان محمد بن علی بن حسین لم یدرک علی بن ابی طالب به زیرا که امام محمد باقر در خانه
است امیر المومنین علی را رضی الله عنه من و ازین حدیث معلوم شد که عقیقه بیک گوشت یکم میباشد و ابو داود و نیز از ابن عباس آورده گوشت
او رسول الله صلی الله علیه و سلم خبری است که عقیقه بیک کبش چنانکه در حدیث آورده نباید و سانی از ابن عباس آورده و دو گوشت و نیز
مطلق آورده که عقیقه که رسول خدا از حسن بن حسین رضی الله عنهما و صاحب سفر السعادت گفته است که حدیث شافعه و احده صحیح است
ولیکن حدیث ابن الغضائری شامی اقوی و واضح است زیرا که جماعه از صحابه از روایت کرده اند و وجه دیگر و ترجیح از پس آنکه نقل از فضل
اقوی و تم است چه فعل اخلاص و اختصاص دارد و نیز فعل دلالت دارد بر جواز و فعلی بر استحباب و ترمذی گفته که درین باب حدیث آمده است
از علی و عائشه و ام کلثوم و بیره و ابی هریره و عبد الله بن عمر و انس سلمان بن عامر و ابن عباس به و حقن ابن عباس ان کل
صلی الله علیه و سلم عن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب که عقیقه که روایت از حسن بن حسین رضی الله عنهما بیک کبش را به
رواه ابو داود و عند النسائی کشین کشین به و ترمذی نسائی از ابن عباس و دو گوشت به و حقن عمر و بن شعیب عن ابی هریره عن جده قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عقیقه به گفت پرسید شد خبر از عقیقه به فقال لایجب الله یعقوب به پس گفت آنحضرت دوست
نمیدار و صدای تعالی یعقوب را و در روایتی من دوست نمیدارم یعقوب را چه کار که الاسم به گویا آنحضرت مکره پنداشت و ناخوش داشت
اسم عقیقه را زیرا که بگوید به یعقوب و والدین که از او گمراست و آنکه در بعضی احادیث ذکر بلفظ عقیقه آمده پیش ازین که این خبر را به
و چون صحابه که است این نظر را از ابن حضرت حمید و ادوی این مقصود و بعدانی دیگر کرده و گفت نسائی از فرزندان بکنیم و نسائی می فرج
به فقال به پس فرمود آنحضرت به من ولد له و له یک که زانیده شود برای او فرزند بی به فاجب ان یک عقیقه به پس است و در و که نقل
از ابی غلبه که ان الغلام شامی به پس باید که فرج کند از پس و شافعه به و حقن الجاریه شافعه به و از ترمذی که شافعه از ابی غلبه معلوم میشود که اگر جاز
عقیقه بیک گویند بهتر باشد به رواد ابو داود و النسائی به و حقن ابی رافع قال به روایت است از ابو رافع که نقلی آنحضرت است که گفت
روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی اولی حسن بن علی به ویدم آنحضرت را که از ان گفت در گوش امام حسن بن امیر المومنین علی رضی الله
عنهما و حسن ولد به فاطمه به و در هنگامیکه زانیده او فاطمه زهرا رضی الله عنهما به با الصلوة به یعنی از ان گفت چنانچه برای نماز میگویند و سنن
است نزد ولایت آنحضرت و در آوردن کلمه الله و دین اسلام و اول آنکه او بدینا تخصیص از ان کرده زیرا که شیطان پشت میدهد و دیگر نزد
نزد شنیدن از ان نقل کرده شده است از بعضی صلوات که از ان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ و در روضه آورده است

نزدوی بود چه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یسعی الطعام به بدتر منی که شیطان حلال میگردد و انعام را برای خود نمی
 تواند و بدتر بر کل وی و ازان خود میگرداند و این محمول بظاهر است زیرا که شیطان جسمی است که شغزی است و بعضی تاویل میکنند بباب برکت
 طعام گویند شیطان خود و رفت بدان لایزال که اسم الله علیه بجهت آنکه برده نشود و نام خدا بر آن طعام و در راه مسلم و در تمام حدیث چهار مرتبه فصل
 ثالث به و سخن چای بر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل الرجل بیته و در آید و در بیته و در خانه خود و خدا را بخواند و بگوید یا
 کن خدا را بر خدام وی و این عهد و خورده نزد او آمدن خانه به و عهد طعام به و نزد خوردن طعام به قال الشیطان به و میگوید شیطان با شما
 و احوان خود و لا بیعت کم چه نیست جای شب باشد و زنجار شما را به و لا عشاء به و نه طعام و عشاء نفع میطلعی را گویند که در شب با نگاه
 خورید و بعضی گویند یا بیعت است از شیطان بر ابدیت که چون نویسد شما بیعت و عشاء و عای به کرد و بر ایشان چنانکه دشمنان کنند چه
 و اذا دخل به و چون در آید و خانه را به نیکم کرد و خدا را بخواند و در آمدن خانه به قال الشیطان به و میگوید شیطان با
 احوان خود به او که بیعت به و در یافتن شما جای را به و انا لم نیر که است و طعام به و چون با نیکم کرد و نام خدا را نزد طعام خود نیزه قال
 میگوید شیطان به او که بیعت به و لا عشاء به و در یافتن شما بیعت را و عشاء را اینجا نیزه بقول بعضی احتمال در تمام بیعت را دارد و فایده در راه
 مسلم به و سخن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اكل احکم که چون خورد یکی از شما فایده کلیه به پس
 باید که خود بدست راست خود به و اذا شرب فلیشرب بیدنه به و چون نوش باید که بنوش بدست راست خود یعنی بگردن و غرغ آب را بدست
 راست بنوشد که میگوید لقمان بنی است در راه مسلم به و عهد خال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یاکل احدکم بشاهد به بیدنه که بخورد
 یکی از شما بدست چپ خود به و لا یشرب به و لا یبسه به بیدنه که بنوش بدست چپ هم او واقع شده بخورد و نوشیدن بدست راست و هم
 نمی گوید هر یک از خود نوشیدن بدست چپ از برای ناکید و مباح به فان الشیطان باکل بشاهد و یشرب به و زیرا که شیطان منجرب بدست
 چپ می نوشد بدست چپ در راه مسلم به و سخن کعب بن مالک به که گفت او ابو عبد الرحمن است انصاری است انضغای صحابه و
 شجرای اسلام است و قصه توبه وی در تخلف از غزوه بود که از احسان قصص است به قال به گفت کعب بن مالک رضی الله عنه به کان رسول الله
 به بود و منبر را به صلی الله علیه و سلم کل ثلثه اصابع به و منبر را به گفت که باهام و سحر و وسطی باشد به و طبقیده به و وی یعنی بعد از فراغ
 از خوردن دست مبارک خود را به قبل ان یمسها به پیش از آنکه در دست و بعضی روایات زیاده کرده به یعنی بخیزی از من بیل و امانه آن این نیز
 زیاده کرده که در ثمره فلهما به یعنی پیشی شست دست را به در راه مسلم به و سخن چای بر به و مردی است از جابر رضی الله عنه به و ابی بنی صلی الله
 علیه و سلم طریق الاصابه به و انخفض امره که به سیدان گفتن به و الصخره به و یسیدان کاسه چون در طبع بعضی از اهل کبر و اثر و اطلاق کراتی
 و استغاثی بود ناکید و انبیا فرمودند از به و قال به و گفت به که اندرون به بدتر منی که شما در منی باید به یعنی آیه البر که به آیه تبارک و تعالی یعنی
 شما نمیدانید که در کدام یک کدام طعمه است برکت مانی بعضی النسخ آیه شما و کنایت و اضافت یعنی در کدام جزوی از اجزای طعام آنکه خود می
 چاکد چه پیچیده است با گفتن یا با کاسه از بی معلوم شد که سنت یسیدان گفتن است و بر داشتن آنچه پیچیده است آن از اجزای طعام و در
 در آوردن گفتن این به و من و الله اعلم به در راه مسلم به و سخن ابن عباس رضی الله عنهما ابی صلی الله علیه و سلم قال اذا

و شش اثنان هجده بابل طب است که گویند خدود برین ضعیف است از سهولت غذا اطعام است و در بخاری گویند از نماندن چنانچه باید که در وقت غذا
و سیوطی و در محل الموم و الیلله گفته که خوردن و شکم و بر روی افتاده و نه ایستاده بماند نشیند بر دوازده یا بیست و چهار ساعت و یا چهار روز یا هفت روز یا
راوندش نیز بر نوزده چوب و در وقت غذا و در مجلس پنهانی است بصری از حد و است از غلبه که نماند از نماندن بصری و ولایت می
در سه سینه و وفات او در سه سینه عشره و گفته راوی است از انس بن ابی الطفیل که از فرطت من الصحابه است و از بعضی تابعین نیز روایت
دارد مثل سید بن السبیت حسن بصری و رعایت وی از انس بسیار است و این حدیث را نیز از انس روایت کرده که قال یوگنت انس بن مالک
البی صلی الله علیه و سلم علی خوان بنی خدره آنحضرت طعام را نمانده بر بخاری چنانکه و اب عمر فارح جبار است امتامی برای طعام گویند بخور
و سر فرو و دنیا را و خوان را و در قافوس لبهم و کسر و دو گفته اند در نسخ حدیث بکسر روایت است و قال یوگنت انس بن مالک و را
شد یوسف بن یزید و بعضی فتح را و صوفی بن زید و در نماند گفته که انای صغیر که خورده شود و در وی چیزی اندک از نماند خوش فارسی است و بعضی نیز
اطلاق آن در ظرف و باید که نماند و در آن کورنج و مانند آن از جوارشات که در طعامها نماند تا شصت طعام بارانگه و در بعضی گویند
و لا یخلفه فرقی و در بعضی نیز برای آنحضرت نان تنگ خورده است آنرا هرگز خواه برای وی بپزند یا برای خودی چنانچه بعضی گفته اند و در
حدیث دیگر آمده که مائل بن ابراهیم قفا و ظاهر عبارات آنست که برای وی بنی خندمانا که در یکدیگی برای خود بخورده باشد و پیش می آورد و بخورد و
از خوردن آن بپاشی آورد چنانکه عادت شریفی وی بود در ترک خلعت و موافقت اصحاب که قبل و الله علم و چون و نفی اهل بیت
حاجی حوال بود که پست که طعام را بر چه چیز نماند بخورد و بجای خوان چیزی دیگر بود یا نماند خلعت اهل و دیگر که منقذی مطلق است و نیز
نقداده و گفته شده که قفا و را که راوی حدیث است به علی یا یا کلون و بر چه چیز بخورد و در بنی خندمانا علی السفره گفت بر سفره می خوردند
غایتش حال از احوال صحابه که در نماند صحبت آنکه چون ایشان شریع و مشتقی بافعال و آثار آن حضرت بودند و حال از احوال ایشان و حقیقت
سؤال از احوال شریف و خواسته بود و اگر ضعیف کلون را بخیر حضرت و اصحاب دارند شاید که صورتی داشته باشد و الله اعلم و سفره بصری
و فتح حاجی سفره است بسکون فاوان و دیو یا عرب از چرم یا از بزرگ خراسان دست بر و سفره در اصل نام طعامی است که در سفره اند
و اکثر آنچه بر میزد از نماند بر چرم سبز است پس از آن اطلاق کرده شد بر چرم چرم مجازا و نه بر اوه الخاری و بعضی آنس رضی الله عنه
قال یوگنت انس بن مالک علی صلی الله علیه و سلم را می رضی عام قفا که نماند آنحضرت را که دیده باشد نان تنگ را چه می گویند بماند
تا و تنگ بپوست بخورفت ازین عالم و ولایه و غیره آنحضرت را صلی الله علیه و سلم برای که دیده باشد بنی خندمانا علی السفره و بنی خندمانا
کرده شده را بخنیم خود در خود و هر که میطاشانی را گویند که بریان کرده شده باشد یا چرم بعد از خوردن گوشتی باب گرم و این عادت
ارباب تنعم است و الله تفرصه بنان که در زیادت معینه برای تاکید است چنانچه گویند کتب سیده و شی بر جلد و رواه البخاری و بعضی
سهم بن سعد روایت است از سهل بن سعد را می که در شاهره انعام است و احوال او که روایت شده است و قال ما رأی رسول الله
نیز بنی خندمانا علی صلی الله علیه و سلم الشقی بنیخون و کلف و قش یا یا آردی را که نماند باشد آنکه در تپاک و صاف و سفید کرد که از آردیه میگویند
هرگز از نماند و نان آنرا خورده چنانچه بنی خندمانا از آگاه که بر کفخت او را الله تعالی و فرشتا و بر سلامت و چنانچه گفته شده تا آنکه

قبض کرد و بعد پاک را بر او داشت ازین عالم بدو فقال چه گفت مسل بن سعد و مادرانی رسول الله بدو نبرد پیغمبر را بدو مسلم علی الله علیه و سلم طعام
بعضی میخورد و معاد و فتح خانی را آمد و غنای که بر آن آورد را بر نیز بند پس چون با تبه الله تحتی قبضه الله بدو از وقت بعثت تا هنگام صلت تمیز
گفته شد و پس بدو شب مسل بن سعد را بدو گفت که شرمناکون الله شیعه بدو چگونگی بود بدو شما که میخوردید و را بنی نان می را بدو غیر غنول بدو با بنی با کله
اکثر طعام شما بود و قال چه گفت مسل بن سعد بدو کن نطفه بدو بودیم با که اس میگردیم و چرا بدو و غنوه بدو و هم میگردیم آنرا بدو فطیر و طار
پس می برید با بنی بر پی میبود و از بسوس بدو و با بنی بدو و آنچه باقی می ماند بدو خربانه تر میگردیم آنرا باب و غیر می ساختیم و می خستیم آنان نان
شرعی خاک نشاک شرعی شومان آن باب بدو فاکلنا و پس میخوردیم آنرا بدو رواه البخاری بدو این دو حدیث بظاهر و حالات دارند و ناخود
آنحضرت نان مرق میده را چه مقصود از ناخوردن ناخور و است بطریق تاکید پس بر او بدو با بنی که در حدیث سابق گذشت نیز همین باشد و اگر
اینجا نیز مایل کنند که نبرد آنرا که می خورید و بنده و آنکه علم بدو و حسن ابی هریره قال ما عاب ابی بدو عیب نکرد پیغمبر علی
الله علیه و سلم طعام ما بدو پنج طعامی را بدو قطعه هرگز بدو آن تمام بدو اگر خوش میداشت آنحضرت علی الله علیه و سلم آن طعام را که پیش می آورد
بدو آنگاه بدو میخورد آنرا بدو آن کره بدو و اگر ناخوش میداشت و موافق طبع شریف یا مناسب حال نمی افتاد بدو ترک بدو میگذشت و فیجود آنرا بدو
متفق علیه و معتمد و مرویست از ابی هریره بدو آن جلایان بدو بر شی که می روی بود کاف بدو اصل الکالا که بدو بسیار میخورد بدو فاکلتم بدو پس سلمان
فکان با کل قلیل و پس ازین که سلام آورد اندک میخورد بدو فکذک فکلمت ابی بدو پس ذکر کرده شد آن و آنحضرت را بدو مسلم علی الله علیه و سلم فقال
بدو پس فرمود آنحضرت بدو آن چون بدو بر شی که مسلمان بدو اصل بدو میخورد بدو بی سواد و احد بدو و یک روده کتابت است از عفت اکل و عفت
یا کل بدو و کاف میخورد بدو بی سبقت سعاد و در وقت روده بدو رواه البخاری بدو سعا کسیر بدو روزن الی روده و اما بدو طبع نه و بدو عی و
گویند که هر آدمی را هفت روده است و طبیعی گفته تصعیر سبب برای سبانه و کثیر است چنانکه در قول وی سجاده و الجودیه من بعد سبانه
و گفته اند که در قبضل نه بر من شره و حوص فرست نقلت و کشت اکل یا این حکم با اعتبار اکثر و غلبت یا امر او و من کل الا یا است و سبب
آن حصول برکت است آنرا که کم الحی عز و علا و امتداد باطن بدو معرفت و ایمان عدم قوه تبذیر بدو و اهتمام بدو بخلات کافز بقصدت
تبذیر است بر آنکه نشان کس من الزم صبر و قناعت و سلوک طریقه زهد و ریاضت و انقباض جوارح و قوت بر محض و رت و خلاصه سبب
که موجب نورانیت قلب و صفات باطن از رنگ که در وقت و قناعت تبذیر سهر و عبادت است و غیر آن از آنچه از فرمود و منافع فی طعام
آورده اند که فیقری از بدو عمر رضی الله عنه آمد و طعام بسیار خورد و فرمود و دیگر بار او را فرمود من نباید بطنش آن گفته اند که وی مشابه کفار شد
درین صفت و دیگر که بدو است کفار و در صحبت با وی نباید داشت و همیشه تقطیل طعام فرمود و عذاب بدو و اهل معنی محمود است و عفت
آن منویم نم گشتی که بدو افراشت و علت ضعف بدن اختلال قوای جسمانی گردد و از کار باز دارد و ممنوع و منافعی طریق حکمت است بسبب آن
سلوک طریقه ریاضت من ترن اعتیاد است چنانکه در ایشان کنند و با الله التوفیق این روایت بخاری بود از ابی هریره بدو و بدو مسلم علی الله علیه و سلم انی
و این حدیث را در روایت کرده است مسلم از ابو موسی اشعری و عبد الله بن عمر بن الخطاب بدو فقلت بدو آنچه سنا و کرده شد است ازین حدیث بر
حد اصلی الله علیه و سلم و آن قول آنحضرت است که ان لکوس یا کل فی معنی در روایت مسلم این قصه مذکور شد که می روی بود و کونما یا بنی خدیجه

صلی الله علیه و سلم و در فصل دوم آنحضرت بود و در است و مضامین باجماع را که با خود دم و متوسل بر دعوت همراه بود پس اگر هر صبح رمضان را
آن از جانب داعی یافته شود و آید و این حکم در باب ضیافت معلوم گردد و انشاء الله تعالی بدین تقریب بدین پس نزدیک گردانید و حاضر شود
آن ضیافت به خیر شیرینان بود و هر قدر فیله و قندیر بد و شور بائی را کرد و وی و گوشت قاق کرده مرقق فنجیم و شور با و قدیر گوشت
نمک زوده شکاف شده و قدیمی بریدن بر دراز و قدیر است یعنی بدین دیدیم پیچیده را صلی الله علیه و سلم متعجب الدبا و بد که متعجب میگردید
که و بار بار بدین حوالی القصد بد از اطراف و جوانب کاسه و حوالی بر لفظ تشبیه است و حواله و حواله و حواله میگوید فنجیم لاهم پس بدی حواله
و در اینجا از دراز کردن دست است و جوانب کاسه چون مختلف باشد طعام معلوم گردد اگر ناخوش نداد و مصاحب آنرا و چون از شل فنجیم کردن
آنحضرت که در از حوالی تصدیق می وی که بدینم کرد و میگوید بدین فطم اهل احب الدبا بدین پس حکم بر صنفیم که دوست میدارم که در بار بدین پس بد
بعد از آن روز که دیدم از محبت آنحضرت در آن بدین معنی علیه و از فطام حدیث اجابت و دعوت فطام و اسکیس اهل صنعت میل کردن با چرخ
پیش آنرا طعام فقیرانه و عدم اشتها و در تنفس و عین حکم بدین است بد از بیولوژمان صحابه و در آن عرب بود در بخت و جرات حاضر شد
بدرو احد را با مشرکان پیتر سلام آورد و وقتیکه برگشتند از احد و اول مشهوری که حاضر شد همراه مسلمانان روزی بر منحه است پس اسیر کرد و
عالم بر پطیل بعد از آن با کرد و در دست فرستاد آنحضرت بسوی نجاشی بجهت پس قدم آورد بر نجاشی و دعوت کرد او را با سلام و پس
شد نجاشی محدود دست و اهل حجاز بد از راهی الهی بد روایت میکند که وی و پیچیده را صلی الله علیه و سلم پیچیده می برید گوشت را نیم بجای
محل و فرای شده است از جزو فنجیم و نیم بر روایت است و آن هم بدین قطع است و گفته اند که حکیم استعمال می یابد و مانند وی و
گیاه و جاد گوشت و مانند آن بدین گفت شاة فی یهده بد از شاة گوشتند که در دست مبارک وی بود بدین دفعی الی الصلوة بدین فنجیم بد
آنحضرت نیازم از این دعا اذان باشد یا نیم عادت بود که بعد از حضور قوم می آمد بلال و خبر میکرد بدین فاقا بد پس انداخت آنحضرت
از دست آن گفت شاة را که در دست وی بود بدین اسکیس الهی پیچیده را بد و انداخت کار و را که برید گوشت را بدین کار و بدین هم تمام بد
پس برایتا و بدین فصلی بد پس نماز گذارد بد و کم وضو نکرد آنحضرت بد متفق علیه بد از نوام حدیث جواز قطع حکم اسکیس و آن از احتیاج
است و اگر پیچیده نگذاشته باشد چنانکه احتیاج بقطع باشد که در دست و آنرا از تکلفات اعاجم دانست اند چنانکه در فصل ثانی بسیار و اجاب
داعی حق و حضور صلوة اگر چه طعام حاضر باشد و آن در وقتیکه خوف ضیاع طعام و شدت احتیاج بدان و عدم وجدان آن بد و
بناشد و عدم وجوب وضو با کل حجم مطبوع و گفته اند که در بابی اسلام واجب بود پس از آن نسخ گشت و اگر چه از این بیست بهتر است کل
معلوم نشد اما ظاهر در آن است و در احادیث دیگر صریح نر آمده بد و عین لایته قنات کان رسول الله بد گفت عایشه بد پیچیده را
صلی الله علیه و سلم بجلل الحلو و اهل بد و دست میداشت حلو او شد را بد رواه البخاری بد و حلو او و قسط طلاق کرد و فنجیم و دیگر پیچیده را
باشد از اجنبیت و طبع باشد میان چربی و شیرینی که فانی قبیح الحار و گفته اند که حب حلو از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نر بر وجه طلب و
تشی بود و جزیان نبود که چون جزیی الزان پیش می آورد و بدین جزیی از غیبت تناول میفرمود چنانکه ظاهر بدین حکم از خوش در و در حدیث
و دیگر آمده که المؤمن حلو می یامد و بهمان محبت حلو است چنانچه ظاهر است یا و جزیان حلاوت ایمان و تحقیق طعم ایمان حلاوتی دارد و بدین

فرموده و در صلوة الایمان من ضعی و با حدیث عرف مرثیاتی و عثمان جابران النبی صلی الله علیه و سلم سال اهل الامام و روایت است
از جابر که آنحضرت پرسید و طلب از اهل خانه خود تا خوش اداوم بفرم نهاده و سکون ال کذا صحیح فی اصول الصحیح و فی بعض النسخ بفرم الدال شیخ
ابن حجر و شرح شامل گفته که اداوم سکون ال مفرست کلا اداوم و بفرم وال جمع است کتبت و کتاب و اداوم بفرم بانان خود را مصلح می کرد و
مشتق از مود و است یعنی مودعت و محالطت اینحضرت صلی الله علیه و سلم که از اهل خود اداوم را با نقالو اداوم بفرم جواب آن گفتند یا محمد
الاکمل و نیست نزد ما مگر که اداوم را به طلبید سر که اداوم را با کمال به پس خود را گرفت آنحضرت نان بان سر که اداوم را بفرم و میگفت
بقصد صرح قصد و در کمال و من غفلت مطاعم لذیذه و نعم الا اداوم الخ اداوم را بفرم و بفرم سر که مکرر خود را می تاکید و تلمیذ
نفوس عامه بدواه سلم و ازین حدیث معلوم میشود که هر که سوا کند خود را نان خوش خود را بفرم و بفرم نان لبیر که خود را حانت کرد و در حدیث آمده
کوی تا خوش را نبیاست صلوة الله علیه و سلم جمع من فاع سر که راد کتب طلب بسیار نوشته اند و عثمان سعید بن زید قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم الکما و بفرم کاف و سکون هم و فتح نه بوزن حمت و عامه بفرم می و نه بوزن خوانند بوزن بخت چیزی است سیندر شل بیه که اداوم را شتم
الارض گیند و بفرم ساروق و کلاه و دو در و دیار را چرخا خوانند و آن حلال است اگر چه بطبع اکثر اهل این و دیار بجهت عدم اعتیاد مکرره غایب و آن
حضرت صلی الله علیه و سلم و حق و فرمود که الکما من این بود که از جمله است که بفرم می علیه السلام فرمود اداوم و بفرم و در قرآن مجید فرمود
و امرنا علیکم انکم السلولی و گفتند اندر او ای که وی را از جمله من خوانند بشیبه است بدان یعنی چنانکه من بی ثبوت کلفت از آسمان فرود آمدی این نیز
بی ثبوت از زمین براید و الا من بنی رسول چیزی بود مثل ترا گیند که فرمودی آمد از آسمان این را چنان است و بعضی گیند که اداوم را از من یا بخت من بی
الطیلس است بلکه اداوم است که از جمله شماست که هر چند گان بدان نیست نهاده و این قول مخالف روایت دیگر است که دلالت کند بر آنکه اداوم را
من قرن سولی است چنانکه گفت و در روایت سلم و در روایتی از مسلم آمده پس این الذی که کردی از جمله منی است که اداوم را انزل الله صلی
موسی علیه السلام که فرموده است الله تعالی بر موسی و قوم وی و در روایتی انزل الله صلی نبی الی کل و تمام این حدیث و کتاب طلب و در
بیایه و در اخلاصیت دیگر فرموده که اداوم را با شفا للعین و و کما که شفاست مرخم را با شفا علی و کیفیت بود و بی شفا مرخم را که شفا
یا مخلو با کجی دیگر تفصیل در اینجا بیان کنیم انشاء الله تعالی و عثمان عیبه الله بن جعفر قال روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم است از عبد الله بن
جعفر بن ابی طالب گفت و در جمیع چیزها را بهی الله علیه و سلم با کمال از طب با شفا اثنی علیه و فرمود غزالی را بر بخار و متنا و بفرم فان و کسر آن
و اگر که از شرم است و در و خیار و در شامل ترندی با کمال بطیخ با شفا نیز آمده با کمال النیر با شفا خیر خیر و سکون را و کمر محره و معرب خربزه و در
بعضی روایات بطیخ آمده بجای بطیخ و در حدیثی با معی و در حدیثی دیگر آمده با کمال القشر بالبحا و قشر عین من بی است مشابه بی ملک نوعی است
ازان و حجاج بفرم می جمیع عمل و شکاست که از نظر این احادیث جمع میان اینها بشیبه است که بدان معلوم میگردد و بعضی گیند که اداوم را
جمع و در حدیث است و بعضی گفته و در حدیثی معنی هر دو را جمع میگردد و اداوم و با کمال بفرم و در حدیثی از اداوم و بعضی از اداوم را حانت گفته
که جمیع میان طلب و قدا و در حدیثی و افق نیست مود اداوم را به هر دو جمع و در حدیثی بفرم و در حدیثی از اداوم و بعضی از اداوم را حانت گفته
قیاس تخمین مود و افق نیست و اداوم نیز مسلم و اداوم را حدیث طبری اگر چه گفته اند که حدیث ضعیف است آورده اند که در حدیثی در حدیثی در حدیثی

پنجاه صلی علیه و سلم تمام را در دست چپ رطب را و بخورد گاهی ازین و گاهی از آن جمع در شمع بظاهر دلائی میتوان یافت و ظاهر آنست
که این از اتفاقات بود که گاهی بی خلقت وقوع یافته و درین حدیث دلیلست بر جواز اکل و طعام توسع در اطیبه و خلافی نیست میان علماء و
جواز آن و آنچه منقولست از بعضی لغت خلافت و ران محمولست بر که است اعتقاد و توسع و تر و نرم و کثرت و ران و بی مصلحت فیمیکند افعال
الطیبه و چون چهار سال بدو گفت جابر بن کنان رسول الله علیه و سلم بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الطاهران بود وادی که نام آن در اطیبه
بفتح میم و نشد بر او شمع خای مجروحان و ادبست که از یک و در حله از یک مشک که عامر از اوادی فاطمه گویند و قاصدان زیارت مدینه مطهره اول آنجا
نزول کنند و مرادند فاطمه زهرا است رضی الله عنها بلکه بختیبر نام آن موضعست چنانکه نام موضع و قریات میباشد که در بعضی از بعضی الشایخ پس
جابر میگویی که ما در خدمت وی صلی الله علیه و سلم و در پی او بودیم و بختیبر الکلبات بودیم و پیغمبر در دست اراک را در کبکات مکنات مفتوحه و متغیبه
موجوده شمارا که را گویند که بختیبر رسیده باشد بدین حال پس گفت آنحضرت علیه السلام بالا سوزمند بر شما بود که بگریه بسیار را در کبکات بدینا
زیرا که وی خوشتر و لذیذترست و چون آن خوراک بادید که روان و گوشت چرمانان باشد و خوشتر از آنرا خوشتر ایشان می شناسند و بعضی
پس ازین جهت گفته اند آنحضرت را بدو گفت زنی الغنم بود ایا بودی تو که پیغمبر ایندی در ابتدای حال گوشتند از آن می شناسی آنرا بدین افعال تم
پس فرمود و می پیچیدیم گوشتند از او این گوشتند چنانی مخصوص است بدو پس من این را را عا به و یا به است پیچ پیچ می پیچیدیم که گوشتند چرمانان
ظاهر عبادت در آنست که پیچ پیچ می کرد و گوشتند چرمانان و محل بر سبب انبساط است و الله علیه و سلم متفق علیه بود و گفته اند که در آنست که الله تعالی
منصب نبوت را در انبانی دنیا و ملوک و شکران و مرفهان بلکه در گوشتند چرمانان اهل فقر و مشواضعان و گفته شده است که حکمت در حق منم
تحصیل و تکلیف صفت تواضع است و آنست متضا و تصفیه و تقویست بود و خلوت و بیابان نشینی و تحصیل شکر و اصلاح و سیاست است بعد است
و شغفت و اشتغاق بحیث از ماده سعی و رعایت است و در روایات آمده است که پروردگار تعالی وی کرد و پیوسته حکم الله علیه و سلم متفق علیه و سلم
و اسلام میدانی یا موسی که بچ صفت دادیم ترا نبوت را گفت موسی پروردگار را تو دانستی بدان فرمود و ادا کن آنرا را که می چراندی پیغمبر را
در وادی کاهن پس بگریخت شانی و دوری تو در بنال آن در رخ و تعب کشیدی و ران چون بر سیدی توان شاه پنج نرزی آنرا خوشتر گفتی بران
بلکه شغفت کردی گفتی در تعب و ناخوشی تو ای پیغمبر خود را و مراد چون دیدم ماین نرزی و رحمت و شفقت از تو بران جوان رحمت کردیم ماینر
بر تو نبوت دادیم و بر گزیدیم بیت بلا خوش باش کان محبوب جازا به بدر و نشان مسکینان نری هست به و سخن انس رضی الله عنه قال
گفت انس بدایت رسول الله علیه و سلم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم متضا باشد به بریت اقامه و مراد بران در رخا آنست که سر نیا بر زمین
نمند و ساقها را بر در نه و پا کل را به بخورد آنحضرت نشسته برین بیت خوامی شکا به و بی روایت به و در روایتی آمده که بدی با کل من به بخورد
از مردم و اکاذیب و خورنی باشد متعلی مانا که در رخا کاری خواهد بودیم تر و شریفتر از خورن تانزه ازین فارغ شود و بران کار پرداز و منبنا که
بآل شهور و شره طعام کنند به و راه به و سخن این هم رضی الله عنها قال گفت بدی رسول الله علیه و سلم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
ان یقرن ارجل به از خورن مرد به بین کمترین به میان رخا چو می ایستادن صحابه تا آنکه آنون طلبند و رضایند یا ران او را که بودی
در خورن شکر کنید به متفق علیه و سلم گویند که این در وقت فقر و تنگدستی عیش بود و بعد از حصول غنا و وسعت حال منسوخ شد و فقر و تنگدستی

چنین بود لاجال اهل و توابع نیز چنین خواهد بود و در حدیث اول میان کوه که در با منزلت که طهارت نفس ایشان بخود رسیده
و در حدیث دیگر گفت که آن نیز بر وجهی و دیگری بود بعد از آن میگوید که آنهم از غوی مجید و نفیس نبود بلکه از روی آن که بر نظر او غریب
چون اختیار آنحضرت بر نظر و تجربه بود و اقامت کرد و اسامی وی تعالی درین مقام و بحقیقت آن از قلت و کمی نبود بلکه بجهت خود و انبیا
و زهره تقوی و قناعت و تعلیم و تربیت امت بود آنچه مردمی و ما و زهره است از خود که مردم بخات و عطای وی صلی الله علیه و سلم اول دلیل
است بر آن نعمت و حال سمیت هر چه آمدت برست و بر او می گویند از آن به این بود و آنکس است که از نظر غایت به و سخن
ایجابی و ادبیت کرده شده است از ابی الوهب الصاری که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم به جنت مدینه آمد اول در خانه و
نزول فرمود و این سعادت او را مخصوص نشان زد و اندید صحابه رضوان الله علیهم جمعین هر کدام از ایشان که دوست داشتند طهارت
برای خودمان در گاه میبایست اسخند و می آوردند و به قال که گفت ابی الوهب یکان النبی صلی الله علیه و سلم اذا أتى بطعامه لم یؤخره
چون آورده میشد نزد وی طعمی به اکل منه میخورد و از آن طعام قدری به و بیعت بفضله می آید و میفرستد و آنچه زیاده می ماند از حاجت و
بسوی من و ما و بیعت الی یوماء و گفت ابی الوهب که فرستاد آنحضرت بسوی من روزی به بیعتی بود که کاسه گلان از آن طعام به و اهل مکمل نماد که
نخورد از طعام بخمس نفر ما فرستاد و لادن فها نوما به و ما خوردن آنحضرت از آن طعام بسبب آن بود که روی سیر بود و فاسطه حرام بود پس
چون خود آنحضرت از آن طعام خیال کرد که مگر خوردن سیر بر آن حضرت حرام است پس پرسیدم یا حرام است یا خوردن یعنی بر تو و الا اگر
مطلق حرام بودی طعام را بر روی چون فرستادی به قال که گفت آنحضرت حرام نیست سیر بر من به و لکن اگر چه بود و لیکن مگر چه میدارم
من خوردن آنرا پس اهل بیعت بوی ناخوش می یعنی که مرا بوی وی ناخوش می آید یا از ترس آنکه دیگر را از من بوی بد برسد و
از حدیث آورده بصریح معلوم کرد که بجهت محبت و بهرانی جزئیل است از آنکه ملائکه بوی ناخوش را مستغذرو دارند به قال که گفت ابی الوهب
بأن حضرت یقانی اگر که ماکر است به پس من نیز مکره میدارم چه بر آنکه تو مکره میداری اگر چه آن علت نباشد که در حق است ما را ابتاع و ما
تواعت بست به و راه سلم به و سخن حباب بن النبی صلی الله علیه و سلم قال به و روایت است از جابر که آنحضرت گفت به من اکل نوما و
بصلایک یکم نخورد سیر را یا میباید از او فلیقتلنا یا پس باید که گوشه گیر و از او یا نه نشینی نکند به و اقال به و روایتی مشک دارد که آنحضرت فرمود
فرمود یا فرمود فلیقتل سیر یا پس باید که گوشه گیر و از مسجد و در سبب ظاهر لفظ مفرد خاص در سبب بنوی است صلی الله
علیه و سلم و صیغه شکلم مع الغیر را یعنی تعظیم است و چون علت مشترک است حکم ساجد دیگر که تمام می باشد و غیر عبادت مثل ذکر و درس
و مصاحبت که او را از اهل طهارت و طهارت به چنین خواهد بود و تمیل که در چنین باشد و در بعضی روایات مساجد یا نیز آمده و این به
است در عود مساجد که ما او یقتد فی بیت به اگر این نیز از اشک را می است مراد آن بود که آنحضرت فلیقتلنا و فلیقتل سیر یا گفت یا
من اکل نوما و بصلایک یقتد فی بیت یا باید که در خانه و خوش بشیند و با هیچ کس صحبت ندارد و چه در مسجد و چه غیر آن و احتمال دارد که شکای
نمود که او را بر تنبیه و تقسیم بود و متعلق بلفظ نانی یعنی فلیقتل سیر یا بود و معنی آن باشد که سیر در آمدن حرام است که آنجا حضور ملائکه
و رسول و صحابه و کرام است و لیکن بر سائر ناس اهل بود و اسواق مشا و در آمدن صحبت داشتن مباح است یا این را نایز کنند و

در کینه نشینند و مطلقا ترک صحبت و ملائمت اولی تر است و نبات لفظ قال بر سر غلبه تزل سجد نام برین قول نمی بماند و در آن است که
این مثل وی شک را می نمود فاعلم به دان الهی به و از جابر است که پیروی صلی الله علیه و سلم را بقدر فیه آورده شد پیش می وی که کرد و
خضرت است بقول به سیریا بود از انواع تره ظاهر از زمین سیر و پیا و گندنا بود و شلوا و خضرت نفتح خفا و کسضا و جمع خضرو بعضی انصفا و
فتح ضا زید خوانده اند جمع خضرو بسکون ضا و فوجر لمارجا به پس یافت مر آن نه بریا را بوی و قیل که ضمیر لعان بقدر بود که نوشت پیر
استعمال می یابد و در روایتی بجای قدر بعد از نفتح موصوفه بدل قاف نیز آمده و آن طبعی بود از برگ خرما ساخته که از جهت استنداره درش خوا
و برین تصویر و خضرت تحسین است چنانچه ظاهر است به فعال به پس فرمود آن حضرت به صلی الله علیه و سلم فرمود البالی بعضی اصحابه
نزدیک گردانید آن در یک را بلکن خضرت را بسوی خلائی و اشارت کرد که بجانب یکی از اصحاب که حاضر بود یعنی پیش وی بنهید به قال به
و گفت و خطاب کرد آن بعضی بکل به بخور من بخورم به فانی به زیر که من به انجی من الانجی پیش میگویم و نیز بانی میگویم را
که نه بانی نمیکشی تا او را مرد و جبرئیل علیه السلام است و ملائکه و آنحضرت و در هر زمان مرصد و انتظار نزول وحی داشت و احتمال دارد
که همین وقت در آید که آنکه آن باقی است یا این کمال لطافت و طهارت است که چون نمیشد ببلال که میگذاشت و چنان خوش بود نزد وی طاعتی
ترک داد و پیشقی علیه و درین اشارت است که مر باید که رعایت حال مصاحب خود و خوشی وی نماید و هم از جابر حدیثی در کتاب
الصلوة در باب الساجد و مواضع الصلوة گذشت و در فصل ثانی نیز ذکر آن بیاید و **وعن المقدام** ابن سعید که به یکبار صاحبی مشهور
است به عن النبی قال به گفت پیغمبر به صلی الله علیه و سلم یکبار طعام که به چایانه کینه نام خود را گرفت کینه و اتفاق نامید از آنچه به چایانه در آید
مثل حبوب و انما و حانه آن یعنی آنچه صرف کینه و اتفاق کینه پیچیده کینه به سبک کیم به برکت داده شود و شمار در آن به درواه انجاری به
و بعضی نسخ فینه بگوید که است و اگر نباشد هم مراد است و خود چایانه کردن طعام برای آن صرف کردن در آن بطبخ و بیع و شرا و قرض و مانند آن
ضروری است برای دفع افراط و تفریط و جهالت و حکم شارع آنرا در فریاد خبر و برکت نیز خاصیتی است مخصوصا نزد رعایت سنت و قصد
و امتثال امر وی صلی الله علیه و سلم **وعن ابی امامه** بن النبی به و مرویست از ابی امامه که پیغمبر به صلی الله علیه و سلم کان به بود به انداز
رفع مائده و فقیکه فارغ میشد از طعام خوردن و بر داشته میشد مائده و ضمیر و مائده به راح است طعام بیا آنحضرت و مراد بمانده یعنی به
سفر و ایت طعام بر وی نمیداد و بعضی مراد از آن خوان و از آنکه زمانی در شرح بخاری سوال کرده که نبات شده است که آنحضرت طعام
بر خوان نخورده پس این چگونه صحیح باشد و جواب داده که شاید که آنحضرت بغیر شرفت خود بر آن نخورده و بموافقت جماعت نخورده باشد و گفتند ما
مراد از مائده در اینجا طعام است امتی و در قاضی گفته المائده الطعام او الخوان علیه الطعام و پوشیده نیست که مقصود آن است آنحضرت
بعد از آنکه طعام و بعد از نوشیدن آن به قال به این کلمات را میگفت به الحمد لله که اکثر اینها در حدیثهای بسیاری تبارک و تعالی به
یا که خاص از بیه مبارکانه به برکت کرده شده و روی به غیر کفری و لا مودع و الاستغنی عنه به باندان عبارت را بحدیث نفع صحیح نموده
و سنی از آنکه کرده اند و اگر آنرا بندان اصطلاح علم بخیر بیان کنیم از اثر انطوائی شرح بیرون تویم محمدا که لفظ غیر و بنا مامور خوانده اند
و شصت و یکمین مقصود و کفری رفوع و حاصل معنی آنکه از اینها یا صفات و احوال حمدانه یعنی حمیکه کفایت کرده شود از بوی و نه شرک است

و نه استنشاق شود از وی بلکه لازم بود بر سبیل و دوا و نه جهت توالی نسیم و تواتر آن یا صفات طعام آنکه از آن نیز کفایت و ترک و استنشاق نمود یا صفات
 پروردگار تعالی که هیچ چیزی از وی کفایت نتوان کرد و وی کافی است از هر چیز که طلب قرب وی و استنشاق بفضل و بی خون کردن و قاطعین
 و توجه تفصیل و شرح بیان کرده شده است بمنه و توفیقش به رواه البخاری و عن انس بن مال قال قال رسول الله علیه و آله صلوات الله علیه سلم ان الله
 یرضی عن عبده یومرئیه ان یرزقه الله فی یوم یسکون و از بنده چه آن یاکل الاکله یا یسبح الله فی یوم یسبح الله یا یصلی فی یوم یصلی یا یصوم فی یوم یصوم یا یزکی فی یوم یزکی
 نیز خوانده اند بمعنی لغوی مقدار ای از طعام حاصل آنکه خدا دوست میدارد بنده را که طعامی بخورد و چه عیدها چه پیش که گوید خدا را بران کلمه
 او بر لب الشتره یا بنوشد در می ران بر این شتره شین خوانده اند و بر حق تریطی و کلمه نیز شتره تسبیح است و چه عیدها چه پیش که گوید خدا را بران
 شتره چه رواه مسلم و نیز که صدیقی عایشه و ابی هریره و زید و جاشد که اگر کنیزم حدیث عایشه را و حدیث ابی هریره را چه متشابه است حدیث این بیان
 حدیث عایشه است و اول آن این کلمه است چه و حرج النبوی صلی الله علیه و سلم من الدینا چون حدیث ابی هریره است و اول آن این است
این هر دو حدیث را که در صبا و در کتاب طعام ذکر کرده یعنی باب فی الفقار ان شاء الله تعالی
الفصل الثانی فی عین ابی ایوب
 قال کن عند النبوی چه گفت ابوایوب انصاری یومرئیه فی یوم یسکون و از بنده چه آن یاکل الاکله یا یسبح الله فی یوم یسبح الله یا یصلی فی یوم یصلی یا یصوم فی یوم یصوم یا یزکی فی یوم یزکی
 طعامی پس نبرد من پنج طعمی را که بکافران عظیم میده و بوفیقتر تر و بیشتر از وی برکت از آن طعام چه اول کلمه یا انا لله و انت انا لله و انت
 خور و نایب و لا اقل برکتی آخره چه و نمیدم کمتر از وی برکت و روقت آخره خور و نایب عینا یا رسول الله گفتیم بی خبر شد عین
 بنده چه گوید بود حال این طعام که در اول آن چنان برکت داشت و در آخره چنین بی برکت شد قال ناگوارا که اسم الله چه جواب فرمود که پیش
 آن بود که بایریم خدا را چه حسین کلمه یا و شیکه میگردانیم و در خورون چه ثم بعد من کل چه پیشتر شد و از آنکه گوید خور و چه و لم یسم الله
 و نام خدا نبرد و فاکل الله شیطان چه پس خور و بادی بجهت ترک تسبیح شیطان دین بی برکتی طعام در آخره این سبب بود به رواه فی شرح الشتره
 سابقا گذشت که تسبیحی از جهات کافی است و تسبیح هر یک شرط نیست نزد بعضی عاقلین حدیث و امثال آن محبت است بر ایشان و
 در توجیه آن گفته اند که شاید خود این شخص که تسبیح و بعد از فراغ قوم بود یا چون شیطان با وی بخورد تسبیح ایشان مؤثر نیست و انستی و می توان گفت
 که در ابتدای طعام اگر کسی از اجزاء که جمیع اندر طعام تسبیح گوید تسبیح دیگران کفایت است اما چون این شخص انشی طعام در آمد و شراب شد
 و یا ایشان ابتدا نمود و چون حال ابتدای طعام است تسبیح باید کرد و قدر بد و عن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله
 گفت عایشه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا اکل احدکم چه چون بخورد بی انزله یا قسی ان یزکی الله علی طعامه پس فراموش
 کند ذکر کردن نام خدا را بر طعام خود در اول چه فلیقل پس باید که بگوید آخر یا آنجا که یادش آید چه پس تسبیح است و اوله و آخره چه که تلاوت آن
 تفصیل میکنند به رواه الترمذی و ابوداود و چه و عن امیه بن مجشی چه ففتح میم و سکون غای مجبور نشد یا گفت وی ابو عبیدر است خزا
 از وی است معد دوست و رایل بعد و او را حدیثی است در طعام که همین حدیث باشد به قال چه گفت به کان کل یاکل بنده بود
 که طعام من خور و چه حکم پس تسبیح کرد و حتی لم یسم طعامه الا تسبیح یا آنجا که یاقی نام از طعام وی هر یک کلمه به فکلمه تسبیحی را که پس
 هر گاه که برداشت آن تسبیح یا فانه را بسوی و بن خور و به قال چه گفت انعموا پس تسبیح است و اوله و آخره تسبیح النبوی پس خور و تسبیح صلی الله

علیه وسلم ثم قال فی تفسیر کتب اربعه ان الشیطان یأکل جوفه وشیطان که مخور و باوی نما این هنگام که به تامل ذکر می کند پس اکنون که
برو این حرف و علم خدا را به اعتقاد و به ذکر شیطان به نامی البته و چون شیطان بود و راه او بود و چون شیطان را اصل است و علی
و در حقیقت نیز بر حقیقت خواب بود و بعضی گویند که او در حرکت است که رفته بود و انا کل تبرک سیه او را گویند و چون شیطان رفته بود و اکنون
تسمیه که در و تبارک فانات که در حرکت باز آمد و امثال این تا و ملات از منقبت جو صله ایمان است و چنین خدا واقف است بر حقایق امور که
جز او را بدید یافت آن راه نیست که تصدیق و ایمان و جانتد التوفیق و **و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله** یفکفت بوشیر
خدا و علی علیه السلام ان فرقت علی من یؤمن به چون فارغ می شد از خوردن طعام به قال یفکفت ان کلکات را بشکارد این نیست و
المؤمن و الله الذی اطمینا و سخطا و جعلنا مسلمین و شکره خدا را که بخور این را طعام را و یفکف شایسته است و اگر او را این را با طبع و مشق و
اصل اصول این نیست است و اگر نیست اسلام بود و نه از و نمیشد که باشد و بال است و بود و چون غریب نیست و تمام کمال را رعایت میدست
خاک و شکله و توکل می برد و راه از التزمی و با بود و او این را چیده و **و عن ابی هریرة قال قال رسول الله** صلی الله علیه و سلم ان طعام الاشک
که مخور و در شکر نیست حق میکند که طعام را به انصاف به مانند کسی است که روزی میدارد و صبر میکند از شتمن طعام و با جود و ثواب اگر چه طعام
را بکمال صوم را را اجزی را را برای خاص میدهند ان فضل اوست و لیکن در اصل با جود و ثواب هر دو شکر است و حقیقت معنی آنست که چون
در او با ان نشسته است که صبر نفس و منع وی از شتمن طعام که حکم طبع و جبلت بدان نامل و جریص است در به حالی است که آنکه
میزور و شتمن نفس می تواند و تفتی از لذت طعام میگردد و بدان نصدق فرموده که یکی بخورد و با ناملت خورد و از ایا و حق و شکر وی آگاه باشد که ان
نیز شرفی عالی است یعنی است از وجود ذکر می توانی و بحسب وی آخر شکر و صبر هر دو جاح و فلاح اند پس تشبیه با جباری وجود
اشتراک مساوات است چنانکه گفته اند که تشبیه اصل حال است از مقدار آن و با وجود آن اشارتی بقوت و رجحان حال صادم که در اعتبار
ظاهر با آنکه در شکر به صبر نگا داشته نفس است بر اختیار و محبت نعم شغل زبان بزرگ وی و در حقیقت هر سه طاعت متضمن صبر و شکر است
فانهم ما ذلک شکر طعام بچیز بود ظاهر آنست که بصرف ثروت حاصل از وی در طاعت بود و گفته اند که شکر طعام است که در اول تسمیه گویند و آنرا
تسمیه و اگر شکر که شکر طعام و موسسات ایشان را نیز داخل شکر دانند و در باشد و راه از التزمی به روایت که این حدیث را از نزد
از ابی هریرة و در او این ماجه و الداعی **و عن ابی بن نضه عن ابی** به و دعایت که در آن زمان ما به و دعایت که در آن زمان بکسید یعنی تخفیف فلان
بن شد و از پدر خود که نیست بفتح مبدی تشدید فلان و در آخر صحابی اصلی است مات سنة ثمان و ثمانین فی خلافة عثمان **و عن ابی** که شکر است
مکلف و آنچه در آن ظاهر می شود آنست که شکر ان صحابی است روایت میکنند این حدیث را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ذکر عن ابی و کتب
نیست و **و عن ابی ایوب قال قال رسول الله** صلی الله علیه و سلم ان کل امرئ یفکف قال یفکفت ابو ایوب انصاری بود آن حضرت
چون می خورد یا می نوشید میگفت یا محمد الله الذی اطعمه و بعضی به شکر خدا را که بخور این را غذا و نوشید این را موهبه و نظر از عبارات شرح تن است
که صبر را جع طعام است یعنی سهل گردانیدن و غل طعام را و خلق به پیدا کردن و دشمنان را برای خاییدن و لعاب برای نرم ساختن زبان
برای طعام در دلان گردانیدن اما در این خصوص بطعام نیست چه بلکه ظاهر از عبارات قاموس اختصاص ابو شرب است چنانکه

سایه

اشهد ان لا اله الا الله

سایه الشرب و غاسل و مذهب و حین و در ستمال شل قول حق تعالی سائغ شراب و قول شاعر غسان علی الشرب و غیره پس میگوید غزالی که
از طعام و شراب باشد و مقصودش از آن تصویر و سوغ و طعام است بجهت عدم احتیاج به بیان تن و در شراب یعنی دیگر بیان کرد و
فرد و جمل از خمر حایه و گویند هر یک را حاجی بیرون آمدن فضلات که محل بول و غائط است هر طعام و شراب یکجای بیرون
خود قابل غذا نبوده پس حکمت بالضرورت شامل فضلات آنرا بیرون انداخته جدا جدا بود و چون مسلمان قال چه مردمی
از مسلمان فارسی رضی الله عنه که گفت چه قسرت فی التوراته چه خوانده ام در تورات پند آن بکره الطعام که سبب برکت طعام و وضو
بعده به وضو کردن است بعد از طعام و بعد از وضو و این فصل است و در آن است و وضو در لغت یعنی حسن نظافت است چه فکر کرد
و در بعضی روایات تذکر است و لک البیانی پس ذکر کردیم این کلمه توراتیه را میسر بر این صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله پس گفت
میفرماید صلی الله علیه و سلم بکره الطعام و وضو و قبله و وضو و بعد به بکره طعام و وضو کردن است پیش از طعام و بعد از طعام چه در
التزوی و ابوداود و چون حضرت صلی الله علیه و سلم به وضو است برای تهییم کارم اخلاق و تکمیل حماد صفات و بود وضو پیش از طعام
اندر داخل و طهارت و نظافت و می کرده شد بوی زیاد به بران چه وی کرده شد بوی علیه السلام تمیها و تکمیل و حسن بن علی بن
عنه ان الشی صلی الله علیه و سلم خرج من الخلاء و بکفت ابن عباس که آنحضرت بیرون آمد از آنجا که فی الصحرا خلافت و ما برست جای چه فقیه
ایم طعام بنای پس پیش آورده شد بوی آنحضرت طعامی به نقا و لای پس چون دیدند صحابه که آنحضرت پیش از وضو خورد و نه میشتان حق
وضو در آنرا برای طعام چنانچه برای نماز گفتند الا انک بوضو و آیه نایم تر الی که در آن وضو کنی به نقا و لای پس فرمودید انما امرت بالوضو
و اقامت الی الصلوة پس این کرده اند که بوضو یعنی بطریق و بوضو که و فیکه یا تسبیح برای نماز برای طعام و اگر ندانی و ششانی و شسته باشد
نیکو مردم برای بیان بواز و تعلیم شما بدانید که امری واجب نیست پس مراد بوضو اینجا وضوی نماز است نه وضوی طعام و این است و نیز بر این
سیاق حدیث دلالت دارد و اگر بوضو در آنجا یک بوضو وضو طعام دارند و در آنجا امرت بالوضو وضو نماز نیز صورتی دارد و چون شل و
در اول طعام امرت انما امرت بالوضو و وضو در آنجا امرت بالوضو وضو نماز نیز صورتی دارد و چون شل و
طعام است واجب نماز نیست اگر چه وضوی نماز و نعم اینجا وضوی دیگر است که وضوی نماز است و آن واجب است فلیعلمم رواه الترمذی
و ابوداود و الترمذی و رواه ابن جبرین ابی هریره و حسن ابن عباس و حسن البیانی و هم از ابن عباس آمده از غیره صلی الله علیه و سلم ان الله یحب
من جلیه که آورده شد نزد آنحضرت کاس را از گشت به فقال کلام من جلیه پس فرمود آنحضرت بخورید از آن کاس طوطی کاسه و دانایم که
من سطمه و بخورید از آن کاس و بدان که بکره تنزیل فی وسطه بکره بکره است و طعام نازل میشود بر شما میگردان میان کاسه است بجهت آنکه
وسط فضل و سهل مواضع است پس اقی و اولی بود تنزیل خیر و بکره و چون طعام میگردان میان کاسه است محل بکره است بجهت آنکه
تا آخر طعام مناسب باشد برای بقا و استمرار بکره است و طعام و افشا و از باب وی خوب نبود به رواه الترمذی و ابن ماجه و الهادی
و قال الترمذی نه حدیث حسن صحیح و فی رواه ابی داود و قال چه در روایت ابی داود آمده که گفت آنحضرت چه اذا اکل احدکم طعاما
چون بخورد یکی از شما طعامی را چه فایده کل پس باید که بخورد و پس اعلی الصحفه به از بالای کاسه و لیکن مایل به و لیکن یکدیگر و

من استعماجه انما بان ان به فان البرکة تنزل به ذریه کما برکت فرودی آید به من اعلا تا به از بالای کاسه ظاهر آن است که مراد باطی
وسط است و بافضل اطراف و مراد بنزول برکت فیضان غیر و مزین است از جناب فضل و رحمت الهی چنانکه قول جنید گفته
است که ای الموطن که نزول میکند رحمت برین طائفه نزد طعام است شتر آن است و قول طیبی گفته تشبیه داده شد زیادت
طعام را بنزول از اعلا و در مائعات و طعامهای نرم که در وسط میزنند و از آنجا باطراف می افتد و چون از اطراف میگذرد آن از
اعلی میرسد پس اگر از اعلا میگذشت گر در اختصار است بطاهر یعنی واکفاست از استعقول محسوس به و عن عید القدر بن محمد
ماهی رسول الله گفته این عرویده نشاء پیغمبر اهل صلی الله علیه و سلم با کل تنکیه قطعه که بخورد و یک زده هرگز چنانکه عادت مرفان
و تنکیه آن است و منی انکاسا بها معلوم شد به و لا یطاعه و بی سیر سیکر زمین را به عقبه به در و بنال آنحضرت صلی الله علیه و سلم و غیرت
در و بنال او در صلاله به و در و در حای زیاد از ان معنی از غایت تواضع تقدیم میکرد بر صاحب در راه رفتن چنانکه در شملک و صاحب
است بلکه در وسط میرفت یا در و بنال ایشان چنانچه در حدیث دیگر آمده که ویسوق اصحاب به در راه او بود و به و عن عید القدر بن محمد
بن جریج بن عقیق عجم و سکونانی و همزه و آنحضرت فتح مهر را و ساکن شد و رانی وی آخر کسی است که یانی ماند بهصر از
صحابا است شته ثمان و ثمانین بهر و قبل غیره به قال فی رسول الله گفته عید القدر بن محارث آورده شد نزد پیغمبر اهل صلی الله
علیه و سلم خمر و تخم و نان و گوشت و گوشتی السجده و آنحضرت بود در سجده فاکل و اکلنا مع و پیش خورد و آنحضرت و خوردیم با و ی به
ثم قام و پیوسته ایستاد و بنام و به صلی و صلینا مع و پیش نماز کرد و وی و نماز کردیم با و ی به و لم نزل و به و زیاده نکردیم و به و علی ان سخنا
ایند چنانچه مروان که مسح کردیم دستهای خود را به با حصصا به بنگ ریز که در مسجد افتاده بود و به در راه این ماجرا به یعنی بعد از طعام دست
نشدیم به از ان جهت که آن گوشت و دوشی نداشت یا بجهت تعبیل نماز یا ترک تکلف و آنحضرت زحمت و در غیر واجب ایضا که آن
نیز محبوب الهی است چنانکه آنحضرت در اکثر اوقات در احیاء العلوم از بعضی صحابه می آرد که گفتند میباید مندیل مابعد از طعام بپوشانند
پای ما و ظاهر آن است که لفظ نزل و مسخا بعضی به حکم مع بغیر شامل آنحضرت و صحابه به است که آن طعام خوردند و الله علم و ازین حدیث
معلوم شد که طعام خوردن در مسجد جایز است و در و دان در احادیث بسیار است خصوصاً ترمذی و ما نذ ان و گفته اند که جو از ان مقید است
با تکلیف و آلوده نکردن و به ان سجده الاحرام و مکروه است و در کتب فقه مذکور است که غیر تکلف و در مسجد خوردن و بنامش خریدن
فروختن نمکند که مکروه است مگر آنکه غریب باشد که جز مسجد جانی و دانی ندارد و گفته اند که آدمی را باید که نزد دخول مسجدیت اشکال کند
تا هیچ این شبها که در و و مفید اجز و اب نگر و و به و عن ابی هریره قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم مکروه آورده شد نزد آنحضرت
گوشتی به غیر خاکی که از راع به پس برداشته شد بسوی آنحضرت و داده شد نزد وی و ان گوشت دست و شانه و کفایت نمیداد و بود
ز راع که خوش می آمد آنحضرت را به نفس مناسبا پس خورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم کنار و دان مبارک از ان خورع و این تواضع
و ترک تکلف بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نفس بفتح فون سکون با و سین طه که رفتن گوشت باطراف دندان اگر تمام دندان میگزین
آنها را نش گونید نشین میبرد و روایت به است و همچنین در حدیث آمده میاید بجهت تغذیل لحم و نفی شربه و محوص در انطبی گفته که

که از سلق بست که سینه میگون لام گیاهی است که نام او چغندر است و در شیخواری و از آن رو به چغندر نقل الهی و پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
یا علی بن ابی طالب ای ائمه این طعام بخورید فاما وقتی که بپذیرد که وی موافق نیست مر تر باز در راه احمد و الزمندی و این با جبهه
و علی بن ابی طالب کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از نقل به خوش می آید و انفل و نفل انهم شمش و کسوان
و ضم انهم است و سکون فادراصل هر چه در تر نشیند که آنرا از و میگویند و مر او اینجا بخور و تر نشیند از طعام چسبیده و بدایت و بعضی آنرا
شیر بر تفر کرده اند و می گفته که گاهی سببی بویق و دقیق و مانند آن از غیر با نکات نیز آید چنانکه در حدیث پیغمبر آمده هر که با وی نفل باشد باید
که احسان کند یا باران مراد بویق و دقیق و مانند آن است و بحقیقت اینجا نیز مراد همان معنی اول است که بقیه و خورد که آنها باشد که نفل
آنهاست و مختار همان تغیر اول است و گفته اند که در درست قوت جمیع آنچه در دیگر است از طعام جمیع علوم آنچه در درست از علوم و اعجاز و
مزاج شریف و صلی الله علیه و سلم اعدل از جمیع قوای کمال است و اقل است در وی دمانت و دو سومت و اسر است
بهضم و خوردن و وی حکم لیسیدن کاسه دارد که در وی تون برکت و استنفاست چنانچه در بقی قصه گذشت و نیز در خوردن نفل تون
است که عادت خاص آن حضرت است صلی الله علیه و سلم و بحقیقت در نفل شریف و وی اگر چه طبعی باشد لطیف حکم و نحو افضل است
که اطلاع بر آن خبر بخور و لا یتوان یافت به در راه الزمندی و لم یستی فی شعب الایمان و عن نبی شیهه به بعضی نون فخرج با سکون یا
و شین به کجبه فتوجه صحابی است نبی ذیل محدود است در بصیرت و حدیث و وی در ایشان است به عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال به قمر و به پس کل فی قصه که یکم بخور و کاسه به فلسه به پیش سینه بعد از خوردن کاسه باشد استغفر الله القصه به آموزش بخور
برای وی کاسه ظاهر آن است که در بحقیقت آن است و گفته اند که در لیسیدن تواسخ و برات از کبر است و آن سبب نفع و تونست
و اضافت که در بقصه از جهت بودن وی بسبب آن به در راه احمد و الزمندی و ابن ماجه و الدارمی و قال الزمندی به حدیث غیر معین
الی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من بات به کسبه شب کند و خواب رود و وی بدیده قمره و حال آنکه در دست وی غیر
است به نعلین که نشسته باشد آنرا غم بخشد مجر و به منتهوین بوی گوشت و چربی که دست بدان آلوده باشد به خاصیتی به پس
برسد و آنچه از ایندی شتر است که بر بوی طعام و چربی آن بیاند و بگزند و بعضی گویند علت برص که بر سیدن دست بدن عرق آلود
پیدا آید به فلان و من الا فسه به پس باید که لاست نکند انگس که بخورد که با دست آلوده نکشت خواب که در و باعث عوض الم علل
شد و شاد است به مرغی به شکرش بر تن است و تخم و تخمیر از ترک آن به در راه احمد و الزمندی و ابو داود و ابن ماجه به عن ابن مسعود
قال کان احب الطعام لی رسول الله گفت ابن مسعود در دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از پیغمبر است که از شکله زنان
و از پیغمبر نکس و او شکله از عیس نفع حمله و سکون نمائید و سیدن مملطه امیک از شر و روغن و آیه یا قوت ساد و و حیدر اصل
خط و آئین است به در راه ابو داود و عن ابی اسید الانصاری به نقل خبر و کسیدن بعضی بضم نهره و فتح سین گفته اند صواب
اول است به فقال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلو الزیت و ما هو به بخوبی در زیرت را که نام روغن زیتون است و با لیسیدن
آنرا به فایده زیرا که این روغن بمن شجر و سبار که حاصل میشود از درختی که برگ آن نمانده شده است در وی که نام آن زیتون است

در وی

و در وی خبر درست و منافعی بسیار داده اند و شجره مبارک که در کربلا است و السواحه و الاراضی الایه مذکور است همین درخت مراد است که در کربلاست
آن در زمین شامی باشد که آنرا نیز ارض مبارک خوانده اند و در سور و الحیق و الذین یؤمنون پروردگار عالم بان قسم یاد کرده و بدان اوست که
داود و عرب خصمه اهل شام شیرین او را بخورد و تنش را بچرخ کار برند و در الیدن آن بدن را بشفقت بسیار است و در راه الترنی
و این ماجرا در الداری و بعضی اهل شامی فالت و صل علی البی یو گفت ام هانی و خیر الوطالب غواهر الیونس علی و در آمدن برین پیغمبر و صلی الله علیه
و سلم فقال به پس رسید به اعتدک شی بهایاست نزد تو چیزی یعنی از قبض طعام به قلت لا الاثیر به و صل به گفت نیست چیزی از طعام مگر
ان خلت مگر به فقال هانی به پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بده وینا را بچه حضرت و فرمود برای خوش ساختن طعام غنی
و تنبیه بر نفاعت با دینی قوت که حاضر است بهما آنحضرت لقم فیصل به حال نیست از نان خوش خانه که در وی سرکه است و تضرع و تقیم قنا
بر فاشتی از فقر که اصل یعنی زمین بی آب است که در وی گیاه نرود و قضا نان بی نان خورش را گویند و در راه الترنی و قال نرا
حدیث حسن بن عریب و عن یوسف بن عبد الله بن سلام رضی الله عنه ما به عبد الله بن سلام از کجا صحابا و احبابیه و است از اولاد
یوسف علیه السلام و ولد او یوسف از صفار صحابا است و کنیت او ابو نعیم است آنحضرت او را یوسف نام نهاده به فقال به گفت
یوسف بن عبد الله بن رایت البی به و در پیغمبر و صلی الله علیه و سلم از کجا است که گفت ان پاره را به من خبر الشیعه از نان جو
قوض علیما ثم به پس نهاد و در ان نان پاره خرمائی را به فقال به پس گفت و فرمود به پاره به این خرمایا و ام به به خرمایا این نان پاره
و اکل و خورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان نان را به خرمایا به رواه ابو داود و عن یوسف قال به و روایت کرده شده است از عبد
ابن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت به حضرت رضا ثانی البی به بیمار شده و میار که که ابیعاوت من پیغمبر و صلی الله علیه و سلم یعنی و در کربلا
پرستش میکند و راه فوض به به بین پنی به پس نهاد و دست مبارک خود را در میان دوستان من یعنی بر سر من به و حتی و جدت بر دو کلمه
فواوی به تا آنکه یا نعم سر وی دست آنحضرت را بر دل خود گذاشت دست از زونی و راحتی که از زمان دست مبارک در دل به یافت و در
بضم فاء و همزه یعنی دل و میان دل آید و بعضی گویند فواو پرده دل و قلب خیره و سودای او بی القاموس الفوا و القلب به فقال به و چون فالت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال مرا بنماید دست فرمود به که رحل بخور و مرا تو مردی بخوری و من و دان را گویند که دل وی در و دارد و
فرمود به ایست الحارث بن کلهه ففتح الکاف و اللام یا حارث بن کلهه را و بر و زوی به ان الحقیقت به بر او فقیعت یعنی تقفی بود و
ابل حماد رئیس آنرا و فذلان گویند چنانچه اخا عا و اخا فم نوح و غیر آن به فانه رحل مطیب به زیرا که این حارث بن کلهه مردیت که طیبی
میکند و صیغه تفعیل برای تکلف است یا برای کمال به فقلیا خد به پس باید که بگوید وی به پس تخرات من بخود الذین به هفت خرمایا و همزه
که او را نواع هفت است و در وی خواص برکات است و در حق این مرض و جز آن از هر و بحر چنانکه گذشت به فلیجا به پس باید که بگوید که
هفت خرمایا به و این به بنامهای آن و بیندازد و وی آب به ثم لیلک به پس بستر باید که بریزد آنرا و در بین تو که و دفع لام
و در وی را گویند که در و در بین بیمار بریزند و بخوانند او را به رواه ابو داود و به اگر گویند چه حکمت است که فرمود به بدان نزد مطیب خود بخوان
علاج که در در بیان علاج ساختن آنرا حواله می که در حواله البیض که در علاجی بکند با چون علاجی آسان روی نمود که

و بر او باین حقیقت و وقوع این امریت بلکه چنین حادث شده و مراد خود طاعت است و در پیش او اندک حال پاکست و درین شعبه دو کانت
 شارب و قنار و وجودی ای برکت و بی تمام و رسیدن می را از شده بود و منی این عبارت است و چند و بیان می کنند یکی که غیر شارب و قنار
 بخیر است که راوی حدیث است و ظاهر آن بود که در دو کانت شارب و قنار که در طاعت است که آنرا و اصطلاح اهل معانی تفسیر
 انکساف است از منی بود برکت من در از و قنار علی و پس گفت آنحضرت مراد از انکساف علی سوگند بود که من بر هر دو ای برکت که بر
 تو بر سوگند منی چوب سوگند از در بر آن منم و از آنجا که در بر هر دو و قصد علی سوگند که شک را در دست منی پاکست بر و کوفه کن شارب و قنار
 سوگند منی هم بوی اگر که در قنار و گفت من بر هر دو توجیه دیگر آنکه غیر شارب و قنار که حضرت رسول باشد صلی الله علیه و سلم یعنی غیر و دیگر بود و طهارت
 آنحضرت تمام و دیده پس گفت مراد از انکساف منی توجیهی برای تبرک توان بود که اگر چه است و نزد تو بطریق تبرک باقی ماند و این امر که در کوفه
 کن بوی شارب و قنار یعنی گویند که غیر شارب و قنار است و لیکن نقال بی برین تقدیر خلاف ظاهر است و ظاهر است و گفته اند که غیر
 کلام این است نقال نقال بی در و در حقیقت است و لیکن این تکلف در روایت اشکات است که آورده نقال بی و در شارب نقال
 نقال در بر این تقدیر را جاع ضمیر نقال ظاهر است بلکه غیر تکلف و خلاف ظاهر است چنانکه در شارب که غیر شارب را بجای حکم نماد
 و طبیی از شرح است آورده که روایت است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید و طویل انشارب پس اطمینان کرد که راوی بر
 بنما و سوگند ناکت شارب و قنار که در قطع کرد از اگر این روایت در همین قطعه است شیعین است و چون ضمیر غیر و یا بسطال و حکم قضای
 شارب که در حدیث آمده و در قنار یافته و اختلاف علل در حدیث آن در اوایل کتاب الطهاره که گذشت بوده و از اثری دیگر است
 حدیثی که نقال گفته اند آنحضرت منی بود و منم و چون حاضر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم طعامی را به منم و بعد از آن پیغمبر
 رسول الله منی نماد و منم و در طعامی را خورد و طعامی را که در دست میگردیدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم با آنحضرت و طعامی را
 خود را بعد از آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 و منم و آنحضرت دست در طعام نهاد و منم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 کما تارفع و منم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 تعین و باقی طعام منم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 دست او را نگذاشت که دست در طعام نهاد و منم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 آنکه بود و گویند کسی او را می انداخته و منم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را که در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 و لیکن میگرد و بر خوردن آن سبب نابودن نام خدا بر طعام و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 شد بر آمدن او چو سخیل بهانه که در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم
 من دست او را چو سخیل بهانه که در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم و در آن طعامی را که حاضر شدیم

پس فرمودست اورا نیز چه عارضی میسریده به سوگند بخدا فی که بقای ذات من در دست قدمت اوست بدان یدیه فی بدی بدیستی
 که دست شیطان در دست من است به پنج یدیه با بدیاد دست آن جاریه و در روایتی مع یدیه یعنی با دست جاریه و اعرابی و این ظاهر
 ترست اما روایت یدیه با مخصوص بجاریه است و این منافات ندارد که دست اعرابی نیز بود زیرا که اهل فرمود که دست اعرابی نیز گرفته شد
 آنکه چون جاریه اهل آمده بود و اول دست وی را گرفته تخصیص کرد و بدیاد کردی به و فی روایتی ثم ذکر اسم الله و اکل به بیشتر ذکر و تخصیص
 نام خدا را و دست بطعام زد و خورد و صلی الله علیه و سلم به و راه مسلم به و عرض علی بن ابی طالب عن رسول الله صلی الله علیه و سلم را و ان فی شیری
 غلاما به و ویست از غایب که آنحضرت خواست که بخورد غلامی را به و فاشی بین یدیه ترید به پس انداخت پیش آن غلام خرابه را به و فاکل الخلام
 فاکثر به پس بخورد آن غلام ترید به پس سیه را به و بخورد و نقل رسول الله صلی الله علیه و سلم ان کثرة الاکل کثرة نوم به پس گفت آنحضرت یا خوار
 سبب و علامت بی بکثرتی است فی الصراح شوم بضم و به و قال و نقیض من و فی الصاموس الشوم ضد الیمین الیمین البرکة به و امر بزرده
 و فرمود تا باز گردانند و خوردن آن غلام را به و راه البیسی فی شعب الایمان به و علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم سید اولکم الملیح به بهترین ناخوش شامگاست زیرا که گرسنت از روی نمونت و نزدیک ترست بسوگند طریقه زهد و قناعت و
 از نجیب ترست از ناخوشش های دیگر به و راه ابن ماجه به و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وضع اطعام فاطموا
 فاعلمکم به چون نهاده شود طعام و بخورد طعام را پس برکشید تعلیم خود را به و فانه الروح لا قدر اکم به زیرا که کشیدن نعلین راست نمیشد
 ترست سر پایهای شمارا و نیز نزدیک ترست با دین طعام به و عرض اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها انها کانت به آمده است از اسماء بنت
 ابی بکر که بود عادت وی به اذا اتمیت ثریده به چون آورده شد اشکنه نزدی ذکر ثریه اتفاق است و اگر طعام قوم ثرید بود و طعام دیگر حکم
 او نیز همین خواهد بود و امرت بلفظی به میفرمود که پوشیده نگاه دارند ثرید را پس پوشیده میشد به حتی تهیب نوره و خانه به تا آنکه به و
 جوش و غلبه و دو و گرمی وی فی الصراح خود و روان جو شیدن و یک و چشمه و بزکان به و فانه الحواشی فتح شیخی گرامه و نقول فی سمیت رسول
 الله به و میگفت اسماء که شنیدم پیغمبر خدا را به صلی الله علیه و سلم بقول به میگفت به به اعظم البرکة به نگاه و شستن طعام تا زعفران
 و دو و گرمی او و سر و کرده خوردن موجب بسیاری برکت است به و راه الدارمی به روایت کرد این و حدیث را و درمی به و عرض نمیشد
 بضم نون فتح با و موحده و سکون تخمیه و شین جمه صحابی است اورا بنیدینه الیگوند به و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکل فی
 قصه ثم حسبها به کسی که بخورد و کاسه به تسلیم بعد از فراغ اطعام کاسه را به بقول له القصه به میگویند مر او را قصه زبان حال با زبان
 که و حقیقت ثابت است مر او را به اعتقاد التمن النایه به از او کند ترا خدای تعالی از آتش و درخ به که اعتقست من الشیطان به
 چنانکه از او کردی تو مر از شیطان که اگر تو نمی یسیدی اومی یسید به و راه زرین به و این حدیث و فصل ثانی جم از بنیدینه بلفظی دیگر
 گذشت **باب الضیافه** به و در بیان فضل ضیافت و آداب آن و آداب ضیعت و مضیعت ضاف ممان شدا ضاف ممانی کرد
 ضیعت ممان مضیعت مینان و بعد از آنکه نمنا نزد و هموار آن است که رعایت حق ضیافت از مکارم اخلاق و مستحبات است و اکثر
 احادیث عال مست بران نزد و بعضی دیگر و واجب است و بعد از وی مستحب و از بعضی احادیث و وجوب ضیافت مکرر مرقومی را

روایات حدیث احمدی القسین نیز از جهت تنقیص و تقاضای دین می فرستد و درین باب حدیث و چه که می بینی یا بگویم ضیافت خود را از ایشان
 بزرگوارانه فقال انما بدین فرموده آنحضرت را در او رجوع باین سوال و حکم این مسئله بدان ترتیب بفرموده اگر از زوال کشیده شد فرمودی و بخار و دگر چه پس
 انما بدین قوم را بدین شای که در بدو بدین باطنی الضیافت و آنچه می باید و در این همان و گفتا بدین مسئله و بدین فاعل و بدین قول کشیده شد و بدین
 خان لم یفعلوا بدین پس اگر کشیده ایشان این کار را در او میسر نماید و آن فخر و افتخار بدین گویا از ایشان و انقیض الضیافت القسین بدین
 حق همان که می باید و در همان انما بدین همان را بدین فاعل علیه بدین ظاهر این حدیث و ولایت در او بدین خوب ضیافت اگر بدین بزرگوارانه
 و در اینجا حدیث است در ملاحظه از علل و ادعای ضیافت راقی واجب دانسته و جمیع علل این حدیث را تاویل کنند چند و چون نگارن محمول است
 بر صورت تنقص و اضطراب و بیاضک و بیضورت ضیافت واجب خواهد بود و اگر کشیده گرفتن آن بگوید و چه جائز است و در هم نگارن یکم در اول اسلام
 بود که موانع فقر و مشقت جان حب بود و در آن هنگام و چون سختی و راحه حال مسلمانان پیدا شد منسوخ گشت سوم نگارن یکم در صورت نزول
 بر اهل فوم است که در عتقه و در شتر طرکه اند که اگر مسلمانان بر ایشان نزول کند ضیافت کشنده را در او واجب است بر ایشان ضیافت و چه
 آنکه در او بگویند حق تنقیص که باید و او در اوقات و است و در آن قوم که در بدین عیال است و در آن محلی است و افشای سوء حال ایشان و این
 تاویل مجید است از عبارت که ظاهر در گرفتن حق ضیافت و طعام است که لا یشیء و یخسب فی امر یوم قال خرج رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه وسلم ذات یوم اولیة و گفت ابوهریره بیرون آمد آنحضرت از خانه روزی یا شام شکایت می کرد که برادر آنحضرت در روز بپا و در
 و در روایتی آمده که دو نیم روز گریه بود و فاعل او بپا بگوید و غمزد پس ناگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله مابین مقارن طاقی است با بگوید
 عمر رضی الله عنهما یعنی دید ایشان را که ایشان نیز از خانه بیرون افتاده اند و فاعل او پس گفت آنحضرت و پسید از بی بگوید و عمر و ما احملنا
 و چه چیز برآورده و چه با عشت شرمنا بر ابراهیم بن یونس که از خانه ای شهادت بدیده و درین وقت غیر خدا که شرب است
 یا نیم روز بپا و فاعل او بگوید و عمر رضی الله عنهما بر او را اگر سنگی چون زرد را در میان بر از لاشا سادات و کمال تلذذ بدان باعث گزید
 بر شونوی خاطر بر امدان علاج آن کردن سببی انساب مباح و سی در آن زمان نمودن جائز بلکه لازم کرد و در نفس نزد احباب طلب طعام از
 ایشان نیز چنین با جابت آن بی گشت نیز و بیوقت مباح کرد و ملکی با عشت از و با عشت و در خاص است و آورده اند که چون صحابا گریه
 میشدند در حضرت رسول می آمدند صلی الله علیه و آله و سلم و نظر بر حال وی میکرد و تا عالم جوع و شدت بد میرفت و بنورایت شهود میشدند
 و گویند که حال مصریان در قحط سال و در زمان یوسف علیه السلام نیز چنین بود و ازین حدیث معلوم کرد که انما لکم و عشت با جابت که
 در وجه شکایت و اظهار جوع بود جائز است و فاعل او و انما الذی نفسی میرده و گفت آنحضرت و سونگ یاد کرد و نبات پاک حق که بدو
 لا فوجی الا فیما یجوز تحقیق بیرون آورد و را چنانچه بیرون آورد شما را یعنی جوع همان علت که بگوید و تا جوع و در کمال بکلیت طبیعت و بشریت
 احیاناً دور نباشد و ابقاء احکام طبیعت و در ایشان حکمتی دارد و بعد از آن فرمود و بگوید و عمر و فاعل او بدین غیره بدین خطاب بصیغی فاعل کرده و جائز باقی
 جمیع تنبیه است در فاعل او بدین با ایشان و در بگوید و عمر با آن حضرت و در فاعل او اشارت تبیین و اطاعت ایشان است و آنحضرت
 را و اگر چه دلالت حدیث بر تبیین کلی نبود چنانکه در حکم و ان الله مع المتقین و لیکن در امثال این مقامات متبادر گردید چنانکه در جای دیگر

برایشان بدین اتفاق نصیب شد که در آن ضیعت ناسید و بی نصیب یعنی شب معانی او که در یک مکان جمعی کل مسلم نصره بهایش لازم و
 سزاوار بر هر مسلمان یاری و اوان وی از آنکه ظلم کرده اند بر وی بخت حق ضیافت وی پس باید که یاری دهند هر مسلمان مظلوم را بهیچ وجهی باخدا
 بغض و نه با کسی که بر وی آن همان شش معانی او را یعنی مقدار آنچه سیر می بخشد و کفایت کند او را بدین ماله و زر و بهر دیگر حق معانی او را از
 مال و ذرات آن قوم که نزول کرده است بر ایشان بدو راه و روایت گردانیدند حدیث را به حدیثی و او را بدو و در وی روایت کرده و داده
 است در روایتی دیگر و این دو راه را بهیچ ضافه و یا بهیچ بجای مسلم رجل آمده و بجای فاضل الضیف محرم و باید فاضل و
 پس معانی نگردان آن قوم که در او بجای کان جمعی کل مسلم نصره و آنچه کان را آن مقبوسه یعنی با سکون عین کسوف و پیش قراهه و سیر
 او را که دنبال کند و دیگر از اموال ایشان مانند و شمار معانی خود این حدیث نیز ظاهر و در جواب ضیافت است و تاویل و توجیه می همان
 که مذکور شد و حدیث معتبر بن عامر و حسن ابی الاحوص و شعیب بن یساف و غیره حدیث بن مالک است تا بیست و شش
 عبد الله بن مسعود و کشته شد و در حرب خوارج بهیچ روایت میکند از پدر خود که مالک بن نضله و شعیب بن یساف و کسوف و ضافه و غیره و در
 دو صحابی است بهیچ و گفت پدر وی بهیچ و گفت بهیچ رسول الله را است بهیچ و در هر یک این مسلم که در آن حرمت بر جلال حق تعالی
 اگر کسی در سن نبوی و معانی باشد و در علم لغضی و در همان گیر و در این تاکید بر حق تعالی است بهیچ و ششم می باشد که یک پدر
 بگذر و آنکه در سن نبوی و معانی باشد و در علم لغضی و در همان گیر و در این تاکید بر حق تعالی است بهیچ و ششم می باشد که یک پدر
 بلکه معانی کن او را و خرمیده می رابری بلکه خرمای بدی بیکی کن بهیچ است بهیچ رابری بسمل باشد جزا که اگر مردی حسن الی ان
 رواه الترمذی بهیچ و حسن انس او غیره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل عن علی بن ابی طالب و در روایت است از انس با غیره از انس
 دیگر که آنحضرت طلب اذن کرد و در آمدن بر سعد بن عباد و کعبی از اکابر و نقباء و انصار و محبان و مخلصان حضرت سید عالم است رضی الله
 عنه و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم غایتی خاصه کنی مخصوص بود و بوی و بر سر وی و بهیچ باعث عنایت و در آمد بروی بهیچ و در غایت
 آنحضرت بهیچ السلام علیه و رحمه الله فقال سعد بهیچ گفت سعد و جواب سلام آنحضرت و علیه السلام و رحمه الله و لیکن آنکه گفت
 و لم یسأل البی و نشو و این که بر او صلی الله علیه و سلم حتی سلم نشاء و تا که سلام داد و آنحضرت سربار و در علم لغضی و در همان گیر و در این تاکید بر حق تعالی است
 گفت سعد آنحضرت را سربار و لم یسأل بهیچ و لیکن سعد جواب سلام را این که نداده و چنانچه آنحضرت نشنو و بهیچ فرج النبی و بعد از آن معنی که در شش
 چنانچه صلی الله علیه و سلم بیوسی خاشع و سارک بود و بهیچ خاشع و سعد بهیچ چون در خاطر سعد از ترک جهر بر سلام خجالت سودا و بی راه یافت و از نشو و
 حضرت نیز از جاف رفت دنبال آنحضرت آمد و غرض از آن بود که فقال یا رسول الله یا الله و این که پدر و در سن فدای تو بود و بهیچ است علیه
 سلام نداده و بی تو بیچ سلام داد و بی ای با و بی که اگر آن مسلم در هر دو گوش من است بهیچ در اوت علیک بهیچ و بی تو بیچ سلام داد و بی ای با و بی که اگر آن مسلم در هر دو گوش من است
 بر تو و جواب داد و بهیچ و لم یسأل بهیچ و نشو و این که بر او صلی الله علیه و سلم حتی سلم نشاء و تا که سلام داد و آنحضرت سربار و در علم لغضی و در همان گیر و در این تاکید بر حق تعالی است
 و مصلحت من آن بود که دوست داشتم که بسا حاصل کنم از سلام نو و نو و عای تو نیز و برکت را از غیبا معلوم بشود که بهیچ گفت جواب سلام
 و نشو و این که بر او صلی الله علیه و سلم بیوسی خاشع و سارک بود و بهیچ خاشع و سعد بهیچ چون در خاطر سعد از ترک جهر بر سلام خجالت سودا و بی راه یافت و از نشو و

[illegible]

از جهت یکی جای دو فقال اعرابی پس گفت اعرابی که آنجا حاضر بود چون علیه حضرت را دید که نه لائق بر توبه و شرف وی بود و در حقیقت این توضیح بر صاحب بود که جای بر حضرت تنگ است گفت این اعرابی به ما نذر الحکمت در صحبت این بیست نشستن و چهار چوب نشستن و چهار لائق بر توبه است فقال البیانی پس گفت بنیویحی علیه و سلم در جواب آن اعرابی بدان الله جللی علیه که ما بعد بر توبه کوفه ای قطعی گویانده است و نذرده که بر هر صوف بصفات بندگی که در کرم که صاحب جمع صفات خیر و کمال است گفتند که چون کی را وصفت کوی کرم گویا هیچ صفات کمال صفت کوی بود و او اینجا موضع در رحم و شفقت و امثال آنست و لهذا فرمودند و در علم عجایب حیا و اعتدال که و نکره اندیده است و مرا سلطان تکبیر عاقله و لغت حق مائل از راه راست به تمام قال پس گفت برای تعلیم کمال کل چه کلاس و سبب حیا و نذر در اطراف و گوشه های کاسه بود و در حوا و در حوا و گنیز از این بلندی آنرا یعنی میانه طعام کاسه را در و در بعضی فراموش کرد آن بالای هر چیز و بالای کوه و کوه بسیار که فیما بین تبارکت کرده شود و در آن کاسه که در وی طعام است شرح این بقا در فصل ثانی از کتاب الاطوبه در حدیث ابن عباس گفت که شست به در واده ابو اود و پس و عین حشمتی از حرب بن ابی عرق جده به در وی است از شوشی بن حرب حشمتی از پدر وی که حرب است و پدر حشمتی را روایت میکند از جده حشمتی که نام می نیز حشمتی بن حرب است حدیث آن شخص است که قاتل سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب علم رسول الله صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه و در وی از این حدیث بنیویحی و دوست که نیز حشمتی نام دارد و او صاحب خود به نام است و این حشمتی را وی از طبقه ثامنیه است و مستور الحال است روایت میکند و آن اصحاب البیانی به که بعضی یاران بنیویحی علی علیه و سلم قایم او را رسول الله صلی الله علیه و سلم و الاشیخ به ما هر چند بنیویحی که نمی شود سبب صحبت به قال به فرموده آنحضرت به علم کلمه تفرقون به پس شاید که شما جدا جدا این خود طعام را به قائلان نموده گفت صحابا آری بنیویحی است مشرق بنیویحی طعام قال گفت آنحضرت به فاخترتم اعلی طعام کرم پس اجتماع کنید به طعام خود بی جماعت نخورید و در اینجا تفریق بر تفریق است بر اجتماع و وضعت و انکره اسم الله یبارک لکم فیه به و ذکر کنید نام خدا را تا برکت داده شود و مر شما را طعام هر که را از اجتماع و ذکر باعث برکت و زیادت است و اگر هر دو جمع شوند برکت بیشتر و شامل تر و باعث بر زیادت ذکر خواهد بود و در واده ابو اود و فی

الفصل الثالث به عن ابی حمص به یثرب عن ابن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه و سلم نام او احمد است مشهور است بکفایت به قال نخرج رسول الله گفت بیرون از بنیویحی علیه و سلم علیه و سلم بنیویحی از درون خانه به غریبه پس گذشت بر من به دعای بی پس خواندم این نوحه

الیه به پس بیرون آمد بسوی آنحضرت به ثم ما بی کبر لک گذشت با بوبکر به فداه و فرج الیه به پس خواند ابو بکر را پس بیرون آمد وی نیز بسوی آنحضرت به ثم بنیویحی فداه و فرج الیه به پس گذشت معرو و او را نیز خواند وی نیز بیرون آمد بسوی او به فاذا طلق به پس روانه شد آنحضرت به حتی وصل جانتا بعض الانصار یاءه و امد ثانی را که بود معنی انصار را به فقال لصاحب الحیا الیه به پس گفت آنحضرت مر صاحبنا

اطمننا لیسر به بخودان ما را بسر را به فجا و بعد از آن به پس آورد وی خوشه را از نمراد به موضوعه پس بنما و نماز پیش آنحضرت به فخال رسول الله به پس بخود و آنرا سپید و علی علیه و سلم و اصحاب به و یاران وی که به راه بودند به ثم دعا ما را بوبکر به طلبید آنحضرت آب سرد را به و شرب به پس بنیویحی آنحضرت و ظاهر آنست که اصحاب نیز فرستیده باشند راوی آنرا ذکر که و انکذا و ان ختمنا و الله علیه و سلم فقال قلت لمن عن هذا انتم یوم لکم غیره به هر آینه بر سیده به پیش در شما ازین نعمت روز قیامت به قال به گفت راوی به فاخذ عمر لعن به پس گرفت عمر آن خوشه را را به

مجمع عامی نه برای نفس خود متنبه بود بلکه از جانب قوم بود که از جانب آنها آمده سوال کرده و مانند گفت با کل الناس و شک نیست که در خروج
در جماعت دیگر کتابت نکند بدمشق و اما کتب فی اصلاح چیزی از جور ممکن نم آید که کدام را متنبه شد می باشد بکنند که قال التقریبی فی غیر
مسئله انظر انظار هر دو حق است قتال با بیاب الا شرب چه در انواع شرابها و حکم آن و انشرب جمع شراب مثل الطمیع جمع طعام و لیکن
که جمع شرب باشد مثل انقصه جمع قبیض فی القاموس الشرب با شرب کا شرب و الشرب و چون شراب را با شرب طعام قیسه او است بیان آنرا
باجای ساخت داخل کتاب الطهارة کتابی صلح و عکاف لباس که آنرا کتابی جدا ساخت چنانکه میاید به **الفصل الاول عن النفس**
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم تنفیس فی الشراب ثلثا بدو انحضرت که نفس نیز در آب خوردن نفس مراد آنست که نفس را بخیرو
و در هر نفس زدن نفرت آنکه درین جداجای ساخت چنانکه در حدیث دیگر آمده است و آنکه در شامش نرندی آمده که کان تنفیس فی الانا و غیر
مراد این است و در حدیثی دیگر می آید آمده و تنفیس اناء چنانکه در فصل ثانی میاید و آن ممول است بعد از آنکه اناء از دهان بعضی گفته اند
که می آید تنفیس اناء در جداجای که کرده اند و در مقام سواد چهره پندارند آنرا و استجاب جانی است که دوست دارند و تبرک پندارند و تنفیس
علیه بدو انقدر ازین حدیث بخاری و مسلم هر دو آورده بدو را و مسلم فی روایت بدو زیادت که در کرم در روایتی دیگر این فقط را بدو و قول
و میگفت انحضرت چه صلی الله علیه وسلم از بدو کتاب خوردن باین صفت بدو را می بدو سیراب کننده تر در بنده ترست تشنگی را بدو و اگر
و صحت و مندرستی بخنده ترست مردن را و قاتل که گفته است در بر و معدده و ضعف اعصاب بدو را و بدو و گوارا تر و سبک تر رفته است
بعده و از بدو صفت خاص بآب است و امر از شامش طعام و شراب را و امری مجری طعام و شراب را گویند و **وعن ابن عباس قال**
نهی رسول الله بدو گفت نمی کرد و بنی چند اصلی الله علیه وسلم الشرب من فم السقاء بدو از نوشیدن از دهان مشک بدو متفق علیه بدو و بدین
معنی است این حدیث آمده بدو **وعن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن افتنان الاسقية بدو بنی که انحضرت**
از خوردن آب بر سر مشک بدو را و فی روایت بدو زیاده کرده است را و فی روایتی تفسیر افتنان اسقیه را که چه او است از آن گفته بدو
و افتنان ثانی انقلاب را سها تم نبیه منه بدو و افتنان اسقیه عبارت است از اینکه گردانیده شود و سر مشک از درون آب بیرون نوبه شود
از آن افتنان و قواه شدن شکسته شدن افتنان مشک و تنفیس آن یعنی شکستن بر آن و قواه کردن آن در وقت کشا و در مقابل
آن قیاس که بر من سرش بر درون آوردن و قواه کردن است در وقت بسن بدو متفق علیه بدو و علت نهی آنست که آب بر جگر حلیه بدو
و بر چه خون خورده نمیشود و در حدیث دیگر جواز اباحت آمده که فعل انحضرت ثابت شده چنانکه در فصل ثانی میاید پس بعضی گفته اند
که نهی در مقام ابیست که بدو سبب است و این را بدو خوردن انحضرت محمول بر سقاء صغیر است مثل ادوده و مانند آن و بعضی گفته اند که منع آن
و دام و اعتیاد است تا درین مقام رفته و تفری بی دیگر دو اگر پسایل ندرت بود و ممنوع نیست یا اباحت و بصورت ضرورت و احتیاج است
و نهی در صورت عدم احتیاج و ضرورت تا مبادا در تقابلی از موزیات جهام باشد چنانکه در روایتی دیگر آمده که یکی از انوار مشک آب
خورد و از درون ماری بیرون آمد باینی نلخ اباحت است و الله اعلم بدو **وعن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه نهی ان یشرب الرجل قنما**
بر روایت است از انس که انحضرت نهی کرد از آب خوردن مردان را و بدو را و مسلم بدو **وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله**

و سلم الاشرین احدی عشر قائله باید که خورد آب پنج یکی از اشیا ایشاده چنانکه کسی پیش هر که بفرموده شود و در بعضی نسخ منکر نیاده است چه
خلیعتی و پس باید که قی کند و آن آب ایشاده خود را از باطن خود بیرون اندازد و یکی فرمائی که در چنانکه باید خورد و چون مکمل آن آب
در حد بطریق اولی خواهر بود و رواه مسلم و حسن بن عباس قال ایست اینجی صلی الله علیه و سلم بوسه با دهنم چنانکه گفت ابی اسیر
آورد هم نزد آنحضرت دوی از چاه دهنم به شرب و بهو قانم به پس نبوشید و حال آنکه آنحضرت ایشاده بود چه تحقیق علیه و حسن بن علی
رضی الله عنهما صلی الله علیه و سلم از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که که در روز غزاه پیشین را به نعمت قعد فی جوارح الناس فی تربطه کتبه و پیشین
از برای حاجت های مردم فصل خصوصیات و مضایا و در مضایع مسجد کوفه که برای نشسته گاه قضا ساخته بودند در صبح روضه و مسکون حکا
معلوفضا و صحن و مسجد را میگویند چه بنی حضرت صلوة العصر و نما که آمد وقت نماز دیگر چه ثمراتی با دهنم پیش آورده شد آنی به شرب و پس
نبوشید چه غسل و وجهه و پیریه و پوشست روی و هر دو دست خود را و دو کراسه و جلیبه و دو کرا و روی سر و هر دو پای را که آنها را نیز سر
پوشست و مقصود از این ادا و عبارت آن است که راوی متقدم غسل سر و پا را ذکر کرده و راوی اثر خرازا فراموش نمود و ذکر کرده که اقال الطیبه
مقصود آنکه وضوی تمام کرد چه شتم قانم به پیش ایشاده بعد از وضو چه شرب فصل بعد پس نبوشید لقیاب و وضو را به و بهو قانم به و حال آنکه روی
رضی الله عنه ایشاده بود تا یک دست تا تو هم کشند که بعد از ایشاد و نشست و نوشیدند بلکه همان هفت ایشاده آب منورا خورد و هم قال
پیش گفت وی رضی الله عنه که به آن اساکه چون شرب قانم به پیش بعضی مردم ندانند که روی بپندارند ایشاده آب خوردن را بعد از
انبات کرد خطا دانائی آن مردم را و گفت و این صلی الله علیه و سلم مثل ما صنعت به و بعد بری که آنحضرت کرد و مانند آنچه من کردم
یعنی ایشاده آب خوردن یا مجموع وضو و ایشاد و خوردن از لقیاب و وضو به رواه البخاری به تیسیر بوضوح پیوسته است اقا
در معنی از آب ایشاده خوردن آمده و فعل آن حضرت و صحابه بر خلاف آن ثابت شده در مواب لیدیه از حدیث بصیر بن مسلم آورده که یوما
ابا بصیر قدی را که میخورد آب را ایشاده و نامم مالک گفته که چنین رسیده است بلکه عرو علی و عثمان رضی الله عنهم تبیین می نویسد زکاب
ایشاده و بعد علی که ادا ما علی حدیث است گفته که حدیث ابی هریره که نا طایق است بنهی از شرب قانم ضعیف است و بعضی رواه کرده
نسخت بعضی گویند که حدیث اباحت ناخ نمی است اما قول بنیسخ نمی اباحت را خلاص است زیرا که فعل امیر المؤمنین کونوز و زمان خلاف است
منافی نیست و صواب آنست که قاضی در احادیث نیست و معنی از برای تخریه است و فعل حضرت برای بیان جواز بود و بعضی گویند که نمی
معمول منصرف کسی است که برای اصحاب آبی آورد و مبارک است که در شرب قانم به پیش از ایشاد و عایت جاب ایشان نمود و بعد بنی ساقی
انقوم آخر هم عمل نکرد و این سخن علی از نعمی و کلفی نیست و چون نمی محمول بر تخریه است اولی و آنست که بنده که خود را نیز در شرب قانم حاضر برای پیش
است و چون خلاف است در بیان علت از صحابه و دیگر هم اعتقاد و ناخوردن باشد روی شک عادت شرب نشسته خوردن بود و لیکن ایشاده
خوردن حرام نبود و کذا فی المواب لیدیه و بعضی روایات تقصیه آمده که آب دهنم و آب وضو ایشاده و بخوردن غیر آن و باید دانست که حرام یا
مکروه یا خلاف اولی اصل قیام است در حالت شرب یا شرب در حالت قیام اما اصل شرب حرام بود و چون آنکه گفته اند که انوان
طعام حرام است نزد بعضی مفسرین این فعل محال است زیرا که اصل طعام حرام نبود کذا قانم و حسن بن علی رضی الله عنهما

و اما مصلحت و راستی بدان حضرت و صورت ثانی خود را دل آن بوده باشد که حضرت این عباس بود و ستمشاهن اقرار بودی بود و از بعضی از ستمیان
 کرد و از این عباس برای ایشاق و قلوب این قوم تا نزد بخند و از مقام شهادت لغزیده و محبت و احسان ابو بکر علیخ بود و وی رضی الله عنده ان حلاق
 مصطفوی و اوقت و توهم و تخیل و بیجا گمانش و فکای که اگر از اعرابی استند ان میگرد و متوش میث از جهت قرب عمدی و بیجا بلایت طالبیت
 قلبی می در عدم استند ان و بدین معنیها که تاکید در بیجا و عدم استند ان یعنی چون با بیکر بنامه و از اعرابی ان هم طلبید و دیگران را محمل
 طمع و ان تنگ کرد و بعضی گفته اند که قدرت شیر در صورت بغیر ملک آن صغیر بود از جهت استند ان کرد و الله اعلم ما نماند که فیما اتفاق دارند که
 ایشان را طاعت و مقبولات جائز نبود و چنین است عبارت قوم و ظاهر است که اگر ایشان را در وجهات است حرام بود و اگر در فضائل و تعجب است ماکروه و
 با مسئله شهادت یا بر مبنی کفر یا شکی آب و وضوء از آن ایشان را کند و خود غایب میگرد و یا جا میگرد بدین سر غور است میکند بر گری هر چه و خود غایب میگرد
 روانه و یا تو اشیع کند و صفت اولی قرب امام را با بیکری ایشان را کند و خود در صفت اخیر و در زمان امام بگذارد و نیک بنمود ایشان را که موی دست و دست و دست
 استند که انبیا طاعت و قهر است استند ان حضرت عباس را بر عدم ایشان را قهر کرد و تبرک کن خدمت نمود و که ان قالوا اما چه شد که ما نماند
 استند ان حضرت برای این بود که وی اگر از ان و در ماضی گردد و دست با شش اینچا و از ایشان خود میگرد و ممکن نیست که گفته شود ان حضرت آنرا
 از امور دنیوی اعتبار فرموده استند ان نمود که ظاهر آن شیری است یا این است که بر ان شش دنیوی حاصل گردد و چون دید که این عباس شش شمرند
 بهر دن آن طاعت و تقرب چشمت بقدره حضرت از افضل قربات و اعظم برکات است دیگر تکلیف نکرد در ایشان و قهر فرمود او را بر ترک آن
 فائز و از بعضی مشایخ صوفیه در ایشان و امثال این امور که از قربات شمرده شده آمده است و فدا میگویند که بنابر این امور رضی شد است
 بعدهم تقرب الی و تسلیم اعراض از اجابا قرب اوست و این قوم میگویند که این ایشان نیز برای است بسوی تقرب پس ترک تقرب با نماند
 و غایب این از غلبه حال و سکونت است و الله اعلم و حدیثی است که فی باب البحر ان شاء الله تعالی **الفصل فی بیان**
عن ابن عمر رضی الله عنهما قل قال لک الله علی عبد رسول الله گفت بودیم که بخوریم و در آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خوشی میخواست
راه میفرمود ما به و نشرب و می نوشیدیم و خوشی میخواست و حال آنکه ما نماند که گفتند ان غرور و حال شش و نوشیدن و حال قیام و حال و
و مختار او ای آن است که خود را خوشی و در کرب خلاف او است و چنین نوشیدن و قیام چنانکه گذشت به رواه الترمذی و ابن ماجه
والدارقونی و قال الترمذی فی احادیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن شیب عن یحیی عن جده قال رايت رسول الله یقول جده
پدرش که عبد الله بن عمر و بن العاص با غده و در پی پیغمبر صلی الله علیه و سلم شرب قائما و قاعا به آب میخورد و ایستاده و نشسته ظاهر برای
این عبارت در آن نکود که در حال برابر یکسان بود و گفته اند که بی شک عادت شرب نشسته و بنجرون بود و ایستاده و بنجرون آب
ایمانا بود اما اصل جواز باقی است چنانکه معلوم شد به رواه الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی رسول الله گفت
ابن عباس نمی کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان میخس فی الاناء را در پیغمبر زده و خود را میخورد و در ظرف آب میخورد و از آب
درین آب نیفت و در بیکری از ان که است گفته اند که ای بنی سبئی به پیغمبر میباشند و آب را نیز به بوی گردانده و از جهت آنکه نفس آب فعلی است
به رواه ابو داود و ابن ماجه و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشربوا احداهم و نوشید آب بیک نفس به کثرت یا بهر چه

و مراد بدان موش است و وی یکی از حسن فراسی است که گشتن آن در حرم نماز است و در حرم نماز گشتن که در کوفت نماز را میگویند که بر آن
می آید از مسواریخ خود بر ضرر آدمیان و افساد ایشان پس میفرماید که نویسد که بر با جبرئیل علیه السلام بسیار است که یک گشت نیست از جبرئیل و ش
در پیشتر بخانه و جبرئیل علیه السلام به قیام است اهل البیت پس میفرماید زاهدانی ز راه چای منافع و بشیای خانه و فی روایتی سلمه و آمده است
در روایتی که مسلم را به حال بد گشتن به خطبات الانام بنی بصره و او کو المشاور و علقه الما و اب و الفخر السراج قال ان الشیطان لما کمل
سقا و نیر که شیطان نمی کشاید بند شک را به و لا یفیع با بد و با زینت کند در خانه را به و لا یفیع اما و به برده بر بنی الفکر غفلت آب را یعنی
برون نرسد و این قیام است بلبل احادیث و دیگر و تفریسیاق حدیث که فرموده و خان لم یج احکم بعد پس اگر نیاید یکی از شما یک
چیز را که پیشه بدان غفلت را به الا ان میفرماید علی نما بودا که میگویند قدر که بر عرض غفلت نباشد چونی را به و دیگر اسم مستطیل به و دیگر که نام خدا را
بر آن غفلت به فلیفعل پس باید که کند و مما اکرم در پوشیدن غفلت تبصیر از خود مطلقا را ضعیف و دیگر و تفریسیاق حدیث که فرموده و در صورتی غیر
خود به است آن باشد که چون خطا و تفریسیاق حدیث که فرموده و در پوشیدن غفلت تبصیر از خود مطلقا را ضعیف و دیگر و تفریسیاق حدیث که فرموده و در صورتی غیر
سراج است و حاضر و قلم بر او فرشتی یعنی موش می خورد و به اهل بیت است و ایشان را پایش میسوزد و به روایتی دیگر
در مسلم را آمده به قال لا تسلموا به و لا یفیع با بد و با زینت کند در خانه را به و لا یفیع اما و به برده بر بنی الفکر غفلت آب را یعنی
پراگنده شده و فی الحدیث مفسر فرمود که حتی نهیب قهقهه المشایخ و حصیای که به و فرموده و در روایتی دیگر و تفریسیاق حدیث که فرموده و در صورتی غیر
حتی نهیب قهقهه المشایخ و حصیای که به و فرموده و در روایتی دیگر و تفریسیاق حدیث که فرموده و در صورتی غیر
آزما عیسای غفر الله له و اللیل او اعلم شمس است بآن است بخان الشیطان حدیث اذ غابت الشمس حتی تعرب قهقهه المشایخ و فی روایتی دیگر
و در روایتی دیگر مسلم را آمده به قال لا تسلموا به و لا یفیع با بد و با زینت کند در خانه را به و لا یفیع اما و به برده بر بنی الفکر غفلت آب را یعنی
پوشیدن انما و بر پیش به قیام و جبرئیل علیه السلام فرموده که در خان فی انما علیه السلام به نیر که در سال تمام یک شبی است که پیشتر یغیا و بار به فردی تیره
در آن شب مگر عامه المایر یا نا به میگذارد و این را با نظری که به نیست علیه غطا و نیست بر روی او پیده بود و سقا علیه السلام و کما و
نیکنه و به خانی که نیست بر روی بندش به الا نزل نیه من ذلک الویار به مگر اگر فردی آید و در آن الا سقا جبرئیل علیه السلام و انما و نیر که در سال تمام
من ذلک به و عتبه قال به و جبرئیل علیه السلام فرمودی است که گفت به جبرئیل علیه السلام من الا انما من الشیخ به و جبرئیل علیه السلام فرمودی است که گفت
صحا با بقیه انصار از التبع بنون فتوح حرام موشی است بودی عتیق که در آورده بود آنرا حضرت بنو صلی الله علیه و سلم و حتی ساخته برای شربت
صدقه و چون که آنجا باشند و جبرئیل علیه السلام به و جبرئیل علیه السلام فرموده که در سال تمام یک شبی است که پیشتر یغیا و بار به فردی تیره
مان اول است پس آورد و این جبرئیل علیه السلام به و جبرئیل علیه السلام فرموده که در سال تمام یک شبی است که پیشتر یغیا و بار به فردی تیره
به قال البنی صلی الله علیه و سلم به پس انحضرت را آوردن آن شیر ناپوشیده و تفریسیاق حدیث که فرموده و در روایتی دیگر و تفریسیاق حدیث که فرموده و در صورتی غیر
چرا پوشیدی این غفلت غیر را به و در آن عرض علیه عودا و اگر چه خود را پوشیدن همین تیر بودی که بر عرض می نمادی چونی بر آن غفلت
اقل مرتبه این بود و متفق علیه و حسن ابن عمر بن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تکره ان تار فی بویک من تنامون و یکنما یکرش را

بدل مثل هذا علی نذر نیک که شیطان راه می ناید و می برانگیزد مثل این سوش هموزی را برین عمل و غیره که پس میسوزد شیطان باعث میشود بر سوسن شهابین حیل و از اینجا معلوم میشود که باعث مفارقه را برین فعل شیطان است که دشمن نمی آید دست و تا فخر و در وقبات برج و درند با دست لغته الله علیه بد رواه ابو داود و در مصنف و برین باب فصل ثالث نیا و در و گفت که این باب خالی است از فصل ثالث و وحی برنگشتن وی این را سابقا گفته ایم فلشند که در کتاب البلباس بدلباس مصدر است یعنی لبوس چنانکه کتاب یعنی مکتوب یا مضمی و مضارع از وی از باب علم تعلیم آید و آنچه یعنی البلباس است از ضرب یضرب بود و مصدر اول لبس ضم لام و مصدر ثانی لبس فتح لام و الفصل الاصل عین ناس قال کان احب انیاب الی البنی و گفت ناس بود محبوب ترین جامه حسابی و پیوسته صلی الله علیه و سلم را بلبساده برای پوشیدن حضرت جامه را یعنی برای مصلحتهای دیگر از خشن و گسترانیدن و زدن و از آنجا که بجای محلای محله فتح مای موصوفه بر وزن جنیده بر دانی مخطوطه آنرا جبهه بر وزن خیمه نیز گویند از اشرف شایبین است از بیه و گفته اند که حضرت آنحضرت مراد از این است بود و بعضی گفته اند که خطه بنظر وارد و آن از نیاب جنت است و بعضی گفته اند خطه با سر و در و مجتبت از جنت آن بود که هر که بر او است و الله اعلم و متفق علیه و محسن عا لیه یعنی الله و ما تالت خیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات خداه و گفت عا لیه بر وزن آنحضرت وقت با دعاوی و و علیه و بریدن مبارک وی بوده مرطوب و مرطوب و بر شمع رسیده و مرطوب و سیم و سکون را جامه از چشم مای یکنان یا تکرار اذن از سازند و در قافوس گفته سجا و از حرف با خور و در نمایه گفته مطا از شیم باشد و گاهی از خور و جز آن نیز بود و گاهی گفته مرطوب سیم چادر یا از برای جامه نیز و در فصل بفتح حای محله بر وزن منظم آنکه صورت پالانهای ابل دارد و بعضی آنرا بجم روایت کرده اند یعنی بصورت حجاب یعنی مردان و این شکل است چه پوشیدن جامه که صورت آدمی و حیوانات دارد و درست نباشد این که پیش از تحریر بود و بعضی گفته یعنی بصورت مراحل جمع مرطوب یعنی دیگهای آهین و اما فرمودی گفته که آنچه بمهر را از ابل اقتضای روایت کرده اند بجای محله است و در او سلم و این حدیث در اکثر نسخ و کلمات که بنظر آمده نیست و در بعضی است طبعی آنرا شرح کرده و صواب است که نباشد زیرا که مکتوف در آخر فصل میگویند که حدیث عا لیه خیرت البنی صلی الله علیه و سلم ذات خداه فی باب مناقب البلیت البنی صلی الله علیه و سلم ولیکن اگر در اینجا همین جزو حدیث که ضمن لبس مرطوب است باشد و در باب مناقب البلیت تمام حدیث که شتمش بر بقیت است آورده باشد و در نباشد و محسن الخیرة بن شبت البنی صلی الله علیه و سلم لبس جبهه بر و میزد پوشید آنحضرت صلی الله علیه و سلم عینک رویدار و بعضی روایات جبهه شامیه از صوف و خیمه که رنگ استینا که چون وضو میساخت دست از آستین بر می آورد که اجافی الخیرة یعنی چنان تنگ آستین بود که بی آنکه دست بر آورد شستن آن بیسوز و نیز آمده است که آنرا در سفری پوشیده بود و متفق علیه و در سفر السعاده میگوید که آنحضرت جبهه پوشیده و قبا و پیراهن در قافوس میگوید بر لبه ثوب صورت و کرانی گفته ثوب مخصوص اما قاضی عیاض مالکی در شارق الانوار گفته جبهه جامه که قطع کرده و دوخته شده باشد و این نظر شایع قبا و پیراهن است و آنچه بر سر و از وی مثل مردان و از او تمام است و مانند آن و اگر چه درین مفهوم نیز خصوصیتی هست اما تامل است و قبا و پیراهن خصوصیت دیگر و طلبد که آنکه مراد همین جبهه رویدار تنگ آستین دارند و باین صفت مقابل قبا و پیراهن می افتد و الا

آنچه در میان می پوشد غیر قمیسه است. و همین تمام در پی تنگ و اندک علم و آما قیاس هم در شایق الاثر را میگوید که جایز نیست از اجسام بی عجم
مشهور است و ظاهر آنست که قبا جامه دوخته که گریبان دارد باشد و تنه آنرا گریبان بود و این معنی از کلام خاموس مفهوم گردد و گفته
قبود در سنت انضمام و بر هر چه پدید میان و دلش بود و از آنجا که گفته شده فبا که نوعی از اجسام است و این الاثر در نمایه آورده که قبوط
جامه یعنی بعضی بر برب و **وعن ابی بروه قال** اوجیت ایننا عایه عیبه گفت ابو بروه میرون آورد و بسوی ما عایشه پوشک اعلیاء
پوشید و روی رقصا بجه دوخته تا مانند پندیده شده که بمنی نهد است و از آنرا غلیظا و ازاری درشت این نیز از جهت رنجه بر بزرگی بود و
بجست صفات و درستی جامه روی به فقالت قبض روح رسول الله پس گفت عایشه رضی الله عنها قبض کرده مشد روح پیغمبر
پس الله علیه وسلم بنزدین و درین دو جامه که در او از آنرا گذرانده استنقی علیه و **وعن عایشه** ثلث کان فرش رسول الله لکنت
عایشه بود جامه خواب پیغمبر جامه سلم الذی می نام علیه و که خواب میکرد و روی به او افتاده بود و بخت کرده شده که
در میان وی پوست خواب بود و بجای نهد که در میان خلعت باشد به مستقی علیه و **وعنها قال** کان وساده رسولی الله صلی الله
علیه وسلم الذی علی علیه و بهم از عایشه است که گفت بود باش آنحضرت که نیکه میکرد بروی به من او هم نشوید لیست رواه مسلم و ازین
حدیث معلوم گردد که در وقت فرارش وساده برای خواب و آرامش نیکه کرد و آن وسوهی که وساده است اما نه با سراف و نه با کمر و
نمود آنحضرت و دست پدید داشت و سواده را نیکه میکرد و بدان و فرمود طیب و سواده را اگر کسی به هر دو نیکه کرد و ازین احادیث
و امثال آن معلوم گردد که در وقت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم زحمت و دنیا و اعراض از متاع و لذات آن نشویند به نیت و
لباس بود و وقت او تا به آنحضرت درین سمت و نیز گفته اند که آنحضرت را می و میسر شدی از لباس پوشیدی و گفت نمودی و گاه
از برای بیان همانجا که من قیتم نیز پوشیدی و با القوا از یکسی پوشیدی و لیکن تقیید و اعتیاد بپوشیدن خلعت در آن خلعت است
و اگر چه اصل اجابت داشته باشد و اگر جامه درشت کس از جهت بخت و نیت ما از برای اظهار زهد یا طبع و شوال اندوهم بر وجه برآید و
پوشیدن نیز چیزی نیست و بسا که اهل غیر و دیانت بقصد ستر حال و تعفف و اظهار عتاجه و نفیس پوشیده و خود را از پیش اظهار پوشیده اند
و با توجه آنچه بر وجه اسراف و غفلت و کسب بود لباس است و توسط و اقتصاد و در هر چه جامه و احادیث و در جمیع آنچه مذکور شده و است
و در شرح سفر السعاده درین باب زیاده برین تفصیل و ارفع شده است آنجا باید دید و **وعنها قال** میان من و مجلس فی بیتنا
چه هم از عایشه مروی است که گفت و داشت و آنکه نداشت بودیم در خانه خود یعنی در خانه ابوبکر رضی الله عنه که در که بود به فی ظرف
چه در که نیز و زنی قال قال لابی بکره گفت گویند که و ابی بکر را دیده اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که
آمده به متعنا بطرف رواه پوشیده سر خود را بگوشه چادر خود و قنق و قنق پوشیدن سرست بر او و آنرا خن طرف را بر کتف و آنرا
نقلش نیز گویند رواه البخاری و این حدیث را جمعی معایت کرده و این بعضی از حدیثی است که بعد از تفسیر بیست
و بعد آنحضرت منتظر میبود که بجهت وی و بر آمدن از کفران آید و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما صحبت و مراعت و درین سحر
حضرت وی می نمود و آنحضرت میفرمود که اگر حکم منین باشد چنین خواهد بود ناگاه او بر سرش شاپس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمرودی و

ابوبکر آمده و خبر داد که فرمان حضرت رسیده و حکم شد که بر آنیم و توفیق خواهی بود پس در شب از راه و پنج که در دیوار خانه ابوبکر بود بجا بیست و نه که در جانب اسفل مکاتبت بر آنده بشاری که در آن جبل بود و آمدند الی آخر الله و ازین حدیث معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقش کرده و بعضی مردم در اینجا خلالت کرده اند و حکم کبرایت آن نموده و بعضی گفته اند که آن شخصه ص بوقت ضرورت است اگر کسی آفتاب و سردی هوا مانند آن و میل امام الملک هم بدینجا است و گویند که نقش آنحضرت و زینت از جهت گری نمودن بود یا از جهت تکانی نشاندن بر او صلی الله علیه و سلم و برین ایام سخت بود و خصوصاً در بوقت که بخوابید بجانب مدینه منوره برآید و بخوابید و عیال داشت که تفتن جائز است مطلقاً و از آن حضرت و صحابۀ عظام فعل آن آمده و شرح بحال الیدین سیوطی رحمة الله علیه و برین باب رساله نوشته سیمی بطی اللسان عن ذم الطلیسان و در وی احادیث و آثار متضمن در طلیسان و لبس آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی اصحاب و تابعین آورده و گفته که مینویسند و در وی احادیث و آثار متضمن در طلیسان و لبس آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در مرصع طلیسان فرموده که این جامه لیت که او کرده و میشود و عکس وی و در حدیث دیگر آمده که پوشیدن سر طلیسان در روز تقاضاست و در شب زینت و فرموده است الباس عرب است و اقتناع لباس ایوان و ترمزدی و غیر وی از آن رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم لباسیکه تفتن خوب و خونا چنان نمودی که گویا جامه وی زیادت است که بسبب پوشیدن سر بر او که او جان یکبار و چرب میشد و بعضی گفته اند که مراد باین جامه غیر قریه لیت که در وقت او جان سپوشند تا دستا چرب نگردد و تحقیق آنست که تفتن اینجا یعنی تفتن است یعنی طلیسان پوشیدن که زانی نفع الباری و نیز از آن آمده که فرمود آنحضرت که متعلقت چون بر دلت آید بر سبب برای نماز جمعه تفتن کن که در خود را و حاکم بر شرط شیعین از مرصع بن کعب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود که هر کس که بپوشد آن جامه و در وی بپوشد و در روز بر راه راست خواهد بود پس بپوشد و من تابینیم که آن فرمودیست ناگاه دیدم که عثمان بن عفان است رضی الله عنه ظاهر اند که فرموده قتل می بود که اهل مصر بدان عشق و بتلاش شدند و از امام السعیدین حسن بن علی رضی الله عنه غنا آورده اند که دیدند او را که نماز میگذاشت و در وقت تفتن از وی در غیر این حالت نیز آمده و در احوال شیخ عبدالقادر رضی الله عنه نوشته اند که آن مکان طلیسان و تفتن چه و حسن جابر رضی الله عنه آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال له روايت است از جابر که آنحضرت فرموده جابر را چه فراموش لاجل و فراموش لامرأة و الثالث للضعیف چه یعنی مرد را سه جامه خواب باید که بپوشد و یکی برای تنس خودش و یکی برای زینت که شاید در وقتی بخت مرعی یا عذری تنها بپوشد اگر چه خوابی باز و واجب و اوفی نیست است سوم برای تان که بپوشد و شب هم این جامه باشد این سه فراموش پس است و زیاد و بران اسرار است چنانکه فرموده و در الراج للشیطان و چهارم که پوشد برای شیطان است نسبت به شیطان بجهت آن که در که چون زیاده بر قدر حاجت است و عمل مهابات و خیالات مذموم است و هر مذموم منسوب با فاست یا بجهت آنکه چون نه محتاج الیه است در وی بهیست و تمیل شیطان خواهد بود اما اگر یکی را عادت کرد که بکشتن افسان اقتضای ظاهر آنست که کثیر فروش و اسباب مذموم نباشد مذموم همان است که برای مهابات و خیالات باشد نه رواه است و حسن بن علی برین

آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یظهر الله یوم القیمة و نظریکنند خدای تعالی نظریط و عنایت و توفیق است و علی من باز آید و

به بوسی یک یکیش از آن خود را و دراز سازد به بطریق دیگر و اسراف و طغیان بنحیت ازین قبیله معلوم شود که اگر ایشان هر طریقی بود حرام است
و لیکن مکرده است که اوست تزیینی را که بجهت مدعی باشد مثل مرض و بدودت باید که مکرده نیز نمود چنانکه در فصل ثالث نیز باید دانست
اعلم به متفق علیه و سخن این عمر ابن عمر بن ابی صلی الله علیه و سلم که قال من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله اليه يوم القيمة و یکیکه کند چنانچه خود را از
خیلاء بنظر غایت کند ضدای تعالی بوی وی روز قیامت خیلاء بضم خاء و فتح یا مدحی که و طغیان و خيلاء بضم ییم و کسر خاء و سکون بای تعالی
نیز به همین معنی است به متفق علیه و و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جازاه من الخيلاء و دهم اذان عمر است که
گفت انظر عذرا انما انکره وی یکیش از آن خود را و بکنجه و طغیان میگفت به حست به و فرموده شده اودا در زمین به و فوج علی بن ابی طالب
الی یوم القيمة پس آن مرد فرمود و در زمین تار و قیامت و بجلجله حرکت باضطراب و صوت و این مرد امثال و ابد که ازین است
بود که در وقتی وقوع باید و احتمال دارد که مردی از ائمه ماضیه باشد که بخيال گرفته باشد و این قول صحیح است و لهذا بخاری این حدیث
را در ذکر شی اسیرسل آورده که قال الطیبی و بعضی گفته اند که مراد بدان قارون است و در او الهجاری و سخن ابی هریره قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اسفل من الکعبین من الازار فی النار و چیزی که باشد پایان ترا در شتابانگ از ازار و در آنش و دروغ
است یعنی آن پاره از قدم بر شتابانگ که بروی از اسیرسل است و بعضی گویند یعنی آنست که این فعل مذموم است و از افعال اهل شتاب
که قال الطیبی و در او الهجاری چه تنبییه بدانکه هر دو اسباب اکثر در ازار و در دو یافته و دعیه بشاید در آن آمده تا آنکه فرمود سل از ازار که نماز
میکنند و با عادت نماز و وضو چنانکه در او اصل کتاب گذشت و در احادیث آمده که در شب نصف شعبان همه از بیدار شوند الا عاق و
و من فرمود سل این را و متفق آن است که اسباب در جمیع ثیاب رود هر چه که زیاده بر قدر حاجت و وقتی سنت بود اسباب است و باعث تخصیص
یا از بجهت گذشت وقوع اوست هر لباس اکثر مردم در عمدت و در او ازار بود و در فصل ثانی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که انظر فرمود
صلی الله علیه و سلم الاسبال فی الازار و التخصیص و التعمامة من جر مناسینا خيلاء الحمدیث و در حدیث اول از ابن عمر که پیش از این حدیث
ذکر شد هر ثوبه طلق و افق شده و غیرت و در ازار تا نصف ساق است و از ازار آن حضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین بودی و فرمود ازار
نوسن تا نصف ساق است و رخصت با مالای پشت انگ و حکم و امان قبا و پیر این نیز یکسان است و سنت در کسینا تا بند دست است
و اسبال و در عمامه یا اسبال عذبه زیادت بر عادت عدد او طول و غایت آن تا نصف خمر است و زیاده بر آن بر عت و داخل اسبال محرم
و این تویس و تطیل که در بعضی از دیارب عرب مشاعف شده است خلاف سنت است و هر چه از ان بطریق خیلاء است حرام و آنچه بطریق
عرف و عادت شائع شده و شمار قوی گفته الباس بر است اگر چه افرا و غالی از که است نیست و اسبال و زنان را نیز حرام است و در حق
ایشان نهائی بر مردان بقدر شیه و بقدر فراع که در شیه است نیز رخصت است بلکه مستحب است بقصد ستر که با بانی حدیث است علیه السلام
و سخن جابر قال فی رسول الله که گفت جابری که در پی پیاده صلی الله علیه و سلم آن با کل الرجل لئلا یکنه اذا نکره و مردم بدست
چپ زیرا که آن عادت شیطان است و اویشی فی عمل واحدة و زیاده و در و در یک کشن زیرا که در وی قباحه و مخالفت و قمار
و باعث خند مردم و اگر نسل بلند بود موجب خنرش پای و افتادن بر زمین نیز گردد و بعضی گفته اند که سبب حدوث مرضی در بعضی اعضا

سفلی نیز نگردد و چون پیش از انزال صابونی پوشیدن را بدو بگوید که تمام حس را در گرد و پویشیده گرداند و دستهایش را درون جامه و
تخت طاری از جامه بر نهد و که دستهایش را بر روی انزالان روان آورد و این لب لبه صاف انزالان گویند که کشاید و داخل هر سده و گشتن چنانچه صورتها
گویند رنگ صلب مصمت را که در روی پارگی و شکافتن قطعاً نبود و در او هر چه صحنه شنی مثل انساده بود و طبیی از او عیدیه قتل کرده که
هذه اشتمال صاف انزالان گویند که در گرد و بدن را یک جامه که باوی جامه میگوید باشد پس در او یک باب او را و بنده بدو و درش پیش غایب گردد و از وی فرج
و این جامه در شرح دلایلی گفته که مکره است اشتمال صاف در نماز خوان و چسبیدن تمام بدن است ثوب واحد و آنکه کشاید گندار و که از ان دست
بر روی توان آورد و در نماز تمام مشروط است که از ان پوشیده باشد و در غیر او مشروط نیست و از او چسبیدن ثوب واحد و یا مشکا ساد و یک طایفه
کاشفان فرجیه در حالیکه کشف کننده بوده و بر افکننده است از فرج خود و احتیاط آنست که بر هر دو سرین پوشیدن و ساقها را بر او
و جامه را با بهر دو دست بر پشت ساقها گرداند و اگر یک جامه که رداست بر بخرد داشته باشد و این وضع پوشیدن را باید کشف ثوب کرده باشد
پس مکره باشد از این جهت و در غیر این وجه مکره نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در پیش کعبه وضع احتیاط نشسته بود و او هم در
و غالب وضع نشسته بود و در غیر این است و آن جامه را که بدان احتیاط کنند چه گویند بضم حاء و سکون با و اگر یک یا پوشیده بود و آن ردا و او پیش
بعثتی که با احتیاط فرج کشیدن نگردد و جائز است بپوشیدن او و مسلم و عمن و عمن و ابن الزبیر ابی امامه در حدیث و روایت ازین چهار صحابی

چه نفر شادوم آدم آرا بسوی تو چه گفتند حقیر من الفسار به مکر برای آنکه پاره پاره کنی آزار هر پاره و پاره را و اسمی که زنان سرخو در ایران پوشند قسمت
کنی آنها را میان ایشان چه متفق علیه بود و در روایتی بجای من الفسار بین القوا طلم آمده و در اول جمع فائمه که چند فاطمه در خانه امیر المومنین
جمع بودند اول فاطمه زهرا اتول بنت رسول الله و اصفیه و وی صلی الله علیه و سلم و علیها و دوم فاطمه بنت اسبر بن هاشم و ثانی فاطمه بنت
اعلی و جعفر و عقیل و طالب که آنحضرت و در شان بی فرمودای امیرای و وی را فضا ئل ترجمت و وی اول اشیه است که از این چهار
را با شمی بیوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سیال شده و بعضی گفته اند که ثالث فاطمه بنت ولید بن عقبه ابن ربیع است که از آنکه
مهاجرت نموده بینه آمده بود و اول صحیح تر است چه اعطای آن حضرت با اطمینان نبوت سلام الله علیه و جمیع قریب تر و ظاهر تر است
و عن عمر رضی الله عنه ابن ابی صلی الله علیه و سلم عن ابن عمر رضی الله عنهما آن حضرت نمی که از پوشیدن جامه حریری یا فرششی یا الالبه که مکر
انچنین یعنی این مقداره و در شرح رسول الله و بر داشت نیز بخدا صلی الله علیه و سلم نه از برای تعیین اشارت بکذا و بیان مقداری که
از لبس حریر اصعبه الی و لایسته به و دو انگشت خود را که انگشت میانه است و انگشتی که متصل است از اجابت در انگشت به و فتمها
و پیوست این هر دو انگشت را یکدیگر یعنی این قدر جویر اگر در لباس باشد مباح است چه متفق علیه به ازین حدیث اباحت مقدار
و دو انگشت از هر یک معلوم شد و از روایتی دیگر معلوم میشود که زیاده بر آن تا مقدار چهار انگشت نیز مباح است چنانکه گفت به و فی
روایتی مسلم خطیب با مجابیه بود و در روایتی مسلم را آمده که عمر رضی الله عنه خطبه خوانده بجای بیجم و موحده و تثنائیه که شمری است از
ولایت شام به قتال نمی رسول الله پس گفت و خطبه می که در پیش خدا صلی الله علیه و سلم حق لبس الحریر به از پوشیدن حریر به الی
موضع حبیبین اولی است و از این به که جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح است شاید که در وقتی زیاده بر دو انگشت
مباح نبود پس از آن رخصت که در چهار انگشت و نه سبب ظهور عطا آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و نه سبب خفیه نیز نیست
و هر دو وجود اندک آنست که یکجا بودند آنکه اگر هیچ گفتند و تمام جامه با یتقدیر برسد به و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها انها
جیه طیاره که روانه بود از اسما و بنت ابی بکر آمده که وی بیرون آورد این ششم جیه را که او را طیاره که روانه گویند طیاره جمع طیاران که
بعضی چادر است و طیاران نفع لام بعضی شانه ای نام گفتند لفظ معرب است از طیاران بعضی گفته اند طیاره جمع طیاران که
و طیاران و این جیه سیاه و مدور باشد که تا فرو برد و در ایستادن است و کمر و زینت است بکس است لفتح کاف و کسر آن معرب شد
که لقب پادشاه فارس است و نسبت بوی کسری خوانند و کسری زانی بنیادیات الف و نون نیز گویند به لمانیته و بیاج به در این
جیه را البته بود از دنیا بکسر لام و سکون با قله جیه که نموده پیش بجای حبیب فیض به و قریباً مکتوفین بالبیاج به و راوی حدیث
میگویند که دیدم و فرج منی دو کفش و کی و پارگی آن جیه را که یکی از پیش بود و دیگری از پس چنانکه عادت است که در بعضی جیه که در
هر طرف دامان وی پیش و پس شق میکنند پس میگویند دیدم هر طرف دامان او را مکتوف بر بیابانی دوخته شده بوی اصل یعنی مکتوف
گفته و در بعضی کاف و گفته بر هر طرف و حاشیه بخر را گویند اگر مستطیل باشد آنکه انجم گویند چنانکه گفته جامه و اگر مستدیر بود بکسر کاف و
چنانکه گفته ترازو و این نفع نیز آمده حاصل آنکه حبیب و دامان این جیه را از حریر پاره حاسا خسته و دوخته بودند و از کلام نهاده و در انگشتی

استیسا بان نیز مضمون میسر و گویا معنی گفته اند نزدی این است اگر چه در حدیث این ذکر و طرف دامن است و پس به وفات
نزد اجتهاد رسول الله و گفت اسما این چه چیز پیشتر خداست به صلی الله علیه و سلم کانت عند عائشه بنی بود این چه نوع عایشه به فلان
مخضت فقصتها بئس هرگاه وفات یافت عایشه که نهم کن آن جبر را و پس رسید آن جبر را هر آن است که از عایشه به پیش رسیده باشد
که خواهر آن یکدیگر اند و عایشه را جزوی و وارث نبود و دیگر او را و بود که رضی الله عنه پیش از عایشه فوت کرده بودند و کان النبی اکملت
اسما که بود پیشتر به صلی الله علیه و سلم علیها بی بی پوشید این جبر را به فسخ ففعلها لرضی الله عنه بی بی شیم این جبر را برای عیال
بطلب شفاعی بود و راه سلم به عرض اسما از بر آوردن این جابر و نمودن آن بدو هم انکار نیست و برکت وجود این جابر شریف بود و نزدی
و بیان آنکه جابر که از ابرجیر پاره با بن طریق و دختر باشد درست است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا پوشیده اگر گوئی که در فصل ثانی
و حدیث ابی داود و از عمر بن حصین بیاید که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم لا یقبل فی الکفیف بالجر بر لب این حدیث منافی آن باشد
جواب ازین اشکال بخند و چه گفته اند یکی آنکه حدیث عمر بن حصین ممول است بر آنکه قدر که از حدیث زیاد و بر جابر انگشت باشد که حضرت
و درین حدیث که عمر بن حصین بیاید که حدیث عمر بن حصین است و در حدیث اسما اصل جواز و حضرت و بعضی گفته اند که تحمل و ترفه و فیض بیشتر از
جبر بسیار خفا که عادت است اما جواب فسخ یکی ازین بر دیگری موهبت چه قول فسخ را تا به تاریخ معلوم باید که تاریخ موهبت از منسوخ بهر
احتمال و حبان قائل بدان توان شد یا آنکه منسوخ حدیث اسما صحیح و نه از حدیث رضی الله عنه از ابدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم خفا که گفته
برای بیان جوان و نوا بحت بیرون آورد و وجود اگر منسوخ بودی ازین جهت را و نبودی اگر آنکه گویند را و علم خود و بدو و نعم خود و خود و این بی
بعید است یا گویند خود و بی جبر از بعضی از برای انکار تبرک و تین بودن برای بیان جواز لبس نعم قول منسوخ حدیث عمر بن حصین
و لیکن تاریخ معلوم باید که اگر برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که شاید یکی منسوخ باشد و الله اعلم به و معنی لیس قائل فسخ آن
صلی الله علیه و سلم گفت از حضرت که دو مباح گردانید آنحضرت به لا یرید و عبد الرحمن بن عوف فی لبس الحریر به زیر بن العوام علیه السلام
بن عوف را که هر دو از عیال پیشتره اند و پوشیدن جابر از پیشی به آنکه بهما از اجبت خارش بدن که لیفا را بود به پیشتر علی و این
خارش بدن از اجبت کثرت قتل بود چنانکه گفت و بدو فی رایع سلم قائل که گفت انس به آنها شکوا القمل به درستی که زیر و عبد الرحمن علیه السلام
کردند و بعضی غرور است پیشتر قتل فسخ قات و سکون میسر پیش و حجت آن است فی بعضی قات و فسخ و فسخ میسر میسر میسر فی بعضی القمل
پس حضرت و ادایان را و در پوشیدن بر این بی ای بر نشی به آنکه بکسب حکم عمارت نیز گزیده است آنکه بیاس است مختلط صغری بختره
مخالطه و مست و طب مخالطه و ملج بدو هم حدیث آن و را غلبه حوالی آنکه است اکل طعامی ملج حریت و ملج و توایل خار ه است
و علی آن در کتب طب مذکور است و گویا اگر کثرت قتل پیدا شود و گفته اند که حکم که با این صحابی بود از قتل بود و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم خارش غلبه قمل را ساقا به پیشتر این حدیثی فرمود و گفته اند که از احسان جبر بر توبت قات و نفرح آن و دفع غلبه و او
امر اضعی است که از ان پیدای آید و آن گدوم و ترست و بعضی میگویند مبتدل و در ان اصلا چیزی ازین پیشتر نیست لاجرم از احکام و
و اشکال آن نافع بود و بسبب لاست قمل در ان جای گیر و در و جبر گفته که بر شیم جابر مرفع است و پوشیدن آن منع میکند قمل را و در و جبر

[illegible]

یعنی بگوید مستحکم ایان عرض متع و زمین اهل کثاده و فرخ غیر نباشد و همچنین نیز صحیح است اما آنکه این جماعه دلیل آنکه بر او اوده و همچنین که از ایشان
 کلاهها که بر سر ایشان نهاده اند نیست زیرا که چون پوشیدن کلاه و فضیلت آن از ایشان و در ویدایه است چنانکه باید و در حدیث که عمارت بر کلاه غافل
 است میان او و شتران پس بر این حال و در بندی استی باید کرد و عمن ام سلمه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمنی صحنی که از ایشان
 گفت ام سلمه حضرت را و گفت که بر آن که حضرت حکم از آنرا کرد از دنیا بد ساخت. غافل که یا رسول الله پس چه کار کنند زن چیست حکم از آنرا یعنی اگر
 در آن کند کشف عورت لازم آید. قال تری شبرا که گفت حضرت در جواب ام سلمه فرمود و گذارد و در آن کنند زن از ایشان را یک شتر یعنی یک بدست
 زیاده و شتر از آنرا مرد و نکشت عمناء پس گفت ام سلمه اکنون که یک شتر و از آنرا زاد و دو کند هنوز احتمال نکشتان عورت را و در بدست
 ساق وی مثلاً قال غدا ما گفت پس اگر نکشتان گرد و عورت وی و در آنی که شتر خانه مکن و در آن یک گز که در شتر است. لا تری علیها زیاده
 نمک بر یک خراج مثلاً اگر از آنرا مرد نکشت ساق اعتبار کنند و در آنی که یک گز البته موجب شتر گرد و در آنرا زن و موجب سبال باشد و اگر بایان تراز
 نصف ساق خراج بر بند و در آنی که یک گز است کن و یکدراغ خود اگر نوزاد بر او پس زیاده بر آن چهارم باشد. و رواه مالک و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه
 این حدیث را این جماعه از ام سلمه روایت کرده اند و فی موطاء الترمذی و الترمذی و النسائی عن ابن عمر و در روایتی مرند بنی و النسائی را از ابن عمر نقل میکنند که
 فقالت اذن نکشتان اقدامن یعنی چون حضرت حکم کرد که از آنرا زن یک شتر زیاده بر از آنرا و باید گفت ام سلمه اکنون نکشتان مسکرو و با یکایان
 بجای آن عبارت که در روایت سابق آمده بود فقالت اذن نکشتان عمناء. قال گفت آنحضرت غیر خمرین در اعلایان و علیهم پس مگر از آنرا
 و در آن نکشتان دراع و زیاده نکشتان یکدراغ بجای آنکه در روایت سابق آمده قدر اعلایان بر علیهم یعنی یکی است و عبارت مختلف و عمناء
 بن قریه عن امیه مروی است از حواصیر بن قریه مرفی تابعی اعلی عالم عالم زاینده شد یوم بل از پدرش قریه بن ابیاس صحابی کینتاه و ابو سعید بن قریه
 از آنحضرت وارد وی پیش از آنکه آیت النبی گفت قریه آدم غیر را صلی الله علیه و سلم بنی بر طاس منفریه و در قریه از غیر برای امیه السلام
 فیما بعد پس بیعت کردند آن قوم آنحضرت را و او را نه مطلق الا از راه و حال آنکه تحقیق بود آنحضرت در آن حال کثاده که کلاهها بر این نهادند
 بدی فی حبیب مقصود پس در آوردم دست خود را و گریان بر این آنحضرت چیست الخ تم پس مساس کردم مهر نبوت را که میان دو کتف خریف
 وی بود و رواه ابو داود و جبر الکریم فیصل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سینه مبارک وی بود چنانکه حدیث بسیار بر آن دلالت دارد و علی
 حدیث تحقیق این آمده است و نبی است عمناء و یا عرس خلفا من سلطت از ابتدای من تا اقصای مشرب بر آن و در حلال الدین سمی گفتند که
 بعضی از مردم که نزد ایشان علم نیست نیست گمان بردند که گذشتن حبیب فیصل بر سینه بدعت است انهمی و چون در وضعی از دیار عجم بر سینه
 عادت نیافته بعضی از فقها بگویند که آن حکم کرده اند از جهت تشبیه نسا و نیست از چنانچه ایشان گمان برده اند و شک نیست که این عادت
 است و معتبر اصل است و در عرب آنچه مشاف و مردان عجم است عادت نسا است و با تحقیق آنست که گریان بر این نبوی صلی الله علیه و سلم
 بر سینه بود با دلالت این حدیث بر آن چنانچه سمی گفتند غالی از غفائی نیست و شاید که جویش نیست که بر تقدیر وجود از آنرا بر کتف چنانکه
 بعضی فقها گویند و کثاده بودن آنها بر آورده و دست برای مساس خاتم احتیاج نباشد بلکه ظاهر آنست که خاتم برین غیر ظاهر
 و مشکوف باشد و پس و بی مختلف در آورده و دست میسرفا هم و عمناء کسر حق النبی صلی الله علیه و سلم قال لبسوا الثیاب البیض

در حدیث

و نیز بعضی علما مباح و از بعضی صحابه مثل طلحه و زبیر و عیسی بن یزید آن نقل کرده اند و شاید که پیش از این باشد و الله اعلم و در باب یک و نیم
 حلقه است و نگین زیر که دوام فایده است و تفصیل در آن در باب یک و نیم مایه و متن بعضی قسمی و دیگری که از پوشیدن ثوب قبیضی است
 و کبریا کرده و تشدید پسین جمله منسوب بعضی معنی است از زمین و هر دو بعضی شریعت گفته اند یعنی از آن بر تقدیری است که از حریر باشد
 و طبعی گفته اند آن ثیاب زلفان است و خط و تحریر و کمالی گفته اند ثیاب مضطرب است که در وی حریر است بر مثال ارتعاج و ثیاب مضطرب
 گویند که در وی خطای بعضی باشد مثل اضلاع یعنی استخوان پهلوی که آنانی است که در وی حریر است و الباقی و دیگری که از میان جمع
 که معنی و ساد و صوفی که برین راست گفته اند چنانکه حدیث عثمان بن حصین و تحقیق الکاتب الاربعون معلوم شده و رواه الترمذی و ابوداود
 و النسائی و ابن جریر و در روایت ایشان بسیار تطلق واقع شده و محمول است بر تنگدینان گفته و فی روایت لابی و ابوداود و ابن جریر
 یعنی ستر اغنیای چنانکه گذشت و معنی بجا و قیامی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تکره الخمر و لا الخمره سوا ان شربوا و لا تکره الخمره
 باین طریق که اگر برین اسپ نبند و بران سوار نشود چنانکه ظاهر لفظ است و ساقها معلوم شد که بعضی معنی جلوس بران نیز گفته اند
 رواه ابوداود و النسائی و دیگران نیز بعضی معنی می باشد و در قاسوس گفته جاسه معروف است و در نماز میگویند که در زمان سابق
 نام جاسه بود که مشرب از صوف و ایشم و آن مباح است و صحابه و تابعین عنوان الله علیه و سلم محمد بن زبیر و شیده انلیس بنی از اولاد شیده
 یا حاجم خدیجه بود که بطریق کبر و خیار از برین اسپان بنیدازند و گفته اند که اگر از آن بود که الان معروف است آن خود میراث شیده
 و حرام است مطلقا و برین معنی محمول است و در آن حدیث که آمده در آخر زمان نومی بنیدانند که اسحلی گفته و در حریر و گفته اند که این
 در زمان نبوت پیش از آن انبیا پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در مطلب المؤمنین گفته لبا لبس لبس الخ و گفته که کفر اسم داب است و کبر
 که بر پوست و می خرمی باشد و وی نه از جنس حریر است و هر چه بر لبس حریر است و خمری است و گفته اند که کبر اسم داب است و کبر
 گفته است که در زمان انسان نام جاسه بود که از موسی آن حیوان بگری بود که او را بر کی کند و گویند اما معروف در زمان ما از حریر
 درست مساوند لبا و جاسه که از فی السراجه انشأ و اما تکریر کبرون بعضی آنرا جمع فرموده و در بعضی کسان مخطوط پس بنی از آن بر آن
 نیز می باشد که بهجت زینت و خیار و کبر برین اسپ پسینند از آن و اگر بر آنند که جمع فرست معنی سب معصوف و در اولاد آن است که
 برین بنیدازند و برین وجه گفته اند که جمع نمونر است و نماز چنانکه در حدیث سابق گذشت و معنی رکوب یا رکوب و میگویند که جمع نمونر
 چنانکه نمونر است نمونر آمده است و برین حدیث نیز روایتی بجای نمونر آمده و این قریبه است بر آن که نماز بعضی دوست و
 فی القاموس المکرر کتب معصوم و در حدیث و آثار و تفهیم و نمونر بن عمار بن عازب ان النبی صلی الله علیه و سلم می فرمود
 الخمر و روایت است از ابن عازب که آن حضرت نمی کرده از شیره و عمل شرح این حدیث معلوم است چون قید مکرر کرده و معلوم شد
 که مطلق محمول بر پوست چنانکه گفته شد و رواه فی شرح ائمه و حسن ابی شامه التیمی و کبر یا رکوب سکون معجم شامه صحابی است و در
 وی انشاء است بعضی عماره گفته و بعضی را فرغ بن شیری بن عوف قد آورده و با خود فرمود و در آن حدیث که در آن حدیث
 و کفر بن و قال تری فی النبی صلی الله علیه و سلم و علیه یونان اخضران و گفته اند آن حضرت را احوال آنکه یونان حضرت و در باره شیده

حرام است هر کس از آن بزدان امت سر بر آید و راه احمد و ابو داود و النسائی و عمن حماتیه ان سول الله صلی الله علیه و سلم نمی خور
 و کوب و بوی نمی کرد آنحضرت از سوار شدن بر پیوسته نمودن شتر آن گذشت و عمن لبس الله یسب و منی کو از زین شدن علماء الاعطال
 مگر چیزی تسکینه برین کوه شده و قطع و راهی بماند کوه و در ناقص نصیرا گویند بیان جنت لیکر کوه اندازد البسی بلیس بلیس شتر
 سبب تمیز یا حلقه که بنده و دمان بینی و دمان آن و فسیله کرده اند اندک را با پنجه واجب نماید و در وی زکوة و تکمیل اندک از زینب بقیار
 تخمیل کرد از زینب شتر سوار گشت از آنکه گذشت و طبعی را از بوسه ایمان خطابی نقل کرده کنی با اشتغال صرف به نسا است نه جلال
 یعنی کرده از لبس شتر بلیس مگر قطع که آن حلال است و مرزنا و حکم از مردان هنوز برین می و اگر است و بطبعی گفته که این توجیه
 حید است و لیکن لفظ حاجت آبی است از فوق و تمیز میان مردان و زنان چنانکه نمی از کوب نموده که ترین او است استی پوشیده مانده
 که اگر احادیث دیگر را که دال اند برین مذکور از زینب اثبات قرینه بر اراده نمیشود و دارند و برین باشد و در طلب التعمین از باریه و کافی
 می آورد که بلام و رکاب و بار دم چون مقتضی باشد و جامه که در وی کتاب از زینب نیست و در سوار شدن برین مقتضی است
 برکتی مقتضی فیک جای نشستن دست گرفتن فسیله و جانتر است نزد ابی حنیفه و ابو داود و نسائی گفته که کرده است و قول محمد کاسی از جوفه
 روایت کنند و کاسی ابی یوسف و برین خلاف است که او ایند آنرا در شتمتیر و جی و حلقه آنگونه و دانند و معصوم زینب مقتضی است
 که در وی کتاب نیست فسیله است و در آن حلقه آنگونه است که بر کوه آن بدونه آنچه بوسه است برین زیرا که وی کرده است و اتفاق و از
 در خالص جیب است اما تموی که باب طلاء باشد که و نیست نزد ابی حنیفه از آنجا و زینب در مثل منطقه و حلقه نمیشود کرده است زیرا که فسیله
 استغنا است از آن اصل استعمال زینب فسیله حرمت است و فسیله کافی است و ابو داود و النسائی و عمن بقیه ان
 صلی الله علیه و سلم قال لریل علیه خاتم من شتر و روایت است از زینب سلمی که آنحضرت گفت مردی را که بود و بر او انگشتری از برنج
 که بنده ی زبان آنرا بیل گویند و او را شتر گویند و گفتین از جنت متسا هستند و اظهار در زنگ پس آنحضرت با نمر و ابی بکر قریب گفت
 مالی اجود نک هیچ الا صام چیست که می یابم از زینب بیان و این از جنت ان فرمود که بیان از برنج و مساند فسیله و برین جنت
 آن فرمود و در آن زینب و آن انگشتری را تمام جبار علیه خاتم من حدیده پسته آمدن و مرد و حال آنکه بود و بر او انگشتری از آهن و فقال و لیست
 آنحضرت مالی اری علیک حلیه اهل النار چیست و اگر می نیم بقوله و بر او شتر و زینب و فسیله و پس مداخلت آن مردان
 انگشتری را فقال و لیست گفت آن مرد و رسول الله من ای شئی اتخذوا از برنج پس آن انگشتری را فقال و لیست فرمود آنحضرت
 من حق و بساز از زینب و و لا تمیز متفالا و تعلم کن انگشتری را تا بشقال بلکه از آن کن و این بیان اولی و احسن است زیرا که اصل
 در زینب فسیله حرمت و اگر است است پس از قدر ضرورت زیاده نباید و هم از جنت پوشیدن و در انگشتری و زیاده بر آن مکوه است
 و لیکن سابق انگشتریهای متحد کرده نیست اگر نبویت پوشیده و راه الترمذی و ابو داود و النسائی و قال علی بن ابی حمزه و صحیح محمد بن حنفیه
 رسید و در حدیث صحیح آمده است و عمن سهل بن سعدی الصدوق و باب محمد و ان البنی که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم قال لرجل مکة آنحضرت گفت مردی را که کلخ زنی میخواست و التمس و طلب کن مالی را بخر که و و لو فاعلم

فتح ما یومر به من استعطی الفیوم الکملاب بریده شدنی اوروز کلاب بضم کاف نام منوی است که در سکا واقعه شو بود از ایام عرب و فاتح انفا
 پس سخت عرصه صورت منی بمن فقهه انقرو و فاشن علیه پس گنده شدنی انقرو بر عرقیه فامه الهی صلی الله علیه و سلم ان فحدا انما من بی حکم
 کوادر انخفت که سار منی اظلمه که ان که فاشن و بان حدیث سیاح ساخته اند که علماء ساقن منی و مضبوطا که اندین و در انما بان چنانکه در خبر
 حدیث معاویه الله تعالی کانت و رواه الزمری و ابوداود و النسائی و عمن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من حب حبک
 کیکه دوست دار که حلقه بند از دینی یاد گوش مثله و حلقه انگشتی بی نمین اگر نیند و ابل معلق نشتری را که حلاست کرده باشد و او را حلقه
 پیش نماید که بر کینجو اگر بپوشاند جید و دست خود را از ولد باز و ج حلقه من نار حلقه از آتش و فوخ و فلو حلقه من و پس گوید حلقه من
 اورا اظلمه منی حلقه طلا پوشانید ان اجزا این است که پوشانیده بشود و او را حلقه آتش و چنجه منی قول را که فرموده و من احب ان یطوحن
 طوحن منی که کسی که دست میدارد که گردن اندازد دست خود را طوحن از آتش و فلو طوحن منی پس گوید که طوحن سازد و ان
 اورا انطلا و من احب ان یسوی جید سوار من نار و کسی که دست میدارد که پوشانده دست خود را دست و من ان آتش فلو
 سوار من منی پس گوید که نیند از دور دست وی سوار انطلا و لکن حکم بالفقه و لکن بر شما که نیند و یوری که سار از انقرو سازد و ان
 و یلع و لب کنیده و لب سار از دوری اشارت ست که زینت و زبور دنیا و اعل امود لب ست اگر چه سیاح ساخته اند
 یا چون بازمان زبور العیب بازی میکند که با این امود لب باز یوسند رواه ابوداود و عمن اسماء بنت زید ان رسول الله علیه
 و سلم قال یا ایها القلوب اسر زیکم بهند و جو بشد و گردن و قلا و من منی سب و قلا و رواه انطلا و قلوب فی خضه با بته شود و گردن ان
 زن و سلسله من انما یوم القیمه مثل قلا و انطلا که پوشیده قلا و آتش و در قیامت و ایما و اقره حجلت فی از نما خرماس و سب و و نیک
 گویا در گوش خود حلقه انطلا و خرماس بضم خای حمید سکون را حلقه صغیه که در گوش اندازد زبور گوش را خرماس گویند چنانچه زبور گردن را
 قلا و حجل العبدی از نما سار من طلا یوم القیمه و گردانده شد چنانکه گوش ان زن مثل حلقه که از طلا کرده حلقه از آتش و در قیامت و فلو
 مجبور قلا و صغیه معلوم و در خرماس قلوب ست و یا چون زینت اظهار ان گوش و از دست اسناد و قیامت جز ان بقهر و طوحن
 تعالی بی واسطه مستقیم الله و الله اعلم رواه ابوداود و النسائی و عمن خت فلو حلقه و در ولایت انخاف هر کیم حلقه با بود و ان سوال
 که خیر یا صلی الله علیه و سلم قال انما یوم القیمه ای که در زمان و ان لکن فی القیمه ایما نیست و شما را در انقرو و حلقه و انما یوم
 و لکم شد و خرماس زبور سار من طلا یوم القیمه و زبور انقرو و حلقه که در زبور طلا و انما ایما که باشد ای که در زمان و سار
 این است که لیس مثل قره نیست انما زیکم بهند و حلقه انطلا و زبور سار و طلا را که سار و انما ایما که باشد ای که در زمان و سار
 کرده شود و سب و بان تقریر که ایما اول منی انخاف و انی ایما و انی ایما که در حرف فیه اگر چه در حرف فیه باشد زبور دست آید و رواه ابوداود و النسائی
 و انکه حین اعادیت و عید ربیب شب فاشن و در ان طوحن و فلو و عال انکه بر و سب و انما ایما و انما ایما که باشد ای که در زمان و سار
 بر انکه فلو حلقه و در ان طوحن و فلو و عال انکه بر و سب و انما ایما و انما ایما که باشد ای که در زمان و سار
 در انکه بر و سب و انما ایما و انما ایما که باشد ای که در زمان و سار

که نام یکایست ولیکن گمان سیاه نیست بلکه سرخ مایل بسایه است و آنچه بعضی میگویند که سیاه است و در غیر باب
 خضاب سیاه شده باشد چنانکه در فصل ثانی میآید و بالجملة خضاب چنان اتفاق جائز است و بخار در سوا و جرم است و اگر است
 کردن دست و پا بپوشانند و در آن وقت خضاب لباس بدست می آید و در دست و پا بپوشانند یعنی از خضاب خالص که البنی گفت
 ابن عباس بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم صحبت موافقه اهل کتاب. دوست میداشت موافقت اهل کتاب را. فیما لم یفرقه و در حکم
 که خطا باب کرده اند شده است و در آن نازل نشده است بر پیغمبری و کان اهل کتاب یسرون الشعاریم و بود و در اهل کتاب پسند
 میکردند و میپوشیدند و در آن بفرق و در آن سیم و بود و در شکران که فرق میکردند برای خود را سدل که شدنی و در آن
 موی سر که در و فرجه میپوشانند و در آن فرقی نیست و غیره و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم
 یسرون بفرق و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم
 قدوم وی بر پیغمبر موی بر پیشانی او را بجهت موافقت اهل کتاب که عادت ایشان سدل بود و سدل اگر چه ارسال شست و در آن
 و تخصیص سیاه نداده ولیکن ابتدا از فرق در ناصیه ظاهر کرده و باین جهت تخصیص که بطبیعی گفته و در ابد سدل اینچنین ارسال
 شست و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم
 شریف در اول سدل بود پس زمان قرار بر فرق افتاد پس بعضی میگویند که سدل منسوخ است زیرا که از باب آن است که جوع
 بآن یومی بود و چه آن حضرت مامور بود و در وقت اهل کتاب و در پیغمبری که مامور بود و در آن پس مخالفت ایشان نیز بسبب دوام
 و از بنیاستدلال بعضی از مفسرین باین حدیث بر آنکه شرح اینی سابق شرح ما است و ادام که مامور شدیم بخلاف آن اما در آنچه
 تبیین تصحیف ایشان معلوم نباشد و بعضی گویند که امتحان فرق با جهتا بود و از آن حضرت در مخالفت اهل کتاب چه وقت و اول
 اسلام بقصد ایستاد فلوب بود و چون بی نیاز گردانید و راقع سبحانه از ایشان و از تصدیقات ایشان و غالب گردانیدن
 بر آنکه درین مخالفت که ایشان را در بعضی امور و ظاهر عبارت بحسب موافقت درین است که وی صلی الله علیه و سلم پیغمبر بود و در آن
 شریعت بودی لازم و حکم قسیمی و در بعضی احادیث آمده است که اگر تفرق میشد و باین فرقی می نمود و الا میگذشت از اجماع خود نوی
 میبودی و در سدل و در حال خود میداشت آنرا پس سدل فرق بود و جائز باشد بعضی گفته اند که فرق فضل است و الله اعلم
 بالصواب و عن ابن عمر قال سمعت البنی گفت شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمی عن انقرع نمی میکرد و از
 قرع قطع فاف و زای و بسکون را نیز آمده و قبل منافع گفته شد و منافع را ما انقرع و قرع چیست که نمی از آن کرده اند - قال
 گفت منافع بیکان بعضی اسلیمی است و در آن گفته و پاره از سر کو که و تیر که بعضی گفته اند شش و پاره و دیگر که بجال خود و غالب
 صبی بجهت جریان عادت است و الله اعلم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم و در آن سیم
 از مواضع متفرقه آن نمی راجع بفعول و بیای می چنانکه حدیث دیگر مطلق است بدان و بطبیعی گفته که اجماع کرده اند که است آن
 اگر در مواضع متفرقه باشد اگر چه بجهت خبر و در آن باشد مثل مداوات و غیر آن و گفته که است تنه می است و آنچه فرق و در مواضع

چنانکه آن فی نظر و سابق معلوم شد پس تخصیص ابرسم بحیث اولیم شان آن باشد یا بعد از این تسلیت از ابرسم است چنانکه اگر
 چیزی که فصل ثانی است ذکر است و در بیان و رواه الرزازی و حسن بن یزید ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من
 است از یزید ان رقم کما فی شهره است که آن حضرت گفت من لم یأخذ من شاربیه کسکه لیکر و از برت خود و بپشت نگذاشت
 آنرا علی بن سنان بنیست که آنرا بنی نیست و طایفه را رواه احمد و الرزازی و النسائی و حسن بن عمر و بن شعیب و بن ابی
 حنیفه و ان البیاضی صلی الله علیه و آله وسلم کان یأخذ من شاربیه و آنحضرت که میگفت اولیجه مبارک خود من عصا و طوطا و اسب
 وی و درازی وی یعنی از هر جانب لیسعه صلح میداد و تسویه میکرد بگوشتن من یکدیگر و از نشیند و بیرون می افتاد و این سنان
 نذر و با عفا و توفیر می کرد و احادیث امر عوان واقع شده چنانچه آنرا فصل اول است چنانچه فصل اعاج است و آن
 انطوایه است و تسویه و اصلاح و نهانی آنست بلکه گفته اند که اگر اصلاح و اخذ در قی ترک یافت و در از شد گفتن که ناه که در قی ترک یافت
 که سابق رواه الرزازی و قال بنی حدیث غریب و حسن بن علی بن حرقه یضمیم هم و قد شد بدراحتی آنی است و در اول کوفه یزید بن
 بعد و حاضر شد بدید و فی خبر جرحین را رواه حدیث است و باب البیاض فی شستن خلوق و ان البیاضی صلی الله علیه و آله وسلم را می
 خلوق و در آن میکند ان البیاضی بن حرقه که آن حضرت و در آن خلوق را که نام طبیب شهره است و در آن زعفران و جران از انواع
 و غالب است بر حکومت و صفت و فقال پس گفت آنحضرت و الک و ایا و یا و تر از فی هست و قال لا و گفت علی بن حرقه
 نیست و از فی و قال و گفت آنحضرت و فاعسله پس بشوی آنرا ثم اعسله پس بشوی آنرا بار دیگر و فاعسله بار دیگر و فاعسله
 بشوی مقصود از اینها آنست که شستن است ثم لایعجل فی فی یأخذ من شاربیه و النسائی و حسن بن عمر و بن شعیب و بن ابی
 است اگر فی شستن باشد که وی بگوید باشد یا از جامه بشوی یا بلبه یا بکوبی یا بپا یا بدم و در هر سه حدیث است اما اگر در خود استعمال کرد
 باشد معذور نبود و رواه بنی حدیث چنانکه وی را فرمود و همچنین بیان کرده اند و جلیان سوال را تا آنکه گریزی ظاهر است
 بماله معذور است چنانکه ظاهر حدیث در و همی آمده و حسن بن علی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یقبل
 صلوة رجل یقبل نمیکند خدا تعالی نماز وی را که فی جسدش شی من خلوق و در بدن و چیزی از خلوق آلوده و او پیش از
 و تمهید است از استعمال آن رواه ابو داود و حسن بن عمار بن یاسر قال قدمت علی ابی من سفر و گفت عمار قدوم او در مع بر آن
 و عیال خود از سفری و قد شفتت بید که در حال آنکه تنجین کفیده بود و در دست من و فلقونی و باشد بید لام پس خلوق لیسعه
 در پارک است و قصد خلوق را و ابو جعفران فی خبر عن جعفران و این در شستن خلوق است و اگر چه خلوق جز زعفران نبود و بگویند
 تخصیص زعفران که آنرا اشارت باز کتاب کرده و ابی و قد شد علی البیاضی پس را دم وقت بماد و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم سلطت علیه پس سلام کردم بر آن حضرت و علم بر علی پس از نذر ادب و جواب سلام مرا و قال و گفت و از هر یک غسل
 و از خاک بعد پس بشوی این را و در آن از خودی بر این آتش و از نیکو بخت عدم اطلاع بر عذر شستن بود و بعد معلوم
 آن بر خدا استعمال خلوق رواه ابو داود و حسن بن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طبیب الرجال

ما لم یخرج فی لونه خوشبوی بودن باید که چیزی باشد که پیدا بودی تا آن زمان باشد رنگ آن + و طیب گفتار را طهر و جفا یکی بود و طهر را
انچه پیدا بود رنگی و بهمان باشد بوی وی سابقا معلوم شد که هر رنگی است که در آن زینت و جمال بود چنانکه سرخ و زرد و گشتناز که
این در سخن است که از خانه بیرون آید اما اگر زرد و شوهر خود استعمال طیب گفته بهر چه باشد که کیفیت که باشد روا باشد + رواه الترمذی و ابوداؤد
و حسن بن علی قال کان رسول الله یوم یخرج فخره اهل علی علیه السلام یخرجون معهم من همل و تشد مکاف مفتوحه نام نوحی از
است و طیب منها استعمال میکرد و طیب زبان سکه و شمع البی گفته که سکه طیب معروف است که جمع کرده شود با وی
طیبهای دیگر را و از کوفی نقل کرده که قلاوه ایست از طیب بعضی گفته اند زینت ایست که تشیده میشود و در کمر یا از طیب و در کمر
طریق ساختن آن زیاده آن کرده و در شرح آن نقل کرده ایم + رواه ابوداؤد و عیسی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکنه و یخرج
راسه و هم از آن سر که گفته بسیار که و حضرت تیل لیدین سرخ و را و سرخ لیدینه و بسیار میکرد و نشان کردن لیدیه نشان کردن آن نیست
است اما آنکه بعد از بر وضو اترام میکند آنرا اصلی صحیح و درست نیست + و گفته القناع + و بود و حضرت که بسیار میکرد و قناع را که بکاف
کان ثوبه و ثوبیات + چندان آن چنانکه از جهت کثرت استعمال درین جامه شریف و سه کف قناع است
مثل جامه و عن فروش بود پس مراد بقناع طیلان که بدان قناع قطع میکرد و در سر می پوشیده و جامی سر مبارک از طیلان
این چنین پوشیده و بعضی گفته اند که او را بکاف است که مراد باین قناع نیز است که می گذاشت + و بر سر بکار استعمال این تا بکین نگردد و قناع
چنانکه سابقا در کتاب الیاس گفتیم و توهم نموده که جامه مبارک که پوشیده و بکین شل بودی بود زیرا که این معنی از این فایده که حضرت
داشتند + و رواست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست میداد به شمشیر مبارک و رواه فی شرح السنه و در ترمذی و در شمس نیز روایت
کرده و عن احمه مانی قال قلت لرسول الله صلی الله علیه و سلم علیا علیه السلام قد تمه گفت ام مانی که خواهر علی رضی الله عنهما است رضی الله عنهما
قدم آورده آنحضرت یعنی بکمر و زینت بر پا قدم آوردنی + و در اربع خدا بر بصره و ال همل و بود و آنحضرت را چهار کیهوی بافته و دوز
میرد و در جانب شمال + رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی ابن ماجه و عن عائشه رضی الله عنهما قالت اذا فرغت رسول الله
عائشه چون فرقی می نهادم بر بصره خدا را صلی الله علیه و سلم راسه سر مبارک را و فرق خطی که میان دو چشم می بیند چنانکه سابقا
معلوم شد بهر جهت می شکافتم و شق میکردم + فرقه فرق را و را عن یافظه + از زیاده سر که بجانب ناصیه آن موضعی است که می بیند
از طرف خطی که طرف خط فرق ازین موضع می بود و طرف دیگر از جبهه عمادی باین و چشم چنانکه گفت + و ارسلت ناصیه عین
و را میگوید و میگذاشتم سوی پیش سر مبارک را که ناصیه نام اوست میان دو چشم یعنی میگوید و ایند طرف فرق که بجانب ناصیه است
عمادی باین و چشم چنانکه می بود و نصف شمر ناصیه از جانب عین آن فرق و نصف دیگر از جانب بسیار آن همچنین تفسیر کرده اند
طیب پس فرق شل راه راست میشد از زیاده شمر عمادی باین و چشم و لهذا تفسیر کرده اند و قافوس سبز که میان سوراخ بود و
ابوداؤد و عن عبد الله بن قیس قال نمی رسول الله گفت نمی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من الرجل + از زیاده کردن و
که گاه چنانکه کرد و کند و روز دیگر شک کند + رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی + و در او می است از مواظبت کردن

و دیگر است یعنی در آن مقام که او را اهل عبادت تاضیع می نمایند و او را نشو و نما نگذردند که پس چرا نتوانست بر سر این مصلحت با نرسد
گوئیم که گفت این پنج بر کعبه است از اصل مغضی است و رآخته نشوید و چه رسد به نظر مخالف خطاب که ریاست و صفی است بر این سر
نزدیک باشد میان این آن دور و از نصف شبیل که از قصد زمین و تکلف باشد و رآخته از امام ابوحنیفه آنکه است و امام محمد گفته اند با این
فخرا خلق است الله اعلم عن حالش رضی الله عندها حالت کت غسل رانما و رسول الله گفت حالش بعد از دومین که غسل میکرد
من پیغمبر صلی الله علیه و سلم آناء و احد از یک آن وقت که نشسته بود و میان من و آنحضرت و این جزو آن حدیث است
که جاب الخس از کتاب اهل طهارت گفته است + دکان از شعر + و بود و آنحضرت را موی + فوق الجبهه بالای جبهه + و دون الوفه و
دو و راه الزمی + و از آنکه می رسد نام دارد جبهه بضم جیم و نشسته بر سیم + و در قطع و او و سکون فاوله که یکبار می نشسته بر سیم و یکبار بر وفه
گوشت طهر بین بین از گوش فرو آمده و نزدیک بدوش رسیده و امام فرموده اصح و تفسیر این لفظ این است پس میگوید که و آنحضرت
در آن وقت غرق به یعنی تا به بدن رسیده و فرو و دوش یعنی اگر گوش بایان تر افتاده یعنی که بر دوشان گوش دوش و گاهی جمیع متعلق
موی آمده به چنانچه در شواکل است قریب به شصت و نوزده در قاسوس گفته الجبهه بالضم جمع شعر الرأس و عن ابن الخطاطه صل من اصحاب
النبی صلی الله علیه و سلم و روایت از ابن الخطاطه که روایت از اصحاب آنحضرت این الخطاطه بجای مملای صلی الله علیه و سلم و الجبهه بالضم
بر این لایحه صحابی فاضل گوئیم که گفته العاصه و الذکر ساکن شام و خطه نام ما و راست بانام جبهه ما و در پیش + قال قال النبی + گفت
این خطه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لحم الرجل بنیک و روایت بخیریم + بضم جیم بنیک و روایت از اسحاق انقیلیبی است
وی نیز روایت از اصحاب آنحضرت که در حق وی فرمود بنیک و روایت وی + و لولا طول جبهه و الصالحه از راه + اگر نبی بود در آری موی
وی و فرقیست از نبی اگر چه در آری میگویند موم و بنیک نیست لیکن شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین موی و نبی و فرقیست
موی اصنام و درین جهت از فال وی شکایت فرمود و ببلغ ذلک ما یلین سید فرموده آنحضرت خیریم + فانه شرفه و بلیست
کار وی را به قطع به جبهه پس بدیکار موی خود را به او نیندازد تا گوشه های خود و رفع از راه + و بر داشت از از خود را به انصاف
ساقیه تا نصف بای هر دو ساق خود و راه او را و او و گفته اند که درین حدیث دلیل است بر آنکه اگر چه در اسلامان غائب است و می که
از کعب میگردانند تا نشو و نما و از آن باز آید و است و عن انس قال کان فی ذواته گفت الشریع و در او و بضم ذال مجله این
فقال لی امی لا ایز با پس گفت مرا و من قطع نمیکشم و نبی میزد آنرا بعد از آن سبب ما بر آن و بیان کرد و گفت + کان رسول
الله صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه از راه می گذشت و میگرفت آنرا بطریق راست بنساخته و باختر وان کنند پس بجهت
تبرک و تمیز آنرا نگاه میداد و در آن میگرد و و که بجهت طول جبهه که مذکور شد بجهت دیگر دست چپ را میبرد و این منافات ندارد
+ و راه او و و الفالی و عن عبد الله بن جعفر النعمانی صلی الله علیه و سلم النعمانی قال جعفر قلنا روایت است از عبد الله بن جعفر که
از فضیله صحابه و مشغول بهی باشم و در دو سخن و نبی نظیر بود که آن حضرت مملکت داد و او را و جعفر طیار را بعد از رسیدن خبر شداد
وی رضی الله عنده تا سه شنبه گذشت از آنکه که میگرد و در دو سخن و نبی نظیر بود که آن حضرت مملکت داد و او را و جعفر طیار را بعد از رسیدن خبر شداد

ابل خاندان حضرت بود فاطمه یعنی سر بر او واقع کرده و از هر جانحه شده پیش فاطمی آمد و غلبه می بایست گفت با وی گفت و وحشی گفت که
 کرد و او را سبک کرد و دروغ می نمود و اول من بدخل علیها و بود اول کسی که می در آمدن حضرت بر وقت قدم از سافرت فاطمه گفت
 من غزاة یبقی و هم آورد آنحضرت از جنگی که با کافران کرده و وقت علقه و وصال آنکه چنانچه داده و آنحضرت بود فاطمه سه ساله که می رسید به پای
 او شتر که بر سرین پرده را شک او می ست که کس گفته است که علی باباها بر در خانه خود و حلت الحسن الحسین و و آراسته بود فاطمه حسن و حسین
 و پوشانیده بود ایشان را قلیچان بفتح قاف و سکون لام دو ستوانه من ففسته از قهر و فقدم ایمن و هم آورد آنحضرت و علم و عمل و پیر
 نذر آمد یعنی بر فاطمه نادان کرد داشت و خلعت ان مانع ان یخل مارا می و یکسان بر فاطمه که پنج یا نه از آنحضرت را از آمدن بر و
 چیزی ست که در یازدهمین پرده بود و پوشانیدن و ستوانه حسن حسین و خلعت ان مانع ان یخل مارا می و یکسان بر فاطمه که پنج یا نه از آنحضرت را از آمدن بر و
 و جدا کرد و دو ستوانه را حسن حسین و از هر دو کدک یعنی امام حسن حسین و فاطمه و مناه و برید یکی از ان دو ستوانه
 رایشان علی را که دو ستوانه بود از انامین و فاطمه اهل رسول الله پس فتنه بر او امام که پیش خند و صلی الله علیه و سلم یکسان و دو حالتی که
 میگردید فاطمه و مناه این عبارت را و وحشی گفته اند یکی آنکه گرفت آنحضرت را بنی از ان فتنه و شفقت و هدایتی بر حسن و حسین و دیگر آنکه
 گرفت آنحضرت آن و در یازدهمین حسین این معنی مناسب است بقول وی که گفت و فقال یا ثوبان ای پس گفت آنحضرت انی بان
 انوب بند ابی ال فلان و بر این زویر را کتب و فلان کی از او فرمای خود را نام برده ان سهولار امل و زیر اگر اینها اهل اولاد من اند
 که و کرده می پندارم و ان با کلا و الیاسا تم می حیرت که دنیا که بخورند و خود را آنچه خوش آید ایشان را در زندگانی ایشان و در جهان یعنی اند
 گیر از طعام بای خوش می پندارم با سها تفکیر می یا از اکل الیاسا که نایب است از لذت گرفتن و نعم کردن بلکه اختیار سکنه ایشان انفق
 ریاضت چون آنحضرت در امر و منی و وعد و نصیحت شدت کرده و شکسته ولی و فرستاد فاطمه را قصور کرده و مقام التفات و شفقت و محبت آورده
 فرمود یا ثوبان انتر فاطمه ای ثوبان بخیر برای فاطمه قلماده من عصب کون سبک را از عصب سح عین سکون صا و حلتین و سوار
 سرج و و خود و ستوانه را از طایع و رواه احمد و ابوداود و بد آنکه شاعران اختلاف کرده اند و فاطمه عصب عجب با عصب سبک است و بعضی آنکه
 است و در کتب بنه و وحدت بردیانی است که جمع کرده بشود و سخت ساخته بشود و رشته دی بیشتر رنگ کرده میشود و بافته میشود و بعد
 از بافتن خط می آید زیرا که آنچه سخت کرده شده از رشته دی سفیدی ملد و رنگ نیکو و در آن رنگین میگرد و بعضی می گویند که عصب
 بر دو گونه که تحقیق خط است بر بر تقدیر نام بعضی انواع برده اند است و این معنی و شیوه چندان مناسب ندارد چه قلماده که نام خط
 کردن جهت انبر و ساختن چینی دارد و در نمایان خطی انفل می کند که گفت که اگر عصب نام شایب یا نایب است پس و منی یا بجم که چینه
 دارد و بعد از ان برای سکه نقل سبک که گفت اجمال و آرد که روایت ابی صاد که بعضی بی است و توان که آن اعصاب بعضی حیوانات شایب
 همراهی چیزی بریده باشد و بعد از خشک شدن از وی قلماده می ساخته باشند چون نخ که از استخوان بعضی از حیوانات و غیره آنها می سازند
 اگر از آنها نیز همراه باشند چرا ممکن باشد که بستر گفت خطی بی شنیدم از بعضی اهل یمن که عصب ندان در تجربه ای است که آنرا فوس و فوس
 خوانند و از وی همراهی سفیدی را شش انداخته و این معنی انبیه مناسب مقام و در انی است که در عین و ستوانه است از طعام اگر

[illegible]

و بحسب علاج مداوات و دراندا زانکند باشد و بر غسل جنابت و راندا باغذ روید و کفایتی و دیگر و بی عذر در آسمان نازد و حمام ساخته
 رواه ابو داود و وضع جابر ان صلی الله علیه و سلم قال من كان یومئذ بالحد والیوم الآخر یکسک لایمان آرد و نماز و روزه قیامت و نماز
یدخل الحمام فیرا زار پس باید که در نایده حمام را بی از زار و من کان یومئذ بالحد والیوم الآخر فلا یدخل حلیله الحمام و لیس باید که زار
 زن خود را در حمام خواه باز را بی از زار و من کان یومئذ بالحد والیوم الآخر فلا یجلس علیها یدر علیها الخ و لیس باید که نشیند
 بر طعاسیکه که اندید و بشو و بر شراب رواه الزهیری و النسائی و بدانکه در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و سلم حمام را در بعضی تب
 خفیه آمده و لیکن نزد اهل حدیث صحیح نیست و حدیثیکه در آن ورود یافته منسوب بوضع است صحیح آن است که آن حضرت هرگز در حمام
 زخمه بلکه حمام را ندیده و حاسیکه مشهور است در یک مخطوطه بحام البنی همانا در محلی که آنحضرت در آن یکبار می غسل کرد و بنا ساخته اند و
 احتمال دارد که تسمیه بحام بنی بحسب آن زبان و خند که در جانب مولد بنی و کوا آن محل واقع است و الله اعلم اما ذکر حمام در اوقات
 واقع شده است چنانکه در کتاب مذکور شد و جز آن احادیث دیگر نیز در روایات سیوطی در جمیع الجوامع الزکاة و سیمانی از مصنف
 این بابی تشبیه آورده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حدیثیکه خواند را که آنرا حمام خوانند گفتند یا رسول الله و تحقیق میکند از خود
 و از منی فرمود پس هر که در آید و از شما باید که استنجا کند و بی از زار و آید و در حدیث دیگر آورده که بدخانه است حمام که رفع
 کرده میشود و اسوات و کشف کرده میشود و عورات و نیز آورده که عمر بن الخطاب نوشت بجانب ابو موسی اشعری که من سئو
 است که اهل عمار حمامات پیدا کرده اند باید که در یک روز یکبار می نویسد که کند خدایتعالی را و در یکبار می بیند آید و غسل کند
 و و کسل زانرا و واحد و در آید زانرا در حمام که آنکه میار باشد یا بضروری و دیگر و وجه مورد آنجا نبود و از خواندن و زانرا در حمام
 منع کرده اند **الفصل الثالث** عن ثابث بن ثابت بنانی از کبار علمای مکه و مشایخ اهل بیت بزرگ بود و لباس فاخره پیشین
 و گفته اند که هیچ کس تمجد ترازدی در زمان خود و از صاحبان انس بود و قبل سال با و صحبت داشت انس گفت مرخص
 الایمان و ثابت از کلیدهای خیر است قال سئل انس عن خضاب لینی و گفت ثابت بنانی بر سریده شد انس بن مالک از خضاب و خضاب
صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت انس و نوشت ان احد و اکثر خواستم که شما کنم ثم طاعت کن فی راسه موی یا نیکه سفید بود
 و در مبارک دی و خضاب شما را میگویم و شعله شمع شین و هم موی سفید که در سیاه باشد اشته و در و در و گویند که موی سیاه
 و سفید فروز و دارویی آنحضرت جز به موی سفید حد و داشت خضاب بر آنچه کند و کند گفت و لم یخضب خضاب کبر
 و زانوی روایت زاده که در انس بن ثابت از انس در رسته این عبارت را که و قد اخضبت بکیر یا لای و لای و کتم و تحقیق خضاب که در آن
 رضی الله عنه و کتم در و و اخضبت عمر و خضاب که در عمر رضی الله عنه و لای و لای و کتم و تحقیق خضاب که در آن
 مصفر بحسب البصفر و در ولایت از ابن عمر که می زرد و میگوید خود را بصفر که نام نوعی از فیلی است که در کوزری است
 حتی تمیل ثیاب من الصفرة تا آنکه پیشه جامه باجی و از صفرة بقبیل که پس گفتند این عمر را لم یضغ بالصفرة و چنانکه
 بصفره قال فی روایت رسول الله گفت ابن عمر زیرا که من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بعضی هاهنگ میگرد و بصفره

فهم ان فی الجبل لیه منما و بنود چیری مجموع بسوی آنحضرت از حضرت یعنی از رنگ کردن بصفت و وقد کان یصنع بهائیا به
و تحقیق بود آنحضرت که رنگ میکرد بصفت جامه های خود را کلاما همه جامه پراختی حمامه و آنکه رنگ میکرد حمامه خور را و راه
ابوداؤد و النسائی و شرح اختلاف کرده اند که در ادب قول ابن حجر گفت رنگ میکرد آنحضرت چیست ای رنگ کردن موسیاد
است یا جامه پراختی از سیاق کلام آن است که رنگ کردن مکررا باشد زیرا که رنگ کردن جامه بعد از زوی بیان کرده است
مگر آنکه تصور از آن تعمیم نباید باشد بعد از بیان هیچ شباط مطلقا و سهوا و بقرینه آنچه سابقا گذشت و کان بصفت لحنه بالورس از
اما چون مقرر شده است که آنحضرت خضاب میکرد پس باید که رنگ کردن جامه مراد باشد که بتاویل که سابقا بدان اشارت
کردیم که مراد برنگ کردن مالیدن و شستن و قلعیدن است اما آنکه گفت کان بصفت بهائیا به کلاما چون مراد بصفت نوعی از
طیبات است که در آن صفت است اشکالی نبود و باید که از آن طیب خلوق مراد نباشد که ردی زعفران است چه ابراز آن حقیقا
کلی معلوم شود و جواب سلام ندانم که بدان مخلوط بود و اگر شستن آن کرد میماند و فرمود که قبول نیست نماز آنکه در حیدری
چیزی از خلوق است پس بدان و رسد مانند آن باشد و اگر این را حمل بر زمان سابق از فی کنند و نسخ و در اندیشه صدری
دارد و المدا علم طبیی گفته حسن بصر رنگ میکرد و خود را بصفت و فی بستر ترک کرد آنرا و روایت کرده شده است که ابوامام
و جبرین عید الله و میفرمودن شنبه رنگ میکردند بصفت و سعید بن جبیر گفت قصد میکنند یکی از شما نبوی که پیدا کرده است
خدا در روی پش و میکند و می پوشد آن نور را و بودوی رضی الله عنه سخت و سفید روی سر روی از این معلوم شد که در
نیز اختلاف بود در خضاب که چه بصفت باشد و بن سخن سعید بن جبیر بود آنست که سابقا نقل کردیم که خضاب مرکبی است
که بی روی خوش نما و نورانی نباشد اما آنکه چنین بود خوب نیست و از امام نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که آنحضرت
در وقتی رنگ کرد و در اکثر اوقات آنرا ترک داد و نقل کرد هر یکی آنچه بدید و نقل خود صادق است و گفت نووی که این را بل
مشهدین از کتاب آن از جهت جمع میان احادیث که در صحیح آمده اند و الله اعلم و عن عثمان بن عبد الله بن مسعود بن یحیی
یا ابو عبد الله الراعی الطاهی سلامی ابو طلحه بن عبد الله رضی الله عنه و عمار بن ابو سعد و باجمین نقله است از او را ابو جبر
و این همو جابر بن سم و ام سلمه و روایت دارند از وی از ابو جعفر و نووی و غیره و قال گفت عثمان و دخلت علی ام سلمه و دیکم
برام سلمه رضی الله عنها فاخرجت الیها شعر ابن شعربوبی و پس بیرون آورد ام سلمه موی را از مویهای پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مخضوب با خطا گرفته و او را نگاه میداشت که خضاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم این را تاویل میکنند که ام سلمه آنرا خضاب کرده بود
تا حکم بایستد و باقی انداخت که کثرت خلط طبیی آن در رنگ مخضوب می نمود چرا که در حدیث دیگر آمده است که دیدیم که آنحضرت
را نزد انس بن مالک مخضوب بنیم و چون تاویل کرده اند و عن ابی هریره قال فی رسول الله آورده شد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
علیه وسلم مخضوب بنمشی که در خضاب دیدیم و در جمیع باخبار تحقیق رنگ کرده بود آن مخضوب دست و پای خود را با آن میخفت و در
گوشه که نشسته از زمان کند و لباس حرکات و سکنات بماند آن نوعی و در آن مخضوب و در آن مخضوب و در آن مخضوب و در آن مخضوب

بجست سببی عذر یا سببی آن بود که هرگز بر غیر مخالف و عده نکرده الا آن چه اگر و تم و لیست بر آن فکله که در سبب آن وقع فی نفس افشاء و قتل
وی بهر و کلب سبب که افشاء بود فی القاموس جرد و تبلیث هیچ سبب بود و نیز تحت فسطاط بهر چه که بود در آن حضرت رافط
در اصل و منتهی است که در سفر باشد و در اینجا بود و است که در خانه بدینا شد یا بهر چه که در آن فکله که در سبب آن واقع روایات آمده که
خاندا حضرت بود و نیز سبب از انظار شریف وی وقت بود و قام به خارج پس امر که آنحضرت ببر آوردن آن سبب بهر چه که
آورد و شد و تم اندمیده بار بهر که رفت بدست شریف خروابی را قطع و کانه پس ایشان شد آنحضرت در جای که نشسته بود آن سبب
و نشست آنرا و قلمی پس هرگاه شام که آنحضرت یعنی چون شام درآمد و بقیه پیش را آنحضرت را بهر که گفت پس گفت
بهر که گفت و عدلی بهر که تحقیق بودی تو که در عده که بود و تو را و آن تلقانی الباری که کلمات خاصی که در و نشست
عنه آن است که شنب گذشته را که پیش از زوال یا که گذشته الباری که گویند چنانکه در اول حدیث گفت و عدلی تلقانی الباری که در آن
زوال گویند الباری خوانند چنانکه اینجا گفت و قال که گفت بهر که امر آن حضرت و بیان عذر و دفعه نیز تا خبر خود اجل و آن
کرده بود و و کلمه که اندل و بیاض طلب و صورت و لیکن با شرف کان و کما تم خانه که در و کمال است یا سبب از اینجا معلوم گردد
که در و کلب رخانه مانع از دخول ملک بود اگر چه در صورت باشد که نگاشت آن حرام باشد چه پنهان شدن آن سبب بهر که
و فراموش شدن آن عذر که صحیح بود و در و کلب و با وجود آن بهر که ندر که با صبح رسول الله صبح کرد و پیغمبر را صلی الله علیه
و سلم بوسند آن و زکرتشید از بهر که این سخن را فاهم و نقل الکلاب پس امر که در کشتن سبب آن حتی اندام و تا آنکه چنان شد
که در و کلب قبل ملک یا از الباری که کشتن سبب بوستان خود که در و کلب آن احتیاج بود و سبب محافظت آن نبود و
نیک ملک که از الباری که کشتن سبب بوستان بزرگ را که در و کلب است احتیاج است بهر که محافظت و یا سببانی از اینجا معلوم
که کسی که احتیاج است به نگاه داشتنی مانع نیست از دخول ملک و رواه مسلم و عن حاله آن صلی الله علیه و سلم لم یکن
بزرگ فی بدیهه گفت حاله نبود آنحضرت که میگذراشت در خانه خود و شیخ پیغمبری را از جنس طرف یا جامه یا مانند آن و فیصله یا
که در و کلب بود و الا فقهه که آنکه می شکست آنرا و الاطلالی می نمود و الا فقهه نیز آمده و رواه البخاری و تصالب جمیع
است بهر که تصور بدست صلیب صلیب یا بیای هر میان که در و کلب را بهر که نه که هر یکی تقاطع کند دیگر را بهر که
او را بر و کلبه باشد و اصل و نسبی است که آنکه گمان برید که عیسی علیه السلام را بهر که در و کلبه اند و دیگر این شکل را در اکثر اینها
کنند و در گون آفریند و پیچند و بخت احضاران صورت عیسی و دیگران و ثوب مصلب گویند آن جامه که در و کلب صورت
صلیب کشیده باشند و گفته اند که او را تصالب بنام است و تامل است مطلقا و معنا آنها اشتراک متفرقه و همزه عایشه آمده
که وی خود بر تفرقه از بعضی نون را و کلبه را و بعضی عوایشی نقل رسولی شلته التوبه الارزاده یعنی جمیع و کلمات چنانکه در آن
مجید آمده که عمارت مصفونه پس عایشه رضی الله عنها بخود تفرقه که در و کلبه تصالب و در و کلبه تصالب بود و خدا را رسول الله صلی الله علیه و سلم
که دیدن تفرقه و عیسی را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قام علی الباب فلم یدخل و ایستاد و بر و کلبه رسید و رخانه که تفرقه بود و در و کلبه

پیش ساخت عالیه در بعضی نسخ معروف بضمیمه تکلیفی گفت عالیه پیشانم فی وجه و در کتب سابقا آنحضرت و الکتاب
 ناخوشی را از وجود آن مخفی قالت گفت عالیه و فقلت ایس گفتم یا رسول الله انوب و تو بگویم یا بگویم بعد از خود
 والی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی ساد از نیت چه گناه کرده ام و چه قصه را نیت شده از من که درون خانه در نمی آید
 تا خدای آیه می کشید که رسید از من چه خطا رفت و چه کردم و چه دید از من فقال رسول الله بگو گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 یا مال الله فترت چیست حال بن فرقه و از کجا آورده این را قالت قلت اشتربت کاکت گفت عالیه گفت خدیجه ام ای از من
 منع علیها تا پیشی تو بران و فوسد یا و بالین گیری او را و تکیه کنی بران فقال رسول الله ایس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم ان صحاب بنه الصو بدستیکه ساندگان این صورتها بعد از آن بود که عذاب کرده می نمودن روز قیامت و قیال
 کم و گفته میشود در ایشان طریق اخیری با حیدر اما خلقتم زنده گردانید و جان سپید شود که کید کرده اید آنرا و تصور نمودند
 و قال و گفت آن حضرت بعد از بیان فتح صنعت تصویر از بیان که است استعمال نگاه داشتن آن رخانه ان البیت الله
 فیه الصو بدستیکه خانه که در وی صورتهاست لا تطله الملائکه و در نمی آید آن خانه را فرشتگان و محمد و میگردانند از آنرا و
 برکات ایشان بل استخوان را به متفق علیه از این حدیث نیز معلوم میگردد که وجود صورتها در خانه اگر چه حرام نباشد چنانکه شیخ
 نووی بران گفته مانع است از دخول الملائکه که تصویر رساله مانند آن حرام نباشد که قال الطیبی و عنهما انما کانت و هم از
 عالیه آمده که بود و می کشیدند خداوند را و تحقیق گرفته بود علی صوره لسا بوضعه که پیش خانه بود و را و بعضی گفته اند که
 سهو غایب خودی و فرشته و زمین بلند سخت شبیه بخدا که در صورتهاست ستر افشا تا بل پرده کرده و صورتها بود و فتنه الهی پس
 پدید آن پرده را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاختذ منه فقیهین ایس ساخت عالیه از آن صوره که از آن پرده گرفته بود و باز
 و کاشانی لبیت و بودند آن دو بالین و رخانه بیکدیگر حلهای می نشست آنحضرت بران و بالین متفق علیه این حدیث را نقل
 حدیث سابق سنافات و از زبیر که از حدیث سابق معلوم شد که تصویر رساله و ساد مانع است از دخول الملائکه اگر چه حرام نباشد
 که از اشقی فقیهین ربیت چگونه باشد جوایش میگویند که این تمایل صورتها که صور حوانات است نبود و تنگ ستر از جهت آنست
 که در حدیث بیان بیاید که خدا تعالی فرموده است که سنگ گل را بجای نه پیچیم و اگر درضا محرم بود و در میان آن از فقیهین
 بود و بعضی گفته اند یعنی تنگ قطع و محصور است که در کتب مذکور قال الطیبی و عنهما ان الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج فی غزوات
 و هم از عالیه است که آن حضرت بر آمد بر سر غزوات فاختذت مطا پس گرفتیم بوزن آمدن آن حضرت بر سر غزوات
 فخطه را و خطه لغت نوم میگویند و از بساط لطیف است که ریشه های بار یک ارد و آردا بر سر و می اندازند و آن پرده فتنه میگویند
 انما خطه فتنه علی الساب پس بخشیدم آنرا بر سر و خطا قدم پس بنگاشد که از سفر باز آمد آنحضرت و در آمدن برین و فرای
 الخطه پس بر خط را که پوشیده بودم و در آمدن و پیچید پس کشید آنحضرت آن خط را بر سر و خطی سنگها تا نگاره که آنرا و
 گفته اند که بود آن خط صورتها می سپان بال و ایس گفت که وجود صورتها را اما سابق حدیث ناظر بران است

و تفصيل كلام است كه احاديث و اخبار و باب كل مصلح آمده بعضي دال بر چهار كذا فعل آن حضرت صلى الله عليه وسلم از باب بعضي صحابا
اعظم رضی الله عنهم معلوم ميگردد و چنانچه آن احاديث و كتاب مذکور و اخبار و بعضي دال بر بنيان آن چنانكه حديث و حديثي كه تشريح
و ابو داود و زرعي بن حصين آورده اند كه گفت بنبي ميكرد رسول الله صلى الله عليه وسلم از داغ كردن پيش مبتلا شد و داغ كرد و دم ديد و دم
فلاح و نجاح و مسلم احمد بن حصين رضی الله عنه آورده كه گفت مي شنيدم من اسلام را كه كنج داغ كردم از آن محبوب شدم بر
توبه كردم از آن رجوع كردم و من آن حال كه داشتم و بعضي احاديث آمده كه دوست نميدارم كه داغ كنند و در جاني مدح و ثنا كرده بترك
آن در درجه تطبيق بيان اين احاديث گفته اند كه فعل ثلاث بر اصل جواز دارد و عدم محبت و ملائت بر تنه آن نيكند و مدح و ثنا
تلكه ثلاث دارد و ملائت ترك و فضيلت آن امانتي محمول بر آنكه بر سبيل اختيار بود و با احتشاض در دفع مرض حيايج بان
بنود و بلامانع يگيرد و بر آنكه تفرير كرده شده كه بنيان از تركا بگ آن سبب توجع و در وسط ترك حفي است و بعضي گفته اند كه
آنحضرت داغ را بر بعضي صحابه بجهت فساد و جراحت قطع عضو بود و بر وصحت و در انجا تحقيق و بالجهاد داغ كردن سوزن عضو
است كه كجاست ضرورت و اختصاص علاج در آن بقول طبيب عاقل و الله اعلم و مولف چون حديث بنی است از آنكه در احاديث
ديگر آورده اند كه جواز ثلاث دارد و گفت و من جابر قال رضي الله عنه في يوم الاثراب ما كنت جابريه سريده شداني بن كعب در روز غزوة خيبر
كه از غزوة خندق كه رسيده على كجابر بگيد نام دي اكمل است و آن گي است و تفصيل از داغ و ساه كه غالب است فصد و كوك
را عرق حيات و نه حيوة كه سوزد و عامه گيهت اندام نماند و در بعضي تشبه است از دواي جبر و او در دست اكمل
در آن زمان فاسد خون كه عرق النساء نام مرض و در مشهور است نسبت باوست و در پشت ابهر و چون بن كعب در
رك تيري رسيد خون برفت و فكره رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم آن خم را بابتا و خون و گوشت و فاسد
و دوست و رواه مسلم و عنه قال و هم ان جابريه كه گفت و رمي سعد بن معاذ بن سعد بن معاذ بن نعيم درين غزوة تيري
در اكمل فخم النبي صلى الله عليه وسلم را كه در او را پيغمبر صلى الله عليه وسلم بدهد دست مبارك خود به تنقش بپيكان تير كه برسم و كوك شير
معجزه فتح قاف و في المراح تشريح كن بن و از آن هم در دست پيش از آن و دم كرد دست سعد بن معاذ و هم انما تيري پس برك
داغ كرد و او را رواه مسلم و عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابني بن كعب طبيا و هم ان جابريه كه گفت و فاسد
آنحضرت بسو ابني بن كعب طبيا و قطع منه عرقا پس برك آن طبيب را بركي را كه كوه عليه و پيتر داغ كرد ابني را بر آن
رواه مسلم و نیز در حديث صحيح آمده كه داغ فرمود جابر را بر اكمل و سعد بن زراره را داغ فرمود و از مرض شكه چنانكه بايد و فاسد
و من كجابر ان سيع رسول الله و ابني بر سر آمده كه وي شنيد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول و ميگفت و في الحية
شفاء من كل داء و رسيه و انه شفا است از هر دواي هر سر آمده كه و كوك و قال ابن شهاب لسام الموت كه گفت ابن شهاب
سام موش را كه نموده و الحية السودة را كه نموده و سواد را نام شونيز است و پيتر شين منم آن شين و شونوز و شونيز آمده كه در
العامون تنفق عليه بركا طبيا گفته كه اگر بلفظ حديث عام است كه در جرة السواد شفا است از هر دواي و ليكن مخصوص

است بقول وی غرض من عمل الشیطان فاجنبوه و در بعضی روایات فغلبه مد است اگر اطباء حاذق اتفاق کنند
 که این درد را غیر از این دو ای نیست جائز است مداوی بآن لیکن پوشیده ماند که در وجود حاذق و اتفاق ایشان بر آن مخصص و او را و یک
 چیز نداشت و عن ابی سیرة قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم علی لدواء القیت گفت ابو سیرة نبی کرد آنحضرت از
 داروی پلید که خمس حرام باشد یا را و تجیث داروی بد طعم بد بو است که طبع از استعمال آن شفر باشد این چنین نیز خوب نیست و
 نوع در و که از قبل طبیبست و در تبریزین تقدیر نبی شریک را بد بود و رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و عن سلمی
 نامة النبی صلی الله علیه و سلم و اصل سؤالا عمه آنحضرت بود که صفیه بنت عبد المطلب باشد و وی امرأة الی رافع است که او را
 آنحضرت بود و در بیه او داد و فاطمه رضی الله عنها و در ابی هریم بن سواد صلی الله علیه و سلم بود و قالت گفت سلمی ما کان احد
 بشک الی رسول الله فخرج بکی که کنایت میگردد و اطباء می نمودند و غیره صلی الله علیه و سلم و جانی را رسته و او را در سر خود را
 قال انهم ملکه لکلیک آنحضرت خون کش و دلا و جانی بر علیه و شکایت میکند و هیچ کی در در او بر پایهای خود و الا فالانفسیه
 آنکه میگفت آنحضرت خضاب کن یا یا ربی سحر رواه ابو داود و عن ابی سلمی است که گفت ما کان یکن رسول الله
 بنو که پوشیده غیر نبی صلی الله علیه و سلم فرقه بضم فیم و شش تخمین فرجه و نبی مصدق نیز آمده و بعضی گویند که فرج حجاز است و بعضی
 گویند که بضم اسم است و فرج مصدق و آنکه بفتح نون سکون کاف ریح و مصیبت و مراد اینجا ریحی جراحی که بفضو برسد و بعد از آنکه بر آید از
 بدن از خوش خون غیره و در جمیع البها گفته که کتب بفتح نون سکون کاف جراحت لبسنگ یا خار یا امری دیگر آنکه امر و دیگر و آن
 اضع علیها الحار که کتب بر کفار رواه الترمذی و عن ابی بکشته بفتح کاف و سکون بای مصدق و شین مجرجه الانماری و بفتح بنو
 و سکون نون صحابی است نزول که در شام و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یجمع علی ما منه بود آن حضرت که جهات سکون
 فرق سر خود و بین کتفیه و حجامت میان دو شانه خود و بر لیل و آن حضرت میگفت من سرق من بذه الدار و کسی برین
 و که کند ازین خون باطهر آن است که مراد خونهای این اعتقاد مذکور باشد یا مطلق خونها از بعضی که باشد و فایده و ان لا یندر
 پس ضرر نمیکند و اگر مداوی کنند بکشی ششی به هیچ دو اگر هیچ دردی را رواه ابو داود و ابن ماجه و عن جابر بن انس سلمی الله
 علیه و سلم آنچه علی و سکون آنحضرت حجامت کرد بر دکن و بفتح و او که سرفاق و ان بر من کاف به از کونک که بود در بطن و او سکون
 مثله بعد از آنکه دردی و کوفتی که بفضو برسد لیکن آنکه لشکله کند اقال الطیب و رواه ابو داود و عن ابی سلمی و قال حدثنا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عن ابی هریرة که در آنحضرت از اخبار شش ثراء انهم لم یطی لما کن لکما که کوی صلی الله علیه و سلم
 نگذاشت بر هیچ جماعتی از فرشتگان و الا امره و مگر آنکه امر کردن آن جماعت آن حضرت را یعنی رسانیدن نبوی امر الکی را که
 مرا متک یا جماعت و امر کن امت خود را بحجامت و رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی فی هذا حدیث حسن خوب و ظاهر است
 که مراد بحجامت خون کشیدن است شامل فصد و غیره چنانکه در حدیث اشعار فی ثلث شرط مهم معلوم شد و بعضی شرح آنرا
 بمقابل فصد داشته و گفته که فضیلت حجامت آن است که حجامت خود از انواعی جلد است و خارج میکند و مجرب و اطباء فاعال نیز بلکه

وایم یحیی از باب فتح فیخ و فاذانی و پیران فسون کرده شد و کف عهده باز داشت شیطان در درازشیم با ما ماند شیطان از شیم
 کف یعنی باز داشتیم باز ماندن برود و ایگانا کان یکفیکان لفقولی و جز این نیست که پس بود ترا که میگفتی و کما کان سول بلیله
 چنانچه بود و غیر خدا صلی الله علیه و سلم بقول میگفت و اذ هیل لیس لب لیس و برود دفع کن این غایب خبی را ای فرزند
 آدمیان و داشت و شفا داد و تاکید را قبل است و انت الشافی توئی شفا و میده و لا شفا را لا شفا و ک نیست شفا که شفا فی تو
 شفا را لا شفا و شفا فی که گذارد و شفا بر هیچ بیماری را و شفا لم یفتح سیر سقم فیخ و ضم مثل خزن خزن بیماری را و راه ابو ادریس
 جابر قال سئل البی صلی الله علیه و سلم عن النشرة گفت جابر پرسید خدا حضرت از نشتر و فقال بلیس گفت هم من عمل شیطان
 و نشتر و از کا شیطان است نشتر و بضم نون شین معی نوعی از افسون که جن گرفته را کنت و در باب سخن آمده که نشتر و کردی
 بر قل اعوذ برب لیس فی القاموس لیشتر بانفعم رقیه که علاج کرده شود بدان جنون و روض او در صرح گفته نشتر افسون کردن
 و نشتر و قویه و قویست پس او را با نچه او را از عمل شیطان و نشتر رقیه خواهد بود و کار عمل جاهلیت است
 اسمای صنام و شیاطین یا زبان جلانی که معلوم نیست معنی آن نه بقرآن اسماء الله تعالی و او دو عن عبد الله بن عمر و
 فی شرح مشکات بضم عین است و فی شرح گفته که صواب عمر و است بود و چنانکه در جامع الاصول است و قال سمعت رسول الله
 گفت عبد الله بن عمر و شنیدم غیر خدا صلی الله علیه و سلم بقول میگفت و ما بالی یا نیت باک ندادم از هر عملی که کنم و ان نشتر
 تر یا فاکو بشویم تر یا قو را مشهور گفته است و بضم نون گفته اند نام دو در که بیست و شش و نام و امراض دیگر را
 تعلقت بیه یا بیا و نیز میگوید و کس که بدان مرا و تمام جاهلیت است مثل مهر و دانه و در نه او استخوان ای انسان یا با
 بقرآن اسماء الهی باشد خارج است ازین حکم که متعجب است حلق و تبرک بدان و اولفت الشعر من قبل نفسی یا کوی شعر از
 نفس خود یعنی قصد و اختیار کنم و گفتن آن که بی قصد و اختیار از زبان موزون بر آید و دیگر است و آن داخل شعر نفیست
 و نیز موم و اهل عرف و اصطلاح نیز آید و اهل شعر دارند و مصدر و ق و اعلمناه الشعر و اختیار می که باشد و احتمال دارد که او را
 شعر بود از خود و انداخته شعر و این نیز که است بضم از عبارت چنانکه از قول لیسید الاکل تسی ما خلا الله الخلق خوانده و بعضی گفته
 که در صورت انشا نیز از ان حضرت بموجب حکمت الهی موزون صادر نمیشد و الله اعلم و رواه ابو داود و فی حدیث شیم
 و قیج از کتابین شیا است یعنی اگر یکی ازین انشیا ازین صد و ریافت و دیگرین از انشاست که یک ندارد از هر چه گفته و
 گفته از ان مشرعی مقصود آنکه کردن ازین انشیا کار کسی است که بی قید و بی سبالات است در ارتکاب ناشی و عات نامیز
 از ان جت که روی گوشت بار و خرافه که حرام است اگر وضوئی از تریاق باشد که روی انحراف بیجری نباشد لا با
 است بعضی گفته اند که اگر است علما اطلاق حدیث و اما حلق تبیه چون معلوم شد که او آن تمام اهل جاهلیت است
 ظاهر است ان شعر اگر چه موم و بی از ان شعر و رواه ابی است اما چون حقیقی و تقدیر ساخت غیر جلال رسول خود را از ان
 منزله و معصوم داشت مطلق آن در حق وی صلی الله علیه و سلم داخل نقص و بال آمده و این که ای است خاص مخصوص

[illegible]

طبیعت است که علل و سبب را میسر دارند البتة پس تنبیه که در حقیقت حال که چنین است که ایشان گویند که سبب که متعلق به طبیعت حق است
آن مکان و این امر را که میگویند و اشارت میفرمایند بقول خود و فرمن البیوم و انشال آن که خواست و زمانه صاحب بن مرض از اسباب حدوث
اوست و حکم رعایت اسباب اتفاقا و اجتناب زان لازم باشد چنانکه اتفاقا از جدا را که سبب و سبب معیوب این که تطبیق غماز شمع این صلوات
است و بخود از علل و حاصل وی است که این امراض اشیاء معدی نیستند و لیکن حق تعالی خواست صاحب بن سبب را سبب و سبب را سبب و سبب را سبب
و گاهی تخلف نیز کنند چنانکه سبب سبب عادی است پس نفی عادی و امر بفرار بر دور است آید و توشیحی گفته که این قول نزد
مفتا و اولی است و موجب تطبیق است میان احادیث و قول اولی منقضی است بمطیل اصول لطیفه شمع و آورنده باطل
آن بلکه اثبات آن کرده و تفسیر نموده است باین توضیح حاصل میشود تطبیق بیان قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید
قد بیناک فاجع و یجزم و دیگر کل تعبیر باطل و کلاما علیه باطلی شارح که بر رعایت اسباب ثباتی تنبیه که در مقام توکل که باعث بر ترک
اسباب است و در اول تعلیم است و خصصت ضغنا است که بنور توکل ایشان و در مقام صدق ثابت نشده و ثانی خود مقام تشریف است
صلوات الله علیه و سلم شرح این مخرج تعلیمی و شرح بخیر گفته که اولی در وجه تطبیق است که گفته شود که نفی حکایتی است بر عموم و اطلاق
خود و خواست صاحب بن احوال و سبب عادی و لیکن بر بفرار از مجزوم از باب سدر راجع است تا کسی در مقام ترک تنبیه
یعنی اگر کسی که خواست مجزوم که در دوگانگان بتعبیر الی جعلت جذام بتلاکث اشتقاق کنند که سبب خواست شد پس امر که بتجربیدن
و تمیز دهند و لذا خود با مجزوم طعام خوردانیت نبوت حقیقت توکل و عدم توکل پس هر چه از هر کسی راست که نفوس خود صدق و تمیز
نیاید و بر تقدیر اصابت مرض و در وسطه کفری نبیند انتهی که گاهی گفته که جذام متشبه است از قول و لا احد یزنی و نفی گفته که جذام را
است که یار میگوید اندک کسی را که دراز شود صحبت و مواکلت و مضاجعت پس بن از باب طب است و عقد نیست چنانکه در سبب
طعام ناخوشی بونی خوشی شکل باذن الله این کلام نه است و برین مقام و الله اعلم التفصیل الثانی بحسن بن عباس بن کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم بنابر اول و سبب گفت این عباس بود و آنحضرت قال سیکون باسما و بیان و انکان و ذکر آن
احادیث بسیار است اما قال بنی بگفت و در وجه آنحضرت قال رزق طری را در اول تفصیل فرمن بیان معنی قال و سبب معلوم شد و کان
یحمل لاسم من و بود آن حضرت که دوست شد نام نیک و چنانکه اگر کسی را نام بودی تغییر دادی نام نیک نهاری و این نیز نوع
از تقاضا است و نام نیک علیه جمال تو که کمال و داخل تو که جمیل است چنانکه بنده میگوید و جمیل مودع غایب که اکثر اوقات
محمدا و خلق و صدور محاسن فعال تاثیر واقع باشد چنانکه بعضی او را کرده اند این سخن در شرح و در استقامت سفر السعاده تفصیل بیان کرده
شده است آنجا باید که است و رواه فی شرح است و امام و در سند خود نیز آورده و سخن قطع فی شرح خوف و طای محمل فون را خواسته
قبیله و فتح قاف و کسب و سکون و با صواب و ایامی است معذور در اهل انوار و ایام و ایامی آن کرده است و در این
و ثقات نسای گفت لباس به و دیگر کرده است او را ابو داود و نسائی یک حدیث بحسن امیه و از پدر شریانی صلی الله علیه
و سلم قال و آنحضرت فرمود که ایام به کبر حین مملو می باشد و فاه و الطرق لطیف طای سکون را و فاه و الطای و غیره

آن که در بعضی اشیا نبوت شوم و درین امور مثل سائر امور چنانکه در حدیث ابن ابی لیلی از ابن عباس علیه السلام و در بعضی احوال
آمده که اتفاقاً شوم و درین امور در اصل چنانست که در حدیث آمده و در تطبیق آنکه تاثیر و اثرات منفی است و اعتقاد
آن از امور چنانست و توفیق را که اشیا الهی است و همه خلقت و تقدیر را دست و اثبات آن درین اشیا چنان عاده الصد است
که پیدا کرده و اینها را اسباب عادی ساخته و حکمت و تخصیص آن اشیا بخصوص احوال و موقوف است بر اشیاء شارع است پس
واقع بتاثیر ذاتی است و اثبات بسبب عادی چنانکه در حدیث آمده و مانند آن گفته اند و بعضی گفته اند که مراد آنست که بطریق
چیز نیست اگر فرض کرده شود نبوت وی این اشیا مطلقه و محال است و دعای آن کرد که درین اثبات باشد بر طریق قول آن حضرت
صلی الله علیه و سلم لو کان شیء سابق القدر لبقته العین چنانکه گذشت و درین طریق است کلام قاضی که گفته تعقیب قول وی
لا طیر فی این شرط ولدت و در حدیث شوم لطیفی است از انسانی اگر شوم را وجودی و مثبتی می بودی و درین اشیا می بود که قابل اند
آنرا و لیکن وجود مثبت نیست درین پاپس اصلاً وجود ندارد و انتی و فنی گویند که شوم درین اساسا گاری اوست و آنکه زانیده
نباشد و اطاعت نفع نکند یا مکره و تنبی باشد و وی و در روایات تنگی جاویدی همسایه و ناخوشی می باشد و در اسبجی فی کانی
و ناخوشی خصوص و صلوات و مثل این بر عادم نیزه و یا شوم محمول بر کرامت و ناخوشی است بحسب شیخ طایع پس نفی شوم و طایع
بر عموم و حقیقت محمول باشد و الله اعلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یخبرنا عن حاجته انس میگوید که آن حضرت
را خوش می آمد چون بزرگ می آمد بر آن حاجتی و کاری و آن سیمع بارش یا حج و شیدان این الفاظ و اسما را از جای بشنود و باشد
یا حج که او را شنیده و بدایت و انجاء مرام و حصول مقصود و رواه الترمذی و عن بریده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یخبرنا
عن شیء یروایت است از بریده سلمی که میانی باشد و است که آن حضرت بود فانی و یکنی گفت از پیچ چیز و فاذا بعثت عالماً سالماً عن
اسمه با وجود آن چون بر نرسد کوسی را بعلی می رسید از نام وی و فاذا اجمعه اسمهم فرج بر پس چون خوش می آمد آن حضرت را نام و
خوش میشد آن آوری که شرف دلک فی وجهه و دیده میشد خوشی و کشاده رویی سبب آن در روایت مبارک وی و آن که اسم و اگر گو
و ناخوش می داشت نام و را و رفتی که اشته زلک سانی وجهه و دیده شد ناخوشی آن در روایت شریف وی و فاذا دخل قمره سال عمر اسمها
و چون که آمدی را می رسید نام آنرا فانی چه اسم فرج بر پس چون خوش می آمد آن حضرت را نام وی خوشحال میشد و آنکه در روایت
فی وجهه و آن که اسمها را که اشته زلک فی وجهه و این تطبیق نیست زیرا که بحسب آن از کاری که می شد با نامی در آنجا بود و آن
آنکه که اشته و قبح آن در روایت شریف ظاهر میشد چه تنگی و بدی را تاثیر طبعی است و خوشی و ناخوشی با قطع نظر از تطبیق و فاعل فاعلم
رواه ابو داود و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخبرنا عن حاجته انس میگوید که آن حضرت
بودیم در سراسر آنکه بسیار بود و بابرکت بود در آن سر عدد و الهامی ما فتولنا الی دار قل فیها عددنا و اموالنا و پس اگر در حدیث و ایم
بسیوی سراسر که کم شد و در حدیث و الهامی ما فقال و پس فرمود آن حضرت و خود با همه بگذرید آن سراسر در حالتی که هیچ
مذموم است و این بحسب تطبیق است و لیکن چون نفوس ایشان چنین شده که این نقصان خرابی بحسب سکونت این سراسر

و اگر در کمال البتة نجات می یابد کار خود و بی این اعتقاد حاصل و قیاس آن بخرج از مردن است که نزد خداوند و وقوع آماره است
از جهت در دو نفس برخلاف آن فزین ملک در صورت زلزله و افتادن خانه و افتادن آتش در خانه غالب بیاگنینی است عاده بخلات
مردن نزد عدم خضی از او بکار شکوک مرسوم است اگر گویند که فضیلت و مغنیت و تولد و در بر است و بیرون آمدن خضت و بواج است
گویند که تشریف بخت و در دو وجه معانی است چه از از جهت با اتفاق منوع و گناه که بر است تشریف آن ثبت است اگر مساوات است
یا چیزی از آن کم باشد و قول احتیال و التمسک بایده کم الی التمسک ظاهر در رفتن بجای است که در آن و با است نه در بودن در جای که است
اگر گویند که تولد رضا بقدری در صورت است هم در بودن اینجا که با است و هم در رفتن اینجا که با است پس هم بکار بر بارگاه است
این سخن نامسح و باطل است حکم است که از اینجا که است نیز آید آنجا که است نه در عقل و این بخاطر غلی نیست و الله اعلم **الفصل الحاد عشر**
ممن عرو بن عام قال کثرت الحجة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكره شطير من حكمه و من نزاد تحفته فقال حسنا انما
بشر فرود و برین اقسام طره قال است این کلام منی است بر اطلاق طره بر فال به نیک چنانکه در حدیث اول از فصل دل گذشت
که غیر با افعال کلاسیکه در آن حدیث گذشت از سوال و جواب بخانه و است و لا در مسلمان و باید که در گذرد باز در طره مسلمان را از
کاری که قصد آن کرده و فاذا آ احکم بایک و پس چون بپوشیدگی از شما چیز را اگر کرده و ناخوش میدارونی چیزی را اگر کردی فال سبک
و جایان و مساوی بخانه را به باید بقیض لیکن باید که بگویند این کلمات را اللهم یا بای الحاشات الا ان الله ولا یرفع السیئات الا بآ
یا ان تعالی می گردانید یا راجع کی گذرد دفع نمیکند و یا راجع کی کرد و لا حول ولا قوة الا بالله است با گشتن زبری و نه خفته بر یکی
بدرست خدا و فرستاد او را راه اله و در مسلمان و نه کرده و من عامر نامی است باب لکما نه که می گفت که نه است و در و راج
گفته که من خالی گویی و مقاموس گفته که گشت باقیخ فال گویی کردن و بکسر خشت و می هیچ کسان و گفته و طبعی گفته که من نگنیز گویند از
خداوند و گشت در زمان آید و دعوی که معرفت جایا و امر را و در عرب کاهنان بود و بعضی از ایشان را تابعی بود و خبری که رسانید
انصار الطریق استراق بنا که راه حدیث باید و تحقیق آن مناسبت جوهر روح است یا جسدی روح حیثه از جن شیاطین استیفا
گویند به حدیثات از انما و بعضی از حدیثات از عطا انما فانما احوال و احوال تعارف میزند و از آنها مخصوصا بنیاسم عرف که کسان
نگرفته را و یا بنا چنانکه از آن در باید که بی اطلاق کاهن شامل خواهد و در تخمین از این افعال حلیم است و گفتن مالی بران
درم و اگر نه دو سنده مرد و آثم و بر تحقیق منوع و از بی نشان از نه **الفصل الاول** در محرم و حایه بین العلم و معانی است
نزد اول که بجهت و سکونت کرد و در آن و روایت میکند از وی ابو سلمه و عطا ابن یسار قال قامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت معاوی بن ابی عفرفه کلامی که در بود که میگوید در عهد جاهلیت کی از آن کلام این است که گفتا فانی الکمان و بود و میگوید
فی مریح کاهن از وی پسیدیم از ایشان نه و و کار بار و قال و گفت آنحضرت و فلان فانی الکمان و پس چون ایمان آورد و دنیا سید که
و قال و گفت معاوی بن ابی عفرفه گفت و دیگر از آن کلام این است که گفت و بودیم که از طریقه میگردیم و مشکون و دیگر نفیم چنانکه در است
قال و فرمود و عرفت و ذلك منی بوجه احدکم فی نفسه ان مشکون گرفتن و در بی آن فتن و می و صلابی است که می باید از آن

و کسر آن گفت عایشه که آنحضرت فرمود و مشکان فرو ری آید در خانه آنرا گفت که در آنرا قبول خود و مو السحاب و در قمار پس
گفته عثمان بن عفان که گاه بار آب و گاه بار خیمه میزد و چون نظر کنی بجای آن سحاب و بعضی فتوح را نیز باین تفسیر کرده حاصل آنکه گاه
چون در تبار آسمان فرو می آید فخر که لاهر الذی نفی فی السماء یعنی آسمان را که گاه تفسیر کرده شده است و در آسمان فخر
الشیاطین پس میزد و در شیطانی که آفرود آسمان نیاصد و می توانست که در آسمان را بآید و آسمان بعد از ولادت شریف حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم منع گشته و السح میزد و ند سح را یعنی در دیده و پنهان گوش بران اخبار ملائکه می نهند و پنهان
می شنود آن امر را که تفسیر کرده شده است و آسمان به فتوحی الی الکمان پس میرساند آنرا بسوی کاهنان و کلام خفی را
گویند فی الصراح و بی اشارت و بی علم در حال فکدن سخن پوشیده هر چه دیگری فرستی و اندازی و فیکند لون معما مائه که تفسیر
پس فرغ میگویند و بر می بندند کاهنان بآن کلمات که از شیاطین شنیده اند و در دفع رانیش خود و راه بهنجاری و حق
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ عافا کسی که بیاد عرف را که از خفایا خبر میداد و در آنگاه سحاب را که برین منجم شده
و فسا عن شیء یعنی پس برسد آن عرف را چیزی را غیوب و لم تقبل الصلوة الیهین لیلته قبول کرده نشود و برین انگش را زینل شب
این غایت فخر و شرافت است که نماز را افضل عبادات و اشراف اعمال است ضائع و نامقبول افتد با مراد آنست که چون نماز قبول
نیفتد و اعمال دیگر بطریق اولی نامقبول خواهد شد و در او عدم ترتیب در ثواب است بران اگر کسی نماز را در وقت واجب و در وقت
حاصل است که اقالو اما ندانند که چه تخصیص شب کرده اما تمام روز و شب در دست و شستن بران را گفته که شب را روز را و گفته و دیگر
تابع آن اند و چنانچه عمل کرده نماز شب را نماز تجد است و ثواب کامل بران ترتیب پس رسیدن عرف موجب نقصان
شود و در خط و نقص این چه در همین وقت در دل کاتب حروف ریخته و الله اعلم و راه سلم و سخن بدین خالد الجبلی قال صلی
الله علیه و سلم صلوة الصبح بالحدیثه زید بن خالد که صحابی مشهور است گفت بگذاورید اما آنحضرت یعنی امامت
که نماز با مدا و راجد بید و علی اثر سمار کانت باللیل بعد از باران که بود در شب اثر که برین و سکون تا دفعه پنجم و نهم و پنجاه
فلما انصرف اقبل علی الناس و یحییون باز گشت آنحضرت از نماز و آورد بر مردم فقال بی تدرون ماذا قال ربکم پس گفت یا
درمی باید شما که گفت پروردگار شما اشارت بوحی کرد که بجزرت وی آمده یا مقصود آنست که پروردگار شما را تقدس بر
باران فرستاد و گویا شایسته جمال اختلاف بندگان کرد و در شکرت و کفران و ثبات و هتاهت بعضی در مقام ایمان و تعبد
و وقوع بعضی در در کفر و انحراف و اقالو با گفتند صحابه و الله و رسول الله و خدا و رسول و انما نرا ندانیم آنچه گفت و قال گفت
آنحضرت که قال گفت خداوند شما را هیچ معنی بی و کافر هیچ کردن و بگاه بر خاستند از بندگان من و دو قسم کن یا
آزنده بمن و دیگری کافر شوند و ما من قال و اما کسی که گفت مطر با فیض الله و رحمته باران داده شدیم با فیض خدا
رحمت او و فذلک من بی کافر و انک لکثیر لیس ایمان آورده است بمن کافر و منکر شونده بسار و اما من قال مطر انزل
که از او و اما کسی که گفت باران داده شدیم بهما نیز منزل فقر که بدین زمین است و فذلک و کافر بی کافر و زنده است

بیدار و در بر این امر از ادراکات پس تشکیک ادراکات حکم تشکیک حال یقظان ابرو این مستلزم انکار بدیهی است و مستلزم نقض قابل
 هست به ضرورت نوم و در ادراک عالم میگوید که نوم قائم است به جمیع اشیاء از اجزای انسان و اگر کسی بعضی را بجزای جمیع معضدین و در عمل احوال لازم نیاید که
 الوقوف بر شریعتی گفته که حقیقت و باید یاد کردن حقیقت است در دل نامعلوم و ادراکات را چنانکه در دل یقظان او کسب نماید و درست
 بران در نظریه و حقیقت نوم مانع از ان و خلق این ادراکات و در نام علامت است بر امور دیگر که عارض میشود در ثانی الحال که توانی باشد
 چنانکه بر دلیل است بر وجود باران انهمی و برین قول رو با حقیقت دراک است و میان نوم و ادراک حقیقتی در تحقیق حکم رو با موقوف
 است تحقیق خواندن طریقه و این کتاب عمل بیان نیست و آنچه معلوم از ان برین جانوان گفت این است که در آدمی قوتی است که از انرا منفرد شود
 و از انشای دست ترکیب صور معانی اگر در معانی صرف و ترکیب کند از انرا منفرد گویند و اگر در صور کند از انرا منفرد خوانند و این قوت در نظریه
 و نوم همیشه و کلا در دست نفس ظاهر انسانی را با نام ملکات الصالی مغوی از دست نیست و در جمیع کائنات از انرا یاد و در جمیع موجودات عالم
 مرقوم است و چون نفس در حالت نوم فراخی از تدبیر بیان و از تشنگی عالم جمالی حاصل بدیعت الصالی که با آن جواهر عالی دارد و بعضی
 صور که در نوم است و دران و نفس از قوت غیر انتفاع پذیرد و از نفس در تشنگی که در نوم قوت تنبیه که در تفصیل ترکیب در این خیال
 انرا با شکی کسوتی دیگر میخوانند و بلا قه قائل انتقال از نظریه دیگر که چنانکه صورت و مراد بر انشای با شکی انه بای انرا در دوگاه بوسیله
 قضا و از نضدی انشد و دیگر و چنانکه خنده را کسوت که بر بخشیدن درین قسم احتیاج تمهید اند و گاهی بخشش قریب است و در این احتیاج
 نبود از دیده است یعنی نوع یاد و گاهی قوت تنبیه این صور از ان خیالی که در نظریه در کف و خفته و انده اند و از انرا خوانند
 همان چنین که در بیدار و در خواب و حال باشد و گاهی بجهت بودنی در ارض نیز صور دیده شود چنانکه موسی فرج رنگهای مسجیح بیند و صفرا و
 اندها در رنگ و سودا و کوه سواد و در بار و بار و بطنی آنها و رنگهای سفیدیت و درین این بر دو قسم در خواب اعتبار انشاید و در بیدار
 باین انشای اعلام خوانند و طایفه صوفیه که قائلند با عالم شمالی در مقام حقیقی دیگر است و در کسوت و در عمل خود و در مقام حقیقی از انرا خوانند
 درین مطلب بسیار غریبی تالیف کرده پس مقبول و موجه و حین بانه انشای مرتبه الیقین انشای

الفصل الاول در بیان حقیقه و کذب

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یبق من النبوة و باقی نماند از انما و مقام نبوت و از آنچه در دسترس بود و انرا و احوال عجیب
 و الا البشیرات و بعضی هم که در شستن شده یعنی خوابهای بشارت دهند و در میان خود و بشارت بعضی با و که آن فرده که از انی انصهار
 و استعمال بشارت اکثر در خبر باشد و گاهی در شستن استعمال باید که از انرا الطیبه و صحاح گفته که طلق نبی نماند و اگر بخیر استعمال در شستن بیدار
 واقع شود چنانکه فی بعضی از الایم انتمی بعضی منفردان گویند که این بطریق است و در شستن و بشارت است و در شستن و بشارت است و در شستن و بشارت است
 چنان بود چنانکه در و جز آن و چون از شستن و در شستن و بشارت است و در شستن و بشارت است و در شستن و بشارت است و در شستن و بشارت است
 حضرت که و الا البشیرات و بشارت چیست قال و فرمود آنحضرت در جواب ایشان و الا البشیرات و بشارت چیست و در جواب بای نیست
 اکثر اطلاق را در جواب نیک و در جواب بد را حکم گویند بعضی چنانکه معلوم کرده اما این تخصیص شریعت است و در لغت بمعنی مطلق خواب
 است و اینجا بمعنی است و اگر و یا نام خواب نیک بود و توصیف به انرا بر کبان ایضاح است یا صا که بمعنی صادق بود و بمعنی خواب

صحيح مطابق واقع معنی اول اگر چه ظاهر و فوق است بمعنی بشرات که غالباً یا کلیاً در خبر نیک شادی و خوشی استعمال یابد اگر چه در وی حدیث
نیز معتبر است چنانچه بطبیعی گفته و لیکن سیاق حدیث منکر در معنی ثانی است چه در نبوت خبر صدق معتبرست خواه بیشتر باشد یا کمتر و در
تقدیر اطلاق نبی برات باعتبار تغلیب است یا حمل بر معنی مطلق که بخیر است و رواه البغوی و روایت کرد این حدیث را بخاری و غیره
که مذکور شده و را در مالک و زیادت کرد امام مالک و بر او تفسیر عطاء بن یسار و این عبارت را که و برای ایا اهل الاسلام و سری له و بعد بدان
خوابا بر مسلمان یادیده شود بر او وی یعنی مسلمانان و دیگر بر بنید بر او و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا
الصالحا جز من شئنا و اربعین جز من المینوه و ظاهر نیست که در او بر وی یا صالحه یا صالحه باشد چنانکه گفته میفرماید که خواب است
و درست یکبار هست از جمله و شش باره از پیغمبری و متفق علیه درین حدیث بخیر و در اشکال آمده یکی آنکه جز نبوت یا نبوت
باشد پس دیگر غیر نبی را نباشد و حال آنکه روی صالحه غیر نبی را نیز میباشند و دیگر آنکه نبوت نسبتی محضی است و بودن روی صالحه
جزو از آن نبی دارد و اگر باشد روی صالحو و دیگر صفات و حالات که انبیا است از شایع و آثار نبوت باشد از برای آن پس جز نبوت
وی از نبوت چیست و دیگر آنکه در نبوت گذشت و روی صالحو باقی است پس جز نبوت دوم نبوت را چگونه در دست بود و دیگر آنکه در خبر نبوت
نبوت بچهل شش خبر و اعتبار کردن رویا بخیر و از آن چیست جواب از اشکال اول گفته اند که در این حدیث که نبوت از نبوت و در حق نبیا
چه از نبی از او می دانم میباشند و این جواب نقض است با آنکه در حدیث دیگر آمده که رویا المؤمن جز من شئنا و اربعین از نبوت نبوت
از اشکال دوم و سوم آمده اند آنست که رویا جزوی است از اجزای علوم نبوت بلکه از احوال و علوم نبوت و علم نبوت باقی است
چنانکه در حدیث آمده است و نسبت النبوة و لغیت النبوت است و هی الروایة الصالحة و بعضی گفته اند که در آنست که رویای آید بر وفق
نبوت و آنکه وی جزو نبوت حقیقه و باقی بعد از نبوت و جزوی کل میباشند و در آن حالت جزو آن کل نمی توان گفت که اعتبار را مکان آنست
است عبارت ایشان و ظاهر ادراک آنست که چنانکه حضرت و اهل علم یا یکی را همه نبوت نبوت بمحض فضل خود مخصوص میسازند
و بطریق و با و آثار علوم از طریق آن نیز متنازع میگردد و اند و بعضی میگویند نبوت اینجا بمعنی انبیا است یعنی رویا اینجا صدق است که کذب
نیست و در روی بعضی احادیث تصریح باین معنی آمده و همچنین نیز نبوت نسبت مناسبت ندارد و ثابت آن نمی کند بلکه مناسبت نیست
حدود مذکور را در حدیث و بعضی گفته اند که در ظاهر حدیث حرجی نیست و جز نبوت نبوت نباشد پس مناسبت مذباب نبوت
ندارد این کلام قوم است درین مقام و ظاهر آنست که در این خبر نیست حقیقت آن که متعارف و مصطلح اهل عقول است نیست بلکه
مراد آنست که رویای صالحو از لواحق نبوت و صفات انبیا است حکیم الفصوله و السلام و صفات انبیا بعد از انبیا باقی بود و غیر
انبیا بدان موضوع مقصود و مع رویا و اعلا و در او است یعنی بر تروی از ان عالم است و متنازع بدان است اگر چه صاحب
نبی نباشد چنانکه در حدیث دیگر آمده است که راه نشود و حکم و کلامی و میانه نبی از نبوت است بلکه جمیع صفات که در
اهل از انجا و تخصیص بجهت مزید اختصاص است یا زود بود و شک نیست که انبیا و غیر انبیا موجود است آخر ولایت اهل نبوت است
هر چه آنجا است بر تکرار آن در اینجا می اندازد و تخصیص بود و نبوت و این نیست که زمان نبوت همیشه و هم سال است و آنجا

وحي بروياي صالحه بود آن در مدت شش ماه بود و نسبت شش ماه سال نسبت کي بحبل شش است اين سخن مشهور است
 میان مردم الاتو شتي گفته که حضرت وحی در بيت و سه سال مسلم است و وارد است در روايات متعدد با اختلافی که در وقت
 یعنی این بنی است که مدت اقامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کعبه نه سال بود چنانکه مشهور و شناخته است و بر واتی
 و چنانکه در تواتر است اما بدون زمان و بر وادین مدت شش ماه چیزی است که فاکل این کلام در نفس خود اندازده کرده و تخمین نموده است
 بی مساعدت نفس روایت انتهای حاصل آنکه این قول که در مدت شش ماه وحی در مقام بود اصلی نداده و آنسانی صحیح نه منتهی
 می توان آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مدت شش ماه بمکه نبوت مخصوص بود و بکلفت بود بتدبیر نفس شریف خود حاضر در آن
 مامور گشت بدخوت و ابلاغ که نزد ایشان بنی رسالت است و بی بزمبیشان لازم نیست که داعی و مبلغ باشد بلکه اگر وحی شود
 بسوی وی در حاضر نفسی است که تا قریفی موضوع پس گرفتار نیست شود و مقتضای فاکل
 اما این محل کلام بتدبیر ایشان است و شیخ علی الدین نووی نیز در شرح صحیح مسلم در بدون زمان روایت شش ماه قریح کرده گفته که آن
 ثابت نشده و الله اعلم پس بسبب آنکه بعضی علماء و بعضی از اصحاب علم این علم نبوت است و این علم از اصل نبی است و بعضی از علم
 و متنبی و وحی که بدان توان رسید چنانکه است حکم اعداد و در جمیع مواضع مثل اعداد رکعات و تسبیحات و اشغال آن و در روزه و غیر
 من خست و بعضی در روایت دیگر من الرعین آمده و توبه و روایت خمس الرعین این چنین کرده اند که در حالت شریف و شایسته
 سه ناله بود و بهترین توبه را لعین آنکه این بنی است بر روایت آنکه عمر مبارک که هفت سال بود از راجع و فخرایان اول است
 و در روزه مسلم را از این عمر سبعین که در ظاهر امر او سبانه و تغلیل و حط است از روزه نبوت تعبیه و در سوابب که در سبک بود
 که وحی امر آتیب متعدد بود که یکی از آنها را با صافه بود هر چه میدید از وی با نظر بشد مثل سفیده هیچ در ظهور و حقایق و گاهی
 چنان بود که چنانچه در دل وی می انداخت بی آنکه او بداند چنانچه فرمود روح القدس سخت و در دل من که نمی دانم و هیچ یکی که گاه گاه
 و کمال استغنا کند رزق خود را پس تقوی و در زید و اجمال کند در طلب گاهی می آمد او را ملک تمثل میکرد بصورت کسی و ظاهر
 میکرد و خواه بصورت جدید یا جزوی و گاهی می آمد وحی او را مثل و حاصل جرس که تمیز نمیشد و این سخت ترین انواع وحی بود
 تا آنکه با قوه در زیر باروی می نشست و گاهی میدید که در صورت خاصه وی که تشدید باز داشت و این و بارش نبود
 آن بود که گاهی هفت آسمان را شش سراج وحی کرد و نماز پنجگانه فرض شد و گاهی کلام میکرد و با وی پروردگار تعالی میو اسطر
 چنانکه می گوید که این بخت فرموده و بعضی مردم مرتبه پنجم بر آن افزوده اند و آن کلام الهی است آشکارا و بعضی می گویند که این
 در زمانی گفته که این همان حال است که در شب سراج بود و بی عظمت چنانکه می گویند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 و پروردگار خود را بچشم می دید و بعضی کلام رب العزیزه باری صلی الله علیه و سلم در مقام نیز زیادت آنکه
 می اند که در حدیث زهری است که فرموده آنحضرت آمد بر او و گاه من را به توبه نمود و گفت سید ای محمد چه چیز خصوصیت
 میکند از اعلی چنانکه در او اهل کتب و فضل مساجد گذشت آبا و اجداد من مانند که چون این سال در مقام است و اهل کتب

و بعضی اجتهاد و انجمن را صلی الله علیه و سلم که بالقطع صواب است و احتمال خطا ندارد نیز یکی از امور و حجتی نوشته اند و می
چون با جهنم است غیر میدان ملک ردل است که در قسم اول گفته شد الغرض طرق و می اینها است که فکر کرده اند و می
از علما چهل و شش نوع نیز ذکر کرده و فرستح الباری گفته که تعدد اکثر انواع باعتبار تعدد صفات حاصل می است و مجموع آن
در اصل را جمع است با آنچه ذکر کرده شد و الله اعلم و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اتى في المنام
فقد رآني به فرمود کسی که دید و بطور خوب پس تحقیق و دید و افعان الشیطان تا غیث فی صورته زیرا که شیطان تمثیل نمیکند و نمی نماید خود را
در صورت من یعنی شیطان را با جهنم آن نیست که در خواب یکی در آید و در خیال وی انگیزد که من آنحضرت ام و بر آنحضرت صلی
علیه و سلم این روح بر بند و متحقق علیه بعضی از ارباب تحقیق گفته اند که شیطان بمثال حق میتوان تمثیل نمود و دروغ گفت
و را می را در و سوا سئل گفتند که این تمثیل حق است همانند تو اما بصورت آنحضرت صلی الله علیه و سلم برگزیده اند و بر او
در و غوغ نیست چه آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت و میان ضلالت و هدایت ضدیت است و حضرت
حق تعالی و تقدس مطلق است جامع صفت اشکال و هدایت است و جمیع صفات متضاده و نیز دعوی الوهیت از خواجات صریح
البطلان است و محلی شبهه و بطلان دعوی نبوت و لهذا اگر یکی دعوی الوهیت کند صد و در خارج عادت از وی متصور است
و بدو دعوی نبوت کند و بطور دیگر در دو عن ابی قتاده صحابی مشهور است احوال و در مواضع نوشته شده است و قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم من رآني فقد رآي الحق کسی که دید مرا یعنی در خواب پس تحقیق دیده است و بدین حق و ثابت با دیده امری است
و محقق را متحقق علیه بد آنکه این احادیث با تعدد طرق و اختلاف الفاظ آن دلالت کنند بر آنکه هر که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
در خواب دید حق تحقیق آنحضرت را دید و کذب بطلان را اگر در سر پرده غیبت و حقایق و می را هدایت شیطان که تمثیل طبع بصورت
مختلفه نموده بر آمدن چه در خواب چه در بیداری کلاما و است نمی تواند که بصورت آنحضرت بر آید و خود را در صورتی نماید و دروغ
بر بندد و آنرا در خیال بیند و در آردست الهی برین جاری شده و علما این را از خصم اخص آن حضرت شمرده اند و اینها ظاهر است
که این حکم و غیر وی صلی الله علیه و سلم جاری نیست اکنون جماعه بر آن رفته اند که محل این احادیث آنست که کسی آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم بصورت و حلیه مخصوص آنحضرت داشت دیده باشد پس بعضی ازین جماعه توسعه کرده و گفته اند که بشکل و
صورتی بنید که وقت ملامت و تشریف بر آن بوده خواهد و چون یا که کلمات و آخر عمر بعضی دامنه را تا کنون ازین گفته گفته اند
است که بصورتی بنید که در آخر عمر بر آن صورت از عالم رفته تا آنکه در صورتی بنید که در این لحظه مبارک پیدا شده بود و بدست
نرسیده اعتبار کرده و از حاد بن زید آورده اند که گفت محمد بن سیرین چون یکی نزد وی آمدی و قصه دیدن آنحضرت را رو
خواب نزد وی بر نه اندکی گفتی بیان کن که چه صورت دیدی چون نه بجایه مخصوص بیان کردی گفتی برو که آنحضرت را ندید
و گویند سدیدان آنرا از بن سیرین بصورت رسیده است و حاکم از طریق حاکم بن کلیب آورده که از یحیی و زید آورده اند که در آنوقت
گفتم من این عباس را که من آنحضرت را در خواب دیدم گفت بیان کن که چه صورت دیدی پس من حسن بن علی رضی الله عنهما

نشان و آدم کہ بصورت وی دیم و بود وی رضی اللہ عنہ شائبہ ترین مردم بان حضرت پیرا بن عباس گفت راست است و دیدہ تو آنحضرت را شبہ سندانین حدیث نیز جدید است اگر چه طریق دیگر ازانی برہ آندہ کہ آنحضرت فرمود کہ هر کمر اور خواب تیقین مراد ازیک من دیدہ و نوم در ہر صورت و لیکن گفتہ اند کہ در سندانین صغیفی ہست و اندک علم و جامعہ بدان رفتہ کہ دیدن آنحضرت بجا یک صغیف معلوم دیدن آنحضرت تحقیقہ ادراک ذات کہ یکہ دوست و دیدن بر غیر آن صفات ادراک مثال است و بر دور و بای حق است و از اخلاص اسلام نہ تمثیل شیطان را در ان مجال نہ لکن اول حق است و تحقیق و تحقیق و ثانی حق است و تمثیل و تاویل اول احتیاج تیغ نیست ازجت عدم بلعین تصویر بخند ثانی احتیاج است تیغ چنانکہ تحقیق حقیقت رویای تصویر نمودہ شد پس منی فقید یافتہ رای الحق آن باشد کہ ہر صورت کہ دیدہ شود حق است و از حق است نہ باطل از شیطان امام می الدین کو کہ گفتہ کہ این قول نیز ضعیف است صحیح نیست کہ آنحضرت را تحقیق دیدہ و خواہ صفت نمودہ و دیدہ یا چنان اختلاف و صفات موجب خلاف ذات و چنانکہ اختلاف زمان مکان نفسی کہ بر لباس بہر صفت ذات است و صفات پردہ ذات و تمثیل معرفتی تحقیق ذات است و امام غزالی را و فی علم تحقیقی ہست یعنی بر آنکہ حقیقت انسان عبارت است از روح مجرد و نفس ملغوبہ و بدن آلت است کہ میرساند بدن را در آن آلت حقیقت و مراد آنحضرت از ان کہ فرمودہ و مراد بد نہ آلت است کہ جسم مراد دیدہ بدن مراد دیدہ بیکہ شالی و دیگر کہ ان مثال لغوی است کہ میرساند نفسی کہ نفس نیست بوی بان آلت و بدن جسمانی در نقطہ نیز آلت نفس شین نیست و آلت گاہی حقیقی است و گاہی خیالی و نفسی مثال تمثیل مثال مشخص است پس آنچہ دیدہ است از شکل و صورت مثال روح مقدسہ است کہ محل نبوت است نہ روح و شخص و مثل این ہست دیدن ات اقدس ربانی تلقا و رہنام کہ منفرہ است از شکل و صورت و لکن منہی ہیشہ و تعریفات الہی بکار خود بواسطہ مثال محسوس فی رانی یا چنان از صور جمیلہ کہ صلاحیت دارد کہ مثل جمال حقیقت منوی کردہ کہ بصورت دارد و نہ شکل جزو ان و این مثال آلت میگردد و در تعریف و یکدیگر را خدا را در خواب دیدم و نہ بمعنی الگو ذات اقدس را و دیدم زیرا کہ وی تعالی منفرہ است کہ او را برینہ و در خواب بیداری و همچنین بدن پیغمبر کہ ذات پاک روح منورہ و مجرد است از شکل و صورت و لیکن در روحیات بدنی بود کہ روح مقدس و بدان متعلق بود و آلت و واسطہ ادراک روح میشد و بعد از پوشیدہ شدن آن بدن و ایداع او در وضع تقدیر و رہنام ابدان غالی آلات دو ساطع ادراک روح او پیشو نیست کہ روح است و نہ آن شخص بن موعود در مدینہ چہ حضور یک شخص ممکن در مکان مخصوص یک مان بعضات متعددہ مختلفہ صورت نہ بندہ و الا بطریق تمثیل پس فی در رہنامات مثالات روح مقدسہ است کہ حق است و باطلان را در ان مدخل نہ این است حاصل و علامتہ کلام غزالی برین تحقیق حقیقت حال کی شدی و محل اختلاف نمادہ معرفتی حقیقت آنحضرت بود و لیکن تمثال و اختلاف امتلا بہجت آلت کہ با وجود آنکہ مرئی ذات پاک مصطفی است آن گاہ است احوال ہر یکا قلوب لیکن رائدہ بصل ہست و اختلافی و تلقا تو کہ در صورت و اشکال مریدہ و حسن جمال پیدا است ناشی از عینا است چنانکہ تفاوت حال صور از تفاوت احوال مرایا نظر ہوید پس ہر کہ او را در صورت حسن بین اوست و ہر کہ بر خلاف آن مشاہدہ نمود از نقصان وین ایمان اوست و همچنین یکی بر دیدہ و دیگری جوان یکی را ضعی دیدہ و دیگری غضبناک یکی باکی و یکی خفاک یکی خوش یکی خور

پیش شیخ عبد القادر قوم را فرمود اسکات پس هرگاه گفتند که خبر الفاس را از ایشان شنیده و نه بخشد پس فرمود اندک خبری و
 بایستاد و بدین شیخ علی مذکور می نگریست و سرگواش میداشت شیخ علی و گفت شیخ عبد القادر را وی که دیدی تو آنحضرت را
 خواب گفت نعم فرمود آنحضرت ادب زیدم با تو و ایستادم و پیش تو فرمود و چه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت نماز
 من جمیع پس شیخ علی گفت این من خوابی من خوابی شیخ عبد القادر در بیدار و در خواب روایت کرده اند که گفت کس از مرغان او در
 روز از عالم فرستد رحمة الله علیه جمیع و علی بی سیرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من را می فی المنام که
 دیدم او در خواب و فی سیرة فی البیطة پس و باشد که بیند او در بیداری و لا تخیل ان شیطان لی و نمی تواند مثل کرد شیطان
 ابدیت من شیخ من در خواب ندیدم که تحقیق علیه این حدیث را نیز محال و پلایات است اول مراد آنکه ببیند تا در خواب
 آنکه و یا او اما رحمت و انوار حقانیت آنرا در قیطة در دنیا و دوزخ مراد آنکه در بیت آنحضرت است و در آخرت و بین وجه دارم و
 که تمام است و در آخرت جمال آنحضرت را ببیند و تحقیق بل که با چسبیت مگر آنکه او بدین بزمند خصوصیت و حصول قرب
 باشد و در قرب حصول شفاعت خاص بر کفر و رجعت و مراتب که دیگر از آنکه برویت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا
 مشرف و مخصوص نشد و اندک باشد و گفته اند که در وصیت که مدتی بعدی زنگنه بکاران است و اندک و گاه در خطبتهای او در آخرت
 بمن از برویت جمال شریف وی صلی الله علیه و سلم خدایت از بدین فرمود هر که بسجادت رویت جمال من در دنیا فائز گردد و بدین
 عذاب مبتلا نگردد و میگویم آنکه مراد فائزانی فی البیطة است یعنی هر که مراد خواب می بیند چنانست که گوید او در بیداری می بیند او
 بیان صحت و حقانیت رویت است بیشک ریب و او را و نه یعنی از فی فی البیطة طبیعی بعید است ولیکن رویت حدیث در
 روایات بلفظ حکما میارانی فی البیطة میوید این مراد است و الله اعلم چه مراد آنکه این نبشارت بابل زمان مبارک آنحضرت است
 از انسانی که غایب از ایمان آورده برویت جمال او در نوم شرف شده و شریف زاد را که شرف صحبت اینها را امیدوار ساخت و شرف
 که توفیق هجرت یافته در خارج نیز برویت حقیقی و شرف صحبت تحقیقی فائز گردد و بعضی میگویند که این نبشارت است بر ایشان جمال او
 و خواب که آخر بعد از ارتفاع کدورت نفسانیه قطع حلالی جسمانیه بر تیر بجهنم که بحجاب کثافتها مانده و سعادتمندان فائز باشند
 چنانکه اصل حصول زوایا و الله اعلم باشد و بعضی از اهل عدم انبوهان صادق و مشتاقان او که تامل نفسانیه این سعادت را
 اندک شامل دارند نیز صورته و او را بر این حدیث دلیل میشود و رحمت رویت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قیطة و این مراد است
 است از این عباس و رده اند که وی بدین آن حضرت او در مقام و جلال استیفا و بر این حدیث متفکرانند و امیدوار حصول
 این نعمت و فی قیطة کشت پس آنکه بعضی از امامات المؤمنین غالباً است که مراد خداوند است میبوی رضی الله عنه پس این
 آورده و نیز آنحضرت را که روی مبارک خود را در سجده و سجده و این عباس او را در سجده و این عباس او را در سجده و این عباس او را در سجده
 و در صورت خود را شیخ این را در این حدیث را برین محل فرود آورده و گفته که مراد بدین او است و فی قیطة این حدیث
 اگر ممکن باشد و شیخ این حجره حلالی گفته که این البدر محال است مراد این حدیث را و الا مگر یک و عن ابی قحافة قال

النبی صلی الله علیه وسلم قال: «بئس یجند یأخضرت و فوسو» اذ العیال شیطان یأخذکم فی سنامہ فلما یحدث به الناس یجول
 بازی کند شیطان یکی از شما پس باید که خیزند بدان مردم را یعنی این خواب تو چیزی نیست و از اضافات اعلام است و از ان
 قسم است یکی شیطان بازی میکند آدمی تا اندوگه کنی که او را این چنین خواب را باید پوشید و با مردم نباید گفت و طبعی گفته که
 مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانست بچی باید لالت حال مثلاً که این خواب وی از اضافات اعلام و بازی شیطان اگر چه نزد
 معراج آنرا تلبیرت هست مثلث و الی نعمت و مفارقت قوم و تنفیر حال و امثال آن چنانکه بیان کرده اند و رواه مسلم و عن انس
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت ذات لیل فیما یری النائم می بینیم یک شبی در جمعه انجومی ببیند بدان روشنی چنانکه
 که می بیند خواب کند یعنی در خواب می بینم که گمانی دار عقبه بن رافع و گویا من اصحاب من نشسته ایم و در سر عقبه بن رافع و
 معالی ابن خالد و من العاص حاضر شد و فتح و مراد و عمر بن العاص و ابوالایت مغرب فرستاد و در سینه ثلث و شش و با فرقیه
 هر که نشسته فایه تا بر طب بن طب بن طب و پس آوردند و ناو می از خراسانی ترک کرد و از طب بن طب نام است و این است که در
 که این چنین می فرمود است باین حدیث که علی ترا پیدا کرده و نشانه یا تو شرفی داشته و خرده رطب بن طب گویند و حضرت
 ابن طب نیز گویند که عین مسکون قال که منی خوشه خراست و فکر بن طب این حدیث را نیز در فصول ان الرضوان فی الدنیا و پس از آن
 کرده این خواب باین که سر بلند می و بزرگی بر ما است و در دنیا و احوال فی الآخرة و حسن عاقبت و آخرت رفت را از لفظ
 رافع گرفته و عاقبت از عقبه و ان و دنیا را با تعبیر کردم باینکه دین اسلام است خوش آمد و خوشترین افتاد و در اوقات
 و در دنیا که است و این و را اختیار آن مانند طبعی گفته است که اوقات احکام آن و محمد گشت قواعد آن و در بعضی روایات آمده
 قدر اطمینان طب بن طب بن طب گرفت و رواه مسلم و بدانکه عادت کریمه وی بود صلی الله علیه وسلم که از اسباب طریقه
 تفاهل و قیام و این است که در این مخصوص تبخیر خواب بنود در سید که نیز بدان قال میگرفت چنانکه در سفر هجرت از یک عده
 بریده السلی را با جمعی از سواران و در راه دید که قریش او را بر سر گرفتند آنحضرت برگشته بود و در صد شتران و عده کرده و
 کیست و تو نام تو نیست گفت بزرگوار پس ای یو که صدیق رضی الله عنه فرمود و در او تحقیق خوشی و غلبی شد و کار با زبیر رسید
 چیست و دیگر اطمینان است گفت سلمی فرمود و صلی الله علیه وسلم لنا باز پرسید که کدام اسلام گفت از نبی سم فرمود و قد اصیت سمک تحقیق
 یافتی توضیح خود را پس بریده و اسلام آورد و با حضرت دی بیدینه شد الحارث و عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم
 قال رأیت فی المنام انی ابا برمن کنت و ابو موسی اشعری که از کار با صحا است روایت میکند از آن حضرت که گفت در خواب
 دیدم که من هجرت میکنم و بدر مردم از آنکه الی ارض بما تخیل البسی زمینی در آن زمین و دخت خراب بسیار است اجمال و در آنجا
 هجرت بود که آنحضرت را سلمی از عیال تعیین موعظی که بدان هجرت کند و بگویند اول موعظی دید که اشتباه و اشتراک بدان راه
 می یافت پس از آن مدینه مطهره که او را در جاهلیت شرب میخواندند و فرمود ذات الغنیل نیز میگفتند متعین گشت و تخمیل و در مدینه
 از مواضع و دیگر از حجاز نیز بود آنرا سیفره باینکه اول چنین نمودند که بقریه که غلستان بسیار دارد و سب و پس در خواب می بینم که باین

مشایخی باشد که در دست مبارک واست و مانع باشد از عمل و تقرب گویا و صفت او را که فرمود اندوخته اند که کار گذارین و خوبت
تاویل تعبیر که سوارین از منصب الکر در دست مبارک خود دیدان و کتاب که از اقا و اطراف بر آن می نمایند آن حضرت تعبیر
تاویل کرد و بوی المام الهی که در دل شریف وی انداخته چنانکه سابقا اشارت بدان کردم بجز و در مناسبت کند که گویند
تعبیر تاویل رویا بحقیقت مراد است که واقع را در یابند بجز و مناسبت و مشابیه که سبب آن ظاهر میگردد که آنرا
چون معنی علیه فی روایت و در روایت باین لفظ آمده است که در بیان و تعبیر گذارین فرموده افعال احدی گفته میشود که یکی از آن
دور است که صاحب الیاس و انفسی صاحب صفاء و انجمن است و در صانع و صاحب مشکوه میگوید و علم اجده الیاتی فی
نیاهم من یکن وایت را در صحیحین که فصل اول بسا احادیث آنها معهود است و ذکر صاحب الیاس مع علی المرتضی و لیکن ذکر
کرده است آنرا صاحب جامع الاصول از مرتضی و علی هم لعل الی الا انصار از صحابه است از بیانات حدیث وی نزد
اهل مدینه است روایت کرد از وی که بی بی خارجی بن زید بن ثابت پیش می آید و در بیان ثبات است نام او زینب است و
عثمان بن مطلق بن زید وی نزیل و قال است عثمان بن مطلق بن التوم عبد بن جری عثمان بن مطلق بن التوم عثمان بن
است و اول کسی است که وفات یافت از مهاجرین در مدینه و آن حضرت بوسه داد و در وشم او و فحوت وی و وفی کرد و او را در
و غیر نفیس خوش شکی که آن کشید و بزرگوار و او را انصاف بسیار است پس م اهل انصار به سبب دیدیم عثمان بن مطلق
را و خواب شمه را که در آن بر و منفذ و یا بگوید که پس برخوانم آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال و پس گفت
و تعبیر آن خواب آنکه علامی که آن چهار صورت عمل و دست که جاری کرده میشود و او این خواب آن که و اطم و باقی است
از وی که بزرگوار و معلوم خوانده اند حکایت شنیدم از شیخ اجل و اکرم او عبد الوهاب بنی گفت دیدم شیخ خود را شیخ علی بنی
المدینه علیه رسام ناگاه نزد او و وضو است صفار و کبار و جد اول و انار جاری و میگردد شیخ رحمة الله علیه اشارت میکند با شیخ
که آن جان صغیر است و این صاحب کبیر این فلان کتاب است و این فلان رساله همچنین عد میکند کتب رسائل و مصنفات خود را
در علوم دین و دواء البخاری و محسن سمرقند بن جذب صحابی کبیر است از حفاظ کثیرین روایت کرد از وی حسن ابن علی بن
سیرین شیع و غیر جم مات بالهجرة سنة تسع و خمسون قبل سنة ستین و قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اصلى و عاده شرب
آن بود که چون خارج میشد از نماز یعنی نماز صبح و قبل علیا بوجه توجیه میکرد بر سایر و مبارک خود اقبال یعنی توجیه و در سوره آورده
است و بوجه تاکید و دست چنانکه گویند کتب میده و البدر و لیه و در بنابر است یا بطل است اگر چه در وقت جمع باشد و بطل علم
صاحب عوارف و بافته کرده است در وصیت باکر در وقت صبح نماز را ست بارگاه و اگر خواب حمله کند برای وضع آن عیانت
پس پشت رود که نور باطن است و این و در شیخ ایضاً و در خواب بود که در حدیث آمده است و قال و پس میگفت و در حدیث
از صاحب من است که منم لیلته رویا و کیست که دیده است از شما انشب خوابی را و اما که گفت سرور و انان از آن صاحب لیل که
یکی خوابی را بخواند و عرض میکرد و آنرا حضرت وی و میقول یا شفاء و الله و پس میگفت آن حضرت را تعبیر آن خوابی را بخواند

والعالم کرده بر دل وی جاری کرده بر لسان و علی الله علیه وسلم و قال ابو ایوب پس سید ما را روزی بهمان عبارت تشریف خود +
 فقال بل را می شناسم خود را پس گفت ایاده است از شما هیچ کس خواجه را قلنا لا گفتیم ندیده است + فقال کفنی را بیت الملیه بنور
 لیکن من دیده ام + مستحب رحلین آیتانی بود و دورا که اندر ما فاخته ایبری + پس گفتند برود دست مرا فاخته جان ای را بر
 مقدسه پس بیرون آوردند و البوی زینتی پاک و بعضی حواشی نوشتند که مراد زمین شام است و ظاهر از تنگی الطلاق است +
 فاذرحل جانس این گاه در آنجا دوی نشسته است + و رحل قائم سیه کلوب من حدیده و هر دو دیگر است ایستاده در دست او کلاه
 است از این کلوب بیفتخ کاف و تشدید لام مضبوط است پس سر که کشیده میشود بوی خیز که آنرا انبور گویند + بدخلفه فی شتره + و نحو
 آن کلوب را دورا که آن مرد که نشسته است و شتر که بر شترین سکون دال کتب و من به فی شتره پس پاره میکند شتره و او را حتی مبلغ
 فقاء تا آنکه سید بارگی پس سر او را تمام نفیل بشتره آنا شترین لک + بستر میکند بکله و دیگر وی مانند آنچه کرده بود و بکله بخت یعنی
 باجنور میکند و پاره میکند تا آنکه میرسد فقاء و ولیم شتره بنه و بهمی آید و به میگردد و این کلاه او فقیه و فقیع شکله پس باز میگردد و میکند
 مانند آن کالینی بر بار کله را می شکافد و چون نرم می شود بکلی فقیعین بر بار میکند فالت باهله و آنحضرت میفرماید علی الله علیه وسلم
 پس شترم و پرسیدم آن دورا که چیست این عمل کالین مرومکنی + قال اطلق + گفتند آن دورا و بر وی پرس و برود هنوز بخت
 دیگر دیدنی است تعیران معلوم خوانده است + قال فلقنا + پس قسم من آن دورا و حتی آیتنا علی رحل فطیحه علی فقاء + تا آنکه آیدیم
 بروی که افتاده است فقای خود + و رحل قائم علی راسه ففرد و صخره + و هر دو دیگر است ایستاده بر سر او سنگ رکف و فر کبره
 و سکون با سنگ پیری دست یا سنگ مطلقا و صخره شک اوی است + بشتن بر راسه + می شکند بان سنگ ران +
 افتاده بر فقاء + فافاضه بر تنده + و پس چون میزند او را می غلطد سنگ دوری افتد + فافلق الیه لیاخذ + پس میزد
 آن مرد و جانب سنگ کبیر دآن سنگ او باز نزد + فلما رجع الی هذا حتی یلتئم راسه + پس باز از میگرد و البوی این مرد تا آنکه ایم
 می آید و به میگردد و سر او + و عا داسه کما کان + و میگردد و سر او چنانکه بود + فعا دالیه ففرد + پس باز می آید آن مرد سنگ ر دست
 او را و فقلت باهله پس پرسیدم که چیست این کار + قال اطلق + گفتند آن دورا و برود + فافلقنا + پس فقیع فقیع آیتنا الی
 بیفتخ نامی مشابهت سکون قاف و در روستا نقب بیفتخ نون و بر و معنی سوراخ است از سوراخ معلوم میشود که مطلق سوراخ و از
 قاموس معلوم میگردد که بمعنی سوراخ نافذ و در حواشی بدلاست مغرب نوشته اند که نقب بیفتخ نامی مشابهت سوراخ نافذ و استعمال او در
 و غیره و نقب حاطه مانند آن بنون عظیم میباشد آیتی به فقیع فقیع این کلام چون آن نقب تنگ است و تشبیه بنور میکند
 مناسبت تری نماید چنانکه فرموده مثل القنور + آن سوراخ مانند تنور است بنشیند نون بعد از آن در وجه بیان تشبیه تنور
 میفرماید + اعلا حقیق و اسفله واسع + بالازی آن نقب تنگ است و پایان اوزار چنانکه شکل تنور میباشد + متنو فقیع +
 می فروز زیر آن تنور آتش بجاء از مردم در آن تنور افتاده میسوزند و می جوشند + فافا ذار لغفت + پس چون بلند میگردد و آتش
 + از تنوره بلند میشود مردم که در وی افتاده اند حتی کاهان بخور و مانند تا آنکه قریب است که بیرون افتند از آن + و او اخذت

و چون می شنیدند بانه آتش و سر میگرد و جوارق میبرد و میسکند و باز میفتد و رو و و میبارد رجال و نساجه و در آن
آتش بیداران تور که افزون است مردان زمانند برین، فقلت ما هذا قال الاطلاق فانطلقنا حتی اتینا حلی نهر من دم
تا آنکه ندیم بر جوی از خون فیه جل قائم علی وسط النهر و در آن جوی مردی است ایستاده و در میان خود و سطر الفیض همین
کرده اند و وی مسانه و بسکین سین ظاهر بر می نماید و منی آن میان جوی و علی شط النهر جل و بر کنار جوی مردی دیگر است
بین بدیدیم حجازه و پیش می سنگها است و فاقبل الریح الی الذی فی النهر و پیش می که در آن ایستاده بود و در میان نهر و فاذا را
مخرج رمی الریح و پیش می چون میخواهد که بیرون آید این دو از میان نهری اندازد و می زند آنقدر که بر کنار نهر است سنگی را و فی فیه
در وین آن مرد که میخواهد بر نهر بیرون آید و فیه حیش کان و پیش می که اندازد و باز میفرستد بهای که بود و میان نهر و فیه کلما جاز می
رمی فی فیه و پیش می ایستاده و مردی که بر کنار جوی است باین صفت که بگه که می آید آنقدر که در میان نهر است و پیش می که
در وین او سنگ را و فیه حیش کان و پیش می که در وید و در میان مکان چنانکه بود و فقلت ما هذا قال الاطلاق فانطلقنا حتی
اتینا روضه خضره و اندیم سوسى مغز از سبز با یوسان سبز و فیهما شجره خطیه و در آن روضه دخی بزرگ است و فی اصلها شجر
و صبیان و دروغ آن و دخت پیری است و خردان و فاذا جل قریب من الشجره و ناگاه اینجا مردی دیگر است نزدیک آن
بین بدیدیم تاریکی و پیش می آن مردی است که می افزون آتش را و فیه ابی الشجره و پیش می بر وند و بالا آن درخت و فاذا
و اواسط الشجره و پیش می که در وید و در سر که میان آن درخت است و لم ارقط احسن منها ندیم هرگز بهتر از آن را و فیهما جل شجر
و شباب و در آن سر و اندیم پیران جوانان و شباب و فیه شجره شیعین خفت با جمیع شای و فیه ابی الشجره و وند و صبیان و وند و
و خردان و هم آنرا فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره
و اراجی احسن افضل پس را و در وید و در سر که آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
سر ابرار جوانان و در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
الکلیه پس گفتیم آن دو مرد و که می بر وند و از جای بجای که بسیار گردانید و شمارم شب و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
و از آنچو در دم من و اما لعمری که گفتند آن دو مرد و که می بر وند و از جای بجای که بسیار گردانید و شمارم شب و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
تو را و که بپاره کرده میشود و کلاه و با بنو و کلاه و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
گرفته میشود و از وی فصل کرده میشود و از وی آن حدیث و دروغ و حتی تبلیغ الافاق و تا آنکه میسر و اطراف عالم و تحمل تبلیغ اباناد
یا بر و خوار و اندیم افضل و باقی الی یوم القیمه و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
راست و آنکسی که دیدی و او را که نگه میدار و در فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
و او تعلیم آنرا و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را و فیه ابی الشجره و پیش می که در وید و در آن را
نگرد و آنچو و در آن است و در روز عمل بقرآن در روز و شب است و تلاوت قرآن و در شب نیز عمل بقرآن است و دیگر چیز است

و در بیان عمل تلاوت و دست مخصوص گردانیدن و عمل با واد و اونی قرآن را متعلق بر و داشت باعتبار غالب فی فعل بر ما است
 الی یوم القيمة کرده و منوع و این مرد که شب از تلاوت قرآن اعراض نموده و در روز عمل بآن نگردد چه بگوید و زیادت
 و وجهی نیست که شکر بزرگ تلاوت کردن و در خواب غفلت ننماید و ترک عمل که نماز از خانه آنست و سر بسجده و نماز و ظاهر است
 و الهی را بیتی فی القدر و آنکه کسی بدی تو او را که در معراج مثل توفی سوز و در اینست که شامل جماعت است و هم از آنجا پس
 آنچه عز و کمال آن اندک آنش شهور می افروختی و در گری آن می سوختند و الهی را بیتی القدر و آنکه کسی بدی تو او را و در روز آن
 که بنگ نیز و در این که بدی که در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 و آنچه الهی را بیتی فی القدر و آنکه کسی بدی تو او را و در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 که اگر او بیدار و در و در اند و الهی را بیتی القدر و آنکه کسی بدی تو او را و در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 و الهی را بیتی القدر و آنکه کسی بدی تو او را و در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 باشد و او را در اند و الهی را بیتی القدر و آنکه کسی بدی تو او را و در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 چه بکشد و در آنجا که در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 فارغ را سکت گفت بآن حضرت پس برادر سر خود را و یا الی کمال که در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 مثل السحاب یعنی گاه بی بزم که بالای سر من باشد را است و فی رزایه مثل بابت البیضار و در و رایتی آمده است گفت بالا
 مانع بیا سفید است الفج را و وقت موعده اولی خروج نماید و از آنجا که بالای سر من است و در کمال بر جوی بود و کمال را با تو است که بجای آنکه را بخورد سنگی و در آن میجو و غذا بکشد
 البیضار را نیکو خواب بود یعنی سفید و سخت سفید و قال ذلک من کمال گفتن آن و در و این مقام که مثل بر سفید دیدی جای است بابت
 و علی او دخل منزلی و گفت که از این در و آیم منزلی و مقام خود را و قال انه یعنی ملک عمر تم تسکین گفتن آن و در و بهترین باقی مانده است
 و تراعی که استقامت استقامت نمود و آنرا استقامت است بابت گفتن پس اگر تمام میکردی عمر خود را می آمد منزل خود را و اول البیضار
 و ذکر و ذکر شده است و حدیث عبد بن عمر بن ابی النبی صلی الله علیه و سلم فی الدنیه و در بیان خواب دیدن و بیدار شدن
 و فی باب حرم الدنیه الفصل الثانی و عن ابی رزین سخر را و کسر الزاویه و بضم عین و فتح قاف نام او قیظ است
 لام صحابی مشهور است سعد و در اهل طائف و قال فان رسول الله صلی الله علیه و سلم را بیا الی من خیر من سته و اربعین خیر
 من لیت و بفتح این معلوم شده است و عی علی رجل طائر المحدث بها و در یا برای طائر است یعنی ساقط است و قرار نیانده
 است تا آنکه گفته است و خبر نداده است بدان و عبارت هو علی رجل طائر کفایت است از سقوط و عدم استقرار عرب را می که
 قرار نیانده و در محل سقوط است میگویند هو علی رجل طائر چون پرنده در آن احوال قرار ندارد و هر ساعت می پرواز حرکت میکند
 پس آنچه بر پای او بود نیز قرار نخواهد داشت پس میفرماید که خواب آنرا بکسی نگفته است و خبر نداده است و در ضمیر پوشیده
 وارد اعتباری ندارد و وقوع نمی یابد و ما حدث بها و وقت پس چون گفت خواب را و باغ و در آن و او که در واقع میگوید و در آن

که تفسیر کرد پس نمی باید گفت این غرائب است که از وقوع آن می ترسد و تو هم ضرور در آن چنانکه از او است دیگر عالم را و دست
راوی و صاحب قال و می پندارم آنحضرت را که گفت و در بعضی نسخ باز ایستاده اند که می گویند باب اول الالباب
و گویا دوست که یک خواهر و یک برادر داشت نسبت به تو حاصل بر یکی کند و فقیه بخیر نماید و شش که خداست و حسد علم است
بر تو بگوید و تو شر کرد و در این صفت و وقوع باید بیاورد و انا خداوند فرمای گوید که بقوت فکر و اعمال رویت بجانب بنی حضرت شد
و بوجهی تو می کند که محبوب است و دفع تو هم ضرر نماید و گویا بر شک است اولیست که الالباب گفته اول الالباب فرموده و اگر او بر تو
بود این جا چند قسم مقصودست جامع بر دو صفت و غالی از بد و و حکم اینها طریقت و اگر یکی از این دو صفت داشته باشد گفتن بگو
سودمند بود پس در آن باشد که دوست گوید که بعضی است دوستی او با بلا شسته دوستی بجانب بنی خود و اگر دوستی او با علم است و
دشمنی و انا باید که در فکرو دانی تاویل بخیر نماید و بر تقدیر تعیین دشمنی و انا می تواند که در این تفسیر آن دشمنی و دوستی را
بر شک اوی اسلام فطرت و بر تقدیر عمل بر کسی توان یکی از دو صفت در دیگری اعتبار کرده فافهم و رواه الزیدی و فی روایت
ابی داود و قال الرب العلی رحل طار الم یبر فاذ عرت و عفت و احب قال و لا تقصدا الاعلی و ادا و فی راوی مضمون این روایت نیز
مضمون وایت انا است الا انک و راوی وقوع مرتب بر تشریف داشت و در اینجا بر تفسیر ظاهر است که در اینجا نیز تفسیر است چه
از تحت که با حبیب الالباب نظر در آن است و در این روایت و او گفت بجای حبیب که نسبت یکی است و لبیب می رازی نیز در بعضی
کیست و در بعضی و ایات آمده است و الالباب عابر و علی طار الی بیت یعنی راوی و می گویند که در این
و تفسیر و احتمال یا نه در آن است یکی گفت و می با احتمال این احتمال آنرا و تفسیری که در این نزدیکی با احتمال و دیگر تفسیر کرد
مفسر جهان تعبیر اول است و دیگر ساقط اینجا اشکال می آید که چون وقوع همه اشیا بقدر است تا شکیان را نکند و سقوط و بر
آن در وقوع چیزی دارد و جواب این نیز تفسیر و قدر است حکم و عاصد و سایر اسباب چیست این نیز در آن حکم دارد و در
عالمی شسته یعنی اندر عاصد است سبک رسول الله صلی الله علیه و سلم عزم رفته و عاصد میگوید که آنحضرت را پس سید از افعال و نثرین
نوفل بن اسد بن عبد الغفری بن قحطی که ابن عم ام المومنین خدیجه بن خویله بن اسد بود و در جالبیت و بنی انصار است و او
را بر سبب تجربه که خود نمود و از عبادت احسان تجری کرد و بود و غیره و از عمر عمری شده و بعد برود خدیجه آنحضرت را و او را
و چه نزد وی و بشارات دادن او آن حضرت را بعد حق حال و قصد بوی نمودن آنحضرت را مشهور است و در اسد العباد او را و صحت
ذکر کرده و اختلاف علماء را در اسلام وی آورده و این حدیث را بعینه سوق نموده و ولاد عایشه این حدیث را بطریق سماع از
صحابه وایت کرده باشد زیرا که عایشه در زمان حیات خدیجه در خدمت آنحضرت بنمود و پس عایشه میگوید که از حال و رفته از آن حضرت
پرسیدند که وی مومن است یا نه و فقالت له خدیجه ان کان قد صدقک و این نیز پیش از آنکه آن حضرت جواب بدهد بر عایت
حال بن عم و نکایه داشت ادب با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چنانچه بین گفت اولی ناظر در ثبوت ایمان است و اگر گفت
تحقیق بود وی که قصد این کرد و ترا در بنسبت و گفت که این شسته که تو ویدی جهان ناموس است که به موسی و عیسی فرودی

